۷۵۲۹

باب سوم در بیان مناقب و فضایل و بعضی از احوالات و معجزات حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و احادیث کثیرهٔ آن در ضمن پنجاه و نه فقرهٔ حدیث شرح و بیان شده

۴۱ در شرح فقرهٔ حدیث چهل و یکم تحقیق لغت تسمّل و تقلّل و السّحت و رتین و ریاش و بحث ابن اثیر در آن لغت و قرط و سلم و سغب و رعله و رعیل و خلق الثوب و فتل و بقایات و تمالک و ایثار و هجرت و مهاجرت و شنعه و تشنیع و عقد و شبع و شبعه و برد و برده و فلوت و دینار و درهم و نقل شمّه از احوال و فضایل عمار بن یاسر علیه الرحمه بیان شده

۴۲ در شرح فقرهٔ حدیث چهل و دوم تحقیق لغت توجیه الشمس و ضعا و ضباح و شیخ و تشیّخ و راکب الرأس و همل و اهمال و غمر و اجار جوابا و لم یحر جوابا و جنبه و اشک سرد و شیرین گریهٔ خوشنودی و تحقیق شیخ طبرسی در معنی تشیّخ و توجیه لطیف حدیث شریف بهتر از آنچه توجیه نموده است مؤلف کتاب علیه الرحمه و احوال و فضایل مقداد علیه الرحمه با فواید دیگر بیان شده

۴۳ در شرح فقرهٔ حدیث چهل و سوم تحقیق لغت کرب و قناع و مقنعه و لحاف و ملحفه و جراده و ضبعه و ... و فصاص و احوال جابر بن عبدالله انصاری مذکور و در شرح فقرهٔ ۴۴ حدیث چهل و چهارم تحقیق لغت ربطه و اعلال و ادّخار و ادخار و غزا و تعزیه و شیعه و احادیث وارده در آن و بودن حضرت ابراهیم ع بنصّ آیهٔ مبارکه از شیعه حضرت امیرالمؤمنین ع با فواید دیگر بیان شده

۴۵ در شرح فقرهٔ حدیث چهل و پنجم تحقیق لغت عرق و عراق و تحفه و برد و برید و نفاذ و نحل و تحجب و تحقیق مولانا خلیل قزوینی در باب ام ایمن دایهٔ حضرت پیغمبر ص و حاضر بودن حضرت امیرالمؤمنین ع با جوابش مذکور و در شرح فقرهٔ ۴۶ حدیث چهل و ششم تحقیق لغت طاطنه و دیباج و مدبّجه و حطام و اخفاق و تحقیق حل و مرجان و التقات و فواید دیگر مذکور و در شرح فقرهٔ ۴۷ حدیث چهل و هفتم تحقیق لغت اعتجار و بیان اعجر و تحقیق انسب از آنچه نقل نموده است مؤلف کتاب و بیان کلمهٔ تنکر و انگاره و ذره و بیعقدار و کماخ معرّب خشت کمان و آن جیم در لغت عرب بمنزلهٔ کاف خطاب و کسمات و حفان و نضاره و جاریه لون ازرق و نواه و عجم و کوه طور و رق و جیر و اخبار و دعای رفع آزار و در بصره بعد از آن احوال و فضایل سلمان علیه الرحمه و دربین آن اسم آخر او و سباهی حضرت علی ع و فواید لطیفه بیان شده

۴۸ در شرح فقرهٔ حدیث چهل و هشتم احوال اسامة بن زید خانه زاد حضرت پیغمبر ص و نقل تخلف منافقان و ابوبکر و عمر از فرمودهٔ حضرت پیغمبر ص با فواید دیگر مذکور و در شرح فقرهٔ ۴۹ حدیث چهل و نهم تحقیق لغت تبدّی الرجل و قطع اللسان و نعم الحدیث و عشر و عشیر و اوان و ذرف العین و علّه بالطعام و مخدع و صبا و صابئ و بحث ابن اثیر در تحقیق آن و کنیه و وجه تسمیهٔ مشعر الحرام بمزدلفه و بریه و بریت و بیش و عفریه و عفریت و ضب و وجه آن و لم و لمه و تهلل و نوب و لظی و لات و عزّی و تسمیهٔ ابوبکر العین بعبد العزّی و آمدن کلمهٔ او بمعنی الا و الی و حتی و لغت ذرب اللسان و فالق الحب و النوی و برا النسمه و ما زنی فقه الحدیث و کلام بیک زن نبطیه با سلمان و لغت ازورا و شهب و عمامه و تقی و تعوی و قرع و راقد و نتف و منتوف و نوفه و درع و ادرع و طرف و قار و فرد و افراد و حضن و احتضان و لوا و رایات و شرخس و مرو و تربیت و تحقیقات دقیقه و احوال سعد بن عباده بزرگ و سرکرده انصار و پسران او و فواید دیگر بیان شده

۵۰ در شرح فقرهٔ حدیث پنجاهم تحقیق لغت خلق الثوب و اخلق و عید و اعیاد و ذکر فضایل عید نوروز و برد و سابری و اعیاد و لغت قمیص و انقمصه و ساطع و مزاح و مراح و تمشیه و ثنایا از دندان و ابره و ابیره و عرق و عراق و ورم و تورم و نکات و فواید دیگر بیان شده

۵۱ در شرح فقرهٔ حدیث پنجاه و یکم تحقیق لغت اجتیاز و حظیرة القدس و توجیه احادیث کثیره که دلالت میکند بر فضیلت حضرت فاطمه زهرا ع بر حضرت مریم علیهما السلام با احادیثی که دلالت میکند بر عدم افضلیت و تساوی رتبه و فواید دیگر بیان شده

۵۲ در شرح فقرهٔ حدیث پنجاه و دوم تحقیق لغت قطیفه و قطف و سوق و اسواق و نقض بناء و حبل و عقد و سلک و فور و فوران و توجیه در بیان افضلیت حضرت فاطمه زهرا ع بر حضرت مریم ع با فواید دیگر ذکر و بیان شده

۵۳ ۵۴

در شرح فقره حدیث پنجاه و سوم تحقیق لغت خمص و مخمصه و طاق و طاقه و
طبق و زینب و کعک و کعکه و اقط و اقطان و قطف و قطوف و خسا و خاسی
الکلب و بودن آن لازم و متعدی و آمدن او بمعنی او و جمع و فواید دیگر مذکور و در
شرح فقره حدیث پنجاه و چهارم تحقیق معانی قنوت و اصل معنی آن و اصطفا
و وجه تقدیم سجود بر رکوع در آیه مبارکه و معنی دقیق تحقیق اصطفا
که مشعر است بمضمون لا تغث شحوم و جعلها کلمة
باقیة فی عقبه و فواید و نکات دیگر
بیان شده

۵۵ ۵۶

در شرح فقره حدیث پنجاه و پنجم تحقیق معنی محدث و محدثون و اسناد آل شیخ با آن
در آن و فواید دیگر مذکور و در شرح فقره حدیث پنجاه و ششم تحقیق لغت جفر و جامعه
نقل احادیث در آن و ذکر محمد بن عبد الله الاسکاف و تحقیق لغت ادیم و ادام
و فخذ و فالج و ارش و خدش و خدوش و مخدش و مصحف و بحث و اعلال مصحف
اراده و قول مولانا خلیل قزوینی در باب سؤال شیعیان از مصحف حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و نسخ جواب با آن و لغت غزا و آمدن
طابطبیب لازم و متعدی و اسامی مذکور طیبه و اسقاط کاتبان
کتاب بحار نقل حدیث را از کتاب کافی و فواید و نکات
دیگر بیان شده

۵۷ ۵۸

در شرح فقره حدیث پنجاه و هفتم تاریخ ولادت با سعادت و مدت عمر و امامت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و تحقیق معنی ظاهر و ظهور و لغت
زندیق و زنادقه و ظهور مزدک در زمان قباد پدر انوشیروان و تاریخ ظهور دولت عباسی و خروج ابو مسلم مروزی و لشکر کشی سنباد مجوسی و شکست عظیم او و حسن تدبیر
سردار عظیم الشان منصور دوانقی و تحقیق لفظ و معنی شکو و افاده مولانا خلیل قزوینی در تحقیق کلمه شکت که واقع است در آن حدیث و اینکه نوشته است مصحف
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخط مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اسم هر پادشاه بنام نامی خودش و نام پدرش که پادشاهی نماید در زمین الی یوم الدین
با فواید دیگر مذکور و در شرح فقره حدیث پنجاه و هشتم تحقیق لغت فضل و فضیلت و نقص و نقیصه و منقبت و مثلبه و نافله
و نکات دیگر ذکر و بیان شده

باب

چهارم در بیان طریقه و آداب و حالات حضرت فاطمه زهرا و مکارم اخلاق آنحضرت و احوال بعضی خدمتکاران آنحضرت و احادیث آن و در ضمن چهارده فقره حدیث
شرح و بیان شده

۱ ۳

در شرح فقره حدیث اول معنی لطیف و توجیه
و توجیه حدیث شریف محاکمه آمدن حضرت امیر المؤمنین
و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدون از کتاب صحیح
و اسقاط چنانچه فرموده است مؤلف کتاب علیه الرحمه
الی یوم الحساب مذکور و تحقیق لغت القاف و التحمل ذکر و در
شرح فقره حدیث سوم اسم ابن معین
فضیلت و ثواب دعا کجات برادران مؤمن
با فواید و نکات دیگر
بیان شده

۴ ۵

در شرح فقره حدیث چهارم تحقیق محال بودن دیدن نور
و اشتباه ابن اثیر در تحقیق ذکره و لغت عبره و غبار
و لفع و خداث و ضبط و نقل حدیث بلفظ خداث
و لغت قربه و قرب و کسح و قدر و قدره و خادم
و خدام و فواید دیگر مذکور و در شرح فقره حدیث پنجم
تحقیق معنی سلام و جهه کفتن عیسی علیه السلام
یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا
تحقیق لغت سوار و اسورة و قلب و مسکه و
صبابه و شان و فواید دیگر
بیان شده

۶ ۷

در شرح فقره حدیث ششم تحقیق لغت طب و طب و معنی فرق
لطیف و توجیه حدیث پنجم که محتاج بیان است مصحف حدیث
و تحقیق حی و بودن جن و اصنع آسیا و حمام و نوره و نوره
تحقیق انواع و زهره و اسم انواع زهری که از اعاظم
حکمای اهل سنت اند مذکور و در شرح فقره حدیث هفتم تحقیق لغت
اشتکا و عرب و غرب و هیبت و مهابت و معنی حدیث شریف
ایاکم و مجادلات منی لا عقل که و لساد و سیع و قبل و جمله
و نعما و آلاء و عجله و عجول و اسم دو نفر شیرازی که از حکمای
اهل سنت اند ذکر و بعد از نقل معنی حدیث شریف شغاف
پسران قصه بترتیب بیان شده

٦

٨ در شرح فقرهٔ حدیث هشتم تحقیق لغت القاف و لفافه و شمله و سعفه و سعف و مسک و مسوک و لبس و البس و مرقعه و مخده و ادیم و ادم و لیف و لیفه و مزق و تمزیق و عاقر و عقر و قفر و خطف و اختطاف و جریح و جرحی و اسیر و اسری و لبس و لباس مذکور و احوال هرقل پادشاه روم که ملقب بوده است بقیصر و احوال خسرو پرویز و جدش انوشیروان عادل و پادشاهان قدیم عجم و ایران از اکاسره و ساسانیان و عدد پادشاهان ایشان و بودن شهربانو خاتون والده عالیمقدار حضرت امام زین العابدین ع نواده کسری انوشیروان و نام عجمی او شاه جهان و شاه زنان و ثبوت وراثت حقیقی سلاطین صفویه موسویه حسینیه خلد الله تعالی رایات جلالهم تاج و تخت سلطنت عجم و ایرانیان و اتصال زنجیر عدل ایشان با پادشاهان قدیم جهان و سلسله

کسری و شاپور و انوشیروان الی شهنشاه زمان و انتقال نور ولایت و خلافت از رحم طیبه خاتون قیامت

برحم پاکیزه شاهزاده عجم و بقای آن در اولاد و ذریه او الی یوم القیام مذکور

و در تبصره بعد از آن احوال و فضایل ابوذر غفاری علیه الرحمه

بیان شده

٩ در شرح فقرهٔ حدیث نهم تحقیق لغت فلک و عصب و تمساح که حیوان

عجیب بحری است و توجیه حدیث بهتر از آنچه نقل کرده است

ابن اثیر و مسخ و ممسوخ و کلاب و تحقیق عاج و منافع آن

احوال ثوبان غلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

و فواید و نکات دیگر

بیان شده

١٠ در شرح فقرهٔ حدیث دهم تحقیق لغت فرخ و غیره اسامی عربی و فارسی

و تحقیق هندب و هندبا و اسامی دیگر کاسنی و تحقیق باذروج و منافع آن و ذکر

احادیث هر یک و افادهٔ مولانا خلیل قزوینی در بین آن و جواب شافی آن و فواید

دیگر مذکور ١١ و در شرح فقرهٔ حدیث یازدهم تحقیق لغت قبر و مقبره

و سبت و سبوت و رحمت و ترحم و فواید

دیگر بیان شده

١٢ در شرح فقرهٔ حدیث دوازدهم توجیه وجه بعضی کبرا که مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب و غیره علمای اعلام نقل ایشان نموده‌اند و تحقیق لغت نجو و نجوی

و شیطان و اشتقاق آن و حزن و تعدیه آن بنقل از باب فرح بباب نصر و هم و حائط و دغر و دعر و عسره و شوار و تنحی و تناجیه

و شجی و برق و براق و تفل و نفث و نفخ بیان و دعای خواب بد و ناخوش در آن حدیث

شریف ذکر و بیان شده

١٣ در شرح فقرهٔ حدیث سیزدهم تحقیق لغت دیج و دجج و مدیج و دمج

و رؤیا و اضغاث احلام و نقل احادیث خواب و جهت آن و اقسام

آن و کیفیت آن و تعبیر آن و وقت آن و عدل و ظلم پادشاه

زمان در صدق و کذب آن و ذکر احادیث و تحقیق علامه

در آن و فواید دیگر بیان شده

١٤ در شرح فقرهٔ حدیث چهاردهم تحقیق لغت حجب و حاجب و مرآ و مرآه و عورت و عورات

و تحقیق لغت نعر و قعور و راوند مشهور و فواید دیگر مذکور و در خاتمه

نام ظلم و الم و فواید دیگر و تاریخ مدت

تالیف شرح بعون الله تعالی

و حسن توفیقه بیان شده





بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای از حد فزون ، سپاس و ستایش از عد و افزون ، لایق درگاه حضرت
مالک الملک است جل جلاله و عم نواله ، که بحار الانوار علوم قطره
از سحاب فیض دانش اوست ، و عین الحیوة وجود ذره از رشحات سخاء جود او
حق الیقین معرفتش جلاء العیون عارفان ، و حیوة القلوب عبودیتش زاد
المعاد سالکان ، مقربان بارگاه کبریائیش بزیور حلیة المتقین مزین گشته ،
معتکفان صوامع جلالش در زاویهٔ اربعین نشسته ، برگزیدگان درگاه
رفیعش بمحبت نبی امی مجلسی و ممتاز ، محارم سرادق عزتش بمتابعت اهل
البیت متقی و سرافراز ، تا نشهی کم اطفال دیدها را جهت خواندن
خطوط آثار خویش سواد مردمک داده ، و پیر خرد دور اندیش را برای
شناسانیدن حجج خویش کتب اربعه چهار فصل در پیش نهاده ، دل

دانشمندرا

دانشمند را در مدرس سینه بر مسند تدریس جای نموده و تلامذهٔ حواس
پنجگانه را باشعهٔ خورشید اخبار بهجت آثار محمدی صلی الله علیه وآله از
ظلمت هر شک وشبهه پرداخته و صراط المستقیم بندگی را بنور ارشاد
آن مهر سپهر فرخندگی و ذریهٔ اطهار او بر عالمیان روشن ومبرهن ساخته
انامل اقلام را وقوف گوهر حروف بر خیوط خطوط کشیدن الهام او فرموده
وعقد مروارید غلطان سخن را بر روی بر خط وخال ورق مشاطهٔ حسن تدبیر
او نموده آب زندگانی ذکر فضایل ومناقب مقربان بارگاه را از انهار
اقلام بهبوستان خاطر دوستان میراب دانش او میرساند وسرمهٔ
آگاهی را در دیدهٔ دلها از نگاه گاه وبیگاه بورق گردانی کتب سماوی بسر
انگشت بینش او میکشاند بیاض روز بسر لوح آفتاب عالمتاب از کلک
مذهب صنع او مزین گردیده وآیت شام را سرخی شفق کاتب قدرت
کاملهٔ او بر سر کشیده تعالی چه شان وجلال است این تقدس چه قدر کمال است
این له الحمد وله الشکر له المن وله الملک وهو علی کل شیء قدیر
سلام وصلوات غیر محدود ودرود وتسلیمات غیر معدود بر روضهٔ
منورهٔ حضرت سید المرسلین وخاتم النبیین اشرف اهل آسمان وزمین
برگزیدهٔ حضرت رب العالمین شیرازه بند قواعد شرع مبین گلدسته بند
شقایق ایمان ویقین طبیب مرض جهل وگناه شفیع عاصیان روسیاه
حبیب حضرت خالق باعث ایجاد کل خلایق سحاب باران فیوضات ربانی
خورشید انور انعامات سبحانی چهره پرداز صور احکام الهی چمن آرای گلشن
ماه تا بماهی سروری که آفتاب وماه در سجدهٔ درگهش آیهٔ سیماهم فی وجوههم

مِنْ آیٰتِ السُّجُودِ خوانند و چرخ و فلک در طواف کعبه کویش لَوْلاکَ لَمَا
خَلَقْتُ الْاَفْلاکَ بر زبان رانند امین خزانه راز مفتاح گنج نیاز
شهباز لِی مَعَ اللّٰهِ خازن راز قُلْ هُوَ اللّٰهُ طیار هوای انوار سیار بحار اسرار الکریم بن الکریم
مخاطب وَاِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیْمٍ اطلس پوش وَالضُّحیٰ طیلسان دار
وَاللَّیْلِ اِذَا سَجیٰ مسندنشین بارگاه وَلَسَوْفَ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ
مجلس‌نشین مجلس دَنیٰ فَتَدَلّٰی فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ اعنی سید نا
و شفیع ذنوبنا ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله النجبا و بر آل
اطهار و ذریت عالیمقدار آنحضرت که کتاب آداب و دستور حق پرستی
در کتابخانهٔ هستی همیشه بر رشتهٔ گفتار ز هیبت آثار ایشان شیرازه
و گلهای حقایق معارف در نرگس‌دان اوراق صحایف تا انقراض جهان
باب بحار فیض ارشاد ایشان تازه است و بی سفینهٔ محبت و موالات ایشان
از غرقاب هلاکت و ضلال نتوان رست و بی دستیاری متابعت
و فرمان برداری ایشان در دو جهان بر مسند کامکاری و فرمان فرمائی نتوان
نشست سیما بر آن شهنشاه عالی نسب خلافت منصبی که علم فتح و
ظفر علم و کمال در شکست جنود جهل و ضلال بر فرق فرقدان سای شهریار
دل دست ولایت او برافراشته و تخم شقایق حقایق در حدائق قلوب
کافهٔ خلایق باغبان تعلیم او کاشته و بلبل زبان نغمه مدحش هرزه‌گوی
افسرده و گلشن جان بی آب و رنگ محبتش بی رنگ و بوی پژمرده
در درگاه جهان پناهش اجابت گوش بر زنگ مطلب خواهی و در شاه
راه دین مبین بدرقهٔ هدایتش چشم براه گمراهی زنجیر فرمانش خواهد گردن

افتاد

انقیاد، هیکل محبتش تعویذ بازوی اعتقاد، خانه زاد خداوند عظیم، صعود کننده بدوش رسول کریم، شکننده بتان، کشنده ملحدان، پاک کننده کعبه کل، صفا دهنده کعبه دل، قسیم الجنة والنار، کرار غیر فرار، صاحب ذوالفقار آتش بار، قالع باب خیبر، برادر باجان برابر حضرت پیغمبر، حامی روز محشر، داماد گرامی خیر البشر، ساقی حوض کوثر، شوهر زهرای ازهر، وارث محراب و منبر، والد شبیر و شبر، اعنی سید اوصیا، و سند اصفیا، مسند نشین بارگاه انما، شهسوار میدان لافتی، تاج دار گلشن هل اتی، معلم ساکنان ملأ اعلی، اخی الرسول، زوج البتول، سیف الله المسلول، اسد الله الغالب، غالب کل غالب، مطلوب کل طالب، مظهر العجایب، مظهر الغرایب، امام المشارق والمغارب، ابو الحسنین علی بن ابی طالب، صلوات الله وسلامه علیه، نه عقل بسر حد جلالش رسد، نه وهم بسر حد کمالش رسد، و بر روضه مطهره سیده مظلومه معصومه جلیله نبیله، نونهال انجمن آفرینش، نوگل حدائق اهل بینش، گل دسته چمن احمدی، غنچه دل پسند گلشن محمدی، مردمک دیده خیر البشر، فریادرس روز محشر، فانوس خیال عالم، مشکوة مصباح ایجاد بنی آدم، قندیل محراب سوز و گداز، شمع معبد راز و نیاز، ابروی محراب عبادتش از نازکرشمه اجابت خم، رتبه مخزن مناجاتش با معراج حضرت پیغمبر توام، در قصر ایوان طهارتش هزاران حور مثل مریم دست بسته، و در سرادق مجلس عصمتش صد چه ساره در کنج خلوت نشسته، سه طلاقه شاهد دنیا مهرش، تسبیح مسبحان سر مهرش، زلف کمند نوعروس عبارت از کنگره قصر رفیع فضائلش قاصر و کوتاه، و بلبل خوشخوان زبان نوجوان مبالغه در ادای مناقبش

شرمنده و عذر خواه برگزیدهٔ خداوند جلیل مخدومهٔ حضرت جبرئیل یگانه گوهر
هفت صدف معدن یازده جوهر عز و شرف صاحبة الفضائل والمناقب
زوجه اسد الله الغالب اعنی مخلوقة من النور للنور خاتون کل انس و حور بضعة
الرسول العذراء البتول سیدة النساء ام الائمة النجباء الانسیة الحوراء
فاطمة الزهراء صلوات الله و سلامه علیها و ابیها و بعلها و بنیها الی یوم الدین
اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰؤُلَاءِ اَئِمَّتِی وَسَادَتِی بِهِمْ اَتَوَلّٰی وَمِنْ اَعْدَائِهِمْ اَتَبَرَّءُ طُوبٰی
لِمَنْ تَشَبَّثَ بِذَیْلِ مَحَبَّتِهِمْ وَوَیْلٌ لِمَنْ تَخَلَّفَ عَنْ سَفِینَةِ مَوَدَّتِهِمْ
بعد از حمد و ثنای خداوند کریم اکبر و درود و صلوات حضرت پیغمبر و حضرت
امیر المؤمنین حیدر و حضرت فاطمه زهرای ازهر و باقی ائمه اثنی عشر صلوات الله
و سلامه علیهم الی یوم المحشر بر ذمت همت جمیع امت و پیروان طریقه آنحضرت
واجب و لازم است دعا و ثنا و طلب رحمت و مغفرت پادشاهان
ذیشان سلاطین جنت مکین صفویه مروجان مذهب مصطفویه خصوصاً دعای
دوام دولت و بقای سلطنت اعلیحضرت ظل المهیمنی که حرف اول نام
نامی مبارکش فاتحهٔ سلطنت و خاتمهٔ قرآن مجید است و ثانیش اثر لطف عام
بر کافهٔ عباد و ثالثش نشانهٔ طه و طول عمر و دولت است رابع و خامسش
رمزیست از آیهٔ وافی هدایهٔ نور اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ سادس آن شاه
حمد و شکر بر این نعمت عظمی با امت برگزیده احمد مختار و حیدر کرار است
در علو نسب سیادتش حرف سابع مختوم الکلام سند و از آل یس بودنش
حرف ثامن قلب فرقان یقین مستند خاتمهٔ اسم اشرفش که نشانهٔ نور
نبوت خاتم الانبیاست تاج و هاج ولایت را که علم توحید از میان جان

١١٠٦
ظل المهیمن
تاریخ جلوس نواب کامیاب
سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع
همایون اعلاست که این
غلام داعی
یافته است
منه

افراخته چون زره داودی محیط و نکه دار بهت ن والقلم وما یسطرون
خاقان سکندرشان ظل اللهی زینت بخش تاج و تخت شاهنشاهی
جمجاهی که تشریف شریف انی جاعل فی الارض خلیفة بر قامت
قابلیتش لایق بهت ملائک سپاهی که خطاب مستطاب انا فتحنا لک
فتحا مبینا بر احوال همایون فالش مطابق زایل کننده ظلم و عدوان مستعد
فرمان قضا جریان ان الله یامر بالعدل والاحسان حافظ بیضه اسلام
مالک رقاب انام بخشنده ملک و مال ظل مرحمت حضرت ذو الجلال
سید سلاطین زمان سرور خواقین دوران سرو بوستان مصطفوی غنچه
گلستان مرتضوی سلطان جم خدم خاقان فرشته حشم وارث تاج و تخت
حضرت سلیمان پادشاه کل ممالک ایران تاسع سلاطین صفویه نامس
مروجان مذهب اثنی عشریه شاهنشهی که قطره از بحار عطایش آب روی
پادشاهان جهان شده و بهمین ذره از سحاب فیضش بیان احادیث مشکله
در زبان عالمین مثل آب روان گشته الخص من لدن حکیم علیم بلطف
جسیم وفضل عمیم جگر گوشه بضعه سید المرسلین خلاصه ذریه حضرت امیر المومنین
اعنی مجدد راس مائه احدی عشر مروج مذهب حق اثنی عشر فرزند دلبند
حضرت خیر البشر السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان ابو المظفر ابو المنصور شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی
الحسینی بهادر خان که اسم اشرفش از بینات ۵۸۴ ظل الله الکافی بریته
ظاهر و هویداست جانم فداکه نامه و نامش مبارکست اللهم اقرن
ایام دولته بظهور صاحب هذه الامة وطول اعوام عمره الی قیام

السّاطع واعن اعوانه بالنصر والغلبة • واشدد ارکانه بملک لا زوال له •
وهب للملتجئین الی جنابه مکانا علیّا • ولا تجعل للمعرضین عن بابه
ولیّا ولا نصیرا • وهذا دعاء لا یرد فانه صلاح لاصناف البریة شامل •
لا زال ایام دولته عالیة • وقیمة العلم من اثار تربیته غالیة • من
قال امین ابقی الله مهجته • فان هذا دعاء یشتمل البشر • **امّا بعد**
بعرض جواهر شناسان دُرر دریای معرفت • و سینه صدفان لآلی بحار
شریعت میرساند • این کمینه بی بضاعت • بنده باخلاص ائمه انام • ملا محمد حسین
غلام • که چون حسب الرقم قدر توام آن اعلیحضرت پادشاه دین پناه ظل الله
فی العالمین بکمترین غلام زادگان باخلاص توامان این آستان خلافت
نشان • مقرر شده که جلد عاشر بحار الانوار که مشتمل است بر احادیث
غریبه و اخبار مشکله در احوال حضرت فاطمه زهرا و احوال حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین علیهم السلام بعبارات واضحه ترجمه بفارسی نماید • و باین شفقت
نمایان و نوازش بی پایان این غلام داعی بیمقدار را لایق و شایسته بین
الاقران والامثال مفتخر و سرافراز فرموده اند • لهذا باوجود عدم قوت
و استطاعت • و کثرت موانع و عوائق • و قلت اعوان موافق • باستعجال
تمام • متوکلا علی الملک العلام • و متوسلا بحضرت سید الانام • و الائمة علیهم السلام
شروع بشرح و بیان احادیث صحیحه مذکوره حسب الامر الاعلی نمود • امید
از رب رحیم آنکه توفیق رفیق نموده باحسن وجهی که لایق بارگاه خلایق
امیدگاه و مستحسن نظر کیمیا اثر آن اعلیحضرت نواب خاقان سلیمان جاه
دین پرور • و مقبول طبع شریف علمای فحول شرع گستر • بوده باشد میسر و مرزوق

اتمام

فرماید و کافهٔ ناس از عوام و خواص از فوائد آن منتفع گشته ثواب آن
الی یوم النشور بروح کثیر الفتوح نواب خاقان طوبی آشیان قدس مکان
و بدور کار فرخنده آثار نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع
همیون اعلی جعلنا الله فداه واصل و عاید گردد بحق محمد و آله الطاهرین آمین
یا رب العالمین و آنرا بنام نامی آن اعلیحضرت ظل اللهی زیبندهٔ تاج و تخت شاهی
بانوار حسینی موسوم و مزین نمود و بعضی از برادران دینی و دوستان حقیقی
سید عالم فاضل این قطعه را بجهت تاریخ آن گفته لله الحمد ز لطف شه خورشید
غلام دل احباب ازین ترجمه شد چون گلشن تازه شد خاطر ارباب صفا از تاریخ
۱۲۶۴
دیدهٔ عالم ز انوار حسینی روشن ملتمس از خدمت اصحاب دانش و هوش آنکه
بنظر انصاف در آن نظر نموده بلغزش فقیر حقیر را بجرم عمیم عفو فرمایند
و بمضمون بلاغت مشحون اِنَّ اللهَ عَفُوٌّ یُحِبُّ العَفوَ عمل نموده بحکم المأمور
معذور معذور دارند شروع شد بمقصود بعون الله الملک المعبود مؤلف
کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب در ابواب تاریخ حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله
علیها ده باب ذکر نموده باب اول در بیان ولادت سراسر سعادت
و خلقت و صفت و اخلاق پسندیده و جملهٔ تواریخ حضرت فاطمهٔ زهرا
صلوات الله علیها باب دوم در بیان اسماء گرامی و بعضی از
فضائل حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها باب سوم
در بیان مناقب و فضائل و بعضی از احوال و معجزات حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیها باب چهارم در بیان طریقه و آداب و حالات
و مکارم اخلاق حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و احوال بعضی از

خدمتگاران آنحضرت باب پنجم در بیان عروسی حضرت فاطمهٔ زهرا
صلوات الله علیها باب ششم در بیان کیفیت معاشرت حضرت
فاطمهٔ زهرا با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما باب هفتم در بیان
ظلمها و کربها و حزنها و شکایتهای حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها
تا وقت شهادت آنحضرت و غسل و دفن و جهت پنهان دفن نمودن آنحضرت
باب هشتم در بیان تظلم حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها در روز
قیامت و کیفیت آمدن آنحضرت بصحرای محشر باب نهم در بیان
اولاد کرام و ذریهٔ عظام حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها و احوال
و فضائل اولاد امجاد آنحضرت باب دهم در بیان اوقاف
و صدقات حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها است و تفصیل احوال
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم در اول مجلد احوال ایشان
مفصلا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی باب فی وِلادَتِها
وَحِلیَتِها وَشَمائِلِها وَجُمَلِ تَوارِیخِها صَلَواتُ اللهِ عَلَیها شرح حِلیه
بکسر حاء مهمله و سکون لام و فتح یاء دو نقطه در زیر متصله بها در لغت
بمعنی خلقت و صورت و صفت آمده در قاموس مسطور است الحِلیَةُ
بالکسر الخِلقَةُ وَالصُّورَةُ وَالصِّفَةُ وبمعنی خلقت در اینجا انسب است
یعنی این بابیست در بیان کیفیت ولادت باسعادت و خلقت
و اوصاف پسندیده و جملهٔ تواریخ حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها
و این باب اولست لی أحمد بن محمد الخلیلی عن محمد بن ابی بکر
الفقیه عن احمد بن محمد النوفلی عن اسحق بن یزید عن حماد بن

عيسى عن زرعة بن محمد عن المفضل قال قلت لابي عبد الله الصادق
عليه السلم كيف كان ولادة فاطمة عليها السلم فقال نعم ان خديجة
عليها السلم لما تزوج بها رسول الله صلى الله عليه وآله هجرتها نسوة
مكة فكن لا يدخلن عليها ولا يسلمن عليها ولا يتركن امراة تدخل
عليها فاستوحشت خديجة لذلك وكان جزعها وغمها حذرا عليه
فلما حملت بفاطمة عليها السلم كانت فاطمة عليها السلم تحدثها من
بطنها وتصبرها وكانت تكتم ذلك من رسول الله ص فدخل رسول الله ص
يوما فسمع خديجة تحدث فاطمة عليها السلم فقال لها يا خديجة من
تحدثين قالت الجنين الذي في بطني يحدثني ويونسني قال يا خديجة
هذا جبرئيل عليه السلم يبشرني انها انثى وانها النسلة الطاهرة الميمونة
وان الله تبارك وتعالى سيجعل نسلي منها وسيجعل من نسلها ائمة
ويجعلهم خلفاءه في ارضه بعد انقضاء وحيه فلم تزل خديجة عليها السلم
على ذلك الى ان حضرت ولادتها فوجهت الى نساء القريش وبني هاشم
ان تعالين لتلين مني ما تلي النساء من النساء فارسلن اليها انت
عصيتنا ولم تقبلي قولنا وتزوجت محمدا يتيم ابي طالب فقيرا
لا مال له فلسنا نجيئ ولا نلي من امرك شيئا فاغتمت خديجة عليها السلم
لذلك فبينا هي كذلك اذ دخل عليها اربع نسوة سمر طوال كانهن
من نساء بني هاشم ففزعت منهن لما رأتهن فقالت احدهن لا تحزني
يا خديجة فانا رسل ربك اليك ونحن اخواتك انا سارة وهذه آسية
بنت مزاحم وهي رفيقتك في الجنة وهذه مريم بنت عمران وهذه كلثم

نسوان
اليها
اليها
لمن
يخبرني

أخت موسى بن عمران بعثنا الله اليك لنلي منك ما تلي النساء من
النساء فجلست واحدة عن يمينها واخرى عن يسارها والثالثة بين
يديها والرابعة من خلفها فوضعت فاطمة عليها السلم طاهرة مطهرة
فلما سقطت الى الارض اشرق منها النور حتى دخل بيوتات مكة ولم
يبق في شرق الارض ولا غربها موضع الا اشرق فيه ذلك النور ودخل
عشر من الحور العين كل واحدة منهن معها طست من الجنة وابريق
من الجنة وفي الابريق ماء من الكوثر فتناولتها المرأة التي كانت بين
يديها فغسلتها بماء الكوثر واخرجت خرقتين بيضاوين اشد بياضا
من اللبن واطيب ريحا من المسك والعنبر فلفتها بواحدة وقنعتها
بالثانية ثم استنطقتها فنطقت فاطمة عليها السلم بالشهادتين
وقالت اشهد ان لا اله الا الله وان ابي رسول الله سيد الانبياء
وان بعلي سيد الاوصياء وولدي سادة الاسباط ثم سلمت عليهن
وسمت كل واحدة باسمها واقبلن يضحكن اليها وتباشرت الحور العين
وبشر اهل السماء بعضهم بعضا بولادة فاطمة عليها السلم وحدث
في السماء نور زاهر لم تره الملائكة قبل ذلك وقالت النسوة خذيها يا
خديجة طاهرة مطهرة زكية ميمونة بورك فيها وفي نسلها فتناولتها
فرحة مستبشرة والقمتها ثديها فكانت فاطمة عليها السلم تنمى في اليوم
كما ينمى الصبي في الشهر وتنمى في الشهر كما ينمى الصبي في السنة مصباح
الانوار عن ابي المفضل الشيباني عن موسى بن محمد الاشعري ابن اخت
سعد بن عبد الله عن الحسن بن محمد بن اسمعيل المعروف بابن ابي الشوارب

منهن

فدلّ عليها

عن عبد الله

عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَشْيَمَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادٍ مِثْلَهُ

شرح تُصْبِرُ بضم تا منقوطه وسکون صاد مهمله وکسر با موحده صیغه مفرد مؤنث
غائبه از باب افعال ویا بفتح صاد مهمله وتشدید با مکسوره از باب تفعیل است
که مراد امر بصبر است صاحب قاموس گفته است أَصْبَرَهُ أَمَرَهُ بِالصَّبْرِ
كَصَبَّرَهُ جَبْرَئِيلُ بمعنی عبد الله است وجبر بمعنی عبد وئیل اسمیست از
اسماء الله بغیر عربی وآن اسم ملک مقربیست از ملائکه که امین وحی الهیست
واورا روح الامین نیز گویند منقولست که او نازل شد بر حضرت ابراهیم علیه السلم
پنجاه بار وبحضرت موسی علیه السلم چهار صد بار وبحضرت عیسی علیه السلم ده بار و
بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله بیست وچهار هزار بار ودر اسم او
لغات دیگر نیز آمده ودر قاموس تا پانزده اسم مذکور شده نَسْل بفتح نون
وسکون سین مهمله بمعنی فرزند است وذریه را نیز نسل میگویند طَسْت
بفتح طا مهمله وسکون سین مهمله است وبکسر طا مهمله نیز آمده وبعضی قائل
شده اند که بشین منقوطه نیز در کلام عرب آمده وبعضی گفته اند که طشت
لفظ عجمی است ومعرب آن طس بتشدید سین است پس بدل کرده اند یک
سین را بتا منقوطه وطَسْت گفته اند وجمع آن طِساس است مثل سِهْم و
سِهام وطُسوس نیز آمده باعتبار اصل وطَسات نیز آمده باعتبار لفظ و
بعضی از لغویین نقل کرده اند که اِبْریق معرب آب ری وآب دست است
وجمع آن اَباریق است اَسْباط جمع سِبْط بکسر سین مهمله وسکون با بمعنی
فرزند فرزند وقبیله وطایفه وقطعه ودرختیکه اصل آن یکی وشاخش بسیار باشد
آمده است ودر شان حسنین علیهما السلم جمیع این معانی مناسبست ببعضی از فضایل

و مناقب حضرت خدیجه کبری علیها السلام در باب سوم مذکور خواهد شد هرکه

خواهد رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن

موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر روایت کرده است

از مفضل بن عمر که او گفت که من عرض کردم بخدمت حضرت امام بحق ناطق

جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که چگونه بود ولادت باسعادت حضرت فاطمه

زهرا صلوات الله علیها پس آنحضرت صلوات الله علیه در جواب فرمودند

که بلی بدرستیکه خدیجه کبری علیها السلم را چون تزویج فرمود با او حضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله زنان مکه معظمه ترک خدمت فیض موهبت حضرت خدیجه

کبری علیها السلم نمودند پس داخل نمیشدند بسوی او و بخانه آنحضرت نمی آمدند

و بخدیجه کبری علیها السلم سلام نمیکردند و نمیگذاشتند که زنی بخانه حضرت

خدیجه کبری علیها السلم آید و بخدمت او مشرف شود پس باین سبب حضرت

خدیجه علیها السلم متوحش گردیده بود و غم و جزع حضرت خدیجه کبری علیها السلم بجهت

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که مبادا از شدت عداوت آسیبی

بآنحضرت رسانند پس چون حامله شد خدیجه کبری بحضرت فاطمه زهرا

صلوات الله علیهما حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در شکم او با او حرف میزد

و سخن میگفت و مونس و همدم ما در عالی مقدار خود بود و او را امر بصبر نموده

دلداری میداد خدیجه کبری علیها السلم این امر غریب را از آنحضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله اظهار ننموده از آنحضرت صلعم پنهان مینمود پس روزی حضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله داخل شد شنید حرف زدن خدیجه کبری علیها السلم را

با فاطمه زهرا علیها السلم و کسی را در نزد حضرت خدیجه ندید پس آنحضرت

صلی الله

صلی الله علیه و آله بخدیجه کبری علیها السلام گفت که ای خدیجه با که حرف میزنی
و سخن میگوئی حضرت خدیجه کبری علیها السلام عرض نمود که این طفلی که در شکم
منست با من حرف میزند و مونس و همدم منست پس حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند که ای خدیجه اینک حضرت جبرئیل علیه السلام خبر و بشارت
میدهد مرا باینکه او دختر است و بدرستیکه او فرزند پاک و پاکیزه با میمنت است
و بدرستیکه زود باشد که بگرداند حق تعالی نسل مرا از آن دختر و میگرداند
حق تعالی بزودی از نسل او امامان و پیشوایان دین و میگرداند ایشان را
بعد از انقطاع وحی جانشینان خود در زمین پس همیشه خدیجه کبری علیها السلام
برآنحالت بود و آن طفل در شکم متکلّم و مونس او بود تا اینکه وقت
ولادت سراسر سعادت آنحضرت شد پس چون حضرت خدیجه علیها السلام را
درد زائیدن گرفت فرستاد بسوی زنان قریش و بنی هاشم و ایشانرا
طلبید که بیائید برای اینکه مرتکب شوید از برای من آنچه را که مرتکب میشوند
زنان از برای زنان پس زنان قریش و بنی هاشم جواب فرستادند
بحضرت خدیجه کبری علیها السلام که تو نافرمانی ما کردی و حرف ما را قبول نکردی
و شوهر کردی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را که یتیم ابو طالب بود و فقیر و بی چیز بود
و مالی از برای او نبود پس نمی آئیم ما نزد تو و متوجّه هیچ کار تو نمیشویم پس
چون حضرت خدیجه کبری علیها السلام جواب ایشانرا شنید از آنجهت غمگین
و اندوهناک گردید پس در این بین که حضرت خدیجه علیها السلام غمگین و اندوهناک
بود داخل شدند باو چهار زن گندم گون بلند بالا که گویا از زنان بنی هاشم
بودند پس چون حضرت خدیجه کبری علیها السلام ایشانرا دید از ایشان ترسید پس یکی از

ایشان گفت که ای خدیجه مترس و محزون مشو بدرستیکه ما فرستادهای خداوند
توایم بسوی تو و ما خواهران توایم منم ساره زوجه ابراهیم خلیل الله و این آسیه
بنت مزاحم است و این رفیق تو خواهد بود در بهشت عنبر سرشت یعنی زوجه
شوهر تو خواهد شد در بهشت و این دیگری مریم بنت عمران مادر حضرت
عیسی روح الله است و این یکی دیگر کلثوم خاتون همشیرهٔ حضرت موسی
کلیم الله است فرستاده است ما را حق سبحانه و تعالی بسوی تو که یاری
و معاونت تو نماییم و مرتکب شویم از برای تو آنچیز را که مرتکب میشوند زنان
از برای زنان پس یکی از ایشان در جانب راست حضرت خدیجه کبری علیها السلم
و دیگری در جانب چپ او نشست و سوم ایشان در پیش روی او و
چهارم آن زنان مقدسه در جانب پشت حضرت خدیجه نشست پس حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم متولد شد پاک و پاکیزه پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
بر زمین رسید درخشان شد از او نوری که داخل خانهای مکهٔ معظمه شد و آنها را
روشن گردانید و باقی نماند موضعی در مشرق و نه در مغرب مگر اینکه تابید
در آن از این نور و آن موضع را منور و روشن گردانید و داخل شدند در
اینوقت ده نفر از حور العین که با هر یک از ایشان بود طشتی از بهشت و
ابریقی از بهشت و در آن ابریق بود از آب کوثر پس آن زنیکه در پیش
روی خدیجهٔ کبری علیها السلم نشسته بود حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها را
برداشت و در آب کوثر شست و دو پارچهٔ سفید بیرون آورد که سفیدتر از
شیر و خوشبوتر از مشک و عنبر بود پس حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها
یکی از آن دو پارچه پیچید و یکی دیگر را مقنعهٔ آنحضرت نمود پس طلب سخن گفتن

از حضرت

از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نمود پس بقدرت کامله الهی زبان معجز بیان آن
بضعة الرسول بکلمهٔ طیبهٔ شهادتین گویا گشته گفت اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰه
وَاَنَّ اَبی رَسُولُ اللّٰهِ سَیِّدُ الْاَنْبِیاءِ وَاَنَّ بَعْلی سَیِّدُ الْاَوْصِیاءِ وَوُلْدی
سادَةُ الْاَسْباطِ یعنی شهادت میدهم باینکه نیست خدایی مگر خداوند یگانه
بیهمتا وبدرستیکه پدرم حضرت رسول الله صلعم سید وبزرگ پیغمبران هست
وبدرستیکه شوهرم سید وبزرگ اوصیاء پیغمبران هست وفرزندان من سادات
وبزرگان نوادها وفرزندزادگان پیغمبرانند پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
بعد از تکلم بکلمهٔ طیبهٔ شهادتین ومتمم آن بقدرت الله تعالی بر آن زنان
بزرگوار سلام کرد وهر یک را باسمش نام برد پس آن زنان مقدسه رو آوردند
شادان وخندان بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وخوشنودی نمودند وحور
العین شادی کردند ویکدیگر را بشارت دادند واهل آسمان یکدیگر را بشارت
دادند بولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها وپیدا شد در
آسمان نور تابان روشن که هرگز ملائکه قبل از آن چنان نوری مشاهده نکرده
بودند پس گفتند آن زنان بزرگوار بحضرت خدیجه کبری علیها السلام که بگیر ای خدیجه
طفل خود را که پاک وپاکیزه وپارسا وبامیمنت وبرکت هست وقرار داده است
حق تعالی برکت را در او ودر نسل او پس حضرت خدیجه علیها السلام شادان وخندان
فرزند دلبند خود را گرفت وپستان خود را در دهان مبارک او گذاشت وشیر
[illegible] شد پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در روزی آنقدر بزرگ می شد که طفل
در ماهی بزرگ شود ودر ماهی آنقدر نمو میفرمود که طفل در سالی نمو نماید ایضا
در کتاب مصباح الانوار نیز که مؤلف آن شیخ هاشم بن محمد که از بزرگان فضلا

بوده و از کتب اصول معتبره خاصه و عامه روایت مینماید بسند معتبر مذکور از حماد
که از راویان حضرت امام جعفر صادق علیه السلم است مثل این حدیث را روایت کرده است
لی ن الهمدانی عن علی عن ابیه عن الهروی عن الرضا علیه السلم قال قال
النبی صلی الله علیه و اله لما عرج بی الی السماء اخذ بیدی جبرئیل علیه السلام
فادخلنی الجنة فناولنی من رطبها فاکلته فتحول ذلک نطفة فی صلبی فلما
هبطت الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة علیها السلم ففاطمة حوراء
انسیة فکلما اشتقت الی رایحة الجنة شممت رایحة ابنتی فاطمة ج من سلمه مثله
شرح نطفه در لغت بمعنی آب قلیل است و گاهی در آب کثیر نیز استعمال مینمایند
حوراء بفتح حاء مهمله و الف ممدوده مفرد حور است و در لغت زنی را گویند که
سیاهی و سفیدی چشمش در نهایت کمال باشد و بعضی گفته اند که بمعنی سیاه
بودن کل چشم است مثل چشم آهو و گاو و در بنی نوع انسان بآن نحو نباشد و
بعضی گفته اند که زنی را گویند که چشمش بسیار سیاه و پوست بدنش در نهایت
سفیدی و نازکی باشد در حدیث واقع شده است که حوریان بهشت را
حق تعالی از خاک بهشت نورانی آفرید و لطافت و نزاکت ایشان بمرتبه ایست
که مغز ساق پای ایشان مینماید از عقب هفتاد جامه انسی بکسر همزه و سکون
نون و کسر سین و تشدید یاء منقوطه و انسی بفتح همزه و نون ایضا مفرد انس را
گویند و مونث آن انسیه و انسیه است و جمع انسی و انسی اناسی است
چنانچه حق تعالی در سوره مبارکه فرقان فرموده و نسقیه مما خلقنا انعاما
و اناسی کثیرا و بعضی گفته اند که جایز است که بوده باشد اناسی جمع انسان
پس خواهد بود یاء بدل از نون برای آنکه اصل آن اناسین بنون بوده مثل

سراحین که جمع سرحان است پس چون انداختند نون را از آخر آن بعوض نون
یا را آورده و در یای سابق ادغام نمودند و انسان اسم جنس است اطلاق
آن بر مذکر و مونث و واحد و جمع بلفظ انسان میشود و زن را انسان میگویند
و بزن انسانه گفتن عامیانه است و اختلاف کرده اند در اشتقاق انسان
با وجود آنکه متفق اند در زیادتی الف و نون آخر مذهب بصریین آنست
که انسان مشتق از انس است پس همزهٔ آن اصلی و وزن آن فعلان است
الف و نون در آخرش زیاد شده مذهب کوفیین آنست که انسان مشتق
از نسیان است پس همزه زاید و وزن آن افعان که اصل آن انسیان بروزن
افعلان بوده یا که لام الفعل بود انداختند باقی ماند انسان بر وزن افعان
یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه
در کتاب امالی و کتاب عیون اخبار الرضا بسند معتبر روایت کرده است
از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا که آنحضرت ع فرمودند که فرمود
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون در معراج بآسمان رسیدم حضرت
جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و مرا داخل بهشت عنبر سرشت نمود پس
حضرت جبرئیل علیه السلام از برای من آورد از رطب بهشت عنبر سرشت و من
آنرا خوردم پس گردید آن رطب نطفه در پشت من پس چون فرود آمدم
بزمین با حضرت خدیجه کبری علیها السلام نزدیکی نمودم پس او آبستن شد بحضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها پس حضرت فاطمه علیها السلام حوریه انسیه است یعنی در
اخلاق و اوصاف مثل حوریان و در ظاهر بصورت انسان است پس هر
وقت که مشتاق میشوم من ببوی بهشت عنبر سرشت میبویم دختر خودم حضرت فاطمه را

یعنی بوی بهشت را ازاو استشمام مینمایم ایضا شیخ جلیل القدر ابو منصور احمد ابن
علی بن ابی طالب الطبرسی علیه الرحمه نیز در کتاب احتجاج بسند مرسل مثل این حدیث را
روایت کرده است مع ۳ ابن المتوکل عن الحمیری عن ابن یزید عن ابن
فضال عن عبد الرحمن بن الحجاج عن سدیر الصیرفی عن ابی عبد الله
علیه السلم عن ابائه علیهم السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله
خلق نور فاطمة علیها السلم قبل ان یخلق الارض والسماء فقال بعض
الناس یا نبی الله فلیست هی انسیة فقال علیه السلم فاطمة حوراء انسیة
قالوا یا نبی الله وکیف هی حوراء انسیة قال خلقها الله عز وجل من نوره قبل
ان یخلق ادم علیه السلم اذ کانت الارواح فلما خلق الله عز وجل ادم عرضت
علی ادم قیل یا نبی الله واین کانت فاطمة قال کانت فی حقة تحت ساق
العرش قالوا یا نبی الله فما کان طعامها قال التسبیح والتهلیل والتحمید فلما
خلق الله عز وجل ادم واخرجنی من صلبه واحب الله عز وجل ان یخرجها
من صلبی جعلها تفاحة فی الجنة واتانی بها جبرئیل علیه السلم فقال لی
السلم علیک ورحمة الله وبرکاته یا محمد قلت وعلیک السلم ورحمة الله حبیبی
جبرئیل فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلم قلت منه السلم والیه یعود
السلم قال یا محمد ان هذه تفاحة اهداها الله عز وجل الیک من الجنة
فاخذتها وضممتها الی صدری وقال یا محمد یقول الله جل جلاله کلها
ففلقتها فرایت نورا ساطعا وفزعت منه فقال یا محمد ما لک لا تاکلها
ولا تخف فان ذلک النور للمنصورة فی السماء وهی فی الارض فاطمة
قلت حبیبی جبرئیل ولم سمیت فی السماء المنصورة وفی الارض فاطمة

قال

قال لانها فطمت شیعتها من النار وفطم اعدائها عن حبها وهی فی
السماء المنصورة وذلک قول الله عز وجل ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله
ینصر من یشاء یعنی نصر فاطمة لمحبیها **شرح** مؤلف کتاب لباب طاب الله ثراه
وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که شاید که بوده باشد بنای این
تأویل براینکه قول حق تعالی در آیه مبارکه من بعد که قبل از یومئذ واقع
شده است اشاره بسوی روز قیامت باشد **این غلام داعی** معروض میدارد
که چون در قرآن مجید دو من بعد درین مقام شریف مذکور شده و آن در
اول سوره مبارکه روم است الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد
غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ
یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم من بعد
اول مراد نیست من بعد ثانی که قبل از یومئذ واقع شده مراد و اشاره است
ظاهر آیه مبارکه چنانچه مفسرین تفسیر نموده اند من بعد اشاره است بروز فتح اهل
روم که اهل کتاب و معتقد بیت المقدس بودند مثل مسلمانان که اهل کتاب
و معتقد کعبه معظمه اند بر اهل فارس در آن روز خوشحال میشوند مومنان بنصرت
دادن خداوند عالمیان اهل روم را بر اهل فارس که مثل مشرکین قریش کافر
بودند و در روایت واقع شده که چون اهل فارس بر روم غالب شدند کفار
قریش از فتح اهل فارس خوشحال و مسلمانان غمگین شدند حق تعالی اخبار
بغیب آینده فرمود که اهل روم بعد از مغلوب شدن غالب خواهند شد بر
اهل فارس در کمتر از ده سال و در آن روز مومنان خوشحال خواهند شد پس
بعد از هفت سال رومیان غالب گشته اهل فارس را از بیت المقدس دفع

بیان لعل هذا التأویل مبنی
علی ان قوله من بعد قبل قوله
یومئذ اشارة الی
القیمة
انتهی

از فتح اهل روم وقتی پادشاه روم پیاده
بزیارت بیت المقدس [illegible] الی کلیسیا

ومغلوب نموده اسبان خود را در مداین لبسته از غنایم فارس بنای شهر
رومیه را گذاشتند و پادشاه روم بجهت شکرگزاری این فتح و ظفر بزیارت
بیت المقدس پیاده روانه شد گل و گیاه در راه میریختند و پادشاه بر روی آن
میرفت و گفته اند که این فتح در سال حدیبیه که سال ششم هجرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بود واقع شد و نیز روایت شده که چون در روز بدر که در سال دوم
هجرت بود مقاتله میان مسلمانان و کفار قریش واقع شد و حق تعالی فتح و
ظفر بمسلمانان عطا فرمود کفار قریش مغلوب و منکوب شدند در همان
روز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داد که بدرستیکه اهل روم نیز بر
اهل فارس غالب گشتند پس مسلمانان خوشحال شدند در آن روز بفتح اهل اسلام
و بفتح اهل روم و بغمگینی کفار قریش بهر دو جهت و باطن آیهٔ مبارکه بنا بر
تاویلیکه حضرت درین حدیث فرمودند روز خوشحالی مومنان روز قیامتست
که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دوستان خود را از آتش جهنم نجات و بهشت
عنبرسرشت میرسانند بسبب ظهور فضل و شرف رتبهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
بر کافهٔ عالمیان مومنان اولین و آخرین و انبیا و مرسلین خوشحال میشوند
و مؤید این تاویل حضرت است. تتمهٔ آیه وافی هدایه که فرموده وَعْدَ اللهِ
لَا یُخْلِفُ اللهُ وَعْدَهُ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا
مِنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ و ظاهرش آنست که
اضافهٔ نصر بفاطمه اضافهٔ مصدر بمفعول باشد و لام لمحبیها لام تعلیل و یا لام
انتفاع باشد یعنی نصرت دادن حق تعالی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را از برای
انتفاع دوستان او و منصوره نامیدن حضرت فاطمه علیها السلام نیز مناسب

از

اینست نه مناسب نصرت فاطمه دوستانش را و خوشحالی مومنان
بجهت ظهور فضل و شرف حضرت فاطمه علیها السلام است که حق تعالی چنین عطائی
باو فرموده که هر که را خواهد در چنین روزی که پیغمبران بحال خود حیران
مانده باشند یاری و شفاعت نماید نه بجهت نجات مجرمین بعد از
تأمل محاسن کثیره اینمعنی و عموم مومنین بسابقین و لاحقین و انبیاء و
مرسلین و سلامت حدیث و آیه و افی هدایه معلوم میشود و عدول از انتظام
در تقدیم وجه تسمیه فاطمه بر منصوره بعد از تقدیم منصوره بر فاطمه در اخبار
حضرت جبرئیل علیه السلام و سؤال حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شعار
بجهت عدم اشتباه است چون در فاطمه یاری و نجات دادن حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام دوستانش را از آتش معلوم شد پس باید هر دو
وجه متحد باشد و ممکن است که مراد از نصرت اذن شفاعت بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و قبول شفاعت آنحضرت باشد چنانچه در احادیث آینده
مذکور و معلوم خواهد شد حقّه بضم حاء مهمله و تشدید قاف مفتوحه متصله
بها ظرفیت مشهور و بفتح حاء مهمله بمعنی حقّ واجب و حقیقت امر است
و بکسر حاء مهمله شتر ماده سه ساله یا در چهار را گویند و حقّ واجب را نیز گویند
چنانچه گفته اند هذه حقّتی و هذا حقّی با تاء مکسور و بی تاء مفتوح است
یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه
در کتاب معانی الاخبار روایت کرده است بسند معتبر از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و آنحضرت از پدران بزرگوار خود
روایت فرمودند که فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که حق تعالی

آفریند نور حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را قبل از آفریدن زمین و آسمان پس
عرض کردند بعضی از صحابه که یا رسول الله صلی الله علیه و آله پس حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام از نوع انسان نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام حور است و در ظاهر بصورت انسان است پس صحابه عرض
کردند که یا رسول الله چگونه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم حوری و در ظاهر بصورت
انسان است آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی
آفرید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را از نور خودش قبل از انکه بیافریند آدم
علی نبینا و علیه السلم را در وقتیکه ارواح را آفرید پس چون خداوند عالمیان
آدم علی نبینا و علیه السلم را آفرید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را با آدم علیه السلم
نمود صحابه عرض کردند که یا رسول الله در کجا بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که در حقهٔ نور بود در زیر ساق عرش حق تعالی
صحابه عرض کردند که یا رسول الله پس چه چیز بود خوراک و طعام حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که طعام او تسبیح
و تهلیل و تحمید حق تعالی بود پس چون حق تعالی آدم علیه السلم را آفرید
و مرا از صلب حضرت آدم علیه السلم بیرون آورد و دوست داشت
حق تعالی اینکه بیرون آورد حضرت فاطمه زهرا ع‌ا را از صلب من گردانید او را
سیبی در بهشت عنبر سرشت و حضرت جبرئیل علیه السلم بامر خداوند
جلیل آن سیب را جهت من آورد پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلم از
برای من السَّلمُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ یا محمد من گفتم وَعَلَیْکَ السَّلم
وَرَحْمَةُ اللهِ ای حبیب من جبرئیل پس حضرت جبرئیل علیه السلم گفت یا محمد

مرسله

بدرستیکه پروردگارت بتو سلام میرساند من گفتم که از حق تعالی است سلام
و بسوی او بر میگردد سلامها و تحیتها حضرت جبرئیل علیه السلم گفت یا محمد
صلی الله علیه و آله بدرستیکه این سیب است که حق جل و علا بهدیه فرستاده است
بسوی تو از بهشت عنبر سرشت پس من از حضرت جبرئیل علیه السلم آن سیب را
گرفتم و بسینه خود چسبانیدم حضرت جبرئیل علیه السلم گفت یا محمد صلی الله
علیه و آله خداوند عالمیان جل جلاله میفرماید که این سیب را بخور پس بامر الهی
پاره کردم من آن سیب را دیدم که نوری از آن ساطع شد و من ترسناک
از آن شدم پس حضرت جبرئیل علیه السلم گفت یا محمد صلی الله علیه و آله چه میشود
ترا که نمیخوری آنرا بخور و مترس پس بدرستیکه این نور از کیست که در
آسمانها نام او مَنْصُورَه و در زمین اسم مبارکش فاطمه است من گفتم که
ای دوست من جبرئیل چرا او را در آسمانها مَنْصُورَه مینامند و در زمین
فاطمه میگویند حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که نامیده شده است در زمین
فاطمه برای آنکه بدرستیکه بریده است شیعهٔ خود را از آتش جهنم و بریده
شده است دشمنان آنحضرت از محبت او و در آسمانها او را مَنْصُورَه
میگویند بجهت نصرت و یاری حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در روز قیامت
و اینست قول حق تعالی که فرموده است وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ
بِنَصْرِ اللهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ یعنی نصرت دادن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
از برای دوستانش ع الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ
عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ
قَالَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّكَ تَلْثِمُ فَاطِمَةَ وَتَلْتَزِمُهَا وَتُدْنِيهَا مِنْكَ

وتفعل بها ما لا تفعله باحد من بناتك فقال ان جبرئيل عليه السلم اتاني
بتفاحة من تفاح الجنة فاكلتها فتحولت ماء في صلبي ثم واقعت خديجة
فحملت بفاطمة عليها السلم فانا اشم منها رايحة الجنة يعني شيخ فقيه
ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي عليه الرحمه در كتاب
علل الشرايع بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه السلم روايت نموده
كه آنحضرت فرمودند كه جابر بن عبد الله انصاري گفت كه عرض كردند
بخدمت حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله كه بدرستيكه شما ميبوسيد
حضرت فاطمه زهرا عليها السلم را و او را در بر مبارك خود ميگيريد و بسيار آنحضرت را
نزديك خود ميطلبيد و نسبت باو الطافي چند ميفرماييد كه با ساير دختران
خود نميفرماييد منظور و مقصود قائل استعلام جهت و سبب آن بود پس
آنحضرت صلى الله عليه وآله فرمودند كه بدرستيكه حضرت جبرئيل عليه السلم آورد
از براى من سيبى از سيبهاى بهشت عنبر سرشت پس خوردم من آن
سيب را پس گرديد آن سيب آبى در پشت من و بعد
از آن نزديكى كردم با حضرت خديجه كبرى عليها السلم
پس حامله شد او بحضرت فاطمه زهرا عليها السلم پس من ميبويم و استشمام
ميكنم از او بوى بهشت عنبر سرشت را ع القطان عن السكري عن الجوهري
عن عمر بن عمران عن عبيد الله بن موسى العبسي عن جبلة المكي
عن طاوس اليماني عن ابن عباس قال دخلت عايشة على رسول الله
صلى الله عليه وآله وهو يقبل فاطمة فقالت له اتحبها يا رسول الله
قال اما والله لو علمت حبي لها لازددت لها حبا لما عرج بي الى السماء

قال

الرابعة اذن جبرئيل واقام ميكائيل ثم قيل لي ادن يا محمد فقلت اتقدم
وانت بحضرتي يا جبرئيل قال نعم ان الله عز وجل فضل انبياءه المرسلين
على ملائكته المقربين وفضلك انت خاصة فدنوت فصليت باهل
السماء الرابعة ثم التفت عن يميني فاذا انا بابرهيم عليه السلم في روضة
من رياض الجنة وقد اكتنفها جماعة من الملائكة ثم اني صرت الى السماء
الخامسة ومنها الى السادسة فنوديت يا محمد نعم الاب ابوك ابرهيم
ونعم الاخ اخوك علي فلما صرت الى الحجب والحلي فقلت حبيبي جبرئيل
لمن هذه الشجرة فقال هذه لاخيك علي بن ابي طالب عليه السلم وهذان
الملكان يطويان له الحلي والحلل الى يوم القيمة ثم تقدمت امامي فاذا
انا برطب الين من الزبد واطيب رائحة من المسك واحلى من العسل فاخذت
رطبة فاكلتها فتحولت الرطبة نطفة في صلبي فلما ان هبطت الى
الارض واقعت خديجة فحملت بفاطمة ففاطمة حوراء انسية فاذا
اشتقت الى الجنة شممت رائحة فاطمة عليها السلم يعني شيخ فقيه ابو جعفر
محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي عليه الرحمه در كتاب علل الشرايع
بسند معتبر از عبد الله بن عباس روايت كرده است كه او گفت كه داخل شد
روزی عایشه ملعونه بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در حالتیکه آنحضرت
میبوسید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را پس گفت عایشه که آیا دوست میداری او را
یا رسول الله آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که قسم بخداوند عالمیان که اگر
بدانی تو دوستی مرا با او یعنی چه مقدار او را دوست میدارم البته باید که زیاده
کنی تو دوستی را از برای او بدرستیکه چون در شب معراج مرا بآسمان چهارم

اخذ جبرئيل عليه السلم بيدي
فادخلني الجنة فاذا انا
بشجرة من نور في اصلها
ملكان يطويان
الحلل

بردند حضرت جبرئیل علیه السلم اذان نماز کفت وحضرت میکائیل علیه السلم اقامه کفت
پس حضرت جبرئیل علیه السلم کفت از برای من که پیش بایست یا محمد صلی الله علیه وآله تا
با تو نماز جماعت کزاریم من کفتم که من پیش بایستم وحال اینکه تو در نزد من حاضر
باشی ای جبرئیل یعنی من تقدم جویم و امامت نمایم با وجود تو در حالتی که
تو مأموم باشی حضرت جبرئیل علیه السلم کفت که بلی بدرستیکه حق سبحانه وتعالی
فضیلت داده است انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین وتفضیل داده است تورا
بخصوصه بر جمیع عالمیان پس من پیش ایستادم ونماز کزاردم با جمیع اهل آسمان
چهارم پس ملتفت شدم بجانب راست خودم حضرت ابراهیم علیه السلم را
دیدم در باغی از باغهای بهشت عنبر سرشت ودور آن باغ را جمعی از ملائکه
فرا کرفته بودند پس بدرستیکه از آنجا بالا رفتم بسوی آسمان پنجم واز آنجا بالا
رفتم تا اینکه بآسمان ششم رسیدم پس در آنجا ندای حق سبحانه وتعالی بمن
رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله نیکو پدریست پدر تو حضرت ابراهیم علیه السلم
ونیکو برادریست برادر تو حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم پس چون
بحجب الهی رسیدم حضرت جبرئیل علیه السلم دست مرا کرفت وداخل کردانید
مرا ببهشت عنبر سرشت پس ناکاه مشاهده کردم در بهشت درختی را که از
نور بود ودر پای آن درخت دو ملک دیدم که بر هم می پیچید حلهها و
زیورها را پس کفتم که ای حبیب من جبرئیل این درخت نورانی از آن کیست
حضرت جبرئیل علیه السلم کفت که این از برای برادر تو حضرت علی بن ابی
طالب علیه السلم است واین دو ملک پیوسته می پیچند وجمع میکنند از برای او
زیورها وحلهها را تا روز قیامت پس پیشتر رفتم رطبی مشاهده کردم از مسکه

نرم تر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر پس یکدانه از آن رطب را برداشتم
و خوردم پس گردید آن دانهٔ رطب نطفه در پشت من و بعد از آنکه فرود آمدم
بزمین با حضرت خدیجه علیها السلام مقاربت کردم و او حامله شد بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم حوریهٔ انسیه است که در صفات و اخلاق
حوری و در ظاهر بصورت انسان است پس هر وقت که مشتاق میشوم من
ببوی بهشت عنبر سرشت استشمام میکنم بوی حضرت فاطمهٔ زهرا را و از او بوی بهشت را
می یابم فس عن ابی عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن ابی عبیدة عن ابی
عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یکثر تقبیل
فاطمة علیها السلم فانکرت ذلک عائشة فقال رسول الله صلی الله علیه
و آله یا عائشة انی لما اسری بی الی السماء دخلت الجنة فادنانی جبرئیل
من شجرة طوبی و ناولنی من ثمارها فاکلته فحول الله ذلک ماء فی ظهری
فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة فما قبلتها قط الا
وجدت رایحة شجرة طوبی منها یعنی شیخ جلیل القدر علی بن ابراهیم بن هاشم
القمی رحمه الله در کتاب تفسیرش بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله بسیار می بوسید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را و این معنی
بر طبع عائشه ملعونه بسیار گران و ناگوار بود تا آنکه آن ملعونه اظهار انکار
و ناخوشی آن نمود پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در رد انکار او
فرمودند که ای عائشه چون در شب معراج بردند مرا بسوی آسمان داخل بهشت
عنبر سرشت شدم پس حضرت جبرئیل علیه السلم مرا نزد درخت طوبی برد و نزد من

یک حدیث آن بود که حضرت سیب میل فرمود و آن
سیب نطفه شد و حدیث دیگر خرما و حدیث سیم
میوهٔ مطلق است پس خوب بود شارح جمع کند
میان این احادیث که مطلق بود که حدیث
اخر است حمل بر مقید کنیم لا اند و حدیث مقید شود
نیز جمع باید کرد والله یعلم [illegible]

آورد از میوه‌های درخت طوبی پس خوردم من میوهٔ آنرا حق تعالی گردانید آنرا
آبی در پشت من پس چون فرود آمدم بسوی زمین با حضرت خدیجهٔ کبری علیها السلام
مقاربت کردم و او حامله شد بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس من هرگز حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام را نبوسیدم مگر اینکه یافتم بوی درخت طوبی را از او یعنی
همیشه در وقت بوسیدن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بوی درخت طوبی از او
بمشام من میرسد قب ۷ اَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ سَأَلْتُ اُمِّي عَنْ صِفَةِ فَاطِمَةَ
عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَتْ كَانَتْ كَأَنَّهَا الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ اَوِ الشَّمْسُ كَفَرَتْ غَمَامًا
اَوْ خَرَجَتْ مِنَ السَّحَابِ وَكَانَتْ بَيْضَاءَ بَضَّةً عَطَاءٌ عَنْ اِبْنِ رَبَاحٍ قَالَ كَانَتْ
فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعْجِنُ وَاِنَّ قُصَّتَهَا تَضْرِبُ اِلَى
الْجَفْنَةِ وَرُوِيَ اَنَّهَا كَانَتْ مُشْرِقَةَ الرَّبَاعِيَةِ ه جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ مَا رَأَيْتُ
فَاطِمَةَ تَمْشِي اِلَّا ذَكَرْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَمِيلُ عَلَى جَانِبِهَا
الْاَيْمَنِ مَرَّةً وَعَلَى جَانِبِهَا الْاَيْسَرِ مَرَّةً وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِمَكَّةَ بَعْدَ النُّبُوَّةِ بِخَمْسِ
سِنِينَ وَبَعْدَ الْاِسْرَاءِ بِثَلٰثِ سِنِينَ فِي الْعِشْرِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ وَاَقَامَتْ
مَعَ اَبِيهَا بِمَكَّةَ ثَمَانِيَ سِنِينَ ثُمَّ هَاجَرَتْ مَعَهُ اِلَى الْمَدِينَةِ فَتَزَوَّجَهَا مِنْ
عَلِيٍّ بَعْدَ مَقْدَمِهَا الْمَدِينَةَ بِسَنَتَيْنِ اَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَرُوِيَ اَنَّهُ
كَانَ يَوْمَ السَّادِسِ وَدَخَلَ بِهَا يَوْمَ الثُّلَثَا لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ بَعْدَ
بَدْرٍ وَقُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَهَا يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَ عَشَرَةَ سَنَةً
وَسَبْعَةُ اَشْهُرٍ وَوَلَدَتِ الْحَسَنَ وَلَهَا اِثْنَى عَشَرَ سَنَةً شرح مؤلف کتاب اِثْنَتَا
طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این اخبار منقوله از کتاب مناقب
گفته کفرت ربنا بیست که از برای مجهول است یعنی اگر خواهی تشبیه کن

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را با آفتاب پوشیده شده با بر از جهت ستر و عفت
آنحضرت و یا از جهت امکان نگاه کردن بسوی آنحضرت و اگر خواهی تشبیه کن
آنحضرت را با آفتاب بیرون آینده از زیر ابر از جهت نور و درخشیدن روی
مبارک آنحضرت و احتمال دارد اینکه غرض از تشبیه با آفتاب در حالت ابتدای داخل
شدن در ابر و بیرون آمدن از آن بوده باشد تشبیه آنحضرت با آفتاب و مقنعهٔ آنحضرت
با بر آنچنانی که احاطه کند بعض شمس و یا اینکه گفته شود که تشبیه با آفتاب در این
دو حالت از برای جمع کردن آفتابست در این دو وقت میان ستر و تمکن
از نظر و عدم محو کردن ضوء و شعاع آن و بر هر تقدیر مأخوذ است از کفر که بمعنی
پوشانیدن است میگویند کفرت الشیٔ اکفره بالکسر کفرا یعنی پوشانیدم من
آنرا و نقاب ضد نازکی رنگ و صفای آنست چنانچه اثر نماید در آن اندک
چیزی این غلام داعی معروض میدارد که کفرت مجهول بضم کاف و کسر
فاء و فتح راء مهمله مبنی از برای مفعول است و معنی تقدیر آخر آنست که آفتاب
در وقت داخل شدن با بر و در وقت بیرون آمدن از ابر چون اول و آخر
ابر اغلب آنست که تنگ و نازکست متصف بدو صفت است که آن دو صفت را
در وقت دیگر ندارد و آن دو صفت مستور بودن و دیده شدن آنست و هر گاه
در وسط ابر باشد باعتبار غلظت ابر غالبا دیده نمیشود پس مستور غیر مشاهد است
و هر گاه ابری نباشد هر چند قرص آفتاب ظاهر است اما ضوء و شعاع آن
روشنی دیده را محو و چشم را خیره و تار میکرداند که نگاه بر آن متعذر است
بَقَّ بفتح باء موحده و فتح و تشدید ضاد معجمه مرد نازک پوست و بَضَّة
زن نازک پوست را گویند و لغویین آنرا ذکر کرده اند بحسب لفظ و معنی

بیان کفرت علی البناء للمجهول ای ان سترت
تشبیهها بالشمس المستورة بالغمام لسترها وعفافها او
لامکان النظر الیها او ان تشبه بالشمس الخارجة من
تحت الغمام لبعدها و لمعانها و یحتمل ان یکون الغرض
التشبیه بالشمس فی حالتی ابتداء الدخول فی الغمام والخروج
منها تشبیهها لحالها بالشمس و لقناعها بالسحاب التی احاطت
ببعض الشمس او یقال التشبیه بها فی کلا الحالتین لجمعها
فیهما بین الستر والتمکن من النظر وعدم محو الضوء
والشعاع و تعلق النقاب به مأخوذ من الکفر بمعنی
التغطیة تعالی کفرت الشیء اکفره بالکسر کفرا ای
سترته والنقاب نقبته رقة الثوب وصفائه التعقیب
فیه ادنی شیء
انتهی

النسب باین حدیث است قصّه بضمّ قاف وتشدید صاد مهمله موی پیشانی

وموی سر زنان ضَرَب بمعنی احاطه نیز آمده است چنانچه لغویّین ذکر کرده اند

که ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ مُحِيْطَةً بِهِمْ اِحَاطَةَ الْبَيْتِ الْمَضْرُوبِ

عَلٰى اَهْلِهٖ جَفْنَه بفتح جیم وسکون فاء وفتح نون کاسهٔ بهین چوبین است که

باصطلاح اهل این عصر آنرا طبق خمیر گویند لغویّین نقل کرده اند که جَفْنَه بزرگترین

کاسه های چوبین است بعد از آن در بزرگی قَصْعَه است که ده نفر را سیر میکند

بعد از آن صَحْفَه است که پنج نفر را سیر میکند بعد از آن مِکْیَلَه است که دو نفر را

سیر میکند بعد از آن صَحِیْفَه است که یکنفر را سیر میکند رَبَاعِیَه بفتح راء مهمله و تخفیف

باء دو نقطه در زیر مثل ثمانیه دندانیست که مابین دو دندان پیش و دندان

ناب که دندان بلندیست واقع است و در هر شخص چهار دندان رَبَاعِیَه است

دو در بالا و دو در پایین از جملهٔ چهار دندان پیش بالا و پایین دو دندانی که

هریک بناب بیکطرف متّصل است آنرا رَبَاعِیَه گویند وجمع آن رَبَاعِیَات بتخفیف

یاء دو نقطه در زیر است وعبارت بعضی از لغویّین موهم آنست که چهار دندان

پیش را رَبَاعِیَات گویند بر فرض ثبوت این معنی النسب باین حدیث است مقصود

از روایت اوّل وصف رخسارهٔ آفتاب طلعت و رنگ و نزاکت حضرت

فاطمهٔ زهرا علیها السّلم است و از روایت دوّم ذکر زلف وگیسوی عنبر بوی آنحضرت

و از روایت سوم کیفیت دندانهای منوّر مروارید نمای آنحضرت و از روایت

چهارم رفتار کبک خرام خوشنمای آنحضرت است ونقل شیخ صاحب مناقب

علیه الرّحمه که گفته در وقت وفات حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله عمر شریف

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم هیجده سال و هفت ماه بود احتمال اشتباه دارد

بکنز الکمه

بجهت آنکه رحلت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از دار فانی موافق
مشهور در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر بوده و هرگاه تولد حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم در بیستم شهر جمادی الآخر بوده باشد چنانچه شیخ مذکور نیز
ذکر نموده پس عمر شریف حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در وقت وفات حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله هیجده سال و هشت ماه و هشت روز خواهد بود
اما چون شیخ مزبور در کتاب مناقب وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را
در روز دوشنبه دوم شهر صفر نقل نموده بنا بر این هیجده سال و هفت ماه و
دوازده روز میشود و چون مقصود شیخ مزبور تحقیق سال و ماه بوده دوازده روز را
منظور نداشته سال و ماه را ذکر نموده یعنی شیخ فقیه رشید الدین ابو جعفر
محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی رحمه الله در کتاب مناقب روایت
کرده است از انس بن مالک که او گفت که پرسیدم من از مادرم از صفت
رنگ و روی مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس گفت او که بدرستیکه
بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم مثل ماه شب چهارده یا مثل آفتابی که ابر نازکی
آنرا پوشیده باشد و یا مثل آفتاب درخشنده که از زیر ابر بیرون آمده باشد
و بود آنحضرت ع سفید رنگ و نازک پوست ایضا از ابن رباح روایت
کرده است که بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
در وقتیکه خمیر میکرد زلف مشکین شمیم آنحضرت میخورد بر طبق خمیر و یا آنکه گیسوی
مبارک عنبر بوی آنحضرت احاطه مینمود طبق خمیر را و ایضا روایت کرده است
که بدرستیکه روشن و تابنده نور بود چهار دندان پیش حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم و ایضا از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که او گفت

که من هرگز ندیدم که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام راه رود مگر اینکه بیاد آوردم
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله زا که میل مینمود بجانب راست یکبار و بجانب
چپ یکبار یعنی رفتار آنحضرت ع چون شبیه برفتار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود
هر وقت که رفتار آنحضرت ع را میدیدم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بخاطرم
میرسید و این رفتار مثل رفتار کبک است چنانچه وصف میکنند و کبک
رفتار میگویند بعد از ذکر روایات شیخ صاحب مناقب گفته که ولادت
با سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مکه معظمه پنجسال بعد از
بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سه سال بعد از معراج در بیستم ماه جمادی
الآخر واقع شد پس آنحضرت علیها السلام با پدر بزرگوارش هشت سال در مکه معظمه بود
بعد از آن هجرت نمود با پدر عالیمقدارش بسوی مدینه مشرفه پس تزویج کرد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او را با آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از آمدن
بمدینه مشرفه بدو سال در روز اول ماه ذی الحجة الحرام و روایت شده اینکه بود آن در
روز ششم شهر ذی الحجه و عروسی حضرت امیر المؤمنین ع با فاطمه زهرا علیها السلام در
روز سه شنبه ششم ماه ذی الحجة الحرام بود بعد از جنگ بدر و در وقت
وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عمر شریف حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام هیجده سال و هفت ماه بود و در وقت ولادت باسعادت حضرت
امام حسن علیه السلام آن بضعة الرسول دوازده ساله بود کشف ذکر ابن الخشاب
عن شیوخه یرفعه عن ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام قال ولدت
فاطمة علیها السلام بعد ما اظهر الله نبوة نبیه وانزل علیه الوحی بخمس
سنین وقریش تبنی البیت وتوفیت ولها ثمانی عشرة سنة وخمسة

وسبعون

وسبعون يوماً وفي رواية صدقة ثمانية عشر سنة وشهر وخمسة
عشر يوماً وكان عمرها مع ابيها عليهما السلم بمكة ثمانية سنين وهاجرت
الى المدينة مع رسول الله صلى الله عليه وآله فاقامت معه عشر سنين وكان
عمرها ثمانية عشرة سنة فاقامت مع علي امير المؤمنين عليهما السلم بعد وفات
ابيها خمسة وسبعين يوماً وفي رواية اخرى اربعين يوماً وقال الذراع
انا اقول فعمرها على هذه الروايات ثمانية عشرة سنة وشهر وعشرة ايام وولدت
الحسن ولها احد عشر سنة بعد الهجرة بثلث سنين شرح ذراع بفتح ذال منقوطه
لقب اسمعیل بن صدیق محدث و احمد بن نصر است و هر دو از علمای
اهل سنن و محدثین ایشانند یعنی شیخ الثقة الزکی علی بن عیسی الاربلی
رحمه الله در کتاب کشف الغمة نقل کرده که ذکر کرده است ابن الخشاب
که از علمای اهل سنت است از مشایخ خودش که ایشان روایت کرده اند
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت ع فرمود که متولد شد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم بعد از آنکه ظاهر کردانید حق تعالی نبوت پیغمبرش را و فرو فرستاد
بر او وحی را به پنج سال و قریش بنای کعبه معظمه را میکذاشتند و حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم چون وفات نمود عمر شریف آنحضرت هیجده سال و
هفتاد و پنج روز بود و در روایت صدقه هیجده سال و یکماه و پانزده روز واقع
شده و بود عمر شریف آنحضرت ع با پدر بزرگوارش در مکه معظمه هشت سال
و هجرت نمود بسوی مدینه طیبه با حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله پس بود
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در مدینه طیبه ده سال و بود عمر شریف حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم هیجده سال یعنی در وقت وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

پس بود آنحضرت ع با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بعد از وفات پدر بزرگوارش
هفتاد و پنج روز و در روایت دیگر واقع شده که چهل روز بعد از وفات پدرش
باقی بود و گفته است ذراع که از محدثین اهل سنت است بعد از نقل این روایت
که من میگویم که پس بوده است عمر حضرت فاطمه علیها السلم بنابراین روایت
هیجده سال و یکماه و ده روز و آنحضرت یازده ساله بود که حضرت امام حسن علیه السلم
از او متولد شد بعد از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسه سال تا اینجا کلام
ابن الخشاب است که در کتاب تاریخ موالید و وفات اهل البیت علیهم السلم
ذکر کرده است و شیخ بوذر در کتاب کشف الغمه از او نقل نموده و فی الحقیقه
افاده ذراع در میان چهل روز یکماه و ده روز افاده ایست بسیار غریب
و تحقیقیست بسیار عجیب **و فی کتاب** مَوْلِدِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَمُ لِابْنِ
بَابُوَیْهِ یَرْفَعُهُ اِلٰی اَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَیْسٍ قَالَتْ قَالَ لِیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَقَدْ کُنْتُ شَهِدْتُ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَمُ وَقَدْ وَلَدَتْ بَعْضَ
وُلْدِهَا فَلَمْ اَرَ لَهَا دَمًا فَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ اِنَّ فَاطِمَةَ
خُلِقَتْ حُوْرِیَّةً فِیْ صُوْرَةِ اِنْسِیَّةٍ **شرح** شمه از احوال اسماء بنت عمیس زوجه جعفر طیار
علیه السلم بعد از این در شرح فقره حدیث بیست و یکم باب سوم مذکور خواهد شد هر گاه
خواهند که معرفتی باحوال او بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند **یعنی** شیخ فقیه ابو جعفر
محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب مولد
فاطمه علیها السلم روایت کرده است باسناد خود از اسماء بنت عمیس که او
گفت که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از برای من و تحقیق
که من حاضر شده بودم در نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در ولادت

بعضی

بعضی از اولاد آنحضرت پس ندیدم من از آنحضرت ع خونی یعنی خون نفاس
که البته از زنان در وقت ولادت می آید از آنحضرت ع نیامد پس حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم حوریه است
در صورت انسان یعنی در اخلاق و اوصاف مثل حوریان است و در
صورت شبیه بانسان است ضه وُلِدَت عَلَیهَا السّلم بَعدَ النُّبُوَّةِ ٥
بِخَمسِ سِنِینَ وَبَعدَ الاِسرَاءِ بِثَلٰثِ سِنِینَ وَاَقَامَت مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیهِ وَآلِهِ بِمَکَّةَ ثَمَانَ سِنِینَ ثُمَّ هَاجَرَت مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ
وَآلِهِ اِلَی المَدِینَةِ فَزَوَّجَهَا مِن عَلِیٍّ عَلَیهِ السّلم بَعدَ مَقدَمِهِمُ المَدِینَةَ بِسَنَةٍ
وَقُبِضَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَلِفَاطِمَةَ عَلَیهَا السّلم یَومَئِذٍ ثَمَانِیَةَ عَشَرَ
سَنَةً وَعَاشَت بَعدَ اَبِیهَا اِثنَینِ وَسَبعِینَ یَومًا یعنی شیخ محمد بن علی بن احمد
الفارسی علیه الرحمه در کتاب روضة الواعظین گفته که متولد شد حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم بعد از نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به پنج سال و بعد از
معراج بسه سال و بود با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه معظمه هشت سال
پس هجرت فرمود با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینهٔ مشرفه پس تزویج
فرمود او را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم
بعد از ورود بمدینهٔ طیبه بیکسال و در روز وفات حضرت رسول الله صلی
صلی الله علیه و آله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم هیجده ساله بود و بعد از فوت
پدر عالیمقدارش هفتاد و دو روز در دار فانی باقی بود و بعد از آن بدار باقی رحلت
نمود کا وُلِدَت فَاطِمَةُ عَلَیهَا السّلم بَعدَ مَبعَثِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ
بِخَمسِ سِنِینَ وَتُوُفِّیَت عَلَیهَا السّلم وَلَهَا ثَمَانِیَ عَشَرَةَ سَنَةً وَخَمسَةٌ وَسَبعُونَ

یوماً بقیت بعد ابیها خمسة وسبعین یوماً یعنی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن
یعقوب الکلینی رحمه الله در کتاب کافی ذکر کرده است که ولادت
با سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعد از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
به پنج سال بود وچون بجوار رحمت ایزدی رحلت نمود عمر شریفش هیجده
سال وهفتاد وپنج روز بود باقی ماند در سرای فانی بعد از پدر گرامیش هفتاد و
پنج روز **عیون المعجزات** روی عن حارثة بن قدامة قال حدثنی سلمان
قال حدثنی عمار وقال اخبرک عجباً قلت حدثنی یا عمار قال نعم شهدت
علی بن ابی طالب علیه السلام وقد ولج علی فاطمة علیها السلام فلما ابصرت
به نادت ادن لاحدثک بما کان وبما هو کائن وبما لم یکن الی یوم القیمة
حین تقوم الساعة قال عمار فرایت امیر المؤمنین علیه السلام یرجع
القهقری فرجعت برجوعه اذ دخل علی النبی صلی الله علیه وآله فقال
له ادن یا ابا الحسن فدنا فلما اطمأن به المجلس قال له تحدثنی ام احدثک
قال الحدیث منک احسن یا رسول الله فقال کانی بک وقد دخلت علی
فاطمة علیها السلام وقالت لک کیت وکیت فرجعت فقال علی علیه السلام
نور فاطمة من نورنا فقال صلی الله علیه وآله اولا تعلم فسجد علی علیه السلام
شکراً لله تعالی قال عمار فخرج امیر المؤمنین علیه السلام وخرجت بخروجه
فولج علی فاطمة علیها السلام وولجت معه فقالت کانک رجعت الی
ابی صلی الله علیه وآله فاخبرته بما قلته لک قال کان کذلک یا فاطمة
فقالت اعلم یا ابا الحسن ان الله تعالی خلق نوری وکان یسبح الله جل
جلاله ثم اودعه شجرة من شجر الجنة فاضائت فلما دخل ابی الجنة اوحی الله تعالی

اوحی الله

إلَيهِ إلهاماً أن أقتطِفَ لثمرةٍ مِن تِلكَ الشجرةِ وادرها في لهواتِكَ فَفعل — واقرها خارک
فأودعني الله سبحانه صُلبَ أبي صلّى الله عليهِ وآلهِ ثمّ أودعني خديجةَ
بنتَ خُويلدٍ عليهما السّلم فوضعتني وأنا مِن ذلكَ النّورِ أعلمُ ما كانَ وما يكونُ
وما لم يكن يا أبا الحَسَن المؤمِنُ ينظر بنورِ الله تعالى **شرح** کتاب عیون
المعجزات منسوبست بسید مرتضی علم الهدی ابو القسم علی بن الحسین نوّر الله
ضریحه امّا مؤلّف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنّة مثواه در تحقیقات اوّل کتاب
بحار الانوار فرموده که بودن آن کتاب از سیّد مرتضی علم الهدی در
نزد من ثابت نیست شاید که از مصنّفات بعضی از محدّثین متقدّمین باشد
شمّه از احوال سلمان و عمّار بعد ازین در باب سوّم مذکور خواهد شد هر گاه
خواهند که معرفتی باحوال ایشان بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند و تحقیق
ایمان و مؤمن در اواخر باب دوّم مذکور خواهد شد هر گاه خواهند رجوع
بآنجا نمایند **یعنی** در کتاب عیون المعجزات که منسوبست بسیّد مرتضی علم الهدی
روایت شده بوساطت حارثه بن قدامه از سلمان که او گفت که حدیث
کرد بمن عمّار و گفت آیا خبر بدهم بتو بخبر عجیبی من گفتم که حدیث کن بمن ای
عمّار آری ای عمّار گفت که بلی حاضر بودم من در خدمت سراسر سعادت حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلم و بتحقیق که داخل شد آنحضرت بحضرت فاطمه زهرا علیها السّلم
پس چون نظر مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلم
افتاد ندا کرد که یا علی نزدیک من بیا تا اینکه خبر دهم ترا بآنچه واقع شده
و بآنچه واقع خواهد شد و بآنچه واقع نخواهد شد یعنی از گذشته و آینده و شدنی
و نشدنی تا روز قیامت وقتی که قیامت قایم شود عمّار گفت که چون

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم این سخن غریب را از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم
شنید دیدم من که آنحضرت ع بس برکشت و من نیز برکشتم بسبب برکشتن
آنحضرت و بخدمت حضرت بیغمبر صلّی الله علیه و آله آمد بس حضرت بیغمبر صلّی الله
علیه و آله کفت از برای آنحضرت که نزدیک بیا ای ابو الحسن چون حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلم در نزدیک آنحضرت نشست حضرت رسول الله صلّی الله
علیه و آله فرمودند که خبر میدهی تو بمن و یا اینکه میخواهی خبر بدهم من تو را
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم عرض کرد که حدیث و خبر از شما بهتر است یا رسول الله
صلّی الله علیه و آله بس آنحضرت صلّی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه میدانم
حال و مطلب تو را بتحقیق که داخل شدی تو بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم و کفت
آنحضرت از برای تو چنین و چنین یعنی آنچه در میان ایشان کذشته بود حضرت
رسول الله صلّی الله علیه و آله بزبان معجز بیان نقل فرمود بس برکشتی تو حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلم عرض کرد بخدمت آنحضرت ع که نور حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السّلم از نور ماست بس آنحضرت صلّی الله علیه و آله فرمودند که مکر نمیدانی
که نور حضرت فاطمهٔ زهرا ع از نور ماست بس حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم سر بسجده
کذاشته شکر حق تعالی را بجای آورد کفت عمار که بس حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بیرون آمد بس من نیز با آنحضرت ع بیرون آمدم و داخل شد
بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم و من نیز با آنحضرت داخل شدم بس حضرت فاطمهٔ زهرا
صلوات الله علیها کفت میدانم که برکشتی و رفتی تو بسوی بدر عالیمقدارم
و خبر دادی آنحضرت را بآنچه کفته بودم من از برای تو حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم
کفت که بلی چنین است که میکوئی ای فاطمه بس حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها

کفت

گفت بدان ای ابو الحسن بدرستیکه حق تعالی آفرید نور مرا و نور من تسبیح
حق تعالی میکرد پس بامانت سپرد نور مرا بدرختی از درختهای بهشت عنبرسرشت
پس آن درخت بنور من روشن شد پس چون پدرم در شب معراج داخل بهشت
عنبرسرشت شد حق تعالی بسوی او الهام کرد اینکه بچیند میوهٔ آن درخت را
و تناول نماید پس پدر عالیمقدارم بامر الهی میوهٔ آن درخت را تناول نمود پس
حق سبحانه و تعالی نور مرا در پشت پدرم بامانت سپرد بعد از آن منتقل شد
برحم خدیجهٔ کبری دختر خویلد علیها السلام پس زایید او مرا و من چون از آن نور بوجود
آمدم و متولد شدم میدانم هر چیز را که شده و هر چیز را که خواهد شد و هر چیز را
که نخواهد شد گذشته و آینده شدنی و نشدنی همه را میدانم یا ابا الحسن
مؤمن بنور حق تعالی نظر میکند و کل اشیا را می بیند و میداند ١٣ قال
قالَ الشیخُ المفیدُ فی کتابِ حدائقِ الریاضِ یومَ العشرینَ من جمادی الآخرةِ
کانَ مولدُ السیدةِ الزهراءِ علیها السلام سنةَ اثنتینِ من المبعثِ شرح
جُمادی بضم جیم و فتح دال مهمله مثل حُباری نامیست از اسامی ماهها و آن
فُعالی از جمد است چون در وقت تسمیه در فصل زمستان بوده و آن مفرده مؤنثه است
و جمع آن جمادیات است موافق لفظش و اُولی و اُخری و آخره صفت آنست
میگویند جمادی الاُولی و جمادی الاُخری و جمادی الآخرة لغویین ذکر کرده اند
که اسامی جمیع ماهها مذکر است مگر دو جمادی که مؤنث است و آن غیر منصرف است
بجهة تانیث و علمیت و هرگاه در ضرورت شعر بعنوان تذکیر مذکور شود
باعتبار شهر خواهد بود و میگویند جمادی الاُولی را جمادی خمسه و جمادی الاُخری را
جمادی سته باعتبار اینکه چون اول سال محرم است جمادی الاُولی پنجم

وجمادی الاخری ششم میشود لهذا خمسه وستة راصفت میآرند بعوض اولی
واخری از برای جمادی یعنی سید نقیب ثقة جمال العارفین ابو القسم علی بن
موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسینی رحمه الله در کتاب اقبال الاعمال
نقل کرده است که شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب حدائق الریاض گفته است
که در روز بیستم شهر جمادی الآخر ولادت باسعادت حضرت سیدة النساء فاطمة
الزهرا علیها السلم واقع شد در سال دوم از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله متن ۱۴
بعض کتب المخالفین باسناده عن عبد الله بن محمد بن سلیمان الهاشمی
عن ابیه عن جده قال ولدت فاطمة سنة احدی واربعین من مولد
رسول الله صلی الله علیه وآله وزعم محمد بن اسحق ان فاطمة علیها السلم
ولدت قبل ان یوحی الی النبی صلی الله علیه وآله وکذلك سایر اولاده
من خدیجة وفی روایة عن الحافظ ابی منصور الدیلمی بروایته عن
ابی علی الحداد عن ابی نعیم الحافظ فی کتاب معرفة الصحابة ان فاطمة علیها السلم
کانت اصغر بنات رسول الله صلی الله علیه وآله سنا ولدت وقریش
تبنی الکعبة وکانت فیما قبل تکنی ام ابیها وقال ابو الفرج فی کتاب مقاتل
الطالبیین کان مولد فاطمة علیها السلم قبل النبوة وقریش حینئذ تبنی
الکعبة وکان تزویج علی بن ابی طالب علیه السلم ایاها فی صفر بعد مقدم
رسول الله صلی الله علیه وآله المدینة وبنا بها بعد رجوعه من غزوة بدر
ولها یومئذ ثمانی عشر سنة حدثنی بذلك الحسن بن علی عن الحارث
عن ابن سعد عن الواقدی عن ابی بکر بن عبد الله بن ابی سبرة عن اسحق بن
عبد الله ابی فروة عن جعفر بن محمد بن علی علیه السلم شرح بنا بها یعنی فا

کرد

کرد باو صاحب قاموس گفته که بَنَی الرَّجُلُ عَلَی اَهْلِهِ وَبِهَا بِنَاءً کَابْتَنَی یعنی
در بعضی از کتب اهل سنت مسطور است که بسند مذکور روایت کرده اند از سلیمان
هاشمی که او گفت که ولادت باسعادت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در سال چهل و یکم
بود از تاریخ تولد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی یکسال بعد از بعثت
که عمر شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چهل و یکسال بوده است در وقت ولادت
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و گمان محمد بن اسحق آنست که بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
متولد شد قبل از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و همچنین سایر اولاد آنحضرت
که از خدیجهٔ کبری علیها السلم بود و گفته است که در روایت من چنین است از ابی
نعیم حافظ در کتاب معرفة الصحابه که بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بود
کوچکترین دختران حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در سن و متولد شد
آنحضرت ع در وقتیکه قریش میساختند خانهٔ کعبهٔ معظمه را و بود کنیهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا ع ولا
ام ابیها و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین گفته که تولد حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم قبل از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و قریش در آنوقت
بنا میکرداشتند خانهٔ مبارکهٔ کعبه را و تزویج حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم
بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در شهر صفر بود بعد از تشریف آوردن حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بمدینهٔ طیبه و زفاف آنحضرت بعد از مراجعت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بود از جنگ بدر و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در
آنوقت هیجده ساله بود خبر داد بمن آنرا حسن بن علی بسند مذکور از ابی فروه
و ابی فروه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم کا ۵ عَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ جَمِیعاً عَنْ اِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ اَخِیهِ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ

عن الحسن محبوب عن هشام بن سالم عن حبيب السجستاني قال سمعت
ابا جعفر عليه السلم يقول ولدت فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله
بعد مبعث رسول الله صلى الله عليه واله بخمس سنين وتوفيت ولها ثمانية
عشر سنة وخمسة وسبعون يوما كف ولدت فاطمة عليها السلم في العشرين
من جمادى الاخرة يوم الجمعة سنة اثنتين من المبعث وقيل سنة خمس
من المبعث وكان نقش خاتمها امن المتوكلون وثوابها فضة امتها مصا
في يوم العشرين من جمادى الاخرة سنة اثنتين من المبعث كان مولد
فاطمة في بعض الروايات وفي رواية اخرى سنة خمس من المبعث والعامة
تروي ان مولدها قبل المبعث بخمس سنين يعني ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن
يعقوب الكليني عليه الرحمه در كتاب كافي بسند صحيح روايت كرده است از حبيب
سجستاني كه او گفت كه من شنيدم از حضرت امام محمد باقر عليه السلم كه آن حضرت
ميفرمود كه ولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا عليها السلم دختر حضرت محمد
مصطفى صلى الله عليه واله بعد از بعثت حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله بود
به پنج سال وچون آن خاتون روز قيامت از دار فاني رحلت فرمود عمر
شريفش هيجده سال وهفتاد وپنج روز بود وفاضل كامل ابراهيم بن علي بن الحسن
بن محمد الكفعمي رحمه الله در كتاب مصباح كفعمي نقل كرده است كه تولد حضرت
فاطمه زهرا عليها السلم در بيستم شهر جمادى الآخر بود در روز جمعه در سال دوم از
بعثت حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم وبعضي ديگر گفته اند كه در سال پنجم
بود از بعثت ونقش خاتم آنحضرت امن المتوكلون بود [illegible] آنحضرت
فضه كنيز آنحضرت بود وشيخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسي قدس سره

مصباح

مصباح ذکر کرده است که در روز بیستم شهر جمادی الآخر سال دوم از بعثت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ولادت باسعادت حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام واقع شد بنا بر بعضی از روایات و در روایت دیگر واقع شده است
که در سال پنجم از بعثت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و سنّیان روایت
کرده اند که بدرستیکه ولادت حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها قبل از
بعثت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود به پنج سال **کتاب دلائل الامامة**
لمحمد بن جریر الطبری الامامی عن ابی المفضل الشیبانی عن محمد بن همام عن
احمد بن محمد البرقی عن احمد بن محمد بن عیسی عن عبد الرحمن بن ابی نجران
عن ابن سنان عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ولدت فاطمة فی جمادی الآخرة یوم العشرین منه سنة خمس و
اربعین من مولد النبی صلی الله علیه و آله فاقامت بمکة ثمان سنین
وبالمدینة عشر سنین وبعد وفات ابیها خمسا وسبعین یوما وقبضت
فی جمادی الآخرة یوم الثلثاء لثلث خلون منه سنة احدی عشرة من
الهجرة صلوات الله علیها **ومنه** عن محمد بن هرون بن موسی التلعکبری
عن احمد بن محمد الضبی عن محمد بن زکریا الغلابی عن شعیب بن واقد
عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن ابن عباس قال لم تزل فاطمة
تشب فی الیوم کالجمعة وفی الجمعة کالشهر وفی الشهر کالسنة فلما
هاجر رسول الله صلی الله علیه و آله من مکة الی المدینة وابتنی
بها مسجدا وانس اهل المدینة وعلت کلمته وعرف الناس برکته و
سار الیه الرکبان وظهر الایمان ودرس القرآن وتحدث الملوک

فانزلها

ذکر احوال سوده زوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

ذکر احوال ام سلمه زوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

والشراف وخاف سيف نقمته الاكابر والاشراف هاجرت فاطمة مع
امير المؤمنين عليهما السلم ونساء المهاجرين وكانت عائشة فيمن هاجر
معهما فقدمت المدينة فانزلت النبي صلى الله عليه واله على ام ابي ايوب
الانصاري وخطب رسول الله صلى الله عليه واله النساء فتزوج سودة
اول دخوله المدينة ونقل فاطمة اليها ثم تزوج ام سلمة فقالت ام سلمة
تزوجني رسول الله صلى الله عليه واله وفوض امر ابنته الي فكنت اؤدبها
وكانت والله ادب مني واعرف بالاشياء كلها شرح تشب درینجا بمعنی
تبن تفع مناسبست صاحب قاموس ذکر کرده است که الشب الایقاد کالشبوب
والارتفاع کل شیء سوده بفتح سین مهمله وسکون واو وفتح دال مهمله متصله
بتاء تانیث نام زنیست که بعد از خدیجه کبری علیها السلم اول حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله او را تزویج فرمود در وقتیکه تشریف بمدینه مشرفه
آورد واو دوم زنان حضرت پیغمبر است وثیبه بود قبل از تزویج حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله زن سکران بن عمره بوده وسکران بعد از اسلام در حبشه
فوت شد وبعد از او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زوجه او را که سوده باشد
تزویج فرمود ام سلمه زن هفتم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است واو بهترین
زنان آنحضرت بعد از خدیجه کبری علیها السلم است واسم او هند است پدر
ام سلمه ابی امیه بن المغیره بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم است پس ام سلمه
از جانب پدر دختر عموی ابو جهل بود ومادر ام سلمه عاتکه دختر عبد المطلب
بود که عمه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله باشد وبعضی عاتکه بنت
عامر نقل کرده اند قبل از تزویج آنحضرت زوجه ابو سلمه بن عبد الاسود بود

و مادر ابو سلمه بره دختر عبد المطلب بود که عمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بوده باشد و ام سلمه از شوهر اولش عمر نام پسری و زینب نام دختری
داشت عمر در جنگ جمل در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بود و آنحضرت
اورا والی بحرین نمود و ام سلمه بعد از فوت جمیع زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
برحمت ایزدی پیوست و همیشه در حیوة و وفات حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله دوستدار باخلاص حضرت امیر المؤمنین و فاطمهٔ زهرا و حسنین
علیهم السلم بود رحمة الله علیها الی یوم الدین یعنی شیخ محمد بن جریر طبری
امامی علیه الرحمه بسند معتبر در کتاب دلایل الامامه روایت کرده است از
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که
ولادت باسعادت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در بیستم ماه جمادی الآخر
سال چهل و پنجم از ولادت سراسر سعادت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
واقع شد پس حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها هشت سال در مکهٔ
معظمه اقامت فرمود و ده سال در مدینهٔ مشرفه بود و بعد از وفات
پدر عالیمقدارش هفتاد و پنج روز در دار فانی باقی ماند و در روز سه شنبه
سوم شهر جمادی الآخر سال یازدهم هجرت از دار فانی بدار باقی رحلت نمود
صلوات الله علیها ایضاً شیخ مذکور در آن کتاب بسند مزبور از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم و آنحضرت از پدر بزرگوارش و از جد عالیمقدارش از ابن عباس
روایت کرده است که ابن عباس گفت که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را قد مبارکش
بلند میشد در هر روز مثل هفتهٔ و در هر هفته مثل ماهی و در هر ماه مثل سالی
پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هجرت فرمودند از مکه

معظمه بسوی مدینهٔ مشرفه و بنای مسجد در مدینهٔ طیبه گذاشتند و انس با اهل مدینه
گرفتند و بلند شد کلمهٔ توحید آنحضرت و شناختند مردمان برکت
آنحضرت را و سواران بسوی آنحضرت شتافتند و ایمان در میان مردمان
ظاهر شد و درس قرآن شایع گشت و حدیث او مذکور شد در السنهٔ
پادشاهان و شرفا و ترسیدند از شمشیر انتقام او و اکابر و اشراف هجرت
فرمود از مکهٔ معظمه بمدینهٔ طیبه حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها با حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم و زنان مهاجرین و عایشه نیز در میان زنان مهاجرین
بود که در خدمت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم هجرت نمودند پس چون حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم وارد مدینهٔ طیبه شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مقرر فرمودند که آنحضرت علیها السلم در نزد مادر ابو ایوب انصاری فرود
آید و مادر ابی ایوب بخدمت گذاری آن بضعة الرسول اشتغال نماید
و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستگاری زنان فرمود سوده را
در اول داخل شدن آنحضرت بمدینهٔ طیبه تزویج نمود حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم را بسوی سوده زوجهٔ خود نقل فرمود پس بعد از آن ام سلمه را
تزویج فرمود پس گفت ام سلمه که تزویج کرد مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و تفویض فرمود امر دخترش حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را بمن پس من
بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم ادب می آموختم و بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
بخدا قسم ادب دان تر از من و داناتر از من بجمیع چیزها از احادیث
مذکوره معلوم شد که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در آنوقت هشت ساله بوده
و حال آنکه ادب دان تر و داناتر از ام سلمه که بزرگ زاده و نجیب الطرفین

بزرگان

بزرگان قریش بوده صلوات الله علیها باب اسماء ها وبعض
فضائلها صلوات الله علیها یعنی این بابیست دربیان نامهای
مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم وبعضی از فضایل آنحضرت واین باب
دوم هست لی ع ل ابن المتوکل عن السعدآبادی عن البرقی عن عبد العظیم
الحسنی عن الحسن بن عبد الله بن یونس بن ظبیان قال قال ابو عبد الله علیه السلام
لفاطمة علیها السلم تسعة اسماء عند الله عز وجل فاطمة والصدیقة
والمبارکة والطاهرة والزکیة والراضیة والمرضیة والمحدثة والزهراء
ثم قال علیه السلم اتدری ای شیء تفسیر فاطمة قلت اخبرنی یا سیدی
قال فطمت من الشر قال ثم قال لولا ان امیر المؤمنین علیه السلم تزوجها
لما کان لها کفو الی یوم القیمة علی وجه الارض آدم فمن دونه دلائل
الامامة للطبری عن الحسن بن احمد العلوی عن الصدوق مثله شرح
مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه دربیان اینحدیث گفته که ممکن است
استدلال کردن باینحدیث بربودن حضرت امیر المؤمنین وفاطمه زهرا
صلوات الله علیهما اشرف ازجمیع پیغمبران اولوا العزم غیر ازحضرت
پیغمبر ما صلی الله علیه وآله کسی نگوید که اینحدیث دلالت نمیکند برفضیلت
حضرت امیر المؤمنین وحضرت فاطمه زهرا علیهما السلم برحضرت نوح وابراهیم علیهما السلم
بجهت آنکه محتمل است که بوده باشد کفو نبودن حضرت نوح وابراهیم ع از برای فاطمه
زهرا علیها السلم ازجهت اینکه ازاجداد حضرت فاطمه زهرا اند نه ازاینجهت که در
شرف ورتبه ازحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم کمتر اند بجهت آنکه میگوییم در
جواب آنکس که ذکر آدم علیه السلم درحدیث دلالت میکند براینکه مراد

باب اسماءها وبعض فضائلها

بیان یمکن ان یستدل به علی کون علی وفاطمة علیهما السلم افضل
من سائر اولوا العزم سوی نبینا صلی الله علیه واله لا یقال لا یدل
فضلهما علی نوح وابراهیم علیهما السلم لاحتمال علمهم کونهما افضل
لکونهما من اجدادهما علیهما السلم لانا نقول ذکر آدم علیه السلم
یدل علی ان المدار علی کرم ذاتهما الفاضلة مع قطع النظر عن
التوابع الاخر علی انه یمکن ان ینسب لعدم العدول الی الفضل بایه
نعم یمکن ان ینافی فی دلالته علی فضل فاطمة علیها السلم
یمکن ان یعتبر فی الکفاءة کون التزویج افضل ولا یبعد
ذلک من العرف والله یعلم انتهی

نبودن ایشان است کفو در شرف و رتبه با قطع نظر از موانع دیگر بنابر
امکان دست زد نمودن بر عدم قول بفصل بلی ممکن است مناقشه
کردن در دلالت حدیث بر فضیلت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم بر پیغمبران
اولوا العزم بجهت آنکه ممکن است که شرط باشد در کفائت بودن زوج
افضل از زوجه و دور نیست که این معنی در عرف مفهوم شود و الله اعلم این
غلام داعی معروض میدارد که عدد پیغمبران بنابر مشهور صد و بیست چهار
هزار است و عدد اوصیا نیز صد و بیست و چهار هزار هر نبیّی وصیّی داشته
افضل جمیع صد و بیست و چهار هزار پیغمبر پنج پیغمبر است و آن پنج پیغمبر سید
پیغمبران و صاحب شریعت اند و ایشانرا اولوا العزم گویند و آن حضرات نوح و
ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت پیغمبر ما محمّد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین است
و شکی نیست در اینکه حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله اشرف و افضل و
سید پیغمبران اولوالعزم است و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم نیز افضل و
اشرف و سید جمیع اوصیاست امّا در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم
بر پیغمبران مرسلین و صاحبان شریعت که اولوا العزم و سید پیغمبران
بوده اند تأمّل و محلّ خلافست مؤلّف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب
از ظاهر این حدیث امکان استدلال بر این مدّعا نموده که هرگاه غیر حضرت
امیر المؤمنین که کفو حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم بود کفوی برای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم
از آدم تا خاتم نباشد دلالت میکند بر اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم و حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم افضل از پیغمبران صاحب شریعت اولوا العزم باشند بجهت
آنکه ایشان کفو حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم نبوده اند پس حضرت فاطمهٔ زهرا

ذکر عدد پیغمبران و پنج پیغمبر اولوا العزم صاحب شریعت

افضل است

افضل است از ایشان و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم کفو حضرت فاطمهٔ
زهرا صلوات الله علیها بود پس آنحضرت نیز افضل است از ایشان خلاصهٔ قول
قائل آنست که نوح و ابراهیم علی نبینا و علیهما السلم چون از اجداد حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم بوده اند ممکن است که باین اعتبار کفو نباشند نه از انجهت
که در شرف و رتبه مثل حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم نبوده اند مؤلف رحمه الله
در جواب این قول میفرماید که ذکر آدم علی نبینا و علیه السلم دلالت میکند برانکه
مقصود آنست که قطع نظر از جمیع موانع شرعیه ایشان کفو حضرت فاطمهٔ زهرا
صلوات الله علیها نبوده اند و ممکن است اینکه دست زد نمائیم بجهت رد
قول قائل بانکه کسی قائل بتفصیل نشده یعنی کسی نگفته است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم افضل از بعض اولوا العزم است و از بعضی دیگر افضل نیست هرگاه افضل
از موسی و عیسی علی نبینا و علیهما السلم باشد البته افضل از نوح و ابراهیم علیهما السلم
نیز خواهد بود بجهة آنکه آنحضرت علیه السلم یا افضل از پیغمبران اولوا العزم است
و یا افضل از ایشان نیست قول بعض واقع نشده پس کفو نبودن با ایشان
باعتبار اجداد بودن نفع بر مدعا نمینماید و مناقشه در دلیل بر فضیلت
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بر اولوا العزم ممکن است بجهة آنکه احتمال دارد
که شرط باشد در کفو آنکه زوج افضل از زوجه باشد و هرگاه چنین باشد
ممکن است که بوده باشند پیغمبران اولوا العزم در شرف و رتبه مثل و مساوی
حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها و چون افضل از آنحضرت نبودند کفو او
نیستند پس از انحدیث افضلیت حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها بر
پیغمبران اولوا العزم علیهم السلم معلوم نمیشود بجهة احتمال تساوی شرف و رتبه

اما افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معلوم میشود بجهت آنکه هرگاه شرف و رتبه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام مساوی رتبه پیغمبران اولوالعزم باشد و شرط باشد در
کفو افضلیت زوج بر زوجه پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل خواهد بود
از پیغمبران اولوالعزم چنانچه افضلست از فاطمه زهرا علیها السلام که در شرف و رتبه
مساوی پیغمبران اولوالعزم است والله اعلم یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن
الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی و در کتاب علل الشرایع و در کتاب
خصال بسند معتبر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمودند که بود از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در
نزد خداوند عالمیان نه نام نامی اول فاطمه معنی آن در احادیث گذشته
و آینده معلوم و مذکور است دوم صدیقه یعنی تصدیق کننده بخدا و رسول از روی
حق و یقین و بعضی تفسیر نموده اند صدیقه را بالمعصومه یعنی هرگز نافرمانی حق تعالی
نکرده و گناه صغیره و کبیره از آنحضرت صادر نشده سوم مبارکه یعنی صاحب برکت
در علم و فضل و کمالات و معجزات و اولاد کرام چهارم طاهره یعنی پاکیزه و منزه
از صفات نقص پنجم زکیه یعنی نمو کننده در خیرات و عبادات ششم راضیه
یعنی راضی بقضای حق تعالی هفتم مرضیه یعنی پسندیده خدا و دوستان
خداوند عالمیان هشتم محدثه یعنی سخن گفته شده باین معنی که حضرت جبرئیل
و ملائکه مقربین با او سخن میگفتند نهم زهرا یعنی نورانی بنور صوری و معنوی پس
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بیونس بن ظبیان که راوی حدیث است فرمود که آیا
میدانی که چه چیز است تفسیر فاطمه راوی عرض کرد که شما خبر بدهید و بفرمایید
ای سید و آقای من آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که بریده شده است

حضرت فاطمه

حضرت فاطمه زهرا علیها السلم از شر یعنی شرار او دور هست پس آنحضرت علیه السلم
فرمودند که بدرستیکه هر گاه حضرت امیر المومنین علیه السلم تزویج نمینمود حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم را از برای حضرت فاطمه زهراء علیها السلم کفوی بهم نمیرسید تا
روز قیمت در روی زمین از حضرت آدم علیه السلم و هر که بعد از اوست ٤
ابی عن سعد عن جعفر بن سهل الصیقل عن محمد بن اسمعیل الدارمی عمن
حدثه عن محمد بن جعفر الهرمزانی عن ابان بن تغلب قال قلت لابی عبد الله
علیه السلم یا ابن رسول الله لم سمیت الزهراء علیها السلم زهراء فقال لانها
تزهر لامیر المومنین علیه السلم فی النهار ثلث مرات بالنور کان یزهر نور وجهها
صلوة الغداة والناس فی فرشهم فیدخل بیاض ذلک النور الی حجراتهم بالمدینة
فتبیض حیطانهم فیعجبون من ذلک فیاتون النبی صلی الله علیه واله
فیسئلونه عما راوا فیرسلهم الی منزل فاطمة علیها السلم فیاتون منزلها
فیرونها قاعدة فی محرابها تصلی والنور یسطع من محرابها من وجهها فیعلمون
ان الذی راوه کان من نور فاطمة علیها السلم فاذا انتصف النهار وترتبت
للصلوة زهر وجهها علیها السلم بالصفرة فتدخل الصفرة فی حجرات الناس
فتصفر ثیابهم والوانهم فیاتون النبی صلی الله علیه واله فیسئلونه عما
راوا فیرسلهم الی منزل فاطمة علیها السلم فیرونها قائمة فی محرابها وقد
زهر نور وجهها علیها السلم بالصفرة فیعلمون ان الذی راوا کان من نور
وجهها فاذا کان اخر النهار وغربت الشمس احمر وجه فاطمة علیها السلم
فاشرقت وجهها بالحمرة فرحا وشکرا لله عز وجل فکان یدخل حمرة وجهها
حجرات القوم وتحمر حیطانهم فیعجبون من ذلک ویاتون النبی صلی الله

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَسْئَلُونَهُ عَنْ ذٰلِكَ فَيُرْسِلُهُمْ اِلٰى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَيَرَوْنَهَا جَالِسَةً
تُسَبِّحُ اللّٰهَ وَتُمَجِّدُهُ وَنُوْرُ وَجْهِهَا يَزْهَرُ بِالْحُمْرَةِ فَيَعْلَمُوْنَ اَنَّ الَّذِىْ رَاَوْا
كَانَ مِنْ نُوْرِ وَجْهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلٰم فَلَمْ يَزَلْ ذٰلِكَ النُّوْرُ فِىْ وَجْهِهَا حَتّٰى
وُلِدَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلٰم وَهُوَ يَتَقَلَّبُ فِىْ وُجُوْهِنَا اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فِى الْاَئِمَّةِ مِنَّا
اَهْلَ الْبَيْتِ اِمَامٍ بَعْدَ اِمَامٍ شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در
بیان اینحدیث گفته که تَرَتَّبَتْ فِیْ مِحْرَابِهَا بمعنی ثَبَتَتْ فِیْ مِحْرَابِهَا است چنانچه
در لغت آمده است ویا بمعنی تَهَیَّأَتْ است که مهیا شدن باشد از ترتیب
عرفی بمعنی گردانیدن هر چیز در مرتبه اش واحتمال دارد که بوده باشد تصحیف
تَزَیَّنَتْ یعنی که از زینت وآراسته نمودن باشد این غلام داعی
معروض میدارد که هرگاه گویند که چون است که آن نور تا تولد حضرت امام حسین
علیه السلم بوده وبآنحضرت منتقل شد وبحضرت امام حسن علیه السلم منتقل نشد جوابش
آن است که چون امامت بعلم الهی در صلب حضرت امام حسین علیه السلم مقرر شده
بوده نه در صلب حضرت امام حسن علیه السلم لهذا آن نور تا تولد حضرت امام حسین
علیه السلم در حضرت فاطمه زهرا علیها السلم باقی وبعد از تولد حضرت امام حسین علیه السلم
بآنحضرت منتقل شد وهرگاه احدی گوید که چون است که حضرت در وقت صبح قاعدة
ودر مغرب جالسة ودر ظهر قائمة فرموده ودر صبح وظهر فی محرابها در لفظ
حدیث هست ودر مغرب فی محرابها را نفرموده اند جواب آنکه انسب در این مقام
آن است که قعود وجلوس بیکمعنی نباشد بلکه قعود از نشستن بعد از قیام وجلوس از
نشستن بعد از سجده باشد ودر اول قعود بعد از قیام نماز ودر ثانی جلوس
قبل از نماز وبعد از سجده شکر است وشکر آنیز که در اینجا واقع شده موید این معنی است

بیانع تَرَتَّبَتْ اَیْ ثَبَتَتْ فِیْ مِحْرَابِهَا کَمَا
فِی اللُّغَةِ وَتَهَیَّأَتْ مِنَ التَّرْتِیْبِ
الْعُرْفِیِّ بِمَعْنٰی جَعْلِ کُلِّ شَیْءٍ فِیْ
مَرْتَبَتِهٖ وَیَحْتَمِلُ اَنْ یَکُوْنَ
تَصْحِیْفَ تَزَیَّنَتْ
انتهی

ودر لغت

و در لغت نیز باین معنی آمده چنانچه صاحب قاموس ذکر کرده است که القُعُود
الجلوس او هو من القیام والجلوس من الضجعة او من السجدة و محتمل است که
در وقت هر نماز فریضه حالات ثلثه را آنحضرت ع بهم میرسانیده اند که قبل از
هر نماز نور روی مبارک آنحضرت سرخ و در اثنای نماز زرد و بعد از نماز سفید
میگشته اما هر یک از حالات ثلثه بقدرت الله تعالی در وقتی ظاهر و معلوم
ناس میشده که وقت ظهور سفیدی نور روی مبارک آنحضرت بعد از ادای
فریضه صبح چون سفیدی صبح صادق ساطع و در وقت نماز ظهر که وقت
قیام آفتاب است و آن شمس فلک عصمت و طهارت بخدمت گزاری و
بندگی خداوند جلیل قیام مینموده زردی نور مبین آنحضرت ع در حالت قیام
مشاهد و سرخی قبل از ادای فریضه مغرب بوده لهذا در اول قاعدة و در
ثانی قائمة و در ثالث جالسة واقع شده و در اول که بعد از نماز صبح آنحضرت
در مصلای خود مشغول تعقیب بوده چنانچه مستحب است قاعدة فی محرابها واقع
شده و در ثانی نیز که مشغول بنماز بوده قائمة فی محرابها واقع شده اما در ثالث
چون قیام بنماز هنوز نفرموده و محراب عبادت بوجود آنحضرت ع مزین گشته
لهذا فی محرابها را نفرموده اند والله اعلم یعنی شیخ فقیه محمد بن علی بن الحسین
بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت
کرده است از ابان بن تغلب که او گفت که عرض کردم من بخدمت حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که یا ابن رسول الله بچه سبب نامیده
شد حضرت فاطمه زهراء علیها السلم بزهرا پس آنحضرت علیه السلم فرمودند که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم را زهرا نامیده اند بجهة آنکه روشن و درخشان می شد

حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بنور جمال بیمثالش از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
در هر روز سه مرتبه روشن و تابان میشد نور روی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
هر روز در وقت نماز صبح که آنحضرت بنماز صبح اشتغال مینمود و مردم در
میان رخت خواب خود بودند نور سفیدی از آن ماه فلک عصمت ساطع
میگشت که سفیدی آن نور داخل جمیع خانهای مدینه طیبه میشد و دیوارهای
ایشان از آن نور سفید میشد پس مردمان از مشاهده آن تعجب مینمودند پس
نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میشتافتند و از سبب آنچه دیده بودند سوال
مینمودند آنحضرت صلعم بایشان میفرمود که بروند بخانه حضرت فاطمه زهرا ع تا سبب آن معلوم
ایشان شود پس می آمدند بخانه حضرت فاطمه زهرا ع پس میدیدند آنحضرت را که در محراب عبادت
نشسته و بنماز مشغول است و یا آنکه در محرابیکه آنحضرت ع در آن نماز میکرد نشسته است
و نور روی منور آنحضرت ع از محراب عبادت ساطع گشته پس میدانستند که بدرستیکه
آن نور و روشنی که دیده اند بوده است از اثر نور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
پس چون نصف روز میشد و آنحضرت بنماز می ایستاد و یا مهیا و یا مزین از
برای نماز میشد نور زرد رنگی از روی مبارک آنحضرت ساطع میگشت که
زردی آن نور داخل خانهای جمیع اهل مدینه میشد پس زرد میشد جامهای
ایشان و رنگهای ایشان از رنگ آن نور پس می آمدند مردمان بخدمت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و از سبب آنچه دیده بودند سوال مینمودند
آنحضرت صلعم ایشانرا میفرستاد بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم چون ایشان
بخانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم می آمدند میدیدند که حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم ایستاده است در محرابش و بتحقیق که روشن شده است نور

اوی

روی مبارک آنحضرت بزردی میدانستند که بدرستیکه آنچه دیده اند
بوده است از اثر نور روی منور حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس چون روز
بآخر میرسید و آفتاب غروب میکرد رنگ روی مبارک حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام سرخ میشد پس میدرخشید روی آنحضرت بسرخی از روی خوشنودی
و شکر گزاری خداوند عالمیان و سرخی روی مبارک آنحضرت بمرتبهٔ بود که
داخل خانهای مردم میشد و دیوارهای ایشان از آن سرخ میشد پس مردمان
از مشاهده آن متعجب میشدند و بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میشتافتند
و از سبب آنچه دیده بودند سؤال مینمودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
ایشانرا بخانهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام میفرستاد پس چون ایشان بخانهٔ
منورهٔ آنحضرت میآمدند میدیدند که آن نور چشم حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله سر مبارک از سجدهٔ شکر الهی برداشته بتسبیح و تمجید الهی اشتغال
دارد و از رخسار آفتاب طلعتش نور سرخ ساطع است پس میدانستند که
بدرستیکه آنچه را دیده اند بوده است از اثر نور روی مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام پس همیشه این نور روشن و ساطع بود در روی مبارک منور حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام تا اینکه حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد یعنی بعد از تولد
آنحضرت بجبین مبین او منتقل شد پس آن نور میگردد در روهای ما تا روز
قیامت در روی امامان از ما اهل البیت علیهم السلام بامامی بعد از امامی
منتقل میشود ۳ بِالإسْنادِ إلىٰ دايمٍ قالَ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضا عَلَيْهِما السَّلامُ
وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ سَمِعْنا المَأْمُونَ يُحَدِّثُ عَنِ الرَّشِيدِ عَنِ
المَهْدِيِّ عَنِ المَنْصُورِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قالَ قالَ ابْنُ عَبّاسٍ لِمُعاوِيَةَ أَتَدْرِي

لم سمیت فاطمة فاطمة قال لا قال لانها فطمت هی وشیعتها من النار
سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ن بالاسانید الثلثة عن
الرضا عن آبائه علیهم السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انی
سمیت ابنتی فاطمة لان الله عز وجل فطمها وفطم من احبها من النار صح عن
الرضا عن آبائه علیهم السلم مثله یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن
موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا بسند موثق روایت
کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا وحضرت امام محمد تقی علیه السلم که آن
دو حضرت فرمودند که شنیدیم ما از مامون ملعون که روایت حدیث مینمود
از هرون الرشید از پدران وجدش که او گفت که گفت ابن عباس از برای
معویه ملعون که آیا میدانی که بچه جهت نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فاطمه
معویه ملعون گفت که نمیدانم ابن عباس گفت بجهت آنکه بریده شده است او
وشیعیان او از آتش دوزخ شنیدم من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
که میفرمودند این را ایضا شیخ فقیه مذکور در کتاب مزبور روایت کرده است
باسانید سه گانه از حضرت امام رضا علیه السلم وآنحضرت از پدران عالیمقدارش
صلوات الله علیهم اجمعین روایت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله که بدرستیکه نامیدم من دخترم را فاطمه از برای اینکه حق تعالی
بریده است او را و بریده است کسی را که دوست دارد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم را از آتش جهنم ایضا شیخ جلیل القدر امین الدین ابو علی فضل بن حسن
بن فضل الطبرسی رحمه الله نیز در کتاب صحیفة الرضا از حضرت امام رضا علیه
التحیة والثنا مثل این حدیث را روایت کرده است ع الجی عن محمد بن معقل

القرمیسی

القرميسيني عن محمد بن زيد الجزري عن ابراهيم بن اسحق النهاوندي
عن عبد الله بن حماد عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابي عبد الله عليه السلم
قال قلت لم سميت فاطمة الزهراء زهراء فقال لان الله عز وجل خلقها من
نور عظمته فلما اشرقت اضاءت السموات والارض بنورها وغشيت ابصار الملائكة وخرت
الملائكة لله ساجدين وقالوا الهنا وسيدنا ما هذا النور فاوحى الله اليهم
هذا نور من نوري اسكنته في سمائي خلقته من عظمتي اخرجه من صلب
نبي من انبيائي افضله على جميع الانبياء واخرج من ذلك النور ائمة يقومون
بامري يهدون الى خلقي واجعلهم خلفائي في ارضي بعد انقضاء وحيي
مصباح الانوار عن ابي جعفر عليه السلم مثله **شرح** مولف كتاب طاب الله
ثراه وجعل الجنة مثواه در بيان اين حديث گفته كه صاحب قاموس ذكر كرده است
كه قرميسين بكسر قاف شهريست در نزديكي دينور قرميسين معرب كرمان شاهان است
اين غلام داعي معروض ميدارد كه ايضا صاحب قاموس نقل كرده است
كه نهاوند بفتح وكسر وضم نون شهريست از شهرهاى كوه يعني در كوهستان
واقع است در جانب جنوب شهر همدان واصل آن نوح آوند است چون
بناى آن شهر را نوح عليه السلم گذاشته است ويا اينكه اصل آن اينماوند است
يعني شيخ ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي عليه الرحمه
در كتاب علل الشرايع بسند معتبر روايت كرده است از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق عليهما السلم كه از آنحضرت ع پرسيدند كه بچه سبب
ناميده شد حضرت فاطمه زهرا صلوات الله عليها بزهرا آنحضرت ع فرمودند
از جهت آنكه حق تعالى آفريد حضرت فاطمه زهرا عليها السلم را از نور عظمت وجلال

الى حقي خ ل

بيان قال الفيروزابادي
قرميسين بالكسر بلد
قرب الدينور
معرب كرمان
شاهان
انتهى

خورشید پس نورش درخشان و تابان شد روشن شد آسمانها و زمین بنور حضرت
فاطمه علیها السلم و چشمهای ملائکه خیره و تار گشت و جمیع ملائکه بسجده افتادند
از برای تعظیم خداوند عالمیان و گفتند که ای خداوند ما و ای سید ما چه چیز است
این نور و آن از برای کیست پس وحی کرد حق تعالی بسوی ملائکه که این
نور نوریست از نور من ساکن گردانیده ام من آنرا در آسمانهای خودم
و آفریده ام من آنرا از نور عظمت و جلال خودم بیرون خواهم آورد اورا
از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم که تفضیل داده ام من آن پیغمبر را بر جمیع
پیغمبران و بیرون خواهم آورد ازین نور امامان و پیشوایانی را که
قیام نمایند بامر من و هدایت کنند بسوی من خلقی را که من ایشانرا آفریده ام
بجهة بندگی خودم و یا آنکه راه نماینده باشند مردمان را بسوی حق من
و خواهم گردانید ایشانرا خلیفهای خودم در زمین من بعد از آنکه منقطع شود
از زمین وحی من ایضا شیخ هاشم بن محمد علیه الرحمه نیز در کتاب مصباح الانوار
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مثل این حدیث را روایت نموده مع ع ٥
الطالقانی عن الجلودی عن الجوهری عن ابن عمارة عن ابیه قال
سالت اباعبد الله علیه السلم عن فاطمة لم سمیت زهراء فقال لانها
کانت اذا قامت فی محرابها زهر نورها لاهل السماء کما یزهر نور الکواکب
لاهل الارض یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه
القمی علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار و در کتاب علل الشرایع بسند معتبر ذکر
روایت کرده است از عماره که او گفت که پرسیدم من از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که بچه سبب

آنحضرت را زهرا نامیدند آنحضرت صلوات الله علیه در جواب فرمودند از جهت
آنکه چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در محراب عبادت قیام بنماز میفرمود
ظاهر و درخشنده میشد نور آنحضرت علیها السلم از برای اهل آسمان چنانچه میدرخشد
و روشنی می بخشد نور ستارگان از برای اهل زمین ع ابی عن علی بن
ابراهیم عن الیقطینی عن محمد بن زیاد مولی بنی هاشم قال حدثنا
شیخ لنا ثقة یقال له نجیة بن اسحق الفزاری قال حدثنا عبد الله
بن الحسن بن الحسن قال قال ابو الحسن علیه السلم لم سمیت فاطمة فاطمة قلت
فرقا بینه وبین الاسماء قال ان ذلک لمن الاسماء ولکن الاسم الذی
سمیت به ان الله تبارک وتعالی علم ما کان قبل کونه فعلم ان رسول
الله صلی الله علیه واله یتزوج فی الاحیاء وانهم یطمعون فی وراثة هذا
الامر من قبله فلما ولدت فاطمة سماها الله تبارک وتعالی فاطمة
لما اخرج منها وجعل فی ولدها فقطعهم (فقطمهم) عما طمعوا فبهذا سمیت فاطمة
لانها فطمت طمعهم ومعنی فطمت قطعت شرح مولف کتاب الله ثراه وجعل
الجنة مثواه در بیان این حدیث شریف گفته که قول راوی که عبد الله بن الحسن است
که گفت فرقا بینه وبین الاسماء یعنی از برای فرق کردن میان آن و
میان نامها شاید که راوی توهم آن نموده باشد که باین اسم قبل از حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم دیگری نامیده نشده باشد پس آنحضرت ع نامیده شده باشند
باین اسم از جهت آنکه مشارکت اسمی با آنحضرت نداشته باشد زنی از زنان
پیشینیان پس آنحضرت علیه السلم در جواب فرمودند که این اسم مبارک از جمله
اسماء آنچنانیست که قبل از آن نیز نام باین اسم میگذاشته اند و قول حضرت

بیان قوله فرقا بینه وبین الاسماء
لعله توهم ان هذا الاسم مما لم یسبقها
الیه احد فلذا سمیت به لئلا یشارکها
فیه امراة ممن مضی فاجاب علیه
السلم بانه کان من الاسماء التی
کانوا یسمون بها قبل
قوله ان الله
ای لان
الله
انتهی

بعد از این که إِنَّ اللهَ فرموده بتقدیر لِأَنَّ اللهَ است یعنی بتقدیر لام تعلیل است
که جهت وسبب بعد از آن بیان میشود این غلام داعی معروض میدارد
که بعضی از اسماء چنان است که قبل از آن دیگری بآن نامیده نشده مثل حسن
وحسین بعد ازین مذکور خواهد شد که حسن وحسین دو اسم اند از اسامی
اهل بهشت ونبود آن دو اسم در دنیا وحق تعالی پوشیده بود این
دو اسم را از خلق تا انیکه نامید باین دو اسم دو پسر حضرت فاطمه زهرا علیها
السلم را و هیچکس از عرب وعجم از مشرق تا مغرب از قدیم الایام تا عصر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله باین دو نام بزرگوار مسمی نگشته مراد مؤلف طاب الله
ثراه آنست که شاید بنای قول عبد الله بن الحسن بر توهم این باشد که
باسم فاطمه نیز قبل از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم احدی مسمی نگشته و این نام
نامی اول با نحضرت گرامی گذاشته شده باشد مثل اسم سامی دو فرزند برگزیده
آنحضرت حسن وحسین علیهما السلم لهذا حضرت امام موسی کاظم علیه السلم در جواب
او فرمودند که إِنَّ ذٰلِكَ لَمِنَ الْأَسْمَاءِ یعنی بدرستیکه این نام نامی از جمله
نامهای معمولیست که قبل از انحضرت نیز مسمی بآن بوده اما انیکه عبد الله نواده
حضرت امام حسن علیه السلم اینقدر نادان بوده باشد استبعاد تمام دارد
بجهت آنکه اولاد حضرت فاطمهٔ زهرا ذریه وسبط سه فاطمه اند یکی حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم دوم فاطمه بنت اسد که والدهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
ونگهدارندهٔ حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله بود قدر ومنزلت وتولد او
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را در خانهٔ مبارکهٔ کعبهٔ معظمه مشهور ومعروف در
میان عرب واهل مکهٔ معظمه ومدینهٔ طیبه بوده سوم فاطمهٔ بنت عمرو بن عائذ بن

عمران

عمران بن عبد مناف که والدهٔ عبد الله پدر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و والدهٔ ابوطالب پدر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است عبد المطلب جد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ده پسر داشت عبد الله و ابو طالب از یک
مادر بودند که اسم او فاطمه بود هرگاه عبد الله راوی این حدیث فاطمه نامی
دیگر را نمیدانسته فاطمه هایی که جدهای او بوده اند البته باید که دانسته باشد ممکن است
که اسم فاطمه قبل از تسمیهٔ حضرت فاطمه نیز اسم بزرگ محترم و در بزرگان و نجبا
مستعمل بوده و بعضی از اسماء در هر یک از اعصار چنین میباشد که در اشراف
معمول و در اراذل متروک است و مؤید این است آنچه مذکور خواهد شد بعد از این
در باب سوم این کتاب که دختر کسرای پادشاه عجم بوده است قبل از حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام فاطمه نام داشته و مشهور بآن نام بین الانام بوده
اقرب و انسب آنست که معنی قول راوی که عبد الله بن الحسن است آن
باشد که فاطمه را فاطمه نامیدند بجهة فرقیکه هست میان این اسم سامی
و اسامی دیگر چون این نام نامی بزرگانه و بشرافت و اعزاز موصوفست آن
آنحضرت ع در جواب او فرمودند که بدرستیکه آن اسم نامی از جملهٔ اسماء است
و بودن فاطمه اسم و بزرگانه بودن آن اصلا در تسمیهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
منظور و ملحوظ و جهت و سبب نبوده بلکه جهت و سبب دیگر منظور و ملحوظ
بوده و بآن سبب آنحضرت ع مسمی بفاطمه شده و فاطمه که اسم و از جملهٔ
اسمای معموله بود مثل و موافق است با فاطمه آنچنانکه آنحضرت ع بآن نامیده
شده پس آنحضرت علیه السلم جهت آنرا شروع به بیان فرمودند بناء علیه
انّ ابتدای کلام و تقدیر لام در اول آن ضرور نیست وَالاِسْمُ اسم لکنّ

وَالَّذِی سُمِّیَتْ بِهِ بِتَقدِیرِ مِثلِ الَّذِی سُمِّیَتْ بِهِ خبر لکن است والله اعلم
یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه
در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است از عبد الله بن الحسن بن علی بن الحسین ع
که او گفت که فرمود حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که چرا نامیده شد حضرت
فاطمه زهرا ع بنام فاطمه من گفتم از جهت فرقی که هست میانه آن نام نامی و نامهای
دیگر که همیشه معزز و محترم بوده و هست آنحضرت ع فرمودند که بدرستیکه آنچه
تو میگوئی فاطمه است که از جمله نامهاست بودن آن نام و اعزاز و احترام آن
در تسمیه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اصلا ملحوظ نبود بلکه بجهت امر بیّن دیگر
آنحضرت مسمّی بفاطمه شد و فاطمه که اسم بود مشتمل و موافق آمد با آن چیز که نامیده شد
آنحضرت ع با آن بدرستیکه خداوند عالمیان میدانست آنچه را که خواهد شد قبل
از آنکه بشود پس دانست حق تعالی که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
خواستگاری خواهد نمود از قبایل عرب و اینرا که ایشان طمع در وراثت این
امر یعنی امر خلافت از جانب آنحضرت ص باعتبار خویشی و قرابت خواهند
کرد و یا آنکه بطمع اینکه شاید از دختران ایشان فرزندی که وارث خلافت
باشد بجهت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حاصل شود دختران خود را
بآنحضرت ص خواهند داد پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام متولد شد حق
سبحانه و تعالی آنحضرت را فاطمه بنام گذاشت از جهت آنکه اولاد و ذریه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را از آنحضرت و خلافت و وصایت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را در اولاد آنحضرت قرار داد پس برید ایشانرا از آنچه
طمع کرده بودند و قطع طمع ایشان بولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

نمود

فرمود پس باین سبب نامیده شد آنحضرت ع فاطمه از برای اینکه حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام برید طمع ایشان را و معنی قطمت قطعت است یعنی سبب فاطمه نامیدن
آنحضرت ع این بود نه اینکه چون فاطمه اسم معزز و محترم بود و یا اینکه از اسماء
جدات آنحضرت بود و هیچیک از اینها سبب و جهت منظور و ملحوظ نبود
مع ٧ ع القطّان عن السكّري عن الجوهري عن مخدج بن عمير الحنفي
عن بشر بن ابراهيم الانصاري عن الاوزاعي عن يحيى بن ابي كثير عن
ابيه عن ابي هريرة قال انّما سمّيت فاطمة فاطمة لانّ الله عزّ وجلّ
فطم من احبّها من النّار يعني شيخ فقيه ابو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن
موسى بن بابويه القمّي عليه الرحمه در كتاب معاني الاخبار و علل الشّرايع بسند
مذکور از ابی هریره روایت کرده است که او گفت که نیست و جز این نیست
نامیده شد حضرت فاطمه زهرا ع فاطمه از جهت اینکه خداوند عالمیان بریده است
از آتش دوزخ هر که را که دوست دارد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باشد
ع ٨ ماجيلويه عن محمّد العطّار عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن صالح بن
عقبة عن يزيد بن عبد الملك عن ابي جعفر عليه السلام قال لمّا ولدت
فاطمة عليها السلام اوحى الله عزّ وجلّ الى ملك فانطلق (فانطق) به لسان محمّد
صلّى الله عليه و آله فسمّاها فاطمة ثمّ قال انّي فطمتك بالعلم و
فطمتك عن الطمث ثمّ قال ابو جعفر عليه السلام والله لقد فطمها الله
تبارك و تعالى بالعلم و عن الطمث بالميثاق مصباح الانوار عنه عليه السلام
مثله شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنّة مثواه در بیان این حدیث
گفته که قول حضرت فطمتك بالعلم یعنی شیر دادم نور العلم تا اینکه مستغنی

کشتی و بریده شدی از جهل بسبب علم و یا معنی این باشد که گردانیدم من
بریدن تو را از شیر مقرون بعلم که کنایه باشد از بودن حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام در ابتدای خلقتش عالمه بعلوم ربانیه و بر هر تقدیر میباشد اسم فاعل
بمعنی اسم مفعول همچنانکه دافق بمعنی مدفوق است و یا اینکه خوانده شود بر بنای
تفعیل یعنی گردانیدم من تو را فاطمه ناس از جهل و معنیش اینست که چون
بریده گردانید او را از جهل پس او نیز میبرد مردمان را از جهل و مشکل است
اجرای این دو وجه آخر در قول آنحضرت فطمتک من الطمث مگر بتکلف باین نحو
که طمث بوده باشد کنایه از اخلاق و افعال ذمیمه یا اینکه گفته شود بنا بر تقدیر
ثالث که چون بریدم من تو را از کثافتهای روحانی و جسمانی پس تو میبری
ناس را از کثافتهای معنوی این غلام داعی معروض میدارد که قول مؤلف
رحمه الله که بر هر تقدیر اسم فاعل بمعنی اسم مفعول است یعنی بنا بر این تقدیرات
فاطمه بمعنی مفطومه است یعنی بریده شده نه برنده مثل دافق که بمعنی مدفوق است
و قول مؤلف رحمه الله که یا اینکه خوانده شود بر بنای تفعیل یعنی فطمت در
عبارت حدیث بفتح فا و تشدید طاء مهمله و سکون میم و ضم تاء دو نقطه
خوانده شود که صیغه متکلم وحده ماضی از باب تفعیل باشد و ممکن است که باء
بالمیثاق در عبارت حدیث باء سببیت باشد نه باء بمعنی فی یعنی سبب
فطم حق تعالی آنحضرت را میثاق آنحضرت بود که قبل از جمیع زنان اولین و
آخرین اقرار بوحدانیت حضرت رب العالمین کرد و بلی گفت و طمث در
لغت بمعنی خون حیض و مطلق خون نیز آمده است یعنی شیخ فقیه ابوجعفر
محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل

الشرایع

بیان فطمتک بالعلم ای قطعتک بالعلم حتی استغنیت
وفطمت ای قطعتک عن الجهل بسبب العلم او جعلت فطامک من
اللبن مقرونا بالعلم کنایة عن کونها فی بدو فطرتها عالمة بالعلوم الربانیة
وعلی التقادیر کان الفاعل بمعنی المفعول کالدافق بمعنی المدفوق او نقرأ
علی بناء التفعیل ای جعلتک فاطمة الناس من الجهل والمعنی انما فطمتها
من الجهل فهی تفطم الناس منه والوجهان الاخیران یشکل اجراؤهما فی
قوله فطمتک من الطمث الا بتکلف بان یجعل الطمث کنایة عن الاخلاق
والافعال الذمیمة او یقال علی الثالث فطمتک عن الادناس
الروحانیة والجسمانیة فانت تفطم الناس عن الادناس المعنویة
انتهی

الشرایع بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت
فرمودند که چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم متولد شد حق سبحانه و تعالی
وحی فرمود بملکی که جاری کن بآن و یا گویا گردان بآن زبان حضرت محمد
صلی الله علیه و آله را پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نام گذاشت آنحضرت را
فاطمه و بعد از آن فرمود که بدرستیکه بریدم من تو را بالعلم و دانش و بریدم
من تو را از خون زنان پس حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که بخدا قسم
که بتحقیق که بریده بود حق سبحانه و تعالی حضرت فاطمه را بالعلم و از خون زنان
در روز میثاق و یا بسبب میثاق آنحضرت که قبل از جمیع زنان اولین و آخرین
اقرار بوحدانیت رب العالمین نموده و آنحضرت را حق تعالی بعلوم ربانی مخصوص
و از کثافت حیض و آلودگیهای زنان مطهر و پاکیزه گردانید ایضا شیخ هاشم
بن محمد رحمه الله نیز در کتاب مصباح الانوار از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
مثل این حدیث شریف را روایت کرده است ع ابن الولید عن احمد بن
علویة الاصبهانی عن ابراهیم بن محمد الثقفی عن جندل بن والق عن
محمد بن عمر البصری عن جعفر بن محمد بن علی عن ابیه علیهم السلم قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا فاطمة أتدرین لم سمیت فاطمة
فقال علی علیه السلم یا رسول الله صلی الله علیه و آله لم سمیت قال لانها
فطمت هی و شیعتها من النار مصباح الانوار عنه علیه السلم مثله شرح
مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که
کسی نگوید که بنا بر آنچه در وجه تسمیه آنحضرت مذکور شد مناسب آن بود که نامیده شود
آنحضرت مفطومه بجهت آنکه فطم بمعنی قطع است میگویند فطمت الام صبیها

وَقَطَمْتُ الرَّجُلَ عَنْ عَادَتِهِ وَقَطَمْتُ الْحَبْلَ یعنی برید مادر طفلش را از شیر و بریدم
من مرد را از عادتش و بریدم من ریسمان را پس طفل و مرد و ریسمان هر یک مقطوم اند
نه فاطم از جهة انکه میگوئیم ما در جواب قائل که بسیار است که آمده است اسم فاعل
بمعنی اسم مفعول مثل قول ایشان سِرٌّ کَاتِمٌ وَمَکَانٌ عَامِرٌ و چنانچه گفته اند در
قول حق تعالی که در قرآن مجید فرموده عِیْشَةٍ رَاضِیَةٍ وَمَاءٍ دَافِقٍ یعنی جمیع آنها
بر وزن اسم فاعل آمده اما بمعنی اسم مفعول است سِرٌّ مَکْتُومٌ است یعنی پوشیده
شده نه کاتم که بمعنی پوشاننده باشد وَمَکَانٌ مَعْمُورٌ است یعنی آباد
شده نه عامر که بمعنی آباد کننده باشد وَعِیْشَةٌ مَرْضِیَّةٌ است و مَاءٌ
مَدْفُوقٌ است نه راضیه و دافق و احتمال دارد که فطم لازم نیز آمده باشد صاحب
قاموس گفته اَفْطَمَ السَّخْلَةُ حَانَ اَنْ تُفْطَمَ فَاِذَا فُطِمَتْ فَهِیَ فَاطِمٌ وَمَفْطُوْمَةٌ وَ
فَطِیْمٌ اِنْتَهٰی یعنی اَفْطَمَ السَّخْلَةُ در لغت بمعنی آنست که وقت بریدن برّه از شیر
شد پس چون بریده شود از شیر آن برّه را فاطم و مفطومه و فطیم میگویند تمام شد
کلام صاحب قاموس و ممکن است اینکه گفته شود که بدرستیکه حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم بریده است نفس نفیس خودش را و شیعیانش را از آتش جهنم
و از شرها و بریده است نفس خودش را از خون زنان بجهت اینکه بود سبب
در آن آنچیزیکه میدانست آنرا حق سبحانه و تعالی از محاسن افعال و مکارم
خصال آنحضرت پس اسناد اسناد مجازیست این غلام داعی معروض
میدارد که تسمیت اول که مقول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است در حدیث
ممکن است که بوده باشد بفتح سین مهمله و ضم تا صیغه متکلم وحده
از فعل ماضی معلوم بنا بر علیه تسمیت ثانی که مقول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

بفتح سین و فتح تا صیغهٔ مفرد مذکر مخاطب است از فعل ماضی معلوم و ممکن است
که بوده باشد بضم سین و کسر تا صیغهٔ مفرد مؤنث مخاطبه از فعل ماضی مجهول
بنا علیه سُمِّیتُ ثانی بضم سین و سکون تا صیغهٔ مفرد مؤنث مغایبه است
از فعل ماضی مجهول و چون صاحب قاموس فَطَمْ لازم و متعدی را ذکر نمود پس
متفرع نمود بر لازم فاطِمْ و بر متعدی مَفْطُومَه و بر هر دو فَطِیم را و قول مؤلف
طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه که پس اسناد اسناد مجازیست یعنی بنا
بر این تقدیر اسناد فعل بفاعل نشده بلکه اسناد فعل بسبب فعل شده است والله اعلم
یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب
علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلم که آنحضرت ع روایت فرمود از پدر عالیمقدارش حضرت
امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت ع فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم فرمود که ای فاطمه آیا میدانیکه بچه جهت نامیده
شده بفاطمه و یا بچه جهت من نام تورا فاطمه گذاشتم پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله بچه جهت نامیده شد
آنحضرت باین نام نامی و یا اسم گذاشتید شما او را باین اسم سامی حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بجهت آنکه حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم بریده شده است او و شیعیانش از آتش دوزخ ایضاً شیخ
هاشم بن محمد رحمه الله نیز در کتاب مصباح الانوار از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم مثل این حدیث را روایت نموده خ ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ ابْنِ

عيسى عن محمد بن سنان عن ابن مسكان عن محمد بن مسلم الثقفي قال سمعت
ابا جعفر عليه السلم يقول لفاطمة عليها السلم وقفة على باب جهنم فاذا كان
يوم القيمة كتب بين عيني كل رجل مؤمن او كافر فيؤمر بمحب قد كثرت
ذنوبه الى النار فتقرا فاطمة بين عينيه محبا فتقول الهي وسيدي سميتني
فاطمة وفطمت بي من تولاني وتولى ذريتي من النار ووعدك الحق و
انت لا تخلف الميعاد فيقول الله عز وجل صدقت يا فاطمة اني سميتك
فاطمة وفطمت بك من احبك وتولاك واحب ذريتك وتولاهم من
النار ووعدي الحق وانا لا اخلف الميعاد وانما امرت بعبدي هذا الى
النار لتشفعي فيه فاشفعك وليتبين ملائكتي وانبيائي ورسلي واهل
الموقف موقفك مني ومكانتك عندي فمن قرأت بين عينيه مؤمنا
فخذي بيده وادخليه الجنة يعني شيخ فقيه ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين
بن موسى بن بابويه القمي عليه الرحمه در کتاب علل الشرايع بسند معتبر روايت
کرده است از حضرت امام محمد باقر عليه السلم که آنحضرت فرمودند که جهت حضرت
فاطمه زهرا عليها السلم ايستادنی هست بر در جهنم پس چون روز قيامت شود
و مردمان در صحراى محشر حاضر شوند نوشته باشد در ميان دو چشم هر کس
که مؤمن است يا کافر پس امر شود در آن روز بيکى از محبان اهل البيت عليهم السلم
که بسيار باشد گناهان او که او را بجهنم برند چون او را بجانب جهنم آورند
حضرت فاطمه زهرا عليها السلم که در در جهنم بجهت محافظت محبين اهل البيت
عليهم السلم و نجات دادن ايشان ايستاده است در پيشانی آن شخص بخواند
که او محب آنحضرت و ذريه آنحضرت است که بجانب جهنم ميبرند پس آنحضرت

عليها السلم

علیها السلم گوید که ای خداوند من تو مرا فاطمه نامیدی و بریدی بسبب من
هر که را که دوست دارد مرا و ذریه مرا از آتش جهنم و وعدهٔ تو حق و صدقست
و تو مخالفت وعدهٔ خود نمیکنی پس خداوند عالمیان جل جلاله فرماید که
راست گفتی یا فاطمه بدرستیکه نامیدم من ترا فاطمه و بریدم من بسبب
تو کسی را که محب و موالی تو باشد و دوستدار و موالی ذریه تو باشد
از آتش جهنم و وعدهٔ من حق و صدقست و من خلف وعده نمیکنم و بدرستیکه
امر فرمودم من باین بندهٔ پر گناه که او را بآتش جهنم برند از برای اینکه
شفاعت کنی تو او را با وجود بسیاری گناهان او و من شفاعت ترا
در بارهٔ او قبول نمایم و رد ننمایم بجهت آنکه ظاهر شود بملایکهٔ من و پیغمبران
من و رسولان من و بجمیع اهل محشر قدر تو از برای من و منزلت تو در
نزد من پس هر که را که بخوانی تو نوشته اش را در میان دو چشمش که مومن است
یعنی محب و موالی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و امامان از ذریه آنحضرت است
پس بگیر تو دست او را و داخل کن او را به بهشت عنبر سرشت ما
الفحام عن المنصوری عن عم ابیه عن ابی الحسن الثالث عن آبائه
علیهم السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما سمیت ابنتی فاطمة
لان الله عز و جل فطمها و فطم من احبها من النار یعنی شیخ الطائفه
ابو جعفر بن محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند مذکور
روایت کرده است از حضرت امام علی نقی علیه السلم که آنحضرت روایت
نمود از پدران عالیمقدارش علیهم السلم که ایشان فرمودند که فرمود حضرت رسول خدا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که اینست و جز این نیست نامیدم من دخترم را

فاطمه بجهت آنکه حق سبحانه و تعالی بریده است او را بریده است کسی که دوست
دارد او را از آتش دوزخ مع ۱۳ باسناد العلوی عن علی علیه السلام ان
النبی صلی الله علیه وآله سئل ما البتول فانا سمعناک یا رسول الله تقول
ان مریم بتول وفاطمة بتول فقال صلی الله علیه وآله البتول التی لم تر
حمرة قط ای لم تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء مصباح الانوار
عن علی علیه السلام مثله شح مولف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه
در بیان این حدیث گفته که بتل بمعنی قطع است یعنی بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام بریده شده است از زنان اهل زمانش به ندیدن خون صاحب نهایه
در کتاب نهایه گفته است امرأة بتول یعنی منقطعه است از مردان و خواهش
بمردان ندارد و نامیده شد مریم مادر حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بتول
و نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بتول از جهت انقطاع آنحضرت
از زنان اهل زمانش از روی فضل و دین و حسب و بعضی گفته اند که از جهت
انقطاع آنحضرت از دنیای دنی بسوی خداوند عالمیان و مثل این معنی گفته است
صاحب قاموس مولف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه میگوید
که تحقیق که گذشت و خواهد آمد احادیث در اینکه بدرستیکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند از برای حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
که بیرون آورد حق تعالی از برای تو ای فاطمه نامی از نامهای حسنای
خود پس اوست خداوند فاطر و تویی فاطمه و شبیه این خبر این غلام داعی
معروض میدارد که چون لفظ شق در حدیث واقع شده صرفیین نقل
کرده اند که اشتقاق انتزاع لفظ است از لفظ دیگر بسبب مناسبتی که

بیان البتل القطع ای انها منقطعة عن
نساء زمانها بعدم رؤیة الدم قال فی النهایة
امرأة بتول منقطعة عن الرجال لا شهوة
لها فیهم وبها سمیت مریم ام عیسی ع وسمیت
فاطمة ع البتول لانقطاعها عن نساء
زمانها فضلا ودینا وحسبا وقیل
لانقطاعها عن الدنیا الی الله
تعالی ونحو ذلک قال
الفیروزابادی اقول
قد مضت وسیاتی
الاخبار فی انه
قال النبی ص
لفاطمة
شق لک یا فاطمة اسما من اسمائه فهو
الفاطر وانت فاطمة وشبهه
انتهی

درماه

تحقیق اشتقاق و بیان اقسام آن

در میان دو لفظ باشد و میگویند مشتقّ منه را اصل و مشتق را فرع و اشتقاق
بر دو قسم است اوّل اشتقاق مفرد از مفرد دوم اشتقاق مفرد از مرکب امّا
اشتقاق اوّل که مفرد از مفرد است بر سه قسم است قسم اوّل را اشتقاق صغیر
میگویند و این نحو اشتقاق مشروط بچهار شرط است شرط اوّل مشارکت
در معنی شرط دوّم مشارکت در ترکیب که حروف مشتقّ منه بترتیب در مشتق
باشد شرط سوّم مغایرت در صیغه شرط چهارم زیادتی یکی از مشتقّین بر آن
دیگری در معنی و اینست اشتقاق مشهور بین النّاس که ده چیز از مصدر اشتقاق
مینمایند ماضی مضارع امر نهی اسم فاعل اسم مفعول اسم تفضیل اسم زمان اسم مکان
اسم آله و بعضی مصدر را اصل و بعضی فعل ماضی را اصل گرفته اند قسم دوّم را
اشتقاق کبیر گویند و اشتقاق کبیر آنست که مشتق و مشتق منه در جمیع حروف
مشترک اند امّا بیک ترتیب نیستند مثل جبذ که اشتقاق آن از
جذب است قسم سوّم اشتقاق اکبر گویند و اشتقاق اکبر آنست که
در بعضی حروف مشتق و مشتق منه باهم موافق باشند و در باقی مناسبتی
در میان ایشان باشد مثل نعق که اشتقاق نموده اند آنرا از نهق
و مثل قدّ و قطّ بدرستیکه این هر دو لفظ بمعنی قطع است امّا قدّ قطع
در طول و قطّ قطع در عرض و مثل هیئت دکّ و دقّ و فصم بفاء بنقطه و قصم بقاف
دو نقطه و امّا اشتقاق از مرکب مثل سبحل از سبحان الله و بسمل از
بسم الله و حوقل از لا حول و لا قوّة الّا بالله است پس اشتقاق فاطمه از
فاطر اشتقاق اکبر خواهد بود امّا نقل مؤلف طاب الله ثراه و جعل الجنّة مثواه در این بیان
که تحقیق بتّل و بتول مقصود و حدیث مذکور نیز در بیان معنی بتول بود

باین نحو که قالَ فِي النِّهايَةِ كَذا وَقالَ الْفيروزابادي كَذا اَقولُ وَقَدْ مَضَتْ همگی
دربیان بَتُولْ و ازاو در بیان شق فاطمه از فاطر مناسب نمینماید بحتمل که اشتباه
از کاتب شده در غیر موضعی که مؤلف رحمه الله نشان نموده نوشته باشد
قبل از این حدیث در ضمن احادیث سبب تسمیه فاطمه النسب بود و اسناد
العلوی که در اول حدیث گفته مراد احمد بن محمد بن عیسی بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیه السّلم است که بسند خود بواسطه از عیسی بن جعفر
بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلم روایت
کرده است که او از پدرانش از حضرت امیر المومنین علیه السّلم روایت
نموده و سند در کتاب معانی الاخبار و علل الشرایع مذکور است یعنی شیخ
فقیه ابو جعفر محمد بن علی ابن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در
کتاب معانی الاخبار و کتاب علل الشرایع باسناد احمد بن محمد العلوی از
حضرت امیر المومنین علیه السّلم روایت نموده که آنحضرت صلوات الله علیه
فرمودند که بدرستیکه از حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله پرسیدند از
معنی بَتُولْ و عرض کردند بخدمت آنحضرت که بدرستیکه ما شنیده ایم از شما
یا رسول الله که میفرمایید که بدرستیکه مریم علیها السّلم بتول بود و حضرت فاطمه
زهرا علیها السّلم بتول است پس آنحضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم در جواب فرمودند
که بَتُولْ زنیست که خون نه بیند هرگز یعنی حایض نشود و پس بدرستیکه حیض
مکروه و ناخوش است در دختران پیغمبران [illegible] حق تعالی ایضاً شیخ هاشم
بن محمد علیه الرحمه نیز در کتاب مصباح الانوار از حضرت امیر المومنین علیه السّلم
مثل این حدیث را روایت نموده قف ۱۳ ابن بابویه في كتاب مولد فاطمة

دالحرکتی

والخركوشي في شرف النبي وابن بطة في الابانة عن الكلبي عن جعفر بن
محمد قال رسول الله صلى الله عليه واله لعلي عليه السلم هل تدري
لم سميت فاطمة قال علي عليه السلم لم سميت فاطمة يا رسول الله قال
لانها فطمت هي وشيعتها من النار ابو علي السلامي في تاريخه باسناده
عن الاوزاعي عن يحيى بن ابي كثير عن ابي هريرة قال علي عليه السلم
انما سميت فاطمة لان الله فطم من احبها عن النار شيرويه في
الفردوس عن جابر الانصاري قال النبي صلى الله عليه واله انما
سميت ابنتي فاطمة لان الله فطمها وفطم محبيها عن النار الصادق
عليه السلم تدري اى شيء تفسير فاطمة قال فطمت من الشر ويقال
انها سميت فاطمة لانها فطمت عن الطمث ابو صالح المؤذن في
الاربعين سئل رسول الله صلى الله عليه واله ما البتول قال التي لم
ترحمرة قط ولم تحض فان الحيض مكروه في بنات الانبياء وقال صلى الله
عليه واله لعايشة يا حميراء ان فاطمة ليست كنساء الادميين لا
تعتل كما تعتلن ابو عبد الله عليه السلم قال حرم الله النساء على علي
عليه السلم ما دامت فاطمة عليها السلم حية لانها طاهرة لا تحيض
وقال ابو عبيد الهروي في الغريبين سميت مريم بتولا لانها بتلت عن
الرجال وسميت فاطمة بتولا لانها بتلت عن النظير ابو هاشم العسكري
سئلت صاحب العسكر عليه السلم لم سميت فاطمة عليها السلم الزهراء
فقال كان وجهها يزهر لامير المؤمنين عليه السلم من اول النهار كالشمس
الضاحية وعند الزوال كالقمر المنير وعند غروب الشمس كالكوكب الدري

العروب

الحسن بن یزید قال قلت لابی عبد الله علیه السلم لم سمیت فاطمة علیها السلم

الزهراء قال لان لها فی الجنة قبة من یاقوتة حمراء ارتفاعها فی الهواء

مسیرة سنة معلقة بقدرة الجبار لا علاقة لها من فوقها فتمسکها ولا دعامة

لها من تحتها فتلزمها لها مائة الف باب علی کل باب الف من الملائکة

یراها اهل الجنة کما یری احدکم الکوکب الدری الزاهر فی افق السماء

فیقولون هذه الزهراء لفاطمة علیها السلم شرح کوکب دری بضم و کسر دال

مهمله و تشدید راء مهمله مثل بحری و نحری و لجی و لجی و در قرآن مجید نیز که در سوره

مبارکه نور کوکب دری واقع شده بضم دال و کسر دال قرائت نموده اند و از

عبارت قاموس فتح دال نیز ظاهر میشود ستاره درخشنده روشن را گویند

از فرا نقل شده که او گفته است که کوکب دری در نزد عرب ستاره عظیم المقدار است

و بعضی گفته اند که کوکب دری یکی از پنج ستاره سیاره است که عطارد و زهره

و مریخ و مشتری و زحل باشد یعنی شیخ رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن

شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب بطرق مخالف

و مؤالف روایت کرده و گفته که شیخ ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب مولد فاطمه

و خرکوشی در کتاب شرف النبی و ابن بطه در کتاب ابانه همگی از حضرت

امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت کرده اند که آنحضرت

فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از برای حضرت

امیر المؤمنین علیه السلم که آیا میدانی که چرا نامیدم من فاطمه حضرت امیر المؤمنین

علیه السلم عرض کرد که بچه جهت نامیدید فاطمه یا رسول الله آنحضرت صلی الله

علیه و آله فرمودند از جهت آنکه قطع و بریده شده است او و شیعیان او

از آتش دوزخ ابو علی السلامی در کتاب تاریخ بسند مذکور روایت کرده است
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که اینست و جز این نیست
نامیده شد آنحضرت فاطمه از برای اینکه حق تعالی بریده است هر که را که
دوست دار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باشد از آتش جهنم شیرویه در
کتاب فردوس از جابر انصاری روایت کرده است که او گفت که فرمود حضرت
رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که اینست و جز این نیست نامیدم من
دخترم را فاطمه از برای اینکه حق سبحانه و تعالی بریده است او را و بریده است
محبین او را از آتش جهنم و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که میدانی که چه چیز است
تفسیر فاطمه فرمودند که بریده شده از شر و گفته میشود که بدرستیکه نامیده
شده است آنحضرت فاطمه از برای اینکه بریده شده بود آنحضرت از خون زنان
ابو صالح مؤذن در کتاب اربعین روایت کرده است که پرسیدند از
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که چه چیز است بتول آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که بتول زنیست که خون نه بیند هرگز و حایض نشود و بس
بدرستیکه حیض مکروه و ناخوش است در دختران پیغمبران خداوند عالمیان
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند بعایشه که ای حمیرا بدرستیکه
حضرت فاطمه نیست مثل زنان بنی آدم علت نمی بیند او چنانچه شما علت
می بینید یعنی حایض نمیشود مثل شما و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که حرام کرده
بود حق تعالی زنان را بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در

قید حیات و در دار فانی باقی بود از جهة آنکه آنحضرت پاک و پاکیزه بود و همیشه
و حایض نمیشد هرگز ابو عبید هروی در کتاب غریبین نقل کرده است که نامیده
شد مریم بتول از جهة آنکه حضرت مریم علیها السلام بریده شده بود از مردان و نامیده
شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بتول از برای آنکه آنحضرت عم بریده شده بود
از نظیر یعنی مثل و نظیری از برای آنحضرت عم نبوده و نیست و روایت شده
از ابو هاشم عسکری که او میگوید که پرسیدم من از صاحب عسکر یعنی
از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که بچه جهت نامیده شد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام بزهرا پس آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند بجهت آنکه روی منور آن
آفتاب فلک عصمت و طهارت روشن و درخشنده میشد از برای حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در اول روز مثل آفتاب روشن وقت زوال و در وقت
زوال مثل ماه نورانی روشن و در وقت غروب آفتاب مثل ستاره روشن
درخشنده و روایت کرده است از حسن بن یزید که او گفت که من عرض کردم
بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که بچه جهت نامیده
شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زهرا آنحضرت علیه السلام فرمودند از جهت آنکه
بدرستیکه از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است در بهشت عنبر سرشت قبه
از یاقوت سرخ که ارتفاع آن در هوا یکساله راه است و آن قبه با آن رفعت
معلق در هوا ایستاده بقدرت کامله خداوند جبار خلاق در بالا دارد که آن را
نگه دارد و نه ستونی در زیر دارد که بر آن قرار گیرد و از برای آن قبه است
صد هزار در و بر هر در هزار ملک ایستاده است می بینند آن قبه را اهل بهشت
عنبر سرشت مثل آنکه می بینید یکی از شما کوکب دری را یعنی ستاره روشن

درخشنده‌اند در افق آسمان پس اهل بهشت میگویند که این روشنی از برای
حضرت فاطمه علیها السلام است کنّاها امّ الحسن وامّ الحسین وامّ المحسن وامّ
الائمة وامّ ابیها واسماؤها علی ما ذکره ابو جعفر القمی فاطمة البتول الحصان
الحرّة السیّدة العذراء الزهراء الحوراء المبارکة الطاهرة الزکیّة
الراضیة المرضیّة المحدّثة مریم الکبری الصدّیقة الکبری ویقال لها
فی السماء النوریّة السماویّة الحانیة شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه
وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که حانیه یعنی مشفقه بر شوهرش
وبر اولادش صاحب نهایه گفته است که حانیه زنیست که می ایستد بر فرزندش
وشوهر نمیکند از راه محبت ومهربانی با فرزند واز این معنی است حدیثی که در باب
زنان قریش واقع شده احناه علی ولد وارعاه علی زوج ابن غلام داعی
معروض میدارد که بنا بر این تحقیق حانیه بحاء مهمله والف ونون ویاء دو
نقطه وبعد تاء متصله تاء تأنیث است وآنچه مؤلف کتاب طاب الله ثراه
ذکر کرده است بعینه عبارت صاحب نهایه است ودر کتاب نهایه بعد از این
عبارت گفته که انّما وحّد الضمیر وامثاله ذهابا الی المعنی تقدیره احنی من
وجد او خلق او من هناک ومثله قوله احسن الناس وجها واحسنه خلقا
یرید احسنهم خلقا وهو کثیر فی العربیّة ومن افصح الکلام ومعلوم است که مراد ضمیر
احناه وارعاه است وعبارت جوهری در صحاح در این مقام اینست امرأة حانیة
اذا اقامت علی ولدها ولم تتزوّج بعد ابیهم ودر لغت حائنه مثل قائمه
بمعنی نازله مهلکه آمده ممکن است که در کتاب شیخ فقیه حائنه بوده باشد
یعنی آنحضرت عـ چنانچه منصوره است بجهت دوستان حائنه است بجهت دشمنان

بیان الحانیة المشفقة علی زوجها
واولادها قال الجزری الحانیة التی
تقیم علی ولدها لا تتزوّج شفقة
وعطفا ومنه الحدیث
فی نساء قریش احناه
علی ولد وارعاه
علی زوج
انتهی

و خون خواهی نمودن آنحضرت ع و با کفن خونین حضرت امام حسین علیه التحیة
آمدن آنحضرت مناسب نهنیت و از همین کتاب مناقب در باب آینده که
باب سوم در بیان مناقب و فضائل حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام است نقل شده
که در احادیث بصحت رسیده که از برای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بیست
نام است که هر نامی دلالت میکند بر فضیلتی از فضائل حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
ذکر کرده است آن نامها را ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب مولد فاطمه علیها السلام
و آنچه در اینجا از شیخ ابن بابویه نقل کرده است نوزده نام میشود ممکن است
که یکی دیگر منصوره باشد چنانچه در احادیث مذکور و واقع شده که در آسمانها
آنحضرت را منصوره میگویند و در اوائل باب اول این کتاب حدیث آن
با ستشهاد آیهٔ مبارکه مذکور شد و آن حدیث نیز از روایات شیخ ابن
بابویه در کتاب معانی الاخبار بود و بعد از این نیز در همین باب حدیثیکه
از تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی روایت شده مذکور خواهد شد که آنحضرت را
در آسمان منصوره میگویند پس اسم چنینی را که شیخ ابن بابویه علیه الرحمه
حدیث آنرا روایت نموده و آن نام را ذکر ننموده باشد مستبعد است و
بیست نام نقل کردن شیخ ابن شهر آشوب از شیخ ابن بابویه دلالت
میکند که شیخ ابن بابویه یکنام دیگر با این نوزده نام ذکر کرده است تا بیست
درست شود و آن از قلم کاتبان کتاب مناقب افتاده است بجهت آنکه
در کتاب مناقب نیز بنحویست که مؤلف کتاب طاب الله ثراه نقل کرده است
نهایت آنکه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب متوجه شمارهٔ این و آن نقل
ابن شهر آشوب و بودن منصوره در احادیث در بیان نگشته و با وجود

حرودر

ضرورت تمام بیان نفرموده است و در کتاب مولد فاطمه ابن بابویه بیست نام
بوده که شیخ ابن شهر آشوب ذکر کرده است والله اعلم یعنی شیخ عالم فاضل رشید
الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب
پنج کنیه بجهت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نقل کرده ام الحسن ام الحسین ام
المحسن ام الائمه ام ابیها و نامهای مبارک آنحضرت را آنچه ذکر کرده است
از شیخ ابو جعفر قمی علیه الرحمه فاطمه بتول حصان حره سیده عذراء
زهراء حوراء مبارکه طاهره زکیه راضیه مرضیه محدثه مریم الکبری صدیقه الکبری
و میگویند آنحضرت را در آسمان نوریه سماویه حانیه ظاهرا که یکی هم منصوره
باشد چنانچه در شرح همین حدیث مذکور شد پس در زمین شانزده نام و
در آسمان چهار نام دارد که مجموع بیست نام باشد ارشاد القلوب مرفوعا الی
سلمان الفارسی رضی الله عنه قال کنت جالسا عند النبی صلعم فی المسجد اذ دخل
العباس بن عبد المطلب فسلم فرد النبی صلی الله علیه وآله ورحب به فقال
یا رسول الله بما فضل علینا علی بن ابی طالب علیه السلم اهل البیت والمعادن
واحدة فقال النبی صلی الله علیه وآله اذن اخبرک یا عم ان الله خلقنی وخلق
علیا ولا سماء ولا ارض ولا جنة ولا نار ولا لوح ولا قلم فلما اراد الله
عز وجل بدأ خلقنا تکلم بکلمة فکانت نورا ثم تکلم بکلمة ثانیة فکانت
روحا فمزج فیما بینهما واعتدلا فخلقنی وعلیا منهما ثم فتق من نوری
نور العرش فانا اجل من العرش ثم فتق من نور علی نور السموات فعلی اجل
من السموات ثم فتق من نور الحسن نور الشمس ومن نور الحسین نور القمر
فهما اجل من الشمس والقمر وکانت الملائکة تسبح الله تعالی وتقول فی تسبیحها

سبّوح قدّوس من انوارٍ ما اکرمها علی الله تعالی فلمّا اراد الله تعالی ان یبلو الملائکة
ارسل علیهم سحاباً من ظلمةٍ وکانت الملائکة لا تنظر اوّلها من آخرها ولا آخرها
من اوّلها فقالت الملائکة الهنا وسیّدنا منذ خلقتنا ما رأینا مثل ما نحن
فیه فنسألك بحقّ هذه الانوار الّا ما کشفت عنّا فقال الله عزّ وجلّ وعزّتی وجلالی
لافعلنّ فخلق نور فاطمة الزهراء ع یومئذٍ کالقندیل وعلّقه فی قرطی العرش
فزهرت السموات السبع والارضون السبع من اجل ذلك سمّیت فاطمة الزهراء
علیها السلم وکانت الملائکة تسبّح الله وتقدّسه فقال الله وعزّتی وجلالی
لاجعلنّ ثواب تسبیحکم وتقدیسکم الی یوم القیمة لمحبّی هذه المرأة وابیها
وبعلها وبنیها قال سلمان فخرج العبّاس فلقیه علیّ بن ابی طالب علیه السلم
فضمّه الی صدره وقبّل ما بین عینیه وقال بابی عترة المصطفی من اهل
بیتٍ ما اکرمکم علی الله تعالی شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل
الجنّة مثواه در بیان این حدیث گفته که قرط بضمّ قاف آن چیزیست که آویخته
میشود در نرمهٔ گوش این غلام داعی معروض میدارد که در نسخ بحار
الانوار که در این وقت در نظر بود قرطا بصیغه تثنیه هست ودر کتاب ارشاد
القلوب که در نظر هست قرط هست که مفرد باشد و قرطا درست و
انسب مینماید بجهة آنکه هرگاه قندیل واحدی به دو گوشواره آویخته شود
در وسط آویخته شده خواهد بود مثل آنکه قندیلی در گنبدی بدو زنجیر
آویزند که یکی بگوشه راست گنبد و یکی بگوشه چپ متصل باشد و سر دیگر هر
دو زنجیر متصل بقندیل باشد البته قندیل در وسط حقیقی گنبد آویخته شده
بشرط تساوی هر دو زنجیر و هرگاه قرط باشد در یک گوشه خواهد بود

بیان القرط بالضمّ الّذی یعلّق فی شحمة الاذن انتهی

درمکان

و مکان قندیل قدرت و روشنی بخش عالم وسط حقیقی است نه گوشه
کنار رحّب در عبارت حدیث بفتح را مهمله و تشدید حاء مهمله
و فتح باء بیکنقطه صیغهٔ مفرد مذکر غایب است از باب تفعیل یعنی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بجهت او دعا کرد بوسعت یعنی مرحبا و سهلا و یا رحّبک الله و
سهّلک و یا مرحبا بک الله و سهلا فرمود قندیل بکسر قاف و سکون نون
بروزن فعلیل است و معنی آن معروفست چیزیست که طلب کرده شود
روشنی و نور بسبب آن یعنی شیخ العارف الکامل ابو محمد حسن بن محمد الدیلمی
رحمه الله در کتاب ارشاد القلوب روایت کرده است از سلمان فارسی
رضی الله عنه که او گفت که من نشسته بودم در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در مسجد آنحضرت که ناگاه عباس بن عبد المطلب عموی آنحضرت
صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد پس سلام کرد بر آنحضرت و آنحضرت صلی الله علیه و آله
باو جواب سلام فرمود و مرحبا و یا رحّبک الله باو گفت پس عباس عرض
کرد که یا رسول الله بچه چیز فضیلت یافته است بر ما علی بن ابی طالب علیه السلام
و حال آنکه خانواده و اصل ما یکیست پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
در جواب او فرمودند که حال خبر میدهم من تو ای عم یعنی از فضیلت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بدرستیکه خداوند عالمیان آفریدمرا و آفرید علی بن
ابی طالب علیه السلام را و حال آنکه نه آسمان بود و نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ
و نه لوح و نه قلم پس چون حق تعالی خواست که ما را بیافریند تکلّم فرمود بکلمهٔ پس
آن نوری شد پس تکلّم فرمود بکلمهٔ دوم پس آن روحی شد پس حق سبحانه و تعالی
ممزوج گردانید بایکدیگر آن نور و روح را و معتدل شد آن هر دو پس آفریدمرا

وحضرت علی بن ابی طالب را از آن نور و روح پس بیرون آورد از نور من
نور عرش را پس من از عرش بزرگ مرتبه‌ترم و بیرون آورد از نور حضرت علی بن ابی
طالب ع نور آسمانها را پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام جلیل القدرتر است
از آسمانها پس بیرون آورد از نور حضرت امام حسن علیه السلام نور آفتاب را
و از نور حضرت امام حسین علیه السلام نور ماه را پس ایشان بلند مرتبه‌تر از آفتاب
و ماه اند پس ملائکه تسبیح و تقدیس حق تعالی میکردند و میگفتند در تسبیحشان
سبوح قدوس تسبیح و تقدیس تو را روا است از خلق این انوار چه بسیار
گرامیند این نورها در نزد خداوند عالمیان پس چون خواست خداوند عالمیان
که امتحان و آزمایش نماید ملائکه را که معتقد واقعی این انوار گشته اند فرستاد
بر ایشان ابری از ظلمت و تاریک شد بنحوی که ملائکه یکدیگر را نمیدیدند اول
ملائکه آخرش را نمیدید و آخرین اولین را نمیدید پس گفتند ملائکه که ای خداوند ما
و ای سید ما از ابتدای آفرینش ما تا حال ندیده ایم مثل آنچه حال ما در آنیم
و چنین حالتی هرگز مشاهده ننموده بودیم پس از درگاه تو سؤال میکنیم بحق
این نورها که زایل گردانی از ما این ظلمت را پس حق سبحانه و تعالی
فرمود که قسم بعزت و جلال خودم که دعای شما را مستجاب و سؤال
شما را مقرون باجابت میفرمایم پس حق تعالی نور حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام را در اینوقت آفرید مثل قندیل و در دو گوشوارهٔ عرش آویخت
که قندیل نور حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در وسط حقیقی عرش آویخته
شد پس از آن نور روشن شد آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه
از اینجهت نامیده شد حضرت فاطمهٔ علیها السلام بزهرا که آنحضرت را زهرا

گفتند

گفتند و ملایکه تسبیح و تقدیس حق تعالی میکردند پس فرمود خداوند عالمیان
که بعزت و جلال خودم قسم یاد میفرمایم که میگردانم ثواب تسبیح و تقدیس
شما را تا روز قیامت از برای دوستداران این زن و پدر او و شوهر او و فرزندان او
او پس عباس بعد از شنیدن این حدیث از خدمت سراسر سعادت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد پس حضرت امیر المومنین باو برخورد عباس
آنحضرت را بسینه خود چسبانید و میان دو چشم حق بین آنحضرت را بوسید
و گفت پدرم فدای شما باد ای عترت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
از اهل بیت آنحضرت چه گرامی و بلند قدر بوده اید شما در نزد خداوند عالمیان
ف ۱۶ موسی بن علی بن موسی بن عبد الرحمن المحاربی معنعنا عن ابی عبد الله
جعفر بن محمد علیهما السلم عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله معاشر الناس تدرون لما خلقت فاطمة قالوا الله و رسوله
اعلم قال خلقت فاطمة حوراء انسیة لا انسیة قال صلی الله علیه و آله
خلقت من عرق جبرئیل و من زغبه قالوا یا رسول الله استشکل ذلک من خ
علینا تقول حوراء انسیة لا انسیة ثم تقول من عرق جبرئیل و من
زغبه قال اذا انبئکم اهدی الی ربی تفاحة من الجنة اتانی بها
جبرئیل علیه السلم فضمها الی صدره فعرق جبرئیل علیه السلم و عرقت
التفاحة فصار عرقهما شیئا واحدا ثم قال السلم علیک یا رسول الله و
رحمة الله و برکاته قلت و علیک السلم یا جبرئیل فقال ان الله اهدی
الیک تفاحة من الجنة فاخذتها و قبلتها و وضعتها علی عینی و
ضممتها الی صدری ثم قال یا محمد کلها قلت یا حبیبی جبرئیل هدیة

توكل

ربّی ناكل قال نعم قد امرت باكلها ففلقتها فرأيت منها نوراً ساطعاً ففزعت
من ذلك النور قال كل فانّ ذلك نور المنصورة فاطمة قلت يا جبرئيل
ومن المنصورة قال جارية تخرج من صلبك واسمها في السماء منصورة
وفي الارض فاطمة فقلت يا جبرئيل ولم سمّيت في السماء منصورة وفي
الارض فاطمة قال سمّيت فاطمة في الارض فطمت شيعتها عن النار و
فطموا اعداؤها عن حبّها وذلك قول الله في كتابه ويومئذ يفرح المؤمنون
بنصر الله بنصر فاطمة عليها السلام **شرح** مولف كتاب طاب الله ثراه وجعل
الجنة مثواه دربيان اين حديث گفته كه زغب موهای زرديست كه در پر جوجه
ميباشد وبودن آنحضرت از زغب جبرئيل يا از براى بودن سيب در ميان
پرهای جبرئيل وعرق كردن سيب درميان آنها يا از جهت آنست كه چسبيده
بوده است بآن سيب بعضى از آن پرهای حضرت جبرئيل عليه السلام پس حضرت پيغمبر
صلى الله عليه وآله خورده باشد آنرا **اين غلام داعى** معروض ميدارد كه زغب
بفتح زاء معجمه وفتح غين معجمه است در لغت بمعنی مو وپر صغير نرم است وآنچه
اول امير ويد آنرا نيز باعتبار كوچكى ونرمى زغب ميگويند وموی پير را
نيز در وقتيكه نازك وضعيف ميشود زغب ميگويند آنچه از مو وپر نازك وضعيف
وصغير باشد زغب است وقيد زردی كه مؤلف نموده از كلام جوهری
ظاهر ميشود ودر قاموس ونهايه قيد زردی نشده ممكن است كه مراد اين باشد
كه از عرق جبرئيل عليه السلام واز عرق بال وپر نرم ونازك حضرت جبرئيل عليه السلام
آنحضرت مخلوق شده ومؤيد اينست كلمه من كه در نسخه در فقره ثانى با جبرئيل
واقع شده والله اعلم **يعنى** شيخ فاضل فرات بن ابراهيم الكوفى در كتاب

بيان الزغب الشعيرات الصفر على ريش الفرخ وكونها من زغب جبرئيل اما لكون التفاحة فيها وعرقت من بينها او لانه التصق بها بعض ذلك الزغب فاكله النبي صلعم

تفسير

تفسیر [illegible] روایت کرده است از موسی بن علی مذکور که او معنعنا روایت کرده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت از پدر
بزرگوار و جد عالیمقدارش روایت کرده است آنحضرت فرمود که فرمود حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله که ای گروه مردمان میدانید که از چه چیز آفریده
شده است حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام عرض کردند آنجماعت که خداوند
عالمیان و پیغمبر برگزیدهٔ او اعلم بجمیع امورند آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که آفریده شد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام حوری در صورت
انسان نه اینکه از بنی نوع انسان باشد باز آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که آفریده شد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام از عرق حضرت
جبرئیل علیه السلام و از پر و بال نرم و نازک او آنجماعت بعرض رسانیدند
که یا رسول الله صلی الله علیه و آله مشکل و نفهمیده شد این برما میفرمایید
که حضرت فاطمه حوریه و انسیه است و از نوع انسان نیست باز میفرمایید
که آفریده شده است از عرق حضرت جبرئیل علیه السلام و از پر و بال نازک
حضرت جبرئیل علیه السلام آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حالا خبر
میدهم من بشما آنرا هدیه فرستاده بود جهت من پروردگار من سیبی
از بهشت عنبر سرشت آورد جهت من آن سیب را حضرت جبرئیل علیه السلام
پس چسبانیده بود آن سیب را حضرت جبرئیل بسینهٔ مبارکش پس حضرت جبرئیل در وقت آوردن
آن سیب بعرق افتاده و آن سیب نیز عرق کرده بود پس گردیده بود
عرق حضرت جبرئیل علیه السلام و آن سیب بهشت یکچیز واحد پس گفت حضرت
جبرئیل علیه السلام بمن که اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ

من در جواب او گفتم وعلیک السلم یا جبرئیل پس حضرت جبرئیل علیه السلم گفت
که بدرستیکه حق سبحانه وتعالی هدیه فرستاده است بسوی تو سیبی
از بهشت عنبر سرشت پس من گرفتم آن سیب را و بوسیدم آنرا و بر چشم
گذاشتم و بر سینه ام چسبانیدم پس حضرت جبرئیل علیه السلم گفت یا محمد صلی الله
علیه وآله بخور آن سیب را من گفتم که ای دوست من جبرئیل هدیه پروردگارم
بخورم ویا آنکه خورده میشود هدیه پروردگار عالمیان که هر دو بر سبیل استفهام
انکاری باشد حضرت جبرئیل علیه السلم گفت بلی بتحقیق که حق تعالی فرموده
وامر کرده است ترا بخوردن آن پس پاره کردم من آن سیب را پس
دیدم که نوری از آن ساطع شد ومن از آن نور ترسان شدم حضرت
جبرئیل علیه السلم گفت بخور پس بدرستیکه این نور نور مَنْصُورَه فاطمه است
من گفتم که ای جبرئیل کیست مَنْصُورَه حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که منصوره
دختریست که بیرون خواهد آمد از پشت تو واسم او در آسمان منصوره
ودر زمین فاطمه است پس گفتم من که یا جبرئیل ع بچه جهت نامیده شده است
در آسمان منصوره ودر زمین فاطمه حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که نامیده
شده است در زمین فاطمه بجهت آنکه بریده است شیعیان خود را
از آتش جهنم وبریده شده اند دشمنان او از دوستی آنحضرت واینست
معنی قول خداوند عالمیان در کتاب الهی که قرآن مجید است و
یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ یعنی بنصرت دادن حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم چون تفسیر ظاهر آیه مبارکه وتاویل باطنی آن با نکات
دقیقه در ضمن حدیث منقول از کتاب معانی الاخبار که حدیث سوم

باب اول

باب اوّل این کتاب بود مذکور شد اجتناب از تکرار نمود هرگاه خواهند
رجوع بآنجا فرمایند ما ۱۷ جماعة عن ابی المفضّل عن جعفر بن محمد العلوی
عن محمد بن علی بن الحسین بن زید عن الرضا علیه السّلم عن آبائه علیهم
السّلم عن علی علیه السّلم قال سمعت رسول الله صلّی الله علیه و آله سمّیت
فاطمة لانّ الله فطمها و ذرّیّتها من النّار من لقی الله منهم بالتّوحید
والایمان بما جئت به شرح ایمان در لغت بمعنی تصدیق است و مأخوذ است
از امن چون تصدیق کننده ایمن میگرداند تصدیق کرده شده را از تکذیب
و مخالفت او و گاه است که اطلاق میکنند آنرا بمعنی وثوق بجهت آنکه
واثق میگردد ایمن و خاطر جمع شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان
کرده است که ازهری گفته است که اتفاق علماست برآنکه ایمان تصدیق است
چنانچه حق تعالی در سورهٔ یوسف میفرماید از زبان برادران یوسف ع
قالوا یا ابانا انّا ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند متاعنا فأکله
الذئب و ما انت بمؤمن لنا و لو کنّا صادقین یعنی تو تصدیق و اعتماد
بقول ما نمیکنی و مصدّق از برای ما نیستی پس ایمان بمعنی وثوق و تصدیق است
امّا در اصطلاح شرع مبین اعتقاد بعضی آنست که ایمان عبارتست از
تصدیق قلبی بکلّ آنچه لازمه است تصدیق بآن که ضروری دین حضرت
محمد مصطفی صلّی الله علیه و آله بوده باشد مثل توحید و نبوّت انبیا و کتب
الهی و اوصاف ملائکه و بهشت و دوزخ و بعثت و ثواب و عقاب
و بکلّ ما جاء به النّبیّ امّا تمام آنها را بدلیل دانستن ضرور نیست فاضل محقق
شیخ علی علیه الرحمه در بعضی از تحقیقات خود گفته که مؤمن کسیست که معتقد

تحقیق معنی ایمان و فرق میان ایمان و اسلام

اعتقادات مذهب امامیه باشد هرچند که دلیل آنها را ندانند و قریب باین است
قول محقق طوسی علیه الرحمه و بعضی از علما گفته که مؤمن باید که دلیل اصول و
ضروریات دین را داند هرچند که بعنوان اجمال باشد پس ایمان اعتقاد
واقعی قلبیست بکل ما جاء به النبی و عمل بفرایض و سنن کمال ایمان است
و از آیات کثیره استدلال نموده اند براینکه ایمان تصدیق و توثیق قلبی
تنهاییست مثل آیه وافی هدایه که حق تعالی در سوره مبارکه مجادله فرموده
لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله
ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی
قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه ویدخلهم جنات تجری من
تحتها الانهار خالدین فیها اولئک رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئک
حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و در سوره نحل فرموده وقلبه
مطمئن بالایمان و در سوره حجرات فرموده ولما یدخل الایمان
فی قلوبکم و مکرر در قرآن مجید عطف اعمال صالحه را بر آن فرموده و در حدیث
واقع شده است از انس که او روایت کرده است از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که اسلام در ظاهر است و ایمان در
دل و اشاره فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله بسینه پر نورش بنا علیه ایمان
مقرون بعمل در آیات و احادیث واقع شده ایمان کامل خواهد بود مثل
حدیث صحیح لا ایمان لمن لا امانة له یعنی هر که امانت ندارد ایمان
کامل ندارد و امثال آن و عنقریب و بعضی آنست که ایمان عبارتست از
اقرار بلسان و اعتقاد بجنان و عمل بارکان شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب خصال

درباره

در باب ثلثه چند حدیث از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند ایمان
اقرار بلسان و معرفت بقلب و عمل بارکان است پس تا این هر سه جمع در
اینکس نباشد مومن نخواهد بود بیضاوی نقل کرده است که این مذهب
جمهور محدثین و معتزله و خوارج است پس هرگاه اقرار بلسان نکند کافر است
و هرگاه اعتقاد بجنان نداشته باشد منافق و هرگاه خلل در اعمال نماید
فاسق است در نزد اکثر الا خوارج که مذهب ایشان آنست که هر که خلل
با یمان رساند کافر است و مذهب معتزله آنست که او از ایمان بیرون
میرود اما داخل در کفر بسبب آن نمیشود و ایمان بر هر تقدیر اشرف است
از اسلام ظاهری هر مومنی مسلم اما هر مسلم مومن نخواهد بود پس میان ایمان
و اسلام عموم و خصوص مطلق خواهد بود و حق تعالی در سوره مبارکه حجرات
فرموده که قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا و لما
یدخل الایمان فی قلوبکم پس بنا بر نص آیه وافی هدایه اعراب مسلم بودند
اما مومن نبودند و بنا بر مذهب اول که ایمان عبارت از تصدیق
بقلب باشد اختلاف نموده اند علما در اینکه تصدیق قلبی آیا به تنهایی
کافیست چون آن مقصود است یا اینکه شرط است در آن که اقرار
بلسان نیز نماید بیضاوی در تفسیرش گفته است که شاید بوده باشد حق
ثانی بجهت اینکه ذم عالم معاند بیشتر است از ذم جاهل مقصر و از برای
مانع است اینکه بگوید که ذم از برای انکار است نه از برای عدم اقرار
ظاهرش اینست که بنا بر قول اول هرگاه کسی معتقد حق و تصدیق بقلب نماید

مؤمن است هرچند که اقرار بلسان ننماید بشرط آنکه انکار نیز ننماید بلکه انکار
جبری و گفتن غیر حق بجبر نیز مضر نخواهد بود چنانچه در شان عمار و یا غیر او
در سوره مبارکه نحل نازل شده مَن کَفَرَ بِاللهِ مِن بَعدِ اِیمانِهِ اِلّا مَن اُکرِهَ
وَقَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِالاِیمانِ بناء علیه میان ایمان و اسلام عموم و خصوص
من وجه خواهد بود و ظاهرش آنست که ایمان کامل و اسلام تمام مراد فمن
باشند چنانچه از بعضی احادیث معلوم میشود و دلالت میکند بر آن آیه وافی
هدایه سوره والذاریات فَاَخرَجنا مَن کانَ فِیها مِنَ المُؤمِنِینَ فَما وَجَدنا
فِیها غَیرَ بَیتٍ مِنَ المُسلِمِینَ و در حدیث واقع شده است که پرسیدند از حضرت
از ادنی مرتبه ایمان آنحضرت عم فرمودند که مرتبه ادنای ایمان آنست که بگوید
اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَرَسُولُهُ و اقرار بطاعت خدا
و رسول خدا نماید و بشناسد امام زمانش را پس چون بجا آورد اینها پس او
مؤمن است و احادیث بسیار واقع شده که هر که بمیرد و امام زمانش را
نشناسد او کافر مرده است شناختن امام زمان از جمله فرایض و سنتی
نیست که کمال ایمان باشد بلکه اصل ایمان است و بدون آن هیچ ایمان
نمیماند البته **فائده** بیضاوی در تفسیرش ذکر کرده است که در هر جا که
کلمهٔ ایمان متعدی بباء شود مراد از آن تصدیق است باتفاق جمیع علما
یعنی جمعی نیز که قائل اند بر اینکه ایمان مرکب از سه چیز است آمَنَ یُؤمِنُ
و امثال آنها که در قرآن مجید و حدیث متعدی بباء باشد معنی آن را تصدیق
میدانند انتهی چون معلوم شد که معنی مؤمن یا معتقد بقلب است بنابر
مذهب اول و یا معتقد بقلب و مقر بلسان و عامل بارکان است بنابر

مذهب

مذهب ثانی وعلی ای التقدیرین یکی از نامهای خداوند عالمیان که مومن است
تطبیق این معانی در جناب الهی مشکل است شیخ طبرسی علیه الرحمه در کتاب
مجمع البیان گفته که اطلاق اسم مومن بر خداوند عالمیان احتمال دو تاویل
دارد یکی آنکه بوده باشد از آمِنْتُ متعدی بمفعول واحد بعد از آن نقل
شده باشد بباب افعال پس متعدی بدو مفعول شود از قبیل اَمِنَ زَیْدٌ
العَذابَ وَآمَنْتُهُ العَذابَ باشد پس معنی مومن بنابراین المُؤْمِنُ عَذابَهُ
مَنْ لا یَسْتَحِقُّ مِنْ اَوْلِیائِهِ خواهد بود واز آنست که وصف شده است حق تعالی
بِعَدْلٍ مثل قول حق تعالی که فرموده قائِماً بِالْقِسْطِ واین وجه در احادیث ما
از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام روایت شده وجه دیگر آنکه بوده باشد معنی
مومن مصدق یعنی تصدیق کننده موحدین بر یگانگی خودش دلالت میکند
براین قول حق تعالی که در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران فرموده شَهِدَ اللهُ
اَنَّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ بجهت اینکه شاهد چنانچه مصدق است از برای آنچه
شهادت میدهد بآن همچنان مصدق کسیست که شهادت میدهد از برای
او پس هرگاه حق تعالی شهادت داده بیگانگی خود پس تحقیق تصدیق
موحدین نموده وهر که حق تعالی را بیگانگی پرستش نماید حق سبحانه وتعالی
مصدق اوست انتهی ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در اصول
کافی در حدیث طولانی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که آنحضرت عم فرمودند که خلق نکرده است خداوند عز وجل خلقی را
که گرامیتر باشد در نزد خداوند عز وجل از مومن از جهت اینکه بدرستیکه
ملائکه مقربین خدمهٔ مومنان اند وبدرستیکه قرب جوار الهی از برای

مؤمنان است و بدرستیکه بهشت عنبر سرشت از برای مؤمنان است
و بدرستیکه حور العین از برای مؤمنان است و در حدیث واقع شده که دو
نهر مؤمن است نیل و فرات و دو نهر کافر دجله و نهر بلخ علما گفته اند که مراد از آن تشبیه
بحال مؤمن و کافر است نه ایمان و کفر واقعی چون نیل و فرات بزراعات
می‌رسند و مردم از آن منتفع میشوند تشبیه بمؤمنان شده و آن دو دیگر را
چون نفعش بمردم نمیرسد تشبیه بکافر بی خیر و برکت شده است والله اعلم
یعنی شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی نور الله مرقده در کتاب
امالی بسند مذکور روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء
که آنحضرت از پدران بزرگوارش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
روایت نموده اند که آنحضرت فرمودند که شنیدم من از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم که آنحضرت فرمود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نامیده شد
فاطمه از جهت آنکه حق سبحانه و تعالی بریده است اورا و ذریه اورا از آتش
دوزخ کسیکه ملاقات کند خداوند عالمیان را از ایشان با اقرار به یگانگی
حق تعالی و ایمان بآنچه بمن نازل شده یعنی ایمان بخدا و برسول خدا و بائمه هدی
و بکل ما جاء به النبی داشته باشد اقول ۱۸ روی فی مقاتل الطالبیین
باسناده الی جعفر بن محمد عن ابیه علیهما السلم ان فاطمة تکنی ام ابیها
یعنی مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه گفته روایت کرده است
ابو الفرج اصفهانی که یکی از علماء اهل سنت است در کتاب مقاتل الطالبیین
باسنادش تا حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که آنحضرت از پدر بزرگوارش
حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت نموده که بدرستیکه حضرت فاطمه

٥٢

زهرا علیها السلم را بود و کنیه اش ام ابیها این غلام داعی معروض میدارد که ابو

نعیم حافظ نیز که یکی از علمای اهل تسنن است در کتاب معرفة الصحابه ذکر

کرده است که کنیهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بیشتر ام ابیها بوده یعنی قبل

از ولادت اولاد کرامش که مکنی بام الحسن وام الحسین وام المحسن

وام الائمه شد ۱۹ مصباح الانوار عن ابی جعفر عن ابائه علیهم السلم قال انما

سمیت فاطمة بنت محمد صلی الله علیه واله الطاهرة لطهارتها من

کل دنس وطهارتها من کل رفث وما رأت قط یوما حمرة ولا نفاسا

لغ دنس بفتح دال مهمله وفتح نون چرک و کثافت و چرکینی رفث

بفتح راء مهمله وفتح فاء جماع کردن و در حالت جماع سخن گفتن و سخن زشت

و فحش گفتن است یعنی شیخ فاضل کامل هاشم بن محمد علیه الرحمه در کتاب

مصباح الانوار روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که

آنحضرت ع روایت فرمود از پدران بزرگوارش که فرمودند که بدرستیکه

نامیده شد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله

علیه وآله طاهره از جهت پاکیزه بودن آنحضرت از هر چرک و کثافت

و پاک بودن آنحضرت از هر زشتی و پلیدی و نه دید هرگز آنحضرت

علیها السلم روزی حیض و نه نفاس یعنی در مدت العمر آنحضرت خون

حیض و نفاس که مستلزم کثافت و ناخوشی است از آنحضرت صادر

نشد باب مناقبها وفضائلها وبعض احوالها ومعجزاتها

صلوات الله علیها یعنی این بابیست در بیان مناقب و فضائل حضرت

فاطمهٔ زهرا علیها السلم و بعضی از احوال و معجزات آنحضرت صلوات الله علیها

باب مناقبها وفضائلها وبعض احوالها ومعجزاتها

و این باب سوم است اوّل قد مرّ فی باب الرّکبان یوم القیمة عن
النّبی صلّی الله علیه وآله بروایة ابن عبّاس انّه قال لن یرکب یومئذ
الّا اربعة انا وعلیّ وفاطمة وصالح نبیّ الله فامّا انا فعلی البراق
وامّا فاطمة ابنتی فعلی ناقتی العضباء تمام الخبر شرح عضباء بفتح عین مهمله
وسکون ضاد معجمه و باء یکنقطه و الف ممدوده شتر و گوسفند را گویند
که گوش و مشقوق باشد در نهایه گفته که اسم ناقه حضرت پیغمبر صلّی الله
علیه وآله عضبا بود منقول از قول ایشان که میگویند ناقة عضباء یعنی مشقوق
الاذن و ناقه حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله مشقوق الاذن نبود و بعضی
گفته اند که مشقوق الاذن بود و اوّل اکثر است زمخشری گفته که این منقول از
قول ایشان است که میگویند ناقة العضباء و آن ناقه ایست که دستش کوتاه است
جوهری گفته که عضبا لقب ناقه حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله بود و مشقوقة
الاذن نبود و در قاموس نیز مثل این مذکور است و بعضی دیگر نقل کرده اند
که ناقه آنحضرت صلعم نامیده شد عضباء از جهة نجابتش نه از برای شق گوشش
این حدیث در کتاب خصال شیخ ابن بابویه علیه الرحمه است و این
غلام داعی تمام حدیث را در ترجمه نقل مینماید تا فائده آن تمام باشد
یعنی مؤلّف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنّة مثواه میگوید که گذشت
در باب سواران روز قیامت روایت از حضرت پیغمبر صلّی الله علیه
وآله وسلّم بروایت ابن عبّاس و آن حدیثی است که روایت کرده است
آنرا شیخ فقیه ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی
علیه الرحمه در کتاب خصال از ابن عبّاس که او گفت که روزی از روزها

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بیرون آمد و بدست مبارک خود دست
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفته بود و آنحضرت میفرمود که ای گروه
انصار و ای گروه بنی هاشم و ای گروه بنی عبد المطلب منم حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله منم رسول خداوند عالمیان آگاه باشید که
بدرستیکه من آفریده شده‌ام از طینت مرحومه در چهار کس از اهل بیت من
من و علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر پس گفت گوینده که یا رسول الله آنهایند
که سواره خواهند بود با تو در روز قیامت پس آنحضرت صلی الله علیه وآله
فرمودند که مادرت بر تو گریه کند سواره نیست در آن روز مگر چهار کس
من و علی و فاطمه و صالح نبی الله اما من پس سوار خواهم شد بر براق
و اما حضرت فاطمه دختر من سوار خواهد شد بر ناقه عضباء من و اما
صالح نبی الله پس او سوار خواهد شد بر ناقه که قوم او پی کردند و اما
علی بن ابی طالب علیه السلام پس او سوار خواهد شد بر ناقه از نور که
افسار آن از یاقوت سرخ باشد و بر آن دو حله سبز انداخته باشند
پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن ناقه مزین سوار بیاید
و در میانه بهشت عنبر سرشت و دوزخ بایستد و مردمان در آن روز
تا بدهن بعرق فرو رفته باشند چون آنحضرت با فضل و برکت در
صحرای محشر بایستد نسیمی از جانب عرش خداوند رحیم بحرکت آید که
عرق مردم را خشک نماید و ایشانرا از آن مشقت خلاص فرماید پس
بگویند ملایکه و پیغمبران و صدیقان که نیست این مرد با عزت و برکت
مگر ملک مقرب و یا پیغمبر مرسل پس منادی ندا کند که نیست او ملک مقرب

ونه نبی مرسل بلکه این علی بن ابی طالب علیه السلم است برادر با جان برابر
حضرت رسول الله محمد مصطفی صلی الله علیه وآله در دنیا وآخرت جا ٢
عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّیْرَفِیّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقٰسِمِ عَنْ اِسْمٰعِیْلَ
بْنِ اِسْحٰقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنِ الْبَاقِرِ
عَنْ اَبِیْهِ عَنْ جَدِّهٖ عَلَیْهِمُ السَّلٰمُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ
اِنَّ اللّٰهَ لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَیَرْضٰی لِرِضَاهَا یعنی شیخ جلیل القدر
مفید الحق محمد بن محمد بن النعمان علیه الرحمة والرضوان در کتاب مجالس بسند
معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت
روایت فرمود از پدر بزرگوارش از جد عالیمقدارش حضرت امام حسین علیهم السلم
که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستیکه
خداوند عالمیان جل جلاله غضب میکند از برای غضب حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
وخشنود میشود از برای خشنودی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ل ٣ ابْنُ اِدْرِیْسَ
عَنْ اَبِیْهِ عَنِ الْاَشْعَرِیِّ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ الرَّازِیْ عَنِ ابْنِ اَبِیْ
عُثْمَانَ عَنْ مُوْسٰی بْنِ بَکْرٍ عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الْاَوَّلِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ قَالَ
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی اِخْتَارَ مِنَ النِّسَاءِ اَرْبَعًا
مَرْیَمَ وَاٰسِیَةَ وَخَدِیْجَةَ وَفَاطِمَةَ الخبر شح چون نقل حدیث را ناقص
مناسب ندانست این غلام داعی ترجمه تمام آنرا از کتاب خصال ذکر
نمود تا باعث انتفاع مستمعین گردد بَیْتُ الْمَقْدِسِ قدس بضم قاف
ودال وسکون دال مهمله بمعنی پاکست وقول حق تعالی اِنَّکَ بِالْوَادِ
الْمُقَدَّسِ یعنی مطهر طوی اسم وادیست وارض مقدسه بیت المقدس است

بجهت

بجهت انکه مقرّ انبیاء علیهم السّلم و مسکن مؤمنین بود و بعضی کفته اند که
ارض مقدّسه طور و حوالی آنست و بعضی کفته اند که دمشق ست و بعضی دیکر
شام و فلسطین کفته اند و بَیْتُ الْمُقَدَّسْ بتشدید و تخفیف دال مهمله مثل
معظّم و مجلِس مسجد مشهوریست که بنای آنرا حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السّلم
کذاشته و هرکاه بآن نسبت دهند میکویند مقدّسی مثل معظّمی و مقدِسی
مثل مجلسی و آن مسجد را بیتُ الْمُقَدَّسْ نامیدند بجهت انکه بدرستیکه آن
مکانیست که پاک میشوند در انجا از کناهان صاحب نهایه کفته لِاَنَّهُ
الْمَوْضِعُ الَّذِیْ یَتَقَدَّسُ مِنَ الذُّنُوْبِ وَقَادِسِیَّه دهیست در پنج فرسخی
کوفه در جانب بادیه مشرفست بر آن نجف اشرف و آن آخر زمین عرب
و حدّ زمین عراق ست لغویّین نقل کرده اند که حضرت ابراهیم علیه السّلم برانجا
وارد شد پیره زالی در انجا دید آن پیره زال سر حضرت ابراهیم علیه السّلم را
شست حضرت ابراهیم علیه السّلم او را دعا کرد و فرمود قُدِّسْتِ مِنْ اَرْضٍ
یعنی پاکیزه شدی تو از زمین و از برای آن زمین نیز دعا کرد بانکه
محلّ فرود آمدن حاجیان باشد لهذا نامیده شد بقادسیّه بعضی
پانزده فرسخی کوفه نقل کرده اند در حدیث واقع شده که نیست زمینی
که در آن اسم محمّد صلّی الله علیه و آله کفته شود و یا اینکه محمّد نامی در آن باشد
مکر اینکه آن زمین میشود مقدّس یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمّد بن علی
بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی علیه الرّحمه در کتاب خصال بسند
معتبر روایت کرده ست از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلم که آنحضرت
فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله بدرستیکه حق سبحانه و تعالی

برگزید از هر چیز چهار چیز را برگزید از ملائکه حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و
ملک الموت ع را و برگزید از پیغمبران چهار پیغمبر با شمشیر را که در راه خدا با
دشمنان دین جهاد نمایند حضرت ابراهیم و داود و موسی و من و برگزید
از خانه وادها چهار خانه واده را پس فرمود حق تعالی در قرآن مجید که
در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران است اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوحًا وَاٰلَ اِبْرٰهِيمَ
وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ و برگزید از شهرها چهار شهر را پس فرمود در قرآن مجید
که در سورهٔ مبارکهٔ تین است وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْنِ وَطُوْرِ سِيْنِيْنَ وَهٰذَا
الْبَلَدِ الْاَمِيْنِ آنحضرت صلعم فرمود که تین مدینهٔ طیبه و زیتون بیت المقدس
وطورِ سینین کوفه وهذا البلد الامین مکهٔ معظمه است و برگزید از زنان عالمیان
چهار نفر را مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد
و فاطمهٔ زهرا علیهن السلم و برگزید از افعال حج چهار چیز را قربانی و صدای
حاجیان را بتلبیه و بستن احرام و طواف خانهٔ مبارکه و برگزید از ماهها
چهار ماه را ماه رجب و شوال و ذی القعده و ذی الحجه یعنی آنها را ماه
احرام گردانید و مراد از اشهر حرم نیز که در آیهٔ مبارکه وارد شده
ظاهرش آنکه این چهار ماه احرام است و برگزید از روزها چهار روز را
روز جمعه و روز ترویه و روز عرفه و روز نحر که روز هشتم و نهم و دهم
ذی الحجة الحرام باشد و در آن ایام حاجیان بیت الله الحرام مشغول
افعال حج و عمره و طواف و صلوة عند المقام اندن ع بِالْاَسَانِيْدِ
الثَّلٰثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ اٰبَائِهٖ عَلَيْهِمُ السَّلٰمُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ اِنَّ اللّٰهَ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضٰى لِرِضَاهَا صح

عَنِ الرِّضا عَنْ آبائِهِ عَلَیهِمُ السَّلامُ مِثْلَهُ **یعنی** شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن
الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا
باسناد ثلثه روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا
که آنحضرت صلوات الله علیه روایت فرمود از پدران بزرگوارش از
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرمودند بدرستیکه خداوند
عالمیان غضب میکند از برای غضب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وخشنود
میشود از برای خشنودی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام **ایضاً** شیخ فاضل کامل امین
الدین ابوعلی فضل بن الحسن بن الفضل الطبرسی علیه الرحمه نیز در کتاب صحیفه
الرضا مثل این حدیث را از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
ن بِاِسْنادِ التَّمیمی عَنِ الرِّضا عَنْ آبائِهِ عَلَیهِمُ السَّلامُ قالَ قالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ
عَلَیهِ وَآلِهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَینُ خَیرُ اَهْلِ الْاَرْضِ بَعْدی وَبَعْدَ اَبیهِما وَاُمُّهُما
اَفْضَلُ نِساءِ اَهْلِ الْاَرْضِ **ن** بِاِسْنادِ التَّمیمی عَنِ الرِّضا عَنْ آبائِهِ عَلَیهِمُ
السَّلامُ قالَ قالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اِنَّ فاطِمَةَ اَحْصَنَتْ فَرْجَها
فَحَرَّمَ اللهُ ذُرِّیَّتَها عَلَی النّارِ **شرح** اِحْصان در لغت بمعنی منع است و
مُحْصَن بکسر وفتح صاد مردی را گویند که زن داشته باشد بکسر صاد موافق
قیاس وبفتح صاد بغیر قیاس است ومُحْصَنه زنی را گویند که شوهر داشته
باشد وزن عفیفه را نیز مُحْصَنه گویند وزن حامله را نیز مُحْصَنه گویند
در تفسیر علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول خداوند عالمیان
که در سوره انبیا فرموده وَالَّتی اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فیها مِنْ رُوحِنا
وَجَعَلْناها وَابْنَها آیَةً لِلْعالَمینَ آنحضرت علیه السلام فرمودند که مریم را علیها السلام

ندیده بود کسی یعنی عفت آنحضرت ع بمرتبه بود که هرگز بنامحرم ننمود و ازگشته
و چشم نامحرم باو نیفتاده بود با وجود آنکه مخدّر و معتکف در مسجد بود
و باین معنی نهایت عفت و خدارت است یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی
بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا
بسند معتبر منتهی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلم
و آنحضرت از پدران بزرگوارش از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت نمودند که آنحضرت فرمودند که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهما السلم بهترین اهل زمین اند بعد از من و بعد از پدر عالیمقدارشان و مادر
عالیشان ایشان افضل و بهترین زنان روی زمین است ایضا شیخ
فقیه مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر منتهی روایت کرده است از حضرت
امام رضا علیه السلم و آنحضرت از پدران عالیمقدارش روایت فرمود که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
عفت و خدارت ورزید بمرتبه که هرگز نامحرمی آنحضرت را ندید پس حرام
کردانید حق تعالی ذریهٔ آنحضرت را بر آتش دوزخ لی ع الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
سَعِیدٍ الْهَاشِمِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ خَلَفٍ
عَنْ حَسَنِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِی مَعْشَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ کَانَ النَّبِیُّ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِفَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ فَدَخَلَ
عَلَیْهَا فَأَطَالَ عِنْدَهَا الْمُکْثَ فَخَرَجَ مَرَّةً فِی سَفَرٍ فَصَنَعَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ
مَسَکَتَیْنِ مِنْ وَرِقٍ وَقِلَادَةً وَقُرْطَیْنِ وَسِتْراً لِبَابِ الْبَیْتِ لِقُدُومِ
أَبِیهَا وَزَوْجِهَا فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دَخَلَ عَلَیْهَا

فوقف اصحابه على الباب لايدرون يقيمون او ينصرفون لطول مكثه عندها
فخرج عليهم رسول الله صلى الله وقد عرف الغضب في وجهه حتى جلس
عند المنبر فظنت فاطمة عليها السلم انه انما فعل ذلك رسول الله صلى الله
عليه وآله لما راى من المسكتين والقلادة والقرطين والستر فنزعت
قلادتها وقرطيها ومسكتيها ونزعت الستر فبعثت به الى رسول الله صلى الله
عليه وآله وقالت للرسول قل له تقرء عليك ابنتك السلم وتقول
اجعل هذا في سبيل الله فلما اتاه قال فعلت فداها ابوها ثلث مرات
ليست الدنيا من محمد ولا من آل محمد ولو كانت الدنيا تعدل عند الله
من الخير جناح بعوضة ما اسقى فيها كافرا شربة ماء ثم قام فدخل
عليها **شرح** مسكة بفتح ميم وفتح سين مهمله خلخال ودست برنجن ورق
بفتح واو وكسر وسكون راء مهمله نقره را گويند صاحب قاموس گفته است
كه ورق مثلثة مثل كتف وجبل يعني بفتح وضم وكسر واو باسكون راء مهمله
وبفتح واو وكسر راء مهمله مثل كتف وبفتح واو وفتح راء مهمله مثل جبل بمعنى
دراهم سكه زده است جمع آن اوراق ووراق است قلاده بكسر قاف
گردن بند قرط بضم قاف وسكون راء مهمله گوشواره را گويند **يعني** شيخ فقيه
ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي عليه الرحمه در كتاب
امالی بسند معتبر روايت كرده است كه داب حضرت رسول الله صلى الله
عليه وآله آن بود كه چون از سفری مراجعت مينمود اول بخانه حضرت فاطمه
زهرا عليها السلم تشريف ارزانی ميفرمود ومدتی در نزد حضرت
فاطمه زهرا عليها السلم مكث مينمود وپس آنحضرت صلى الله عليه وآله تشريف بردند

منها

یکبار بسفری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بجفت دست برنجن نقره و گردن بندی
و دو گوشواره بجهت خود ساخته و پرده بجهت در خانه درست و مهیا
نموده از برای آمدن پدر بزرگوار و شوهر عالیمقدارش پس چون حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله مراجعت از آن سفر نمود بدستور معمول
اولا بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف شریف ارزانی فرمود و
اصحاب آنحضرت در در خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ایستاده بودند
نمیدانستند که بایستند یا برگردند بجهت آنکه دستور حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله طول مکث بود در نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس بیرون
تشریف آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اصحاب قبل از پراکنده
شدن ایشان و اثر غضب از روی مبارک آنحضرت معلوم بود آنحضرت
صلی الله علیه و آله تشریف آوردند بمسجد و در نزد منبر مبارک نشستند حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام دانست که مکث و توقف نفرمودن حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در نزد او بسبب دیدن دست برنجن و گردن بند و گوشواره
و پرده است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را آنها خوش نیامده پس
آنحضرت علیها السلام در همان دم گردن بند را از گردن مبارکش گشود
و گوشوارها و دست برنجها را در آورد و پرده را برداشت و مجموع را
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و بشخصی که آنها را با
او بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میفرستاد گفت که بخدمت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کن که دختر تو سلام میرساند
و میگوید که اینها را در راه رضای خداوند عالمیان بهر که خواهی بده

پس

پس چون آنها را بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله آوردند و پیغام
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعرض آنجناب رسید بزبان معجز بیان سه
مرتبه فرمود که کرد آنچه را که من میخواستم پدرش فدای او باد بعد از ان فرمود
که نیست دنیا از برای محمد و نه از برای آل محمد صلی الله علیه و آله و اگر در نزد حق تعالی
دنیا در خوبی برابری میکرد با پر پشه حق تعالی در دنیا هیچ کافر را یک شربت
از آب نمیداد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله برخاستند و بحجرهٔ منورهٔ
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف ارزانی فرمودند ح ٧ عَنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ يَا فَاطِمَةُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَغْضَبُ لِغَضَبِكِ
وَيَرْضَى لِرِضَاكِ قَالَ فَقَالَ الْمُحَدِّثُونَ بِهَا قَالَ فَاَتَاهُ ابْنُ جُرَيْجٍ فَقَالَ يَا
اَبَا عَبْدِ اللهِ حَدَّثَنَا الْيَوْمَ حَدِيثًا اِسْتَشْهَرَهُ النَّاسُ قَالَ وَمَا هُوَ قَالَ حُدِّثْتُ
اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ اِنَّ اللهَ يَغْضَبُ لِغَضَبِكِ
وَيَرْضَى لِرِضَاكِ قَالَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللهَ لَيَغْضَبُ فِيمَا تَرْوُونَ
لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَيَرْضَى لِرِضَاهُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا تُنْكِرُونَ
اَنْ تَكُونَ اِبْنَةُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُؤْمِنَةً يَرْضَى اللهُ لَهَا وَيَغْضَبُ لَهَا
قَالَ صَدَقْتَ اَللهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ شرح تحقیق معنی مؤمن در
اواخر باب سابق که باب دوم است مذکور شد هرگاه خواهند رجوع بآنجا
فرمایند یعنی شیخ الثقة الکامل ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب
الطبرسی علیه الرحمه در کتاب احتجاج روایت کرده است از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند از برای حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله
علیها که ای فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان جل جلاله غضبناک میشود از برای غضب
تو و خوشنود میشود از جهت خوشنودی تو راوی حدیث میگوید که
چون رواة حدیث این خبر مسرت اثر را شنیدند و آنرا نقل نمودند
ابن جریح بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا ابا عبد الله امروز حدیثی شنیده ام
که شهرت داده اند آنرا مردمان آنحضرت علیه السلم فرمود که چه چیز است
آنچه شنیده ابن جریح گفت که شنیده ام که شما فرموده اید که بدرستیکه حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند از برای حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله
علیها که بدرستیکه حق تعالی بغضب می آید از برای غضب تو و خشنود میشود
از جهت خوشنودی تو پس آنحضرت علیه السلم فرمودند که آیا نسبت در
احادیثی که شما روایت کرده اید اینکه بدرستیکه حق تعالی غضبناک
میشود از غضب بندهٔ مومنش و خوشنود میشود از خوشنودی بندهٔ
مومنش ابن جریح گفت که بلی هست انحدیث پس آنحضرت علیه السلم فرمودند
که پس از چه چیز انکار میکنید از اینکه بوده باشد دختر رسول خدا صلی الله
علیه و آله مومنه خوشنود شود حق تعالی از خوشنودی او و غضب
آلود شود از غضب او پس ابن جریح با آنحضرت گفت که راست میگوئی و
این آیهٔ مبارکه را بمناسبت تلاوت نمود اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ
یعنی خداوند عالمیان داناتر است و میداند که در کجا میگذارد پیغمبریش را
لی القطّانُ عَنِ السُّکَّرِیِّ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ بَکَّارٍ عَنْ
عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُثَنّٰی عَنْ عَمِّهٖ ثُمَامَةَ بْنِ عَبْدِ اللهِ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ

عن امه قالت ما رات فاطمة عليها السلم دما في الحيض ولا النفاس
ابن الوليد عن الصفار عن ابن معروف عن ابي اسحق عن الحسن بن
زياد العطار قال قلت لابي عبد الله عليه السلم قول رسول الله صلى الله
عليه واله فاطمة سيدة نساء اهل الجنة اسيدة نساء عالمها قال ذاك
مريم وفاطمة سيدة نساء اهل الجنة من الاولين والاخرين فقلت
فقول رسول الله صلى الله عليه واله الحسن والحسين سيدا شباب
اهل الجنة قال هما والله سيدا شباب اهل الجنة من الاولين والاخرين
يعني شيخ فقيه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه
در کتاب امالی روایت کرده است بسند مذکور از مادر انس بن مالک
که او گفت که هرگز حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ندید خونیکه زنان می بینند
در حیض و نه نفاس ایضاً شیخ فقیه مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر مسطور
روایت کرده است از حسن بن زیاد که او گفت که من عرض کردم
بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که فرمان واجب
الاذعان حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله که فرمودند
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سیده زنان اهل بهشت است آیا سیده وبزرگ
عالم خودش است آنحضرت علیه السلم فرمودند که آنچه تو میگوئی مریم بنت
عمران است که سیده زنان اهل عصر خود است وحضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیها سیده زنان اهل بهشت است از اولین وآخرین
پس عرض کردم که فرمایش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرموده است
حسن وحسین سید جوانان اهل بهشت اند آنحضرت علیه السلم فرمودند

که بخدا قسم که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم هر دو سید
و بزرگ جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین لی ۹ الطالقانی
عن احمد بن اسحق المادرائی عن ابی قلابة عن غانم بن الحسن
السعدی عن مسلم بن خالد المکی عن جعفر بن محمد عن ابیه
عن جابر بن عبد الله الانصاری عن علی بن ابی طالب علیه السلم
قال قالت فاطمة علیها السلم لرسول الله صلی الله علیه واله
یا ابتاه این القاک یوم الموقف الاعظم ویوم الاهوال ویوم
الفزع الاکبر قال یا فاطمة عند باب الجنة ومعی لواء الحمد
وانا الشفیع لامتی الی ربی قالت یا ابتاه فان لم القک هناک
قال القینی علی الحوض وانا اسقی امتی قالت یا ابتاه ان لم
القک هناک قال القینی علی الصراط وانا قائم اقول رب سلم
امتی قالت فان لم القک هناک قال القینی وانا عند المیزان
اقول رب سلم امتی قالت فان لم القک هناک قال القینی علی شفیر جهنم
امنع شررها ولهبها عن امتی فاستبشرت فاطمة بذلک صلی الله علیها
وعلی ابیها وبعلها وبنیها یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن
موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر روایت کرده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت روایت
نموده از پدر بزرگوارش و آنحضرت از جابر بن عبد الله انصاری و جابر از
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم که آنحضرت فرمودند که عرض کرد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

که ای پدر بزرگوار در کجا بملاقات کرامت مشرف شوم در روز ایستادن
عظیم و روز ترس و بیم و روز فزع بزرگ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند
که ای فاطمه در در بهشت عنبر سرشت و با من باشد علم حمد حق تعالی و شفاعت
کننده باشم از برای امتم بسوی خداوند عالمیان حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام عرض کرد که ای پدر عالیمقدار اگر در آنجا ملاقات نشود و خدمت
مشرف نشوم در کجا طلب خدمتت نمایم و فیض ملاقات شریف را
جویم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که طلب ملاقات من کن در نزد
حوض کوثر در حالیکه آب میدهم من امت خود را از آن حوض حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام عرض نمود که ای پدر عالیشان اگر در آنجا نیز بشرف ملاقات
مشرف نشوم در کجا طلب ملازمت سراسر سعادتت نمایم و فیض موهبت وجود
کثیر الجودت را جویم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که خود را بملاقات
من برسان در نزد پل صراط در وقتیکه ایستاده باشم من در پیش آن
پل و بگویم که خداوندا بسلامت بگذران از پل صراط امت مرا حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که اگر در آنجا نیز نیابم چکنم و درد خود را از کجا
دوا جویم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ملاقات کن مرا در نزد میزان در
حالیکه ایستاده باشم در نزد میزان اعمال و گویم که خداوندا سالم گردان
امت مرا از عذابت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که اگر در آنجا
نیز نیابم در کجا طلب نمایم و وصال شریعت را جویم آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که برسان خود را بمن در کناره جهنم که من در آنجا ایستاده
باشم و منع نمایم شرارها و زبانهای آتش جهنم را از امت خودم پس حضرت

فاطمهٔ زهرا علیها السلم از استماع این خبر مژده اثر خوشنود و شاد و فرحناک
شد صلوات حق تعالی بر آنحضرت و بر پدر آنحضرت و بر شوهر آنحضرت و بر
پسران آنحضرت باد لی یحیی بن زید بن العباس عن عمه علی بن العباس
عن علی بن المنذر عن عبد الله بن سالم عن حسین بن زید عن
علی بن عمر بن علی عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن
الحسین عن الحسین بن علی عن علی بن ابی طالب علیهم السلم عن
رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال یا فاطمة ان الله تبارک و
تعالی لیغضب لغضبک ویرضی لرضاک قال فجاء سندل فقال لجعفر بن
محمد علیهما السلم یا ابا عبد الله ان هولاء الشباب یجیئونا عنک
باحادیث منکرة فقال له جعفر علیه السلم وما ذاک یا سندل قال
جاءنا عنک انک حدثتهم ان الله یغضب لغضب فاطمة ویرضی
لرضاها قال فقال جعفر علیه السلم یا سندل الستم رویتم فیما تروون
ان الله تبارک وتعالی لیغضب لغضب عبده المومن ویرضی لرضاه
قال بلی قال فما تنکر ان تکون فاطمة علیها السلم مومنة یغضب الله
لغضبها ویرضی لرضاها قال فقال الله اعلم حیث یجعل رسالاته ما
الغضائری عن الصدوق عن یحیی مثله شرح در انحدیث آخر آیهٔ مبارکه
رسالاته است و در حدیث سابق رسالته بود هر دو قرات واقع شده
رسالته قرات ابن کثیر و حفص است بر افراد که قرات سیاهیست قرات
باقی قرا تمام رسالاته بر جمع است تحقیق معنی مومن در اواخر باب سابق
که باب دوم است مذکور شد هر که خواهد رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ فقیه

ابو جعفر

ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب
امالی بسند متصل مذکور روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت روایت نمود از پدر بزرگوارش
حضرت امام محمد باقر علیه السلم و آنحضرت از پدر عالیمقدارش حضرت امام
زین العابدین علیه السلم و آنحضرت از پدر رفیع القدرش حضرت امام حسین
علیه السلم و آنحضرت از پدر عالیشانش حضرت امیر المومنین علیه السلم و آنحضرت
از حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله روایت نمودند که بدرستیکه
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که یا فاطمه بدرستیکه حق سبحانه و تعالی
هر آینه غضبناک میشود از غضب کردن تو و خشنود میشود از خوشنود شدن
تو راوی گوید که پس آمد سندل بخدمت آنحضرت و گفت از برای حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم که یا اباعبد الله بدرستیکه این جوانان می آیند
نزد ما و از تو احادیثی که ناخوش و ناپسند است نقل میکنند آنحضرت علیه السلم
فرمود که چه چیز است آنچه نقل میکنند ای سندل عرض کرد سندل که خبر
آورده اند بما از جانب تو که بدرستیکه شما حدیث فرموده اید بجهت
ایشان اینکه بدرستیکه خداوند عالمیان غضبناک میشود از برای غضب
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و خوشنود میشود از جهت خوشنودی حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم راوی گفت پس حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلم فرمود که یا سندل آیا نیستید شما که روایت کرده اید
در آنچه روایت نموده اید که بدرستیکه خداوند عالمیان غضبناک میشود
از برای غضب بنده مومن و خوشنود میشود از برای خوشنودی بنده مومن

سندل گفت که بلی چنین است آنحضرت علیه السلم فرمودند که پس از چه چیز
انکار میکنید شما اینحدیث را انکار مینمایید از اینکه بوده باشد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم مؤمنه غضبناک شود خداوند عالمیان از برای غضب
آنحضرت و خوشنود شود از برای خوشنودی آنحضرت راوی گفت
که پس خواند سندل این آیه مبارکه را که اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ
یعنی خداوند عالمیان داناترست بجاییکه میگذارد در آنجا پیغامهای خود را که
[کیست] قابل رسالات وعلوم مخزونه حق تعالی ایضاً شیخ الطایفه ابوجعفر
محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه نیز در کتاب امالی بسند مذکور مثل اینحدیث را
روایت نموده لی اِبْنُ مُوسَی عَنِ الْاَسَدِیِّ عَنِ الْبَرْمَکِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ
اَحْمَدَ التَّمِیْمِیِّ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ عُمَیْرٍ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ جَدِّهِ
عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ قَالَ اِبْنَتِیْ فَاطِمَةُ سَیِّدَةُ
نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ الْخَبَر لی الطَّالَقَانِیُّ عَنِ الْجُلُوْدِیِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ جَعْفَرٍ
عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سُلَیْمَانَ قَالَ قَرَاْتُ فِی الْاِنْجِیْلِ فِیْ وَصْفِ
النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ نَکَّاحُ النِّسَاءِ ذُو النَّسْلِ الْقَلِیْلِ اِنَّمَا نَسْلُهُ
مِنْ مُبَارَکَةٍ لَهَا بَیْتٌ فِی الْجَنَّةِ لَا صَخَبَ فِیْهِ وَلَا نَصَبَ یَکْفُلُهَا فِیْ اٰخِرِ
الزَّمَانِ کَمَا کَفَلَ زَکَرِیَّا اُمَّکَ لَهَا فَرْخَانِ مُسْتَشْهَدَانِ وَقَدْ مَرَّ الْخَبَرُ بِتَمَامِهِ
فِیْ اَحْوَالِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ شرح ترجمه حدیث اول تمامه چنانچه
در کتاب امالی روایت شده ذکر میشود و خبر ثانی چون مؤلف کتاب طاب الله
ثراه و جعل الجنة مثواه حواله بمکان معین نموده و منقول از ائمه اطهار علیهم السلم نیز بوده
تعدد آنچه مؤلف رحمه الله در اینجا ذکر نموده ترجمه مینماید بعضی بضم باء الحقیقه

اسکوه

وسکون صاد مهمله مثل حبلی اسم شهریست در شام و هم دهیست در بغداد نزدیک
عکبری و صنعاء بفتح صاد مهمله و سکون نون و فتح عین مهمله و الف ممدوده
اسم شهریست در یمن در کتاب مجمع البحرین ذکر کرده است که بدرستیکه آن
اول شهریست که بنا گذاشته شد بعد از طوفان حضرت نوح علیه السلم صخب
بفتح صاد مهمله و فتح خاء معجمه صدای بلند و اضطراب صدای خصمها و سخن
پوچ و هرزه را گویند نصب بفتح نون و فتح صاد مهمله و بضم نون و سکون
صاد و بضم نون و ضم صاد بمعنی تعب و رنج و بلاست نصب بکسر صاد
مثل کتف بیمار و دردناک را گویند کافل طفل و یتیم قیام کننده بامور
او و تربیت کننده او را گویند فرخ بفتح فا و سکون راء مهمله جوجه مرغ را
گویند و ماده آنرا فرخه گویند و بچه کوچک هر حیوان و گیاه را نیز فرخ
میگویند یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه
القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر روایت کرده است از ابن عباس
که او گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که من بزرگ
و سید انبیاء و مرسلینم و من افضلم از ملائکه مقربین و اوصیای من
سید و بزرگ اوصیاء انبیاء و مرسلین اند و ذریه من افضل ذریتهای
انبیاء و مرسلین اند و اصحاب من آنچنان اصحابی که بطریقه من عمل
نمایند افضل اصحاب پیغمبران و مرسلین اند و دختر من حضرت فاطمه زهرا
سیده زنان عالمین است و پاکان از زنان من مادران مومنان اند
و امت من بهترین امتهاست که بیرون آمده شده است از برای مردمان
و در روز قیامت متابعان من بیش از متابعان پیغمبران است و از برای

منست حوضی که عرض او ما بین بُصْرٰی و صَنْعاست و در آن حوض باشند

از ظروف بعدد ستارهای آسمانها و جانشین من بر آن حوض در آن

روز کیست که جانشین منست در دار دنیا بعضی از صحابه عرض کردند که جانشین شما در دنیا

و آخرت شما کیست یا رسول الله آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که امام

مسلمانان و امیر مومنان و مولی و صاحب اختیار ایشان بعد از من

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم است و او آب خواهد داد از آن حوض

دوستانش را و منع خواهد کرد از آن حوض دشمنانش را چنانچه منع و طرد

مینماید یکی از شما شتر غریب بیگانه را از آب پس آنحضرت صلعم فرمودند

کسی که دوست دارد علی بن ابی طالب علیه السلم را و اطاعت او کند در

دار دنیا فردا در سر حوض کوثر در نزد من باشد و خواهد بود با من در

درجهٔ من در بهشت عنبر سرشت و کسیکه دشمن دارد علی بن ابی طالب

علیه السلم را در دار دنیا و نافرمانی او کند در روز قیامت من او را نه بینیم و او هم

مرا نه بیند بمن نرسیده ملائکهٔ عذاب او را گرفته باتش جهنم برند ایضاً

شیخ فقیه مذکور در کتاب امالی بسند مزبور از عبد الله بن سلیمان که از

اصحاب حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما السلم است و کتب

آسمانی را خوانده بود روایت کرده است که او گفت که خوانده ام من در انجیل

در وصف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق تعالی اوصاف پسندیدهٔ

آنحضرت را بجهة حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم بیان فرموده که پیغمبر آخر الزمان

تزویج کننده زنان خواهد بود صاحب نسل کم است منحصر است نسل او از

دختر با یمن و برکت که از برای او باشد خانه در بهشت که نباشد در آن خانه

صدای بلند وقال وقیل وسخن پوچ وهرزه ونبوده باشد در آن خانه رنج وتعب
وبلا خاتم پیغمبران نگه داری وتربیت آن دختر نماید در آخر الزمان چنانچه
نگه داری وتربیت نمود حضرت زکریا مادر تورا واز برای آن دختر خواهد
بود دو پسر که هر دو شهید گشته برتبهٔ عظمای شهادت فائز شوند مؤلف
کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه گفته که تمام این خبر یعنی آنچه عبد الله
در انجیل حضرت عیسی اوصاف حضرت پیغمبر صلعم را خوانده وشیخ فقیه علیه الرحمة در
کتاب امالی روایت نموده در کتاب احوال حضرت پیغمبر صلعم قبل از این مذکور شد
لی ١٢ اِبْنُ اِدْرِیْسَ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ اِبْنِ عِیْسٰی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْخَزَّازِ عَنْ مُوْسَی بْنِ
اِسْمٰعِیْلَ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ مُوْسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ اٰبَائِهٖ عَلَیْهِمُ السَّلٰمُ قَالَ قَالَ عَلِیٌّ
عَلَیْهِ السَّلٰمُ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ دَخَلَ عَلَی ابْنَتِهٖ فَاطِمَةَ
عَلَیْهَا السَّلٰمُ وَاِذَا فِیْ عُنُقِهَا قِلَادَةٌ فَاَعْرَضَ عَنْهَا فَقَطَعَتْهَا وَرَمَتْ بِهَا فَقَالَ
لَهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ اَنْتِ مِنِّیْ یَا فَاطِمَةُ ثُمَّ جَاءَ سَائِلٌ فَنَاوَلَتْهُ
الْقِلَادَةَ ثُمَّ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ اِشْتَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ وَغَضَبِیْ
عَلٰی مَنْ اَهْرَقَ دَمِیْ وَاٰذَانِیْ فِیْ عِتْرَتِیْ کشف عَنْ مُوْسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ
مِثْلَهُ شرح اَهْرَقَ فعل ماضی ومصدر آن اِهْرَاق بمعنی ریختن است واصل اهراق
اَرَاق واصل آن اَرْیَقَ بود یا را قلب کردند بالف اَرَاقَ شد همزه را بدل
کردند بها هَرَاقَ شد میگویند اَرَاقَ الْمَاءَ یُرِیْقُهٗ وهَرَاقَ الْمَاءَ یُهَرِیْقُهٗ سیبویه
گفته است که پس ها لازم کلمه شد که گویا از حروف اصلی کلمه است پس داخل
کردند الف را بعد از این بر ها وگویا که اشتند ها را عوض از حذف عین الفعل
بدل ومبدل هر دو را جمع کردند اَهْرَقَ شد پس اَهْرَقَ بر وزن اَفْعَلَ خواهد بود

بجهت آنکه اصل اطهر و ارثق است عترت بکسر عین نسل و خویشان نزدیک را گویند
و ابن اثیر که از علمای اهل تسنن ست در نهایه گفته است که عترت مرد خویشان نزدیک اند
که خصوصیتشان بیشتر باشد و عترت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پسران عبد المطلب اند
و بعضی گفته اند که اهل بیت اقربین آنحضرت اند که اولاد آنحضرت و علی بن
ابی طالب و اولاد او باشد و بعد از آن گفته است که مشهور و معروف
آنست که عترت آنحضرت اهل بیت آنحضرت ست جمعیکه حرام بود بر ایشان زکوة
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت شده که آنحضرت
روایت فرمودند از پدران بزرگوارش از حضرت امام حسن علیه السلم که آنحضرت
فرمودند که پرسیدند از حضرت امیر المومنین علیه السلم از معنی قول حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمودند که بدرستیکه من میگذارم در میان
شما دو چیز عظیم القدر را کتاب الهی و عترت من کیستند آن عترت که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند آنحضرت علیه السلم فرمودند که عترت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله منم و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و نه امام از
اولاد حضرت امام حسین علیهم السلم اند که نهم ایشان مهدی و قایم آل محمدست جدا
نمیشوند ایشان از کتاب الهی و کتاب الهی نیز از ایشان جدا نمیشود تا اینکه هر دو
باهم در سر حوض کوثر بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شوند و در حدیث
دیگر وارد شده ست که از آنحضرت ع از عترت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پرسیدند آنحضرت علیه السلم فرمودند که عترت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آل
عباء اند که حضرت امیر المومنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و
حضرت امام حسین علیهم السلم باشند و از ابن الاعرابی نقل شده ست که عترت

مرد و ذریّه اوست که از پشت او باشند و لهذا نامیده شد بعترت ذریّه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که از حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام متولد
شده باشند و عترت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ائمه اولاد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام است و در کتاب معانی الاخبار شیخ فقیه نیز چنین روایت شده
و در کتاب مجمع البحرین مذکور است که بعضی از علمای اعلام محققین از ابن الاعرابی
نقل کرده اند که او گفت که عترت ۱ بمعنی شهر و بیضه و اصل است و ائمه هدی
علیهم السلام شهر اسلام و بیضه اسلام و اصل اسلام اند و عترت ۲ سنگ عظیمی را گویند
که ضب یعنی سوسمار سوراخ خود را در اطراف آن درست میکند بجهة راه یافتن
بمکانش که آنرا یابد و راه را بسبب هدایت بآن گم نکند و ائمه هدی علیهم السلام
هداة اسلام اند هر که ایشانرا نظر کرد راه حق را هرگز گم نمیکند و عترت ۳ اصل
درختی را گویند که بریده شده باشد از ائمه علیهم السلام حق ایشانرا بریدند و ظلمها
بر ایشان کردند و عترت ۴ پارچه مشک را گویند که بزرگ و در نافه باشد
و ائمه هدی علیهم السلام از میان بنی هاشم و بنی عبد المطلب مثل پارچه مشک بزرگ
بودند در ناف عبد مناف و عترت ۵ چشمه جاری خوشطعم گوارا را گویند و علوم
ائمه هدی علیهم السلام جاریست در میان مردمان گوارا و خوشطعم تر ازجمیع اشیاست
در نزد عالمان و عاقلان و عترت ۶ ذکور را و اولاد را گویند و ائمه هدی علیهم السلام
در مردی و مردانگی تمام عند الخواص و العوام بودند و عترت ۷ باد را گویند
و باد لشکر خداوند عالمیان است حضرات ائمه هدی علیهم السلام نیز لشکر خداوند
لم یزل و لا یزال بودند و عترت ۸ گیاهی را گویند مثل مرزنجوش که در زمین
پهن و متفرق است ائمه هدی علیهم السلام نیز صاحبان مشاهد متفرقه اند

و برکات ایشان رونیده است در مشرق و مغرب و [9] عترت گردن بندی را
گویند که مجمّر کرده باشند آنرا بمشک مثل عنبرچه ائمّهٔ هدی علیهم السّلم گردن بند و
زینت علم و دانشند و [10] عترت مرد اولیاء و دوستان اورا گویند ایشانند
دوستان حقیقی و مخلصان صمیمی و بندگان واقعی خداوند عالمیان
و [11] عترت رهط را گویند ائمّهٔ هدی علیهم السّلم رهط حضرت رسول الله صلّی الله
علیه و آله اند و رهط مرد قوم و قبیله اوست یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمّد بن
علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی علیه الرّحمه در کتاب امالی بسند
معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلم که آنحضرت
روایت فرمودند از پدران بزرگوارش علیهم السّلم که ایشان فرمودند که فرمود
حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلم که بدرستیکه حضرت رسول خدا صلّی الله
علیه و آله داخل شد روزی بر دخترش حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم و در
گردن مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم گردن بندی بود حضرت رسول الله
صلّی الله علیه و آله را از آن خوش نیامد پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السّلم دانست که آن قلاده پسند طبع مبارک پدر بزرگوارش نیست
آن قلاده را در همان لحظه برید و بدور انداخت پس حضرت رسول الله
صلّی الله علیه و آله فرمودند از برای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم که تو از
منی ای فاطمه پس آمد سائلی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم آن گردن بند را
بر داشت و بسائل داد پس حضرت رسالت پناه محمّدی صلّی الله علیه و آله
بعد از مشاهدهٔ اطوار دلپسند آن گلدستهٔ بوستان نبوت و رسالت
فرمودند که سخت شدید است غضب خداوند قهار و غضب من بر کسی

که برد

که بریزد خون مرا و آزار کند مرا در عترت من ایضا شیخ ثقه زکی علی بن عیسی الاربلی
علیه الرحمه در کتاب کشف الغمه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم مثل این حدیث را
روایت کرده است ق ١٣٠ الحسین بن محمد عن المعلی عن الوشاء عن
محمد بن الفضیل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله انها لاحدی
الکبر نذیرا للبشر قال یعنی فاطمة علیها السلم شرح این آیه مبارکه در سوره
مدثر است ماقبل و مابعد آیه مبارکه چنین است کلا والقمر واللیل اذ ادبر
والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر لمن شاء منکم ان
یتقدم او یتاخر از قرا نافع و حمزه و حفص و یعقوب و خلف اذ بی الف
و ادبر با الف که از باب افعال باشد خوانده اند و باقی قرا اذا را با الف و دبر را
بغیر الف از باب ثلاثی مجرد خوانده اند کبر بضم کاف و فتح با بی نقط جمع
کبری که مونث اکبر است چنانچه جمع فعله بر وزن فعل آمده جمع فعلی نیز بر فعل
آمده و کبری بمعنی عظمی است یعنی امر عظیمی که مثل و نظیر ندارد مفسرین در مرجع
ضمیر مونث حیران گشته اختلاف نموده اند بعضی خزنه آتش و بعضی نار
و سقر و بعضی آیات قرآنی گفته اند و همچنین اختلاف نموده اند در نصب
نذیرا بعضی گفته اند که منصوب بر حالیت است و نذیر بمعنی منذر است که اسم
فاعل باشد و ذو الحال ضمیریست که در احدی الکبر است که عاید است بسوی
هایی که در انها است و آن ها کنایه از نار است و تذکیر آن از قبیل تذکیر
طالق است که میگویند امرأة طالق یعنی صاحب طلاق است و همچنین
نذیر است یعنی صاحب انذار است و بعضی گفته اند که حال متعلق با اول
سوره است که یا ایها المدثر قم نذیرا للبشر فانذر و بعضی گفته اند

که نذیراً بمعنی انذار است یعنی انذاراً للبشر پس منصوب است بر مصدریه و غیر
ذلک و بنا بر تأویلی که حضرت ع فرمودند آیهٔ مبارکه در نهایت فصاحت
و سلاست است و مؤید اینست حدیثی که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم روایت
شده در تفسیر ما بعد این آیهٔ مبارکه لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ آنحضرت
علیه السلم فرمودند هر که تقدم جوید بدوستی ما مؤخر میشود از آتش و هر که تاخیر
جوید در دوستی ما مقدم میشود در آتش یعنی شیخ جلیل الثقه علی بن ابراهیم
بن هاشم رحمه الله بسند مذکور روایت کرده است در تفسیرش از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ
نَذِيرًا لِلْبَشَرِ و ترجمهٔ آن با ما قبلش بحسب ظاهر اینست که حاشا چنین نیست که ایشان توهم
کرده اند قسم بخداوند ماه و قسم بخداوند شب در وقتیکه بیاید یا برود و قسم بخداوند
صبح وقتی که روشن شود که بدرستیکه آن یکی از چیزهای بسیار بزرگست
که مثل و مانند ندارد و نذیر است از برای بشر آنحضرت ع فرمودند که اراده
کرده است حق تعالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را جا ما المفید عن
المراغی عن الحسن بن علی الکوفی عن جعفر بن محمد بن مروان عن
ابیه عن عبد الله بن الحسن الاحمسی عن خالد بن عبد الله عن
یزید بن ابی زیاد عن عبد الله بن الحرث عن سعد بن مالک یعنی ابن
ابی وقاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فاطمة
بضعة منی من سرها فقد سرنی و من ساءها فقد ساءنی فاطمة
اعز الناس علی ما ابن الصلت عن ابن عقدة عن یعقوب بن یوسف
الضبی عن عبید الله بن موسی عن جعفر الاحمری عن جمیع بن عمیر

قال

قال قالت عمتی لعائشة وانا اسمع له انت مسيرك الی علی علیه السلم ما
كان قالت دعينا منك انه ما كان من الرجال احب الی رسول الله صلی الله
علیه وآله من علی ولا من النساء احب الیه من فاطمة علیها السلم ما
بالاسناد الی عبید الله بن موسی عن زکریا عن فراس عن مسروق عن
عائشة قالت اقبلت فاطمة علیها السلم تمشی لا والله الذی لا اله الا هو
ما مشیها یخرم من مشیة رسول الله صلی الله علیه وآله فلما راها قال
مرحبا یا بنتی مرتین قالت فاطمة علیها السلم فقال لی ما ترضین ان
تاتی یوم القیمة سیدة نساء المومنین او سیدة نساء هذه الامة شرح
مولف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در توضیح الحدیث گفته که
جوهری گفته است که ما خرمت منه شیئا یعنی کم نکردم و نه بریدم و صاحب نهایه
گفته که وارد شده است در حدیث سعد ما خرمت من صلوة رسول الله شیئا یعنی
ترک نکردم من از نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله چیزی را این غلام داعی
معروض میدارد که بضعة بمعنی قطعه است صاحب قاموس گفته که بضعه
بفتح با و گاهی کسر آن بمعنی قطعه از گوشت است بنا علیه بضعة منی
و بِضعة منی بفتح و کسر با هر دو صحیح است و ابن اثیر نیز در نهایه فتح و
کسر را ذکر کرده است اما ظاهر کلام جوهری در صحاح وغیره لغویین بضعه بفتح
با است والله اعلم یعنی شیخ جلیل القدر مفید الحق محمد بن محمد بن النعمان علیه
الرحمة والرضوان در کتاب مجالس و شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن الحسن
الطوسی علیه الرحمة در کتاب امالی بسند مخالفین روایت کرده اند از
سعد بن ابی وقاص که او گفت که من شنیدم از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله

توضیح قال الجوهری ما خرمت
منه شیئا ای ما نقصت وما
قطعت وقال الجزری فی
حدیث سعد ما خرمت
من صلوة رسول الله
شیئا ای ما
ترکت
انتهی

که آنحضرت صلعم میفرمود که فاطمه پاره ایست از گوشت من هرکه اورا خوشحال
وخوشنود کند پس بتحقیق که مرا خوشحال وخشنود نموده است وهرکه اورا
برنجاند وآزرده کند پس بتحقیق که مرا آزرده ورنجانیده است فاطمه عزیز
ترین ناس است در نزد من **ایضاً** شیخ الطائفه رحمه الله در کتاب امالی
بسند مخالفین روایت کرده است از جمیع بن عمیر که او گفت که گفت عمهٔ من
بعایشه ومن گفت وگوی ایشان را می شنیدم که چه چیز باعث این شد که تو
خروج کردی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم عایشه در جواب گفت واگذار مارا
از خود ترا در این سؤال یعنی دست از این سؤال بردار بدرستیکه نبود
از مردان محبوبتر در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از علی بن ابی طالب
علیه السلم ونه از زنان محبوبتر در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها **وایضاً** شیخ الطائفه در کتاب امالی مذکور
بطریق مخالفین روایت کرده است از عایشه که او گفت که آمد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وراه میرفت حضرت
فاطمه زهراء علیها السلم قسم بخداوند آنچنانیکه نیست خدائی مگر او که نبود راه
رفتن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم کمتر از رفتار حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله یعنی رفتار آنحضرت علیها السلم مثل ومانند رفتار حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله بود پس چون نظر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم افتاد دو مرتبه فرمود که مرحبا ای دختر من
یا مرحبا بدختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمود که فرمود از برای من
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که آیا راضی نیستی که بیائی تو در روز قیامت

وحال آنکه

وحال آنکه بوده باشی سیده زنان مومنان یا سیده زنان امت
تردید از راوی خواهد بود لی ١٥ الهمدانی عن علی بن ابراهیم عن جعفر بن
سلمة الاهوازی عن ابراهیم بن محمد الثقفی عن ابراهیم بن موسی عن
ابی قتادة عن عبد الرحمن بن علاء الحضرمی عن سعید بن المسیب عن
ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان جالسا ذات یوم
وعنده علی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلم فقال اللهم انک تعلم
ان هؤلاء اهل بیتی واکرم الناس علی فاحبب من احبهم وابغض من
ابغضهم ووال من والاهم وعاد من عاداهم واعن من اعانهم واجعلهم
مطهرین من کل رجس معصومین من کل ذنب وایدهم بروح القدس
منک ثم قال یا علی انت امام امتی وخلیفتی علیها بعدی وانت قائد
المؤمنین الی الجنة وکانی انظر الی ابنتی فاطمة قد اقبلت یوم القیمة
علی نجیب من نور عن یمینها سبعون الف ملک وعن یسارها سبعون
الف ملک وبین یدیها سبعون الف ملک ومن خلفها سبعون الف
ملک تقود مؤمنات امتی الی الجنة فایما امراة صلت فی الیوم واللیلة
خمس صلوات وصامت شهر رمضان وحجت بیت الله الحرام وزکت
مالها واطاعت زوجها ووالت علیا بعدی دخلت الجنة بشفاعة ابنتی
فاطمة وانها لسیدة نساء العالمین فقیل یا رسول الله اهی سیدة نساء
عالمها فقال صلی الله علیه وآله ذاک لمریم بنت عمران فاما ابنتی فاطمة
فهی سیدة نساء العالمین من الاولین والآخرین وانها لتقوم فی
محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائکة المقربین وینادونها

بما نادت به الملائکة مریم فیقولون یا فاطمة انّ الله اصطفاک وطهرک

واصطفاک علی نساء العالمین ثمّ التفت الی علیّ علیه السّلم فقال یا علیّ

انّ فاطمة بضعة منّی وهی نور عینی وثمرة فؤادی یسوئنی ما ساءها و

یسرّنی ما سرّها وانّها اوّل من یلحقنی من اهل بیتی فاحسن الیها بعدی واما

الحسن والحسین فهما ابنای وریحانتای وهما سیّدا شباب اهل الجنّة فلیکرما

علیک کسمعک وبصرک ثمّ رفع صلّی الله علیه واله یده الی السّماء فقال

اللّهمّ انی اشهدک انّی محبّ لمن احبّهم ومبغض لمن ابغضهم وسلم

لمن سالمهم وحرب لمن حاربهم وعدوّ لمن عاداهم وولیّ لمن والاهم

شرح روح القدس که در اینحدیث واقع شده است محتمل است که مراد حضرت

جبرئیل علیه السّلم باشد چنانچه حق تعالی تایید حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السّلم را

باو اخبار فرموده در سوره مبارکه البقره ولقد اتینا موسی الکتاب وقفینا

من بعده بالرّسل واتینا عیسی بن مریم البیّنات وایّدناه بروح القدس

ایضا در سوره مبارکه البقره فرموده تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض

منهم من کلّم الله ورفع بعضهم درجات واتینا عیسی بن مریم البیّنات

وایّدناه بروح القدس ودر سوره مبارکه مائده فرموده است اذ قال الله

یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک وعلی والدتک اذ ایّدتک بروح

القدس تکلّم النّاس فی المهد وکهلا ودر نزول قران مجید بحضرت پیغمبر صلّی الله

علیه واله در سوره مبارکه نحل اخبار فرموده قل نزّله روح القدس من

ربّک بالحقّ لیثبّت الّذین امنوا وهدی وبشری للمسلمین شیخ طبرسی

علیه الرّحمه در تفسیر مجمع البیان گفته که ابن کثیر قدس را بسکون دال در جمیع قران

تحقیق معانی روح القدس

وارد

قرائت نموده و باقی قرا بضم قاف و دال قرائت نموده اند و آتیناه بروح
القدس یعنی تقویت کردیم و یاری فرمودیم ما عیسی بن مریم را بحضرت جبرئیل
علیه السلم و بهترین وجوه که در وجه تسمیهٔ حضرت جبرئیل علیه السلم بروح القدس ذکر شده
آنست که چون حضرت جبرئیل علیه السلم امین وحی خداوند عالمیان و فرود
آورندهٔ آیات و احکام و شرایع است پس زنده میشود بسبب آنچه او می آورد
ادیان چنانچه زنده میشود بسبب ارواح ابدان لهذا نامیده شده است بروح
و قدس بضم قاف و دال و سکون دال بمعنی طهر و تقدیس بمعنی تطهیر است و بعضی
گفته اند که قدس بمعنی برکت است و بعضی گفته اند که مراد از قدس خداوند عالمیانست
و گفته اند که قدوس که از اسماء الله است و قدس هر دو بیک معنی است بنا علیه
روح القدس یعنی روح الله و نسبت بحق تعالی از راه اختصاص بسبب زیادتی
شرافت است مثل بیت الله و غیره و شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مذکور گفته که
وجه تخصیص حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم از میان پیغمبران بتأیید او با وجود
آنکه هر پیغمبری مؤید است بحضرت جبرئیل علیه السلم آنست که چون حضرت جبرئیل
علیه السلم با حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم از صغر سن تا کبر آن بود و میگردید با او
بهر جا که او میگردید و چون جماعت یهود قصد قتل حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلم نمودند حضرت جبرئیل علیه السلم از او جدا نشد تا اینکه با او بآسمان بلند
شد و حضرت جبرئیل علیه السلم متمثل شد بامر خداوند عالمیان بجهت مریم علیها السلم
در وقت آبستن شدن او و روح را بامر الهی جبرئیل علیه السلم باو دمید و
او را بشارت داد بولادت عیسی علی نبینا و علیه السلم و در تفسیر علی بن ابراهیم
علیه الرحمه روایت کرده است در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ نحل قل نزله روح القدس

مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ آنحضرت علیه السلم فرمودند که او حضرت جبرئیل علیه السلام است و
قدس بمعنی طاهر است و در حدیث ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت شده در تفسیر قول حق تعالی رُوحُ الْقُدُسِ آنحضرت علیه السلم فرمودند که او حضرت
جبرئیل علیه السلام است و قدس بمعنی طاهر است لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا ایشان آل
محمد صلی الله علیه و آله اند و هدایت و بشارت از برای مسلمانان است و در
تفسیر عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده که آنحضرت علیه السلم
فرمودند که حق تعالی روح القدس را آفرید و بحجاب احدیت نزدیکتر از او
مخلوقی نیافریده و حال آنکه گرامیتر از او آفریده است پس چون اراده کند
حق تعالی امری را اولا با و القا میفرماید و او با آسمانها و ستارها القا و اخبار
میکند و محتمل است که مراد از رُوحُ الْقُدُسِ روحی باشد از ارواح خمسه که انبیا
و اوصیا با آن مؤید و متحمل نبوت و خلافت میشوند و بسبب آن علوم
اولین و آخرین را میدانند و می بینند ما تحت عرش را تا مرکز خاک چنانچه در
احادیث متکثره وارد شده که بدرستیکه در انبیا و اوصیا که سابقین و
خواص درگاه احدیت اند پنج روح است روح القدس و روح ایمان و
روح قوت و روح شهوت و روح حیوة و بسبب روح القدس متحمل
نبوت و خلافت میشوند و جمیع چیزها را نخوانده و نشنیده و ندیده میدانند
و میشناسند و می بینند و بروح ایمان بعبادات و طاعات مفروضه و
مندوبه قیام و از محرمات اجتناب میفرمایند و بروح قوت جنگ و جهاد
در راه حق تعالی مینمایند و بروح شهوت خواهش اطعمه و اشربه و مقاربت
زنان میکنند و بروح حیوة زندگی و تردد و آمد و رفت در زمین بعمل می آورند

و در مؤمنان حق تعالی چهار روح قرار داده است روح ایمان و روح قوت
و روح شهوت و روح حیوة لهذا در احادیث واقع شده که از زانی در
وقت زنا روح ایمان مفارقت مینماید و کسی که افطار کند یک روز
از ماه رمضان را روح ایمان از او بیرون میرود و واقع شده که بعد از
توبه عود مینماید و قول حق تعالی که در سورهٔ مبارکهٔ مجادله فرموده لا تجد
قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو
كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئك كتب في قلوبهم
الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم جنات تجري من تحتها الانهار
خالدين فيها رضي الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب الله
هم المفلحون بنابر احادیث از وایدهم بروح منه مراد روح ایمان است
که مؤمنان را بآن مؤید فرموده و در غیر مؤمنان سه روح است روح قوت و
روح شهوت و روح حیوة و این سه روح در حیوانات نیز بعینها موجود است
لهذا حق تعالی تشبیه فرموده است کفار را چون روح ایمان ندارند بحیوانات
چنانچه در سورهٔ مبارکهٔ فرقان فرموده ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا
و در سورهٔ مبارکهٔ اعراف فرموده اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك
هم الغافلون و این چهار روح با بعضی از معاصی جمع میشود و زیاده و نقصان
می یابد و متغیر میگردد مثل ایام جوانی و پیری که قوت عبادات و طاعات
و قوت دفع اعداء و تحصیل معاش و قوت خواهش زنان و قوت تردد
و آمد و رفت با مردمان در این دو وقت تفاوت تمام میرساند اما
روح القدس متغیر نمیشود و فریفته بدنیا نمیگردد و بلهو و لعب آن بازی نمی خورد

لهذا عصمت وطهارت مخصوص صاحبان روح القدس است و ممکن است
که مراد از تایید بروح القدس روحی باشد که با حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
بود و بعد از آنحضرت با حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بوده
و هست و در شب قدر اخبار مینماید بامام زمان علیه السلام کل امور سالیانه را
چنانچه در احادیث معتبره واقع شده از آنجمله حدیثی است که روایت کرده است
آن ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است
یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی آنحضرت علیه السلام فرمودند که
روح مخلوقی است عظیمتر از حضرت جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام و او نبود
با هیچیک از گذشتگان غیر از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و او با
حضرات ائمه معصومین علیهم السلام میباشد و نگه داری ایشان میکند و نیست
اینکه هر وقت که طلب کرده شود یافته شود و ممکن است که مراد از این عبارت
آن باشد که استنباط امور از او در شبهای قدر و مانند آن در اوقات
متبرکه میشود نه در جمیع اوقات و یا اینکه امامت باختیار رعیت و خواهش
ایشان نیست که چنین کرامات را ادراک توانند نمود و در حدیث دیگر
روایت نموده که روح مخلوقیست عظیم تر از حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما السلام
بود او با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و با آنحضرت خبر میداد و آنحضرت را
نگه داری مینمود و بعد از آنحضرت با حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است
و در حدیث دیگر روایت نموده که روح غیر ملائکه است و در حدیث دیگر
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در تفسیر قول خداوند

عالمیان که فرموده وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّي روایت
کرده است که آنحضرت علیه السّلم فرمودند که آن مخلوقیست اعظم از حضرت
جبرئیل ومیکائیل علیهما السّلم و او بود با حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله و او میباشد
با حضرات ائمه معصومین علیهم السّلم و او از ملکوتست یعنی ناشی از غایت
پادشاهی وکمال قدرت آلهیست اشاره است باینکه از کمال عظمت
از قدرت مخلوقین بیرون است شیخ طبرسی علیه الرّحمه در تفسیر مجمع البیان
در سورهٔ مبارکهٔ نبأ بیان نموده که قولی آنست که روح مخلوقیست از
مخلوقین حق تعالی بصورت بنی آدم از نوع انسان و از نوع ملائکه نیست
در روز قیامت اینها صفّی وملائکه صفّی خواهند ایستاد و قول دیگر آنست
که بدرستیکه روح ملکیست از ملائکه که حق سبحانه وتعالی بزرگتر از
او خلقی مخلوق نکرده در روز قیامت او تنها یک صف وجمیع ملائکه
یکصف باستند پس او بسبب عظمت خلقت مثل صف جمیع ملائکه
باشد و در سورهٔ بنی اسرائیل گفته که بنا بر حدیثی که از حضرت امیر المؤمنین
علیه السّلم روایت شده روح ملکیست از ملائکه که هفتاد هزار رو دارد و
در هر رویی هفتاد هزار زبان دارد که بجمیع این زبانها بتسبیح خداوند
عالمیان اشتغال دارد و در کتاب مجمع البحرین نقل شده است
که بنا بر آنچه ذکر کرده اند بعضی از مفسّرین روح ملک عظیمیست از ملائکه
خداوند عالمیان از برای اوست هزار روی و در هر رویی هزار زبان
دارد تسبیح حق تعالی مینماید بهفتاد هزار زبان که هر زبان بلغتی
باشد هرگاه بشنوند اهل زمین صدای تسبیح او را البتّه بیرون میرود

جابهای ایشان از بیم وخوف صدای او وهرگاه مسلط کند حق تعالی اورا
بر آسمانها و زمینها فرو میبرد جمیع آسمانها وزمینهارا از یک لب خود که
بلب دیگر نمیرسد وهرگاه بذکر حق تعالی اشتغال نماید در وقت ذکر
بیرون می آید از دهن او پارچه های نور مثل کوههای عظیم جای پای او
هفتاد هزار ساله راهست واز برای اوست هزار بال و در روز قیامت
او جدا خواهد ایستاد وجمیع ملائکه علیحده خواهند ایستاد و اینست قول حق تعالی
که فرموده است یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِکَةُ صَفًّا لَا یَتَکَلَّمُونَ هر سه معنی
در اینحدیث شریف محتمل ومناسبست والله اعلم یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن
علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند
معتبر روایت کرده است از ابن عباس که او گفت که بدرستیکه حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله نشسته بود روزی و در نزد آنحضرت بود حضرت
امیر المؤمنین وحضرت فاطمه زهرا وحضرت امام حسن وحضرت امام حسین
علیهم السلام پس حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند که ای خداوند
من بدرستیکه تو میدانی که بتحقیق اینها اهل بیت من اند و گرامیترین
مردمانند در نزد من پس خداوندا تو دوست دار هر که اینهارا دوست
دارد و دشمن دار هر که اینهارا دشمن دارد و دوستی کن با هر که با اینها
دوستی کند و دشمنی کن با هر که با اینها دشمنی کند و یاری کن با هر که
با اینها یاری کند و بگردان ایشانرا پاک و پاکیزه از هر شک و شبهه
و پلیدی و بگردان ایشانرا معصوم از هر نقص و گناه و تقویت کن
ایشانرا بروح القدس از جانب خودت پس آنحضرت صلی الله علیه وآله

فرمودند

فرمودند بحضرت امیر المومنین علیه السلام که یا علی تو پیشوا و امام امت منی
و خلیفه و جانشین منی بر امت من بعد از من تو ئی کشانندهٔ مومنان
بسوی بهشت عنبر سرشت و گویا که می بینم و نظر میکنم من بسوی دخترم حضرت
فاطمه علیها السلام که می آید بصحرای محشر در روز قیامت سوار شده باشد بر
شتری از نور در جانب راست او هفتاد هزار ملک باشد و در جانب
چپ او نیز هفتاد هزار ملک باشد و در پیش روی او هفتاد هزار ملک
باشد و در عقب سر او هفتاد هزار ملک باشد آنحضرت علیها السلام پیشاپیش
زنان مومنهٔ امت من همه در عقب آنحضرت میکشانند ایشانرا بسوی بهشت
عنبر سرشت پس هر زنی که در شبانه روزی نماز پنجگانه را بجای آورد
و روزهٔ ماه مبارک رمضان را بگیرد و حج بیت الله الحرام را بعمل آورد
و زکوة مال خود را عطا نموده باشد و اطاعت شوهر کرده باشد و اقرار
بامامت علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از من نماید و دوست دار آنحضرت
باشد داخل بهشت عنبر سرشت میشود بشفاعت دخترم حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام و بدرستیکه فاطمه دخترم سیده و بزرگ زنان عالمیانست
عرض کردند که یا رسول الله آیا او سیده و بزرگ زنان عالم خودش است
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که آنکه سیده زنان عالم خودش است
مریم بنت عمران علیها السلام است اما دخترم حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
بهترین و بزرگ زنان عالمیان است از زنان اولین و آخرین یعنی
سیده و بهترین زنان گذشته و آینده است و بدرستیکه او هر وقت
که در محراب عبادت حق سبحانه و تعالی می ایستد بسلام آنحضرت می آیند

هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین درگاه احدیت و بآنحضرت سلام میدهند
و ندا میکنند او را بآنچه ندا میکردند ملائکه مریم بنت عمران را پس میگویند
یا فاطمه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ
یعنی ای فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان برگزید ترا و پاک و پاکیزه گردانید
و اختیار کرد ترا به برگزیدن بر زنان جمیع عالمیان پس آنحضرت صلی الله
علیه و آله متوجه بجانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم شد و فرمود که یا علی
بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پاره ایست از گوشت و جان من
و او نور چشم منست و او میوهٔ دل منست آزرده میکند مرا آنچه او را آزرده
میکند و خوشنود میگرداند مرا آنچه او را خوشنود میگرداند و بدرستیکه
حضرت فاطمه زهرا اول کسی است که از اهل بیت من بمن ملحق شود پس نیکوئی کن
بسوی او بعد از من و اما حسن و حسین علیهما السلم پس ایشان هر دو پسران
من اند و دو گل بوستان من اند و ایشان هر دو سید جوانان اهل
بهشت عنبر سرشت اند پس باید ایشانرا عزیز و گرامی داری مثل گوش
و چشمت معزز و مکرم باشند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله دست
مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرد و گفت ای پروردگار من گواه
میگیرم من ترا بر اینکه من دوست میدارم هر که را که ایشانرا دوست
دارد و دشمن میدارم هر که را که ایشانرا دشمن دارد و صلحم با هر که با
ایشان صلح و آشتی نماید و جنگم با هر که با ایشان جنگ نماید و دشمنی
میکنم با هر که با ایشان دشمنی کند و دوستی میکنم با هر که با ایشان
دوستی کند ع عن ابیه عن سعد عن ابن عیسی عن علی بن حکم عن ابی

جمله

ذکر احوال ساره بنت خاله حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام

جمیلة عن ابی جعفر علیه السلام قال ان بنات الانبیاء صلوات الله علیهم
لا یطمثن انما الطمث عقوبة و اول من طمث سارة شرح ساره همشیره
حضرت لوط و دختر خاله حضرت ابرهیم علی نبینا و علیهما السلام بود چنانچه در حدیثی که شیخ
ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت نموده و در غیر آن نیز واقع شده اما ظاهر این حدیث مذکور
در متن مشعر است بر اینکه بوده باشد ساره دختر پیغمبر واحدی آنرا
نقل ننموده و حدیثی که در روضهٔ کافی روایت شده آخوند ملا محمد محسن
کاشی علیه الرحمه آنرا بنحوی توجیه نموده که ساره نوادهٔ نبی بوده باشد
و حمل حدیث مذکور بنحوی که دختر نبی بودن ظاهر شود ممکن و اقرب
از توجیهیست که آخوند مرحوم مذکور نموده و بنا بر حمل داعی جمع قول
اکثر مفسرین و مورخین که حضرت لوط برادر زادهٔ حضرت ابراهیم علیه السلم
بود با اینکه برادر ساره و خاله زادهٔ حضرت ابراهیم نیز بوده و ساره خاله
زادهٔ حضرت ابراهیم علیه السلم باشد ممکن بلکه عبارت حدیث نیز مشعر بآن
میشود و آن با نبات ذریت بعد از لوط که در بعض نسخ نیز هست چون
نقل آن حدیث درین مقام بچندین جهت مناسب و ضرور است لهذا
مجمل ترجمهٔ حدیث روضهٔ کافی بنا بر فهمیدهٔ این غلام داعی مذکور میشود
روایت شده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه محل ولادت حضرت ابراهیم علیه السلم کوثی ربا
که از محال کوفه است بود و پدر حضرت ابراهیم ع از اهل آن بود و مادر حضرت
ابراهیم و مادر حضرت لوط و ساره و ورقه خواهر هم بودند و ساره و ورقه دختران

لاحج اند و لاحج پیغمبر هم دهنده بود و پیغمبر مرسل نبود و بدرستیکه حضرت ابراهیم علیه السلام
تزویج نمود ساره دختر لاحج را و او دختر خاله حضرت ابراهیم علیه السلام بود و ساره
صاحب گله بسیار و اراضی وسیع و احوال بسیار بود و آنچه داشت بحضرت
ابراهیم علیه السلام داد و حضرت ابراهیم علیه السلام به نگهداری و اصلاح آنها قیام
نمود گوسفند و زراعت و احوال حضرت ابراهیم علیه السلام بمرتبه رسید که در آنجا
کسی باحوال و سامان او نبود پس چون حضرت ابراهیم علیه السلام بتهای نمرود
و نمرودیان را شکست ایشان او را گرفتند و هیمه جمع نموده افروختند و او را
بمنجنیق گذاشته بآتش انداختند بعد از خاموش شدن آتش دیدند که حضرت
ابراهیم ع صحیح و سالم مانده است چون این خبر بنمرود رسید امر کرد که گوسفندان
و جمیع اموال او را بگیرند و او را از مملکت او بیرون کنند پس حضرت ابراهیم علیه السلام
حجت گرفت بر نمرودیان در آن وقت و گفت که هرگاه شما گوسفندان
و مال مرا که در مملکت شما بهم رسانیده ام میگیرید پس آنچه از عمر من صرف در
این مملکت شده بمن بدهید و محاکمه ایشان بقاضی نمرود رسید قاضی نمرود
حکم کرد بر ابراهیم ع که آنچه در مملکت ایشان بهم رسانیده است بایشان تسلیم
نماید و بر نمرودیان نیز حکم کرد که برگردانند بحضرت ابراهیم علیه السلام آنچه از
عمر او در مملکت ایشان گذشته است چون این خبر بنمرود رسید امر کرد
که دست از گوسفندان و مال او بردارید و او را از مملکت من بیرون کنید
که اگر او در مملکت شما بماند دین شما را فاسد میکند و بخداهای شما ضرر
میرساند پس حضرت ابراهیم علیه السلام را با حضرت لوط از ولایت خود
بیرون کردند بسوی ولایت شام حضرت ابراهیم علیه السلام با لوط و ساره

روانه

روانه و گفت اِنّی ذاهِبٌ اِلیٰ رَبّی سَیَهدِینِ حضرت ابراهیم علیه السلم اراده
بیت المقدس نمود گوسفندان و مالش را برداشته و ساره را درمیان
صندوقی گذاشته از نهایت غیرت که داشت بر ساره قفل و بند آن
صندوق را محکم نموده آمد تا اینکه از مملکت نمرود بیرون آمده داخل مملکت
پادشاهی که از قبط و نام او عراره بود شد پس گذشت بعاشر آن پادشاه
عاشر آمد که از حضرت ابراهیم عشور باز یافت نماید چون عاشر بصندوق رسید با ابراهیم ع
گفت که بگشا این صندوق را تا اینکه عشور کنم آنچه در آنست حضرت ابراهیم
علیه السلم گفت که آنرا هرچه خواهی تخمین کن از طلا و نقره و عشرش را بگیر و
آنرا وا مکن عاشر راضی نشد و جبر کرد بر حضرت ابراهیم علیه السلم بر گشودن
آن پس چون گشود و ساره را با آن حسن و جمال مشاهده نمود بحضرت
ابراهیم علیه السلم گفت که این چه چیز تو است حضرت ابراهیم علیه السلم گفت که
این زن من و دختر خالهٔ منست عاشر گفت که پس چرا او را در این صندوق
پنهان کرده بودی حضرت ابراهیم گفت که از نهایت غیرتم بر او که او را کسی نه بیند
چنین کرده ام عاشر گفت که من نمیگذارم که تو از اینجا حرکت کنی تا حال
او را و تو را العرض پادشاه برسانم پس عاشر رسولی نزد پادشاه فرستاد
و کیفیت حال را عرض نمود پادشاه جمعی را فرستاد که آن صندوق را
نزد او برند پس چون ایشان آمدند که آن صندوق را با ساره به برند حضرت
ابراهیم علیه السلم گفت که من از این صندوق تا جان دارم جدا نمیشوم ایشان
به پادشاه جدا نشدن حضرت ابراهیم را عرض کردند پادشاه فرمود
که حضرت ابراهیم علیه السلم را نیز با صندوق بیاورند پس ایشان حضرت

ابراهیم علیه السلم و صندوق و جمیع آنچه با حضرت ابراهیم علیه السلم بود برداشته
نزد پادشاه بروند چون نزد پادشاه رسیدند پادشاه بحضرت ابراهیم علیه السلم
کفت که صندوق را بکشا حضرت ابراهیم علیه السلم کفت ای پادشاه در صندوق
زوجه من و دختر خاله منست و آنچه من دارم بجز از من و آنرا مکشا پس جبر
کرد پادشاه بر حضرت ابراهیم علیه السلم صندوق را کشود پس چون ساره را
با آن حسن و جمال مشاهده نمود ضبط خود نتوانست نمود دست بسوی
ساره دراز کرد حضرت ابراهیم علیه السلم از راه غیرت روی مبارک کردانیده
بدرکاه رب العزة عرض نمود که خداوندا حبس کن دست او را از حرمت
من و از دختر خاله من پس دست پادشاه خشک شد دستش بساره نرسید
و نحو دستش نیز بر نکردید پس کفت پادشاه بحضرت ابراهیم علیه السلم که بدرستیکه
خدای تو دست مرا خشک کرد حضرت ابراهیم علیه السلم کفت که بلی بدرستیکه
خداوند من بسیار بغیرت است و ناخوش دارد حرام را او مانع شد تو را
از آن ارادهٔ حرام پادشاه بحضرت ابراهیم علیه السلم کفت که دعا کن از
خداوندت اینکه دست مرا درست کند هرکاه دعای تو مستجاب شود
من دیکر متعرض حرمت تو نمیشوم پس حضرت ابراهیم علیه السلم دعا کرد
دست او درست شد و پادشاه نظر کرد بسوی ساره از کثرت حسن و جمال
ساره باز بی تاب کشته دست بسوی ساره ثانیا دراز کرد حضرت ابراهیم
علیه السلم از راه غیرت رو از ایشان کردانیده از درکاه الهی طلب نمود
که خداوندا حبس کن دست او را از ساره پس دست او باز خشک
شد بساره نرسید پادشاه بحضرت ابراهیم علیه السلم کفت که بدرستیکه خداوند

تو صاحب غیرت بسیار و تو نیز مرد بسیار بغیرت بوده دعا کن از خداوند
که دست مرا بر من برگرداند هرگاه دعای تو مستجاب شود من دیگر عود
بر آن عمل که دست درازی بساره باشد نخواهم کرد حضرت ابراهیم علیه السلام
گفت باین شرط دعا میکنم که اگر تو باز عود بآن عمل نمایی دیگر من طلب دعا
کردن ننمایی پادشاه گفت که چنین باشد پس حضرت ابراهیم علیه السلام دعا
کرد و گفت که خداوندا اگر میدانیکه او راست میگوید دست او را درست
کن پس حق تعالی بدعای حضرت ابراهیم علیه السلام دست پادشاه را درست
فرمود چون پادشاه غیرت حضرت ابراهیم و استجابت دعوات او را ملاحظه
نمود تعظیم و تکریم حضرت ابراهیم علیه السلام نمود و گفت که من متعرض حرمت تو
و مال تو نمیشوم بهر جا که خواهی برو اما مرا بسوی تو حاجتی هست حضرت
ابراهیم علیه السلام گفت که حاجت تو چیست پادشاه گفت که دوست میدارم
اینکه رخصت بدهی بمن باینکه ببخشم بساره کنیز قبطی که در نزد منست و در
نهایت جمال و عقل است بوده باشد خدمتگار ساره پس حضرت ابراهیم علیه السلام
او را رخصت داد او کنیز را طلب نموده و بساره بخشید و این کنیز هاجر
مادر حضرت اسمعیل ذبیح الله است پس حضرت ابراهیم علیه السلام با جمیع اموال
و اسباب خود روانه شد و پادشاه نیز بمتابعت او آمده از راه
تعظیم و هیبتی که از حضرت ابراهیم علیه السلام بدل او افتاده بود از عقب حضرت
ابراهیم علیه السلام راه میرفت پس خداوند عالمیان بحضرت ابراهیم علیه السلام وحی
فرمود که بایست و راه مرو در پیش پادشاه و او از عقب تو راه رود لیکن
او را مقدم دار و تو از عقب او برو و تعظیم و تکریم او بکن بدرستیکه او پادشاه

مسلطست او ناچارست از اجرای امر پادشاه در زمین نیکوکار باشد باید کار
پس حضرت ابراهیم علیه السلام ایستاد و پادشاه گفت که پیش برو بدرستیکه
خداوند من وحی فرمود بمن در این ساعت که تعظیم و تکریم تو نمایم و تو را
مقدم دارم و من از عقب تو راه روم برای اجلال و بزرگی تو پادشاه
گفت که خداوند تو بتو چنین وحی فرمود حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که بلی
پادشاه گفت که شهادت میدهم باینکه خداوند تو صاحب رفق و مدارا و
حلیم و کریم است و بدرستیکه رغبت گردانیدی تو مرا بدین خودت پس پادشاه
با حضرت ابراهیم علیه السلام وداع نمود و برگشت و حضرت ابراهیم علیه السلام روانه
شد تا اینکه رسید باعلای شامات حضرت ابراهیم علیه السلام در آنجا فرود آمد و
حضرت لوط علیه السلام را در ادنای شامات گذاشت چون فرزند بهم نرسانیدن
حضرت ابراهیم علیه السلام از ساره دیر شد حضرت ابراهیم علیه السلام بساره گفت
هرگاه خواهی بفروشی بمن هاجر را شاید که حق تعالی روزی کند ما را از او فرزندی
که بوده باشد از برای ما جانشین پس خرید حضرت ابراهیم علیه السلام هاجر را
از ساره و مقاربت کرد با او پس حضرت اسمعیل علیه السلام از او متولد شد
و در حدیثی که شیخ علی بن ابراهیم علیه الرحمه در تفسیرش روایت نموده مذکورست
که بدعای حضرت بشارت دست دراز که یکی از عمال بود و بود خشک گشته
و سینه اش چسبید و بدعای او باز صحیح شد و او هاجر را بساره بخشید و
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند که
بدرستیکه ساره از اولاد پیغمبران علیهم السلام بود و حضرت ابراهیم علیه السلام او را
خواسته بود بشرط آنکه مخالفت او نکند و هرچه او تکلیف کند که مخالف

حق نباشد حضرت ابراهیم علیه السلم قبول کند این غلام داعی معروض میدارد که در خوبی
ساره وکمال ایمان وبزرگی قدر وشرف وجمال وکمال او شکی نیست از بزرگان
وبهترین زنان گذشته است هرگز بد وناشایستی از او صادر نگشته
که مستوجب عقوبت واقعی باشد اما چون فرزندی از او بجهت حضرت
ابراهیم علیه السلم بهم نرسیده از هاجری که کنیز او بود حضرت اسمعیل علیه السلم متولد
شد ساره از عدم فوز باین سعادت مغموم ومحزون گشته رنگی از او نسبت
بهاجر از احادیث معلوم میشود وعقوبتی که در اینحدیث وغیر آن مذکور شده
عقوبت تنگ وسرزنش غیر محرم بهاجر واسمعیل است از قبیل ترک اولی
نسبت بانبیاء علیهم السلم مثل آنچه در حدیث معتبر روایت شده است از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که انبیاء علیهم السلم را
غلافشان با ناف ایشان می افتاد چون حضرت اسمعیل علیه السلم متولد شد
غلاف او با نافش در روز هفتم افتاد بعد از آن روزی ساره سرزنش
کرد هاجر را بآنچه کنیزان را سرزنش میکنند هاجر گریان شد چون حضرت
اسمعیل ع دید که مادرش میگرید او نیز گریان شد پس حضرت ابراهیم علیه السلم
داخل شد و از حضرت اسمعیل علیه السلم سبب گریستن را پرسید حضرت
اسمعیل گفت که ساره مادرم را چنین سرزنش کرد و او گریست و من نیز
بسبب گریه او گریان شدم پس حضرت ابراهیم علیه السلم بمحراب عبادت
خود رفت و از حق تعالی سوال کرد که اسمعیل را از هاجر دور گرداند و دعای او
مستجاب شد چون از ساره حضرت اسحق ع متولد شد در روز هفتم نافش
افتاد وغلافش نیفتاد وساره از مشاهده اینحال بجزع آمده حضرت ابراهیم علیه السلم

داخل شد گفت ای ابراهیم این چه امریست که در آل ابراهیم و آل پیغمبران حادث
شد اینک پسرت اسحق را نافش افتاده و غلافش نیفتاده حضرت ابراهیم
علیه السلم بمحراب عبادت خود رفته با پروردگار خود مناجات کرده از این
واقعه شکایت نمود حق تعالی باو وحی کرد که ای ابراهیم این بسبب آن سرزنش است
که ساره هاجر را کرد ولیکن من قسم خوردم که این غلاف را از احدی از فرزندان
پیغمبران بعد از آن سرزنش که ساره هاجر را نمود نیندازم پس ختنه کن اسحق را
باهن و گرمی آهن را باو بچشان پس حضرت ابراهیم علیه السلم اسحق را باهن ختنه
کرد و بعد از آن سنت جاری شد که همه کس اولاد خود را باهن ختنه کند
و در احادیث واقع شده که حضرت اسمعیل علیه السلم پنج سال بزرگتر از حضرت
اسحق علیه السلم بود و بشارت حضرت ابراهیم علیه السلم باسمعیل و بشارت حضرت
ابراهیم علیه السلم باسحق بفاصله پنجسال شد و در بشارت اسحق که در قرآن مجید
واقع شده که وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
فرمودند که مراد از ضحک در اینجا خندیدن نیست بلکه حیض است یعنی
زنش ایستاده بود چون این بشارت را شنید حایض شد و از عمر او نود
سال گذشته بود و از عمر حضرت ابراهیم علیه السلم صد و بیست سال گذشته بود
ممکن است که این اول حیض ساره باشد که بعد از سرزنش بعقوبت واقع شده
باشد والله اعلم یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه دختران
پیغمبران علیهم السلم حایض نمیشوند و بتحقیق که حیض عقوبت است و اول کسی

که از دختران

که از دختران انبیا و زنان پاک حایض شد ساره زوجه حضرت ابراهیم خلیل الله

بود ۱۷۱ حمویه عن ابی الحسین عن ابی خلیفة عن العباس بن الفضل عن

عثمان بن عمر عن اسرائیل عن میسرة بن حبیب عن المنهال بن عمر عن

عائشة بنت طلحة عن عائشة قالت ما رایت من الناس احداً اشبه

کلاماً وحدیثاً برسول الله صلی الله علیه واله من فاطمة کانت اذا دخلت

علیه رحّب بها وقبّل یدیها واجلسها فی مجلسه فاذا دخل علیها قامت الیه

فرحّبت به وقبّلت یدیه ودخلت علیه فی مرضه فسارّها فبکت ثم سارّها

فضحکت فقلت کنت اری لهذه فضلاً علی النساء فاذا هی امرأة من النساء

بینما هی تبکی اذ ضحکت فسألتها فقالت انی اذاً لبذرة فلما توفی رسول الله

صلی الله علیه واله سألتها فقالت انه اخبرنی انه یموت فبکیت ثم

اخبرنی انی اول اهله لحوقاً به فضحکت **شرح** مولف کتاب طاب الله ثراه

وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که صاحب نهایه ذکر کرده است

که در حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در وقت وفات حضرت پیغمبر

صلی الله علیه وآله وارد شده که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمودند برای

عائشه که انی اذاً لبذرة یعنی بذر کسی است که افشای سر کند و اظهار نماید

آنچه را که میشنود **این غلام داعی** معروض میدارد که بذر بفتح با و کسر نقطه

وکسر ذال معجمه افشا کننده سر و اظهار کننده است آنچه را که شنیده باشد

ومعلوم میشود که رجل بذر وجاریة بذرة میگویند چنانچه لفظ حدیث است

وبذر بسکون ذال معجمه تخم خیریست که جدا کنند جهت زراعت از حبوبات

وبعضی از لغویین ذکر کرده اند که تخم جو وگندم و کل حبوبات را

بیان قال الجزری فی حدیث فاطمة
عند وفاة النبی صلعم قالت لعائشة
انی اذاً لبذرة البذر الذی
یفشی السر ویظهر
ما یسمعه
انتهی

بذر بذال معجمه گویند و تخم گل و ریاحین و سبزیها را بزر بزای معجمه گویند و
بذور و بذیر سخن چین و هرزه گو را گویند وقتل وقد کذا نیز بذر بفتح با و سکون
ذال میگویند یعنی شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه در کتاب
امالی بسند مخالفین روایت کرده است از عایشه که او گفت که من ندیدم
از مردمان کسی را که شبیه تر باشد در گفتار و سخن بحضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دستور سلوک حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله با حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم آن بود که هرگاه حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم بحجرهٔ منورهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می آمد آنحضرت باو
رحبکِ الله و سهلکِ و یا مرحبا بکِ الله و سهلکِ میفرمود و دستهای حضرت
فاطمهٔ زهرا را میبوسید و او را در جای شریف خود مینشانید پس چون حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بحجرهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم تشریف
ارزانی میفرمود حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها باستقبال پدر
بزرگوار برمیخواست و بآنحضرت رحبک الله و سهلک میگفت و دستهای
مبارک آنحضرت را میبوسید در بیماری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بر آنحضرت داخل شد پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله با او سرگوشی فرمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم گریان شد پس
باز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با آن جگرگوشهٔ خود سرگوشی
دیگر فرمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم خندان شد عایشهٔ ملعونه میگوید
که من در پیش خود گفتم که من گمان میکردم از برای او که فضیلت بر
زنان دارد پس معلوم شد که او زنی بوده است از زنان در بین اینکه

میگو

میکریند که میخندید پس سؤال کردم از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم از سر گوشی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وگریه وخندهٔ او پس حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله
علیها فرمودند که بدرستیکه من افشا کنندهٔ سرّم که بر سبیل انکار باشد
ویا هرگاه بتو خبر دهم افشا کنندهٔ سرّ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله خواهم بود
پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله از دار فانی بدار باقی رحلت
فرمودند پرسیدم از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم سرگوشی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وگریه وخنده او را آنحضرت عم فرمودند که بدرستیکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله خبر دادند بمن که بدرستیکه آنحضرت صلعم از دار دنیا رحلت
خواهند فرمود پس من گریان شدم بعد از آن خبر دادند که بدرستیکه من
اوّل کسی خواهم بود از اهل آنحضرت که ملحق شود بآنحضرت عم پس من باین مژده
خندان شدم **فص ۱۸** اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی
الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا قَالَ نَزَلَتْ فِیْمَنْ غَصَبَ اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ
عَلَیْهِ السَّلٰمُ حَقَّهٗ وَاَخَذَ حَقَّ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلٰمُ وَقَدْ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ مَنْ اٰذَاهَا فِیْ حَیٰوتِیْ کَمَنْ اٰذَاهَا بَعْدَ مَوْتِیْ وَمَنْ اٰذَاهَا بَعْدَ مَوْتِیْ
کَمَنْ اٰذَاهَا فِیْ حَیٰوتِیْ وَمَنْ اٰذَاهَا فَقَدْ اٰذَانِیْ وَمَنْ اٰذَانِیْ کَمَنْ اٰذَی اللّٰهَ وَهُوَ
قَوْلُ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ الْاٰیَة **شرح** این آیهٔ وافی هدایه در
سورهٔ مبارکهٔ احزاب است وبا آیهٔ وافی هدایهٔ سابق ولاحق چنین است
اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِکَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ
وَسَلِّمُوْا تَسْلِیْمًا اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا
وَالْاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ

بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِینًا شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر
مجمع البیان بسند صحیح روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که آنحضرت فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث کرد بمن در حالی
آنکه آنحضرت صلعم ریش مبارک خود را گرفته بود پس فرمود کسیکه یک مو آزار
کند ترا ای علی پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و کسی که آزار من کند پس
بتحقیق که آزار کرده است خداوند عالمیان را و کسیکه آزار خداوند عالمیان
نماید پس بر اوست لعنت خداوند عالمیان یعنی شیخ جلیل ثقه علی بن
ابراهیم بن هاشم القمی علیه الرحمه در تفسیرش ذکر نموده آیه وافی هدایه إِنَّ
الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا
مُهِینًا در تفسیر این آیه مبارکه که ترجمه اش بحسب ظاهر است که بدرستیکه
آن جماعتی که آزار می نمایند خداوند عالمیان را و پیغمبر حق تعالی را لعنت کرده است
ایشان را حق تعالی در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب
خوار کننده گفت که نازل شده است این آیه مبارکه در بارهٔ کسی که غصب
حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود و گرفت حق حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام را یعنی فدک را و آزار حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام نمود و بتحقیق که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که آزار کند حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام را در ایام حیات من مثل کسی است که آزار کند او را بعد از وفات
من و هر که آزار کند او را بعد از وفات من مثل کسی است که آزار کند
او را در زمان حیات من و کسیکه او را آزار کند پس بتحقیق که مرا آزار
کرده است و هر که مرا آزار کند پس بتحقیق که خداوند عالمیان را آزار کرده است

و این

وبنیست قول خداوند عالمیان که فرموده است إنّ الذین یؤذون الله
ورسوله یعنی بدرستیکه آنجماعتی که آزار میکنند خداوند عالمیان وپیغمبر او را الآیه
ل ۱۹ فیما أوصی به النبیّ صلّی الله علیه وآله الی علیّ علیه السّلم یا علیّ إنّ
الله عزّ وجلّ أشرف علی الدّنیا فاختارنی منها علی رجال العالمین ثمّ اطّلع
الثانیة فاختارک علی رجال العالمین بعدی ثمّ اطّلع الثالثة فاختار
الأئمة من ولدک علی رجال العالمین بعدک ثمّ اطّلع الرّابعة فاختار
فاطمة علی نساء العالمین **شرح** إشراف واطّلاع نظر با تأمّل کردن است با علوّ
مکان نظر کننده ومراد در اینجا علوّ قدر ومنزلت است چنانچه در شریف نیز لغویّین
نقل کرده اند که بسبب علوّ قدر ومنزلت شخص را شریف گویند دنیا بضمّ
دال مهمله معروفست وآن مقابل آخرتست واصل آن دنی بمعنی نزدیکست
بسبب نزدیک بودنش نامیده شده است بدنیا ودر حدیث واقع
شده که دنیا دو قسم است دنیای بلاغ ودنیای ملعونه دنیای بلاغ آنست
که بگیرند وبدست آورند بسبب آن آخرت را ودنیای ملعونه بخلاف اینست
یعنی آنست که آنرا بگیرند وآخرت را از دست دهند واستدلال باین حدیث
بر افضلیت حضرت امیر المؤمنین وحضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین بر جمیع انبیاء واولو العزم ومرسلین سوای پیغمبر ما حضرت خیر النبیّین
علیه وعلیهم السّلم الی یوم الدّین در کمال وضوح است **یعنی** شیخ فقیه ابوجعفر
محمّد بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی علیه الرّحمه در کتاب خصال
روایت کرده است که در آنچه وصیّت نمود بآن حضرت رسول الله صلّی الله
علیه وآله بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلم فرمود که یا علی بدرستیکه خداوند عزّ وجلّ

با علوّ قدر ومنزلت نظر با تامل فرمود بر اهل دنیا پس برگزید مرا از اهل دنیا
بر مردان عالمیان پس باز با علو قدر ومنزلت ثانیا نظر با تامل فرمود پس
برگزید تورا بر مردان عالمیان بعد از من وبعد از آن باز با علو قدر ومنزلت
ثالثا نظر با تامل فرمود پس برگزید امامان از اولاد تورا بر مردان عالمیان
بعد از تو پس باز با علو قدر ومنزلت رابعا نظر با تامل فرمود پس برگزید
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را بر زنان عالمیان مع ٢ الهمدانی عن علی
عن ابیه عن محمد بن سنان عن المفضل قال قلت لابی عبد الله علیه السلم
اخبرنی عن قول رسول الله صلی الله علیه واله فی فاطمة انها سیدة
نساء العالمین اهی سیدة نساء عالمها فقال ذاك لمریم كانت سیدة نسا
عالمها وفاطمة سیدة نساء العالمین من الاولین والاخرین مع القطان
عن احمد الهمدانی عن المنذر بن محمد عن جعفر بن سلیمان عن اسمعیل بن
مهران عن عبایة عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه واله انه
قال ان فاطمة شجنة منی یؤذینی من اذاها ویسرنی ما سرها وان
الله تبارك وتعالی لیغضب لغضب فاطمة ویرضی لرضاها مع محمد بن
هرون الزنجانی عن علی بن عبد العزیز قال سمعت القاسم بن سلام
یقول فی معنی قول النبی صلی الله علیه واله الرحم شجنة من الله عز
وجل یعنی قرابة مشتبكة كاشتباك العروق وقول القائل الحدیث
ذو شجون انما هو تمسك بعضه ببعض وقال بعض اهل العلم یقال
شجر متشجن اذا التف بعضه ببعض ویقال شجنة وشجنة والشجنة
كالغصن یكون من الشجرة شح شیخ فقیه علیه الرحمه در كتاب معانی الاخبار

ولد

متشجن

از نام

از قاسم بن سلام نقل کرده که او گفته است در معنی قول حضرت پیغمبر صلعم که آنحضرت
فرمودند که الرَّحِمُ شُجْنَةٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی نزدیکی مخلوط شده مثل مخلوط شدن
ریشها بهم و قول قائل که گفته است اَلْحَدِیْثُ ذُوْ شُجُوْنٍ یعنی متمسک است بعضی از آن
ببعض دیگر گفته اند بعض اهل علم که گفته میشود درخت متشجن هرگاه پیچیده شده باشد بعض آن بعض دیگر
میگویند شَجْنَةٌ وَشِجْنَةٌ وَشُجْنَةٌ مثل شاخ است که پیدا شده از درخت این غلام داعی
معروض میدارد که با وجود ذکر شیخ فقیه لغت شجنه را معلوم نشد که کلمهٔ مذکوره در لغت
بضم یا بفتح یا بکسر شین است و جیم ساکن است یا متحرک از کلام قاسم بن سلام مفهوم شد
که بدو قسم یا بسه قسم آمده امّا هیچیک از آن دو سه قسم معلوم نشد و مؤلف
کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه نیز متوجه نگشته و تحقیق آن بجهت تصحیح لفظ حدیث
ضرور است لهذا معروض میدارد که شِجْنَه بضم و کسر شین و سکون جیم است بنا بر تصریح
صاحب نهایه و ظاهر کلام جوهری در صحاح امّا صاحب قاموس گفته است اَلشَّجَنُ
مُحَرَّكَةً اَلْهَمُّ وَالْحُزْنُ وَالْغُصْنُ الْمُشْتَبِكُ وَالشُّعْبَةُ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ كَالشِّجْنَةِ مُثَلَّثَةً
بناء علیه شَجْنَه بفتح شین معجمه و سکون جیم و شُجْنَه بضم شین و سکون جیم و شِجْنَه بکسر شین
و سکون جیم آمده است و آن بمعنی ریشه پیچیده بدرخت و شاخ درهم متصل بدرخت
و شعبه است و درختی که شاخهای او جمع و متصل بود و پراکنده و افشان نباشد
آنرا متشجن گویند و شتری که چهار دست و پای او جمع و پراکنده نباشد
آنرا شجن گویند و بمعنی ریشه و شاخ و شعبه هر سه در حدیث حضرت فاطمه زهرا عم
مناسبت و بجمیع معانی مذکوره حمل میتوان نمود قول قائل را که اَلْحَدِیْثُ ذُوْ شُجُوْنٍ
یعنی حدیث صاحب شعبها و یا شاخها و یا ریشهاست که پیچیده است بعضی ببعضی و در حدیث رحم
نیز هر سه معنی مناسبست امّا اینکه در نسخ بحار الانوار که در اینوقت در نظر است از کتاب معانی

الاخبار شیخ فقیه از قاسم بن سلام حدیث نبوی صلعم را در رحم الرَّحِمُ شِجْنَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
نقل شده و در کتاب معانی الاخبار شیخ فقیه نیز که در نزد فقیر است بنحو مذکور مسطور است و ابن اثیر
در نهایه حدیث شریف مذکور را الرَّحِمُ شُجْنَةٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ ذکر کرده معلوم و محقق است که نقل
صاحب نهایه انسب است یعنی رحم رشته پیچیده و یا شاخ مائل متصل و یا شعبه ایست از رحمن که نام خداوند
عالمیان است و مؤید نقل اوست قول حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عم
در حدیثیکه روایت کرده است آن را شیخ فقیه مزبور در کتاب مذکور که آنحضرت عم فرمودند
فَیَقُولُ اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالَی اَنَا الرَّحْمٰنُ وَاَنْتِ الرَّحِمُ شَقَقْتُ اِسْمَکِ مِنْ اِسْمِی فَمَنْ
وَصَلَکِ وَصَلْتُهُ وَمَنْ قَطَعَکِ قَطَعْتُهُ وَلِذٰلِکَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلعم اَلرَّحِمُ
شُجْنَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ممکن است که اشتباه از کاتبان باشد بجهت آنکه رحم بر رحمن
چسبان و پیچان است والله اعلم یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار بسند معتبر کالصحیح روایت کرده است
از مفضل که او گفت که من عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر صادق عم که خبر دهید
مرا از حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند در شان حضرت فاطمه زهرا عم
که بدرستیکه حضرت فاطمه سیده زنان عالمیان است آیا مراد آنست که آنحضرت
سیده زنان عالمش است پس حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
در جواب فرمودند که آنچه تو میگوئی صفت مریم است او بود سیده زنان
عالمش و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها سیده زنان عالمیان است
از اولین و آخرین ایضاً شیخ فقیه مذکور در کتاب معانی الاخبار بسند
مزبور روایت کرده است از ابن عباس که او گفت که بدرستیکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم

الشه بحجه

ریشه پیچیده و یا شاخ متصل است از من آزار میکند مرا آنچه آزار کند او را
خشنود میگرداند مرا آنچه خشنود کند او را و بدرستیکه خداوند عالمیان
البته غضبناک میشود از برای غضب کردن حضرت فاطمه زهرا و خشنود میشود
از برای خشنودی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم صح ۲۱ عَنِ الرِّضَا عَنْ اٰبائِهِ
عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمُ السَّلٰم قَالَ حَدَّثَتْنِیْ اَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَیْسٍ قَالَتْ کُنْتُ
عِنْدَ فَاطِمَةَ جَدَّتِكَ اِذْ دَخَلَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَفِیْ
عُنُقِهَا قِلَادَةٌ مِنْ ذَهَبٍ کَانَ عَلِیُّ بْنُ اَبِیْ طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلٰم اِشْتَرَاهَا لَهَا
مِنْ فَیْءٍ لَهُ فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ لَا یَغُرَّنَّكِ النَّاسُ اَنْ یَقُوْلُوْا
بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَعَلَیْكِ لِبَاسُ الْجَبَابِرَةِ فَقَطَعَتْهَا وَبَاعَتْهَا وَاشْتَرَتْ بِهَا رَقَبَةً
فَاَعْتَقَتْهَا فَسُرَّ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ بِذٰلِكَ شرح اسماء بنت عمیس
زن جعفر طیار بود و بعد از شرف اسلام با شوهرش جعفر بحبشه هجرت نمود
و محمد و عبد الله و عون پسران جعفر طیار از او متولد شدند و از حبشه هجرت
بمدینه طیبه نمود و بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مشرف شد
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در عروسی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که او
در خدمتگزاری حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بنا بر عهدی که با حضرت
خدیجه کبری علیها السلم نموده بود قیام داشت بشارت داد او را که تو نیز از
جملهٔ زنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم خواهی شد و از برای او پسری
از تو متولد خواهد شد و بعد از شهادت جعفر ابو بکر او را تزویج نمود و محمد بن
ابی بکر از او متولد شد و بود او در خانهٔ ابو بکر مثل آسیه در خانهٔ فرعون
و نجابت و بزرگی محمد بن ابی بکر بسبب مادرش اسماء بنت عمیس است

احوال اسماء بنت عمیس
امّ محمد رضی الله عنها علیها

و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت شده است
که آنحضرت فرمودند که بود نجابت محمد بن ابی بکر از جانب مادر نه از جانب
پدر و بعد از فوت ابوبکر حضرت امیر المومنین علیه السلم او را تزویج فرمود
چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود و یحیی بن علی بن ابی طالب
از او متولد شد غرض اینکه اسماء بنت عمیس از زنان نیک بزرگ
قدر مومنه دوستدار واقعی حضرات اهل البیت علیهم السلم بوده و همشیره او
سلمی بنت عمیس زوجه سید الشهدا حمزة بن عبد المطلب عم حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بوده و او نیز از زنان مومنه نیکوکار دوستدار اهل البیت علیهم السلم
بوده شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب خصال در باب سبعه از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که رحمت کند
حق تعالی همشیرگان را از اهل بهشت پس آنحضرت نام برد ایشانرا اولا
فرمود اسماء بنت عمیس الخثعمیه که زوجه جعفر طیار بود و سلمی بنت عمیس الخثعمیه
که زوجه حمزه سید الشهدا بود و پنج نفر دیگر از بنی هلال الخ و در کتاب
طرایف منقول است که در وقت غصب فدک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
فرمودند که قسم میدهم بشما اینکه نشنیده اید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که آنحضرت فرمودند که اسماء بنت عمیس و ام ایمن از اهل بهشت اند پس
چگونه رد شهادت ایشان مینمایید پس معلوم شد که علو شان اسماء
بمرتبه ایست که لیاقت روایت حدیث معصوم از او دارد و الله اعلم
یعنی شیخ جلیل القدر ابو علی امین الدین حسن بن فضل بن حسن الطبرسی
علیه الرحمه در کتاب صحیفة الرضا روایت کرده است از حضرت امام رضا

مرایخ

علیه التحیة والثنا که آنحضرت روایت فرمود از پدران بزرگوارش از حضرت
امام زین العابدین علیه السلم که آنحضرت فرمودند که حدیث کرد بجهت
من اسماء بنت عمیس که او گفت که بودم من در خدمت با سعادت جده تو
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که داخل شد بخانهٔ آنحضرت حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله و در گردن مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گردن بند طلائی
بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از حصه خودش از غنایم آنرا بجهت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم خریده بود پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که
مغرور نگرداند ترا مردمان اینکه بگویند تو دختر حضرت محمد صلی الله علیه وآله
وحال آنکه بر تو باشد لباس ستمکاران پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آن
گردن بند را برید و فروخت و از قیمت آن بندهٔ خرید و آن بنده را در راه
رضای حق تعالی آزاد نمود پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از کردار پسندیده
نورچشم خود خوشنود و خوشحال گردید یج ٢٢ رُوِیَ عَنْ عِمْرانَ بْنِ الحُصَیْن
قَالَ کُنْتُ عِنْدَ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ جالِساً اِذْ اَقْبَلَتْ فاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلم
وَقَدْ تَغَیَّرَ وَجْهُها مِنَ الجُوعِ فَقالَ لَها اُدْنی فَدَنَتْ مِنْهُ فَرَفَعَ یَدَهُ حَتّی
وَضَعَها عَلی صَدْرِها فی مَوْضِعِ القِلادَةِ وَهِیَ صَغیرَةٌ ثُمَّ قالَ اَللّهُمَّ مُشْبِعَ
الجاعَةِ وَرافِعَ الوَضْعَةِ لا تُجِعْ فاطِمَةَ قالَ فَرَأَیْتُ الدَّمَ عَلی وَجْهِها
کَما کانَتِ الصُّفْرَةُ فَقالَتْ ما جُعْتُ بَعْدَ ذلِکَ یج رُوِیَ عَنْ جابِرِ بْنِ
عَبْدِ اللهِ قالَ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَقامَ اَیّاماً وَلَمْ یَطْعَمْ
طَعاماً حَتّی شَقَّ عَلَیْهِ فَطافَ فی دِیارِ اَزْواجِهِ فَلَمْ یُصِبْ عِنْدَ اَحَدِهِنَّ
شَیْئاً فَاَتی فاطِمَةَ فَقالَ یا بُنَیَّةُ هَلْ عِنْدَکِ شَیْءٌ آکُلُهُ فَاِنّی جائِعٌ قالَتْ

لا والله بنفسی واخی فلما خرج عنها بعثت جاریة لها رغیفین وبضعة
لحم فاخذته ووضعته تحت جفنة وغطت علیها وقالت والله لاوثرن
بها رسول الله صلی الله علیه واله علی نفسی وغیری وکانوا محتاجین
الی شبعة طعام فبعثت حسنا او حسینا الی رسول الله صلی الله علیه واله
فرجع الیها فقالت فقد اتانا الله بشیء فخبأته لك فقال هلمی یا بنیه
فكشفت الجفنة فاذا هی مملوة خبزا ولحما فلما نظرت الیه بهتت وعرفت
انه من عند الله فحمدت الله فصلت علی نبیه ابیها وقدمته الیه
فلما راه حمد الله وقال من این لك هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق
من یشاء بغیر حساب فبعث رسول الله صلی الله علیه واله الی علی
فدعاه فاحضره واكل رسول الله صلی الله علیه واله وعلی وفاطمة
والحسن والحسین صلوات الله علیهم اجمعین وجمیع ازواج النبی صلی الله
علیه واله حتی شبعوا قالت فاطمة وبقیت الجفنة كما هی فاوسعت
منها الی جمیع جیرانی جعل الله فیها بركة وخیرا كثیرا **شرح** قلاده کردن
بند وبکسر قاف است دیار بکسر دال مهمله مثل حیار جمع دار است و دار منزل را
کویند بضعة از لحم قبل از این نیز مذکور شد که بفتح وکسر با یکنقطه است بنا بر
تحقیق صاحب قاموس وصاحب نهایه اما جوهری وصاحب مجمع البحرین
بفتح با نقل کرده اند جفنه بفتح جیم وسکون فا کاسه پهن چوبین
بزرک که باصطلاح اهل این عصر طبق خمیر کویند وممکن است که مراد از اخی
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم کفت حضرت امیر المومنین علیه السلم باشد
اراده کرده باشد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم برادر دینی را چنانچه وارد شده است

در حدیثی که علی بن ابراهیم علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است که چون
عساکر نمرود حجره را گشودند و قومی را که ساره در آن بود از حضرت ابراهیم پرسید که این زن با تو
چه نسبت دارد حضرت ابراهیم گفت که او خواهر من است و غرضش آن بود که خواهر منست در دین
یعنی شیخ امام قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی
علیه الرحمه در کتاب خرایج الجرایح روایت کرده است از عمران بن الحصین
که او گفت که من نشسته بودم در خدمت حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله که آمد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و تحقیق که متغیر شده بود رنگ
روی مبارک آنحضرت از گرسنگی پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که نزدیک من بیا آنحضرت
علیها السلام نزدیک پدر عالیمقدار خود آمدند پس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله دست مبارک خود را بالا برد و بر سینه مبارک حضرت فاطمه
زهرا صلوات الله علیها در موضع گردن بند گذاشت و حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام در آن وقت کوچک بود بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
گفت که ای خداوند من تویی سیر کننده گرسنگان و بلند کننده زیر
دستان گرسنه مدار حضرت فاطمه را راوی گفت که پس دیدم که
گلگونه مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بسرخی مایل شد که گویا خون بر روی مبارکش
جاری شد چنانچه قبل از آن زردی گرسنگی ظاهر بود پس حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها فرمودند که گرسنه نشدم من بعد از دعای
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله الی یوم الحشر ایضاً شیخ امام قطب الدین
مزبور در کتاب خرایج مذکور روایت کرده است از جابر بن عبدالله انصاری

که او گفت که پدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چند روز ماندند
بی طعام که هیچ طعامی تناول نفرمودند تا اینکه گرسنگی بر آنحضرت سخت
غالب شد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله گردید در خانهای زنان
خود و نیافت در نزد هیچیک از ایشان چیزی که تناول نماید
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخانهٔ منوره حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها آمد و فرمود که ای دخترک گرامی من
آیا در نزد تو طعامی هست که تناول نمایم پس بدرستیکه من گرسنه ام
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد که نه بخدا قسم که طعام در نزد من نیست
جان من و برادر من فدای تو باد پس چون حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله از خانهٔ مبارکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بیرون رفتند یکی از
کنیزان حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها دو گرده نان و پارچه گوشتی
از برای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بهدیه فرستاد پس آنحضرت آنرا
گرفت و در زیر طبق چوبین گذاشت و پارچه بر روی آن کشید و آنرا
پنهان نمود و گفت بخداوند عالمیان قسم که البته بر میگزینم با آن حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله را بر جانم و بر شوهر و فرزندانم و حال انکه ایشان
همه گرسنه و محتاج یکلقمه طعام بودند پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
حضرت امام حسن و یا حضرت امام حسین علیهما السلم را بخدمت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرستاد و آنحضرت را تکلیف نمود چون حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله مراجعت نموده تشریف بسوی او ارزانی
فرمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم عرض نمود که ای پدر بزرگوار بعد از تشریف

بردن شما حق تعالی رسانید بمن چیزی و من آنرا پنهان کردم و نگه داشتم
از برای شما پس آنحضرت صلعم فرمودند که بیار آنرا نزد من ای دختر گرامی من
پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام سر آنرا گشود ناگاه دید که آن طبق
پر از نان و گوشت شده چون نظر مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
بر آن افتاد متحیر شد و دانست که آن از جانب خداوند عالمیان است
پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام شکر حق تعالی را بجای آورد و صلوات
فرستاد بر پدرش پیغمبر برگزیدهٔ حق تعالی و آنرا برداشته بخدمت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن طعام
دید حمد حق تعالی را بتقدیم رسانید و گفت بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
که از کجا آمده است این طعام از برای تو حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
گفت که آمده است آن از جانب حق تعالی بدرستیکه خداوند عالمیان
روزی میدهد هر که را که میخواهد زیاده از حد حساب پس حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرستاد بسوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و او را
طلب نمود و حاضر گردانید پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و
حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمهٔ زهرا و حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین و جمیع زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
همگی از آن طعام تناول کردند تا آنکه همه سیر شدند و حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام فرمودند که آن کاسه بعد از سیر شدن همه همچنان بر حالت
خود باقی بود که گویا هیچ از آن کم نشده بود پس وسیع گردانیدم من
از آن کاسه روزی را بر جمیع همسایگانم و گردانیده بود حق تعالی در آن کا

برکت وخیر بسیار ح ۲۳ رُوِیَ اَنَّ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السّلم قَالَ اِنَّ خَدِیْجَۃَ
لَمَّا تُوُفِّیَتْ جَعَلَتْ فَاطِمَۃُ تَلُوذُ بِرَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَتَدُوْرُ
حَوْلَهُ وَتَسْأَلُهُ یَا رَسُوْلَ اللهِ اَیْنَ اُمِّیْ فَجَعَلَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ لَا
یُجِیْبُهَا فَجَعَلَتْ تَدُوْرُ عَلٰی اَنْ تَسْأَلَهُ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ
لَا یَدْرِیْ مَا یَقُوْلُ فَنَزَلَ جَبْرَئِیْلُ فَقَالَ اِنَّ رَبَّكَ یَأْمُرُكَ اَنْ تَقْرَأَ عَلٰی
فَاطِمَۃَ السّلم وَتَقُوْلَ لَهَا اُمُّكِ فِیْ بَیْتٍ مِنْ قَصَبٍ کِعَابُهُ مِنْ ذَهَبٍ
وَعُمُدُهُ مِنْ یَاقُوْتٍ اَحْمَرَ بَیْنَ اٰسِیَۃَ امْرَأَۃِ فِرْعَوْنَ وَمَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ
فَقَالَتْ فَاطِمَۃُ عَلَیْهَا السّلم اِنَّ اللهَ هُوَ السّلم وَمِنْهُ السّلم وَاِلَیْهِ السّلم شرح
مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنۃ مثواه در ایضاح این حدیث گفته که
جوهری گفته است کُعُوْبُ الرُّمْحِ النَّوَاشِزُ فِیْ اَطْرَافِ الْاَنَابِیْبِ یعنی کعوب
نیزه آن بر آمدگیهاست که در اطراف انابیب است این غلام داعی
معروض میدارد که جوهری گفته است که اَلْاُنْبُوْبَۃُ مَا بَیْنَ کُلِّ عُقْدَتَیْنِ
مِنَ الْقَصَبِ وَهِیَ اُفْعُوْلَۃٌ وَالْجَمْعُ اُنْبُوْبٌ وَاَنَابِیْبُ یعنی انبوبه آن چیزیست
که مابین دو گره نی است و آن بر وزن افعوله است و جمع آن انبوب و
انابیب است پس از کلام جوهری معلوم شد که کعب بر آمدگی گره نی و انبوبه
قلم مابین دو گره نی را گویند و جمع آن انبوب و انابیب است اما صاحب نهایه
گفته است که کَعْبُ الْقَنَاۃِ هُوَ اُنْبُوْبُهَا وَمَا بَیْنَ کُلِّ عُقْدَتَیْنِ مِنْهَا کَعْبٌ
وَکُلُّ شَیْءٍ عَلَا وَارْتَفَعَ فَهُوَ کَعْبٌ وصاحب مجمع البحرین گفته اَلْکَعْبُ یُقَالُ
لِلْاُنْبُوْبَۃِ بَیْنَ کُلِّ عُقْدَتَیْنِ وَکُلُّ شَیْءٍ عَلَا وَارْتَفَعَ فَهُوَ کَعْبٌ پس معلوم
شد که ایشان کعب انبوبه را که قلم میان دو گره است میدانند مع هذا که در ان

ایضاح قال الجوهری
کُعُوْبُ الرُّمْحِ النَّوَاشِزُ
فِیْ اَطْرَافِ الْاَنَابِیْبِ
انتهی

نه علاست

نه علامت ونه وارتفع صاحب قاموس گفته الکعب کل مفصل للعظام
والعظم الناشز فوق القدم والناشزان من جانبیها وما بین الانبوبتین
من القصب از این کلام صاحب قاموس معلوم میشود که کعب نی بند وگره هست
که میان دو قلم نی واقع هست چنانچه جوهری گفته هست اما در تحقیق انبوبه گفته
که والانبوب من القصب والرمح کعبهما کالانبوبة والانبب از این کلام
صاحب قاموس معلوم میشود که انبوبه وکعب یکی باشد واین قول با قول
اول که کعب ما بین دو انبوبه از نی هست منافی یکدیگر اند پس اشتباه او
ظاهر ومعلوم شد ومع ذلک گفته است که مقالم الرمح کعوبه پس کعوب
مقالم رمح است ومقالم جمع مقلم است که جا ومکان قلم باشد پس کعب
جا ومکان قلم هست نه قلم بنا علیه کعب بند وگره است وانبوبه که قلم است
ما بین دو کعب هست وظاهرش آنست که صاحب نهایه ومجمع البحرین نیز
اشتباه نموده باشند بجهت آنکه کعب بمعنی مفصل وعلا وارتفع جمیعا
مناسب بند وگره هست وهیچ مناسبت با انبوبه که قلم ما بین دو گره است
ندارند وصاحب مجمع البحرین در قصب گفته که قصبة بالتحریک واحدة
القصب بفتحتین ایضا وهو کل نبات یکون ساقه انابیب وکعوبا پس
قلمها انابیب وگرهها کعوب است وکلام جوهری صحیح تر از همه هست وعبارتش
منافی هم نیست واو نیز در قلم گفته که مقالم الرمح کعوبه وهر سه عبارتش
باهم درست میاید وموافق او در دستور اللغه نقل شده الکعب واحد
الکعوب وهو عقد الرمح وکعابه ککعوب نصب لبن وغیر او نیز از لغویین
موافق جوهری نقل کرده اند وایضا از کلام جوهری معلوم شد که انبوب

جمع است مثل أنابيب واز کلام صاحب قاموس ونهایه ومجمع البحرین
ظاهر میشود که أنابیب جمع أنبوب مثل أنبوبه واحد آنست ظاهرش اینست
که تحقیق جوهری در اینمقام معتبر باشد تلوذ لواذ بکسر لام وفتح وضم نیز نقل کرده اند
بمعنی التجا وطلب فریادرسی کردن است چنانچه در ادعیهٔ ماثوره وارد شده است
اللهم بك اعوذ وبك الوذ مناسب مقام است وتلوذ ببنانك را تفسیر
نموده اند به تتضرع ببنانك بتحريكهما ليس معنى تضرع در اینحدیث انسب است یعنی
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم تضرع وزاری مینمود بحضرت پیغمبر صلعم واحوال مادرش را
می پرسید ومعنی تحریك نیز مناسب است یعنی حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله
علیها بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله چسبیده بود وانحضرت را حرکت میداد و
احوال مادر عالیمقدارش را می پرسید چنانچه داب اطفالست که هرگاه از امری
مضطر باشند بایکس می چسبند وحرکت میدهند قصب بفتح قاف
وصاد مهمله جمع قصبه بفتح قاف وفتح صاد مهمله وباء یکنقطهٔ متصله
بهاء است وقصبه نباتی را گویند که بوده باشد در ساق او قلمها وبندها
مثل نی صاحب نهایه گفته است وفي حديث خديجة بشر خديجة ببيت
من قصب في الجنة القصب في هذا الحديث لؤلؤ مجوف واسع كالقصر المنيف
والقصب من الجوهر ما استطال منه في تجويف یعنی در حدیث خدیجه
علیها السلم واقع شده است که بشارت بده خدیجه را بخانهٔ از قصب در بهشت
عنبر سرشت قصب در اینحدیث مروارید مجوف واسع است مثل قصر
بلند وقصب از جواهر جوهریست که مستطیل ومجوف باشد جوهری گفته
والقصب انابيب من جوهر وفي الحديث بشر خديجة ببيت في الجنة من قصب

یعنی

یعنی قصب در لغت بمعنی قلمهای از جواهر آمده است و در حدیث واقع شده
که بشارت بده خدیجه را بخانه در بهشت عنبرسرشت از قصب صاحب قاموس گفته است
والقصب محرکة ایضاً ما کان مستطیلاً من الجوهر والدرّ الرطب والزبرجد الرطب
المرصّع بالیاقوت ومنه بشّر خدیجة ببیتٍ فی الجنة من قصبٍ یعنی قصب بفتح
صاد مهمله نیز آن چیزیست که بوده باشد مستطیل از جواهر و درّ تر و زبرجد تر که مرصّع
بیاقوت باشد و از اینست معنی حدیثیکه واقع شده است که بشارت بده خدیجه را
بخانه در بهشت عنبرسرشت از قصب مقام آنست که کسی پرسد از این سه
عالم متبحّر که از اعاظم علمای اهل تسنّن اند که این خدیجه صاحب قصر عالی از
جواهر که بیان نموده اید در کتب لغت آیا جدّهٔ امامان ما شیعیان است یا جدّهٔ
خلفای ظلم و ستم سنّیان و صاحب این قصر منیف و منزل شریف والدهٔ خاتون
ما شیعیان حیدر کرّار حضرت فاطمه عالیمقدار است یا والدهٔ خاتون سنّیان
کج رفتار عایشه شترسوار است قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون عَمَد بفتح عین
مهمله و میم و عُمُد بضم عین مهمله و میم جمع عَمود بفتح عین و عِماد بکسر عین است
وبعضی از لغویین ذکر کرده اند که جمع قلت عَمود اَعمِده و جمع کثرت آن
عَمَد بفتحتین و عُمُد بضمتین است و قرّا نیز فی عَمَدٍ مُمَدَّدةٍ را که در قرآن مجید نازل شده
بفتحتین و ضمتین قرائت نموده اند شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان
در سوره مبارکه رعد بیان نموده که عَمَد و عُمُد هر دو بیک معنی و جمع عَمود
و عِماد است فرقی که هست آنست که عَمَد جمع عَمود و عِماد است و عُمُد
اسم جمع است یعنی شیخ امام قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی
علیه الرحمه در کتاب خرایج الجرایح روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن

محمد بن الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که چون حضرت خدیجه کبری ع از دار
باقی رحلت نمود حضرت فاطمه زهرا ع که طفل بود از غم و حزن پناه بحضرت
رسول الله صلعم آورده و در دور آنحضرت میگردید و بتضرع و زاری از حضرت
رسالت پناهی ص سوال مینمود و میگفت یا رسول الله در کجاست مادر مهربان من
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جوابی بآن قرة العین خود نمیفرمود و حضرت
فاطمه زهرا ع بر میگردید بر آن سوال و از آنحضرت صلعم آن سوال را مینمود و بدون
استماع جواب شافی ساکت نمیشد و دست از دامن پدر بزرگوار خود
بر نمیداشت و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی بود قبل از نزول وحی الهی نمیدانست که چه چیز در جواب
فرزند گرامی خود گوید پس حضرت جبرئیل ع نازل شد و گفت بحضرت پیغمبر ص که بدرستیکه پروردگارت
امر میکند ترا باینکه سلام خداوند عالمیان را برسانی بحضرت فاطمه زهرا ع
و بگویی از برای او که مادر تو در خانه ایست از جواهر مجوف مثل نی که بندهای
آن از طلا و قلمهای آن که مابین دو بند باشد از یاقوت سرخ است و این قصر رفیع
از جواهر که مادر عالیمقدار تو در آنست میان قصر آسیه زن فرعون و قصر مریم بنت عمران است
پس آن بضعة الرسول چون سلام و پیغام خداوند عالمیان را از زبان معجز بیان پدر
عالیمقدار خود استماع نمود باوجود صغر سن در جواب گفت که بدرستیکه خداوند
عالمیان است سالم از جمیع معایب و نقایص و از اوست سلامتی
جمیع عالم و عالمیان و بسوی او بر میگردد تحیتها و سلامها این غلام داعی
معروض میدارد که چون بنص احادیث کثیره آسیه و مریم هر دو مثل
خدیجه کبری علیها السلم زوجه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در بهشت

عزیزتر

عنبر سرشت خواهند بود ممکن است که بآن اعتبار قصر ایشان بشرف قرب
وجوار قصر حضرت خدیجه کبری علیها السلم مشرف گشته و وقوع در طرفین قصر باعتبار
اعلی واشرفیت قصر حضرت خدیجه کبری علیها السلم که خَیْرُ الْاُمُوْرِ اَوْسَطُهَا
وَشَرَفُ الْمَکَانِ بِالْمَکِیْنِ باشد والله اعلم تبصره کالقصب کعابر من ذهب
این غلام داعی معروض میدارد که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله چنانچه
سابقاً مذکور شد نکاح النسا بود وزنان بسیار خواستگاری نمودند
احدی توهم آن ننماید که سائر زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله را نسبتی بحضرت
خدیجه کبری علیها السلم بوده ویا احدی از زنان عالمیان را تواند بود بلکه حضرت
خدیجه کبری علیها السلم سیده وبزرگترین سابقین ولاحقین است هیچ یک
از زنان گذشته وآینده در شرف ورتبه او نبوده اند مگر فرزند برگزیده
او حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که فضیلت هر یک از ایشان باز موجب
زیادتی فضیلت آن دیگر است شیخ طبرسی علیه الرحمة والغفران در تفسیر
مجمع البیان در نزد نقل مریم بنت عمران در سوره مبارکه آل عمران
بیان نموده که روایت شده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
که آنحضرت فرمودند که فضیلت داده است حق تعالی خدیجه را بر زنان
امت من چنانچه فضیلت داده بود مریم را بر زنان عالمیان ودر
کتب اهل تسنن نیز این حدیث شریف مسطور است لهذا واجب
دانست که مجملی از احوال حضرت خدیجه کبری علیها السلم را از احادیث
متفرقه جمع وبعنوان ایجاز واختصار بحذف زواید مشهوره ذکر نماید
حضرت خدیجه کبری علیها السلم دختر خویلد بن نوفل از اکابر قریش بود ودر

[illegible]
حضرت خدیجه کبری صلوات الله علیها

بکمال عقل و ایمان و نهایت ثروت و سامان و از سکنهٔ بیت الله الحرام
بود و پادشاهان عظام و اشراف کرام و بزرگان عالیمقام را که مالک
چهار صد غلام بودند بشوهری خود قبول ننمود هر وقت که وصفی از اوصاف
حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله را استماع مینمود چیزی
بخاطر او خطور میکرد روزی از روزها بطواف بیت الله الحرام با جمعی
از زنان اشتغال داشت عالمی از احبار بر ایشان گذشت و گفت ای
زنان مکرمهٔ قریش وقت ظهور پیغمبر آخر الزمان شده خوشا حال آنکه
خود را بشرف خدمت او سرافراز نماید این سخن در دل حضرت خدیجه
موثر و کارگر گشت و حضرت خدیجه علیها السلام بعقل و کمال و عفت و جمال
مشهور آفاق و ملکهٔ مکهٔ معظمه بود و مالکهٔ اموال بسیار و مواشی بیشمار
و در هر ناحیه غلامان و مواشی او بود حتی اینکه نقل نموده اند که عدد
شتران او زیاده از هشتاد هزار بود و در هر طرف تاجری داشت
و در هر شهر مثل مصر و حبشه و غیرهما مال او بود و حضرت خدیجه علیها السلام را
عموئی بود ورقه نام که از جملهٔ قسیسین و احبار عالم بجمیع کتب بود
صاحب نهایه در حدیث مبعث نقل کرده است که عرض کرد ورقه
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که اگر ادراک ایام نبوت تو نمایم
هر آینه یاری نمایم بتو یاری کردن نیک و بلیغ و ورقه در کتب
خوانده بود که زوجهٔ حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله زنی باشد
ستیدهٔ قریش و بزرگ اقوام خود و صاحب عقل و کمال و عفت
و جمال و انفاق خواهد کرد تمامی اموال خود را در راه رضای آنحضرت

و در جمیع

۸۶

و در جمیع امور یار و یاور حضرت سید المرسلین و وزیر و غمگسار آنحضرت
خواهد بود پس چون ورقه در میان قریش بحضرت عقل و جمال و وفور
مال برادر زادهٔ خود دیگری را گمان نداشت همیشه امید وار آن بود که شاید
باین شرف سعادت برادر زادهٔ او مشرف شود و بحضرت خدیجه اوصاف
حضرت پیغمبر را نقل مینمود روزی از راه امتحان بحضرت خدیجه علیها السلم گفت
گفت که ای خدیجه پادشاهان جهان و بزرگان و اشراف زمان
بخواستگاری تو آمدند رغبت بهیچ یک ننمودی مگر تورا رغبت بشوهر
نیست حضرت خدیجه علیها السلم گفت که ای عمو نمیدانم که بکه شوهر کنم و
بزرگان بسیار که بخواستگاری من آمده اند دلم ایشانرا قبول ننمود و
رغبت بایشان نکرد ورقه گفت که ای جان عمو در نزد من تست چیز
عجیبی کتابی از عهد حضرت عیسی علیه السلم دارم که در آن نوشته است
عزایم و طلسمات من از آن عزایم و طلسمات بر آب میخوانم تو از آن
آب غسل کن و کلمات چند نیز از انجیل و زبور مینویسم آنرا بزیر سرت
بگذار و بخواب هر که شوهر تو باشد در خواب خواهی دید پس حضرت
خدیجه علیها السلم چنان کرد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بجاه و
جلال و صفات کمال در خواب دید که از خانهٔ ابو طالب بیرون آمد
و داخل خانهٔ او شد فردا ورقه را طلبید و خواب خود را باو نقل کرد
ورقه گفت که ای خدیجه هر گاه راست گویی آنچه تو دیده صفت پیغمبر
آخر الزمان است بشارت باد بتو که تو زوجهٔ محترمهٔ آنحضرت خواهی
بود و من نیز در کتب خوانده ام که مثل تو زن با حسن و جمال و شرافت

ومال زوجه او خواهد بود نقل خدیجه باعمش تمام نکشته بود که بخدیجه خبر رسید
که بزرکان وسادات بنی هاشم حضرت ابوطالب وبرادرانش بجهت
حاجتی آمده اند حضرت خدیجه علیها السلم بمیسره نام غلام خود که سرکردهٔ غلامان
او بود امر فرمود که ایشانرا باعزاز تمام داخل خانه کن وغلامانرا امر کن
که در خدمت کزاری ایشان اهتمام تمام نمایند وخانه را بفرشهای رنک
مفروش وکرسیهای زرنکار مزین نمایند پس حضرت خدیجه بحضرت
ابوطالب وبرادران او اعزاز واحترام تمام نمود وایشانرا بانواع فواکه
وحلواها واطعمه واشربه ضیافت نمود ابوطالب کفت مارا بتو ای خدیجه حاجتی
هست حضرت خدیجه علیها السلم کفت که ای سید وبزرک قریش حاجت
خود را بیان فرما ابوطالب کفت که در میان ما وتو قرابت هست و
بجهت تو جمعی کثیر در تجارت اند واحوال ما بمرتبهٔ عسرت رسیده است
برادرزاده ما حضرت محمد صلی الله علیه وآله در کمال امانت ودیانت
وصداقت است میخواهیم که قدری از مال خود را باو سرمایه دهی وبجهت
او نیز مثل سایر تاجرانت چیزی قرار فرمایی وبتجارت بهر طرف که خواهی
ارسال نمایی حضرت خدیجه علیها السلم کفت که سمعا وطاعة هر قدر که
خواهید وبهر طرف که او خود اراده نماید مختارید وبجهت او است
اضعاف آنچه بتاجران خود میدهم پس حضرت ابوطالب علیه السلم شاد
وخوشحال کشته احدی از برادران خود را بطلب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرستاد چون آن آفتاب فلک نبوت ورسالت داخل خانه
حضرت خدیجه شد اشعهٔ نور جمالش در آن خانه تابان کشت حضرت

۸۷

خدیجه علیها السلم از عقب حجاب مثل نور آفتاب را در خانه خود تابان دید
میسره را طلبید و باو گفت که بتو امر ننمودم که با غلامان در خدمت
ابوطالب و برادران او اهتمام تمام نمایید پرده های زرنگار قصر را
بنحوی کشیده اید که آفتاب بمجلس ایشان تابیده بهت میسره گفت
که ای سیده من بخدا قسم که آنچه تو ملاحظه نموده آن نور آفتاب نیست
بلکه نور جمال باکمال حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است حضرت
خدیجه علیها السلم را از استماع این سخن محبتی که از صمیم قلب با آنحضرت داشت
زیاده شد و در دل خود عشق محبت را پنهان نمود پس حضرت خدیجه
علیها السلم از عقب پرده زرنگار حجاب با آنحضرت گفت که ای
سید من خوش آمدی و کلبه مرا بنور مقدم شریف منور فرمودی
آیا میخواهی که امین باشی باموال من و بهر جانب که خواهی حرکت
فرمایی آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بلی و خواهش سفر شام
دارم حضرت خدیجه علیها السلم گفت که امر و اختیار با شماست پس
حضرت خدیجه قدر خطیری سرمایه با آنحضرت داده و تهیه سفر او را آماده
نموده با میسره و جمعی از غلامان خود روانه نمود و بمیسره سفارش تمام
در خدمتگزاری و اطاعت امر عالی آنحضرت فرمود و گفت ای
میسره اختیار تو و جمیع غلامان و همگی مال من با حضرت محمد است باید
که مطیع و منقاد آنحضرت باشید و دقیقه از مراسم خدمتگزاری فرو
گذاشت ننمایید و آنچه در این سفر آناً فآناً از او مشاهده شود ضبط کنی تا
اینکه بجهت من تمامی آنرا بیان نمایی میسره گفت که ای سیده من

آنچه فرمودی بجان منت دارم و بخدا قسم که من قبل از این نیز آنحضرت را
دوست میداشتم اکنون دوستی تو که سیده منی باعث فزونی محبت
و اخلاص من در خدمت آنحضرت شد پس چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
اراده سفر خیر اثر نمود بخانه حضرت خدیجه علیها السلام آمد که با او وداع نماید
حضرت خدیجه علیها السلام گفت که ای سید من و ای نور چشم من آنچه
پوشیدهٔ مناسب شما و راه نسبت استدعای آن دارم که این جامها را
بپوشی اما این جامها بقد رعنای شما دراز است لمحه توقف فرمایید
تا آنها را موافق قد مبارکت نمایم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که
ای خدیجه جامه بهر قد که باشد بقد من درست می آید یکی از معجزات
آنحضرت صلی الله علیه و آله آن بود که هر جامه که میپوشید موافق قد
مبارکش می آمد اگر جامه دراز بود بقدرت الله تعالی کوتاه میشد و اگر
کوتاه بود دراز میشد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جامهای فاخره را
که حضرت خدیجه علیها السلام بهدیه آورده بود پوشید و بقد مبارک
آنحضرت موافق و درست آمد حضرت خدیجه علیها السلام از رویت این حال
نیز عشق و محبتش فزون تر شد و ناقه صهبا خود را که در مکه معظمه بحسن
رفتار مشهور بود طلبید و بجهت سواری بآنحضرت بخشید پس حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله روانه سفر شد و از اعمام آنحضرت حمزه و عباس
با آنحضرت روانه شدند و جمعی کثیر از قریش و قبایل دیگر نیز همراه بودند
ابوجهل لعین نیز با اموال و غلامان خود همراه آن کاروان بود چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله در گرمی آفتاب روانه سفر شد و از حرارت شمس

عرق بر جبین انورش نشست حق تعالی بجبرئیل امین وحی فرمود که برو
نزد رضوان خازن جنان و بگو باو که بیرون آورد ابر یرا که آفریده ام
من آنرا از برای حبیب خودم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله قبل
از انکه بیافرینم حضرت آدم علیه السلام را بدو هزار سال و ببر آنرا و بر سر
دوست من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باز دار پس چون آن ابر را
دیدند مردمان که آمده بر سر آنحضرت صلی الله علیه و آله سایه افکند
همگی متحیر شدند و در هر روز و هر منزل معجزهٔ از آنحضرت صلی الله علیه و آله
ظاهر میشد که باعث سرور دوستان و بغض و حسد دشمنان میگشت
میسره جمیع آنها را ضبط مینمود تا اینکه بعقبهٔ ایله رسیدند و در آن
عقبه دیری بود که راهبان بسیار در آن بودند و داناترین ایشان
راهبی بود که نام او فلیق بن یونان بن عبد الصلیب بود و اوصاف
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در جمیع کتب خوانده و دانسته بود
و هر وقت که در تلاوت انجیل بصفات پیغمبر آخر الزمان میرسید میگریست
و میگفت که ای فرزندان من کی باشد که بشارت دهید بمن بآمدن
بشیر نذیر که مبعوث شود از تهامه و متوج باشد بتاج الکرامه و سایه
افکند بر او غمامه و شفاعت کند عاصیان را یوم القیمه رهبانان باو
میگفتند که تو از گریه خود را هلاک نمودی مگر ظهور او نزدیک است او
میگفت بلی میباید که ظاهر شده باشد ظهور او از بیت الله الحرام است
و دین او در نزد خداوند عالمیان اسلام است و از زمین حجاز باین
سرزمین خواهد رسید آنقدر براه نگریست و ذکر اوصاف آنحضرت

نموده کریست که چشمش ضعیف شد پس روزی رهبانان نظر کردند ناگاه
قافله را دیدند از جانب مکهٔ معظمه می آید و در پیشاپیش آن قافله آفتابی
در زیر ابر میخرامد فریاد کردند که ای پدر عقلانی اینک قافلهٔ حجاز پیدا شد
و نور حضرت خیر البشر هویدا شد راهب گفت که ای فرزندان روحانی
من بسی بقوافل آن راه نظر کردم و یوسف خود را در آن ندیدم گفتند
که ای پدر نوری از این قافله ساطع و پرتو آن لامع است راهب گفت که
گویا وقت وصل رسیده باشد پس آن راهب رو بجانب آسمان کرد و
گفت ای خداوند و سید و مولای من بجاه و منزلت آن برگزیده آت
که همیشه در آرزوی پای بوس او بوده ام دیدهٔ مرا بسوی من باز کردان
تا خورشید جمال او را نظاره نمایم هنوز دعائش بآخر نرسیده بود که
دیده اش روشن شد پس برهبانان گفت که ای فرزندان گرامی اگر
آن پیغمبر موعود در میان این گروه است در زیر آن درخت که از زمان
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام خشک شده و بسیاری از پیغمبران
در زیر آن درخت نشسته اند خواهد نشست و آن درخت خشک از
برکت قدوم او سبز خواهد شد و از آن چاه که مدتهاست که آب در آن
دیده نشده آب خواهد آشامید چون قافله رسید و در دور چاه فرود
آمد و بارها از شتران کشوده شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که
همیشه اختیار خلوت بجهت ذکر خداوند عالمیان مینمود میل بجانب آن
درخت فرمود چون آنحضرت صلعم در زیر آن درخت قرار گرفت بقدرت
الله تعالی در ساعت آن درخت سبز و خرم و میوه دار شد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله

زیر آن

بر سر آن چاه خشک رفت آب دهن مبارک خود را در آن انداخت
در همان لحظه چشمهای آب زلال شیرین از اطراف آن جوشید چون
راهب آن احوال را مشاهده نمود گفت ای فرزندان من مقصود من
همین بود پس بزودی طعامهای نیک مهیا نمایید که بخدمت سیّد
بنی هاشم که سیّد انام است مشرف شویم و از او امان جهت قافلهٔ رهبانان
بگیریم پس ایشان طعامهای نیک مهیا کردند بعد از آن گفت با ایشان
که بروید و خبر کرده این قوم بگویید که پدر ما بشما سلام میرساند و ولیمه از برای
شما مهیا نموده است التماس آن دارد که بولیمهٔ او حاضر شوید و چون آن مرد
بمیان قافله رسید نظرش بر ابوجهل لعین افتاد او را بزرگ قوم دانسته
رسالت راهب را باو رسانید ابوجهل لعین در میان قافله ندا کرد که
راهب این دیر برای من طعامی مهیا کرده است و التماس نموده که همه
بمهمانی او حاضر شوید بیایید تا بدیر او رویم اهل قافله گفتند که را نزد
مالهای خود گذاریم ابوجهل لعین گفت محمّد را بگذارید که او امین و راستگو است
پس اهل قافله بخدمت آنحضرت رفته اموال خود را بآنحضرت سپردند ابوجهل
لعین پیش افتاده با اهل قافله بصومعه رفت چون داخل دیر شدند راهب
ایشان را اعزاز و احترام تمام نمود و جهت ایشان طعام حاضر گردانید چون
ایشان مشغول طعام خوردن شدند راهب کلاه از سر برداشت و کتابی
بدست گرفت و بر روهای ایشان یک یک نظر میکرد و کتاب را ملاحظه
مینمود در هیچیک صفات پیغمبر آخر الزمان را ندید پس کلاه خود را انداخت
و فریاد کشید که واویلاه نا امید شدم و بمطلب دیرین خود نرسیدم

و بآرزوی خود فایز نگشتیم پس گفت راهب که ای بزرگان قریش آیا کسی از
شما در قافله مانده هست که حاضر نگشته ابوجهل لعین که بزرگی قوم را بر خود
بسته بود گفت که بلی پسر خورد سالی هست که اجیر زنی شده که برای او تجارت
نماید هنوز سخن آن ملعون تمام نگشته بود که شیر بطحا و یثرب حمزه بن عبد
المطلب عموی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشتی بر دهن آن ملعون زد
که بر پشت افتاد و گفت ای بدترین مردمان چرا نگفتی که در قافله مانده است
بشیر نذیر و سراج منیر و نگذاشته ایم او را در نزد متاع خود مگر از جهت راستی
و امانت و جلالت و دیانت او و در میان ما نیست بهتر از او پس حمزه
متوجه راهب شد و گفت بنما بمن آن کتاب را که در دست داری و خبر
ده بمن که چه چیز در آن نوشته شده است تا من عقده تو را گشایم و تو را
بمطلب اصلیت رسانم راهب گفت که ای سید من این سفریست که در آن
صفات پیغمبر آخر الزمان نوشته شده و صفت آنحضرت ص آنست که بوده
باشد معتدل القامه و بیفکند ابر براو سایه و بوده باشد میان دو کتفش علامت نبوت
و شفاعت نماید عاصیان را در روز قیامت عباس گفت که ای راهب
اگر ببینی او را می شناسی راهب گفت که بلی عباس گفت که همراه من بیا
تا بنمایم بتو در زیر آن درخت صاحب این صفات را پس راهب بسرعت
تمام بشرف خدمت آن سید انام روانه شد چون نزدیک رسید آنحضرت
صلی الله علیه و آله او را تعظیم نمود راهب بر آنحضرت سلام کرد آن حضرت ص
در جواب فرمود که وعلیک السلام ای عالم رهبانان ادیب و ای فلیون بن
یونان بن عبد الصلیب راهب عرض کرد که شما نام مرا چه دانستید و که آموخت

بشما نام پدر و بابای مرا آنحضرت صلی الله و آله فرمودند که اخبار کرد من کسیکه
خبر داده است بتو که من در آخر الزمان مبعوث خواهم شد پس راهب سر
بر قدم مبارک آنحضرت گذاشت و قدم مبارک آنحضرت را بوسید و بر روی
خود مالید و عرض کرد که ای سید بشر امید دارم که دیر مرا بمقدم شریف منور
گردانی آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که اهل قافله اموال خود را بمن سپرده اند
راهب عرض کرد که من ضامنم که اگر ریسمانی از ایشان کم شود شتری
در عوض دهم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله با راهب بجانب دیر روانه شد
و این دیر دو درگاه داشت یکی بزرگ و یکی کوچک و در پس درگاه
کوچک کلیسایی ساخته بودند و در آنجا صورتها نصب نموده بودند و درگاه
آنرا دانسته کوچک ساخته بودند که هر که از آن درگاه داخل شود بضرورت
پشت دوتا نموده بتعظیم آن صور قیام نموده باشد راهب دانسته آنحضرت را
از آن راه آورد که معجزات آنحضرت را مشاهده نموده بحث ازدیاد
یقینش شود چون راهب کج گشته داخل شد بقدرت الهی آن درگاه
بلند شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله راست و درست داخل شد چون
آنحضرت صلعم داخل مجلس شد جمیع اهل مجلس برخاستند و آنحضرت صلعم را در صدر مجلس
جا دادند و راهب مثل غلامان در برابر آنحضرت ایستاده کمر خدمتگزاری
بر میان جان بست و رهبانان دیگر همه دست بسته در برابر ایستادند و از
میوه های لطیف شام نزد آنحضرت آوردند پس راهب رو بجانب آسمان
کرد و گفت پروردگارا خاتم نبوت را میخواهم ملاحظه نمایم پس حضرت جبرئیل
علیه السلم بامر ملک جلیل آمد و ردای مبارک آنحضرت را از دوش مبارکش

برداشته مهر نبوّت از میان دو کتف مبارک آنحضرت ص ظاهر و نوری
از آن ساطع شد که دیر رهب روشن گردید پس راهب از دهشت آن نور
بسجده افتاد چون سر از سجده برداشت گفت که تویی آنکه من میطلبیدم و آرزوی
حضور شریفت را میکشیدم پس قوم متفرّق شدند و ابوجهل لعین با هزاران
بغض و کین خوار و ذلیل برگشت آنحضرت صلّی اللّه علیه و آله با میسره در نزد
راهب ماندند راهب گفت که ای سیّد من بشارت باد تو را که حق تعالی
گردنهای گردن کشان عرب را برای تو ذلیل خواهد کرد و مالک سایر
بلاد خواهی شد و قرآن مجید بر تو نازل خواهد گشت تویی سیّد انام و دین
تو هست اسلام و جمیع بتان را خواهی شکست و دینها را باطل و برطرف خواهی
کرد و نام تو باقی خواهد بود تا آخر الزّمان ای سیّد من التماس آن دارم
که تصدیق کنی بر جمیع رهبانان و راضی شوی از ایشان بگرفتن جزیه در
زمان خودت پس راهب رو بمیسره کرد و گفت که بخاتون خودت از من
سلام برسان و بشارت بده او را که رستگاری یافته است سیّد انام
و حق تعالی نسل این پیغمبر برگزیدهٔ خود را از فرزندان او خواهد گردانید و نام
خیر او تا آخر الزّمان باقی خواهد ماند و همه کس بر او حسد خواهند نمود
بگو بخاتونت که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که باو ایمان آورد و تصدیق
رسالت او نماید و بدرستیکه او اشرف پیغمبران و افضل ایشان است ای میسره
احتیاط کن در شام بر او از یهود که اعدای اویند تا برگردد بسوی بیت الله
الحرام پس آنحضرت صلی الله علیه و آله راهب را وداع نمود و با قافله
بجانب شام روانه شد و چون بشام رسیدند امتعهٔ خود را بقیمت اعلا

فروختند

فروختند و نفعهای عظیم بجهت ایشان برکت وجود آنحضرت صلی الله
علیه و آله بهم رسید که هرگز ندیده بودند و آنحضرت بر هر سنگ و درخت
که میگذشت آنها بر آنحضرت سلام میکردند و میگفتند السلام علیک یا رسول الله
و معجزات بسیار روی نمود تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله با قافله مراجعت
کرده بنزدیک مکهٔ معظمه رسید میسره بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله عرض کرد
که نفع و خیر کثیر در این سفر خیر اثر به برکت تو واقع شد که در مدت چهل سال
واقع نمیشد پس مصلحت چنان میدانم که شما پیشتر بروید و مژدهٔ سلامتی مال
کثیر و نفع عظیم را بحضرت خدیجه رسانید که دأب او آنست که هر که مژده
برد جلدوی نیک عطا مینماید پس آنحضرت صلی الله علیه و آله سبقت بر قافله
گرفته بجانب مکهٔ معظمه روانه شد اتفاقاً حضرت خدیجه علیها السلام در آن وقت
با بعضی از زنان در قصر بلند که بر راه مشرف بود نشسته بودند ناگاه نظرش
بر سواری افتاد که از دور می آید و ابری بر سر او سایه افکنده و بسرعت
تمام می آید و ملکی از جانب راست و ملکی دیگر از جانب چپ او بر روی
هوا می آیند و هر یک شمشیر برهنه در دست دارند حضرت خدیجه علیها السلام
از مشاهدهٔ این احوال متحیر شد و گفت خداوندا چنین کن که این متقرب
درگاه تو بکاشانهٔ محقر من آید چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بنزدیک
رسید و معلوم شد که او حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و بخانهٔ حضرت
خدیجه می آید حضرت خدیجه علیها السلام پای برهنه تا پشت در باستقبال
آنحضرت روان شد و وقار و تمکین و جلالت حضرت خدیجه علیها السلام
بمرتبهٔ بود که چون ارادهٔ آن مینمود که از مکانی بمکانی و یا از خانه بخانه

رود در روی کرسی زرین خود قرار و آرام گرفته کنیزان او را با کرسی
زرینش نقل و حرکت میدادند آنحضرت صلی الله علیه و آله او را بشارت
برسیدن مال و نفعهای کثیره نمود حضرت خدیجه علیها السلام گفت که ای
نور چشم من میسره چرا در رکاب تو نیست آنحضرت صلعم فرمود که میسره
از عقب می آید حضرت خدیجه علیها السلام گفت که ای سید من برگرد و با میسره
داخل شو مقصود حضرت خدیجه علیها السلام آن بود که بار دیگر آنچه دیده بود بعین
الیقین مشاهده نماید چون آنحضرت صلی الله علیه و آله برگشت آن ابر
نیز با او برگشت و باز در مراجعت با آنحضرت معاودت نمود یقین
حضرت خدیجه علیها السلام بجلالت قدر آنحضرت زیاده شد و در روایت دیگر
واقع شده که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت بشارت از قافله
سبقت گرفته بجانب مکه معظمه روانه شد زمین در زیر پای ناقه آنحضرت
پیچیده شد تا آنکه نزدیک بکوههای مکه معظمه رسید در آن وقت خواب
بر آنحضرت مستولی شد حق تعالی امر کرد بحضرت جبرئیل علیه السلام که برو بسوی
جنات عدن و بیرون آر قبه را که برای برگزیده خود حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله خلق کرده ام قبل از آفریدن حضرت آدم علیه السلام بدو هزار سال و آن
قبه را ببر و بر سر آنحضرت بگشا و آن قبه بود از یاقوت سرخ که او را خیمه
بود بر آن علاقهای مروارید سفید از بیرون اندرونش مینمود و از
اندرون بیرونش پیدا بود و چهار رکن و چهار در داشت یک رکن او
از زبرجد و یکی دیگر از یاقوت و یکی از عقیق و یکی از مروارید بود چون حضرت
جبرئیل علیه السلام آن قبه را بیرون آورد حوریان بهشت شادی کردند و

از فرح

جبرئیل

از قصرهای خود مشرف شدند و گفتند ای خداوند بخشنده حمد و ثنا بدرگاه
تو رواست گویا نزدیک شده است بعثت صاحب این قبه و نسیم رحمت
از جانب عرش وزید و درهای بهشت بصدا آمد پس حضرت جبرئیل علیه السلام
آن قبه را بر زمین آورد و بر سر مبارک آنحضرت افراخت و ملائکه مقربین
ارکان او را گرفتند و صدا به تسبیح و تقدیس بلند کردند حضرت جبرئیل علیه السلام
سه علم در پیش آنحضرت کشود کوهها از شادی بلند شدند و درختان و مرغان
و ملائکه همه آواز بلند کردند و گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله
گوارا باد بتو ای بندهٔ پسندیده چه بسیار گرامی تو در نزد پروردگار
در اینوقت حضرت خدیجه علیها السلام در غرفهٔ بلندی در خانه خود نشسته بود
با جمعی از زنان قریش ناگاه نظرش بر شعب مکه افتاد و حق تعالی پردهٔ
حجاب را از پیش دیدهٔ او برداشت نور ساطع و قبهٔ لامع و آنحضرت را
مشاهده نمود حیرت عظیم او را عارض شد زنان گفتند که ای سیدهٔ عرب
این چه حالست که در تو مشاهده میکنیم خدا نخواهد که بتو چنین حالت روی دهد
حضرت خدیجه علیها السلام با ایشان گفت که ای خواتین مکرمه بگوئید که من
در خوابم یا بیدار همه گفتند که تو بیداری حضرت خدیجه گفت که شما نظر
کنید بسوی معلی و خبر دهید بمن بآنچه بینید چون ایشان نظر بسوی معلی
کردند گفتند نوری می بینیم که ساطع است بسوی آسمان حضرت خدیجه
گفت که آن قبهٔ نورانی و آنکه در میان قبه است و آنها که بر دور قبه اند
بنظر شما می آید همه گفتند که نه گفت من سواری می بینم از آفتاب نورانی تر
و بر ناقهٔ دونده سوار است و قبهٔ منوری بنور لامع در بالای سر او روان است

و مرغان سبز آن قبه را احاطه نموده اند و گمان میکنم که آن سوار حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و آن ناقه ناقهٔ صهبای من باشد آن زنان گفتند که آن
جاه و جلال که تو نقل میکنی بجهت پادشاهان روم و عجم میسر نیست از برای
حضرت محمد ص کی میسر میشود حضرت خدیجه علیها السلام گفت که فضل حضرت محمد
صلی الله علیه و آله زیاده بر نهایت حضرت خدیجه علیها السلام چشم بر آن راه
انداخته بود تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله بمیان کوههای مکه معظمه از
جانب معلی داخل شد و ملائکه با آن قبه باسمان رفتند حضرت خدیجه علیها السلام
از محبت آنحضرت بیطاقت گشته برمیخواست و می نشست و میگفت که
کی باشد که بیایی ای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و چشم ما از دیدن جمالت
روشن شود در اینوقت آنحضرت صلی الله علیه و آله بخانهٔ حضرت
خدیجه علیها السلام رسیده دست بر حلقه در زد کنیزان گفتند که کیست آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که منم محمد ص آمده ام بجهت دادن بشارت بخدیجه
برسیدن مالش پس چون حضرت خدیجه علیها السلام صدای آنحضرت را شنید
از قصر رفیع پای برهنه تا وسط حیات دوید و در پشت پردهٔ حجاب
ایستاد و کنیزان در را گشودند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله داخل شد
و فرمود که السلام علیکم یا اهل البیت حضرت خدیجه علیها السلام در جواب گفت
که گوارا باد بتو سلام ای نور چشم من آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که گوارا باد
بتو رسیدن مالت بسلامتی حضرت خدیجه علیها السلام در جواب گفت که گوارا است
بر من سلامتی تو ای نور چشم من قسم بخداوند عالمیان که تو بهتری در نزد
من از جمیع مال من و اهل من پس حضرت خدیجه علیها السلام چند شعر در وصف

آنحضرت میخواند

آنحضرت صـ خواند بعد از آن گفت که ای محبوب من قافله را در کجا گذاشتی
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که در جحفه گذاشتم حضرت خدیجه علیها السلام پرسید
که کی از ایشان جدا شدی آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که درهمین ساعت چون
حضرت خدیجه این سخن را شنید بر خود لرزید و گفت که قسم میدهم ترا بخداوند
عالمیان که در این ساعت از جحفه از ایشان جدا شدی آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمود که بلی حق تعالی پیچید از برای من زمین را و نزدیک گردانید
دور را حضرت خدیجه علیها السلام گفت که من میخواستم که تو چنین تنها داخل
شوی دلم میخواست که تو با قافله آیی و پیشاپیش قوم مثل آفتاب منور باشی
و من خدم و حشم خود را باستقبال تو فرستم و غلامان من قربانیها بر سر راه
تو آورند و کنیزانم مجمرهای عود و بخور در دست بخدمت تو شتابند آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که کسی از اهل مکه از آمدن من مطلع نیست هرگاه میفرمایی
همین ساعت برمیگردم و آنچه مدعای تو است چنان میکنم پس حضرت
خدیجه علیها السلام جهت آنحضرت توشهٔ راه گرمی آورد و نان و توشهٔ حضرت
خدیجه اندر راه خوبی و پاکیزه گی در میان عرب معلوم و ممتاز بود و گفت
بآنحضرت که سپردم ترا بکسی که دور را برای تو نزدیک میکند برگرد ای
نور چشم من بقافله پس آنحضرت صلی الله علیه و آله چون مراجعت نمود
حضرت خدیجه علیها السلام باز بآن غرفه رفت و ملاحظه مینمود که آیا آن قبه با
آن جاه و جلال عود خواهد کرد یا نه که نظرش باز بآن قبه و ملائکه چنانچه
دیده بود افتاد که آمدند و بآنحضرت احاطه نمودند و یقین حضرت خدیجه علیها السلام
زیاده شد و خوشنودی عظیم باو روی نمود شعری چند در شان حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله بر زبان راند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بقافله
رسید میسره گفت که یا محمد از تشریف بردن بمکهٔ معظمه پشیمان شدید آن ۵
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که بلکه رفتیم و آمدیم میسره حمل بر مزاح نموده گفت
که ای سید من بپای کوه رفتی و آمدی آنحضرت صلی الله علیه و آله نان گرم
خاتون او را و آب زمزم را باو نمود میسره بی طاقت گشته برخواست
و فریاد زد و باهل قافله معجزهٔ آنحضرت را اظهار نمود روز دیگر آنحضرت صلی الله
علیه و آله با قافله داخل شد و آنحضرت مثل آفتاب انور پیشاپیش قافله می آمد
و حضرت خدیجه علیها السلام از غرفهٔ عالی نظارهٔ آن نور جمال مینمود و خدم و حشم
خود را باستقبال آنحضرت فرستاده بود و کنیزان او با مجمرهای بخور بخدمت
آنحضرت شتافته و هر یک از غلامان حضرت خدیجه علیها السلام با شتر قربانی
در سر راه آنحضرت ایستاده مجالس عالیه گسترانیده و جمیع اهل مکه باستقبال
بیرون آمده آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آن مجالس میگذشت و هر یک
از غلامان حضرت خدیجه که میرسید قربانی بجهت آنحضرت قربان میکردند
تا اینکه باعزاز و احترام تمام آنحضرت صلی الله علیه و آله بخانهٔ حضرت خدیجه علیها السلام
رسید و جمیع اموال او را بخانهٔ او رسانید و آنحضرت صلی الله علیه و آله
در میان خانه ایستاد و حضرت خدیجه ع در پشت پردهٔ زرین حجاب بود
و میسره آن اموال کثیره را باو عرض مینمود و حضرت خدیجه علیها السلام از آن متعجب
و حیران بود تا اینکه حضرت خدیجه علیها السلام از میسره پرسید که آنچه در راه از
آن حضرت دیدهٔ بجهت من نقل کن میسره گفت که ای خاتون من مرا
کی طاقت آنست که هزار یک اوصاف حمیده او را و آنچه از او دیده ام

بیان

بیان توانم کرد ولیکن شمهٔ از آن را عرض نمایم پس نقل کرد بجهت آمدن و حکایت
آمدن سیل و چاه و مار عظیم بر سر راه نخلستان در ساعت بعمل آمدن آن
بمعجزه آنحضرت تا اینکه بحدیث راهب و پیغام او رسید پس چون نقل
دیر و راهب را نمود و پیغام راهب را بحضرت خدیجه رسانید حضرت خدیجه علیها السلام
گفت که بس است ای میسره که آتش شوق مرا افروختی و مرا بطاقت نمودی
ترا بجایزه آن با زن و فرزندت در راه رضای الهی آزاد کردم و مبلغی
نقد و چندین شتر و خلعت فاخره نیکو بمیسره داد و او شاد و خوشنود
شد پس حضرت خدیجه علیها السلام پدر خود خویلد را طلب نمود که این اموال
و منافع را باو نماید و او را بآنحضرت رغبت گرداند پس خویلد جامهٔ فاخر
نیکو پوشیده و شمشیر خود را بسته بخانهٔ دختر خود آمد حضرت خدیجه علیها السلام
او را اعزاز و احترام نمود و اموال و اسباب کثیره غیر متناهیه را باو مینمود و
میگفت ای پدر اینها همه از برکت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است بخدا قسم
ای پدر من پدر سنبکه او بابرکت و سعادت و عزیز دنیا و آخرت است
من هرگز چنین نفعی ندیده بودم و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانهٔ
عم خود ابوطالب آمد بحضرت ابوطالب گفت که من حصهٔ خود را از منافع
این سفر بتو بخشیدم ابوطالب آنحضرت صلعم را در بغل گرفت و روی مبارک
آنحضرت را بوسید و گفت ای جان عم آرزوی من آنست که آنچه خدیجه
بتو دهد صرف عروسی تو نمایم و زنی از برای تو خواستگاری نمایم
دیگر اگر مرگ بمن رسد آرزوئی ندارم پس چون روز دیگر شد آنحضرت صلی الله
علیه و آله غسل کرد و سر تراشید و جامهای نیکو پوشیده زینت نمود

و بخانه حضرت خدیجه تشریف آورد حضرت خدیجه علیها السلام آنحضرت را اعزاز
و احترام تمام نمود و بعد از آن عرض کرد که ای سید من هرگاه حاجتی داری
بخواه که حاجت تو روا هست آنحضرت صلی الله علیه و آله از فرط حیا سر در
پیش افگند و عرق در پیشانی آنحضرت نشست پس حضرت خدیجه گفت که ای
سید من هرگاه از تو چیزی پرسم خبر میدهی مرا پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که بلی حضرت خدیجه گفت که چون مال و شتر بتو دهم بچه مصرف
صرف خواهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که عموی من ابوطالب
میخواهد که بجهت من عروسی نماید و خواستگاری نماید بجهت من زنی
از اقوام من که قناعت نماید بقلیل و تکلیف ننماید مرا بچیزی که طاقت
آن نداشته باشم پس حضرت خدیجه علیها السلام تبسم نمود و گفت که ای سید من
آیا میخواهی که من از برای تو زنی پیدا کنم که دلخواه تو و من باشد آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که بلی میخواهم حضرت خدیجه علیها السلام گفت که ای سید من من
از برای تو زنی پیدا کرده ام از اهل مکه معظمه از اقوام تو که مالش از همه زیادتر
و جمالش از همه بیشتر و کمالش از همه عظیمتر و عفتش از همه افزونتر و دستش
بخشش از همه گشاده تر پاک و پاکیزه عاقل و دانا یاری دهنده تو باشد
در جمیع امور و قایل باشد از تو بقلیل و راضی نباشد از غیر تو بچیزی و او خویش
تو هست در نسب و حسد برند بتو در تزویج او پادشاهان و بزرگان عرب
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که زن با این وصف و کمال و جمال
کیست نام او را از برای من بگوی حضرت خدیجه علیها السلام عرض کرد که آن
کنیزک تو خدیجه است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از شرم و حیا سر مبارک

بازا

بریراندخت و عرق در پیشانی نورانی آنحضرت نشست پس حضرت خدیجه علیها السلم
گفت ای سیّد من چرا حرف نمیزنی و جواب بمن نمیگویی بخدا قسم که من
ترا دوست میدارم و مخالفت امر تو نمیکنم و شعری چند خواند و با آنحضرت صلعم
الحاح تمام نمود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای دختر عمّ من تو زن
صاحب مال بسیاری و من مرد فقیر بی چیزم مالک نیستم مگر آنچه تو بمن دهی
کی مثل تو زنی بمثل من فقیری رغبت مینماید و من زنی میخواهم که احوال او مثل
احوال من و مال او مثل مال من باشد و تو ملکهٔ آفاقی قابل تو نیست مگر پادشاهان
عظیم الشان پس حضرت خدیجه علیها السلم گفت که بخدا قسم ای محمد صلی الله علیه و آله
اگر مال تو کم است مال من بسیار است و کسی که جان خود را فدای تو نماید
البته مال را نیز مینماید من و مال من و جمیع غلامان و کنیزان من و کلّ آنچه من
مالک آنم همه در راه رضای تو و در حکم فرمان تو است من مضایقه نمیکنم
از تو چیزی را قسم بحق کعبه و صفا که گمان نیک من بتو آنست که مرا از خود دور
نگردانی و دست رد بر سینهٔ من نگذاری چون حضرت خدیجه علیها السلم
این سخن را فرمود گریان شد و قطرات اشک حسرت از دو دیدهٔ
حضرت خدیجه علیها السلم فرو ریخت و شعری چند خواند و گفت بخداوند عالمیان
قسم که آنچه میگویم حق و صدق است برو و بعموهای گرامیت بگو که بروند
نزد پدرم و خواستگاری من نمایند و آنچه از مهر و اخراجات ضرور باشد
من از مال خود میدهم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از خانهٔ حضرت خدیجه
علیها السلم شاد و خندان بیرون آمد و آثار سرور از روی منورش ظاهر
بود و چون بخانهٔ ابو طالب داخل شد جمیع اعمام آنحضرت در آنجا حاضر بودند

چون آنحضرت را شادان وخندان دیدند سبب آنرا از عطایای کنیزه حضرت
خدیجه علیها السّلم دانسته از آنحضرت صلعم پرسیدند که چه چیز داد بتو حضرت خدیجه
آنحضرت صلّی اللّه علیه وآله بحضرت ابو طالب گفت که ای عمّ بزرگوار مرا حاجتی
بسوی تو هست ابو طالب گفت که چه حاجت داری ای نور چشم من آنحضرت صلّی اللّه
علیه وآله فرمود که حاجت من آنست که تو وعموهای من همگی بروید در همین ساعت
بخانه خویلد وخواستگاری نمایید از او بجهت من حضرت خدیجه را پس عموهای
آنحضرت صلعم از شنیدن این سخن ساکت گشتند حضرت ابو طالب گفت ای جان
من تو اعقل مایی و ما در کارهای خود برای شریف تو عمل میکنیم و تو میدانیکه
حضرت خدیجه ملکه کامله وسعادتمند فاضله هست واز عار وسرزنش احتراز
تمام مینماید وناموس زیاده از حد وحساب دارد وبخواستگاری او
آمدند پادشاهان وبزرگان واشراف قریش وسادات بنی هاشم وبادشاهان
یمن واکابر ذوی الاقتدار طایف ومال بسیار در راه او صرف نمودند
واو بهیچیک رغبت ننموده قبول نکرد وفضل وشرف خود را زیاده
از ایشان دانست آنحضرت صلّی اللّه علیه وآله ضمناً رضای حضرت خدیجه را
اظهار نمود باز ابو طالب در جواب گفت که ای نور چشم من حضرت خدیجه
زینت خوش خلق وخوش طبع هر گاه استماع امری از او کرده آنرا بخوش
طبعی حمل کن وبر خود آنرا قرار مده واین سخن را بگوش قریش مرسان که
باعث سرزنش ما خواهد شد بعد از آن ابو لهب گفت که ای پسر برادر
عبث ما را بدهنهای عرب میندار وچنین طمعهای خام مکن تو قابلیت
خدیجه را نداری پس حمزه وعبّاس را سخن ابو لهب ناخوش آمده در مقام

جواب

جواب او بر آمدند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای عموهای گرامی من
طول و اوید کلام را در آنچه نفع و فائده ندارد برخیزید و بخانه خویلد بجهه خواستگاری
حضرت خدیجه روید بدرستیکه من میدانم آنچه را که شما نمیدانید صفیه دختر
عبد المطلب که عمه آنحضرت بود گفت که برادر زاده من راستگوست و
آنچه میگوید حق و صدق است اما گمان خوشطبعی بحضرت خدیجه نیز میرود و من
بخانه حضرت خدیجه علیها السلم میروم و آنرا بجهت شما معلوم مینمایم پس صفیه
جامهای نیک خود را پوشید و بجانب خانه حضرت خدیجه روان شد
چون بخانه حضرت خدیجه رسید وقتی بود که حضرت خدیجه علیها السلم بخلوتخانه
بجهت خواب رفته بود و چون بمیان رخت خواب رفت گفت که رستگاری
نمی یابد هر که با تو دشمنی کند یا محمد صفیه چون این سخن را شنید امید وار شد
و در نزد خود گفت که این دلیل بر صدق مدعاست پس کنیزان حضرت
خدیجه علیها السلم را اعلام کردند بامدن صفیه حضرت خدیجه اورا اعزاز و احترام
تمام نمود و امر کرد که از برای او طعام آورند صفیه گفت که ای خدیجه من بخانه
تو نیامده ام بجهت خوردن طعام بلکه آمده ام ای دختر عمو بجهت تحقیق
امری که آیا آن راستست یا دروغ حضرت خدیجه علیها السلم مطلب اورا دانست
گفت که بلی آنچه شنیده حق و راستست اگر خواهی پنهان دار و اگر خواهی
آشکار کن من بحضرت محمد صلی الله علیه و آله شوهر میکنم و مهر و اخراجات را
از مال خود میدهم هرگاه او بشما حرفی گفته باشد انکار مکنید و تکذیب او
منمایید من میدانم که او مؤید از جانب پروردگار عالمیانست پس
صفیه خندان و خوشنود شد چون صفیه خواست که از خانه حضرت خدیجه علیها السلم

روانه شو و حضرت خدیجه خلعت گرانمایه بصفیه داد و باو گفت که ای صفیه
قسم میدهم ترا بخداوند عالمیان که یاری من کنی و مرا بزودی بوصال
جمال آنحضرت رسانی پس چون صفیه نزد برادران خود آمد ایشان باو گفتند که چه
کردی ای صفیه ای دختر پاکان و پاکیزگان صفیه گفت که ای برادران
عالیمقدار من برخیزید بخواستگاری حضرت خدیجه علیها السلم اگر شما برخیزنده اید
بخداوند عالمیان قسم که رغبت خدیجه علیها السلم به برادرزادهٔ شما بمرتبه ئیست
که شرح توانم نمود ایشان همه از شنیدن این خبر مسرت اثر خوشنود و
خندان شدند مگر ابولهب که بسبب شقاوت بغض و حسد او زیاده شد
پس ایشان همگی برخواستند و حضرت ابوطالب علیه السلم حضرت پیغمبر را
لباسهای فاخر پوشانید و شمشیر بآنحضرت بست و او را بر اسپ نجیبی از
اسپهای خود سوار کرد و عموهای عالیمقدار دور آن سید ابرار را احاطه
نموده بخانهٔ خویلد آمدند چون خویلد ایشانرا دید اعزاز و احترام تمام نمود و
گفت خوش آمدید ای پسران پدران ما و ای عزیزترین مردمان در نزد
ما ابوطالب گفت که ما را بتو حاجتیست تو میدانی خویشی ما را بخودت
و ما درین حرم محترم پسران یک پدریم آمده ایم ما بجهت خواستگاری
دختر تو خدیجه از برای سید ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و بدرستیکه
ما را رغبت تمام هست بحضرت خدیجه خویلد گفت که کیست خواستگار
از شما و کیست خواستگاری شده از من ابوطالب گفت که خواستگار
از ما محمد صلی الله علیه و آله و خواستگاری شده از تو خدیجه دختر تو چون
خویلد آنرا شنید بر او بسیار ناگوار آمده سرخ و زرد شد گفت شما گفتو

عزیزترین

و عزیزترین خلقید اما خدیجه مالکه نفس خود است و او عاقلتر از من است
بادشاهان زمان اورا خواستند راضی نشد باین یتیم فقیر کی راضی خواهد
شد حمزه بن عبد المطلب را از حقیر شمردن او آنحضرت را ناخوش آمده بانگ
بر او زد و مکالمه در میان ایشان بطول کشید تا اینکه عموهای آنحضرت صلعم
دامنهای خود را تکانیده و آنحضرت را برداشته از خانه خویلد ناامید
برگشتند چون کنیزان بحضرت خدیجه عه این خبر را رسانیدند او مکدر و محزون
و مضطرب گشته ورقه عم خود را طلب نمود چون ورقه نزد حضرت خدیجه
آمد حضرت خدیجه علیها السلم اورا استقبال و اعزاز و احترام نمود بعد ازان
با آثار حزن و کدورت تمام در نزد ورقه نشست ورقه گفت که ای خدیجه
چرا اینقدر مهموم و محزونی ظاهرا که اراده شوهر کرده حضرت خدیجه گفت
که بلی ورقه گفت که بادشاهان زمان بخواستگاری تو آمدند راضی
نشدی حضرت خدیجه علیها السلم گفت که نمیخواستم که از حرم خداوند عالمیان
از مکه معظمه بیرون روم ورقه گفت بخدا قسم که جمیع اکابر و اشراف مکه
نیز بخواستگاری تو آمدند حضرت خدیجه گفت که ایشان هر یک عیبی داشتند قبول نکردم
ای عموی من حالا خبر داری که شخصی غیر از ایشان بخواستگاری من آمده است ورقه گفت که بلی شنیدم
که حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بخواستگاری تو آمده است حضرت خدیجه گفت که اگر عیبی با او
گمان داری بگو ورقه عالم بکتب و از احبار علما بود ساعتی سر بزیر افکنده
گفت که بلی ای خدیجه اصل او عین نجابت و کرامت است و فرع او شاخ
عزت و مکرمت است و خلق او جلیل و فضل او عمیم و جود او عظیم است
بخدا قسم که آنچه گفتم دروغ نگفتم حضرت خدیجه علیها السلم گفت که ای عموی

گرامی مدحتش را بیان کردی اگر عیبی دارد بگو ورقه گفت که ای خدیجه روی
او مثل ماه بدر است و پیشانی مبارکش منور است بدر منیر جهان آفتاب
زمین و آسمان است حضرت خدیجه گفت که ای عموی من اگر عیبی دارد
بیان کن ورقه گفت که بلی چو اینست مخلوق از حسن شاخ اند و نسب باذخ
نیکوترین عالمیان در صورت و بهترین ایشان در سیرت گلگونه مبارکش
چون گل سرخ و بویش خوشبوتر از مشک اذفر و کلامش شیرین تر از
شهد شکر است ای خدیجه بدان و شاهد باش که من بدرستیکه محب
و دوستدار اویم حضرت خدیجه گفت که ای عموی مهربان من هر چند
از عیب او میپرسم تو مدح اورا بیان مینمایی ورقه گفت که ای خدیجه
من کی قادرم بر ذکر وصف نیک آنحضرت صلعم پس حضرت خدیجه علیها السلام
گفت که ای عموی من مردم میگویند که او فقیر است اگر او فقیر است من
صاحب مال کثیرم بدرستیکه من دوستدار اویم و با و شوهر میکنیم و من
او را تکلیف بخواستگاری خودم کرده ام ورقه گفت که ای خدیجه بدان
که بدرستیکه سعادتمند دنیا و آخرت شده و بکرامت ابدی فائز گشته
و به پیغمبر کریم رغبت نموده پس حضرت خدیجه التماس نمود از ورقه که پدر او را
راضی کند ورقه گفت که من هرگاه ترا بوصل او رسانم بمن چه خواهی
داد حضرت خدیجه علیها السلام گفت که کل مال من حاضر است هر چیز و هر قدر
که دل تو خواهد بر دار ورقه گفت مرا طمع بمال دنی دنیا نیست بلکه
توقع من آنست که شفاعت مرا در خدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله
در روز قیامت نمایی بدان ای خدیجه که بدرستیکه در پیش روی ما حاجت

دکار

وکتاب بسیار وعقاب وعذاب بیشمارست ونجات نمییابد ازآن مگر
کسی که تابع حضرت محمد صلی الله علیه وآله باشد وتصدیق نبوت آنحضرت
نموده باشد پس وای بحال کسی که از بهشت عنبرسرشت دور وبآتش
جهنم داخل شود پس حضرت خدیجه علیها السلام حاجت اورا قبول وتعهد شفاعت
او از خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله نمود پس ورقه بخانهٔ
خویلد برادرش داخل شد وخشمناک ومکدر ومحزون درنزد برادرش نشست
خویلد گفت که ای ورقه چه میشود ترا ورقه گفت تراچه میشود که اینقدر
غافل گشتهٔ واراده قتل خود نموده خویلد گفت که من چه کرده‌ام ورقه
گفت زیاده براین چه چیز میتواند شد که بحضرت محمد صلی الله علیه وآله
سرزنش نمودهٔ ودلهای پسران عبد المطلب را بجوش آوردهٔ نمیترسی که
ناگاه هزبر بیشهٔ بطحا وشیر یثرب حمزه بن عبد المطلب با شمشیر برهنه برسر تو آید
وترا ریزه ریزه نماید خویلد گفت که ای برادر من بدی باشان نگفتم چه چیز هم
میتوانم گفت درشان ایشان ویا برادرزادهٔ ایشان که همهٔ عالم به نیکی
او شهادت میدهند ولیکن ایشان آمده بودند نزد من بجهت
خواستگاری خدیجه وتو میدانی که او عاقله وملکهٔ زمان است وپادشاهان
جهان رغبت نموده وتزویج او باعث رنجش بزرگان واشراف ازمن
میشود ورقه گفت که هیچکس نیست که صفت حضرت محمد صلی الله علیه
وآله راندانند وآرزومی آن نماید که باو دختر دهد بدان که چون دختر تو
خدیجه ازاو کرامات تمام ملاحظه نموده باو راضی ورغبت تمام دارد
وعد و وعید بسیار خویلد را نموده اورا راضی کرده با خود برداشته بخانهٔ

عبد المطلب روانه شد در آن وقت عموهای آنحضرت در نزد آنحضرت صلعم
در خانهٔ ابو طالب بودند چون خویلد و ورقه بدر خانه رسیدند اتفاقا صدای
شیر بیشهٔ بطحا و یثرب حمزه بن عبد المطلب را شنیدند که با آنحضرت صلی الله علیه و آله
میگوید که ای نور چشم من مکدر و محزون مباش بخدا قسم که اگر من بفرمائی و
امر نمائی در همین ساعت سر خویلد را بجهت تو بیارم خویلد این را که شنید
بورقه گفت که بشنو ورقه با و گفت که تو بشنو خویلد بورقه گفت که بگذار
من برگردم ورقه گفت که نه باش و آنچه من میگویم تو قبول کن ورقه دست
بر حلقهٔ در زد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بخدا قسم ورقه و خویلد اند
که در را میزنند و بعذر خواهی بخانه شما آمده اند بگشائید در را بجهت ایشان
پس حمزه آمده در را گشود و ایشان را داخل نمود و ورقه دست خویلد را
گرفته بود ورقه از زبان برادرش عذر خواهی تمام بجای آورد حمزه گفت
ای خویلد تو در نزد ما عزیز و کریمی لایق تو نبود که امثال ما را نا امید از خانهٔ
خود برگردانی ورقه گفت ای بنی هاشم بدرستیکه من نیز حضرت محمد صلعم را
دوست میدارم میخواهم که این خطبهٔ مبارکهٔ میمونه فردا در حضور عام و خاص
واقع شود تا اینکه حاضران و غایبان آنرا بشنوند حمزه گفت که خوب است
چنین باشد ورقه گفت که چون برادرم طاقت لسان ندارد و من عالم
بکتب و ادبانم اراده کرده ام که من وکیل او باشم و در نزد فصحاء عرب
صیغهٔ ایجاب را با شما گویم حمزه گفت که بسیار خوبست ای خویلد او را
وکیل کن پس خویلد ورقه را وکیل خود نمود ورقه گفت که دل من میخواهد
که این وکالت در نزد کعبهٔ معظمه محقق شود پس ایشان همگی برخواستند

وباتفاق

وباتفاق بنزد خانهٔ مبارک کعبه آمدند اتفاقاً در آنوقت جمعی کثیر از بزرگان
قریش واکابر عرب در آنجا حاضر بودند ورقه بصدای بلند گفت که ای
معاشر قریش وای بزرگان عرب وای جمعی که حاضرید درین مجمع من
سؤال میکنم از شما که چه میگویید در حق خدیجه بنت خویلد همهٔ ایشان گفتند
که بخٍ بخٍ والله که نام بردی تو زنی را که صاحب شرف او فی و نسب اعلی
و رای ازکی و عقل اکمل است بخدا قسم که مثل و مانندی از برای او نیست
در میان عرب و عجم پس گفت ورقه که ای معاشر قریش آیا خوبست اینکه
مثل او زنی بی شوهر باشد همگی گفتند که نه ولیکن ما بهم رسانیدیم از
برای او شوهران خوب بزرگ قدر و او راضی نشد بآن ورقه گفت که
ای سادات عرب بدرستیکه او درینوقت راضی شده است بسیدی از
سادات قریش امّا هنوز نام او را بمن نگفته است و برادرم خویلد مرا وکیل
کرده است در تزویج او و من میخواهم که شما همه شاهد وکالت شوید
و فردا همه بخانهٔ حضرت خدیجه علیها السّلم حاضر شوید
حضرت خدیجه ع را خانهٔ وسیع بود که کلّ اهل مکّهٔ معظّمه در آن میگنجیدند
چون اکابر و اشراف قریش این سخن را از ورقه شنیدند هر کس گمان
بخود برد که آن سیّد که خدیجه باو راضی شده من خواهم بود همه گفتند که خوب
وکیل و کفیلی هستی تو ای ورقه تویی عالم و دانا پس گفت ورقه
بخویلد که حرف بزن در حضور سادات و بزرگان خویلد گفت که همه شاهد
باشید ای سادات عرب که من جمیع اختیار دخترم خدیجه را بورقه
برادرم دادم و او را وکیل و کفیل خود گردانیدم ورقه گفت که شاهد شدید

ای گروه حاضرین بدرستیکه من تزویج خواهم کرد او را بهر که خواهم همه گفتند
که بلی شنیدیم و شاهد شدیم پس ورقه خویلد را روانه نمود و خود خوشحال
و خندان بخانهٔ حضرت خدیجه آمد چون حضرت خدیجه علیها السلم ورقه عم خود را
شاد و خندان دید خوشحال و فرحناک گشته گفت که رحمت خداوند عالمیان
بر تو باد ای عم بزرگوار گویا که حاجت مرا روا کردهٔ و مرا بمطلب اصلی
رسانیدهٔ ورقه گفت که بلی ای خدیجه مبارک گوارا باد بتو اختیار نور ایزدی
بمن گذاشت و مراد کلی مطلق خود گردانید فردا انشاء الله تعالی در اول
روز عقد نور آنحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواهم بست و نور این
سعادت عظمی مشرف خواهم نمود پس حضرت خدیجه علیها السلم را فرح و خوشحالی
تمام روی نمود خلاع فاخره که یکجامهٔ آنرا میسره در شام به پانصد اشرفی خرید
بود بجهت عموی خود آورد ورقه گفت که ای خدیجه مرا رغبت بمال دنیا
نیست رغبت و خواهش من شفاعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است
حضرت خدیجه گفت که آن از برای تو هست پس ورقه بحضرت خدیجه گفت
برخیز و در تهیه مهمان داری باش و آنچه توانی بعمل بیار که مال دنیا بجهت
چنین روز است بدرستیکه فردا جمیع اهل مکه معظمه مهمان تو خواهند بود
چون حضرت خدیجه علیها السلم آنرا از ورقه شنید غلامان و کنیزان خود را
امر فرمود که خانه را فرش نمایند و فروش و مسندها و نشستها و پردهای
زر نگار رنگارنگ بیرون آورند و با آنچه اسباب زینت باشد مجلس را
بیارایند و رایات جلال را بگشایند و بزیورهای قیمتی و قلائد نیکو خود را
آراسته نمایند و گاو و گوسفند و شتر بسیار ذبح نمود و حلواهای رنگارنگ

بدانش

دران شب ترتیب داده میوهای گوناگون مهیّا گردانید کلّ آنشب حضرت
خدیجه علیها السّلم با غلامان و کنیزان خود بتهیّهٔ ولیمه اشتغال داشتند
روایت نموده اند که دران شب هشتاد نفر از غلامان حضرت خدیجه علیها السّلم
بحمل و نقل و تهیّهٔ ظروف بجهت ولیمه مشغول بودند که بخدمت دیگر رجوع
نبودند پس ورقه از خانه حضرت خدیجه بخانهٔ ابوطالب آمد و عموهای آنحضرت
همه درانجا حاضر بودند پس گفت باایشان که حق تعالی بر شما مبارک گرداناد
دانستید و همه شاهد شدید که اختیار حضرت خدیجه با من شد و من فردا
صبح انشاء الله تعالی عقد خواهم کرد او را بآنحضرت محمد صلّی الله علیه و آله پس
برخیزید و بتهیّهٔ خود به پردازید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بورقه گفت
که ای ورقه حق تعالی فراموش نخواهد کرد آنچه را که تو با من کردی و
مزد نیکویی تو را بتو خواهد رسانید حضرت ابوطالب علیه السّلم گفت که
حال خاطر من جمع شد و دانستم که بدرستیکه حق تعالی میرساند برادر
زادهٔ مرا بهر آرزویی که نماید پس حضرت ابوطالب علیه السّلم و اعمام
عالیمقام آنحضرت مشغول تهیّهٔ عقد و نکاح گردیدند چون حضرت خدیجه
علیها السّلم و حضرت ابوطالب بتهیّهٔ عروسی آنحضرت قیام نمودند عرش و
کرسی بجنبش آمدند و جمیع ملایکه بسجده افتادند و حق تعالی بجبرئیل امین
وحی نمود که علم حمد را بر بام کعبهٔ معظّمه نصب نماید و شقّههای رحمت آنرا
گشاید و کوهها سر مفاخرت تا سر بر فلک کشیدند و زبان بحمد و ثنای
ملک جلیل گشودند و زمین از فرح بر خود بالید و مکّهٔ معظّمه از خوشنودی
بخروشید پس چون صبح شد اکابر ذوی الاقتدار و اشراف و صنادید قریش

و طوایف قبائل چون ستارکان در بیت الشرف حضرت خدیجه علیها السلم
جمع گردیدند پس هر فرقه که داخل میشدند بخانهٔ حضرت خدیجه میدیدند که مهیا
شده است از برای ایشان مسندها و پشتیها و کرسیهای زرین و مرصع
دلنشین و گردانیده بود حضرت خدیجه علیها السلم بجهت هر قبیله مجلسی
مناسب مرتبه و قدر آن قبیله پس ابو جهل لعین که خود را بزرگترین
قریش میدانست زینت تمام نموده و شمشیر خود را بدوش گرفته و جمعی
از بنی مخزوم دور او را احاطه کرده با کبر و نخوت تمام داخل شد و نظر
بصدر مجلس نموده کرسی بزرگ زرنگاری در آنجا گذاشته بودند و در
تحت آن کرسی بزرگ یازده کرسی زرنگار دیگر در مکان بلند گذاشته اند
بهتر از آنجایی در مجلس ندید پیش افتاده اراده آنجا نمود میسره که سر
کردهٔ غلامان حضرت خدیجه بود بانگ بر او زد که ای سید من اندک
صبر کن و تعجیل منمای جای تو را در نزد قبیلهات بنی مخزوم انداخته ایم
پس ابو جهل خار و خجل برگشت و در جای خود نشست ناگاه صدای
غلغله برخواست و هلهلهٔ شادی عرب بلند شد دیدند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله تشریف می آورند حضرت ابو طالب علیه السلم در پیش و
حمزه و عباس در پهلو باقی اعمام آنحضرت صلعم در عقب حمزه بن عبد المطلب
شمشیر خود را برهنه نموده و با آواز بلند ندا مینماید که ای اهل مکه و حرم و
ای قوم صفا و زمزم و ای طوایف قبائل عرب بوده باشید باد ب
کلامهای خود را کم و کوتاه نمایید و باستقبال سید عرب و عجم بشتابید
که آمد بجانب شما حضرت احمد مختار برگزیدهٔ خداوند جلیل جبار متوج

بتاج انوار

بتاج انوار صاحب هیبت و وقار پس چون اهل مجلس نظر کردند دیدند
که آنحضرت صلعم می آید و عمامه سیاهی در سر مبارک آنحضرت است و نور
جبین منور آنحضرت صلعم از زیر آن ساطع گشته پیراهن جدش عبد المطلب را
پوشیده و برد حضرت الیاس نبی را بدوش افکنده و نعلین جدش عبد
المطلب در پا عصای حضرت ابراهیم خلیل الله در دست انگشتر عقیق
سرخ در انگشت و قبیله اش بنی هاشم دور آنحضرت صلعم را احاطه نموده و جمعی
کثیر دور ایشان را فرو گرفته تماشای خورشید جمال با کمال آنحضرت مینمایند
و حمزه بن عبد المطلب مردم را دور مینماید و راه بجهت ایشان میکشاید جمیع
بزرگان طوایف عرب باستقبال آنحضرت صلعم شتافتند و باعزاز و اکرام
تمام آنحضرت را داخل نمودند و در صدر مجلس در آن کرسی زرنگار بزرگ
که ابوجهل را منع از آن نمودند قرار گرفت و عموهای آنحضرت صلی الله علیه و آله
در دیگر کرسیهای جنب آن قرار گرفتند چون ابوجهل لعین آن حالت را مشاهده
نمود از آمدن پشیمان شد گمان آن ملعون آن بود که او بزرگ قوم است
حضرت خدیجه او را اختیار خواهد کرد پس در نزد خود گفت که هر گاه اختیار
با خدیجه است تحقیق که او محمد را قبول خواهد کرد آمدن من عبث بود لهذا
از حسد از جای خود حرکت نکرد در استقبال و تعظیم آنحضرت ننمود شیر بطحا
و شیر رب حمزه بن عبد المطلب در نهایت جرأت و جلادت با آن معدن
حسد و عداوت دوید و کمربند او را چسبید و گفت نجات نیابی هرگز از
بلایا و مصائب چرا استقبال و تعظیم نکردی حضرت محمد صلی الله علیه و آله
و ابی طالب آن ملعون خود را انکانیده دست بر قبضه شمشیر خود زد شیر بیشه شجاعت

حمزه باعز و سعادت پیش دستی نموده سر پنجه آن لعین را گرفته چنان فشرد
که خون از زیر ناخنهای او روان شد پس حارث حمله بر آن لعین کرد
و گفت وای بر تو ای پسر هشام تو هرگز عدیل نمیشوی باکه جبیده است
بتو و تو خود را بزرگتر از ایشان میدانی بخدا قسم که اگر حرمت مجلس ایشان
نمیشد گردنت را میزدم پس آن ملعون از خوف فتنه و آشوب خار و لال شد
و ورقه و خویلد در جنب بنی هاشم بر کرسیها نشستند پس چون مردمان بر
جاهای خود قرار گرفتند و مجلس آراسته شد ابوطالب بر سر پا بجهت
خواندن خطبه ایستاد و اشاره کرد بمردمان که خاموش باشید و گفت
الحمد لله الذي جعلنا من نسل ابراهيم الخليل واخرجنا من سلالة اسمعيل
وفضلنا بالعلم والادب وشرفنا على جميع العرب وجعلنا في حرمه
واسبغ علينا من نعمه وصرف عنا شر نقمه وساق الينا الرزق
من كل فج عميق ومكان سحيق والحمد لله على ما اولانا وله الشكر
على ما اعطانا وما به حبانا وفضلنا على الانام وعصمنا عن الحرام
وامرنا بالمقاربة والوصل وذلك ليكثر منا النسل والعدد فاعلموا يا
معاشر من حضر ان ابن اخينا محمد بن عبد الله خاطب كريمتكم الموصوفة
بالسخاء والعفة وهي فتاتكم المعروفة المذكور فضلها الشائع
خطبها وهو قد خطبها من ابيها خويلد على ما يحب من المال پس ورقه
بر خواست و گفت الحمد لله الذي جعلنا كما ذكرت وفضلنا على ما عددت
فنحن سادة العرب وقادتها وانتم اهل ذلك كله لا تنكر العشيرة فضلكم
ولا يرد احد من الناس فخركم وشرفكم وقد رغبنا بالاتصال بحبلكم

وَشَرَفِکُم فَاشْهَدُوا عَلَیَّ یَا مَعَاشِرَ قُرَیْشٍ اِنِّی قَد اَنْکَحْتُ بِنْتَ خُوَیْلِدٍ مِن
مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَی اَرْبَعَمِائَةِ دِیْنَارٍ و در روایت دیگر
آنست که ورقه گفت میخواهم مهر او را نقد نه نسیه چهار صد یا چهار هزار اشرفی
طلا و صد شتر یا صد هزار شتر سیاه‌چشم لاله‌نسیم و ده جامهٔ دیبا و بیست دست
غلام و کنیز و بیست این مهر کثیر حضرت ابوطالب علیه السلم گفت که راضی شدیم
بمهری که گفتی پس بآن مهر صیغه خوانده شد در اینوقت شیر بطحا و شرب حمزه
بن عبد المطلب برخواست و کیسه زری بیرون آورد و نثار نمود آنرا بر
حاضران پس هر یک از بنی هاشم برخواستند و زرها نثار نمودند ابوجهل
لعین را طاقت از کثرت بغض و حسد نماند شروع کرد که هرزه گویی نماید
حضرت ابوطالب او را نهیب کرد باز لال و خاموش شد پس حجاب
برداشته شد و کنیزان حضرت خدیجه بیرون آمدند در دست ایشان بود
طبقهای نثار پس نثار کردند بر مردمان و حق تعالی امر کرد بحضرت جبرئیل ع
اینکه ببر از طبق بهشت و نثار کن بر اهل مجلس بر نیکوکار و بدکاران
بجهت اعزاز حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس مردم متفرق شدند و آنحضرت صلی الله
علیه و آله مثل آفتاب انور با عموها و خویشان خود برخواسته تشریف
بخانه ابوطالب بردند پس جمعیت کردند زنان قریش و زنان اولاد
عبد المطلب و بنی هاشم در خانه حضرت خدیجه علیها السلم و زنان دف مینواختند
و شادی و خرمی مینمودند حضرت خدیجه ع در همان روز مهر خود را با یکدست
خلعت بسیار ارزنده بخدمت آنحضرت ص فرستاد و پیغام کرد که این زر
و خلعت را برای پدر محمد بفرست پس حضرت ابوطالب ع و عباس آن زر

وخلعت را برداشته بخانهٔ خویلد رفتند و مهر خدیجه را باو شمردند و آن
خلعت را باو پوشانیدند در همان ساعت خویلد برخواسته بخانهٔ حضرت
خدیجه آمد و بخدیجه گفت که ای دختر من بسبب انتظار صحبت بزودی
جهاز خود را درست کن بدرستیکه این وجه صداق توست که نزد
من آورده اند و این خلعت گرانمایه که پوشیده ام خلعتیست که این
بجهت من آورده اند بخدا قسم که هیچ دختری مثل تو شوهر ندارد نه در
حسن و نه در جمال پس ابوجهل لعین و اصحابش از بغض و حسد زبان
بهرزه گویی گشودند حضرت ابوطالب علیه السلم در مجمع عرب ایشانرا
منع بلیغ و نصایح نمود و حضرت خدیجه نیز جمیع زنان دوست و
دشمن را اطعام نموده بایشان نصیحتها فرمود بعد از آن حضرت خدیجه
عم خود ورقه را طلبید و گفت باو که برین اموال را بسوی حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و بگو باو که اینها همه هدیه است از برای تو و اینها
مال تو است هر نحو که خواهی چنان کن و از زبان من عرض کن که
بدرستیکه مال من و غلامان من و کنیزان من و جمیع آنچه را که من
مالک آنم همه را بآنحضرت بخشیدم از جهت اجلال و بزرگی شان
آنحضرت پس ورقه آمد و در مابین زمزم و مقام ایستاد و باواز بلند
ندا کرد که ای معشر عرب شاهد باشید برینکه حضرت خدیجه علیها السلم
خودش را و مالش را و جمیع آنچه را که مالک است و مهرش اینهمه را
بحضرت محمد صلی الله علیه و آله هدیه نمود بجهت اجلال و اعظام آنحضرت
پس بوده باشید شما بر آن از جملهٔ شاهدان بعد از کردن ندا آمد ورقه بخانه

المطهر

ابی طالب و حضرت خدیجه یک دست خلعت بسیار سنگین با یکی از کنیزان
خود خجسته نام نزد آنحضرت فرستاده بود و پیغام نموده بود با آنحضرت ص
که چون عم من ورقه نزد شما آید این خلعت را باو دهید تا باعث
زیادتی دوستی او با شما شود پس چون ورقه بخدمت آنحضرت صلی الله
علیه و آله آمد و آن مال را آورد و پیغام حضرت خدیجه را بعرض آنحضرت
رسانید آنحضرت صلی الله علیه و آله برخواست و آن خلعت خدیجه را بر دوش
ورقه انداخت و خلعتی دیگر نیز آنحضرت ص باو داد پس چون ورقه از
خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله بیرون آمد حسن و جمالی بهم رسانیده
بود که مردم تعجب مینمودند پس چون روز سوم شد عمه های آنحضرت ص
با زنان بزرگان قریش و بنی هاشم آمدند بخانه حضرت خدیجه ع و اشراف
و اکابر و سادات در خانه حضرت خدیجه جمعیت نمودند چنانچه داب
ایشان بود حضرت خدیجه علیها السلام آنچه لوازم مهمانداری بود بعمل آورد
و نثارها بر ایشان کرد پس حضرت خدیجه ع شروع باسباب عروسی نمود
ظروف طلا و نقره درست کرد و در میان آنها مشک و عبیر و عنبر بود و از طایف
و غیر آن اهل صنایع را طلب نمود و در منزل خود نشانیده از زیور و حلی
آنچه خواست درست کرد و جامها دوزانید و شمعی از عنبر درست نمود
که مثل درخت عظیمی بود و آنرا بطلا گرفت و صورتها از مشک و عنبر
در آن قرار داد تا شش ماه در تهیه عروسی بود تا اینکه جمیع ما یحتاج خود را
درست کرد و پرده های دیبای مطرز که نقش کرده بودند در آن صورت
آفتاب و ماه را آویخت و فرشهای نیکو گسترد و مسندها و تشکهای دیبا

وخرم مهیا نمود و بجهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرسی زرنگاری که
از عاج و آبنوس بود و آنرا بتنکه طلا گرفته بودند مفروش نمود و کنیزان و
خدمتکاران خود را جامهای حریر و دیبای رنگارنگ پوشانید و در
گوشهای ایشان شدهای مروارید و مرجان آویخت و خلخالها و دست
برنجنها بجهت ایشان درست نمود و گردن بندهای طلا در گردن ایشان
گذرانید و مقرر نمود که کنیزان بایستند در دست هریک باشد مجمرۀ از
طلا که در آن باشد خوشبو و عنبر و بخور از عود و مشک اذفر و در دست
هریک از خدمه باشد بادزنی که بافته بودند آنرا از نقره و نقشها نموده
بودند با طلا و بایستند اینها در مجلسی که نشیمن آنحضرت است و بعضی دیگر
دف و شمع در دست داشته باشند و نصب کرده بود در وسط
خانه شمع بسیار مثل درختهای خرما پس چون فارغ شد از اینها زنان اهل
مکه را بعروسی طلب نمود همگی حاضر شدند و بجهت زنان هر قبیله
مجلسی آراسته بود و گردانیده بود بهترین مجالس مجلس عمه های حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و زنان بنی هاشم را پس فرستاد حضرت خدیجه ع
بسوی حضرت ابوطالب علیه السلام گوسفندان بسیار و زر سرخ و سفید
بیشمار و جامها و رختهای کثیره و بویهای خوش از عبیر و عنبر و مشک
و اعلام کرد باو که وقت زفاف نزدیک شد پس حضرت ابوطالب ع
مردم را بولیمه آنحضرت طلب نمود و آنحضرت صلی الله علیه و آله کمر مهمان
داری بر میان جان بسته و عموهای گرامی آنحضرت همگی با آنحضرت
بخدمتگزاری قیام نمودند و ولیمۀ عظیمی حضرت ابوطالب علیه السلام بعمل آورد

تا سه روز

تا سه روز جمیع اهل مکه را اطعام نمود پس چون شب زفاف شد حضرت
ابو طالب علیه السلم و عموهای آنحضرت صلعم آنحضرت را بر داشته بخانه حضرت
خدیجه علیها السلم آوردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله جامه قباطی مصری پوشیده
و عمامه سرخی برسر مبارک گذاشته و جمیع غلامان بنی هاشم شمعها و چراغها
در دست و کافه ناس از اطراف و شعب مکه معظمه بتماشا و نظاره جمال
بیمثال آنحضرت صلی الله علیه و آله حیران گشته و میدیدند که نور از دهن مبارک
آنحضرت و از دو طرف آنحضرت و از زیر جامهای آنحضرت صلی الله علیه و آله
بلند میشود پس چون آنحضرت صلعم بخانه حضرت خدیجه رسید داخل خانه او شد
مثل ماه شب چهارده که از افق مشرق طلوع نماید و عموهای آنحضرت صلی الله علیه و آله
دور آنحضرت را احاطه نموده بودند مثل ستارکان درخشنده در نهایت
زینت و خوشحالی تکبیر و تحمید کویان آنحضرت صلعم را آورده در تختی که حضرت
خدیجه علیها السلم بجهت آنحضرت صلی الله علیه و آله مهیا نموده بود نشانیدند
پس نور روی مبارک آنحضرت زیادتی کرد بر نور شمعها و چراغهای آن خانه
زنان از اطراف از حسن آن جمال بیمثال حیران شدند پس مهیای
آن شدند که حضرت خدیجه علیها السلم را بجلوه در آورند آوردند او را بمجلس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جلوه اول با جامهای زرتار و بر سر او
بود تاجی از طلای سرخ مرصع بدر و جواهر و در پای او بود دو خلخال طلای
سرخ منقش بفیروزه که هیچ چشمی مثل آنرا ندیده بود و بود بر او گردن
بندهای بیشمار از زمرد و یاقوت پس چون او را بمجلس آوردند زنان
و جواری دفها نواختند و باشعار عربی خوانند کیها نمودند پس زنان

بنی هاشم حضرت خدیجه علیها السلام را بر دو زینت دیگر نموده بجلوهٔ دوم بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه و آله آوردند چون حضرت خدیجه علیها السلام را داخل مجلس
نمودند نوری از روی منور او تابان شد که زیادتی بر نور جمیع شمعها
و چراغها نمود تا اینکه نور روی حضرت خدیجه علیها السلام بمرتبهٔ رسید که هرگز
کسی چنین نوری ندیده بود جمیع زنان و دختران عبد المطلب حیران شدند
و آن نور از فضل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عطیهٔ بود از جانب الهی
بحضرت خدیجه علیها السلام و مدهوش شدند زنان از رؤیت آن نور جمال
و در این جلوه پوشیده بود حضرت خدیجه علیها السلام جامهٔ سفید طلا باف
مرصع بجواهر سرخ و سبز و زرد و از هر رنگ و بود حضرت خدیجه علیها السلام
زن بلند قد خوش اندام شانه دار سفید پوست که در عصر او بحسن و جمال و
نزاکت و لطافت او کسی نبود در این جلوه صفیه بنت عبد المطلب که عمهٔ
آنحضرت بود اشعار عربی که مدح آنحضرت صلعم و وصف حضرت خدیجه علیها السلام
بود میخواند پس آوردند حضرت خدیجه علیها السلام را و نگه داشتند او را در پیش
روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن تاج را از سر حضرت خدیجه
علیها السلام برداشتند و بر سر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشتند پس
حضرت خدیجه را بردند که بجلوهٔ سوم آورند و مینواختند دفها و میخواندند
از برای او آنچه را که معنیش اینست که ای خدیجه بتحقیق که مخصوص تو شد
در این شب چیزی که مخصوص غیر تو نشد و سوای تو کسی از قبائل عرب
و عجم با آن رتبه سرافراز نگشت پس گوارا باد بتو آنچه رسیدی تو بآن و
مبارک باد بر تو شرف و عزت در دنیا و آخرت پس بیرون آوردند

حضر

حضرت خدیجه علیها السلم را در جلوهٔ سوم که پوشیده بود جامهٔ زردی از طلاو
بر او بود زینتها و جواهرها و روشن شد آنخانه از درخشیدن جواهر او
و در وسط جبّهٔ او جواهری بود که هرگز کسی مثل آنرا ندیده بود و در آخر آن
یاقوت سرخی بود که روشنی آن خانه را فرو گرفته و اهل آنمجلس از زینت
آن جواهر و از نور حسن و جمال حضرت خدیجه علیها السلم حیران و مدهوش
گشته بودند و صفیّه بنت عبد المطّلب عمّهٔ آنحضرت پیشاپیش حضرت خدیجه ع
افتاده و ابیات عربی که مشتمل بر مدح و ثنای حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله
و اوصاف حسنه حضرت خدیجه علیها السلم بود میخواند پس حضرت خدیجه را آوردند
و در پهلوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشانیدند و همگی بیرون رفتند
در اینوقت حق تعالی امر فرمود بحضرت جبرئیل علیه السلم که برو به بهشت عنبر
سرشت و بردار یکمشت از مشک بهشت و یکمشت از عنبر آن و یکمشت از
کافور آن و بپاش بر کوههای مکّهٔ معظّمه پس حضرت جبرئیل علیه السلم بامر ملک
جلیل چنان نمود پس کوه و دشت و طرق و منازل مکّهٔ معظّمه جمیعا خوشبو
و معطّر از طیب بهشت شد بمرتبهٔ که مردان مکّه در خانهای خود از زنان خود
میپرسیدند که چه بوی خوش است در خانهٔ ما که هرگز چنین عطری بمشام ما
نرسیده است زنان در جواب مردان میگفتند که این بوی خوش
بوی حضرت خدیجه علیها السلم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که بخانهای
ما داخل شده است اکثر آنچه ذکر شد مختصریست از آنچه ابو الحسن البکری علیه الرحمه
در کتاب انوار ذکر کرده است پس حضرت خدیجه علیها السلم در نهایت
خوبی با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلوک مینمود و هرگز حرفی که آنحضرت را

ناخوش آید از او صادر نشده و یار و یاور و معین و غمگسار آنحضرت و وزیر
بر حق و صدق آنحضرت بود و هر وقت که آنحضرت صلی الله علیه و آله از
اعمال و افعال و اقوال شنیعهٔ اهل کفر و حسد مکدر و محزون میشد بنزد حضرت
خدیجه علیها السلم می آمد بغمگساری او حزن و کدورت آنحضرت صلعم مبدل بفرح و سرور
میگشت در احادیث واقع شده که چون خداوند عالمیان حضرت آدم
علیه السلم را برگزید و ملائکه را بسجدهٔ او مامور فرمود و انواع کرامتها با و نمود
و او را تفضیل بر جمیع ملائکه داد حضرت آدم ابو البشر گفت که بدرستیکه
من سید و بزرگ بشر خواهم بود در روز قیامت مگر یکنفر از ذریهٔ من که پیغمبر
برگزیدهٔ حق تعالی و نام او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است حق تعالی تفضیل
داده است او را بمن بسبب دو چیز یکی آنکه زنی با و عطا خواهد کرد که
یار و یاور و معین و غمگسار او باشد و اعانت او بر نفع آنحضرت صلی الله علیه و آله
باشد و اعانت زن من بمن بر ضرر من است و هم الفتنه اندازد و یکی
دیگر آنکه حق تعالی یاری او کند بر شیطانش پس شیطان او مسلمان
شود و شیطان من کافر است و از حضرت فاطمه دختر حضرت امام حسن علیه السلم
روایت شده که او گفت که چون ابتدا قبل از بعثت حضرت جبرئیل ع بآنحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله نمودار شد و نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت
مینمود و در آنوقت کهانت شایع بود و شیاطین ببعض ناس نمودار
میشدند حضرت خدیجه علیها السلم بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که
ای پسر عموی من آیا میتوانی خبردار کنی مرا در وقتی که مصاحب بنزد تو
می آید آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بلی حضرت خدیجه علیها السلم

عرض کرد که هر وقت که می آید بمن خبر کن پس چون حضرت جبرئیل علیه السلم
نزد آنحضرت آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفت که ای خدیجه اینست
مصاحب من آمد پس عرض کرد حضرت خدیجه بآنحضرت که ای پسر عمو برخیز و بر
بالای زانوی چپ من بنشین آنحضرت صلی الله علیه و آله چنان کرد حضرت
خدیجه علیها السلم پرسید از آنحضرت که می بینی او را آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که بلی می بینم حضرت خدیجه علیها السلم عرض کرد که بر بالای زانوی
راست من بنشین آنحضرت صلعم چنان کرد حضرت خدیجه علیها السلم پرسید که آیا
می بینی او را آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بلی می بینم پس حضرت
خدیجه علیها السلم آنحضرت را داخل پیراهن خود نموده ببدن خود چسبانید
و پرسید که حالا می بینی او را آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که نه
حالا نمی بینم پس حضرت خدیجه علیها السلم گفت بآنحضرت که ای پسر عم من خاطر
شریفت جمع باشد بشارت باد ترا بخداوند عالمیان قسم که آن مصاحب
تو ملکست نه شیطان و بود حضرت خدیجه علیها السلم وزیر راست در دین
اسلام و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تسکین می یافتند باو و محرم
اسرار و باعث دلخوشی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و در کتاب
کشف الغمه از دولابی که از اعاظم علمای اهل سنت است نقل نموده که
او روایت کرده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در ابتدای
احوال خوابی دید ترسناک و آنحضرت صلی الله علیه و آله از آن خواب هراسان
شد پس ذکر کرد آنرا از برای صاحبه اش حضرت خدیجه عم عرض کرد حضرت
خدیجه بخدمت آنحضرت که بشارت باد ترا بدرستیکه حق تعالی نمیکند با تو

مگر آنچه خیر تو دران باشد پس ذکر کرد انحضرت صلی الله علیه و آله بخدیجه علیها السلم
که در خواب دیدم که شکم مرا شکافتند و احشای مرا بیرون آوردند و
شستند و پاک نمودند و باز بجایش گذاشتند حضرت خدیجه علیها السلم گفت
که این خیر است از برای تو بشارت باد بتو پس بعد از آنکه حضرت جبرئیل
علیه السلم نازل شد بانحضرت برسالت و انحضرت را بامر الهی بر مسند عالی
رسالت نشانید و بشارت داد انحضرت را برسالت خداوند عالمیان گفت
بانحضرت که بخوان انحضرت صلی الله علیه و آله گفت که چگونه بخوانم حضرت
جبرئیل علیه السلم گفت که بخوان اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ
مِنْ عَلَقٍ اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ پس انحضرت صلی الله علیه و آله قبول رسالت
نمود و متابعت کرد آنچه را که آورده بود حضرت جبرئیل علیه السلم از جانب
خداوند عالمیان و برگشت بسوی اهلش پس چون بنزد حضرت خدیجه علیها السلم
رسید گفت انحضرت بخدیجه ع که دیدی که من بتو نقل خواب میکردم قبل
ازین بدرستیکه حضرت جبرئیل علیه السلم بر من ظاهر شد و آنچه حضرت جبرئیل
علیه السلم از جانب خداوند جلیل بانحضرت گفته بود بجهت حضرت خدیجه نقل
نمود پس گفت حضرت خدیجه علیها السلم که بشارت باد بتو یا رسول الله
بخداوند عالمیان قسم که نمیکند حق تعالی بتو مگر آنچه خیر باشد پس قبول کن
آنچه را که حق تعالی بتو عطا کرده است بدرستیکه تو رسول خداوند عالمیانی
بحق و صدق و روایت شده است که روزی ابوجهل ملعون بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که بیا با تو کشتی بگیریم اگر تو مرا بر زمین زدی
در دعوی نبوت صادقی و اگر من ترا بر زمین زدم کاذبی انحضرت صلی الله علیه و آله

فرمودند

فرمودند که خوب است و فرستاد به نزد حضرت خدیجه علیها السلم که فرشی
بفرست که زمین را مفروش نموده کشتی با ابوجهل لعین کیرد حضرت
خدیجه علیها السلم قالیچه ارسال نمود چون قالیچه را کشودند در آن صورت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوجهل لعین منقوش بود که با هم کشتی گرفته و
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوجهل لعین را بر زمین زده است محمد بن مسعود السلمی
معروف بعیاشی علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که چون من در آنشب که همراه حضرت جبرئیل علیه السلم بمعراج رفتم
و برگشتم در وقتیکه از حضرت جبرئیل علیه السلم جدا میشدم باو گفتم که ای جبرئیل
هرگاه حاجتی داری که از من آید بگو حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که حاجت
من آنست که برسانی بحضرت خدیجه ع از جانب خداوند عز و جل و از من
سلام آنحضرت ع فرمودند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت خدیجه ع
ملاقات نمود آنچه حضرت جبرئیل ع با آنحضرت ص گفته بود بحضرت خدیجه گفت پس حضرت
خدیجه ع گفت که خداوند عالمیان است سالم از جمیع معایب و نقایص
و از اوست سلامتی عالم و عالمیان و بر او میبرگردد سلام مها و تحیتها و بر
حضرت جبرئیل باد سلام و در کتاب کشف الغمه از کتب مخالفین روایت
کرده است که بدرستیکه حضرت جبرئیل علیه السلم نازل شد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلم با آنحضرت صلی الله علیه و آله که برسان
بحضرت خدیجه از جانب پروردگارش سلام پس حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند که ای خدیجه اینک جبرئیل علیه السلم میرساند بتو

از جانب خداوند عالمیان سلام حضرت خدیجه علیها السلام کفت که بدرستیکه
خداوند عالمیان است سالم از جمیع عیبها ونقصها واز اوست جمیع سلامتیها
وبر حضرت جبرئیل علیه السلام باد سلام وایضا روایت کرده است که حضرت جبرئیل علیه السلام
نازل شد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وحضرت خدیجه علیها السلام درخانه حاضر نبود
حضرت جبرئیل علیه السلام احوال او را پرسید پس کفت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
که وقتی که بیاید حضرت خدیجه پس خبر بده باو باینکه بدرستیکه پروردگار تو
باو سلام میرساند واحادیث دیگر نیز قریب باین از طرق مخالف و
مؤالف روایت شده ایضا در کتاب کشف الغمه از کتب اهل سنت روایت
کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که روزی از
روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در نزد زنانش یاد کرد حضرت خدیجه
علیها السلام را آنحضرت کریان شد پس عایشه ملعونه کفت بآنحضرت صلی الله علیه وآله
که چرا کریه میکنی بر زن پیر سرخ رنکی از زنان پیر بنی اسد پس آنحضرت
صلی الله علیه وآله فرمودند که او تصدیق رسالت من کرد در وقتی که
شما تکذیب من کردید وایمان آورد بمن در وقتی که شما کافر شدید
وفرزند زایید از برای من در وقتی که حق تعالی شما را عقیم کردانید
عایشه کفت که چون من دانستم که آنحضرت صلی الله علیه وآله حرمت
او را بسیار میدارد بعد از آن همیشه تقرب میجستم در خدمت آنحضرت
صلی الله علیه وآله بذکر خیر حضرت خدیجه علیها السلام وایضا روایت کرده است
از عایشه ملعونه که او کفت که دائم حضرت رسول الله علیه وآله آن بود
که هر وقت که نام حضرت خدیجه علیها السلام مذکور میشد آنحضرت صلی الله علیه وآله

وصنفو

وصف و ثنای بسیار باو مینمود و طلب آمرزش از برای او میکرد پس
روزی از روزها آنحضرت صلی الله علیه و آله یاد حضرت خدیجه کرد و شروع
بمدح و ثنای او نمود غیرت من بحرکت آمد بآنحضرت گفتم که حق تعالی
عوض داد بتو از زن پیری که فوت شد چون من این کلمه را گفتم دیدم
که آنحضرت صلی الله علیه و آله را غضب گرفت غضب بسیار سخت بمرتبه
که من خود را از دست دادم پس گفتم که خداوندا بدرستیکه تو هرگاه فرو نشانی از
پیغمبرت غضب را من دیگر هرگز تا زنده باشم یاد نمیکنم حضرت خدیجه علیها السلام را
باخوشی پس چون آنحضرت صلی الله علیه این سخن را از من شنید از شدت
غضب فرو نشست و فرمود که آن چه سخن بود که گفتی بخدا قسم که خدیجه
ایمان آورد بمن در وقتیکه جمیع مردمان کافر بودند و مرا در نزد خود جای
داد در وقتیکه جمیع مردمان مرا از خود دور میکردند و تصدیق رسالت
من کرد در وقتیکه جمیع مردمان تکذیب من کردند و حق تعالی روزی
او کردانید از من چیزی را که همه شما را از آن محروم کردانید گفت عایشه
که میگفت این سخن را آنحضرت صلی الله علیه و آله بمن هر صبح و شام تا
یکماه این غلام داعی معروض میدارد که مراد از فقرهٔ آخر آنست که نور
خلافت و وصایت را حق تعالی روزی او کردانید و در رحم طیبهٔ او
قرار و ائمهٔ انام علیهم السلام را از نسل او بیرون آورد و همه شما را از آن
محروم کردانید شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب خصال روایت کرده است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار خط کشیدند بر زمین و فرمودند که
میدانید که این چیست صحابه عرض کردند که خداوند عالمیان و رسولش

بهتر میدانند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که افضل زنان بهشت
چهار نفرند خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و مریم
بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و قریب باین مضمون احادیث
کثیره از طرق عامه و خاصه روایت شده است در کتاب کشف الغمه از
مسند احمد بن حنبل نقل کرده است حدیثی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
و سلامه علیه که آنحضرت فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند
که بهترین زنان بهشت حضرت خدیجه علیها السلام است و بهترین زنان بهشت
از سابقین مریم بنت عمران است و اول کسیکه ایمان آورد از زنان
حضرت خدیجه کبری علیها السلام بود و احادیث بسیار در این باب نیز وارد
شده است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب خصال روایت شده است
که آنحضرت فرمودند در حدیث طویلی که من اول کسی هستم که ایمان آوردم
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بودیم ما تا سه سال که نبود در روی زمین
مخلوقی که نماز کند و شهادت دهد برسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
غیر از من و غیر از دختر خویلد که خدا او را رحمت کند و بتحقیق که کرامت
و در کتاب نهج البلاغه مذکور است که آنحضرت علیه السلام در خطبه فرمودند
که نبود یکخانه و یکنفر در آن روز مسلمان غیر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و خدیجه و من سوم ایشان بودم از طرق عامه و خاصه روایات کثیره
واقع شده که تا مدت مدید حضرت امیر المؤمنین و خدیجه کبری علیهما السلام
با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نماز میگزاردند و دیگر مسلمانی بر روی
زمین نبود و بعضی بنا بر بعضی روایات گفته اند که حضرت خدیجه علیها السلام

اول مسلمانان بود کافه و بعد از او حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایمان آورد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعثت ده ساله بود و چون حضرت جبرئیل علیه السلام
برسالت نازل شد حضرت خدیجه علیها السلام که در آن خانه حاضر بود اولاً مطلع
گشته شک نیست که او قبل از نزول وحی معتقده بود البته در حین نزول
وحی بلا تأمل ایمان آورده خواهد بود تقدم ایمان او بر کافه ناس باین
اعتبار که اطلاع او البته قبل بوده استبعادی ندارد و بعضی بنا بر بعضی
روایات گفته اند که اول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایمان آورد و بعد
از او حضرت خدیجه علیها السلام و بعضی گفته اند که هر دو یکبارا ایمان آوردند
والله اعلم و در کتاب در النظیم و غیر آن نیز روایت شده که روزی از
روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با جمعی که از جمله ایشان بود عمار بن
یاسر و ابوبکر و عمر در ابطح نشسته بود که حضرت جبرئیل علیه السلام بآنحضرت
صلی الله علیه و آله نازل شد و از فرح و خوشنودی بزرگ گشته و پر و بال
خود را گشوده از مشرق تا مغرب گرفت و ندا کرد بآنحضرت که یا محمد صلی الله
علیه و آله خداوند علی اعلی بر تو سلام میرساند و میفرماید که تا چهل روز از
حضرت خدیجه علیها السلام دوری برگزین و نزد او مرو و معلوم بود این تکلیف بر
آنحضرت صلی الله علیه و آله بسیار شاق بجهت آنکه بود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بسیار دوستدار حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت خدیجه غمگسار و یار
او بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله چهل شبانه روز بخانه حضرت خدیجه
نرفت روزها روزه میگرفت و شبها بنماز اشتغال میفرمود و عمار بن
یاسر را نزد حضرت خدیجه علیها السلام فرستاد و باو پیغام داد که ای خدیجه گمان مکنی

که من از تو کناره گرفته ام بلکه خداوند عالمیان جل جلاله مرا امر کرده است بآن
و تقدیرات الهی باید جاری شود و گمان مکن تو ای خدیجه از درگاه خداوند
عالمیان از برای خودت مگر خیر را بدرستیکه خداوند عالمیان مباهات میکند
بتو بر ملائکه مقربین هر روز چند مرتبه پس چون شب شود در خانه ات را به بند
و به تنهائی در موضع خواب بخواب بدرستیکه من در خانه فاطمه بنت اسد خواهم ماند
پس حضرت خدیجه ع هر روز بغم و حزن تمام از مفارقت حضرت رسول الله صلعم
میگذرانید پس چون روز چهلم شد حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت
ای محمد صلی الله علیه و آله بدرستیکه خداوند علی اعلی بتو سلام میرساند
و میفرماید که مهیا شو از برای تحیت و تحفه من حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
گفت که چه چیز است تحفه و تحیه خداوند عالمیان حضرت جبرئیل علیه السلام
گفت که نمیدانم در این وقت حضرت میکائیل نازل شد در دست او بود
طبقی که پوشیده شده بود بجامه از سندس و یا استبرق و حضرت میکائیل
علیه السلام گذاشت آنرا در پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حضرت جبرئیل
علیه السلام گفت که یا رسول الله حق تعالی میفرماید که امشب با این طعام
افطار کنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که هر شب در وقت افطار
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن میفرمود که در را بگشا تا هر که خواهد بافطار
من حاضر شود امشب فرمود که یا علی در پیش در بنشین و مگذار کسی
نزد من آید که این طعام بر غیر من حرام است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
در خلوت نشستند و پرده سندس و استبرق را از روی طبق برداشتند
خوشه از خرما و خوشه از انگور و جامی از آب بهشت در آن بود پس آنحضرت

صلی الله علیه و آله خوردند از آنها خوردن کاملی و آشامیدند از آن
آب آشامیدن وافی پس دست مبارک خود را دراز کردند بجهت
شستن حضرت جبرئیل علیه السلام آب از ابریق بهشت بدست آنحضرت ریخت
و حضرت میکائیل علیه السلام دست آنحضرت را شست و حضرت اسرافیل علیه السلام
با دستمال بهشت خشک کرد و بقیهٔ طعام با ظرفش بآسمان بلند شد پس
آنحضرت صلی الله علیه و آله برخواستند که مشغول نماز شوند حضرت جبرئیل علیه السلام گفت
که حرام است بر تو نماز در اینوقت تا آنکه بروی بخانه حضرت خدیجه ع و با او
مقاربت نمائی پس بدرستیکه خداوند عز و جل قسم بذات مقدس خود یاد
فرموده است اینکه مخلوق کند از صلب تو در این شب ذریهٔ طیبه را پس
آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب خانه حضرت خدیجه علیها السلام روانه شد
حضرت خدیجه علیها السلام گفت که من الفت گرفته بودم با وحدت و چون
شب میشد درها را می بستم و پرده ها را می آویختم و نمازهای خود را میگزاردم
و چراغ را خاموش میکردم و بجامهٔ خواب خود میرفتم در این شب من در میان
خواب و بیداری بودم که آنحضرت صلی الله علیه و آله دست بر حلقهٔ در زد
چون من صدای در را شنیدم ندا کردم که کیست آنکه حلقه در میزند سزاوار
نیست بر کسی که بکوبد آنرا غیر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله آنحضرت ص
بکلام نازک شیرین فرمودند که بگشا در را ای خدیجه بدرستیکه منم محمد صلی الله علیه و آله
حضرت خدیجه علیها السلام گفت که من چون صدای آنحضرت را شنیدم خوشحال
و خندان از جای خود جستم و در را گشودم آنحضرت صلی الله علیه و آله داخل
خانه شد و دأب آنحضرت صلی الله علیه و آله آن بود که چون بخانه تشریف

شریف می آوردند اولا آب وضو میطلبیدند و تجدید وضو میفرمودند و دو رکعت
نماز میگزاردند بعد از آن بر بستر استراحت داخل میشدند در این شب
آب طلب نفرمودند و مهیای نماز نگشتند چون داخل خانه شدند ابتدا
بر بازوی من چسبیدند و مرا در رخت خواب خود نشانیدند و شروع ببازی
و خوشطبعی با من فرمودند تا اینکه مواقعه واقع شد قسم بخدایی که بلند کرد
آسمانرا و جاری کرد آبها را که هنوز آنحضرت صلی الله علیه و آله از من بکنار
نرفته بود که من نور عظمت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را در شکم خود احساس
نمودم شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است
که داخل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر حضرت خدیجه علیها السلم
در وقتیکه از دار فانی بدار باقی رحلت مینمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
چون حضرت خدیجه علیها السلم را در حالت احتضار ملاحظه نمود فرمود که بکراهت
میبالد بینی ما را آنچه می بینیم از حالت تو ای خدیجه پس چون به هوسنیهای
خود برسی سلام مرا بایشان برسان حضرت خدیجه علیها السلم عرض کرد
که کیستند هوسنیهای من یا رسول الله آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند
که مریم بنت عمران و کلثوم همشیرهٔ حضرت موسی علیه السلم و آسیه زن
فرعون حضرت خدیجه علیها السلم گفت بمبارکی باد بر تو یا رسول الله
و کازرونی نیز در کتاب منتقی ذکر کرده است که چون آزار حضرت
خدیجه علیها السلم در بیماریکه فوت شد در آن شدید شد حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله بنزد او آمد و فرمود که بسیار گران و ناخوش است
بمن حالتی که می بینیم ترا در آن ای خدیجه و حق تعالی مقرر فرموده است

در ناخوشی خیر بسیار آیا امید آنکه که بدرستیکه حق تعالی زوجهٔ من خواهد
گردانید با تو در بهشت عنبرسرشت مریم بنت عمران و کلثوم همشیرهٔ حضرت
موسی علیه السّلم و آسیه زن فرعون را حضرت خدیجه علیها السّلم در آنحالت
گفت که بتحقیق که چنین میکند خداوند عالمیان یا رسول الله آنحضرت
صلّی الله علیه و آله فرمودند که بلی چنین خواهد کرد حضرت خدیجهؑ گفت که
بالرِّفاءِ وَالبَنِیْن یعنی بمبارکی و پسران این قول مبارک باد در میان
عرب و معمول ایشان بود مناقب و فضائل حضرت خدیجهؑ زیاده از آن است
که گنجایش این مختصر داشته باشد چه منقبت و فضیلت ذکر میتوان
نمود بجهت کسیکه زوجهٔ پسندیدهٔ حضرت محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله
و محرم علیّ مرتضی و والدهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا و جدّهٔ حضرات ائمهٔ هدی
صلوات الله علیهم اجمعین و اوّل کافّهٔ اهل اسلام و یا اوّل زنان مسلمانان
چنانچه ذکر شده بوده باشد سنّ شریف حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله در وقت
تزویج حضرت خدیجهؑ بیست و پنج سال بود در کتاب مصباح کفعمی مذکور است
که عروسی حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله بحضرت خدیجه علیها السّلم در روز دهم
شهر ربیع الاوّل واقع شد و حضرت خدیجه علیها السّلم در آنوقت بیست و هشت ساله
بود و بنا بر روایت ابن عبّاس و باکره بود چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی
علیه الرّحمه در کتاب تلخیص و علم الهدی سیّد مرتضی در کتاب شافی
و احمد بلاذری و ابو القاسم الکوفی در کتاب خود و بعضی دیگر از علماء خاصّه
و عامّه ذکر کرده اند و بعضی چهل ساله و بیوه نقل نموده اند و بجهت آنحضرت صلعم
فرزند از غیر او از زنان دیگر متولّد نشد چنانچه مذکور شد حق تعالی

رحمهای زنان دیگر آنحضرت را عقیم نموده بود مگر از کنیز آنحضرت که اسم او
ماریهٔ قبطیه بود ابراهیم متولّد شد و در صغر سن فوت شد دو ساله و حضرت
خدیجه علیها السّلم بیست و پنج سال زوجهٔ محترمهٔ آنحضرت بود و حضرت
رسول الله صلّی الله علیه و آله در آن مدّت مدید که او در حیوة بود بزن
دیگر رغبت ننمود و خواستگاری زوجهٔ دیگر نفرمود یا بامر الهی و یا
بجهت اعزاز و احترام حضرت خدیجه علیها السّلم و وفات حضرت خدیجه علیها السّلم
در سال دهم بعثت واقع شد و در آن سال حضرت ابو طالب علیه السّلم نیز بدار
باقی رحلت نمود چون این دو مصیبت عظمی در آنسال بآنحضرت صلّی الله
علیه و آله واقع شد آنحضرت آن سال را عام الحزن نامیدند اوّل حضرت
ابو طالب علیه السّلم بجوار رحمت ایزدی پیوست و بعد از سه روز و یا بعد از
یکماه و پنج روز حضرت خدیجه علیها السّلم فوت شد و بعضی فاصله را زیاده بر این
نیز باقوال مختلفه ذکر نموده اند در کتاب کشف الغمّه مذکور است که وفات
حضرت خدیجه علیها السّلم در ماه مبارک رمضان واقع شد در مصباح کفعمی
مسطور است که حضرت خدیجه علیها السّلم در روز دهم ماه مبارک رمضان
فوت شد و سه روز قبل از آن حضرت ابو طالب علیه السّلم فوت شد در
سال دهم بعثت سه سال قبل از هجرت و شیخ طوسی علیه الرّحمه در کتاب
مصباح ذکر کرده است که وفات حضرت ابو طالب علیه السّلم در بیست و ششم
شهر رجب المرجب بوده پس هرگاه بعد از سه روز وفات حضرت خدیجه ع
واقع شده باشد بیست و نهم شهر رجب روز وفات حضرت خدیجه ع است
و هرگاه فاصله یکماه و پنج روز باشد غرّهٔ شهر رمضان روز وفات حضرت

خدیجه کبری علیها السّلم خواهد بود و حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله
خود بدست مبارکش اورا دفن نمود و بقبر او نزول فرمود و او را در
حجون دفن نمود و در آن وقت نماز میّت مقرّر نگشته بود و حجون بفتح
حاء مهمله اسم کوهی است در معلاة مکّه بالفعل آنرا معلّی میگویند و قبر حضرت
ابوطالب علیه السّلم نیز در آنجاست و مدّت عمر حضرت خدیجه علیها السّلم بنا بر
قول اوّل پنجاه و سه سال بوده و بنا بر قول ثانی شصت و پنج سال بوده است
و اولاد کرام حضرت خدیجه علیها السّلم از حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله
چهار نفر بر این موجب متحقّق است اوّلاً قاسم متولّد شد که آنحضرت صلّی الله
علیه و آله مکنّی بابو القاسم شدند و قاسم در صغر سن قبل از بعثت فوت شد
دو ساله یا یکساله بود و هفت روزه نیز ذکر شده عبد الله که ملقّب بطیّب
یا طاهر و یا بطیّب و طاهر بود او نیز در صغر سن در مکّه معظّمه فوت شد قبل از بعثت
و یا یکسال بعد از بعثت و امّ کلثوم شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب خصال در باب
سبعه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلم که
آنحضرت ع فرمودند که تزویج نمود عثمان امّ کلثوم را قبل از زفاف امّ کلثوم
فوت شد بعد از آن رقیه را حضرت پیغمبر باو داد و آخر اولاد حضرت خدیجه
علیها السّلم از حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم
بود که در سال پنجم از بعثت متولّد شد پس آنحضرت ع در وقت وفات
والده ماجده اش پنجساله بوده و امّا دو دختر دیگر که بعضی نقل نموده اند
زینب که زن ابو العاص قاسم بن ربیع بود و رقیه که زوجه عثمان لعین بود
محلّ تأمّل است شیخ ابو الحسن البکری که استاد شهید ثانی علیهما الرحمة است

در کتاب انوار و غیر او نیز گفته که زینب و رقیه دختران هاله بنت خویلد بودند که
همشیره زادگان حضرت خدیجه کبری علیها السلام بوده باشند و بعضی دیگر دختران
حضرت خدیجه علیها السلام از شوهر اول نقل کرده اند بنای این قول بر ربیبه بودن
حضرت خدیجه علیها السلام است والله اعلم ح ۲۴ رُوِیَ اَنَّ اُمَّ اَیْمَنَ لَمَّا تُوُفِّیَتْ فَاطِمَةُ
حَلَفَتْ اَنْ لَا تَکُوْنَ بِالْمَدِیْنَةِ اِذْ لَا تُطِیْقُ اَنْ تَنْظُرَ اِلَی مَوَاضِعَ کَانَتْ بِهَا
فَخَرَجَتْ اِلَی مَکَّةَ فَلَمَّا کَانَتْ فِیْ بَعْضِ الطَّرِیْقِ عَطِشَتْ عَطَشًا شَدِیْدًا فَرَفَعَتْ
یَدَیْهَا قَالَتْ یَا رَبِّ اَنَا خَادِمَةُ فَاطِمَةَ اَتَقْتُلُنِیْ عَطَشًا فَاَنْزَلَ اللهُ عَلَیْهَا
دَلْوًا مِنَ السَّمَاءِ فَشَرِبَتْ فَلَمْ تَحْتَجْ اِلَی الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ سَبْعَ سِنِیْنَ وَکَانَ
النَّاسُ یَبْعَثُوْنَهَا فِی الْیَوْمِ الشَّدِیْدِ الْحَرِّ فَمَا یُصِیْبُهَا عَطَشٌ شرح ام ایمن
مربیه و نگه دارنده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده که باصطلاح
اهل این عصر دده گویند و او کنیز سیاهی بود که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از مادر عالیمقدارش بمیراث رسیده بود و نام او برکه بود و آنحضرت صلعم او را
آزاد نموده و در مکه معظمه بعبید خزرجی تزویج فرمود و بجهت این شوهر پسری
از او متولد شد که نام او ایمن بود لهذا مکنی بام ایمن شد محتمل است
که مراد از عبید خزرجی نیز که روایت شده ابو ایمن باشد که از جمله غلامان
آزاد کرده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و او نیز غلام سیاه و نامش
رباح بود و خدمت او طلب اذن و رخصت از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بجهت مردمان بود چون این شوهر ام ایمن فوت شد حضرت
او را بزید پسر خوانده خود بعد از مطلقه نمودن زینب بنت جحش که عمه
زاده آنحضرت صلی الله علیه و آله بود تزویج نمود و بجهت زید نیز پسری از

ام ایمن

ام ایمن متولد شد اسامه نام رنگ اسامه نیز مثل مادرش سیاه بود پس
اسامه و ایمن برادران مادری اند ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی علیه الرحمه
در کتاب کافی روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند
که گواهی میدهم بانکه بود ام ایمن از اهل بهشت عنبر سرشت و در کتاب خرایج
در حدیث طویلی که در باب بخشیدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک را
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام و نوشتن هبه نامه آن روایت شده است
مذکور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه ام
ایمن زنیست از اهل بهشت عنبر سرشت و در کتاب طرایف نیز مسطور است
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نمود
که آنحضرت فرمودند که ام ایمن از اهل بهشت است یعنی شیخ امام قطب الدین
سعید بن هبة الله ابن الحسن الراوندی علیه الرحمه در کتاب خرایج الجرایح
ذکر کرده که روایت شده است اینکه ام ایمن در وقتیکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام از دار فانی بسرای باقی رحلت نمود قسم خورد که دیگر نبود
باشد در مدینه مشرفه بجهت آنکه طاقت نداشت بانکه نگاه کند بمواضعی
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آنها می بود پس بجانب مکه معظمه بیرون
رفت در عرض راه تشنگی شدید بر او غالب شد پس ام ایمن علیها الرحمه دستهای
خود را بلند کرد بجانب آسمان و گفت که ای پروردگار من من خدمتگار
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ام میکشی مرا از تشنگی پس فرو فرستاد حق سبحانه
و تعالی بر او دلو آبی از آسمان و او آشامید پس او محتاج نشد بطعام و آب
تا هفت سال و بودند مردمان که میفرستادند او را در روز بسیار گرم

وبا و بر نمیخورد تشنگی یعنی تشنه نمیشد این غلام داعی معروض میدارد
که ممکن است که هفت سال در حدیث بجهت آن باشد که ام ایمن بعد از آن
تا هفت سال زنده بوده نه اینکه تا هفت سال با آب و طعام محتاج نشده و بعد از آن
محتاج شده باشد بلکه از برکت آنحضرت علیها السلم اگر هزار سال نیز میماند
محتاج بآب و طعام نبود در شرح معروض شد که او دایه حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و کنیز والده عالیمقدار آنحضرت بوده پس در وقت ولادت
سراسر سعادت آنحضرت صلی الله علیه و آله البته قریب به بیست سال داشته و عمر
شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قریب بشصت و سه سال بود و بعد از حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم نیز که هفت سال زنده بوده باشد قریب بنود سال عمر ام
ایمن میشود والله اعلم مج ۲۵ رُوِیَ اَنَّ سَلْمانَ قالَ کانَتْ فاطِمَةُ علیها السلم
جالِسَةً قُدّامَها رَحًی تَطْحَنُ بِها الشَّعیرَ وَعَلی عَمُودِ الرَّحی دَمٌ سائِلٌ وَ
الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السلم فی ناحِیَةِ الدّارِ یَتَضَوَّرُ مِنَ الْجُوعِ فَقُلْتُ یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ
دَبِرَتْ کَفّاكِ وَهذِهِ فِضَّةُ فَقالَتْ اَوْصانی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ اَنْ تَکُونَ الْخِدْمَةُ لَها یَوْماً فَکانَ اَمْسِ یَوْمَ خِدْمَتِها قالَ سَلْمانُ
قُلْتُ اِنّی مَوْلی عَتاقَةٍ اِمّا اَنا اَطْحَنُ الشَّعیرَ اَوْ اَمْسَکْتُ الْحُسَیْنَ لَكِ فَقالَتْ
اَنا بِتَسْکینِهِ اَرْفَقُ وَاَنْتَ تَطْحَنُ الشَّعیرَ فَطَحَنْتُ شَیْئاً مِنَ الشَّعیرِ فَاِذا اَنا
بِالْاِقامَةِ فَمَضَیْتُ وَصَلَّیْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَلَمّا
فَرَغْتُ قُلْتُ لِعَلِیٍّ عَلَیْهِ السلم ما رَاَیْتُ فَبَکی وَخَرَجَ ثُمَّ عادَ فَتَبَسَّمَ
فَسَاَلَهُ عَنْ ذلِكَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قالَ دَخَلْتُ عَلی فاطِمَةَ
عَلَیْها السلم وَهِیَ مُسْتَلْقِیَةٌ لِقَفاها وَالْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السلم نائِمٌ عَلی صَدْرِها

وقدامها

وقدامها رحى تدور من غير يد فتبسم رسول الله صلى الله عليه وآله
وقال يا علي اما علمت ان لله ملائكة سيارة في الارض يخدمون
محمدا وآل محمد الى ان تقوم الساعة ج وروى ان اباذر قال بعثني رسول الله
صلى الله عليه وآله ادعو عليا فاتيت بيته فناديته فلم يجبني احد
والرحى تطحن وليس معها احد فناديته فخرج واصغى اليه رسول الله
صلى الله عليه وآله فقال له شيئا لم افهمه فقلت عجبا من رحى في بيت
علي عليه السلم تدور وليس معها احد قال ان ابنتي فاطمة ملأ الله
قلبها وجوارحها ايمانا ويقينا وان الله علم ضعفها فاعانها على دهرها
وكفاها اما علمت ان لله ملائكة موكلين بمعونة آل محمد شرح جوهری
گفته است که التضور الصياح والتلوي عند الضرب والجوع یعنی تضور فریاد کردن
و برخود پیچیدن است در وقت زدن و گرسنگی دبرت بفتح دال مهمله
وکسر بای یکنقطه و فتح رای مهمله متصله بتای دو نقطه صیغه مفرد مونث غایبه است
از فعل ماضی مثل فرح دبره تجربک یعنی جراحت است صاحب نهایه گفته است
که بعضی گفته اند که آن جراحتیست که در کف پای شتر باشد این معنی انسب است
عتاقه بفتح عین مهمله است و آن مصدر عتق یعتق بکسر تای دو نقطه در
مضارع مثل ضرب یضرب جوهری گفته است عتق العبد یعتق بالکسر
عتقا وعتاقا وعتاقة فهو عتيق وفلان مولى عتاقة ومولى عتيق و
مولاة عتيقة وموال عتقاء صاحب قاموس تصریح نموده که عتاقا و عتاقة
بفتح عین مهمله است در هر دو و بعضی از لغویین ذکر کرده اند که ثلاثی مجرد
آن لازم و رباعی آن متعدی است جایز نیست گفتن عبد معتوق و گفتن

عاتق مثل عتیق جایز است تحقیق معنی ایمان در اواخر باب اول مذکور شد
هرگاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ امام قطب الدین سعید بن هبة الله
بن الحسن الراوندی علیه الرحمه ذکر کرده است در کتاب خرایج الجرایح که
روایت شده است اینکه سلمان فارسی رحمه الله گفت که روزی حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم نشسته بودند و در پیش روی آنحضرت ع دست آسیائی
بود و آنحضرت علیها السلم بآن آسیا جو را آرد مینمود و از جراحت دست مبارک
آنحضرت علیها السلم خون در دسته آن آسیا جاری گشته بود و حضرت امام
حسین علیه السلم در گوشه خانه از درد گرسنگی فریاد میکرد و بر خود می پیچید
پس من عرض کردم بخدمت آنحضرت علیها السلم که ای دختر گرامی حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله دستهای مبارک شما زخم شده است و
اینست کنیز شما فضه حاضر است یعنی چرا خدمت را باو مرجوع نمیفرمایید
و با این همه مشقت شما مرتکب میشوید آنحضرت علیها السلم فرمودند که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله سفارش فرموده است مرا باینکه بوده باشد
خدمت خانه یکروز با او روز گذشته نوبه او بود یعنی امروز نوبه
من است گفت سلمان رضی الله عنه که من عرض کردم بدرستیکه من غلام
آزاد کرده شمایم مرخص فرمایید که من آرد کنم جو را و یا آنکه ساکت گردانم
حضرت امام حسین علیه السلم را از برای تو آنحضرت علیها السلم فرمودند که من
بجهت تسکین حضرت امام حسین علیه السلم نرم و مهربانترم تو جو را
آرد کن پس من قدری از آن جو را آرد نمودم که ناگاه صدای اقامه
نماز را شنیدم پس بجانب مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم و با آنحضرت ص

نماز گزاردم چون از نماز فارغ شدم بجهت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آنچه را که دیده بودم نقل نمودم پس آنحضرت علیه السلام از شنیدن آن خبر
گریان و بجانب دولت سرای خود روان شد بعد از آن برگشتند و
تبسم میفرمودند پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال فرمودند
از آنحضرت که تبسم از برای چیست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که
رفتم بنزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دیدم که آنحضرت بر پشت افتاده
و حضرت امام حسین علیه السلام بر روی سینهٔ منورهٔ آنحضرت خوابیده است
و در پیش روی مبارک آنحضرت آسیا بدون دستی که او را بگرداند میگردد
پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تبسم نمود و فرمود که یا علی آیا نمیدانی
که از برای خداوند عالمیان است ملائکه گردنده در زمین بجهت اینکه
خدمت نمایند محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را تا روز قیامت ایضاً
شیخ امام مزبور علیه الرحمه در کتاب مذکور ذکر کرده است که روایت شده است
اینکه ابوذر علیه الرحمه گفت که روزی از روزها حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله مرا فرستادند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را طلب نمایم پس
آمدم من بخانهٔ آنحضرت و آواز کردم آنحضرت را کسی بمن جواب نداد
و دیدم که آسیا میگردد و در نزد آسیا کسی نیست بار دیگر آنحضرت را
آواز کردم آنحضرت علیه السلام بیرون تشریف آوردند چون بنزد حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنحضرت
سرگوشی فرمود که من آنرا نفهمیدم بعد از آن من گفتم که تعجب دارم از
آسیائی که در خانهٔ حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام میگردد خود بخود و با آن کسی

کسی نیست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه دختر
گرامی من حضرت فاطمه زهرا علیها السلم مملو فرموده است خداوند عالم و عالمیان
دل او را و اعضای او را بایمان و یقین و بدرستیکه حق تعالی میداند ضعف
و ناتوانی آنحضرت را از کثرت عبادت و ریاضت پس یاری مینماید حق تعالی
او را بر نوازل دهر او و کارهای سخت او و کفایت میکند او را آیا نمیدانیکه
بدرستیکه از برای خداوند عالمیان است ملائکه که موکلند بیاری آل محمد صلی الله
علیه و آله و سلم یج رُوِیَ اَنَّ عَلِیًّا عَلَیْهِ السَّلم اَصْبَحَ یَوْمًا فَقَالَ لِفَاطِمَةَ عِنْدَکِ
شَیْءٌ تُغَذِّینِیهِ قَالَتْ لا فَخَرَجَ وَاسْتَقْرَضَ دِینَارًا لِیَبْتَاعَ مَا یُصْلِحُهُمْ فَاِذَا
الْمِقْدَادُ فِی جَهْدٍ وَعِیَالُهُ جِیَاعٌ فَاَعْطَاهُ الدِّینَارَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَصَلَّی
الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ثُمَّ اَخَذَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ بِیَدِ عَلِیٍّ وَانْطَلَقَا اِلَی فَاطِمَةَ عَلَیْهِمَا السَّلم وَهِیَ فِی مُصَلَّاهَا
وَخَلْفَهَا جَفْنَةٌ تَفُورُ فَلَمَّا سَمِعَتْ کَلَامَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
خَرَجَتْ فَسَلَّمَتْ عَلَیْهِ وَکَانَتْ اَعَزَّ النَّاسِ عَلَیْهِ فَرَدَّ السَّلم وَمَسَحَ بِیَدِهِ عَلَی
رَاْسِهَا ثُمَّ قَالَ عَشِّینَا غَفَرَ اللهُ لَکِ وَقَدْ فَعَلَ فَاَخَذَتِ الْجَفْنَةَ فَوَضَعَتْهَا
بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قَالَ یَا فَاطِمَةُ اَنَّی لَکِ هَذَا
الطَّعَامُ الَّذِی لَمْ اَنْظُرْ اِلَی مِثْلِ لَوْنِهِ قَطُّ وَلَمْ اَشَمَّ مِثْلَ رَایِحَتِهِ قَطُّ وَلَمْ
آکُلْ اَطْیَبَ مِنْهُ وَوَضَعَ کَفَّهُ بَیْنَ کَتِفَیَّ وَقَالَ هَذَا بَدَلٌ عَنْ دِینَارِکَ اِنَّ
اللهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ اقول قَالَ الزَّمَخْشَرِیُّ فِی الْکَشَّافِ
عِنْدَ ذِکْرِ قِصَّةِ زَکَرِیَّا وَمَرْیَمَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَنَّهُ جَاعَ فِی
زَمَنِ قَحْطٍ فَاَهْدَتْ لَهُ فَاطِمَةُ رَغِیفَیْنِ وَبَضْعَةَ لَحْمٍ آثَرَتْهُ بِهَا فَرَجَعَ بِهَا

قالت

إليها فقال هلمّي يا بنيّة وكشفت عن الطبق فإذا هو مملوّ خبزاً ولحماً فبهتت
وعلمت أنّها نزلت من الله تعالى فقال لها أنّى لك هذا قال هو من عند الله
إنّ الله يرزق من يشاء بغير حساب فقال صلّى الله عليه وآله الحمد لله الذي
جعلك شبيهة سيّدة نساء بني إسرائيل ثمّ جمع رسول الله صلّى الله عليه
وآله عليّ بن أبي طالب والحسن والحسين عليهم السّلم وجميع أهل بيته حتّى
شبعوا وبقي الطعام كما هو وأوسعت فاطمة على جيرانها **شرح** جهد
بفتح جيم وسکون ها بمعنی مشقّت ونهايت است وقول حق تعالی که در سورهٔ توبه
فرموده والّذين لا يجدون إلّا جهدهم بضمّ وفتح جيم قرائت شده جُهد بضمّ جيم
بمعنی وسع وطاقت است بعضی از لغويّين گفته اند که بمعنی وسع وطاقت
جُهد بضمّ جيم وفتح جيم هر دو آمده است امّا بمعنی مشقّت ونهايت بفتح جيم است
ودر ادعيهٔ مأثوره واقع شده است که اعوذ بك من جهد البلاء بفتح جيم است
لغويّين ذکر کرده اند که جهد البلاء حالتيست که اختيار ميکند آدمی بر آن حالت
مرگ را وبعضی گفته اند که جهد البلاء قلّت مال وکثرت عيال است عيال بکسر
عين مهمله جمع عيّل است وجمع عيال عيايل است مثل جيّد وجياد وجيايد
واصل عيّل عيول بر وزن فعول است واو را قلب يا کردند ويا را در يا ادغام
نمودند وعيال مرد جمعی اند که لازم است بر آن مرد نفقهٔ ايشان وعيله بمعنی
فقر وفاقه است ميگويند عال يعيل عيلةً در وقتيکه محتاج وفقير شود وحق تعالی
در سورهٔ توبه فرموده وإن خفتم عيلةً فسوف يغنيكم الله من فضله ودر
ادعيهٔ مأثوره منقول است که اعوذ بك من العيلة يعنی پناه ميبرم بتو از
فقر ومسکنت ودر حديث واقع شده که ما عال من اقتصد يعنی فقير ولی حير

نمیشود کسیکه میانه روی نماید در معیشت که اسراف و اقتار که هر دو مذموم است
ننماید و در میان عرب مشهور است که میگویند مَا یَدْرِی الْفَقِیرُ مَتَی غِنَاهُ
وَمَا یَدْرِی الْغَنِیُّ مَتَی یَعِیلُ یعنی نمیداند فقیر که کی میشود غنی و نمیداند غنی
که کی میشود فقیر کسائی نقل کرده است که میگویند عَالَ الرَّجُلُ یَعُولُ در وقتیکه
بسیار شود عیال آن مرد و بهتر آنست که در انوقت اَعَالَ یُعِیلُ گویند جِیَاع
بکسر جیم مثل کتاب جمع جایع است جُوع بمعنی گرسنگی است جَوعه یک
گرسنگی را گویند میگویند رَجُلٌ جَائِعٌ وَقَوْمٌ جِیَاعٌ وَجُوَّعٌ قدری از فضائل و
مناقب مقداد بعد از این در همین باب مذکور خواهد شد هر گاه خواهند که
معرفت باحوال مقداد بهم رسانند رجوع بآنجا نمایند یعنی شیخ امام قطب الدین
ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی علیه الرحمه در کتاب خرایج
الجرایح ذکر کرده است که در روایت واقع شده است که بدرستیکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام صباح کرد روزی پس گفت بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام
که در نزد تو چیزی هست که چاشت بدهی بما آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
گفتند که نه چیزی نیست پس آنحضرت ع بیرون تشریف آوردند و یک اشرفی
قرض کردند که ما یحتاج ایشانرا بگیرند پس در انوقت مقداد بن الاسود
الکندی بخدمت آنحضرت رسید و مقداد در نهایت مشقت و تعب و کارش
بآخر رسیده بود و عیال مقداد همه گرسنه بودند آنحضرت ع آن اشرفی را
که قرض نموده بود بمقداد بخشید و بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تشریف آوردند و با آنحضرت ص نماز ظهر و عصر را ادا فرمود بعد از آن حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و هر دو

بایکدیکر تشریف آوردند بسوی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام در آنوقت در مصلای خود مشغول عبادت بود و طبق چوبین در
عقب آنحضرت میجوشید و از سر در میرفت پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
کلام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را شنید باستقبال آنحضرت بیرون
دوید و بر آنحضرت علیه السلام سلام داد و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام عزیزترین مردمان
بود در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت صلی الله علیه و آله جواب
سلام با آن فرزند گرامی خود گفت و دست مبارک خود را بر سر او مالید
بعد از آن فرمودند با او که شامه بده بما حق تعالی از برای تو کند عفرانش را و
بتحقیق که کرده است پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام آن کاسه بهین چوبین
مملو از طعام را برداشته آوردند و در پیش روی حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله گذاشتند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای فاطمه از کجا
آمده است برای تو این طعام آنجنانکه من ندیده ام مثل رنگ آن هرگز و
نبوییده ام مثل بوی آن هرگز و نخورده ام بهتر و خوشبوتر از آن راوی
حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که آنحضرت علیه السلام دست مبارک خود را بر
میان شانهٔ من گذاشتند و فرمودند که این طعام عوض اشرفی تو است
بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد زیاده از حد حساب **مولف**
کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه گفته است میگویم من که زمخشری که
از اعاظم علمای اهل التسنن است در تفسیر کشاف در نزد ذکر قصهٔ حضرت زکریا
و مریم علیهما السلام گفته است که روایت شده است اینکه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله گرسنه شدند در زمان قحطی پس هدیه کرد از برای آنحضرت علیه السلام حضرت فاطمه

زهرا علیها السلام دو نان گرد و پارچه گوشتی که برگزیده بود با آن آنحضرت را
برخود و براولاد خود پس رجوع فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسبب
آن هدیه بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و گفت بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که
بیار آنرا نزد من ای دخترک گرامی من و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام طبق را
گشود ناگاه دید که آن مملو نان و گوشت است پس حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام حیران شد و دانست که آن نازل شده است از جانب خداوند
عالمیان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
که از کجا آمده است این برای تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت که آن
از جانب خداوند عالمیان است بدرستیکه خداوند عالمیان روزی میدهد بهر که میخواهد زیاده از حد
حساب پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که حمد و ثنا خداوند
آنچنانی را سزا است که گردانید ترا شبیه و مانند سیدهٔ زنان بنی اسرائیل
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع نمود حضرت علی بن ابی طالب و حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام و جمیع اهل بیتش را و ایشان جمیعا از آن
طعام تناول نمودند تا اینکه سیر شدند و آن طعام همچنان که بود باقی
ماند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وسیع نمود بر همسایگانش روزی را
این غلام داعی معروض میدارد که ابوالسعود بن محمد العمادی نیز که از
اعاظم علمای اهل سنت است در تفسیر کبیری که بنام دهم پادشاهان عثمانیه
سلطان سلیمان بن سلطان سلیم نوشته و مسمی بارشاد العقل السلیم
نموده در نزد قصهٔ زکریا و مریم علیهما السلام در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران مثل
این حدیث را که زمخشری در کشاف نقل نموده روایت کرده است و بیضاوی

نیز که از مشاهیر علمای اهل سنت است در تفسیرش در همان مقام ذکر کرده است
اما چون روایت ایشان موافق مضمون حدیثیست که از جابر بن عبد الله
انصاری روایت شده و آن قبل ازین بفاصلهٔ پنج حدیث از کتاب
خرایج ذکر شد انسب آن بود که نقل زمخشری بعد از آن روایت مذکور شود
قبل از حدیث بیت قصب خدیجه علیها السلم و حکایت مقداد نسبتی ندارد
ظاهرش آنست که کاتبان اشتباه نموده در غیر موضعی که مؤلف کتاب علیه الرحمة
و الرضوان نشان نموده نوشته اند و الله اعلم ۲۷ قب یج رُوِیَ اَنَّ عَلِیًّا عَلَیْهِ السَّلَم اِسْتَقْرَضَ
مِنْ یَهُوْدِیٍّ شَعِیْرًا فَاسْتَرْهَنَهُ شَیْئًا فَدَفَعَ اِلَیْهِ مُلَاءَةَ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَم
رَهْنًا وَکَانَتْ مِنَ الصُّوْفِ فَاَدْخَلَهَا الْیَهُوْدِیُّ اِلٰی دَارٍ وَوَضَعَهَا فِیْ بَیْتٍ فَلَمَّا
کَانَتِ اللَّیْلَةُ دَخَلَتْ زَوْجَتُهُ الْبَیْتَ الَّذِیْ فِیْهِ الْمُلَاءَةُ بِشُغْلٍ فَرَاَتْ
نُوْرًا سَاطِعًا فِی الْبَیْتِ اَضَاءَ بِهٖ کُلَّهُ فَانْصَرَفَتْ اِلٰی زَوْجِهَا فَاَخْبَرَتْهُ بِاَنَّهَا
رَاَتْ فِیْ ذٰلِکَ الْبَیْتِ ضَوْءًا عَظِیْمًا فَتَعَجَّبَ الْیَهُوْدِیُّ زَوْجُهَا وَقَدْ نَسِیَ
اَنَّ فِیْ بَیْتِهٖ مُلَاءَةَ فَاطِمَةَ فَنَهَضَ مُسْرِعًا وَدَخَلَ الْبَیْتَ فَاِذَا ضِیَاءُ الْمُلَاءَةِ
یَنْشُرُ شُعَاعُهَا کَاَنَّهٗ یَشْتَعِلُ مِنْ بَدْرٍ مُنِیْرٍ یَلْمَعُ مِنْ قَرِیْبٍ فَتَعَجَّبَ مِنْ ذٰلِکَ
فَاَنْعَمَ النَّظَرَ فِیْ مَوْضِعِ الْمُلَاءَةِ فَعَلِمَ اَنَّ ذٰلِکَ النُّوْرَ مِنْ مُلَاءَةِ فَاطِمَةَ
فَخَرَجَ الْیَهُوْدِیُّ یَعْدُوْ اِلٰی اَقْرِبَائِهٖ وَزَوْجَتُهُ تَعْدُوْ اِلٰی اَقْرِبَائِهَا
فَاجْتَمَعَ ثَمَانُوْنَ مِنَ الْیَهُوْدِ فَرَاَوْا ذٰلِکَ فَاَسْلَمُوْا کُلُّهُمْ شرح مؤلف کتاب
طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که ملاءة بضم و مد ازار
و ربطه است ابن غلام داعی معروض میدارد که از لغویین غیر از صاحب نهایه
احدی ملاءة را ازار و ربطه نگفته جوهری و صاحب قاموس و غیرهم همگی

بیان المُلاءة بالضم
و المد الازار
و الرَّبطة
اشهر

رَنْطَه گفته اند و بر فرضیکه بمعنی ازار نیز آمده باشد در اینجا حدیث معنی ازا
مناسب نیست رَنْطَه مناسبست و رَیْطَه بفتح راء مهمله و سکون یاء دو نقطه
در زیر و فتح طاء مهمله متصله بها، چادره یکتخته را گویند که دو پارچه و درز
دار نباشد و جمع رَیْطَه رِیاط مثل کِتاب و رَیْط مثل دَیْن است مثل کَلْبه
و کِلاب و تمرة و تمر یعنی شیخ عالم زکی رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن
شهرآشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب و شیخ امام قطب الدین
ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی علیه الرحمه در کتاب خرایج
الجرایح ذکر نموده اند که در روایت واقع شده است اینکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام قرض خواستند جوی از یهودی آن یهودی ازان
حضرت طلب رهن نمود پس آنحضرت علیه السلام چادره حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام را بگرو جو بیهودی داد و آن چادر از صوف بود پس یهودی
چادر آنحضرت را گرفت و بمنزل خود برد و در خانه گذاشت پس چون
شب شد زن آن مرد یهودی بجهت کاری که داشت داخل شد بخانه
که بود در آنخانه چادره آنحضرت پس دید آن زن یهودی که نوری در آن
خانه ساطع گشته که جمیع آن خانه را روشن نموده پس برگردید آن زن
بسوی شوهرش و خبر داد اورا باینکه دیده است در آنخانه روشنی عظیمی
پس تعجب نمود از این معنی یهودی که شوهر آن زن بود و تحقیق که
فراموش نموده بود آن مرد یهودی که در آنخانه چادره حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام است پس برخاست آن مرد یهودی بسرعت تمام و داخل شد
بآن خانه ناگاه دید روشنی چادره آنحضرت را که منتشر گشته است شعاع آن

گویا

گویا که افروخته میشود از ماه بدر منیر که میدرخشد از راه نزدیک پس
تعجب نمود آن مرد یهودی از آن پس نیک نظر کرد بموضع چادرهٔ حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس معلوم او شد که این نور از چادرهٔ آنحضرت است
پس بیرون آمد آن مرد یهودی و میدوید بسوی خویشانش و زن آن
یهودی بجانب اقرباء خود دوان گردیده هر یک خویشان خود را
مطلع بامر عجیب نمودند و ایشان بنظارهٔ آن معجزه حاضر شدند پس جمع شد
در آنوقت شب هشتاد نفر از جماعت یهود و همگی آن نور را با آن
کیفیت ملاحظه نمودند و به برکت نور چادرهٔ آنحضرت علیها السلام جمیع آن
هشتاد نفر بنور اسلام مشرف گشته مسلمان شدند **یح ٢٨** رُوِیَ اَنَّ الْیَهُودَ
کَانَ لَهُمْ عُرْسٌ فَجَاؤُا اِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ قَالُوا لَنَا حَقُّ
الْجِوَارِ فَنَسْأَلُکَ اَنْ تَبْعَثَ فَاطِمَةَ بِنْتَکَ اِلیٰ دَارِنَا حَتّٰی یَزْدَادَ عُرْسُنَا
بِهَا وَ اَلَحُّوا عَلَیْهِ فَقَالَ اِنَّهَا زَوْجَةُ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ هِیَ
بِحُکْمِهِ وَ سَاَلُوهُ اَنْ یَشْفَعَ اِلیٰ عَلِیٍّ فِی ذٰلِکَ وَ قَدْ جَمَعَ الْیَهُودُ الطِّمَّ وَ الرِّمَّ
مِنَ الْحُلِیِّ وَ الْحُلَلِ وَ ظَنَّ الْیَهُودُ اَنَّ فَاطِمَةَ تَدْخُلُ فِی بِذْلَتِهَا وَ اَرَادُوا
اسْتِهَانَتَهُ بِهَا فَجَاءَ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِثِیَابٍ مِنَ الْجَنَّةِ وَ حُلِیٍّ وَ حُلَلٍ
لَمْ یَرَوْا مِثْلَهَا فَلَبِسَتْهَا فَاطِمَةُ وَ تَحَلَّتْ بِهَا فَتَعَجَّبَ النَّاسُ مِنْ زِینَتِهَا وَ
اَلْوَانِهَا وَ طِیبِهَا فَلَمَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ دَارَ الْیَهُودِ سَجَدَ لَهَا
نِسَاؤُهُمْ یُقَبِّلْنَ الْاَرْضَ بَیْنَ یَدَیْهَا وَ اَسْلَمَ بِسَبَبِ مَا رَاَوْا خَلْقٌ کَثِیرٌ مِنَ
الْیَهُودِ **شرح** مولف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در ایضاح ابن حدیث گفته که جوهری
گفته که بفتح کسر را مهمله خاکست گفته میشود که جاءَ بِالطِّمِّ وَ الرِّمِّ هرگاه بیاید

الصحاح قَالَ الْجَوْهَرِیُّ الرِّمُّ بِالْکَسْرِ الثَّرٰی
یُقَالُ جَاءَهُ بِالطِّمِّ وَ الرِّمِّ اِذَا جَاءَ بِالْمَالِ
الْکَثِیرِ وَ قَالَ الطِّمُّ الْبَحْرُ قَالَ الْفِیرُوزَآبَادِیْ
جَاءَ بِالطِّمِّ وَ الرِّمِّ بِالْبَحْرِ وَ الْبَرِّ اَوِ الرَّطْبِ وَ
الْیَابِسِ اَوِ التُّرَابِ وَ الْمَاءِ اَوْ بِالْمَالِ الْکَثِیرِ وَ
الرِّمُّ بِالْکَسْرِ مَا یَحْمِلُهُ الْمَاءُ اَوْ مَا عَلیٰ وَجْهِ
الْاَرْضِ مِنْ فُتَاتِ الْحَشِیشِ وَ قَالَ
الطِّمُّ بِالْکَسْرِ الْمَاءُ اَوْ مَا عَلیٰ
وَجْهِهِ اَوْ مَا سَاقَهُ مِنْ
غُثَاءٍ وَ الْبَحْرُ وَ
الْعَدَدُ
الْکَثِیرُ
انتهی

با مال بسیار و گفته است که طِمّ دریاست صاحب قاموس گفته است که
جاءَ بِالطِمّ وَالرِمّ یعنی آمد بدریا و صحرا یا تر و خشک یا خاک و آب یا مال
بسیار و رِمّ بکسر راء مهمله آنچیزیست که بر میدارد آنرا آب یا آنچه بر روی
زمین باشد از ریزهای علف و طِمّ بکسر طاء مهمله آبست یا آنچه بر روی
زمین است یا آنچه میبرد آنرا آب از خار و خاشاک و دریا و عدد بسیار
این غلام داعی معروض میدارد که عُرْس بضم عین مهمله و سکون راء مهمله و بنا
بر تحقیق صاحب قاموس بضم راء مهمله نیز عروسی و ولیمه عروسی را گویند
و جمع آن اَعْراس است مثل قُفْل و اَقْفال و هریک از مرد و زن را عَرُوس
گویند مثل قَبُول مادامیکه بوده باشند ایشان در عروسی و عِرْس بکسر
عین مهمله زن مرد و مرد زن را گویند جُوار بضم و کسر جیم همسایگی را گویند
جوهری و صاحب مجمع البحرین تصریح نموده اند بر اینکه کسر جیم فصیح تر است
و ایضا بکسر جیم بمعنی دادن امان است بکسی پس او بسبب امان در
پناه اینکس درمیاید و گویا که همسایه اوست و اینمعنی نیز در حدیث
مذکور مناسبت حَلْی بضم حاء مهمله و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه در زیر
جمع حَلْی بفتح حاء و سکون لام و تخفیف یا است مثل ثَدْی و ثُدِیّ به
زیوریست که از طلا و نقره و جواهر و غیره معدنیات ساخته باشند حَلْی
بفتح حاء مفرد و یا جمع حِلْیَه مثل ظَبْیَه است و اصل حُلِیّ بضم حاء و تشدید یاء
حُلُوی بر وزن فُعُول است واو را قلب بیاء و یا را در یا ادغام نموده اند
و حِلِیّ بکسر حاء مهمله نیز آمده است مثل عِصِیّ کسره حا بجهت مناسبت یا است
و در قرآن مجید مِن حُلِیِّهِم عِجلاً جَسَداً که در سوره مبارکه اعراف است

بضم

بضم وکسر حا قرائت نموده اند حُلَل بضم حاء مهمله و فتح لام جمع حُلّه بضم حاء و
تشدید لام است مثل قُلّه و قُلَل لغویین ذکر کرده اند که حُلّه دو جامه یمنی
یا غیر یمنی را گویند مثل ازار و رِداء و یکجامه را حُلّه نمیگویند مگر اینکه بطانه
داشته باشد مؤیّد اینست آنچه وارد شده است در حدیث بدرستیکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدند مردیرا که پوشیده بود حُلّهٔ یکی ازان آنرا
لنگ و دیگری را ردای خود نموده بود مِبْذَله بکسر باء نقطه و سکون ذال
معجمه رخت خدمت در میان خانه و رخت کهنه را گویند و پوشنده آنرا
و کسی را که خود خدمت خود نماید مُبْتَذَل گویند مرجع ضمیر زِیْنَتِهَا و اَلْوانِهَا
و طِیبِهَا محتمل است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و یا حُلی و حُلَل باشد مثل
مِثْلِهَا و لِبْسَتِهَا و بِهَا تا انفکاک ضمایر نشود و **تبصرة** در وقتیکه کمترین داعیان
بمیامن شفقات بلا نهایات بندگان اعلیحضرت نوّاب کامیاب
سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع همیون اعلی جعلنا الله فداه بشرح
و ترجمهٔ احادیث فضائل حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها لیلاً
و نهاراً مشغول بود در شب جمعه پنجم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۲۳ بعد از فراغ
از شرح حدیث شریف مذکور خواب بر کمترین غلبه نموده در خواب
دید که قطعات نور قطعه بعد از قطعه از دهن فقیر حقیر بیرون می آید و در
هوا منتشر گشته بجانب آسمان بلند میشود و کمترین داعیان متعجب و حیران
شده مشاهده و نظاره بر آن قطعات نور و انتشار و ارتفاع آن مینمود
تا اینکه آن انوار باسمان رسیده بیکدیگر متصل شده در قرب دائره
نصف النهار قرص افتاب تابان منوری شده عالم را در نهایت ضوء

وصفا منور و روشن نمود این غلام داعی بدهشت تمام از خواب جسته
بوقت حمام مسموع و معلوم شد که وقت سحر و فیض آن شب مبارک
فرخنده از نهست صلوات و تسلیمات بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و آل آنحضرت فرستاده باخلاص و ایقان تمام شروع بمعنی حدیث شریف
مذکور نموده بآن مشغول شد والله الموفق والمعین یعنی شیخ امام قطب
الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی علیه الرحمه در کتاب
خرایج الجرایح ذکر کرده است که روایت شده است که بدرستیکه جماعت
یهود عروسی داشتند پس آمدند بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و عرض کردند بخدمت آنحضرت که از برای ماست حق همسایگی با شما یا حق
امان و پناه شما التماس آن داریم که بفرستید حضرت فاطمه دختر خود را
بخانه ما تا اینکه زیاد شود شرف و حرمت عروسی ما ببرکت مقدم شریف
آنحضرت و الحاح و التماس زیاد در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
نمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم زوجه حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه است
و در حکم و فرمان آنحضرت است جماعت یهود التماس از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله نمودند که شما از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در این باب
شفاعت فرمایید و حاجت ما را روا گردانید و رخصت از آنحضرت بگیرید
و تحقیق که جمع نموده بودند جماعت یهود مال بسیار از زیورها و جامهای
بیشمار و گمان جماعت یهود آن بود که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
بخانه ایشان خواهد آمد با رخت کثیف خدمت و جامه کهنه مهنت

ومقصود

ومقصود ومراد جماعت یهود خفّت وخاری حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
بود پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم عازم رفتن بعروسی جماعت
یهود بشفاعت حضرت رسول شد حضرت جبرئیل علیه السلم بامر خداوند جلیل
آمد وآورد بجهت آنحضرت جامهای نیک از جنّت وزیورها وحلّهها
که ندیده بودند مثل آنها را پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم جامهای بهشت را
پوشید وبزیورهای بهشت خود را زینت نمود پس تعجّب نمودند کافّهٔ
ناس از زینت آنحضرت وجامهای رنگارنگ آنحضرت وبوی خوش
آنحضرت ویا از زینت ورنگها وبوی خوش حلّی وحُلَلِ بهشت عنبر سرشت
پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم داخل خانه عروسی آن یهودی شد سجده
کردند از برای تعظیم آنحضرت زنان یهودیان ومی بوسیدند زمین را
در پیش روی آنحضرت وبشرف اسلام مشرّف شدند بسبب آنچه دیدند خلق کثیر
از جماعت یهود ٢٩٥ شی عَنْ سَيْفٍ عَنْ نَجْمٍ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَم قَالَ
اِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَم ضَمِنَتْ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَم عَمَلَ الْبَيْتِ وَالْعَجِينِ وَ
الْخُبْزِ وَقَمِّ الْبَيْتِ وَضَمِنَ لَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَم مَاكَانَ خَلْفَ الْبَابِ نَقْلَ
الْحَطَبِ وَاَنْ يَجِيْئَ بِالطَّعَامِ فَقَالَ لَهَا يَوْمًا يَا فَاطِمَةُ هَلْ عِنْدَكِ شَيْءٌ قَالَتْ
وَالَّذِي عَظَّمَ حَقَّكَ مَاكَانَ عِنْدَنَا مُنْذُ ثَلٰثٍ اِلَّا شَيْءٌ نُؤْثِرُكَ بِهِ قَالَ اَفَلَا
اَخْبَرْتِينِي قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَانِي عَنْ اَنْ
اَسْاَلَكَ شَيْئًا فَقَالَ لَا تَسْاَلِينَ ابْنَ عَمِّكِ شَيْئًا اِنْ جَاءَكِ بِشَيْءٍ وَاِلَّا فَلَا
تَسْاَلِيهِ قَالَ فَخَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَم فَلَقِيَ رَجُلًا فَاسْتَقْرَضَ مِنْهُ دِينَارًا ثُمَّ اَقْبَلَ
بِهِ وَقَدْ اَمْسَى فَلَقِيَ مِقْدَادَ ابْنَ الْاَسْوَدِ فَقَالَ لِلْمِقْدَادِ مَا اَخْرَجَكَ فِي هٰذِهِ

السّاعة قال الجوع والّذی عظّم حقّک یا امیر المؤمنین قال قلت لابی جعفر
علیه السّلم ورسول الله صلّی الله علیه واله حیّ قال ورسول الله صلّی الله
علیه واله حیّ قال فهو اخرجنی وقد استقرضت دینارا وسأوثرک به
فدفعه الیه فاقبل فوجد رسول الله صلّی الله علیه واله جالسا وفاطمة
تصلّی وبینهما شیء مغطّی فلمّا فرغت اجترّت ذلک الشّیء فاذا
جفنة من خبز ولحم قال یا فاطمة انّی لک هذا قالت هو من عند الله
انّ الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال رسول الله صلّی الله علیه
واله الا احدّثک بمثلک ومثلها قال بلی قال مثل زکریّا اذ دخل علی
مریم المحراب فوجد عندها رزقا قال یا مریم انّی لک هذا قالت هو من
عند الله انّ الله یرزق من یشاء بغیر حساب فاکلوا منها شهرا وهی
الجفنة الّتی یاکل منها القائم صلوات الله علیه وهو عندنا شرح حضرت
زکریّا علیه السّلم شوهر خالهٔ حضرت مریم علیها السّلم بود و در روایت واقع شده است
که حنّه بنت فاقوذ در وقتی که بسنّ پیری رسیده و از فرزند ناامید گشته بود
روزی بسایهٔ درختی رسید دید که مرغی بچّهٔ خود را طعام میدهد و الفت
و محبّت با آن مینماید آرزوی فرزند کرده از درگاه الهی مسئلت
فرزند نمود و نذر کرد که هرگاه حق تعالی باو فرزندی کرامت فرماید او
نذر بیت المقدّس و از جملهٔ خدمهٔ آنجا نه محرّم باشد و بود نذر چنین
مشروع در نزد ایشان بجهت پسران پس بقدرت کاملهٔ الهی حنّه از
شوهرش عمران آبستن شد و عمران فوت شد در وقتیکه حنّه آبستن
بود پس چون مریم علیها السّلم متولّد شد مادرش حنّه بنت فاقوذ او را

ذکر حضرت زکریا و تولد مریم
و تعبد او در بیت المقدس

بپارچه پیچیده به بیت المقدس آورد و در نزد احبار که پسران هارون علیه السلم
بودند گذاشت و گفت که این نذریه این درگاه است و اختیارش با شماست
پس ایشان هر یک سبقت بنگه داری او نمودند بجهت آنکه بود او دختر
امام ایشان و صاحب قربان ایشان و یا آنکه چون در کتب سماوی
خوانده بودند صفت حضرت عیسی و مریم علیهما السلم را حضرت زکریا علیه السلم
گفت که من اولایم بنگه داری او بجهت آنکه خاله اش زوجه من است
احبار گفتند که قرعه می اندازیم تا باسم هر یک که قرعه بر آید نگه داری او
نماید بعضی از مفسرین ذکر کرده اند که احبار بیست و هفت نفر بودند پس
رفتند بر سر نهری و هر یک قلمی که با آن کتابت توریه مینمودند بآن
نهر انداختند قلم حضرت زکریا علیه السلم بقدرت الله تعالی راست ایستاد
که گویا بزمین میخ شده و قلمهای دیگران را آب برد پس حضرت زکریا
علیه السلم نگه داری حضرت مریم علیها السلم مینمود و در بهترین مواضع
بیت المقدس بعبادت حق تعالی اشتغال داشت بعضی از مفسرین
ذکر کرده اند که حضرت زکریا علیه السلم بنا گذاشت بجهت او غرفه در
بیت المقدس که با نردبان بآن بایست رفت و مریم در آنجا بعبادت
مشغول بود و بآن غرفه غیر از حضرت زکریا علیه السلم هیچکس داخل نمیشد
و چون حضرت زکریا علیه السلم بیرون می آمد هفت در بند را او می بست
و هر وقت که حضرت زکریا علیه السلم داخل میشد بآن غرفه میدید که حضرت
مریم علیها السلم در محراب عبادت ایستاده و در نزد او یکنوع روزی
غیر معتاد هست در فصل زمستان میوه های تابستانی و در موسم تابستان

فواکه زمستانی مشاهده مینمود از راه تعجب میپرسید که ای مریم از کجا آمده است
این بجهت تو با این غرابت تمام و بسته بودن درها که من خود بسته و
کشوده ام مفسّرین نقل نموده اند که حضرت مریم علیها السّلم هرگز شیر از پستان
نخورد و بمیوه های بهشت تربیت او شد مریم علیها السّلم در جواب حضرت زکریّا
علیه السّلم میگفت که آن از جانب خداوند عالمیان است پس تعجّب منما
و مستبعد مدان بدرستیکه خداوند عالمیان روزی میدهد بهر که میخواهد
زیاده از حدّ حساب قبل از این نیز مذکور شد که جَفْنَه بفتح جیم است و
کاسه پهن چوبین مثل طبق خمیر است قدری از فضایل و مناقب مقداد
بعد از این درهمین باب مذکور خواهد شد هرکاه خواهند که معرفت باحوال
او بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ ثقه زکی محمّد بن مسعود السّلمی
در کتاب تفسیر عیّاشی روایت کرده است از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلم
که آنحضرت فرمودند بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم تعهد نموده بود
از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم خدمت خانه را و کردن خمیر را و پختن
نان را و جاروب نمودن بیت را و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم ضامن
شده بود بجهت آنحضرت آنچه بیرون در باشد از آوردن هیمه و طعام
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم کفت روزی از روزها بحضرت فاطمه
زهرا علیها السّلم که ای فاطمه آیا در نزد تو چیزی هست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم
کفت که قسم بخداوند آنچنانیکه عظیم کردانیده است حقّ تورا که سه روز است
که نیست در نزد من مکر چیزی که آوردم من آنرا بنزد تو و برکزیدم تو را
برخود و بر اولاد خود حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم فرمودند که پس چرا مخبر

نکردانیدی

نکرد اینده مرا حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم کفت بجهت انکه حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله نهی فرموده اند مرا از انکه سؤال کنم از تو چیزیرا و فرمودند
که طلب مکن از پسر عمویت چیزیرا اگر بیاورد او بجهت تو چیزی قبول
کن و هرگاه نیاورد پس مطلب از او آنحضرت علیه السلم فرمودند که پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بیرون تشریف بردند و بمردی برخوردند
یک اشرفی از او قرض کردند بعد از قرض نمودن رو بجانب خانهٔ مبارکه خود
نمودند که بیایند بتحقیق که شب کرده بودند پس برخورد بآنحضرت مقداد
بن الاسود آنحضرت فرمودند بمقداد که چه چیز باعث بیرون آمدن تو شده است
در این ساعت مقداد عرض کرد که گرسنگی قسم بخداوند آنچنانیکه عظیم
گردانیده است حق تو را یا امیر المؤمنین راوی گوید که من عرض کردم بخدمت
حضرت امام محمد باقر علیه السلم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در آن وقت
در قید حیوة بودند آنحضرت علیه السلم فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
زنده بود یعنی این حکایت در ایام حیوة آنحضرت بود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم فرمودند بمقداد که آن گرسنگی مرا نیز از خانه بیرون آورده است
و بتحقیق که من قرض کرده ام یک اشرفی و بر میگزینم تو را بآن اشرفی
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم دادند آن اشرفی را بمقداد و دست
خالی بخانه خود تشریف ارزانی فرمودند پس دیدند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را که نشسته است و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
نماز میگزارد و در مابین ایشان چیزی پوشیده هست پس چون حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم از نماز فارغ شد پرده را از روی آن چیز کشید

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ناگاه دید طبقی مملو از نان و گوشت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام گفت که ای فاطمه از
کجا آمده است از برای تو این چیز حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام گفت که
آن از جانب پروردگار عالمیان است بدرستیکه حق تعالی روزی
میدهد بهر که میخواهد زیاده از حد حساب پس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که آیا من حدیث بکنم
از برای تو مَثَلِ تو و مَثَلِ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام حضرت امیر المؤمنین ع
عرض کرد که بلی بفرمایید آنحضرت صلعم فرمودند که مثل حضرت زکریا علیه السلام است
وقتی که داخل میشد بنزد مریم علیها السلام در حالتیکه مریم در محراب عبادت
بود پس میدید در نزد او رزق را میگفت حضرت زکریا علیه السلام که ای مریم
از کجا آمده است برای تو این رزق میگفت مریم علیها السلام که آن رزق از
جانب خداوند عالمیان است بدرستیکه خداوند عالمیان روزی میدهد
بهر که میخواهد زیاده از حد حساب پس تناول نمودند ایشان از آن طبق
تا یکماه و آن طبق آنچنان نیست که تناول خواهند فرمود از آن طبق قائم آل
محمد علیه السلام و آن طبق در نزد ما موجود است قب ۳ الخرکوشی فی
کِتابِهِ اللَّوامِعِ و شَرَفِ المُصطَفی بِاسنادِهِ عَن سَلمانَ و ابو بکر الشیرازی
فی کِتابِهِ عَن ابی صالِحٍ و ابو اسحق الثَّعلبی و عَلیّ بن احمد الطائی
و ابو محمد الحَسَن بن العَلَوِیَّة القطان فی تَفاسیرِهِم عَن سَعیدِ بن جُبَیر
و سُفیانَ الثَّوری و ابو نعیم الاصفهانی فیما نَزَلَ مِنَ القرآنِ فی
امیر المؤمنین علیه السلام عن حَمّادِ بنِ سَلَمَة عن ثابِتٍ عن انسٍ عن ابی

مالك عن ابن عباس والقاضي النطنزي عن سفيان بن عيينة عن
جعفر الصادق عليه السلم واللفظ له في قوله مرج البحرين يلتقيان
قال علي و فاطمة بحران عميقان لا يبغي احدهما على صاحبه وفي
رواية بينهما برزخ رسول الله صلى الله عليه واله يخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان الحسن والحسين عليهما السلم عمار بن ياسر في قوله تعالى فا
ستجاب لهم ربهم اني لا اضيع عمل عامل منكم من ذكر او انثى قال
فالذكر علي والانثى فاطمة عليهما السلم وقت الهجرة الى رسول الله صلى الله
عليه واله في الليلة الباقر عليه السلم في قوله تعالى وما خلق الذكر و
الانثى فالذكر امير المؤمنين عليه السلم والانثى فاطمة عليها السلم ان
سعيكم لشتى لمختلف واما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى بقوته
وصام حتى وفى بنذره وتصدق بخاتمه وهو راكع واثر المقداد
بالدينار على نفسه قال وصدق بالحسنى وهي الجنة والثواب من الله
فسنيسره لذلك بجعله اماما في الخير وقدوة وابا الائمة يسره الله
لليسرى الباقر عليه السلم في قوله ولقد عهدنا الى ادم من قبل كلمات
في محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والائمة من ذريتهم كذا نزلت
على محمد صلى الله عليه واله القاضي ابو محمد الكرخي في كتابه عن
الصادق عليه السلم قالت فاطمة لما نزلت لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم
كدعاء بعضكم بعضا هبت رسول الله صلى الله عليه واله ان اقول
له يا ابه فكنت اقول يا رسول الله فاعرض عني مرة او اثنتين او ثلثا
ثم اقبل علي فقال يا فاطمة انها لم تنزل فيك ولا في اهلك ولا في

نلك انت مني وانا منك انما نزلت في اهل الجفاء والغلظة من قريش
اصحاب البذخ والكبر قولي يا ابه فانها احيا للقلب وارضى للرب واعلم
ان الله تعالى ذكر اثنتي عشرة امراة في القران على وجه الكناية اسكن
انت وزوجك الجنة حواء [1] ضرب الله مثلا للذين كفروا امرات نوح [2]
وامراة لوط [3] اذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة امراة فرعون [4]
وامراته [5] قائمة لابراهيم واصلحنا له زوجه لزكريا [6] الان حصحص
الحق زليخا [7] واتيناه اهله لايوب [8] اني وجدت امراة تملكهم بلقيس [9] اني
اريد ان انكحك لموسى [10] واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا حفصة [11]
وعائشة [12] ووجدك عائلا خديجة [13] مرج البحرين فاطمة [14] عليها السلم ثم
ذكرهن بخصال التوبة من حواء ربنا ظلمنا والشوق من اسية رب
ابن لي عندك بيتا والضيافة من سارة وامراته قائمة والعقل من
بلقيس ان الملوك اذا دخلوا قرية والحياء من امراة موسى فجاءته
احديهما تمشي والاحسان من خديجة ووجدك عائلا والنصيحة لعايشة
وحفصة يا نساء النبي لستن كاحد الى قوله واطعن الله ورسوله
والعصمة من فاطمة ونساءنا ونساءكم وان الله تعالى اعطى عشرة
اشياء لعشرة من النساء التوبة لحواء زوجة ادم والجمال لسارة زوجة
ابراهيم والحفاظ لرحمة زوجة ايوب والحرمة لاسية زوجة فرعون
والحكمة لزليخا زوجة يوسف والعقل لبلقيس زوجة سليمان و
الصبر لبرحانة ام موسى والصفوة لمريم ام عيسى والرضا لخديجة زوجة
المصطفى والعلم لفاطمة زوجة المرتضى والاجابة لعشرة ولقد نادينا

نوح فلنعم المجيبون فاستجاب له ربه فصرف عنه كيدهن يوسف قال
قد اجيبت دعوتكما موسى وهرون فاستجبنا له يونس فاستجبنا له فكشفنا ما به من
ضر ايوب فاستجبنا له ووهبنا له يحيى زكريا ادعوني استجب لكم للمخلصين
امن يجيب المضطر للمضطرين واذا سالك عبادي للداعين فاستجاب
لهم ربهم فاطمة وزوجها وكان رسول الله صلى الله عليه واله يهتم لعشرة
اشياء فامنه الله منها وبشره بها لفراقه وطنه فانزل الله ان الذي فرض
عليك القران لرادك الى معاد ولتبديل القران بعده كما فعل بسائر
الكتب فنزل انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون ولامته من العذاب
فنزل ما كان الله ليعذبهم وانت فيهم ولظهور الدين فنزل ليظهره على الدين
كله وللمؤمنين بعده فنزل يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في
الحيوة الدنيا وفي الاخرة ولخصمائهم فنزل يوم لا يخزي الله النبي والذين
امنوا وللشفاعة فنزل ولسوف يعطيك ربك فترضى وللفتنة بعده
على وصيه فنزل فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون يعني بعلي و
لثبات الخلافة في اولاده فنزل ليستخلفنهم في الارض ولابنته حال
الهجرة فنزل الذين يذكرون الله قياما وقعودا الايات و راس التوابين
اربعة ادم قال ربنا ظلمنا انفسنا ويونس قال سبحانك اني كنت من
الظالمين وداود وخر راكعا واناب وفاطمة الذين يذكرون الله قياما
وقعودا وخوف اربعة من الصالحات اسية عذبت بانواع العذاب
فكانت تقول رب ابن لي عندك بيتا في الجنة ومريم خافت من الناس
وذهبت فناديها من تحتها الا تحزني وخديجة عذلها النساء في النبي ص

فهجرتها فقالت فاطمة اما كان ابى رسول الله صلى الله عليه وآله الا يحفظ
فى ولده اسرع ما احدثتم واعجل ما نكصتم ورأس البكائين ثمانية آدم
ونوح ويعقوب ويوسف وشعيب وداود وفاطمة وزين العابدين
عليهم السلم قال الصادق عليه السلم اما فاطمة فبكت على رسول الله صلى الله
عليه وآله حتى تاذى بها اهل المدينة فقالوا لها لقد آذيتنا بكثرة
بكائك اما ان تبكى بالليل واما ان تبكى بالنهار فكانت تخرج الى مقابر
الشهداء فتبكى وخير نساء العالمين اربعة كتاب ابى بكر الشيرازى
وروى ابو الهذيل عن مقاتل عن محمد الحنفية عن ابيه ان رسول الله
صلى الله عليه وآله قرأ ان الله اصطفاك وطهرك الاية فقال لى يا على
خير نساء العالمين اربع مريم بنت عمران وخديجة بنت خويلد وفاطمة
بنت محمد وآسية بنت مزاحم ابو نعيم فى الحلية وابن البيع فى المسند
والخطيب فى التاريخ وابن بطة فى الابانة واحمد السمعانى فى الفضائل
باسانيدهم عن معمر عن قتادة عن انس وروى الثعلبى فى تفسيره و
الديلمى فى تاريخ خراسان وابو صالح المؤذن فى الاربعين باسانيدهم
عن ابى هريرة وروى الشعبى عن جابر بن عبد الله وسعيد بن المسيب
وروى كريب عن ابن عباس وروى مقاتل عن سليمان عن ضحاك
عن ابن عباس وقد رواه ابو مسعود وعبد الرزاق واحمد واسحق كلهم
عن النبى صلى الله عليه وآله واللفظ للحلية انه قال صلى الله عليه وآله
حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران وخديجة بنت خويلد وفاطمة
بنت محمد وآسية امراة فرعون وفى رواية مقاتل والضحاك وعكرمة

خ ل
ما احدثتم

عن ابن عباس وافضلهن فاطمة؛ الفضائل عن عبد الملك العكبري ومسند
احمد باسنادهما عن كريب عن ابن عباس انه قال صلى الله عليه واله سيدة
نساء اهل الجنة مريم ثم فاطمة ثم خديجة ثم آسية؛ تاريخ بغداد باسناد الخطيب عن حميد الطويل
عن انس قال النبي صلى الله عليه واله خير نساء العالمين اربع مريم وآسية وخديجة وفاطمة؛ ثم ان
النبي صلى الله عليه واله فضلها على سائر نساء العالمين في الدنيا والآخرة
روت عائشة وغيرها عن النبي صلى الله عليه واله انه قال يا فاطمة ابشري
فان الله تعالى اصطفاك على نساء العالمين وعلى نساء الاسلام وهو
خير دين؛ حذيفة ان النبي صلى الله عليه واله قال اتاني ملك فبشرني
ان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة او نساء امتي؛ البخاري والمسلم في صحيحيهما
وابو السعادات في فضائل العشرة وابو بكر بن شيبة في اماليه والديلمي
في فردوسه انه صلى الله عليه واله قال فاطمة سيدة نساء اهل الجنة
حلية ابي نعيم روى جابر بن سمرة عن النبي صلى الله عليه واله في خبر
اما انها سيدة النساء يوم القيمة؛ تاريخ البلاذري ان النبي صلى الله عليه
واله قال لفاطمة انت اسرع اهلي لحاقا بي فوجمت فقال لها اما ترضين
ان تكونين سيدة نساء اهل الجنة فتبسمت **شرح** مؤلف كتاب طاب الله
ثراه وجعل الجنة مثواه در بيان اين احاديث كفته كه وجم مثل وعد يعني ساكت
شد از روى قهر **اين غلام داعى** معروض ميدارد كه آنچه مؤلف كتاب
عليه الرحمة الى يوم الحساب ذكر نموده مطابق عبارت قاموس ست وقهر
وغضب در اينمقام مناسب نيست حزن واندوه وغم وناخوشى مناسب است
هركاه حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله حضرت فاطمه زهرا عليها السلم را خبر

بيانه وجم كوعد اى سكت على غيظ انتهى

نموده باشند برحلت خود ولحوق آنحضرت معلوم که حزن و امثال آن مناسبت

مع هذا که صاحب قاموس حزن از نیز ذکر نموده وغیره لغویین مطلقا قهر و غضبی

ذکر نکرده اند همگی سکوت از کثرت غم وحزن نقل نموده اند جوهری گفته که

اَلْوَاجِمُ الَّذِی اِشْتَدَّ حُزْنُهُ حَتّٰی اَمْسَكَ عَنِ الْکَلَامِ وَاَطْرَقَ ابن اثیر گفته

اَلْوَاجِمُ الَّذِی اَسْکَتَهُ الْهَمُّ وَعَلَتْهُ الْکَآبَةُ وَقَدْ وَجَمَ یَجِمُ وُجُوْمًا وَقِیْلَ الْوُجُوْمُ

الْحُزْنُ ازاین عبارت نهایه معلوم میشود که وُجُوْم مطلق حزن را نیز قطع نظر

از سکوت میگویند صاحب مجمع البحرین گفته اَلْوَاجِمُ الَّذِی اِشْتَدَّ حُزْنُهُ حَتّٰی

اَمْسَكَ عَنِ الْکَلَامِ و در دعای استسقا نیز واقع شده وَلَا تَقْلِبْنَا وَاجِمِیْنَ

یعنی برمگردان مارا از درگاهت مغموم ومحزون ویا ساکت از کثرت

غم وحزن هرگاه دعای ما مستجاب نشود پس هرگاه مستجاب شود خوشحال

وفرحناک ویا خندان وگویان خواهیم برگشت بهیچ وجه قهر و غضبی منظور

نیست مَرَجَ بعضی گفته اند که مارج مضطرب متحرک را گویند وبعضی گفته اند که

مَرَجَ سر دادن و واگذاشتن را گویند میگویند مَرَجَ الدَّابَّةَ فِی الْمَرْعٰی

یعنی سر داد چارپا را در چراگاه وبعضی گفته اند که بمعنی مخلوط شدن وبرهم

خوردن است میگویند مَرِجَ الْاَمْرُ یعنی مختلط شد وبرهم خورد و از این معنی است

هَرَجٌ وَمَرَجٌ که میگویند سکون راء مَرَج در اینجا جهت سکون راء هَرَج است

تا هر دو بیک نظام باشند قُدْوَة بضم وفتح وکسر قاف وسکون دال مهمله

کسی را گویند که بسنت او عمل وپیروی او نمایند صاحب قاموس گفته

اَلْقُدْوَةُ مُثَلَّثَةً وَکَعِدَةٍ مَا تَسَنَّنْتَ بِهِ وَاقْتَدَیْتَ بِهِ هست صیغه متکلم

وحده است از فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد غیر سالم معتل العین یائی میگویند

هابر

هابه يهابه هيبا ومهابة خافه بذخ بفتح با يکنقطه وفتح ذال معجمه ملصقه بخا
معجمه بمعنی فخر وکردن کشی وبلندی است ابن اثیر گفته البذخ بالتحریک
الفخر والتطاول والباذخ العالی صاحب مجمع البحرین گفته البذخ بالتحریک
الفخر والتطاول وبذخ الجبل بذخا طال صاحب قاموس گفته البذخ محرکة
الکبر بذخ کفرح تکبر وعلا وشرف باذخ عال جوهری گفته البذخ الکبر
وشرف باذخ ای عال ودر بعضی از نسخ البدخ با دال مهمله است هرگاه با دال
مهمله باشد بمعنی کبر وعظمت است آن نیز مناسب مقام است صاحب قاموس
گفته البدخ الرجل العظیم الشان جمعه بدخاء وقد بدخ مثلثة الدال و
تبدخ تعظم وتکبر خوف صیغه مفرد مذکر مغایب مجهول است از فعل ماضی
باب تفعیل وخوف بمعنی فزع نمودن وترسیدن از دشمن است و
جمع خائف خوف وخیف مثل سکر وقنب است چون احادیث مذکوره
از کتب اهل سنت نقل شده هرگاه کلمه نامناسبی داشته باشد که موافق حق
نباشد ممکن است که اغماض نموده تحریفی در حدیث واقع شده باشد
بسبب تعصب مذهب یا تقیه از سلاطین اهل ظلم وغضب مثل آنکه نام
جمیع زنان مذکور شود ونام عائشه شتر سوار که خاتون سنیان کج رفتار است
مذکور نشود ومخالف مذهب باطل وموجب مخاطبه حکام جائر خواهد بود
اما چنانچه علمای ایشان نیز مثل صاحب کشاف وبیضاوی ذکر کرده اند
البته در کلام غیر حق وصواب علامتی حق تعالی نصب مینماید که دلالت
کند بر بطلان آن وآنچه از حق وصدق را ایشان در کتب خود ذکر ونقل
نموده باشند حجت تمام است بر ایشان وغیر ایشان یعنی شیخ عالم کامل

رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در
کتاب مناقب ذکر کرده است که خرکوشی که یکی از علمای اهل سنت است
در کتاب لوامع و در کتاب شرف المصطفی باسناد خودش روایت
نموده است از سلمان فارسی و ابو بکر شیرازی در کتاب خودش روایت
کرده است از ابی صالح مؤذن و ابو اسحق ثعلبی و علی بن احمد الطائی و
ابو محمد الحسن بن علویة القطان هر یک در تفاسیر خود روایت کرده اند
از سعید بن جبیر و از سفیان ثوری و ابو نعیم اصفهانی در آنچه نازل شده است
از قرآن در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است بسند
مذکور از ابن عباس و قاضی نطنزی روایت کرده است از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول خداوند عالمیان که در سوره الرحمن فرموده است
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ آنحضرت فرمودند بنا بر روایت قاضی نطنزی
و یا گفت سلمان فارسی و ابو صالح مؤذن و سعید بن جبیر و سفیان
ثوری و ابن عباس بنا بر روایت غیر او که حضرت علی بن ابی طالب
و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلم دو بحر عمیق اند که زیادتی نمیکند هیچیک
از ایشان بر آن دیگری و در روایت دیگر واقع شده که مراد از بَيْنَهُمَا
بَرْزَخٌ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است و از يَخْرُجُ مِنْهُمَا
اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلم است و از عمار بن یاسر
روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که در سوره مبارکه آل عمران فرموده
فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
مراد از ذکر در این آیه مبارکه حضرت علی بن ابی طالب و از انثی حضرت فاطمه

زهرا علیهما السلم است در وقت هجرت از مکهٔ معظمه بمدینهٔ مشرفه بسوی حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله در آن شب و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده‌اند در تفسیر قول خداوند عالمیان که در سورهٔ مبارکهٔ واللیل
فرموده وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ پس مراد از ذکر حضرت امیر المومنین
و از انثی حضرت فاطمه زهرا علیهما السلم است و معنی إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ یعنی
بدرستیکه سعی شما در راه رضای الهی هر آینه بانواع مختلفه است مثل جهاد و نماز
و روزه و تصدقات و غیرها فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ یعنی قوت
خود را تصدق نمود و روزهٔ نذری خود را گرفت تا اینکه وفا بنذر خود نمود
و تصدق نمود بانگشتر خود در حالت رکوع و برگزید مقدا در آبان اشرفی
بر نفس نفیس خویش و فرمود که وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و این حسنی بهشت
عنبر سرشت و ثواب از جانب خداوند عالمیان است فَسَنُيَسِّرُهُ پس
زود باشد که میسر گردانیم ما از برای او آنرا و گردانید حق تعالی آنحضرت را
امام در خیرات و قدوهٔ آن و پدر امامان و میسر گردانید حق تعالی ویرا
از برای یسری که موفق نمود او را به یسری که جمیع اعمال خیر شاقه بر آنحضرت ع
میسر و آسان شد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده اند
در قول خداوند عالمیان که در سورهٔ مبارکهٔ طه فرموده وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ
إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا آنحضرت علیه السلم فرمودند که وَلَقَدْ
عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
وَالْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ چنین نازل شد آیهٔ مبارکه بحضرت محمد صلی الله علیه وآله
قاضی ابوبکر کرخی در کتابش روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق

جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
فرمودند که چون آیه مبارکه که در سورهٔ نور است نازل شد لا تجعلوا دعاء
الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا اندیشه نمودم من از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله از اینکه خطاب نمایم بر آنحضرت و بگوییم بابا ای پدر پس میگفتیم بآنحضرت
یا رسول الله پس آنحضرت صلی الله علیه و آله گذشت از من یکبار یا دو بار یا سه بار
بعد از آن روی بمن کرد و فرمود که ای فاطمه بدرستیکه این آیه مبارکه
نازل نشده است در تو و نه در اهل تو و نه در نسل تو تو از منی و من از توام منحصر است
نزول این آیه مبارکه در اهل جفا و درشتی از جماعت قریش صاحبان فخر و بزرگی
تو بگو بمن ای پدر پس بدرستیکه گفتن تو بمن ای پدر زنده میگرداند دل
مرا و خوش آینده تر است در نزد خداوند عالمیان و بدان بدرستیکه خداوند
عالمیان ذکر فرموده است دوازده زن را در قرآن مجید بر وجه کنایه
در سورهٔ مبارکه بقره و اعراف فرموده اسکن انت و زوجک الجنة
و مراد از زوج آدم حوا است و در سورهٔ تحریم فرموده ضرب الله مثلا
للذین کفروا امرأت نوح و امرأة لوط این غلام داعی معروض میدارد
که مراد از للذین کفروا عایشه و حفصه است تحقیقاً و بعد از این ظاهر و مبرهن
در بیان نصیحت خواهد نمود و هر گاه زن نوح و لوط باشد عدد زنان مذکوره
چهارده میشود نه دوازده از راه تعصب مذهب و یا تقیه از اهل جور و غضب اسم آن
دو ملعونه را صریحاً ذکر ننموده اما کنایه معلوم و از ذکر دوازده محقق میشود و ایضا
در سورهٔ مبارکه تحریم فرموده قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة مراد آسیه
زن فرعون است و در سورهٔ مبارکه هود فرموده و امرأته قائمة از برای

حضرت

حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام مراد از آن ۵ ساره زوجهٔ حضرت ابراهیم علی نبینا
و علیه السلام است و در سورهٔ مبارکهٔ انبیا فرموده واصلحنا له زوجه از برای
حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام مراد از آن ۶ زوجهٔ حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام است
و در سورهٔ مبارکهٔ یوسف فرموده الآن حصحص الحق مراد از آن ۷ زلیخاست
و ایضا در سورهٔ مبارکهٔ انبیا فرموده وآتیناه اهله از برای حضرت ایوب
علی نبینا و علیه السلام مراد از آن ۸ رحمه زوجهٔ حضرت ایوبست و در سورهٔ مبارکهٔ
نمل فرموده انی وجدت امرأة تملکهم مراد از آن ۹ بلقیسست و در سورهٔ
مبارکهٔ قصص فرموده انی ارید ان انکحک از برای حضرت موسی علی نبینا و
علیه السلام مراد از آن ۱۰ دختر شعیب علی نبینا و علیه السلام زوجهٔ حضرت موسی علی نبینا و
علیه السلام است و ایضا در سورهٔ مبارکهٔ تحریم فرموده واذ اسر النبی الی بعض
ازواجه حدیثا مراد از ۱۱ بعض زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عایشه و
۱۲ حفصه است و در سورهٔ مبارکهٔ والضحی فرموده ووجدک عائلا فاغنی مراد از
۱۳ آن حضرت خدیجه کبری علیها السلام است که حق تعالی عیلهٔ پیغمبر برگزیده اش را بسبب
او مبدل بتوانگری فرمود و در سورهٔ مبارکهٔ الرحمن فرموده مرج البحرین
یلتقیان مراد از یک ۱۴ بحر حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام است که دریای
عمیق علم و فضل و کمالات است پس ذکر کرده است حق تعالی هر یک
از آن زنان را بخصلتی خصلت ۱ توبه از برای حوا چنانچه در سورهٔ مبارکهٔ اعراف
فرموده است قالا ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن
من الخاسرین ۲ و شوق و اشتیاق از برای آسیه که در سورهٔ تحریم
فرموده وضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون اذ قالت رب

ابنِ لی عِندَكَ بَیتاً فِی الجَنَّةِ ٣ وضیافت ومهمانداری ازبرای ساره زوجهٔ
حضرت ابراهیم علیه السّلم که درسورهٔ مبارکهٔ هود فرموده وَامرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَت
فَبَشَّرنَاهُ بِاِسحٰقَ وَمِن وَرَاءِ اِسحٰقَ یَعقُوبَ در تفاسیر وارد شده است که قائمه
یعنی درخدمت مهمانداری استاده بود ٤ وعقل ازبرای بلقیس که درسورهٔ مبارکهٔ
نمل فرموده قَالَت اِنَّ المُلُوكَ اِذَا دَخَلُوا قَریَةً اَفسَدُوهَا وَجَعَلُوا اَعِزَّةَ اَهلِهَا
اَذِلَّةً وَكَذٰلِكَ یَفعَلُونَ این غلام داعی معروض میدارد که وارد شده است که
از قول بلقیس در وقتیکه پرسیدند ازاو که اهیت تخت تو گفت گویا که تخت
من اهیت جزم نگفت که اهیت کمال عقل بلقیس ظاهر میشود چون باوجود محال قطعت
تمام وبعد مسافت آوردن آن استبعاد تمام داشت وشباهت بآن
داشت لهذا جزم بآن وانکار آن نیز ننمود چنانچه حق تعالی فرموده فَلَمَّا
جَاءَت قِیلَ اَهٰكَذَا عَرشُكِ قَالَت كَاَنَّهُ هُوَ ودر تفاسیر مذکور است که بلقیس
در وقت آمدن آن را بمیان خانه گذاشته هفت در بند را بر آن مقفل نمود
وکلیدهای آنرا باخود همراه داشت چون دید تعجب نمود ازکمال عقل
نه اقرار نمود ونه انکار ٥ وخصلت حیا ازبرای زن موسی علیه السّلم چنانچه
حق تعالی درسورهٔ مبارکهٔ قصص فرموده فَجَاءَتهُ اِحدٰهُمَا تَمشِی عَلَی استِحیَاءٍ
٦ وخصلت احسان ازبرای حضرت خدیجه کبری علیها السّلم که درسورهٔ مبارکهٔ
والضحی فرموده وَوَجَدَكَ عَائِلاً فَاَغنٰی که باحسان حضرت خدیجه علیها السّلم
حق تعالی فقر وفاقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله را مبدل بغنا وتوانگری نمود
٧ ونصیحت ازبرای عایشه وحفصه که درسورهٔ مبارکهٔ احزاب فرموده یَا نِسَاءَ
النَّبِیِّ لَستُنَّ كَاَحَدٍ تا قول حق تعالی که فرموده است که وَاَطِعنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ

وحفصه

۹ وخصلت عصمت ازبرای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که در سورهٔ مبارکهٔ آل
عمران فرموده است وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ این غلام داعی معروض میدارد
که نه نفر مذکور شد سه نفر از دوازده نفر مذکور باقی ماند زوجهٔ حضرت زکریا
علی نبینا وعلیه السلم ورحمه زوجه حضرت ایوب علی نبینا وعلیه السلم وزلیخا ممکن است
که از قلم کاتبان افتاده باشد یحتمل که صلاح از زوجهٔ حضرت زکریا علیه السلم
باشد چنانچه فرموده وَاَصْلَحْنَا لَهٗ زَوْجَهٗ مفسرین ذکر کرده اند که حق تعالی
بعد از پیری او را ولود نمود وبعضی دیگر گفته اند که حسن خلق با وعطا نمود
ویا خشوع ویا سرعت در خیر ورغبت ورهبت نیز ممکن است چنانچه از
ما بعد آیهٔ مبارکه معلوم میشود که فرموده است اِنَّهُمْ کَانُوْا یُسَارِعُوْنَ فِی الْخَیْرَاتِ
وَیَدْعُوْنَنَا رَغَبًا وَّرَهَبًا وَّکَانُوْا لَنَا خَاشِعِیْنَ ومرحمت ومهربانی از رحمهٔ زوجهٔ
حضرت ایوب علی نبینا وعلیه السلام باشد چنانچه در آیهٔ وافی هدایهٔ مذکوره
در سورهٔ مبارکهٔ انبیا فرموده وَاَیُّوْبَ اِذْ نَادٰی رَبَّهٗ اَنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ
اَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ فَکَشَفْنَا مَا بِهٖ مِنْ ضُرٍّ وَّاٰتَیْنٰهُ اَهْلَهٗ
وَمِثْلَهُمْ مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِکْرٰی لِلْعٰبِدِیْنَ مفسرین ذکر نموده اند
که در مدت ابتلای حضرت ایوب علی نبینا وعلیه السلم که هفت سال وکسری
یا هشت سال وکسری بود هیچ کس بنزد حضرت ایوب علیه السلم نمی آمد وهمه
از او نفرت میکردند وآنحضرت با هزاران درد ومرض افتاده بود الا
رحمهٔ زنش که میرفت وکار ازبرای مردم میکرد وطعام تحصیل نموده بنزد
حضرت ایوب علی نبینا وعلیه السلم می آورد وبا او میخورد ونفرت نمیکرد
وبا حضرت ایوب علی نبینا وعلیه السلم با وجود هلاک مال واولاد تمام بشکر

گزاری حق تعالی اشتغال منمود شیطان لعین چون از حضرت ایوب
علیه السلم نا امید شد بخاطرش رسید که مثل حضرت آدم علی نبینا و علیه السلم
وسوسه را بزن او نماید او فریفته نگشت و بحضرت ایوب علیه السلم نقل قول
شیطان نمود حضرت ایوب علیه السلم باو گفت که چون دشمن خدا بنزد تو
آمده است من عهد کردم که وقتیکه حق تعالی بمن عافیت بخشد صد چوب
بر تو بزنم بعد از انکه حق تعالی دعای ایوب علیه السلم را مستجاب نموده
و رفع بلا فرمود حق تعالی برحمه رحم نموده بحضرت ایوب علیه السلم امر کرد
که صد شاخ را بهم به بند و یکبار برحمه بزن که وفا بعهد خود نموده باشی
و حق تعالی رحمه را جوان گردانید بعد از رفع بلا بیست و شش پسر ازاو
بجهت حضرت ایوب علیه السلم متولد شد و انصاف از زلیخا باشد که در
سورهٔ یوسف فرموده قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا
رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ اسم زوجه حضرت زکریا علی نبینا
و علیه السلم که حضرت یحیی ع ازاو متولد شد اکثر مفسرین و علما ایشاع نقل کرده اند
و در حدیثی که بعد ازاین از تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی نقل و ذکر خواهد شد
ام کلثوم مذکور است محتمل است که ایشاع اسم و ام کلثوم کنیه او باشد و او
همشیره حنه مادر مریم علیها السلم است و ایشان هر دو دختران فاقوذ بن قبیل
بودند حنه زوجه عمران و ایشاع زوجه حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلم بود
و اسم زوجه حضرت موسی علیه السلم را صفوره و صفرا و صفیرا و صفورا نقل
کرده اند بعضی گفته اند که دختر بزرگ شعیب بود و اکثر مفسرین نقل کرده اند
که دختر کوچک بود و او آن دختر است که بطلب حضرت موسی علیه السلم آمد

وگفته

وگفت إنّ أبي يدعوك ليجزيك أجر ما سقيت لنا وگفت يا أبت استأجره
إنّ خير من استأجرت القويّ الأمين بعضی گفته اند که شعیب پدر زن
حضرت موسی علیه السلم حضرت شعیب پیغمبر بود حضرت شعیب پیغمبر در آنوقت
فوت شده بود والله اعلم اما نصیحت که بجهت عایشه و حفصه ذکر شد از آیه
مبارکه نصیحتی که خصلت ایشان باشد معلوم نمیشود فضیحت ایشان معلوم میشود
بجهت آنکه نصیحت خداوند عالمیانرا قبول ننموده مخالفت آن نمودند آیات
مذکوره در سوره مبارکه احزابست حق تعالی فرموده يا أيّها النّبيّ قل
لأزواجك إن كنتنّ تردن الحيوة الدّنيا وزينتها فتعالين أمتّعكنّ و
أسرّحكنّ سراحا جميلا وإن كنتنّ تردن الله ورسوله والدّار الآخرة
فإنّ الله أعدّ للمحسنات منكنّ أجرا عظيما يا نساء النّبيّ من يأت منكنّ
بفاحشة مبيّنة يضاعف لها العذاب ضعفين وكان ذلك على الله يسيرا
ومن يقنت منكنّ لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها أجرها مرّتين وأعتدنا
لها رزقا كريما يا نساء النّبيّ لستنّ كأحد من النّساء إن اتّقيتنّ
فلا تخضعن بالقول فيطمع الّذي في قلبه مرض وقلن قولا معروفا
وقرن في بيوتكنّ ولا تبرّجن تبرّج الجاهليّة الأولى وأقمن الصّلوة
وآتين الزّكوة وأطعن الله ورسوله مفسرین ذکر نموده اند که زنان حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله طلب مینمودند از آنحضرت صلی الله علیه و آله نفقه و
کسوه زیاد و خواهش مینمودند بمال و زینت دنیا و باین سبب آزار مینمودند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را و آنحضرت متحمل اذیت و اضرار ایشان میشد
تا اینکه روزی آنحضرت نشسته بود با حفصه ملعونه و حفصه با آنحضرت منازعه و بحیثیتی

تمام نمود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از ایشان دوری اختیار نمود تا آنکه
نیز ایشان تشریف ارزانی نفرمود حق تعالی فرو فرستاد بآنحضرت
این آیات را که ترجمه‌اش اینست که ای پیغمبر برگزیده بگو برای زنانت
که اگر میخواهید شما دنیا و زینت دنیا را پس بیایید بدهیم من بشما مهرهای
گران و روانه کنم شما را روانه کردن نیکو و هرگاه میخواهید شما خدا و رسول
خدا را پس بدرستیکه خداوند عالمیان مهیا نموده بهشت از برای نیکوکاران
شما اجری عظیم بعد از آن خطاب بزنان آنحضرت ص نموده فرمود که ای زنان
پیغمبر کسیکه بکند از شما فرمانی ظاهری از برای خدا و رسول مضاعف
میشود از برای او عذاب بدو برابر و یا چهار برابر و عذاب شما بر خداوند
عالمیان سهل و آسان است و زنی پیغمبر مطلق مانع عذاب و موجب
صعوبت آن نیست و هر که از شما اطاعت کند خداوند عالمیان و رسولش را
و عمل صالح بجای آورد میدهیم باو مزد و ثواب آنرا زیاده بدو برابر و
مهیا نموده ایم از برای او رزق عظیم القدر سالم از جمیع آفات پس باز
رجوع نمود بمخاطبه با زنان آنحضرت صلی الله علیه و آله و فرمود که ای زنان
پیغمبر صلی الله علیه و آله نیستید شما مثل زنان دیگر هرگاه متقی و پرهیزکار
باشید پس نرم و نازک حرف مزنید مثل زنان طمع اندازنده پس
طمع کند کسیکه در دل او مرض نفاق و یا فجور باشد و بگویید حرف
راست نیک بعید از شک و ریب موافق دین حق و فرمود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرار بگیرید در خانهای خود و یا بوقار و تمکین
بنشینید در خانهای خود و بیرون مروید از خانهای خود بر عادت

۱۳۲

زنان ایام جاهلیت پیش و ظاهر مکنید خود را و زینت خود را چنانچه زنان
ایام جاهلیت پیش اظهار کردند و بپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و
اطاعت نمایید خداوند عالمیان و رسول او را بعد از این اوامر الهی و
سفارش حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نافرمانی خدا و رسول را باعث
فضیحت و رسوائی نمودند که عائشه ملعونه بشتر سوار شده لشکران جمع نموده بجنگ حضرت
امیر المؤمنین رفت و مخالفت نمود جمیع اوامر الهی را که بنص آیه مبارکه مامور بود و باعث فضیحت
و رسوائی عظیم شد چنانچه واقع شده است در حدیثی که روایت کرده است
آن را شیخ ثقه عظیم الشان محمد بن الحسن الصفار علیه رحمة الله الملک الغفار
در کتاب بصائر الدرجات که در وقتیکه عائشه ملعونه لشکر عظیم جمع نموده
بجنگ حضرت امیر المؤمنین علیه السلم میرفت گفت بیابید از برای من
مردی را که شدید باشد عداوت او با علی بن ابی طالب علیه السلم بجهت
اینکه میخواهم من که چنین مردی را بنزد آنحضرت فرستم پس یافتند از برای او
مرد چنینی را و بنزد او آوردند و در پیش روی عائشه ملعونه واداشتند
پس عائشه ملعونه سر برداشت و روی خود را بجانب آن مرد بیگانه
گردانید و گفت باو که چه قدر دشمنی داری با این مرد یعنی با حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم آن مرد گفت که بسیار دشمنی با او دارم و دشمنم
باو بمرتبه که مکرر آرزو مینمایم از خداوند که بکشم او را و اصحابش را بیکضربت
و شمشیر من بخون او و اصحابش فرو رود عائشه ملعونه گفت که من هم مثل
تو مردی را میخواستم پس برو بنزد او و این نامه مرا بده باو در حالتی که
ایستاده باشد یا در رفتار باشد اما بدرستیکه تو هرگاه به بینی او را که بر

استر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار و کمان مبارک او را بر دوش افکنده
و ترکش در قاش زین آویخته و اصحاب او در عقب او مثل طیور صف
کشیده اند پس بده باو و نامهٔ مرا و سفارشات دیگر نیز نمود پس آن مرد نامهٔ
عایشهٔ ملعونه را بر داشته آورد چون بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
رسید اتفاقاً وقتی بود که آنحضرت علیه السلام بر استر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
سوار بود و کمان مبارک آنحضرت را بر دوش افکنده و ترکش مبارک بر
قاش زین آویخته اصحاب آنحضرت در عقب آنحضرت مانند مرغان هوا صف
کشیده پس آن مرد چنانچه عایشهٔ ملعونه گفته بود سواره بنزد آنحضرت آمد
و نامهٔ عایشه را بآنحضرت ع داد و آنحضرت علیه السلام مهر نامه را گشود و خواند و فرمود
که این نمیشود بخداوند عالمیان قسم پس اصحاب آنحضرت علیه السلام همه جمع
گشته و چشم بر آن انداختند آنحضرت علیه السلام با آن مرد گفت که بپرسم
از تو آن مرد گفت بلی بپرس هرچه میخواهی آنحضرت علیه السلام فرمودند که جواب
میدهی بمن موافق حق و واقع آن مرد گفت که بلی آنحضرت علیه السلام فرمودند
که قسم میدهم ترا بخداوند عالمیان که آیا گفت عایشه که پیدا کنید از برای
من کسی را که شدید العداوه باشد با این مرد پس آوردند ترا و گفت
عایشه تو که چه قدر است دشمنی تو با این مرد تو گفتی بسیار بمرتبه که مکرر
آرزو میکنم از خداوند که بکشم او را و اصحابش را بیک ضربت و فرو رود
شمشیر من بخون او و اصحابش آن مرد گفت بخدا قسم که بلی چنین بود آنحضرت
علیه السلام فرمودند که قسم میدهم ترا بخداوند عالمیان که آیا گفت عایشه از برای
تو که ببر این نامه را بسوی او پس بده باو در وقت رفتار یا ایستاده اما

بدرستی

بدرستیکه هرگاه به بینی او را که بر استر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار
و کمان آنحضرت را بدوش مبارک انداخته و ترکش مبارک را از قاش زین
آویخته و اصحاب او در عقبش مثل طیور صف کشیده باشند پس بده باو
نامهٔ مرا آن مرد گفت که بلی بخدا قسم که چنین بود آنحضرت علیه السلام فرمودند
که قسم میدهم ترا بخداوند عالمیان که آیا گفت عایشه از برای تو که هرگاه بیارد
برای تو آب و طعامی البته که نخوری از آن بدرستیکه در آب و طعام
او سحر و جادو ست آن مرد گفت که بلی بخدا قسم که چنین گفت آنحضرت علیه السلام
فرمودند که اگر من پیغامی بتو بدهم میرسانی آن مرد گفت بلی بخدا قسم که
میرسانم بدرستیکه من چون بخدمت شما آمدم نبود در روی زمین کسیکه
دشمنی من با او زیاد تر از دشمنی با شما باشد و اما در این ساعت نیست
در روی زمین کسیکه دوستی من با او زیاده از شما باشد پس بفرما بمن
آنچه میخواهی که من بندهٔ فرمان بردار شمایم آنحضرت علیه السلام فرمودند که برگرد
بسوی او و این نامهٔ مرا باو بده و بگو باو که اطاعت خداوند عالمیان
ننمودی و اطاعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را العمل بنیاوردی
حق سبحانه و تعالی و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرمودند بتو
بنص آیه وافی هدایه باینکه بنشینی در خانه ات و بیرون نیائی پس
تو بیرون آمدی و لشکر کشیدی و تردد در میان لشکریان نمودی
و بگو با آن جماعتی که همراه اویند که شما با خداوند عالمیان و رسول برگزیدهٔ او
بی انصافی و بیمروتی نمودید زنان خود را در خانهای خود در پرده بهتر
وصف گذاشتید و زن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از خانه بیرون آورده

بر شتر سوار کرده در میان لشکریان گردانیدند پس آن مرد جواب نامه را
آورده بسوی عایشه ملعونه انداخت و پیغام آنحضرت ع را بهمگی رسانید و بعد از آن
بخدمت آنحضرت علیه السلم مراجعت نمود و در جنگ صفین برتبه شهادت
فایز شد پس گفتند اصحاب عایشه ملعونه که ما هر که را نیز و علی بن ابی طالب
علیه السلم فرستادیم او بر گردانید او را از ما شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه روایت کرده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در حدیث طویلی که آنحضرت صلعم فرمودند که بدرستیکه یوشع بن نون وصی
حضرت موسی علیه السلم زندگانی نمود بعد از حضرت موسی علیه السلم سی سال و
خروج کرد بر او صفرا دختر شعیب زوجه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلم پس
گفت صفرا که من سزاوارترم بامر خلافت از تو پس جنگ کردند ایشان
باهم لشکر صفرا کشته شد و قوم او مستاصل گشت بدرستیکه زود باشد
که خروج کند دختر ابی بکر بر وصی من بعد علی بن ابی طالب علیه السلم با چنین
و چنین هزار نفر از امت من پس جنگ خواهند کرد ایشان و کشته
خواهند شد لشکر دختر ابی بکر و قوم او مستاصل خواهند گردید و فرو
فرستاد حق سبحانه و تعالی در این آیه مبارکه وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا
تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ یعنی صفرا بنت شعیب پس معلوم شد
که از عایشه و حفصه نصیحت بود یا فضیحت و اما عصمت حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم هر چند که از آیه مبارکه تطهیر که متصل بآیات مذکوره در باب زنان
آنحضرت است ظاهرتر است اما چون فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ است
باوجود آنکه دردیست که علاج پذیر نمیتواند شد و بمناسبت مقام بعون الله تعالی

مرکوز

مذکور خواهد شد استشهاد بآیه نِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ نموده که آیه مبارکه مباهله آیت
حق سبحانه و تعالی در سوره آل عمران فرموده است فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ
وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ باتفاق جمیع
مفسّرین و روایات خاصه و عامّه مراد از اَبْنَاءَنَا حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهما السّلم و از نِسَاءَنَا حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم و از اَنْفُسَنَا حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلم است و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بمباهله
با نصاری بیرون رفتند این چهار معصوم را با خود برده و با ایشان فرمودند که
چون من دعا کنم شما آمین گویید چون نصاری ملاحظه ایشان نمودند ابا
از مباهله نموده جزیه قبول کردند رجوع بترجمه تتمّه متن نمود و گفته است که بدرستیکه
حق تعالی عطا فرموده است ده چیز را بده نفر از زنان [۱] توبه را بحوّا زوجه حضرت
آدم علیه السّلم و [۲] جمال را بساره زوجه حضرت ابراهیم علیه السّلم و [۳] حفاظ را برحمه زوجه
حضرت ایوب علیه السّلم و [۴] حرمت را بآسیه زن فرعون و [۵] دانش را بزلیخا
زوجه حضرت یوسف علیه السّلم و [۶] عقل را ببلقیس زوجه حضرت سلیمان علیه السّلم
و [۷] صبر را بیوحانه مادر موسی علیه السّلم و [۸] صفوت را بمریم مادر عیسی علیهما السّلم و [۹] رضا را
بحضرت خدیجه زوجه حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم و [۱۰] علم را
بحضرت فاطمه زهرا زوجه حضرت علی مرتضی علیهما السّلم و اجابت دعا در
قرآن مجید از برای ده نفر است حق تعالی در سوره مبارکه والصّافّات
فرموده است [۱] وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ
الْكَرْبِ الْعَظِيمِ و در سوره مبارکه یوسف فرموده فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ

عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم از برای حضرت [٢] یوسف علیه السلم و در سوره
مبارکه یونس فرموده ست قال قد اجیبت دعوتکما فاستقیما ولا تتبعان
سبیل الذین لا یعلمون از برای حضرت [٣] موسی و هرون علی نبینا و علیهما السلم و در
سوره مبارکه انبیا فرموده است وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان
لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین
از برای حضرت [٤] یونس علیه السلم و ایضا در سوره مبارکه انبیا فرموده وایوب
اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبنا له فکشفنا
ما به من ضر وآتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة من عندنا وذکری للعابدین
از برای حضرت [٥] ایوب علیه السلم و ایضا در سوره مبارکه انبیا فرموده وزکریا
اذ نادی ربه رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین فاستجبنا له ووهبنا
له یحیی واصلحنا له زوجه انهم کانوا یسارعون فی الخیرات ویدعوننا
رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین از برای حضرت [٦] زکریا علیه السلم و در سوره
مبارکه مؤمن فرموده وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون
عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین از برای [٧] مخلصان و در سوره مبارکه
نمل فرموده امن یجیب المضطر اذا دعاه از برای [٨] مضطران و در سوره مبارکه
بقره فرموده است واذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة
الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون از برای
[٩] داعیان و در سوره مبارکه آل عمران فرموده است فاستجاب لهم ربهم
انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی از برای حضرت [١٠] فاطمه زهرا

و شهزاد

وشوهر او حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
مهموم و مغموم بود از برای ده چیز پس ایمن کردانید حق تعالی آنحضرت را از
آنها و بشارت داد بآنحضرت باینها ١ آنحضرت صلی الله علیه و آله مهموم بود از
فراق وطنش مکهٔ معظمه پس حق تعالی فرو فرستاد بآنحضرت صلی الله علیه و آله
در سورهٔ مبارکهٔ قصص انّ الّذی فرض علیک القرآن لرادّک الی معاد و
٢ از برای تبدیل قرآن مجید بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانچه سایر
کتب سماوی متبدّل و متغیّر شد پس نازل شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ حجر است
انّا نحن نزّلنا الذّکر و انّا له لحافظون ٣ و از برای خاطر امّت که مبادا نازل
شود بر ایشان عذاب الهی چنانچه بر امم سابقه نازل شد پس نازل شد آیهٔ مبارکه
که در سورهٔ انفال است و ما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم و ما کان الله
معذّبهم و هم یستغفرون ٤ و مهموم آنحضرت صلی الله علیه و آله از برای ظهور دین اسلام
پس نازل شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ صف است هو الّذی ارسل رسوله بالهدی
و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون ٥ و از برای مومنان بعد از
آنحضرت صلی الله علیه و آله پس نازل شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ ابراهیم است
یثبّت الله الّذین آمنوا بالقول الثّابت فی الحیوة الدّنیا و فی الآخرة و یضلّ الله
الظّالمین و یفعل الله ما یشاء ٦ و از برای خواری مومنان از دشمنان پس
نازل شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ تحریم است یوم لا یخزی الله النّبیّ و الّذین
آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربّنا اتمم لنا
نورنا و اغفر لنا انّک علی کلّ شیء قدیر ٧ و از برای شفاعت گنهکاران امت
پس نازل شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ و الضّحی است و لسوف یعطیک ربّک

فترضی معموم بود آنحضرت صلی الله علیه و آله از خوف فتنه و فساد بعد از وفات ٨
او بر وصی آنحضرت صلعم پس نازل شد آیه مبارکه که در سوره زخرفست فَاِمَّا
نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُوْنَ یعنی بسبب علی بن ابی طالب علیه السلم انتقام
میکشیم از ایشان و از برای ثبات خلافت در اولاد آنحضرت پس نازل شد ٩
آیه مبارکه که در سوره نورست وَعَدَ اللهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ
١٠ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا و محزون بود آنحضرت
صلی الله علیه و آله از برای دخترش حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در وقتی که آنحضرت
بمدینه مشرفه هجرت نمود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم با صغر سن در مکه معظمه
در میان دشمنان باقی مانده بود پس نازل شد آیات مبارکات آخر سوره
آل عمران اَلَّذِیْنَ یَذْكُرُوْنَ اللهَ قِیَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰی جُنُوْبِهِمْ وَیَتَفَكَّرُوْنَ
فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ
النَّارِ رَبَّنَا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَیْتَهٗ وَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ مِنْ اَنْصَارٍ
رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِیًا یُّنَادِیْ لِلْاِیْمَانِ اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ
لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَیِّاٰتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ رَبَّنَا وَاٰتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا
عَلٰی رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ
رَبُّهُمْ اَنِّیْ لَاۤ اُضِیْعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰی بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ
فَالَّذِیْنَ هَاجَرُوْا وَاُخْرِجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ وَاُوْذُوْا فِیْ سَبِیْلِیْ وَقٰتَلُوْا وَقُتِلُوْا
لَاُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّاٰتِهِمْ وَلَاُدْخِلَنَّهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ
ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللهِ وَاللهُ عِنْدَهٗ حُسْنُ الثَّوَابِ سرگروه توبه کنندگان

وبازگشت

و بازگشت نمایندگان بدرگاه الهی چهار نفر اند حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام
فالا ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت یونس علی نبینا و علیه السلام قال سبحانک انی کنت
من الظالمین و حضرت داود علی نبینا و علیه السلام که در سوره مبارکه ص نازل شده
وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه وخر راکعا واناب و حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام که در جمیع احوال بذکر خداوند عالمیان مشغول بودند بیکه در شان
آنحضرت نازل شده الذین یذکرون الله قیاما وقعودا تا آخر آیات آل عمران
که مذکور شد و بترس و فزع آوردند مردمان چهار نفر از زنان صالحه شایسته
درگاه الهی آسیه را با نواع عذاب تعذیب نمودند و او میگفت رب ابن لی
عندک بیتا فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من القوم الظالمین
و حضرت مریم علیها السلام ترسید از مردمان و گریخت از ایشان پس ندا شد
باو چنانچه حق تعالی در سوره مبارکه مریم فرموده فناديها من تحتها الا تحزنی
قد جعل ربک تحتک سریا و حضرت خدیجه علیها السلام چون زنان دوری کردند
از او پس آنحضرت ع از شدت عداوت ایشان اندیشه نموده از ایشان کناره
گرفت چنانچه در حدیث اول از باب اول این کتاب مذکور شد و حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام پس فرمود آنحضرت علیها السلام در وقتیکه بر سر خانه منوره آوردند
که آیا پدرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سفارش ننمود بشما در حق
اولاد آنحضرت ص زود از دست دادید سفارش و امر آنحضرت را و تعجیل
نمودید در نقض عهد با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سر کرده گریه کنندگان
هشت نفر اند حضرت آدم و نوح و یعقوب و یوسف و شعیب و
داود و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام زین العابدین علیهم السلام حضرت

امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرمودند که اما حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام در فراق پدر عالیقدر خود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
آنقدر گریست که اهل مدینه بتنگ آمدند و بخدمت آنحضرت علیها السلام عرض
کردند که از کثرت گریهٔ تو در ما آرام و رفاه نماند یا شب گریه کن که ما روز
مرفه باشیم و یا روز گریه کن که در شب ما آرام گیریم پس حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام بیرون میرفتند از مدینهٔ طیبه بسوی قبرستان قریش و در آنجا
گریه میکردند و بهترین زنان عالمیان چهار نفرند در کتاب ابی بکر شیرازی
بسند مذکور روایت شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت
فرمودند که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله قرائت نمودند آیهٔ
مبارکهٔ یا مریم انّ الله اصطفٰک وطهّرک واصطفٰک علیٰ نساءِ العالمین را
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند برای من که یا علی بهترین زنان چهار
نفرند مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله
و آسیه زن فرعون ابو نعیم در کتاب حلیه و ابن البیع در کتاب مسند و خطیب در کتاب تاریخ
و ابن بطه در کتاب ابانه و احمد سمعانی در کتاب فضائل بسندهای خود از
انس و ثعلبی در تفسیرش و سلامی در کتاب تاریخ خراسان و ابو صالح
مؤذن در کتاب اربعین باسانید خود از ابی هریره و شعبی از جابر بن
عبد الله و از سعید بن مسیب و کریب و مقاتل از ابن عباس و ابو مسعود
و عبد الرزاق و احمد و اسحق نیز که همگی از علمای اهل سنت اند روایت
کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و لفظ مذکور از کتاب حلیهٔ
ابو نعیم است که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند

که کافیست بجهت تو از زنان عالمیان مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد
و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و آسیه زن فرعون و در روایت مقاتل
و ضحاک و عکرمه در آخر حدیث مذکور واقع شده که افضل آن چهار زن
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و در کتاب فضائل احمد سمعانی و در کتاب
مسند احمد حنبل باسناد خود روایت کرده اند از ابن عباس که او گفت که
بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که سیدهٔ زنان اهل بهشت
مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و آسیه
زن فرعون است و در کتاب تاریخ بغداد بسند خطیب از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمودند که بهترین زنان عالمیان
مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و
آسیه زن فرعون است پس بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تفضیل داد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بر سایر زنان عالمیان در دنیا
و آخرت و روایت کرده است عائشه و غیر او نیز از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله که بدرستیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای فاطمه بشارت
باد بتو پس بدرستیکه خداوند عالمیان برگزید ترا بر زنان عالمیان
و بر زنان اهل اسلام و آن بهترین دینهاست و حذیفه روایت کرده است
که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که آمد بسوی من ملکی
از جانب خداوند عالمیان و بشارت داد بمن که بدرستیکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام سیدهٔ زنان اهل بهشت است و یا سیدهٔ زنان امت
من است این غلام داعی معروض میدارد که در صحیح بخاری که بالفعل

نسخهٔ صحیح آن در نزد این غلام داعی موجودست روایت مذکور باین
نحو مسطورست که خذیفه روایت کرده است که گفتم من بمادرم که بگذار مرا
که بروم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نماز مغرب را با آنحضرت بجای
آورم و التماس کنم از خدمت آنحضرت که طلب آمرزش نماید از درگاه الهی برای
من و برای تو پس بخدمت آنحضرت صلی الله آمدم و نماز مغرب را با آنحضرت بجا
گزاردم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله مشغول نماز و دعا گشت تا اینکه نماز
عشا را بجای آوردند پس مشغول تنها شدند و من متابعت آنحضرت میکردم
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله صدای مرا شنید فرمود که کیست این
خذیفه است من عرض کردم که بلی آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که چه حاجت
داری حق تعالی بیامرزد ترا و مادر ترا بدرستیکه این ملکیست در نزد
من که فرو نیامده است بر زمین هرگز پیش از این شب طلب رخصت
نموده از خداوندش که بسلام من آید و بشارت دهد مرا باینکه حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم سیدهٔ زنان اهل بهشت است و حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهما السلم سید جوانان اهل بهشت اند رجوع بترجمه تتمه متن
نمود و بخاری و مسلم هر یک در کتاب صحیح خود و ابو السعادات در کتاب
فضائل عشره و ابو بکر بن شیبه در کتاب امالیش و دیلمی در کتاب
فردوس روایت کرده اند از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که
بدرستیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
سیدهٔ زنان اهل بهشت است در کتاب حلیه ابو نعیم روایت کرده است
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت در حدیثی فرمودند که آگاه باشید

بدرستیکه

بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها سیده زنان بهشت در روز
قیامت ؛ در کتاب تاریخ بلاذری مسطور است که بدرستیکه حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند از برای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که تو پیش از جمیع
اهل من بمن ملحق خواهی شد چون این خبر متضمن بقای حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم در دار فانی بعد از رحلت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بدار باقی بود حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها ساکت و حزین شد پس
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند از برای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که آیا
راضی نیستی که بوده باشی سیده زنان اهل بهشت پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
بجهت اظهار رضا و خوشنودی بعطایای جلیلهٔ خداوند عالمیان تبسم نمودند
قبالة الشعبی عن مسروق عن عائشة قالت اسر النبی صلی الله علیه و آله
الی فاطمة علیها السلم شیئاً فضحکت فسألتها فقالت قال لی الا ترضین ان
تکونی سیدة نساء اهل الجنة او نساء امتی ؛ حلیة الاولیاء و کتاب
الشیرازی روی عمران بن حصین و جابر بن سمرة ان النبی صلی الله علیه
و آله دخل علی فاطمة فقال کیف تجدینک یا بنیة قالت انی لوجعة
و انه لیزیدنی انه ما لی طعام آکله قال یا بنیة اما ترضین انک سیدة نسا
العالمین قالت یا ابه فاین مریم بنت عمران قال تلک سیدة نساء عالمها
و انت سیدة نساء عالمک ام والله زوجتک سیداً فی الدنیا و الاخرة وقیل
للصادق علیه السلم قول الرسول صلی الله علیه و آله فاطمة سیدة نساء
اهل الجنة ای سیدة نساء عالمها قال ذاک مریم و فاطمة سیدة نساء اهل الجنة
من الاولین و الاخرین ؛ و فی الحدیث ان آسیة بنت مزاحم و مریم بنت عمران

وخديجة بمثين امام فاطمة كالحجاب لهما الى الجنة، وسال ابن الهروي
الحسين ابن روح رضي الله عنه فقال كم بنات رسول الله صلى الله عليه وآله
فقال اربع فقال ايتهن افضل فقال فاطمة قال ولم صارت افضل وكانت
اصغرهن سنا واقلهن صحبة لرسول الله صلى الله عليه وآله قال لخصلتين
خصها الله بهما انها ورثت رسول الله صلى الله عليه وآله ونسل رسول الله
منها ولم يخصها بذلك الا بفضل اخلاص عرفه من نيتها وقال المرتضى
رضي الله عنه التفضيل هو كثرة الثواب بان يقع اخلاص ويقين ونية
صافية ولا يمتنع من ان تكون قد فضلت على اخواتها بذلك ونعتمد على
انها عليها السلم افضل نساء العالمين باجماع الامامية وعلى انه قد ظهر
من تعظيم الرسول صلى الله عليه وآله لشان فاطمة وتخصيصها من بين
سائرهن ما ربما لا يحتاج الى الاستدلال عليه، جامع الترمذي وابانة
العكبري واخبار فاطمة عن ابي علي الصولي وتاريخ خراسان عن السلامي
مسند احمد جميعا التيمي قال دخلت مع عمتي على عائشة فقالت لها
عمتي ما حملك على الخروج على علي فقالت عائشة دعينا فوالله ما كان
احد من الرجال احب الى رسول الله صلى الله عليه وآله من علي عليه السلم
ولا من النساء احب اليه من فاطمة فضائل العشرة عن ابي السعادات
وفضائل الصحابة عن السمعاني وفي روايات عن شريك والاعمش و
كثير النواء وابن الحجام كلهم عن جميع بن عمير عن عائشة وعن اسامة
عن النبي صلى الله عليه وآله وروى عن عبد الله بن عطاء عن عبد الله
ابن بريدة عن ابيه قال سالت رسول الله صلى الله عليه وآله اي النساء

احب اليك قال فاطمة قلت من الرجال قال زوجها جامع الترمذي قال
بريدة كان احب النساء الى رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة ومن الرجال
علي قوت القلوب عن ابي طالب المكي والاربعين عن ابي صالح المؤذن و
فضائل الصحابة عن احمد بالاسناد عن سفيان وعن الاعمش عن ابي الجحاف
عن جميع عن عائشة انه قال علي للنبي صلى الله عليه وآله لما جلس بينه
وبين فاطمة وهما مضطجعان ايّنا احب اليك انا او هي فقال صلى الله عليه
وآله هي احب الي وانت اعز علي منها وفي خبر عن جابر بن عبد الله انه افتخر
علي وفاطمة بفضائلهما فاخبر جبرئيل النبي صلى الله عليه وآله انهما قد اطالا
الخصومة في محبتك فاحكم بينهما فدخل وقص عليهما مقالتهما ثم اقبل على
فاطمة وقال لك حلاوة الولد وله عز الرجال وهو احب الي منك فقالت
فاطمة والذي اصطفاك واجتباك وهدى بك الامة لا زلت مقرة
له ما عشت عامر الشعبي والحسن البصري وسفيان الثوري ومجاهد وابن
جبير وجابر الانصاري ومحمد الباقر وجعفر الصادق عليهما السلم عن النبي صلى الله
عليه وآله انه قال انما فاطمة بضعة مني فمن اغضبها فقد اغضبني اخرجه
البخاري عن المسور بن مخرمة وفي رواية جابر فمن آذاها فقد آذاني ومن
آذاني فقد آذى الله وفي مسلم والحلية انما فاطمة ابنتي بضعة مني يريبني
ما ارابها ويؤذيني ما آذاها شرح مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة
مثواه در بيان اين احاديث گفته كه صاحب نهايه گفته است كه در حديث
حضرت فاطمه زهرا عليها السلم واقع شده است كه بضعة مني بضعه بفتح با پارچه
از گوشت است وبكسر با نيز آمده يعني بدرستيكه حضرت فاطمه زهرا عليها السلم

بيان قال الجزري وفي الحديث فاطمة
بضعة مني البضعة بالفتح القطعة من
اللحم وقد تكسر اي انها جزء مني كما ان
القطعة من اللحم وقال وفي حديث
فاطمة يريبني ما يريبها اي يسوؤني
ما يسوؤها ويزعجني ما يزعجها
يقال رابني هذا الامر و
ارابني اذا رأيت
منه ما
تكرهه
انتهى

خزیست از من چنانچه پارچه خزیست از گوشت و ایضاً گفته است که در حدیث
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم واقع شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند
که یُرِیبُنِی مَا یُرِیبُهَا یعنی بدو ناخوش می آید مرا آنچه بدو ناخوش می آید بحضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم و از جا درمی آورد مرا آنچه از جا درمی آورد او را میگویند
رَابَنِی هٰذَا الْأَمْرُ وَ أَرَابَنِی هرگاه به بینی تو از او ناخوشی و مکروه را این
غلام داعی معروض میدارد که قبل از این در ضمن حدیث چهاردهم باب دوم
معروض نموده که بنا بر نقل صاحب قاموس و ابن اثیر در نهایه بَضْعَه بفتح باء
یکنقطه و کسر باء هر دو صحیح است اما ظاهر کلام جوهری و غیره لغوییّن بفتح
باء است جوهری گفته است اَرَابَنِی فُلَانٌ اِذَا رَأَیْتَ مِنْهُ مَا یُرِیبُكَ وَتَكْرَهُ
عامر شعبی مذکور بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله از علما و محدّثین اهل تسنن است
چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد حسین بن روح سوّم وکلاء و دربانان
حضرت صاحب علیه السلام است که در زمان غیبت صغری عرایض و مسائل مردم را
بخدمت آنحضرت عرض و توقیعات و جوابهای آنحضرت را بایشان میرسانیدند
اوّل ایشان عثمان بن سعید عمری بفتح عین مهمله است عمر بفتح عین و فتح و
سکون میم بمعنی دین است و بعضی گفته اند که چون از اولاد عمرو بن حریث
صیرفی کوفی بود بآن سبب او را عمری میگفتند و کنیهٔ او ابو عمرو بود خلاصهٔ آنچه
در کتاب مجالس المؤمنین در باب سفرا و وکلای ناحیهٔ مقدّسهٔ حضرت
علویّهٔ مهدویّه نقل شده آنست که عثمان بن سعید شیخ ثقهٔ جلیل القدر عالیمقام
از اصحاب امام همام حضرت امام محمّد تقی علیه السلم بود و از یازده سالگی
در خدمت آنحضرت نشو و نما نموده آخر بوکالت حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فایز گشت

احوال وکلاء و دربانان
حضرت صاحب علیه السلام و مدت
غیبت صغری و وقوع
تا انجا غیبت
کبری

داداول

۱۴۷

و او اول سفرا و نواب حضرت صاحب علیه السلام است و حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام او را بجهت وکالت آنحضرت تعیین نمود و فرمود که وکالت
آنحضرت بعد از او با پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان باشد و محمد بن عثمان قریب
پنجاه سال در ناحیه مقدسه متصدی امر وکالت شریفه بود و سؤالات
و ملتمسات مخلصان را عرض مینمود و جواب با صواب از آنحضرت ع
در ضمن توقیعات رفیعه بایشان میرسانید و در شهر جمادی الاولی سال
سیصد و پنج بیمار شد و چون حال او متغیر گردید جماعتی از بزرگان و
اکابر و اعیان شیعه نزد او آمدند و از او پرسیدند که هرگاه تو بدار باقی
رحلت نمائی بجای تو که منصوب است و امر وکالت بکه مفوض خواهد شد
او اشاره بابو القاسم حسین بن روح نمود و گفت که او قائم مقام من
و وکیل و ثقة و امین حضرت صاحب علیه السلام است و سفیر آنحضرت در
میان شما خواهد بود باید که بعد از من باو رجوع کنید و در مهمات خود باو
اعتماد نمائید و من مأمور شده بودم از جانب آنحضرت علیه السلام که برسانم
بشما این را اینک تبلیغ رسالت نمودم و او قریب بیست و یکسال
در خدمت وکالت آنحضرت علیه السلام بود و در ماه شعبان سال سیصد و
بیست و شش که از دار دنیا رحلت مینمود وصیت نمود شیعیان را
که وکالت آنحضرت علیه السلام بعد از من با ابو الحسن علی بن محمد السمری است
باو رجوع نمائید و مسائل و مطالب خود را بوساطت او بعرض قدس
رسانید و چون او در وقت رحلت از دار فانی بیمار شد اعیان و اکابر
شیعیان بر بالین او حاضر شدند و سؤال نمودند که بعد از تو وکالت

آنحضرت علیه السلام بکدام یک از بزرگان شیعه مفوض و مرجوع است او
توقیع رفیع از آنحضرت علیه السلام که مشعر بر منع وصیت بود بیرون آورده
بر حاضران نمود و نسخهٔ آن اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یا عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمَرِیَّ
اَعْظَمَ اللّٰهُ اَجْرَ اِخْوَانِکَ فِیْکَ فَاِنَّکَ مَیِّتٌ مَا بَیْنَکَ وَبَیْنَ سِتَّةِ اَیَّامٍ
فَاجْمَعْ اَمْرَکَ وَلَا تُوْصِ اِلٰی اَحَدٍ فَیَقُوْمَ مَقَامَکَ بَعْدَ وَفَاتِکَ فَقَدْ وَقَعَتِ
الْغَیْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظُهُوْرَ اِلَّا بَعْدَ اَنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی ذِکْرُهُ وَذٰلِکَ بَعْدَ
طُوْلِ الْاَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوْبِ وَامْتِلَاءِ الْاَرْضِ جَوْرًا وَسَیَاْتِیْ مِنْ شِیْعَتِیْ مَنْ
یَدَّعِی الْمُشَاهَدَةَ اَلَا فَمَنِ ادَّعَی الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوْجِ السُّفْیَانِیِّ وَالصَّیْحَةِ فَهُوَ
کَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ حاضران از روی توقیع
رفیع مذکور نسخها برداشتند و از بالین او برخواستند و چون روز ششم
بدیدن او آمدند دیدند که در حالت نزع است در آن اثنا یکی از مردم که مخبر
از توقیع رفیع بود از او پرسید که وکالت باسعادت بعد از تو با کیست
او در جواب گفت لِلّٰهِ اَمْرٌ هُوَ بَالِغُهٗ یعنی از برای خداوند عالمیان است
امر حق تعالی است رساننده آن و این آخر سخنی بود که از او شنیدند و در
همان روز که منتصف شهر شعبان سال سیصد و بیست و هشت بود بجوار
رحمت الهی فایز شد و غیبت کبری واقع شد و او آخر وکلای اربعهٔ غیبت
صغری بود و از هر یک از وکلای آنحضرت علیه السلام بر طبق دعوای وکالت
معجزات ظاهر شد و مدت غیبت صغری هفتاد و سه سال بوده و چون
ابتدای آنرا از تاریخ ولادت باسعادت حضرت قائم آل محمد صلوات الله علیه
که پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده اعتبار نموده اند

وتاریخ

و تاریخ فوت علی بن محمد السمری که پانزدهم شهر شعبان سال سیصد و بیست و
هشت است آخر آن و اول غیبت کبری است و حال که سنه ١٢٢٤ است
٧٩٦
هفتصد و نود و شش سال است که غیبت کبری واقع شده و عمر شریف آنحضرت
٨٦٩
علیه السلام در اینوقت هشتصد و شصت و نه سال است اَللّٰهُمَّ اَرِنَا ظُهُورَ
دَوْلَتِهٖ وَاجْعَلْنَا تَحْتَ لِوَائِهٖ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَمَخْرَجَهُ وَاَوْسِعْ مَنْهَجَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ
وَآلِهٖ یعنی شیخ عالم کامل رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب
المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است که بسند مخالف روایت
شده است از عایشه ملعونه که او گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
سر گوشی فرمود با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
خندان شد من پرسیدم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله چه خبر باتو سر گوشی نمود که باعث خنده و خوشحالی تو شد پس حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در جواب بمن گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود از برای من که آیا راضی نیستی باینکه بوده باشی تو سیده زنان
اهل بهشت یا سیده زنان امت من تردید از راویست ؛ در کتاب
حلیه ابونعیم و در کتاب ابوبکر شیرازی روایت کرده اند از عمران بن
حصین و جابر بن سمره که ایشان هر دو روایت کرده اند که بدرستیکه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف
شریف ارزانی فرمودند و احوال شریف فرزند گرامی خود را پرسیدند
و فرمودند که چونی یا بالی خود را ای دخترک گرامی من حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام عرض نمود که بدرستیکه من آزار دارم و درد آلوده‌ام و بدرستیکه

زیاد میکند درد و آزار مرا اینکه نیست از برای من طعامی که بخورم آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمود که ای دخترک گرامی من آیا راضی نیستی که بوده باشی
سیدهٔ زنان عالمیان حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم عرض کرد که ای پدر بزرگوار
پس چه شد مریم بنت عمران آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که مریم سیدهٔ
زنان عالم خودش هست و تو سیدهٔ زنان عالم خودی قسم بخداوند عالمیان
که تزویج نمودم من ترا السید و بزرگ عالمیان در دنیا و آخرت و پرسیدند
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم از معنی قول حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم سیدهٔ زنان اهل بهشت هست یعنی سیدهٔ زنان عالم خودش است
آنحضرت علیه السلم فرمودند که آن مریم هست که سیدهٔ زنان عالم خودش است
و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم سیده زنان اهل بهشت عنبر سرشت است از اولین
و آخرین و در حدیث واقع شده هست که بدرستیکه آسیه بنت مزاحم و مریم
بنت عمران و حضرت خدیجه کبری علیهن السلم پیشاپیش حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم افتاده مثل حاجبان و قرقچیان باشند برای حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم بروند تا اینکه برسند به بهشت عنبر سرشت و پرسید بزل هروی
از حسین بن روح رضی الله عنه که سوم وکلاء حضرت صاحب علیه السلم بود
چنانچه در شرح حدیث مذکور شد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چند
دختر داشت حسین بن روح گفت که چهار دختر بزل هروی گفت که افضل
و بهترین دختران آنحضرت کدام بود حسین بن روح گفت که حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم او گفت که چرا گشت او افضل و حال آنکه او درسن کوچکتر از همه

بود

بود و مدت صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله کمتر از همه بود
حسین بن روح علیه الرحمه گفت که فضیلت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
بر سائر دختران آنحضرت بسبب دو خصلت بود که مخصوص گردانیده
بود حق تعالی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را بآن دو خصلت یکی آنکه حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم وارث حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود که بغیر
از او وارثی بجهت آنحضرت صلعم نبود و نسل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بود و مخصوص نگردانیده است حق تعالی
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را باین دو خصلت مگر بسبب زیادتی اخلاص
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که دانست خداوند عالمیان آنرا از نیت حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم سید مرتضی علیه الرحمه گفته است که تفضیل کثرت ثواب است
بسبب وقوع اخلاص و یقین و نیت پاک و صاف و ممتنع نیست اینکه
بوده باشد فضیلت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بر همشیره هاش بسبب آن
و معتمد است این بر اینکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم افضل زنان عالمیانست
باجماع علمای امامیه و بر اینکه بتحقیق ظاهر شده است از تعظیم حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله برای شان حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم آنقدر که
محتاج نیست باستدلال بر آن در کتاب جامع ترمذی و ابانهٔ عکبری
و کتاب اخبار فاطمه از ابی علی صولی و کتاب تاریخ خراسان از سلامی
مسندا روایت کرده اند همگی از جمیع بن عمیر التیمی که او گفت که داخل
شدم من با عمه ام بر عایشه پس گفت عمهٔ من بعایشه که چه چیز باعث تو شد
بر اینکه خروج کردی بر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم پس در جواب گفت

عایشه که واگذار مرا ازین سؤال قسم بخداوند عالمیان که نبود احدی از مردان
محبوبتر از علی بن ابی طالب علیه السلام در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و
نبود از زنان محبوبتر در نزد آنحضرت از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در کتاب
فضائل العشره از ابی السعادات و در کتاب فضائل الصحابه از سمعانی و در
روایات از شریک و اعمش و کثیر النوا و ابن الحجام جمیعا از جمیع بن
عمیر و او از عایشه و از اسامه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بتجدید را
روایت نموده اند و روایت شده است بسند مذکور از بریده که او
گفت که پرسیدم من از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که کدام یک
از زنان محبوبتر اند در نزد شما آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام گفتم که از مردان کدام یک محبوبتر اند آنحضرت صلی الله
علیه وآله فرمودند که شوهر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام و در کتاب جامع ترمذی مسطور است که گفت بریده که بود محبوبترین
زنان در نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و از مردان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و در کتاب قوت القلوب
از ابی طالب مکی و کتاب اربعین از ابی صالح مؤذن و در کتاب
فضائل الصحابه از احمد باسنادهای خود از عایشه ملعونه روایت
کرده اند که بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام عرض کرد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در وقتیکه نشست
آنحضرت صلی الله علیه وآله در ما بین حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا
علیها السلام و ایشان هر دو خوابیده بودند که کدام یک از ما محبوبتریم

در نزد تو من محبوب ترم یا حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام محبوب تر است در
نزد من و تو عزیز تری برای من و واقع شده است در خبر از جابر بن عبد الله
انصاری که او گفت که بدرستیکه افتخار نمودند حضرت امیر المؤمنین و حضرت
فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیهما بفضائل خودشان پس حضرت جبرئیل علیه السلام
نازل شد و خبر داد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بدرستیکه طول دادند
ایشان خصومت را در محبت تو برو و حکم کن در میان ایشان پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله تشریف بخانهٔ ایشان آوردند و نقل فرمودند
برای ایشان آنچه ایشان گفته بودند بعد از آن روی مبارک بجانب حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام نموده باآنحضرت فرمودند که از برای تو است در نزد من
شیرینی فرزند و از برای اوست عزت مردان و او محبوب تر است
در نزد من از تو پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام عرض نمود که قسم بخداوند
آنچنانیکه اختیار فرمود ترا و برگزید ترا از جمیع مخلوقین و هدایت کرد ترا
و هدایت نمود بسبب تو امت را که همیشه مقر و معترف خواهم بود
از برای علی ابن ابی طالب علیه السلام بفضل او مادامیکه زنده باشم عامر
شعبی و حسن بصری و سفیان ثوری و مجاهد و ابن جبیر و جابر انصاری
و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام جمیعا روایت
کرده اند از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه آنحضرت
فرمودند که بتحقیق که حضرت فاطمه پارچه گوشتی است از من پس هر که
بغضب آورد او را بتحقیق که بغضب آورده است مرا روایت کرده است

این حدیث را شیخ بخاری در صحیحش از مسور بن مخرمه و در حدیث جابر
واقع شده است که پس کسیکه آزار کند او را بتحقیق که آزار کرده است مرا
و کسیکه آزار کند مرا بتحقیق که آزار کرده است خداوند عالمیان را و در صحیح مسلم
و حلیه ابو نعیم روایت شده است که آنحضرت صلعم فرمودند که بدرستیکه فاطمه
دختر من پارچه گوشتی است از من ناخوش می آید مرا آنچه ناخوش آید باو
و آزار میکند مرا آنچه آزار کند او را این غلام داعی معروض میدارد که شیخ
بخاری نیز این حدیث را روایت نموده بعد از حدیث مسور بن مخرمه
که مذکور شد ذکر کرده است وَفِی رِوایَةٍ یُرِیبُنِی ما ارابها قب ۳۲ لسعد بن
اَبِی وَقّاصٍ سَمِعْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَقُولُ فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی
مَنْ سَرَّها فَقَدْ سَرَّنِی وَمَنْ ساءَها فَقَدْ ساءَنِی فاطِمَةُ اَعَزُّ البَرِیَّةِ
عَلَیَّ مُسْتَدْرَکُ الحاکِمِ عَنْ اَبِی سَهْلِ بْنِ زِیادٍ وَعَنْ اِسْمٰعِیلَ وَحِلْیَةُ اَبِی
نُعَیْمٍ عَنِ الزُّهْرِیِّ وَابْنِ اَبِی مُلَیْکَةَ وَالمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ قالَ اِنَّما فاطِمَةُ شِجْنَةٌ مِنِّی یَقْبِضُنِی ما یَقْبِضُها وَیَبْسُطُنِی
ما یَبْسُطُها وَجاءَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللهِ اِلَی عُمَرَ بْنِ عَبْدِ العَزِیزِ فَقالَ اِنَّ
قَوْمَکَ یَقُولُونَ اِنَّکَ تُؤْثِرُ عَلَیْهِمْ وُلْدَ فاطِمَةَ فَقالَ عُمَرُ سَمِعْتُ الثِّقَةَ
مِنَ الصَّحابَةِ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قالَ فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی
یُرْضِینِی ما اَرْضاها وَیُسْخِطُنِی ما اَسْخَطَها فَوَاللهِ اِنِّی لَحَقِیقٌ اَنْ اَطْلُبَ
رِضَی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَرِضاهُ وَرِضاها فِی رِضَی وُلْدِها
وَقَدْ عَلِمُوا اَنَّ النَّبِیَّ یَسُرُّهُ مَسَرَّتُها جِدًّا وَیَثْنِی اِغْتِمامُها قَوْلُهُ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
هٰذا یَدُلُّ عَلَی عِصْمَتِها لِاَنَّها لَوْ کانَتْ مِمَّنْ تُقارِفُ الذُّنُوبَ لَمْ یَکُنْ مُؤْذِیها

مؤذياً له صلى الله عليه وآله على كل حال بل كان من فعل المستحق من ذمها
وإقامة الحد ان كان الفعل يقتضيه ساراً له صلى الله عليه وآله ومطيعاً
ابو ثعلبة الخشني قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا قدم من
سفره يدخل على فاطمة فدخل عليها فقامت اليه واعتنقته وقبلت بين
عينيه الاربعين عن ابن المؤذن باسناده عن النضر بن شميل عن ميسرة
عن المنهال عن عائشة بنت طلحة عن عائشة بنت ابي بكر وفي فضائل
السمعاني باسناده عن عكرمة قال كان النبي صلى الله عليه وآله اذا
قدم من مغازيه قبل فاطمة عليها السلم ورووا عن عائشة ان فاطمة
عليها السلم كانت اذا دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله قام لها
من مجلسه وقبل راسها واجلسها مجلسه واذا جاء اليها لقيته وقبل كل
واحد منهما صاحبه وجلسا معاً ابو السعادات في فضائل العشرة وابن
المؤذن في الاربعين بالاسناد عن عكرمة وعن ابن عباس وعن ابي
ثعلبة الخشني وعن نافع عن ابن عمر قالوا كان النبي صلى الله عليه
وآله اذا اراد سفراً كان آخر الناس عهداً بفاطمة واذا قدم كان اول
الناس عهداً بفاطمة ولو لم يكن لها عند الله تعالى فضل عظيم
لم يكن رسول الله صلى الله عليه وآله يفعل معها ذلك اذ كانت
ولده وقد امر الله تعالى بتعظيم الولد للوالد ولا يجوز ان يفعل معها ذلك
وهو بضد ما امر به امته عن الله تعالى ابو سعيد الخدري قال كانت
فاطمة عليها السلم من اعز الناس على رسول الله صلى الله عليه وآله فدخل
عليها يوماً وهي تصلي فسمعت كلام رسول الله صلى الله عليه وآله في محلها

فقطعت صلوتها وخرجت من المصلى فسلمت عليه فمسح يده على راسها وقال
يا بنيه كيف امسيت رحمك الله عشينا غفر الله لك وقد فعل • اخبار فاطمة ٤
عن ابي الصولي قال عبد الله بن الحسن دخل رسول الله صلى الله عليه واله
على فاطمة عليها السلم فقدمت اليه كسرة يابسة من خبز شعير فافطر عليها
ثم قال يا بنيه هذا اول خبز اكل ابوك منذ ثلثة ايام فجعلت فاطمة عليها السلم
تبكي ورسول الله صلى الله عليه واله يمسح وجهها بيده • ابو صالح المؤذن
في الاربعين بالاسناد عن شعبة عن عمرو بن مرة عن ابراهيم عن
مسروق عن ابن مسعود قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول
ان الله تعالى لما امرني ان ازوج فاطمة من علي عليهما السلم ففعلت
فقال لي جبرئيل عليه السلم ان الله تعالى بنى جنة من لؤلؤة بين كل قصبة
الى قصبة لؤلؤة من ياقوت مشذرة بالذهب وجعل سقوفها زبرجدا
اخضر وجعل فيها طاقات من لؤلؤ مكللة باليواقيت ثم جعل غرفا
لبنة من ذهب ولبنة من فضة ولبنة من در ولبنة من ياقوت
ولبنة من زبرجد ثم جعل فيها عيونا تنبع من نواحيها وحفت
بالانهار وجعل على الانهار قبابا من در قد شعبت بسلاسل الذهب
وحفت بانواع الشجر وبنى في كل غصن قبة وجعل في كل قبة اريكة
من درة بيضاء غشاؤها السندس والاستبرق وفرش ارضها بالزعفران
وفتق بالمسك والعنبر وجعل في كل قبة حوراء والقبة لها مائة باب
على كل باب جاريتان وشجرتان في كل قبة مفرش وكتاب مكتوب
حول القباب اية الكرسي فقلت يا جبرئيل لمن بنى الله هذه الجنة قال

بناها لعلي بن ابي طالب وفاطمة ابنتك عليهما السلم سوى جنانهما تحفة

اتحفهما الله ولتقر بذلك عينك يا رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح**

مولف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بيان اين حديث گفته كه قول

حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله لؤلؤة من ياقوت شايد كه بوده باشد باين معنى كه

بدرستيكه آن در صفا وجلای مرواريد ورنگ ياقوت است ودور نيست

كه من را كاتبان زياد نموده باشند ويا اينكه بوده باشد ظرف متعلق بقول

آنحضرت صلى الله عليه وآله مشذرة يعني لؤلؤ مرصع است از ياقوت

با طلا صاحب قاموس گفته است كه شذر پارچهای طلاست كه يافته شود

در معدن طلا يعني بدون گداز سنگ طلا يا جواهر يكه فاصله ميدهند با آن

مرواريد را در چيدن ويا مرواريد ريزه است وقول حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله

قد شعبت شعب بمعني جمع وتفريق است شايد كه بوده باشد مراد در اينجا

معني اول يعني از لغات اضداد است چنانچه بعضي از لغويين گفته اند

ومعني اول جمع است وصاحب قاموس گفته است كه اريكة مثل سفينة

كرسي است در حجله يا هر چيزی است كه تكيه نمايند بر آن كرسي وچيده شده

از متاع وفرش ويا اينكه كرسي زينت داده شده است كه بوده باشد در قبه

يا خانه پس هر گاه نبوده باشد در آن اريكه پس آن خانه حجله است وسندس

حرير نازك واستبرق غليظ آنست وفتق يعني گرد [illegible] در ميان زعفران

مشك وعنبر ويا در ميان فرشهای مبسوطه از فتق بمعني شق است ق

مفرشة مثل منبر چيزيست مثل نهالي گونه **اين غلام داعي** معروض ميدارد كه

چون در نظم لؤلؤ جواهری ديگر يا مرواريد ريزه در ميان هر دو مرواريد مي چينند

بيان قوله لؤلؤة من ياقوت لعل المعنى انها

في صفاء اللؤلؤ ولون الياقوت ولا يبعد ان يكون

من زائدة من الناسخ او يكون الظرف متعلقا بقوله

مشذرة اي اللؤلؤة مشذرة من الياقوت بالذهب قال

[illegible] اي الشذر قطع من الذهب يلقط من معدنه بلا

اذابة او خرز يفصل بها النظم او هو اللؤلؤ الصغار [illegible]

[illegible]

و چنانچه صاحب قاموس تصریح نموده آنرا شذر میگویند اقرب آنست که بوده
باشد مراد اینکه شذر آن مروارید یاقوت است پس آن مروارید مشذر از یاقوت
بطلا است و بمعنی نی و کعب بمعنی ثالث که مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب
ذکر نموده و ظاهرش آنست که چون بنای باغ فرمودند وصف اشجار و نخل
و آنچه در آن روییده باشد باین نحو فرموده اند که ساقهای آن بند بند مثل
نی است هر بند آن مروارید بزرگ غلطان و میان دو بند که قلم آنست
و آنرا قصب گویند یاقوت مستطیل است و بطلا وصل شده است صاحب
قاموس گفته اَلْقَصَبُ مُحَرَّكَةً كُلُّ نَبَاتٍ ذِي اَنَابِيبَ اَلْوَاحِدَةُ قَصَبَةٌ وَالْقَصَبُ
مُحَرَّكَةً اَيْضًا مَا كَانَ مُسْتَطِيلًا مِنَ الْجَوْهَرِ وَالدُّرِّ الرَّطْبِ وَالزَّبَرْجَدِ الرَّطْبِ
الْمُرَصَّعِ بِالْيَاقُوتِ وَمِنْهُ بَشِّرْ خَدِيجَةَ بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ قبل از این در شرح
حدیث بیت و سوم بیت خدیجه بمعنی قصب از جواهر مفصلا مذکور شد هرگاه
خواهند رجوع بآنجا فرمایند و شعب بمعنی جمع و تفریق چنانچه مؤلف کتاب
علیه الرحمه الی یوم الحساب ذکر فرموده در لغت آمده است اما بمعنی آنچه منشعب
شود مثل شاخهای درخت و چهار دست و پای آدمی و انگشتان نیز
آمده ابن اثیر گفته است اِذَا قَعَدَ الرَّجُلُ مِنَ الْمَرْاَةِ بَيْنَ شُعَبِهَا وَجَبَ عَلَيْهِ
الْغُسْلُ هِيَ الْيَدَانِ وَالرِّجْلَانِ صاحب قاموس گفته است اَلشُّعَبُ كَصُرَدٍ
اَلْاَصَابِعُ بَيْنَ شُعَبِهَا الْاَرْبَعِ اَيْ يَدَاهَا وَرِجْلَاهَا و هرگاه اینمعانی نیز راجع
بجمع و تفریق شود مراد ثانی و استعمال آن در ثانی بشعب کثیره است
و ظاهرش اینست که مراد در اینحدیث از قبه خیمه و از شعب آن ریسمانهای خیمه باشد
بجهت آنکه بنای عمارت از خشت اولا مذکور شد بعد از آن بیان فرمودند

خیمهای

۲۴۶

خیمهای از دُرّ که زنجیرهای طلا بر سر نهرهای آن زده شده قِباب بکسر قاف مثل کتاب جمع قُبّه بضم قاف و تشدید با بخط است صاحب نهایه گفته است اَلْقُبَّةُ مِنَ الخِيَامِ بَيْتٌ صَغِيرٌ مُسْتَدِيرٌ وَهُوَ مِنْ بُيُوتِ الْعَرَبِ و در مجمع البحرین مذکور است اَلْقُبَّةُ بِالضَّمِّ وَالتَّشْدِيدِ الْبِنَاءُ مِنْ شَعْرٍ وَنَحْوِهِ وَالْجَمْعُ قُبَبٌ وَقِبَابٌ قُبَب مثل غُرَف است که جمع غُرْفه آمده و قِباب مثل بِرام که جمع بُرمه آمده است اریکه چنانچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب از قاموس نقل نموده لغویین دیگر نیز نزدیک بآن ذکر کرده اند اما معلوم میشود از کلام بعضی که کرسی تنها را اریکه نمیگویند اریکه کرسی را گویند که در حجله باشد و بر او چیزی پوشیده باشد و غشاوها السُّندس والاستبرق نیز که در این حدیث مذکور است دلالت بر آن مینماید صاحب نهایه گفته اَلْاَرِيكَةُ السَّرِيرُ فِي الْحَجَلَةِ مِنْ دُونِهِ سِتْرٌ وَلَا يُسَمّى مُنْفَرِدًا اَرِيكَةً وَقِيلَ كُلُّ مَا اُتُّكِئَ عَلَيْهِ مِنْ سَرِيرٍ اَوْ فِرَاشٍ اَوْ مِنَصَّةٍ و در مجمع البحرین مذکور است که قیل هُوَ سَرِيرٌ فِي حَجَلَةٍ مِنْ دُونِهِ سِتْرٌ لَا يَكُونُ اِلَّا كَذٰلِكَ فَلَا يَكُونُ مُنْفَرِدًا اَلْاَرِيكَةُ حَجَله بفتح حاء مهمله و فتح جیم خانه مزین عروس را گویند و از کلام بعضی از لغویین معلوم میشود که بجهت عروس هرگاه کرسی و تخت مزین نموده در خانه و یا خیمه عروس گذارند آنرا اریکه گویند و هرگاه اریکه در آن خانه نباشد همان خانه خیمه را که مزین بجهت عروس نموده اند حجله گویند کلام صاحب قاموس نیز که مذکور شد دلالت بر آن مینماید جوهری گفته است اَلْاَرِيكَةُ سَرِيرٌ مُتَّخَذٌ مُزَيَّنٌ فِي قُبَّةٍ اَوْ بَيْتٍ فَاِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ سَرِيرٌ فَهُوَ حَجَلَةٌ وَالْجَمْعُ الْاَرَائِكُ از این کلام جوهری نیز

معلوم میشود که قبه خیمه است و بعد از تتبع لغت تحقیق که ادعای اختصاص بخیمه نتوان
نمود و در غیر خیمه نادرست سندس بضم سین مهمله و سکون نون وضم دال
مهمله دیبای نازک را نیز گویند صاحب قاموس گفته است السندس بالضم
ضرب من البزیون او ضرب من رقیق الدیباج معرب بلا خلاف در نهایه
ابن اثیر مسطور است السندس ما رق من الدیباج استبرق بکسر همزه
و سکون سین مهمله دیبای ثبت دار و دیبایی را که از طلا بافته باشند
نیز میگویند صاحب قاموس گفته است الاستبرق الدیباج الغلیظ معرب
استروه او دیباج یعمل بالذهب جوهری نیز نقل نموده که آن معرب است ابن اثیر
از ازهری نقل کرده است که استبرق و امثال آن از الفاظ عربیت است که
واقع شده است موافقت میان عجمیه و عربیه یعنی از لغات مشترکه اند مثل
تنور وغیره مولف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب فتق را از فتق بمعنی
شق ذکر نموده هرچند که فتق بمعنی شق در لغت آمده اما بمعنی خمیره که در
اصطلاح مایه خمیر میگویند نیز آمده صاحب قاموس گفته الفتاق ککتاب
للخمیرة الکثیرة تعجل ادراک العجین وفتق العجین جعله فیه و جوهری
گفته است فتق المسک بغیره استخراج رایحته بشیء تدخله علیه در حدیث
مذکور این معنی بسیار انسب و اقرب است صاحب قاموس گفته است که مفرش
مثل منبر چیزیست مثل شاذکونه و مفرشه کوچکتر از آنست که می نشیند
مرد بر بالای آن و گفته است که شاذکونه بفتح ذال جامه غلیظ مضربیست
که در یمن میبافند تحفه بضم تا دو نقطه در فوق و سکون حا مهمله و فتح
فا متصله بها مثل غرفه و بفتح حا مهمله مثل رطبه چیز غریب و نیز صله

دهیه را

[illegible]

وهدیه را گویند وجمع آن تُحَف بضمّ تا وفتح حا متصله بفاست مثل غُرَف
و رُطَب ازهری وبعضی دیگر از لغویّین ذکر کرده اند که اصل تُحفه وُحفه است
قلب کرده اند واو را بتا، جوهری گفته اَلتُّحفَةُ ما اَتحَفتَ بِهِ الرَّجُلَ مِنَ
البِرِّ وَاللُّطفِ وَکَذٰلِکَ التُّحَفَةُ بِفَتحِ الحاءِ وَالجَمعُ تُحَفٌ و در قاموس مسطورست
التُّحفَةُ بِالضَّمِّ وَکَهُمَزَةٍ البِرُّ وَاللُّطفُ وَالطُّرفَةُ ج تُحَفٌ وَقَد اَتحَفَه تُحفَةً
او اَصلُها وُحفَةٌ تَقِرُّ صیغه مفرد مؤنّث مغایبست از فعل مضارع معلوم و
بفتح قاف وکسر قاف از باب ضَرَبَ وعَلِمَ آمده چنانچه مصدر آن قُرَّه بفتح
وضمّ قاف وقُرُور آمده است وقُرّةُ العین دیدن آنچیزیست که بوده باشد
مشتاق ببوی آن ویا بمعنی سرد شدن چشم است ومراد از آن خوشنودی
وسرور بتضمّن والتزام است ذکر کرده اند که میباشد اشک خوشحالی سرد
وشیرین واشک حزن واندوه گرم وشور صاحب قاموس گفته قَ
عَینُهُ تَقِرُّ بِالفَتحِ وَالکَسرِ قُرَّةً وَیُضَمُّ وَقُرُوراً بَرَدَت وَانقَطَعَ بُکاءُهُا وَ
رَأَت ما کانَت مُتَشَوِّقَةً اِلَیهِ جوهری گفته وَقَد قَرَّت تَقِرُّ وَتَقَرُّ نقیض
سَخِنَت وَاَقَرَّ اللهُ عَینَهُ اَی اَعطاهُ حَتّیٰ تَقِرَّ فَلا تَطمَحَ اِلیٰ مَن هُوَ فَوقَهُ
وَیُقالُ حَتّیٰ تَبرُدَ وَلا تَسخَنَ فَلِلسُّرُورِ دَمعَةٌ بارِدَةٌ وَلِلحُزنِ دَمعَةٌ حارَّةٌ
عمر بن عبد العزیز که در این حدیث مذکورست از خلفای بنی امیّه بود از جانب
پدر نواده مروان واز جانب مادر نواده عمر بن الخطّاب علیه اللّعنة والعذاب
بعد از سلیمان بن عبد الملک خلیفه شد در سال نود ونه هجری ودر شهر
رجب صد ویک فوت شد مدّت خلافت او دو سال وکسری ومدّت
عمر او سی ونه سال ذکر کرده اند واو در زمان حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام بوده

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلم روایت شده که آنحضرت فرمودند که در هر قومی
مرد صالح نیکوکاری میباشد بهترین قوم بنی امیّه عمر بن عبد العزیز است مورّخین
ذکر کرده اند که او قبل از خلافت صاحب ثروت و سامان و بعیش و خوبی
میگذرانید و بعد از خلافت فاطمه بنت عبد الملک که زوجه او بود روایت
کرده که شبها بعبادت مشغول و در یک پیراهن معاش مینمود و دوست
و دشمن بر فضایل و صلاح او مقر و معترف بودند حتّی اینکه چون خلفای
بنی عبّاس مستولی شدند امر نمودند که قبور خلفای بنی امیّه را که در مسجد
بنی امیّه در دمشق بود همگی را شکافتند و جسد و استخوانهای ایشان را
سوزانیدند سوای قبر عمر بن عبد العزیز که متعرّض آن نشدند و احترام آن
نمودند در مدّت قلیل خلافت اعمال نیک بیشمار و افعال حسنه
بسیار و اقوال مقرون بحق و صواب زیاده از حدّ و حساب از او در
کتب مسطور است از جمله اعمال نیک او ردّ فدک است قاضی نور الله مرقده
در کتاب مجالس ذکر کرده است که چون نوبه خلافت بعمر بن عبد العزیز
که صالح بنی امیّه بود رسید فدک را با غلّات رسیده آن باولاد حضرت
فاطمه زهرا علیها السّلم رد نمود معاندان قریش و منافقان شام که اولیای
دولت و در حوالی او بودند باو گفتند که در ردّ فدک باولاد حضرت فاطمه
زهرا علیها السّلم اعتراضی است از تو بر فعل ابو بکر و عمر و طعن است بر ایشان
و نسبت دادن تو است ایشانرا بظلم و جور عمر بن عبد العزیز در جواب
ایشان گفت که در نزد من و شما بصحت رسیده است که حضرت فاطمه
زهرا علیها السّلم دختر گرامی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و دعوی

باغ

باغ فدک نمود و در دست او بود و شان مثالب او اعظم از آنست که دروغ
بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بندد با وجود آنکه حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلم و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و ام ایمن نیز گواهی بجهت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم دادند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در نزد من صادق
القول است در هرچه دعوی کند هرچند که شاهدی نباشد و او سیده
زنان اهل بهشت است و من امروز رد فدک بر وارثان او میکنم و بآن
تقرب بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میجویم و امید وارم که حضرت امام حسن
و امام حسین علیهما السلم در روز قیامت شفاعت من نمایند و اگر من بجای
ابوبکر در آنوقت میبودم و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در نزد من ادعای
فدک مینمود البته تصدیق آنحضرت علیها السلم بدون گواه مینمودم
و در بعض روایات واقع شده که چون عمر بن عبد
العزیز فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلم تسلیم نمود جمعی باو گفتند
که طعنت علی الشیخین یعنی طعن زدی تو بر ابوبکر و عمر و ظلم و غصب
ایشانرا آشکار گردانیدی او در جواب گفت هما طعنا علی انفسهما
یعنی ایشان خود ابواب طعن و لعن را در غصب فدک بر روی خود
گشودند و مطعون جن و انس گشتند القصه برغم انف منافقان
فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلم تفویض نمود و در تصرف آنحضرت
بود تا عمر بن عبد العزیز در حیوات بود و بعد از فوت او باز غصب نمودند
و از جمله افعال حسنه او ترک سب حضرت امیر المومنین علیه السلم در کتب
سیر و غیره مذکور است که از زمان حکومت معویه علیه اللعنه تا ایام پادشاهی

عمر بن عبد العزیز در زمان هر یک از خلفای بنی امیه علیهم اللعنه در جمعات بر
روی منابر زبان بریده بناسزا بر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم میکشودند
و حکم مینفرمودند که خطباء بلاد نیز بآن امر شنیع قیام و بر آن سید انام
در مساجد و منابر ناسزا کویند و ذکر کرده اند که معویة بن ابی سفیان علیه اشد
اللعنة و النیران امر نمود بخطیبی که بر منبر رود و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم
ناسزا کوید آن خطیب بر منبر رفت و کفت بعربی این مضمون را که بدرستیکه
معویه امر میکند مرا بلعن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم لعنت حق تعالی
بر او باد یعنی بر معویه باد معویهٔ ملعون از کلام خطیب غضبناک کشته او را
معزول نمود و چون خلافت بعمر بن عبد العزیز رسید شخصی از اعاظم اطباء
یهود در مجلس عظیم که اکابر و اعیان بنی امیه و معارف و مشاهیر انام
حاضر بودند بتعلیم عمر بن عبد العزیز از او خواستکاری رحمه دختر عمر بن
عبد العزیز نمود عمر بن عبد العزیز در جواب حکیم کفت که این مواصلت هرکز
میسر نشود بجهت آنکه ما مسلمانیم و تو بیکانهٔ اسلامی حکیم کفت که پس چکونه
بود که پیغمبر شما دختر بعلی بن ابی طالب علیه السلم داد عمر بن عبد العزیز در جواب
حکیم کفت که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم بزرک و از عظمای ملت
محمدی صلی الله علیه و آله بود حکیم کفت که پس چرا او را در مساجد و منابر
لعن میکنید عمر بن عبد العزیز رو بجانب حاضران مجلس نموده کفت جواب
او را بکویید همه ساکت شدند پس حکم کرد که دیکر هیچکس و در هیچ شهر
احدی زبان ناشایست بآن حضرت نکشاید و در خطب بجای آن رَبَّنَا
اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ را کویند و در روانی آنت

که ایه

که آیهٔ کریمهٔ إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ را خواندند چون این خبر در عالم
شایع شد موجب مزید محبت و اعتقاد اهل اسلام گشته زبان بمدح
وتحسین او گشودند چون معرفت باو در شرح حدیث مذکور ضرور بود تتمهٔ
متضمن مناسب مقام ذکر شد مدت خلافت بنوامیه هزار ماه بود که هشتاد و
سه سال وچهار ماه باشد اول خلفای بنوامیه معویة بن ابی سفیان علیه
اللعنة والعذاب وآخر ایشان مروان حمار است و از کتاب مناقب
که در اینوقت در نظر است ظاهر میشود که این فقرهٔ مذکوره در متن شعری است
که در آنوقت عمر بن عبد العزیز انشاد نموده وَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ النَّبِيَّ يَسُرُّهُ سُرُورُهَا
جِدًّا وَيُشْجِي اغْتِمَامُهَا یعنی شیخ عالم کامل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن
شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب بسند مخالف
ظاهرش آنکه از صحیح مسلم وحلیهٔ ابونعیم روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص
که او گفت که شنیدم من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرمودند
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پارچهٔ گوشتی است از من هر که خوشنود کند اورا
پس بتحقیق که خوشنود کرده است مرا وهر که آزرده کند اورا پس بتحقیق
که آزرده کرده است مرا حضرت فاطمه عزیزترین خلایق است در نزد من
و در کتاب مستدرک حاکم بدو روایت و در کتاب حلیهٔ ابونعیم بسه روایت
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده که بدرستیکه آنحضرت صلی الله
علیه وآله فرمودند که بتحقیق که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ریشهٔ پیچیده است
بمن ویا شاخ مایل متصل است از من غمگین میکند مرا آنچه غمگین نماید اورا
وخوشنود میکند مرا آنچه خوشنود نماید اورا و آمد سهل بن عبد الله التستری

عمر بن عبد العزیز که خلیفهٔ صالح از بنی امیه بود چنانچه در شرح مذکور شد پس گفت
با او که بدرستیکه قوم تو یعنی بنی امیه میگویند بدرستیکه تو بر میگزینی بر ایشان اولاد
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را عمر بن عبد العزیز در جواب او گفت که من شنیده ام
از ثقهٔ از صحابه که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام پارچه گوشتی است از من راضی و خوشنود میکند مرا
آنچه راضی و خوشنود کرده اند او را و بخشم می آورد مرا آنچه بخشم آورد او را
پس قسم بخداوند عالمیان که بدرستیکه بمن سزاوار است اینکه طلب نمایم
رضا و خوشنودی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را و رضا و خوشنودی
آنحضرت و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در رضا و خوشنودی اولاد حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام است و این شعر را خواند که مضمونش اینست بتحقیق که میدانند
همه که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خشنود میگردانند بسیار خوشنودی
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و بغضب در می آورد آنحضرت را غمگینی حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام این حدیث شریف دلالت میکند بر عصمت حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام از جهت آنکه هرگاه بوده باشد آنحضرت ع از جملهٔ جمعی که آلوده
گناه میشوند نمیباشد آزار کنندهٔ او آزار کننده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بهر حال بلکه فاعل آن از کردن ذم و اقامهٔ حد هرگاه فعل گناه تقاضای آن
نماید خوشحال کنندهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مطیع آنحضرت خواهد بود
این استدلال از عمر بن عبد العزیز و صاحبان کتاب روایت که حاکم و
ابو نعیم باشد و شیخ ابن شهر آشوب هر سه محتمل است ؛ ابو ثعلبهٔ خشنی روا
کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هر وقت که از سفر تشریف شریف

ارزانی میفرمود بخانهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم میرفتند و آن فرزند گرامی
خود را میدیدند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانهٔ حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم میرفت آنحضرت علیها باستقبال پدر بزرگوارش برمیخواست و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله را در بغل میگرفت و میان دو چشم مبارک آنحضرت را می‌بوسید
ابو صالح موذن در کتاب اربعین بسند مذکور روایت کرده است از عایشهٔ ملعونه
و سمعانی در کتاب فضایل روایت کرده از عکرمه که ایشان هر دو گفتند که بدرستیکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر وقت که از جنگ و سفر مراجعت میفرمودند
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را می‌بوسیدند و روایت کرده اند مخالفان
از عایشهٔ ملعونه که او گفت که بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم هر وقت
که می‌آمد بخدمت پدر بزرگوارش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بجهت اعزاز
و احترام آن نور دیده اش از جای خود برمیخواست و سر مبارک فرزند گرامی
خود را میبوسید و او را در جای شریف خود می‌نشانید و چون حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله بخانهٔ آنحضرت علیها السلم تشریف شریف ارزانی میفرمود آنحضرت علیها استقبال
پدر بزرگوار خود نموده بملاقات کثیر البرکات آنحضرت مشرف میشد و
هر دو یکدیگر را می‌بوسیدند و در یکجا باهم می‌نشستند ابو السعادات در کتاب
فضایل عشره و ابو صالح موذن در کتاب اربعین بسندهای خود به پنج
روایت روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
هر وقت که ارادهٔ سفر میفرمود بعد از همه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را
دیدن نموده روانهٔ سفر خیر اثر میشد و هر وقت که از سفر تشریف شریف
ارزانی میفرمود اول مرتبه قبل از همه کس بدیدن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم

میرفت و هرگاه نبود از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در نزد خداوند عالمیان
فضیلت عظیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این همه اعزاز و احترام بجهت
آنحضرت نمینمود و بجهت آنکه آنحضرت فرزند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بود و بتحقیق که امر کرده است حق تعالی باینکه تعظیم کند فرزند از برای پدر
و جایز نبود اینکه بدون فضیلت عظیم و امر خداوند کریم حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله اینهمه اعزاز و احترام آنحضرت نماید و آنچه با آنحضرت مینمود مخالف
آنچیز نیست که امر فرموده است با آن امت خود را از جانب خداوند عالمیان
ابو سعید خدری روایت کرده است که بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
عزیزترین مردمان در نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روزی از
روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانهٔ منورهٔ حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
تشریف شریف ارزانی فرمودند و آنحضرت علیها السلم مشغول نماز و عبادت
حق تعالی بود پس شنید حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها کلام حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله را در محل عبادت خود پس قطع نماز و عبادت
خود بتعجیل در اتمام و اختصار در آن نموده از محراب عبادت باستقبال
پدر عالیمقدارش بیرون آمد و بآنحضرت صلعم سلام کرد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله دست مبارک خود را بر سر منور آن فرزند گرامی خود میمالید
و میفرمود که ای دخترک گرامی من چگونه شب داخل شدی و روز را بچه
وضع گذرانیدی رحمت حق تعالی بر تو باد شامه بده بما حق تعالی غفران
خود را شامل تو نماید و بتحقیق که نموده است ابو علی الصولی در کتاب اخبار فاطمه
روایت نموده است از عبد الله بن الحسن که او گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

تشریف

تشریف شریف بنزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آوردند آنحضرت پارچه نان
خشک جوی به پیش پدر عالیمقدار خود آورد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
با آن افطار نمود و فرمود که ای دخترک گرامی من این اول نانیست که پدر تو
بعد از سه روز تناول نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم از شنیدن آن خبر گریان شد
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر روی فرزند گرامی
خود میمالید و باستین مرحمت اشک حسرت از رخساره منوره آنحضرت پاک
مینمود ابو صالح موذن در کتاب اربعین باسناد خود از جماعت مذکور از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه
خداوند عالمیان در وقتیکه امر فرمود مرا باینکه تزویج کنم حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم را بآنحضرت علی بن ابی طالب علیه السلم حضرت جبرئیل گفت برای من که
بدرستیکه حق تعالی بنا گذاشت باغی از مروارید که میان هر قلعه آن تا قلعه دیگر مرواریدیست
که مشذر است بیاقوت بطلا چسبیده یعنی گره های درختان آن باغ
مروارید و قلعهای آن درختان یاقوت طولانیست که بطلا چسبیده است
بمروارید و گردانیده است حق تعالی شاخهای بلند آویخته آنها را و بارگهای
آن درختانرا از زبرجد سبز و گردانیده است در آن باغ طاقهای از
مروارید که مرصع است بیاقوت و غرفها در آن باغ بنا گذاشته است
که یک خشت آن طلا و یک خشت نقره و یک خشت مروارید و یک خشت
از یاقوت و یک خشت از زبرجد است و حق تعالی چشمهای روان در آن باغ
آفریده که میجوشد آب از اطراف آن باغ و بنهرهای جاری میریزد و در
اطراف آن باغ میگردد و قرار داده است حق تعالی بر سر نهرهای آن

خیمهای مروارید که ریسمانهای آن زنجیرهای طلاست و در هر طرف
آن انواع درختهاست و در هر شاخ آن درختها خیمه مزین مثل خانهٔ عروس
زده شده و در هر قبه کرسی از مروارید سفید هست که پردهٔ آن زربفت
بسیار نازک و زربفت با قلبت طلا بافته است و فرش زمین آن باغ
زعفرانیست که با مشک و عنبر سرشته شده و در هر قبهٔ آن حوری مقرر
نموده و هر قبهٔ آن صد در دارد و در نزد هر دری دو کنیز ایستاده و دو در
نشسته است و در هر قبه مفرشی و کتابی هست و در دو رقبها آیة الکرسی
نوشته شده پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که گفتم من که ای
جبرئیل حق تعالی این باغ با این وصف کمال را از برای که آفریده است
حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که آفریده است حق تعالی آنرا از برای
حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمهٔ زهرا علیهما السلم دختر تو و این
سوای باغهاییست که از برای ایشان مهیا نموده و این تحفه است که
حق تعالی تحفه کی هدیه ایشان نموده و از برای اینکه خنک و روشن شود
بآن چشم تو و خوشحال و خوشنود گردی تو بدیدن آن یا رسول الله ص
قب ۳۳ اِبْنُ عَبْدِ رَبِّهِ الاَنْدُلُسِیّ فِی الْعِقْدِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الزُّبَیْرِ فِی
خَبَرٍ عَنْ مُعٰوِیَةَ بْنِ اَبِی سُفْیٰانَ قٰالَ دَخَلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ عَلیٰ جَدِّهٖ وَهُوَ
یَتَعَثَّرُ بِذَیْلِهٖ فَاَسَرَّ اِلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ سِرًّا فَرَاَیْتُهُ وَقَدْ تَغَیَّرَ
لَوْنُهُ ثُمَّ قٰامَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ حَتّیٰ اَتیٰ مَنْزِلَ فٰاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلٰمُ
فَاَخَذَ بِیَدِهٰا فَهَزَّهٰا اِلَیْهِ هَزًّا قَوِیًّا ثُمَّ قٰالَ یٰا فٰاطِمَةُ اِیّٰاكِ وَغَضَبَ عَلِیٍّ
فَاِنَّ اللهَ یَغْضَبُ لِغَضَبِهٖ وَیَرْضیٰ لِرِضٰاهُ ثُمَّ جٰاءَ عَلِیٌّ فَاَخَذَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ

علیه واله

عليه وآله بيده ثم هزها اليه هزا خفيفا ثم قال يا ابا الحسن اياك و
غضب فاطمة فان الملائكة تغضب لغضبها وترضى لرضاها فقلت يا
رسول الله مضيت مذعورا وقد رجعت مسرورا فقال يا معوية كيف لا
اسر وقد اصلحت بين اثنين هما اكرم الخلق على الله وفي رواية عبد الله
بن الحارث وحبيب بن ثابت وعلي بن ابرهيم احب اثنين في الارض الى
قال ابن بابويه هذا غير معتمد لانهما منزهان ان يحتاجا ان يصلح بينهما
رسول الله صلى الله عليه وآله الباقر والصادق عليهما السلم انه كان النبي
صلى الله عليه وآله لا ينام حتى يقبل عرض وجه فاطمة يضع وجهه بين
ثديي فاطمة ويدعو لها وفي رواية حتى يقبل عرض وجنة فاطمة او بين
ثدييها ابو بكر محمد بن عبد الله الشافعي وابن شهاب الزهري وابن المسيب
كلهم عن سعد بن ابي وقاص وابو معاذ النحوي المروزي وابو قتادة
الحراني عن سفيان الثوري عن هاشم بن عروة عن ابيه عن عائشة
والخركوشي في شرف النبي والاشهني في الاعتقاد والسمعاني في الرسالة
وابو صالح المؤذن في الاربعين وابو السعادات في الفضائل ومن صحابنا
ابو عبيدة الحذاء وغيره عن الصادق عليه السلم انه كان رسول الله صلى الله
عليه وآله يكثر تقبيل فاطمة فانكرت عليه بعض نسائه فقال صلعم
انه لما عرج بي الى السماء اخذ بيدي جبرئيل عليه السلم فادخلني الجنة
فناولني من رطبها فاكلتها وفي رواية فناولني منها تفاحة فاكلتها
فتحول ذلك نطفة في صلبي فلما هبطت الى الارض واقعت خديجة
فحملت بفاطمة ففاطمة حوراء انسية فكلما اشتقت الى رائحة

الجنة شممت رائحة ابنتي ودخل النبي صلى الله عليه وآله على فاطمة فرآها
منزعجة فقال لها ما لك فقالت الحميراء افتخرت على امي انها لم تعرف
رجلا قبلك وان امي عرفتها مسنة فقال صلى الله عليه وآله ان بطن
امك كان للامامة وعاء ؛ ابن عبد ربه في العقد ان المهدي رأى في منامه
شريكا القاضي مصروفا وجهه عنه فلما انتبه قص رؤياه على الربيع
فقال ان شريكا مخالف لك وانه فاطمي محضا قال المهدي علي بشريك
فأتي به فلما دخل عليه قال بلغني انك فاطمي قال اعيذك بالله ان
تكون غير فاطمي الا ان تعني فاطمة بنت كسرى قال لا ولكن اعني
فاطمة بنت محمد قال افتلعنها قال لا معاذ الله قال فما تقول فيمن يلعنها
قال عليه لعنة الله قال فالعن هذا يعني الربيع قال لا والله ما العنها
يا امير المؤمنين قال له شريك يا ماجن فما ذكرك لسيدة نساء العالمين
وابنة سيد المرسلين في مجالس الرجال قال المهدي فما وجه المنام
قال ان رؤياك ليست برؤيا يوسف وان الدماء لا تستحل بالاحلام
واتي برجل شتم فاطمة الى الفضل بن الربيع فقال لابن غانم انظر في
امره ما تقول قال يجب عليه الحد قال له الفضل هي ذا امك ان حددته
فامر بان يضرب الف سوط ويصلب في الطريق **شرح** ذعر بضم ذال معجمه
وسكون عين مهمله فزع را گويند جوهري گفته است ذعرته واذعرته
ذعرا افزعته والاسم الذعر بالضم وقد ذعر فهو مذعور ثدي بفتح ثاء
سه نقطه وسكون دال مهمله وتخفيف ياء دو نقطه در زير وبكسر ثاء سه نقطه نيز
چنانچه صاحب قاموس تصريح نموده پستان مرد وزن را گويند وجمع آن

اثد وثدی مثل حلی وثدی مثل عصی است وثداء نیز جمع ثدی را ذکر نموده
مثل سهم وسهام بعضی از لغویین گفته اند پستان زن را ثدی و پستان
مرد را ثندوه گویند وجنه بلندی رو را گویند که در فارسی گونه میگویند
جوهری گفته که دران چهار لغت است وجنه بفتح وضم وکسر واو وسکون جیم
درهر سه واجنه باهمزه وصاحب قاموس نه لغت دران نقل نموده وجنه
بفتح واو وفتح وکسر وسکون جیم مثل قلمه وکلمه وبصره وبضم واو وبضم وسکون
جیم وبکسر واو وسکون جیم واجنه بضم وفتح وکسر همزه وسکون جیم درهر سه
ازعاج از جا درآمدن وبیقرار وآرام گشتن را گویند صاحب قاموس گفته
زعجه کمنعه اقلقه وقلعه من مکانه کازعجه فانزعج وطرده وصاح والزعج
محرکة القلق والمزعاج المراة لاتستقر فی مکان ابن اثیر در نهایه گفته است
درحدیث انس رایت عمر یزعج ابا بکر ازعاجا یوم السقیفة ای یقیمه ولا
یدعه یستقر حتی بایعه وعاء بکسر وضم واو ظرفی را گویند که زاد ومتاع را
دران محفوظ نمایند وجمع آن اوعیه واوعاة است صاحب قاموس گفته
الوعاء ویضم والاعاء الظرف جمعه اوعیه واواعاة در سوره مبارکه یوسف که
حق تعالی فرموده فبدا باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء
اخیه اکثر قرا بکسر واو وبعضی بضم واو واعاء بهمزه مکسوره مبدله از واو
مکسوره قرائت کرده اند ماجن مجن در لغت بمعنی صلابت وغلظت است
وماجن کسی را گویند که بیباک باشد از گفتن وشنیدن وعارش
نیاید از آنچه باو گویند وکنند گویا که روی او صلب وغلیظ است چنانچه بعاری
میگویند صاحب قاموس گفته است مجن مجونا صلب وغلظ ومنه

الملاحین لمن لا یبالی قولاً و فعلاً کانه صلب الوجه مهدی از خلفای بنی عباس است
قاضی نور الله مرقده ذکر کرده است که سی و هفت نفر از ایشان پادشاهی
نموده اند مدت پادشاهی ایشان پانصد و بیست و چهار سال است
در روز جمعه چهار دهم شهر ربیع الاول سال صد و سی و دو از هجرت
عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب که ملقب
بسفاح و اول خلفای بنی عباس بود بر تخت سلطنت قرار گرفت
و در شب چهارشنبه چهار دهم صفر سال ششصد و پنجاه و شش مستعصم
که خلیفه سی و هفتم بود بحسن تدابیر افضل المحققین و اعلم المتکلمین نصیر الملة
و الدین خواجه نصیر الدین الطوسی علیه رحمة الله الی یوم الدین مستاصل
هلاکو خان شد اکثری ایشان شیعه و صاحب علم و فضل و کمالات
کثیره بوده اند و اهل علم را معزز و مکرم داشته از اطراف و اکناف
عالم جمع نموده بصحبت ایشان اشتغال مینموده اند و قلع و قمع بنی
امیه نمودند و ممالک بلاد کثیره و خزاین عظیمه گشتند که شرح شمه از آن
ممکن نیست از جمله کلمات منصور بن محمد که دوم خلفای بنی عباس است
ذکر کرده اند که روزی در مجلس گفت که من با این شوکت و سلطنت
بسیار محتاجم بوجود چهار کس که ملازمت درگاه مرا قبول نمایند که قرار
و ثبات مملکت و دولت بوجود ایشان منوط و بدون ایشان دوام
نخواهد نمود چنانچه قوام تخت سلطنت بقوایم اربعه است و بنقص قوایم
تخت سرنگون میشود اولیای دولت بعرض رسانیدند که یا امیر المؤمنین
چه کسانند که شما را احتیاج بوجود ایشان است فرمود اول قاضی که در

شمه از احوال مهدی و منصور و غیرهم از خلفای بنی عباس

احکام

احکام شرع مبین حکم براستی نماید و مطلقا میل و مداهنه جایز ندارد دوم
امیر و حاکمی که داد ضعفا را از اقویا بستاند سوم باج و خرج گیری که بمقتضای
عدل و انصاف مال و خرج از رعیت باز یافت نماید و چون سخن
منصور باینجا رسید انگشت سبابه خود را بدندان گرفت و گفت آه آه
عرض کردند که یا امیر چهارم کیست فرمود که چهارم دوست واقعی دین
و دولت خبر دهنده است که اخبار این قوم را که گفتم چنانچه مطابق واقع
باشد راست و درست بمن رساند روزی منصور در قصر رفیع نشسته
بود نظرش بر مرد پیر منحنی فراشی افتاد که حوالی قصر را آب می پاشید
آن پیر را طلب نموده پرسید که چرا ارباب حکم و فرمان کوتاه عمر میباشند
بخلاف مفلوکان پیر فراش گفت یا امیر ایشان بیکبار روزی خویش را
از خزانهٔ الهی و مطبخ پادشاهی میخورند و ما بتدریج بکار میبریم منصور پیر را
استحسان نموده سیصد اشرفی باو بخشید بعد از هفته منصور کودکی را
دید که بآن کار اشتغال دارد از کودک پرسید که تو چه کسی و پیر فراش را
حال چیست کودک جواب داد که من پسر آن پیرم و او برحمت خدای
پیوست منصور گفت آنچه پدرت گفت راست گفت زیرا که چون نصیب
خود بیکبار یافت بعالم بقا شتافت مهدی که در این حدیث مذکور است
پسر منصور بن محمد مزبور و پدر هرون الرشید ملعون است و او خلیفه سوم
بنی عباس بود و اسم او محمد بن منصور و لقبش مهدی بود قاضی نور الله
مرقده او را از جملهٔ شیعیان شمرده و ذکر کرده است که او مرد بسیار عاقل
و کریم بود مورخین نقل کرده اند که مدت سلطنت او یازده سال و عمرش

چهل و سه سال بود و او را شریف و وضیع دوست میداشتند و انعامات

او شامل خاص و عام بوده ایام سلطنت او از ذی الحجه سال صد و پنجاه و هشت

تا سال صد و شصت و نه بود و بزیارت حج بیت الله الحرام موفق شد

و در آن سفر پانصد شتر برف و یخ در سر کار او حمل میشد و چندین هزار پیاده را

زاد و راحله عطا نمود و بجهت بیت الله الحرام دو دست جامهٔ زربفت

ترتیب داد و باهل حرمین از صغیر و کبیر انعامهای کثیر او رسید ربیع امیر

و وزیر او و پدر او بود شریک بر وزن شریح اعلم علمای عصر بود مهدی را

رغبت تمام بود که او قبول قضا نماید شریک ابا و امتناع مینمود مورخین ذکر

کرده اند که روزی مهدی شریک را طلبید و با او گفت که باید یکی از سه کار را

قبول نمایی شریک پرسید که آن کدام است مهدی گفت که یا قضا را اختیار

باید کرد یا معلّمی پسر مرا یا با ما طعام باید خورد شریک گفت که طعام خوردن

بر من آسان است از آن دو کار دیگر مهدی مقرّر نمود تا انواع اطعمهٔ نیکو

ترتیب داده حاضر کردند از انجمله طعامی بود از مغز استخوان ممزوج

با شکر طبرزد چون طعام خورده شد خوانسالار گفت که این شیخ دیگر تا ابد

فلاح نیابد ربیع گوید که بعد از آن شریک قضا را اختیار نموده معلّم پسران

نیز شد فضل بن ربیع پسر ربیع مذکور است که وزیر و امیر مهدی و پدرش

بود بعد از برامکه که قریب هفده سال مدّت دولت و وزارت

اعظم ایشان بود منصب وزارت اعظم با بوالعبّاس فضل بن ربیع

قرار یافت و در ایّام وزارت او هرون ملعون در سال صد و نود و سه

فوت شد و فضل بن ربیع در ذی القعدهٔ سال دویست و هشت هجری

[illegible]

احوال فضل بن ربیع

١٥٥

وفات یافت و مدت عمر او شصت وهشت سال بود و در مراتب
فضل وکمال و دانش یگانهٔ زمان بود وتحقیق انشاء الله در باب اول این کتاب
وبعضی از مناقب حضرت خدیجه کبری علیها السلام درهمین باب سابقا مذکور
شد هرگاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ عالم کامل رشید الدین
ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب
ذکر کرده است که ابن عبد ربه اندلسی در کتاب عقد بسند مذکور روایت
کرده است از معویه ملعون مشهور که او گفت که آمد روزی حضرت امام حسن مجتبی
علیه السلام بخدمت جد بزرگوارش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وحضرت
امام حسن علیه السلام دامن مبارکش را بر زمین میکشید و بر آن پیچیده میغلطید تا
اینکه بنزد جد بزرگوارش رسید و آهسته با آن حضرت سرگوشی نمود
پس دیدم من که بتحقیق رنگ مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
متغیر شد و برخواسته متوجه خانه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام گردید وچون
بمنزل شریف آنحضرت رسید دست مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را
گرفت وبسوی خود کشید کشیدن قوی وفرمود که ای فاطمه به پرهیز از
غضب علی بن ابی طالب بدرستیکه حق تعالی بغضب میآید از غضب کردن
علی بن ابی طالب وخوشنود میشود خداوند عالمیان از خوشنود شدن
علی بن ابی طالب علیه السلام پس آمد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام وحضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله دست او را گرفت وبجانب خود کشید
کشیدن نرم وآهسته وفرمود که ای ابا الحسن به پرهیز از غضب حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس بدرستیکه ملائکه مقربین بغضب می آیند از غضب

کردن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و خوشنود میشوند از خوشنود شدن
آنحضرت پس گفتم من در وقت مراجعت آنحضرت که یا رسول الله صلی الله
علیه وآله تشریف بردید شما در حالتیکه بودید مغموم و فرغناک و تحقیق که مراجعت
نمودید مسرور و فرحناک آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که ای معویه
چگونه خوشحال نباشم و تحقیق که اصلاح کرده ام درمیانهٔ دو نفر که ایشان
گرامیترین خلق اند در نزد خداوند عالمیان و در روایت دیگر که به سند روایت
شده فرمودند که ایشان هر دو محبوب ترین اهل زمین اند در نزد من
شیخ فقیه ابن بابویه علیه الرحمه گفته است که این خبر غیر معتمد است
برای آنکه حضرت امیر المومنین و حضرت فاطمهٔ زهرا علیهما السلم منزه اند ازینکه
محتاج شوند باینکه اصلاح کند درمیانهٔ ایشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
این غلام داعی معروض میدارد که هرگاه بعضی از اجزای خبر موافق واقع
نباشد بعضی دیگر که غضب و خشنودی خداوند عالمیان است بسبب غضب
و خوشنودی حضرت امیر المومنین علیه السلم و همچنین از ملائکه بجهت حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم حق و مطابق واقع و موافق احادیث کثیره است و روایت
آن از معویهٔ ملعون بطریق اهل سنت حجت تمام است بر آن لعین و آن ملاعین
هرگاه معویهٔ ملعون و یا محدثین اهل سنت وضع فاسدی بنام اصلاح
و از آن نموده باشند مستبعد نیست و موجب رد جمیع اجزای خبر نخواهد بود
از معویهٔ ملعون و محدثین اهل سنت زیاده از این چه توقع توان نمود و از
فقره گرفتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله دست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را
و حرکت دادن وضع معلوم است معویهٔ ملعون کی محرم سرادق عصمت بود

که شاهد

١٥٦

که مشاهدهٔ چنین امور تواند نمود و هر جزء موضوع مبرهن و اصلی آن محقق است
چنانچه اکثری علمای اهل تسنن از جمله صاحب کشاف و بیضاوی و ابو
السعود و ابن مسعود الفرآء البغوی در تفاسیر خود وغیرهم روایت
کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که افضل زنان چهار
نفر اند حضرت خدیجه و حضرت فاطمه زهرا و مریم و آسیه علیهن و در آخر این حدیث وضع
نموده اند که وَلٰكِنْ فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ
الطَّعَامِ هر عاقل میداند که این فقره موضوع و ترید هیچ فضیلت بر سایر
طعامها ندارد و اما جزء اول حق و مطابق روایات متواتره بطرق خاصه
و عامه است رجوع بترجمه تتمه ماتن نمود و از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلم روایت نموده اند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله را داب آن بود که نمیخوابید آنحضرت صلعم تا اینکه میبوسید روی مبارک
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را و میگذاشتند روی منور خود در میان
دو پستان حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و دعا مینمود از برای حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم و در حدیث دیگر واقع شده است که آنحضرت صلی الله
علیه و آله نمیخوابیدند تا اینکه می بوسیدند بلندی گونهٔ مبارک حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم را یا میان دو پستان مبارک آنحضرت را و بچندین
سند مخالف از عایشهٔ ملعونه و از علمای اهل تسنن خرکوشی در کتاب شرف
النبی و اشهنی در کتاب اعتقاد و سمعانی در رساله و ابو صالح
موذن در کتاب اربعین و ابو السعادات در کتاب فضایل و از
اصحاب ما ابو عبیدهٔ حذاء وغیر او از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد

الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله بسیار می بوسید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را پس اظهار ناخوشی
نمود بآن حضرت بعضی از زنان آنحضرت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که بدرستیکه چون من در شب معراج بآسمان رسیدم حضرت
جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و مرا داخل بهشت عنبر سرشت نمود و بنزد
من آورد از رطب بهشت و من آنرا تناول نمودم و در حدیث دیگر
واقع شده است که حضرت جبرئیل علیه السلام سیبی بنزد من آورد و من
آنرا تناول نمودم پس گردید آن نطفهٔ در پشت من پس چون فرود آمدم
بزمین با حضرت خدیجه علیها السلام مواقعه نمودم و او آبستن شد بحضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام حوریست که در ظاهر بصورت
انسان است پس هر وقت که مشتاق میشوم من ببوی بوی بهشت عنبر
سرشت استشمام مینمایم بوی دخترم حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را و داخل
شد حضرت پیغمبر صلی الله بر حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس دید حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام را که بیتاب گشته قرار و آرام ندارد پس آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند بفرزند گرامی خود که چه میشود ترا و سبب بیقراری تو
چیست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بعرض آنحضرت رسانید که حمیرا یعنی عایشه
بمن افتخار کرد بر مادر من باینکه او قبل از شما شوهر دیگر نکرده است
و بدرستیکه مادر مرا خواسته اید شما در وقتی که او سال دار بوده پس
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه شکم مبارک مادر مهربان
تو بود ظرف محفوظ برای نور امامت و خلافت ؛ ابن عبد ربه در کتاب

عقد

١٥٧

عقد ذکر کرده است که بدرستیکه مهدی خلیفهٔ ثالث عباسی چنانچه در
شرح مذکور شد در خواب دید که شریک قاضی رو از او گردانیده است
پس چون از خواب بیدار شد خواب خود را بجهت ربیع که وزیر و معتمد کل او بود نقل کرد
ربیع در تعبیر آن خواب گفت که بدرستیکه شریک قاضی مخالف است
از برای تو و بدرستیکه او فاطمی محض است مهدی امر کرد که شریک را حاضر
کنند پس چون شریک را آوردند و بمجلس مهدی داخل شد مهدی
گفت باو که رسیده است بمن اینکه هستی تو فاطمی شریک گفت که پناه
میجویم از برای تو بخداوند عالمیان از اینکه بوده باشی تو غیر فاطمی مگر اینکه
بوده باشد مقصود تو فاطمه دختر کسری مهدی گفت نه بلکه مقصود من حضرت
فاطمه زهرا دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله است شریک گفت پس لعن
میکنی تو او را مهدی گفت نه معاذ الله شریک گفت پس چه میگوئی
در حق کسیکه لعن کند آنحضرت را مهدی گفت که بر آنکس باد لعنت خداوند
عالمیان شریک گفت که پس لعن کن این را یعنی ربیع را ربیع گفت
که نه بخدا قسم من لعن نمیکنم آن حضرت را یا امیر المؤمنین شریک بربیع گفت
که ای بیعار بی آب رو پس چرا مذکور میکنی تو سیدهٔ زنان عالمیان
و دختر گرامی سید پیغمبران را در مجالس مردان مهدی گفت که پس چه چیز است
وجه خواب من شریک گفت که بدرستیکه خواب تو خواب حضرت
یوسف علیه السلام نیست که البته رؤیای صادقه و حق باشد و بدرستیکه
خونها مباح نمیشود بسبب خوابها یعنی بسبب خوابیکه تو دیده که من از تو
رو گردانیده ام ریختن خون من حلال نمیشود شخصی را آوردند بنزد ابو العباس

فضل بن ربیع که دشنام داده بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را فضل بن
ربیع با بن خانم که عالم و قاضی بود گفت که نظر کن در کار این چه میگوئی
در حق او ابن خانم گفت که واجبست بر او حد یعنی حد قذف باید بر او
زد فضل گفت با بن خانم که آن کسی را که او دشنام داده است مادر
تو میشود اگر حد بزنم من با و یعنی حد قذف واجبست بر کسیکه دشنام دهد بمادر
تو نه یا ملعون که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله دشنام داده است پس فضل بن ربیع فرمود که او را
ببرند و هزار تازیانه بزنند و در سر راه از گلو آویزند قب ۳۴ رُوِیَ
اَنَّ فَاطِمَةَ تَمَنَّتْ وَکِیْلًا عِنْدَ غَزَاةِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَنَزَلَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکِیْلًا صَحِیحُ الدَّارَقُطْنِی اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ اَمَرَ بِقَطْعِ لِصٍّ فَقَالَ اللِّصُّ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَدَّمْتَهُ فِی الْاِسْلَامِ
وَتَاْمُرُهُ بِالْقَطْعِ فَقَالَ لَوْ کَانَتْ اِبْنَتِی فَاطِمَةَ فَسَمِعَتْ فَاطِمَةُ فَحَزِنَتْ فَنَزَلَ جَبْرَئِیْلُ بِقَوْلِهِ
لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ فَحَزِنَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَنَزَلَ لَوْ کَانَ فِیْهِمَا
اٰلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا فَتَعَجَّبَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مِنْ ذٰلِکَ فَنَزَلَ
جَبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَقَالَ کَانَتْ فَاطِمَةُ حَزِنَتْ مِنْ قَوْلِکَ فَهٰذِهِ الْاٰیَاتُ لِمُوَافَقَتِهَا
لِتَرْضٰی شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این آیات
مبارکات گفته شاید که بوده باشد معنی اینکه بدرستیکه نازل شد این
آیات برای اینکه معلوم شود بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام که بدرستیکه
مثل این کلام مشروط منافی جلالت مخاطب و مسند الیه و بری بودن
او از آنمعنی نیست بجهت آنکه واقع میشود چنین کلام و اسناد و نسبت

بیان لَعَلَّ الْمَعْنٰی اَنَّ هٰذِهِ الْاٰیَاتِ نَزَلَتْ
لِتَعْلَمَ فَاطِمَةُ اَنَّ مِثْلَ هٰذَا الْکَلَامِ الْمَشْرُوطِ
لَا یُنَافِی جَلَالَةَ الْمُخَاطَبِ وَالْمُسْنَدِ اِلَیْهِ وَبَرَائَتَهُ
لِوُقُوْعِ ذٰلِکَ بِالنِّسْبَةِ اِلَی الرَّسُوْلِ مِنَ اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ اَوْ لِبَیَانِ اَنَّ قَطْعَ یَدِ فَاطِمَةَ
بِمَنْزِلَةِ الشِّرْکِ اَوْ اَنَّ هٰذَا النَّوْعَ مِنَ الْخِطَابِ
الْمُرَادُ بِهِ الْاُمَّةُ اِنَّمَا صَدَرَ لِصُدُوْرِ
هٰذَا النَّوْعِ مِنَ الْکَلَامِ بِالنِّسْبَةِ
اِلٰی فَاطِمَةَ فَکَانَ خِلَافَ الْاَوْلٰی
وَالْاَوَّلُ اَصْوَبُ وَاَوْفَقُ
بِالْاُصُوْلِ
انتهی

بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند عزوجل با اینکه بوده باشد
مراد بیان اینکه بریدن دست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بمنزلهٔ شرک است
بخداوند عالمیان و یا اینکه این نوع از خطاب که مراد از آن امّت است
بتحقیق که صادر شد نسبت بحضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله بجهت آنکه صادر
شده بود از آنحضرت صلی الله علیه و آله این نوع از کلام نسبت بحضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام پس نسبت دادن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام باین نوع کلام خلاف اولی خواهد بود که از پیغمبران صادر میشود
و احتمال اوّل اصوب و موافق اصول است این غلام داعی معروض میدارد
که با وجود بعد دو احتمال اخیر مطلقا با آیهٔ اخیر مناسبت ندارد باید که بوده باشد
معنی بنحویکه شامل هر دو آیه شود و وجه اوّل مناسبت تمام دارد امّا باید
که نسبت بخدا و رسول هر دو منظور و ملحوظ باشد بجهت تصریح لفظ حدیث
بآنکه حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که فَهٰذِهِ الْاٰیَاتُ لِمُوَافِقِهَا الرِّضٰی بس النسب
آنست که بوده باشد عبارت مؤلف کتاب علیه الرحمه و الرضوان در اداء
بِالنِّسْبَةِ اِلَی اللهِ وَاِلَی الرَّسُوْلِ نسخی که درینوقت در نظر است هیچیک اِلَی اللهِ را
ندارد با وجود آنکه ضرورت تمام دارد و الله اعلم وَکِیْل معتمدی را گویند
که تفویض نموده باشند باو امر را و گردانیده باشند او را نایب و قایم مقام
خود در امور و وَکِیْل بر شئی کسیست که قیام نماید بمحافظت آن شئی و دفع ضرر
نماید از آن و توکیل اعتماد کردن است بر غیر و گردانیدن اوست نایب از
جانب خود و نام آن وِکَالَت بفتح و کسر واو است و تَوَکُّل اِظْهَارِ عجز و اعتماد
بر غیر است و اسم آن تُکْلَان است و گاه است که اطلاق میکنند لفظ وکیل را

بر جمع وزن جوهری گفته والوکیل معروف یقال وکّلته بامر کذا توکیلا
والاسم الوکالة والوکالة والتوکّل اظهار العجز والاعتماد علی غیرک والاسم
التکلان صاحب قاموس گفته والوکیل معروف وقد یکون للجمع والانثی
وقد وکّله توکیلا والاسم الوکالة ویکسر و وکیل نامیست از نامهای نیک
خداوند عالمیان تفسیر کرده اند بعضی آنرا بکفایت کننده بر امور و بعضی بکفیل روزی
بندگان و خواهش حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم بوکیل در وقت جنگ رفتن
حضرت امیر کل امیر بحسب ظاهر آنست که خواسته باشد آنحضرت در وقت مسافرت
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم مردیرا که قیام نماید بامور آنحضرت و نگهداری آنحضرت
نماید چنانچه معمول است بجهت آنکه زنان محتاج می باشند بوجود مرد معتمد
امینی در خانه در وقت مسافرت مردان و ممکن است که خواسته باشد
آنحضرت وکیلی که بوده باشد نایب آنحضرت در امور و نگهداری و مراسم خدمت
گزاری حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم در جنگ و سفر چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم
در وقت جنگ متعذّر بود از آن آرزو کرد که داشته باشد وکیلی که قیام
بآنها بنیابت آنحضرت نماید لِصّ بکسر و ضمّ لام و تشدید صاد مهمله دزد را
گویند و جمع آن لُصوص است جوهری گفته اللِّصّ واحد اللُّصوص واللُّصّ
بالضمّ لغة فیه از کلام صاحب قاموس معلوم میشود که لَصّ بفتح لام نیز آمده
و جمع آن لِصاص نیز آمده است وزن دزد را لِصّه گویند و جمع آن لِصّات
و لَصائِص است و ضمیر منصوب متصل در قدّمته بحسب ظاهر راجع است بلص
مذکور و ممکن است که راجع باشد بعضو مقطوع که مفهوم میشود از قطع و مراد از آن
یمینی است که مقدّم بر جمیع اعضاست در اسلام چون دائب و دستور در

زمان آنحضرت صلعم آن بود که اوّلا بدست راست دست مبارک آنحضرت صلعم را
میگرفتند بعد از آن شهادتین گفته بیعت مینمودند و بشرف اسلام مشرف میشدند
بناء علیه قدّمت صیغهٔ متکلم وحده است از فعل ماضی معلوم باب تفعیل و ممکن است
که بوده باشد صیغهٔ مفرد مذکر مخاطب از فعل و باب مذکور چنانچه در رجوع
بلقیس بود و در ترجمه اشاره بهر یک خواهد نمود والله اعلم یعنی شیخ فاضل
کامل رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی علیه الرحمه
در کتاب مناقب ذکر کرده است که روایت شده است که بدرستیکه حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام آرزوی آن کرد که داشته باشد وکیلی که بامور آنحضرت
قیام نماید در وقت جنگ رفتن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس این آیه
مبارکه که در سورهٔ مزمل است نازل شد رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ
فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا رَبُّ رَبِّ در این آیه مبارکه بضم باء یکنقطه و بجر باء قرائت شده است
ترجمه اش بحسب ظاهر آنست که خداوند عالمیان مالک مشرق و مغرب است
نیست خداوند لایق پرستش مگر او پس اخذ کن او را وکیل و قایم بامور خود
و اعتماد کن بر او و واگذار کارت را بسوی او بدرستیکه او بهترین حافظان
و کفایت کنندگان است ۰ در کتاب صحیح الدارقطنی مذکور است که بدرستیکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود به بریدن دست دزدی آن دزد گفت
که یا رسول الله کسی را که مقدم داشته تو او را در اسلام امر میکنی که ببرند دست
او را و یا آنکه عضوی را که مقدم داشته ام من آنرا و یا اینکه مقدم داشته تو
آنرا در اسلام امر میفرمایی که ببرند آنرا مراد اظهار اسلام و یا اعزاز و احترام
دست راست است که حسب الشرع الاقدس در روز دزدی باید بریده شود بجهت آنکه شاید بوسیله

آن نجات یابد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که امر میکنیم من بقطع دست
دزد هرچند که بوده باشد دختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس شنید حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم این گفت و گوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را با دزد
پس آنحضرت علیها السلم از مثل آوردن باو محزون و مکدر شد حضرت جبرئیل علیه السلم
با این آیه مبارکه که در سورهٔ زمر ست نازل شد مفسّرین در شان نزول این
آیهٔ مبارکه ذکر کرده اند که جماعت مشرکان بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
گفتند که تو ببوس و زیارت کن بعضی از آلهه ما را تا ما ایمان بیاریم بخدای
تو حق تعالی فرمود قُلْ أَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَأْمُرُوٓنِّيٓ أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ وَلَقَدْ
أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ
لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَأْمُرُونِيَ
بتخفیف نون و فتح یاء دو نقطه در زیر و تشدید نون و سکون یاء و تَأْمُرُونَنِي
بدو نون و سکون یاء قرائت شده لَيُحْبَطَنَّ با تاء دو نقطه در فوق نیز قرائت
نموده اند و ترجمه اش بحسب ظاهر آنست که بگو ای محمد صلی الله علیه و آله آیا
پس غیر خداوند عالمیان امر میکنید مرا باینکه پرستش نمایم ای جماعت نادانان
و بتحقیق که وحی شده است بتو و بآن کسانیکه بودند پیش از تو از انبیاء و رسل
که اگر شرک آوری تو هر آینه ببیهوده و ثواب میشود عمل تو بجهت عدم خلوص
عمل برای خداوند عز و جل و میشوی تو از جملهٔ زیان کاران بلکه خداوند عالمیانرا
مخصوص پرستش گردان و بوده باش از جملهٔ شکر گزارند کان حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله محزون شدند پس حضرت جبرئیل علیه السلم نازل شد
با آیه مبارکه که در سورهٔ انبیاست لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَا ن الله ۲۰

رب العرش عما یصفون پس تعجب نمود از این حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت
جبرئیل علیه السلم نازل شد و بآنحضرت اخبار نمود که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم محزون
گشته بود از قول تو که بدر دگفته بودی هر چند که بوده باشد دختر من حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس حق تعالی این آیات مبارکات را فرو فرستاد
از برای موافقت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که اسناد شرک بتو و بذات مقدس اش
بشرطیه فرمود تا اینکه آن حضرت راضی و خوشنود گردد و معلوم شود که کلام
مشروط منافی جلالت و بزرگی شان مخاطب و مسند الیه نیست

قب ٣٥ سئل الصادق علیه السلم عن معنی حی علی خیر العمل فقال خیر العمل بر
فاطمة وولدها وفی خبر آخر الولایة ابو صالح فی الاربعین عن ابی حامد
الاسفرائینی باسناده عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله اول شخص یدخل الجنة فاطمة عن النبی صلی الله علیه وآله قال
لما خلق الله الجنة خلقها من نور وجهه ثم اخذ ذلک النور فقذفه فاصابنی
ثلث النور واصاب فاطمة ثلث النور واصاب علیا واهل بیته ثلث
النور فمن اصابه من ذلک النور اهتدی الی ولایة آل محمد ومن لم
یصبه من ذلک النور ضل عن ولایة آل محمد الحسین بن زید بن
علی عن الصادق علیه السلم وجابر الجعفی عن الباقر علیه السلم قال
النبی صلی الله علیه وآله ان الله لیغضب لغضب فاطمة ویرضی
لرضاها ابن شریح باسناده عن الصادق علیه السلم وابو سعید الواعظ
فی شرف النبی عن امیر المؤمنین علیه السلم وابو صالح المؤذن فی
الفضائل عن ابن عباس وابو عبد الله العکبری فی الابانة ومحمود الاسفرائینی

في الديانة يدوا جميعا ان النبي صلى الله عليه وآله قال يا فاطمة ان الله
ليغضب لغضبك ويرضى لرضاك، ابو بكر بن مردويه في كتابه بالاسناد
عن سنان بن الاويس قال النبي صلى الله عليه وآله حدثني جبرئيل ان الله
تعالى لما تزوج فاطمة عليا عليهما السلم امر رضوان فامر شجرة طوبى فحملت
رقاعا لمحبي ال بيت محمد صلى الله عليه وآله ثم امطرها ملائكة من نور
بعدد تلك الرقاع فاخذ تلك الملائكة الرقاع فاذا كان يوم القيمة
استوت باهلها اهبط الله الملائكة بتلك الرقاع فاذا لقي ملك من
تلك الملائكة رجلا من محبي ال بيت محمد دفع اليه رقعة براءة من
النار، وجاء في كثير من الكتب منها كشف الثعلبي وفضائل ابي السعادات
في معنى قوله لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا، انه قال ابن عباس بينا
اهل الجنة في الجنة بعد ما سكنوا رأوا نورا اضاء الجنان فيقول اهل
الجنة يا رب انك قد قلت في كتابك المنزل على نبيك المرسل لا يرون
فيها شمسا ولا زمهريرا فينادي مناد ليس هذا نور الشمس ولا نور القمر
وان عليا وفاطمة تعجبا من شيء فضحكا فاشرقت الجنان من نورهما
ابو علي الصولي في اخبار فاطمة وابو السعادات في فضائل العشرة
بالاسناد عن ابي ذر الغفاري قال بعثني النبي صلى الله عليه وآله ادعو
عليا فاتيت بيته فناديته فلم يجبني فاخبرت النبي صلى الله عليه
وآله فقال عد اليه فانه في البيت فاتيت ودخلت عليه فرايت الرحى
تطحن ولا احد عندها فقلت لعلي عليه السلم ان النبي يدعوك فخرج
متوشحا حتى اتى النبي صلى الله عليه وآله فاخبرت النبي صلى الله عليه وآله

الاويسي

بادات

١٦١

بما رأيت فقال يا اباذر لا تعجب فان لله ملئكة سياحون في الارض موكلون بمعونة

آل محمد الحسن البصري وابن اسحق عن عمار وميمونة ان كليهما قالا وجدت

فاطمة نائمة والرحى تدور فاخبرت رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك

فقال ان الله علم ضعف امته فاوحى الى الرحى ان تدور فدارت وقد

رواه ابو القاسم البستي في مناقب امير المؤمنين وابو صالح المؤذن في الاربعين

عن الشعبي باسناده عن ميمونة وابن فياض في شرح الاخبار وروي

انها صلوات الله عليها ربما اشتغلت بصلوتها وعبادتها فربما بكى ولدها

فرأى المهد يتحرك وكان ملك يحركه محمد بن علي بن الحسين بن علي عليهم

السلم قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله سلمان قال فوقفت بالباب

وقفة حتى سلمت فسمعت فاطمة تقرأ القرآن من جوا والرحى تدور من

برا ما عندها انيس وقال في آخر الخبر فتبسم رسول الله صلى الله عليه

وآله وقال يا سلمان ان ابنتي فاطمة ملأ الله قلبها وجوارحها ايمانا الى

مشاشها تفرغت لطاعة الله فبعث الله ملكا اسمه زوقابيل وفي خبر

آخر جبرئيل فادار لها الرحى وكفاها الله مؤنة الدنيا مع مؤنة الآخرة

شرح مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بيان اين حديث

گفته كه مراد به جوا ميان خانه وبه برا خارج خانه است وظفر نيافتم من باين

دو كلمه در كتب لغت بلى گفته است ابن اثير در نهايه كه در حديث سلمان

واقع شده است كه من اصلح جوانيه اصلح الله برانيه اراده كرده است

از برانى علانيه را والف ونون از زيادتهاى نسبت است واصل برانى از قول

ايشان است كه ميگويند خرج فلان برا يعنى بيرون رفت بسوى بر وصحرا

[illegible]

وصاحب قاموس گفته است جوّ میان خانه است مثل جوّانیه وابن اثیر در
کتاب نهایه گفته است که در صفت حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله واقع شده است
جلیل المشاش یعنی بزرگ بود سرهای استخوانهای آنحضرت مثل دو مرفق و دو کعب
و دو زانو جوهری گفته است که مشاش سرهای استخوانهای نرم آنچنانیست
که ممکن است جاویدن آنها واز اینمعنی است حدیثی که واقع شده است
مُلِئَ عمّارٌ ایماناً اِلی مُشاشِه تمام شد کلام جوهری این غلام داعی
معروض میدارد که بنابر آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمة والرضوان در بیان تحقیق
جوّ و برّ ذکر نموده چنانچه در نهایه برّانی ذکر شده جوّانی نیز مذکور است و عبارت
نهایه چنین است فی حدیث سلمان اِنّ لِکلّ امرءٍ جوّانیاً وبرّانیاً ای باطناً
وظاهراً وسرّاً وعلانیةً وهو منسوب الی جوّ البیت وهو داخله وزیادة
الالف والنون للتأکید ومضمون حدیث سلمان را ابن اثیر مغایرهم ذکر
کرده است در برّانیه گفته که زیادتی الف ونون ازبرای زیادتی نسبت
ودر جوّانیه گفته که زیادتی الف ونون ازبرای تأکید است وصاحب
قاموس نیز برّانیه را باین عبارت ذکر کرده است مَن اَصلَحَ جوّانیّه
اَصلَحَ الله برّانیّه نسبة علی غیر قیاسٍ ودر نهایه نیز بعد از ذکر برّانیه مذکور است
که لیس فی قدیم الکلام وفصیحه ودر کتاب مجمع البحرین نیز مسطور است
البرّانیّة الظاهر والجوّانیّة الباطن ومنه خالطوهم یعنی اعداء الدین
بالبرّانیّة ولا تخالطوهم بالجوّانیّة خلاصه اینکه اکثر لغویین ذکر کرده اند
وباوجود اینکه غیر فصیح شمرده اند مبنی بر جوّ وبرّ مشدّده است لهذا اهلی در
فصل باء یکنقطه با راء مهمله نقل نموده اند وبرّ بفتح باء وتشدید راء مهمله ضدّ بحر

مشهور نیز

مشهورتر از آنست که محتاج تحصیل آن از برّانی باشد و جوّ مشدّده را نیز بمعنی داخل
بیت نقل نموده اند تحصیل آن از جوّانی ضرور نیست و ظاهر انحدیث آنست
که جوّا و برّا بدون تشدید واو و راء و معتلّ اللام بوده باشند هرگاه قلب احد
واوین جوّ بالف شده باشد قلب راء مهمله بالف نشده خواهد بود ولیس الّا انسب آنست
که مراد از برّا در انحدیث خاک و زمین باشد چنانچه اصل معنی بَرِ است و جمیع
لغویّین آنرا ذکر کرده اند صاحب نهایه گفته است وَفی حدیث علیّ بن
الحسین علیه السلم اللّهمّ صلّ علی محمّد عدد الثّری و البری و الوری البری التّراب
و در مجمع البحرین مذکورست البرا التّراب و منه صلّ علی محمّد و آل محمّد عدد الثّری
و البری و جوهری ذکر کرده است البرا التّراب و در قاموس مسطورست البرا التّراب
و جوا نیز ناقص و مراد از آن سوز و یا حزن و یا شدّت وجدان عشق باشد
جمیع این معانی را لغویّین ذکر کرده اند و در انحدیث شریف مناسب است
جوهری گفته الجوی الحرقة و شدّة الوجد من عشق او حزن تقول منه جوی
الرّجل بالکسر فهو جوٍ مثل دوٍ و الجوی الحزن و صاحب قاموس ذکر کرده
الجو الحزن و الحرقة و شدّة الوجد و در مجمع البحرین مذکورست که الجوا الدّاء
فی البطن و فی صحاح الجوهری الحرقة و شدّة الوجد من عشق او حزن و منه
رحم اللّه من داوی اجواءه و منه التّقوی دواء اجوائه و در نهایه مسطور است
الجوی شدّة الوجد من عشق او حزن بناء علیه معنی حدیث آنست که حضرت
فاطمه زهرا علیها السّلم تلاوت قرآن مینمودند بسوز و گداز و یا بحزن تمام و یا بذوق
عشق خداوند عالمیان و آسیا در زمین خود بخود میگردید و هرگاه جوا در
انحدیث بوده باشد از جوّ چنانچه مؤلف کتاب علیه الرّحمه ذکر نموده جوّ باصل

معنیش که مابین آسمان و زمین است چنانچه جمیع لغویین ذکر کرده اند نیز
مناسب است جوهری گفته الجوّ مابین السّماءِ والارضِ صاحب قاموس ذکر کرده است
که الجوّ الهواءُ و در مجمع البحرین مسطور است که وَیُسَبِّحُونَ اللهَ فی الجوِّ الجوّ بتشدید الواو
مابین السّماءِ والارضِ و در نهایه مذکور است که الاجواء جمع جوّ هو مابین السّماءِ
والارضِ بناء علیه معنی حدیث چنین میشود که صدای تلاوت قرآن آنحضرت می آمد
از میان آسمان و زمین در هوا و آسیا میگردید خود بخود در زمین والله اعلم مثنا
بضم میم مثل غراب جمع مثانه بضم میم است شیخ طریحی علیه الرحمه ذکر کرده است
که المثانة بالفتح واحد المثانی کغراب وهو رؤس العظام اللیّنة التی یمکن
مضغها کالمرفقین والکتفین والرکبتین ومنه جلیل المثانی ای عظیمها و منه
حدیث شارب الخمر اذا شرب بقی فی مثانه اربعین یوما برّ بکسر باء بنقطه زیر
و تشدید را مهمله بمعنی صله و نیکوئی آمده و بعضی ذکر کرده اند که برّ اسم جامع است
از برای کل خیر و خوبی وجه که در این حدیث شریف مذکور است مراد از آن رو
نیست بجهت آنکه بآن معنی در ذات مقدّس الهی جایز نیست بلکه بمعنی رضا
و خوشنودی است و جهت حسن کنایه وجه بر رضا و خوشنودی آنست که
هرگاه کسی اراده کند کاری را رو می آرد بجانب آن کار و هرگاه ناخوش آید
با و چیزی رو میگرداند از آن چیز پس فعلی که اقبال کند بآن برو پیش واقع شده است
رضا و خوشنودی سبب اقبال بر آن پس اطلاق وجه بر رضا و خشنودی
اطلاق اسم مسبّب است بر سبب قذف بقاف و ذال معجمه بمعنی انداختن است
و بقاف و دال مهمله چنانچه در بعض نسخ است بمعنی پاشیدن است
و هر دو مناسب است توشّح پوشیدن رخت و بستن شمشیر را گویند جوهری گفته

تدبما قالوا لو فتح الرجل بشوبة وسيفة در قاموس مذکورست که عکبرا بضم عین
مهمله و سکون کاف و فتح با یکنقطه در زیر و الف ممدوده و مقصوره اسم قریه ایست
در حوالی بغداد و نسبت بآن عکبراوی و عکبری است و عبد الله بن عکبره
بروزن جعفر یکی از جمله محدثین است شَعبی بفتح شین و سکون عین مهمله
یکی از علما و محدثین سنیان لعین است و اسم او عامرست چنانچه بفاصله
سه فقره از احادیث قبل ازین باسمه مذکور شد و نام پدر او شراحیل بود
و تولد او در زمان کفر بنیان عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب واقع شد
و او مصاحب بود با عبد الملک بن مروان که از خلفای بنی امیه است
نقل کرده اند از شعبی که او میگفت که من از پانصد محدث کسب حدیث
کرده ام و احادیثی که از ایشان شنیده ام همه را حفظ نموده هیچیک را هرگز
فراموش نکرده ام و او مثل ابن عباس بوده در زمانش و هر حدیثیکه او روایت
نموده باشد در نزد سنیان لعین در نهایت اعتبارست صاحب قاموس
ذکر کرده است که شَعَب بر وزن مَنَع قبیله ایست از همدان و شعبی از شعبه
همدان است و شُعبی بضم شین معویه بن حفص شعبی است که منسوبست
بسوی جدش و شِعبی بکسر شین عبد الله بن مظفر شِعبی است و ایشان
هر سه بودند از جمله محدثین جوهری نقل کرده است که شَعَب اسم کوهیست
در یمن و آن کوه دو شعبه دارد حسان بن عمرو الحمیری و اولادش در آنجا
مسکن نمودند پس منسوب گشتند بسوی آن و هر که از آن قبیله در کوفه
میبود میگفتند ایشانرا شعبیون از جمله ایشان است عامر بن شراحیل الشعبی
و شمرده میشوند ایشان از جمله قبیله همدان و هر که از ایشان در شام می بود

میگفتند ایشانرا شعبا یمون و هرکه بود از ایشان در یمن میگفتند ایشانرا آل ذی
شعبین و هرکه در مصر و مغرب بود میگفتند ایشانرا اشعوب **یعنی** شیخ
کامل فاضل رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمة
در کتاب مناقب ذکر کرده است که پرسیدند از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم از معنی حی علی خیر العمل پس آنحضرت علیه السلم
فرمودند که خیر العمل نیکویی بحضرت فاطمهٔ زهرا و باولاد کرام آنحضرت علیهم
السلم است یعنی شتابید بسوی هر نیکی و خیر با حضرت فاطمهٔ زهرا و اولاد کرام
آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین و در حدیث دیگر واقع شده است که مراد از
خیر العمل ولایت اهل البیت علیهم السلم است ❊ ابوصالح موذن در کتاب
اربعین بسند مذکور روایت کرده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که آنحضرت فرمودند که اول کسیکه داخل میشود به بهشت عنبر سرشت حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم است ❊ و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت
فرمودند که چون آفرید خداوند عالمیان بهشت عنبر سرشت را آفرید
آنرا از نور رضا و خوشنودیش پس خداوند عالمیان گرفت آن نور رضا
و خوشنودی خود را و انداخت و پاشید پس رسید و خورد بمن ثلث
نور و بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم ثلث نور و بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلم
و اهل بیتش ثلث نور پس کسیکه رسیده باشد باو از این نور هدایت
می یابد بسوی ولایت آل محمد و کسیکه نرسیده باشد باو از این نور
گمراه است از ولایت آل محمد صلعم روایت کرده است حسین بن زید نوادهٔ
حضرت امام زین العابدین علیه السلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

وجابر جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
فرمودند که بدرستیکه خداوند عالمیان بغضب می آید برای غضب حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم وخوشنود میشود از خوشنودی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
روایت کرده است ابن شریح باسنادش از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم وابو سعید واعظ در کتاب شرف النبی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
وابو صالح مؤذن در کتاب فضایل از ابن عباس وابو عبد الله عکبری
در کتاب ابانه ومحمود اسفراینی در کتاب دیانه روایت کرده اند همه
ایشان که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند بحضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم که ای فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان بغضب می آید
از غضب کردن تو وخوشنود میشود از خوشنود شدن توع روایت
کرده است ابو بکر بن مردویه در کتابش باسناد خود از حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرمودند که حدیث کرد برای من آنحضرت جبرئیل
علیه السلم که بدرستیکه خداوند عالمیان چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را
بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلم تزویج نمود برضوان خازن جنان
امر نمود ورضوان بامر خداوند عالمیان شجرهٔ طوبی را مامور نمود پس
درخت طوبی بار آورشد به برواة آزادی از آتش دوزخ از
برای محبان اهل بیت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله پس حق تعالی
مثل قطرات باران ریزانید بر آن درخت طوبی ملائکه از نور را بعدد
آن برواة پس هر یک از ملائکه نورانی یک برات را برداشت
پس چون روز قیامت شود اهل محشر در آن وادی حسرت جمع شوند و

وهمگی بر احوال خود حیران وگریان باشند در اینوقت فرو فرستد خداوند
کریم و رحیم آن ملائکهٔ از نور را با آن برواتی که برداشته و نگه داشته اند
پس آن ملائکه بصحرای محشر حاضر شوند و هر یک از آن ملائکه در وقتیکه برسند
بمردی از محبان اهل بیت حضرت محمد صلی الله علیه وآله بدهند بدست او برات
آزادی از آتش دوزخ را و نقل شده هست در کتب بسیار از انجمله در کتاب تفسیر
کشف ثعلبی و در کتاب فضائل ابو السعادات در معنی قول خداوند عالمیان
که در سوره مبارکه هل اتی فرموده لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا بدرستیکه
گفت ابن عباس که بعد از آنکه اهل بهشت در بهشت عنبر سرشت ساکن
شوند در آن بهین ببینند نوری که روشن گرداند بهشت عنبر سرشت را پس
بگویند اهل بهشت که ای پروردگار ما بدرستیکه تو فرموده در کتاب
که منزل هست بر پیغمبرت که مرسل است لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا پس
منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت عنبر سرشت نوری که دیدید شما
نور آفتاب و ماه نیست بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا
علیهما السلام خوشحال و خوشنود شدند از چیزی و خنده کردند پس روشن شد
بهشت عنبر سرشت از نور ایشان و ابو علی الصولی در کتاب اخبار فاطمه
و ابو السعادات در کتاب فضائل عشره روایت کرده اند باسناد خود
از ابی ذر غفاری که او گفت که فرستاد مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
که بطلبم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را پس آمدم من بخانهٔ منورهٔ آنحضرت و
ندا کردم آنحضرت را جواب نداد من پس آمدم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله و عرض کردم بخدمت آنحضرت که جوابی نشنیدم پس آنحضرت صلی الله علیه وآله

فرموده

فرمودند که برگرد بسوی او بدرستیکه او در خانه است پس آمدم من و داخل
شدم بر آنحضرت ع پس دیدم که آسیا خود بخود میگردد و آرد میکند و کسی
در نزد آسیا نیست پس گفتم من از برای حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را میطلبد پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بیرون آمد رخت پوشیده و شمشیر بسته تا اینکه رسیدند بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس من عرض کردم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله آنچه را که دیده بودم از گردیدن و آرد نمودن آسیا خود بخود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که ای اباذر تعجب مکن از آنچه دیده بدرستیکه
از برای خداوند عالمیان هست ملائکه سیاحت کننده در زمین که موکل اند
بیاری آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین حسن بصری و ابن اسحق روایت
کرده اند از عمار و میمونه که هر دو ایشان گفتند که ما دیدیم حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام را خوابیده بود و آسیا خود بخود میگردید پس عرض کردیم بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن امر غریب را آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که بدرستیکه خداوند عالمیان دانست ضعف کنیزش حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام را از کثرت عبادات و طاعات و قلت ماکولات
و مشروبات پس وحی کرد باسیا که بگردد دلی گرداننده پس آسیا
بفرموده خداوند عالمیان خود بخود بدور افتاد و بتحقیق که روایت
کرده است این حدیث را ابو القاسم البستی در کتاب مناقب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و ابو صالح مؤذن در اربعین از شعبی و شعبی باسناد
خودش از میمونه و ابن فیاض در کتاب شرح اخبار روایت کرده است

که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم بسیار بود که مشغول شده بود بنماز
وعبادتش وگریان میشد در انوقت فرزندش پس دیده میشد گهواره
متحرک بدون حرکت دهندهٔ ظاهری و ملک حرکت میداد آنرا
روایت شده است از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلم که آنحضرت فرمودند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرستاد سلمان را بخانهٔ حضرت امیر المؤمنین
علیه السّلم سلمان میگوید که چون من بخانهٔ مبارکهٔ آنحضرت رسیدم پس در
درخانهٔ آنحضرت ایستادم ایستادنی تا اینکه سلام دهم پس شنیدم من
که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم قرائت قرآن مینمود بسوز و حزن وگداز و
یا بذوق ونشاط از شدت عشق خداوند عالمیان و آسیا میگردید خود
بخود در زمین و یا شنیدم صدای قرائت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم را
از میان زمین و آسمان و آسیا خود بخود میگردید در زمین و نبود در نزد
آسیا انیسی و کسی و گفت سلمان در آخر حدیث که چون من این امر
غریب را بخدمت حضرت رسول ربّ العلمین عرض کردم آنحضرت صلی الله
علیه وآله فرمودند که ای سلمان بدرستیکه دختر من حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السّلم را پر کردانیده است حق تعالی دل او را و جوارح او را از ایمان
تا سر استخوانهاش چون خالص کردانید او خود را و خالی نمود دلش را از
جمیع امور برای طاعت و بندگی خداوند عزّ و جلّ پس فرستاد خداوند
عالمیان ملکی را که نام او زوقائیل است و در حدیث دیگر واقع شده است
که حضرت جبرئیل علیه السّلم را فرستاد و گردانید آن ملک مقرب و یا حضرت
جبرئیل علیه السّلم از برای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم آسیا را و کفایت کرد حق تعالی

تحیه

بجهت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مونس دنیوی او را با مونس اخروی آنحضرت

قب ٣٦ علی بن معمر قال خرجت ام ایمن الی مکة لما توفیت فاطمة علیها السلم

وقالت لا اری المدینة بعدها فاصابها عطش شدید فی الجحفة حتی خافت

علی نفسها قال فکسرت عینیها نحو السماء ثم قالت یا رب اتعطشنی وانا خادمة

بنت نبیک قال فنزل الیها دلو من ماء الجنة فشربت ولم تجع ولم تطعم سبع

سنین شرح مولف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث

شریف گفته که صاحب قاموس گفته است که کسر نمود از چشمش یعنی غض کرد

این غلام داعی معروض میدارد که صاحب قاموس گفته است غض از

چشم بمعنی خفض است و در خفض معنی نرمی و گسترانیدن و کشانیدن را ذکر کرده است

و هر سه معنی مناسب است و ابن اثیر در کسر معنی سستی و نرمی و ضعف را نقل نموده

این معانی نیز مناسب مقام است جحفه بضم جیم و سکون حاء مهمله و فتح فاء منقله

نام مکانیست ما بین مکه معظمه و مدینه مشرفه در سه منزلی مکه از آنجا تا مکه معظمه هشتاد

و دو میل که بیست و هفت فرسخ و ثلث فرسخ باشد بوده و حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و آله آنرا میقات راه شام تعیین فرموده و حال آن موضع را آب

گرفته داخل دریا گشته محاذی ذی الحلیفه است از جانب شام در نزدیکی

منزلی است که آنرا رابغ گویند و رابغ در بیابان واقع است و در آنجا گنبد

سفیدی و قبری در آن هست میگویند که آن قبر یکی از بزرگان صحابه حضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله است و اسم جحفه اولا مهیعه و قریه عظیمی در اینجا

واقع بوده سیل آن قریه را بالتمام خراب نمود و اهل آنرا برد چون سیل

چنینی را جحاف بضم جیم گویند بعد از آن باین اعتبار آن مکان مسمی بجحفه شد

بیان قال الفیروزآبادی کسر من طرفه غض انتهی

صاحب قاموس نقل کرده است که فرود آمدند در آن بنو عبید برادران عاد
که بیرون کرده بودند ایشانرا عمالقه از خاک یثرب پس سیل آمد و همه ایشانرا
برد و از آن تاریخ نامیده شد جحفه احوال ام ایمن که دایه حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله است قبل ازین در شرح حدیث بیست و چهارم این باب
مفصلا مذکور شد هرگاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ فاضل کامل
رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر اشوب المازندرانی علیه الرحمه در
کتاب مناقب روایت کرده است از علی بن معمر که او گفت که بیرون آمد
ام ایمن دایه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی مکه معظمه چون حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام از دار فانی بدار باقی رحلت نمود ام ایمن گفت که من دیگر
بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مدینه طیبه نمیمانم و آنرا نمی بینم
پس چون بجانب مکه معظمه روانه شد در منزل جحفه تشنگی عظیم بر او عارض شد
بمرتبه که ترسید ام ایمن بر خودش از هلاکت پس انداخت چشمهایش را
بجانب آسمان و گفت که ای پروردگار من آیا تشنه میداری مرا و حال
آنکه من خدمتکار دختر پیغمبر برگزیده توام راوی گفت که بعد از عرض کردن
ام ایمن این کلام را نازل شد از آسمان بسوی او دلوی از آب بهشت
عنبر سرشت پس ام ایمن آنرا آشامید بعد از آن دیگر گرسنه نشد و چیزی
نخورد ام ایمن تا هفت سال قبل ازین مذکور شد که ممکن است واقع
شدن هفت سال در حدیث باعتبار آن باشد که ام ایمن تا هفت سال
بعد از آن زنده بود و اگر تا هزار سال نیز زنده میماند از برکت آنحضرت محتاج
بآب و طعام نمیشد نهایت عمرش بعد از آن تا هفت سال باقی بود و مدت

عمر او از این قرار قریب بنود سال میشود چنانچه مفصلا در ضمن حدیث بیست و چهارم
این باب مذکور شد هر گاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند قب ۳۱۷ مالک بن
دینار رایت فی مودع الحج امراة ضعیفة علی دابة نحیفة والناس ینصحونها
لتنکص فلما توسطنا البادیة کلت دابتها فعذلتها فی اتیانها فرفعت راسها
الی السماء وقالت لا فی بیتی ترکتنی ولا الی بیتک حملتنی فوعزتک وجلالک
لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک فاذا شخص اتاها من الفیفاء وفی
یده زمام ناقة فقال لها ارکبی فرکبت وسارت الناقة کالبرق الخاطف
فلما بلغت المطاف رایتها تطوف وحلفتها من انت فقال انا شهرة بنت فقالت
مسکة بنت فضة خادمة الزهراء علیها السلم ورهنت علیها السلم کسوة لها
عند امراة زید الیهودی فی المدینة واستقرضت الشعیر فلما دخل زید
داره قال ما هذه الانوار فی دارنا قالت لکسوة فاطمة فاسلم فی الحال و
اسلمت امراته وجیرانه حتی اسلم ثمانون نفسا وسالت رسول الله صلی الله
علیه واله خاتما فقال الا اعلمک ما هو خیر من الخاتم اذا صلیت صلوة
اللیل فاطلبی من الله عز وجل خاتما فانک تنالین حاجتک قالت فدعت
ربها تعالی فاذا بهاتف یهتف یا فاطمة الذی طلبت منی تحت المصلی فرفعت المصلی
فاذا الخاتم یاقوت لا قیمة له فجعلته فی اصبعها وفرحت فلما نامت من لیلتها
رات فی منامها کانها فی الجنة فرات ثلثة قصور لم تر فی الجنة مثلها قالت
لمن هذه القصور قالوا لفاطمة بنت محمد صلی الله علیه واله قال فکانها
دخلت قصرا من ذلک ودارت فیه فرات سریرا قد مال علی ثلث قوائم
فقالت ما لهذا السریر قد مالت علی ثلث قالوا لان صاحبته طلبت من الله

خاتماً فنزع احد القوائم وصيغ لها خاتماً وبقي السرير على ثلث قوائم فلما اصبحت
دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وقصّت القصة فقال النبي صلى الله
عليه وآله معاشر آل عبد المطلب ليس لكم الدنيا انما لكم الآخرة وميعادكم
الجنة ما تصنعون بالدنيا فانها زائلة غرّارة فامرها النبي صلى الله عليه
وآله ان تردّ الخاتم تحت المصلى فردّت ثم نامت على المصلى فرأت في
المنام انها دخلت الجنة فدخلت ذلك القصر ورأت السرير على اربع قوائم
فسألت عن حاله فقالوا ردّت الخاتم فرجع السرير الى هيئته ؛ ابو جعفر الطوسي
في اختيار الرجال عن ابي عبد الله عليه السلام وعن سلمان الفارسي انه لما
استخرج امير المؤمنين عليه السلام من منزله خرجت فاطمة حتى انتهت الى
القبر فقالت خلّوا عن ابن عمي فوالذي بعث محمداً صلى الله عليه وآله
بالحق لئن لم تخلّوا عنه لانشرنّ شعري ولاضعنّ قميص رسول الله صلى الله
عليه وآله على رأسي ولاصرخنّ الى الله فما ناقة صالح باكرم على الله من
ولدي قال سلمان فرأيت والله اساس حيطان المسجد تقلّعت من اسفلها
حتى لو اراد رجل ان ينفذ من تحتها نفذ فدنوت منها وقلت يا سيدتي
ومولاتي ان الله تبارك وتعالى بعث اباك رحمة فلا تكوني نقمة فرجعت
الحيطان حتى سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت في خياشيمنا ؛ ابن بابويه
قال النبي صلى الله عليه وآله ان ملك الموت خيّرني فاستنظرته الى نزول
جبرئيل فتجلّى ابنته الغشي فقال لها يا بنتي احفظي عليك فانك وبعلك
وابنيك معي في الجنة ؛ بشّرت مريم بولدها ان الله يبشرك بكلمة
وبشّرت فاطمة بالحسن والحسين ؛ في الحديث ان النبي صلى الله عليه وآله

سطعت خ

بشرها

بشرها عند ولادة كل منهما بان يقول لها ليهنئك ان ولدت اماما يسود اهل
الجنة واكمل الله تعالى ذلك في عقبها قوله وجعلها كلمة باقية في عقبه
يعني عليا عليه السلم ؛ ابو عبد الله عليه السلم كانت مدة حملها تسع ساعات
وولدت فاطمة الحسن والحسين عليهم السلم وبينهما ستة اشهر على رواية
وردت ومريم ابنت عمران وفاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله وشرف
الناس بابائهم وندرت ام مريم لله محررا ومحمد صلى الله عليه واله اكثر
الخلق تقربا الى الله في سائر الاحوال وذلك يوجب ان يكون قد اتى عند ان سالكم
الزهراء عليها السلم باضعاف ما قالت ام مريم بموجب فضله على الخلائق
وكان نذرها من قبل الام وهو يقتضي ان تنصف منزلته مما ينذره
الاب قوله وكفلها زكريا والزهراء كفلها رسول الله صلى الله عليه واله
ولا خلاف في فضل كفالة رسول الله صلى الله عليه واله على كل كفالة و
كفالة اليتيم مندوب اليها وكفالة الولد واجبة وولدت مريم بعيسى في
ايام الجاهلية وولدت فاطمة بالحسن والحسين عليهم السلم على فطرة الاسلام
وكان الله اعلم مريم بسلامتها وبسلامة ما حملته فلم يجوز ان يتطرق
اليها خوف والزهراء حملت بهما وهي لا تعلم ما يكون من حالها في الحمل والوضع
من السلامة والعطب فينبغي ان يكون في ذلك مثوبة زائدة ولذلك فضل
المسلمون على الملائكة يوم بدر في القتال لانهم كانوا بين الخوف والرجاء
في سلامتهم والملائكة ليسوا كذلك وقيل لها لا تحزني وقال النبي صلى الله
عليه واله يا فاطمة ان الله يرضى لرضاك وقيل لها فنفخنا فيها من
روحنا وفاطمة عليها السلم خامسة اهل العباء وافتخار جبرئيل بجعل واحد

منهم قوله من مثلي وانا سادس خمسة وهذا تساقط عليك رطبا جنيا فكلي و
اشربي يحتمل ان النخلة والنهر كانا موجودين قبل ذلك لا انه لم يبق لهما اثر
مثل ما بقي لزمزم والمقام وموضع التنور وانفلاق البحر ورد الشمس للزهراء
عليها السلم حديث السمر الصيحاني وقدس الماء وروي انه بكت ام ايمن و
قالت يا رسول الله فاطمة زوجتها ولم تنثر عليها شيئا فقال صلى الله عليه
واله يا ام ايمن لم تكذبين فان الله تعالى لما زوج فاطمة عليا عليهما
السلم امر اشجار الجنة ان تنثر عليهم من حليها وحللها وياقوتها ودرها و عليهما
زمردها واستبرقها فاخذوا منها ما لا يعلمون وتكلمت الملائكة مع مريم ان
الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين اراد نساء عالم اهل
زمانها كقوله لبني اسرائيل واني فضلتكم على العالمين وليسوا بافضل من
المسلمين قوله كنتم خير امة ثم ان الصفات في هذه الاية تشاركها غيرها
قوله ان الله اصطفى ادم الى قوله ذرية بعضها من بعض وفاطمة عليها السلم وذريتها
من جملتهم وقال النبي صلى الله عليه واله فاطمة سيدة نساء العالمين
من الاولين والاخرين وانها لتقوم في محرابها فيسلم عليها سبعون الف
ملك من المقربين وينادونها بما نادت به الملائكة مريم فيقولون
يا فاطمة ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين وانه
كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا وليس في نفس الاية ان
ذلك كان الله تعالى يخلقه اختراعا او يأتيها به الملك وانما هو يكون على
كثرة شكرها لله تعالى كما تقول رزقني الله اليوم درهما كما قال قل كل
من عند الله وللزهراء عليها السلم من هذا الباب ما لا ينكره مسلم من حديث المقداد

ذخر

وخبز الطائر والرمان والعنب والتفاح والسفرجل وغيرها وذلك مما يقطع
على انها كانت تاكل مالم يكن لغيرها من جميع الخلق بعد هبوط ادم وحواء
وفي الحديث ان النبي صلى الله عليه واله دخل على فاطمة وهي في مصلاها و
خلفها جفنة يفور دخانها فاخرجت فاطمة الجفنة فوضعتها بين ايديهما فا نسا
علي عليه السلم انى لك هذا قالت هو من فضل الله ويتنقل ان الله يرزق
من يشاء بغير حساب ورزق مريم من الجنة وخلق فاطمة عليها السلم من
رزق الجنة وفي الحديث فناولني جبرئيل عليه السلم رطبة من رطبها فاكلتها
فتحولت ذلك نطفة في صلبي وقد مدح الله تعالى مريم في القران بعشرين
مدحة وصح في الاخبار لفاطمة عليها السلم عشرون اسما كل اسم يدل على فضيلة
ذكرها ابن بابويه في كتاب مولد فاطمة وقال لها تعالى ومريم ابنت عمران
التي احصنت فرجها يريد بذلك العفاف لا الملامسة والتربية لانه لو لم
يكن كذلك لجعل حملها له ووضعها ومخاضها بغير ما جرت به العادة
فلما جعله على مجرى العادة دل على مقالنا ويؤكد ذلك الاخبار الواردة
في مدح التزويج وطلب الولد وذم العزبة وقال تعالى للزهراء ولاولادها
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت حسان بن ثابت رحمه الله
وان مريم احصنت فرجها ۰ وجاءت بعيسى كبدر الدجى ۰ وقد احصنت فاطم بعدها ۰
وجاءت بسبطي نبي الهدى ۰ شرح نكوص بمعنی رجوع است ودر قران مجید
در سورهٔ مبارکهٔ انفال نکص على عقبيه ودر سورهٔ مبارکهٔ مؤمنين تنكصون
که واقع شده بمعنی مذکورست صاحب قاموس گفته که نکوص مخصوص است
برجوع از امر خير وجوهری که نکوص را بمعنی رجوع مطلق نقل نموده غلط کرده است

واستعمال نکوص در برگشتن از شر نادراست قول صاحب قاموس موافق معنی آیات
مبارکات ست عذلتها صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی باب ضرب
ها ضمیر مفعول ست که متصل شده ست بآن عذل بمعنی ملامت وسرزنش است
واسم از آن عذل بفتح عین وفتح ذال معجمه ست وعذله مثل همزه مردیرا گویند
که بسیار سرزنش وملامت مردمان نماید فیفاء بیابان بی آب وگیاه را
گویند وجمع آن فیافی ست وبنا بر تحقیق صاحب قاموس مقصوره نیز آمده
وبیابانی را که در عقیق که احرام گاه اهل عراق ست فیفاء الخبار وبیابانی را
نیز که در حوالی مکه معظمه ست که از آن منزل مینمایند در ابطح فیفاء الغزال گویند بان
دو معنی نیز حمل لفظ حدیث ممکن ست هتف بمعنی صدا کردن است هاتف
یهتف یعنی صدا کننده صدا میکند سعط از باب منع ونصر آمده سعوط
داروی را گویند که در بینی ریزند ومیگویند سعطه الدواء یعنی داخل کرد
دارو را در بینی او وبتکلف حمل معنی حدیث شریف بر آن میتوان نمود و
در بعضی از نسخ سطعت است واین انسب است سطوع بمعنی بلند شدن است
جوهری گفته سطع الغبار والرائحة والصبح یسطع سطوعا ارتفع غبره بفتح
غین وبا بنقطه در زیر گرد را گویند مثل غبار بضم غین غبره وغبار هر دو بیک معنی
آمده است وبنا بر تحقیق صاحب قاموس غبره بضم غین وفتح با نیز غبار را
گویند وغبره بضم غین وسکون با رنگ غبر را گویند خیاشیم
جمع خیشوم است لغویین در نقل معنی خیشوم
اختلاف نموده بعضی میگویند که انف است وبعضی دیگر
منتهای بینی را گفته اند وبعضی ما فوق المنخرین را ذکر نموده اند وبعضی گفته اند

که خیاشیم

که خیاشیم استخوانهای نرمی ست که در منتهای انف مابین بینی و دماغ
واقع است و بعضی دیگر گفته اند که خیاشیم رگهایی را گویند که در میان انف است
بنا براین دو معنی در هر نفری خیاشیم و بنا بر سه معنی اول خیشوم خواهد بود در مجمع
البحرین مسطور ست که شیخ فقیه علیه الرحمه گفته است که خیشوم حائل بین المنخرین است
و وزن آن فعلول و جمعش خیاشیم ست مخاض بفتح میم و بکسر میم نیز بنا بر لغتی
درد زاییدن را گویند دجی بضم دال ست و در شعر حسان بمعنی تمام و قوی
مناسب ست و بمعنی مذکور و قریب بآن در لغت مذکور ست بمعنی ظلمت مشهور
در اینجا نامناسب ست ابن اثیر در نهایه گفته است دجی الاسلام ای شاع من
دجی اللیل اذا تمت ظلمته و البس کل شیء و از اصمعی منقول ست که دجا اللیل
بجهت آن میگویند که میپوشاند جمیع اشیا را و نیست دجی بمعنی ظلمت و از این است
قول ایشان که گفته اند دجی الاسلام یعنی قوی شد اسلام و پوشانید جمیع اشیا را
تمر صیحانی یکنوع از خرمای مدینه طیبه ست که بالفعل نیز آنرا تمر صیحانی میگویند
و آن نام مشهور ست لغویین در وجه تسمیه آن بتمر صیحانی ذکر کرده اند که منسوب
بصیحان گوسفندیست که می بسته اند بدرخت آن و با اینکه نام آن گوسفند
صیاح بوده و صیحانی گفتن از تغییرات نسبت است مثل صنعانی و در احادیث
در وجه تسمیه آن بصیحانی واقع شده که روزی از روزها حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگذشتند از نخلستانی پس
ندا کرد درخت خرمایی بدرخت خرمای دیگر که این حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و آن وصی بحق اوست پس نامیده شد آن صیحانیه و صیحه بمعنی فریاد است
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول ست که آنحضرت علیه السلام فرمودند که من

روزی از روزها با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میگذشتیم از نخلستان مدینهٔ
طیبه درخت خرمایی از آن نخلستان صدا زد بدرخت خرمایی دیگر که این پیغمبر بر
گزیده محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آن علی مرتضی علیه السلم است چون از آن
گذشتیم نخلهٔ دوم صدا زد بنخلهٔ سوم که این حضرت موسی و برادرش هرون
علیهما السلم است چون از این درخت خرما نیز گذشتیم نخلهٔ چهارم بنخلهٔ پنجم صدا زد
که این حضرت نوح نبی الله و حضرت ابراهیم خلیل الله علیهما السلم است پس چون از آن
نخله نیز گذشتیم صدا زد نخلهٔ ششم بنخلهٔ هفتم که این حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
سید جمیع پیغمبران و علی مرتضی علیه السلم سید جمیع اوصیا است پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله تبسم نموده فرمودند که بدرستیکه نامیده شده است
نخل مدینهٔ طیبه صیحانی بجهت آنکه صدا کردند بفضیلت من و فضیلت تو و
ممکن است که منسوب بصیحانی باعتبار ندای خداوند عالمیان و ملائکه
مقربین و حور العین باشد چون در وقت تناول نمودن حضرات آل عبا علیهم السلم
خرمای بهشت را حق تعالی و جبرئیل و میکائیل و حور العین گفتن هنیئاً مریئاً
صدا زدند و چون این هدیه و واقعه در مدینهٔ طیبه واقع شده لهذا این نام
و نشان بجهت خرمای مدینهٔ طیبه از آن باقی مانده و النسب بانتقام است
چنانچه وارد شده است در حدیث که روزی از روزها حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله بخانهٔ مبارکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم تشریف ارزانی
نموده بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم فرمودند که ای دختر گرامی من امروز
پدر بزرگوارت مهمان تو است حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم عرض نمودند
که ای پدر عالیمقدار من بدرستیکه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلم را

کرسنکی

گرسنگی بطاقت نموده و از من چیزی میطلبند و من هیچ چیز نمی یابم که قوت
ایشان نمایم پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل خانهٔ مبارکهٔ آنحضرت شد
و با حضرت امیر المؤمنین و حسنین و فاطمهٔ زهرا علیهم السلم نشستند و حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم متحیر و متفکر شد و نمیدانست که چگونه نماید بعد از آن حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بجانب آسمان نگاه کرد دید که حضرت جبرئیل علیه السلم
بسرعت تمام می آید پس چون حضرت جبرئیل علیه السلم نازل شد گفت که ای
محمد صلعم خداوند علی اعلی میرساند بتو سلام و مخصوص میگرداند تو را بتحیه و اکرام
و میفرماید بتو که بگو بحضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمهٔ زهرا و حسن و حسین
علیهم السلم که چه چیز دلخواه شماست از میوه های بهشت عنبر سرشت پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی و یا فاطمه و یا حسن و یا حسین بدرستیکه
خداوند رب العزة دانست که شما گرسنه اید امر نموده است که چه چیز میخواهید
از میوه های بهشت عنبر سرشت ایشان همگی سکوت اختیار نمودند و در جواب
پیغمبر سبقت ننمودند از راه حیا و حجاب با حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله پس حضرت امام حسین علیه السلم گفت برخصت تو ای پدر بزرگوار یا امیر المؤمنین
و برخصت تو ای مادر عالیمقدار پسندیدهٔ زنان عالمیان و برخصت تو ای
برادر مهربان حسن زکی نیکوکردار من اختیار کنم از برای شما میوه از میوه های
بهشت عنبر سرشت را پس همهٔ ایشان گفتند که بگو ای حسین آنچه را که میخواهی
و بتحقیق ما راضی هستیم بآنچه اختیار کنی تو آنرا از برای ما پس حضرت امام
حسین علیه السلم عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله بگو بحضرت جبرئیل علیه السلم
که ما میخواهیم رطب تازهٔ بهشت را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند

که حق تعالی میدانست این را و مهیا و حاضر گردانیده است آنرا ای فاطمه برخیز و
داخل خانهٔ مخزن خود شو و بیار نزد ما آنچه را که در آن خانه است پس حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم داخل آن خانه شد و دید در آن خانه طبقی از بلور و در سر آن دستمالی
از سندس سبز کشیده اند و در آن طبق خرمای تر و تازه است در غیر موسمش
پس آنرا برداشته نزد ایشان آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم پرسید که ای فاطمه از کجا آمده است این برای تو حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم در جواب آنحضرت عرض نمود که آمده است آن از جانب خداوند
عالمیان بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد بیگمان زیاده از حد
حساب چنانچه تکلم نموده بود با آن مریم بنت عمران پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بجهت اعزاز و احترام انعام خداوند عالمیان برخواست و آن طبق را
از دست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم گرفت و در پیش ایشان بر زمین گذاشت
و آنحضرت نشست و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و یکدانه از آن خرما برداشت
و بدهن مبارک حضرت امام حسین علیه السلم گذاشت و فرمود که گوارا و خوش
آینده باد بر تو ای حسین بعد از آن دانه دیگر برداشت و بدهن مبارک حضرت
امام حسن علیه السلم گذاشت و فرمود که گوارا و خوش آینده باد بر تو ای حسن
بعد از آن دانه سوم را برداشت و بدهن مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
گذاشت و فرمود که گوارا و خوش آینده باد بر تو ای فاطمه بعد از آن دانهٔ دیگر
برداشت و بدهان مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گذاشت و فرمود که
گوارا و خوش آینده باد بر تو ای علی بن ابی طالب بعد از آن شروع
بخوردن نمودند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم دانهٔ دیگر برداشت حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هَنِیئاً مَرِیئاً لَکَ یا عَلِیّ باز دانه دیگر برداشت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هَنِیئاً مَرِیئاً لَکَ یا عَلِیّ پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
برجست از جا و ایستاد و بعد از آن نشست و همگی از آن رطب ترمیل نمودند
تا اینکه سیر شدند و مائده بلند شد باسمان باذن خداوند عالمیان بعد از آن
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم عرض نمود که ای پدر عالیمقدار امروز از تو امر
عجیب مشاهده نمودم در بین تناول مائده از جا جستن نمودید و ایستادید
و بعد از آن باز نشستید پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای فاطمه
بدرستیکه چون من دانهٔ رطب را اولا بدهن حضرت امام حسین علیه السلم گذاشتم
شنیدم که حضرت میکائیل و حضرت اسرافیل علیهما السلم گفتند هَنِیئاً مَرِیئاً لَکَ
یا حُسین پس من بموافقت ایشان گفتم که هَنِیئاً مَرِیئاً لَکَ یا حُسین و چون
دانهٔ دوم را بدهن حضرت امام حسن علیه السلم گذاشتم شنیدم که حضرت جبرئیل
و میکائیل علیهما السلم گفتند که هَنِیئاً مَرِیئاً لَکَ یا حَسَن من نیز بموافقت ایشان
گفتم هَنِیئاً مَرِیئاً لَکَ یا حَسَن و چون دانهٔ سوم را بدهن تو گذاشتم جمیع
حور العین خوشحال و مسرور گشته سر از غرفهای بهشت بیرون کرده نظاره مینمودند
خوشحال و خندان میگفتند که هَنِیئاً مَرِیئاً لَکِ یا فاطمه پس من نیز بموافقت ایشان
گفتم هَنِیئاً مَرِیئاً لَکِ یا فاطمه و چون دانهٔ چهارم را برداشتم و بدهن حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم گذاشتم ندائی شنیدم از جانب خداوند علی اعلی
که میفرمود هَنِیئاً مَرِیئاً لَکَ یا عَلِیّ پس من نیز بموافقت خداوند عالمیان گفتم
هَنِیئاً مَرِیئاً لَکَ یا عَلِیّ و چون حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم دانهٔ دیگر
برداشت و بعد از آن نیز دانهٔ دیگر برداشت در هر بار شنیدم صدائی

از جانب خداوند عالمیان که میفرماید هنیئاً مریئاً لک یا علی پس من بجهت تعظیم
و تکریم خداوند کریم و رحیم از جای خود جستم و بپا ایستادم پس شنیدم که
خداوند عالمیان میفرماید که ای محمد صلی الله علیه و آله قسم به بزرگی و جلال خودم
که هرگاه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم از این ساعت تا روز قیامت
ازین خرما تناول نماید هر دانه که او بردارد من البته میگویم بجهت او لا ینقطع
هنیئاً مریئاً لک یا علی قدس الماء مکرر مذکور شد که قدس بضم قاف و سکون
دال و بضم قاف و دال بمعنی پاکی و پاکیزگیست ممکن است که بوده باشد اشاره
بحدیثیکه در اول باب اول این کتاب مذکور شد که در وقت ولادت سرا سر سعادت
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم ده نفر از حوریان بهشت عنبر سرشت داخل شدند
و با هر یک از ایشان بود طشتی و ابریقی و در آن ابریقها بود آب کوثر
پس حضرت ساره و آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و کلثوم همشیرهٔ
حضرت موسی علیه السلم آنهارا از حوریان گرفته و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را
با آب کوثر شستند و بدو جامهٔ خوشبوی بهشت پیچیدند ظاهرا که
مراد مستدل این باشد که پاک و پاکیزه بودن آب و صحانی گفتن بجرمای
مدینهٔ طیبه نام و نشانیست از آب کوثر و طیبکه با اینهمه صدا و ندا که هر یک
باوازهٔ تمام بجهت آن سیده انام از بهشت جاودان آمده که در روی
زمین الی یوم الدین باقی مانده اند والله اعلم مالک بن دینار که در اول
این فقره مذکور است از کمل شیعه و اتقیاست قاضی نور الله مرقده ذکر
کرده است که او صاحب ایمان وثیق و ورع دقیق و مناقب جلیله و
همت علیه و فضائل سنیه است چهل سال در بصره اقامت نمود از نهایت زهد

احوال مالک بن دینار رحمه الله

شمه‌ای از احوال حسان بن ثابت شاعر حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله

ودو رع یکدانه رطب وخرمای آنجا را نخورد و وجه معیشت او از اجرت نوشتن
قرآن مجید بود و از جمله شیعیان خالص الاعتقاد و کمل اتقیا و ابرار بود و
با حسن بصری هم عصر بود ولادت او در حال عبودیت پدرش اتفاق افتاد
اگرچه بنده زاده است امّا صاحب کرامات عظیمه و ریاضات کثیره است
در سنه صد و سی هجری در عهد مروان حمار فوت شد قدری از فضایل و
احوال سلمان علیه الرحمة والرضوان بعد از این در همین باب مذکور خواهد
شد هرگاه خواهند معرفتی باحوال سلمان بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند
حسّان بن ثابت که در متن مذکور و قایل شعر مزبور در شان حضرت
فاطمهٔ بتول و بضعة الرسول صلوات الله علیها است حسّان بفتح حاء مهمله و تشدید
سین مهمله است و اشتقاق آنرا از حَسّ و حُسن نقل کرده اند بنا بر اوّل
صیغهٔ فعلان و نون زائده است با الف و غیر منصرف است و بنا بر ثانی
فعّال و نون اصلی خواهد بود و آن نام یکی از فحول شعرای عرب است که فصیح
و بلیغ و از جملهٔ مشاهیر و سرآمد عصر خود بود بشرف اسلام مشرّف گشته از
جملهٔ شعرای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و اهل اسلام شد و قصاید غرّا در شان
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله گفته و این چند بیت از جملهٔ اشعار اوست
که در مدح حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله گفته است أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَرْسَلَ عَبْدَهُ
بِبُرْهَانِهِ وَاللهُ أَعْلَى وَأَمْجَدُ ٭ فَشَقَّ لَهُ مِنْ اِسْمِهِ لِيُجِلَّهُ فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ
وَهَذَا مُحَمَّدُ ٭ نَبِيٌّ أَتَانَا بَعْدَ يَأْسٍ وَفَتْرَةٍ ٭ مِنَ الرُّسْلِ وَالْأَوْثَانُ فِي الْأَرْضِ تُعْبَدُ ٭
تَعَالَيْتَ رَبَّ الْعَرْشِ مِنْ كُلِّ فَاحِشٍ ٭ فَإِيَّاكَ نَسْتَهْدِيْ وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ ٭ ابوسفیان
آنحضرت را هجو نموده بود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله جواب ابوسفیان را

بحسان مرجوع نمود حسان شعری چند در جواب ابی سفیان بفصاحت و بلاغت
تمام گفته است و از آنجمله این بیت است اتهجوه و لست له بکفوء فشرکما
لخیرکما فداء یعنی آیا تو هجو میکنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را و حال آنکه تو کفو
و همسر او نیستی پس بد شما فدای خیر شما باد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از
شنیدن این بیت فرمود انصف بیت قالته العرب و در احادیث
وارد شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان او فرمودند که
لا تزال یا حسان مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک یعنی همیشه ای حسان
تو مؤیدی بروح القدس که تایید حضرت عیسی و انبیا علیهم السلام باو شده مادام که
یاری کنی و نصرت دهی ما را بزبانت و علمای اعلام نقل نموده اند که حسان
بن ثابت بن منذر الخزرجی علیه الرحمه مداح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بود و او یکی از جمله معمرین و مخضرمین است صد و بیست سال عمر او بود
شصت سال قبل از اسلام در جاهلیت گذرانیده بعد از آن مسلمان گشته
شصت سال دیگر در اسلام گذرانید مخضرم در لغت عرب شاعر را گویند که
ادراک زمان جاهلیت و اسلام هر دو را نموده باشد چون حسان چنین
بود لهذا او را مخضرم میگویند شمه از احوال ام ایمن دده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
قبل از این در این باب در شرح حدیث بیست و چهارم مذکور شد هرگاه
خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ کامل فاضل رشید الدین ابو جعفر محمد بن
علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب روایت
کرده است از مالک بن دینار که او گفت که در مکان وداعگاه حج
که مشایعت کنندگان وداع میکنند حاجیان را دیدم زن ضعیفی را که سوار

شده است

شده است بر چاروای لاغر نحیفی بار او در حج بیت الله الحرام و مردمان صحبت
میکنند او را که برگردد و رجوع از اراده خیر سفر حج بیت الله الحرام نماید
چون بمیان بیابان رسیدیم چاروای او خسته و مانده شد پس من ملامت
و سرزنش کردم با و در آمدن باین سفر پس آن زن سر خود را بجانب آسمان
بلند کرد و گفت که نه در خانه ام گذاشتی و نه بخانه ات رسانیدی پس
قسم میخورم بعزت و جلال تو که هرگاه با من چنین کاری میکرد غیر تو نمیکردم
شکوه او را مگر بدرگاه تو ناگاه شخصی آمد بجانب او از بیابان بی آب و گیاه
و یا از بیابان بی آب و گیاه جانب عقیق و یا مکه معظمه و در دست آن شخص
بود افسار شتری پس گفت با آن زن که باین ناقه سوار شو و آن زن
چون بر آن ناقه سوار شد آن ناقه مثل برق جهنده روان شد پس چون
بمکه معظمه رسیدم در مطاف آن زن را دیدم که بطواف بیت الله الحرام
اشتغال دارد قسم دادم با و که تو کیستی آن زن گفت که منم شهره دختر
مسکه دختر فضه کنیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و رهن نمود حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم رخت خود را در نزد زن زید یهودی در مدینه مشرفه و قدری
جو از او قرض گرفت پس چون زید شوهر آن زن داخل خانه خود شد بزنش
گفت که چه خبر است این انوار که حاصل شده است در خانه ما زنش گفت
که انوار رخت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم است پس زید یهودی از مشاهده
انوار فی الحال بنور اسلام مشرف شد و مسلمان شد زن او و همسایههای او
تا اینکه مسلمان شدند بسبب آن نور هشتاد نفر از یهود حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم طلب نمود انگشتری از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت صلعم

فرمودند که تعلیم نمایم بتو چیزی را که آن بهتر از دادن انگشتر باشد بتو چون نماز شب را
بجای آوری طلب کن از خداوند عز و جل انگشتری پس بدرستیکه خداوند
عالمیان میرساند ترا اجابت گفت راوی که پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم نموده بود دعا کرد خداوند را و انگشتری
طلب نمود پس در اینوقت صدا کننده صدا کرد که ای فاطمه آنچه را که طلب
نمودی از ما در زیر جای نماز تو هست پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جای
نماز را برداشت و دید انگشتر یاقوتی که قیمت ندارد پس آنرا بانگشت خود کرد
و خوشحال شد پس چون آنحضرت علیها السلام خوابید در خواب دید که گویا در بهشت
عنبر سرشت است و در بهشت سه قصر دید که مثل آن سه قصر در بهشت نبود
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پرسید که از کیست این قصرها گفتند که این قصرها
از برای فاطمه زهرا دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هست پس
آنحضرت علیها السلام داخل یکی از آن قصرها شد و سیر کرد دید در آن و سیر میفرمود
پس دید تختی را که میل کرده است بر سه پایه پس آنحضرت علیها السلام پرسید که
چرا این تخت میل کرده است به پایه و یکپایه دیگر را ندارد گفتند سه پایه بود
آن بجهة آنست که صاحب این قصر طلب کرد از خداوند عالمیان انگشتری
پس یکپایه این تخت را برداشتند و بجهت او انگشتری ساختند تخت بر
سه پایه باقی ماند چون صبح شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و قصه خود را بعرض اقدس آنحضرت رسانید
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که ای گروه آل عبد المطلب نیست از
برای شما دنیای دنی بدرستیکه از برای شماست آخرت و وعده گاه

شما بهشت عنبر سرشت است چه میکنید شما دنیا را پس بدرستیکه دنیای دنی
بر طرف شونده و بازی دهنده است پس امر کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را بآنکه باز گذارد انگشتر را در زیر جای نمازش پس آنحضرت بر
حسب الفرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل نموده انگشتر را در زیر
جای نماز خود گذاشت و بمکان اصلیش باز گردانید پس آنحضرت را در
سر جای نماز خواب ربوده در خواب دید که داخل بهشت عنبر سرشت شده
پس داخل شد بآن قصر و دید آن تخت را که بر چهار پایه درست ایستاده
پرسید که چون شد که این تخت بقوایم اربعه خود قرار گرفت و پایهای آن
تمام درست شد گفتند که چون صاحب انگشتر را باز گردانید تخت بهیئت اصلی
خود راجع شد • شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب اختیار الرجال روایت کرده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که گفت سلمان فارسی
رحمه الله که چون عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب با ملاعین دیگر بر سر خانه
منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ریختند و حضرت امیر المومنین علیه السلم را
بیرون کشیدند حضرت فاطمه زهرا علیها السلم از عقب آنحضرت بیرون آمد تا
اینکه نزد قبر منور حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و گفت دست
بردارید از پسر عموی من قسم بخداوند آنچنانیکه مبعوث گردانید حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بحق که اگر چنانچه دست از پسر عموی من برندارید
موی سر مبارک خود را پریشان خواهم نمود و پیراهن مبارک حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله را بر سر خود خواهم گذاشت و فریاد خواهم زد از ظلم و ستم شما
بسوی خداوند عالم و عالمیان پس بدرستیکه نبود ناقه صالح نبی الله گرامیتر

از فرزند من در نزد خداوند عالمیان گفت سلمان که پس دیدم من در آن وقت
قسم بخداوند عالمیان که بنورهای دیوارهای مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
کنده شد از زیر بنحویکه هرگاه اراده مینمود احدی که بگذرد از زیر آنها میگذشت
پس چون من آن حال را مشاهده نمودم بخدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمدم
و عرض کردم که ای سیده من و ای خاتون من بدرستیکه خداوند عالمیان
مبعوث گردانید پدر عالیمقدار تو را رحمت برای عالمیان اشاره است
بآیه وافی هدایه وما ارسلناک الا رحمة للعالمین پس مباش تو باعث غضب
پس برگردید دیوارهای مسجد و بجای خود قرار گرفت بنحویکه بلند شد گرد از
زیر آنها و داخل شد آن گرد به بینیهای ما و با منتهای بینیهای ما بمعانیکه در
شرح مذکور شد • بریده روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که بدرستیکه ملک الموت مخیر گردانید مرا در بقای دنیا و رحلت
بعقبا پس من مهلت طلبیدم از او تا نزول حضرت جبرئیل علیه السلام پس از
شنیدن این خبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام غش کرد حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمودند که ای دختر گرامی من محافظت کن بر خودت پس بدرستیکه
تو دو شوهرت و دو پسرت با من خواهید بود در بهشت عنبر سرشت بشارت
داده شد مریم بفرزندش چنانچه حق تعالی در سوره مبارکه آل عمران فرموده
ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم وجیها فی
الدنیا والآخرة ومن المقربین و بشارت داده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بحضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام • در حدیث وارد شده است که
بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشارت دادند بحضرت فاطمه زهرا

علیهما السلام در وقت ولادت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم
اینکه فرمودند بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که ترا باد بتو باینکه زایبدی امامی را که
سید اهل بهشت خواهد بود و او کامل گردانید خداوند عالمیان آنرا در عقب حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم قول حق تعالی که در سورهٔ مبارکه زخرف فرموده است
وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ یعنی در عقب و ذریهٔ حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم
و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت شده
که آنحضرت فرمودند که بود مدت حمل او یعنی مدت حمل مریم بنا بر ظاهر
نه ساعت و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم زایید حضرت امام حسن و حضرت امام
حسین علیهما السلم را بفاصلهٔ شش ماه بنا بر روایتیکه وارده شده است و مریم
دختر عمران بود و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله است و شرف ناس به بزرگی پدران ایشان است و نذر کرد مریم را
مادرش حنه که بوده باشد از خدمهٔ بیت المقدس و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بیش از جمیع مردمان نزدیکی میجستند بدرگاه خداوند عالمیان در جمیع
احوال و این موجب آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله عرض کرده باشد
بدرگاه خداوند عالمیان در وقت سؤال کردن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
باضعاف آنچه گفته بود حنه مادر مریم بقدر فضیلت آنحضرت صلعم بر خلایق و بود
نذر مریم از جانب مادرش و این مقتضی آنست که بوده باشد منزلت
او نصف منزلت کسی که بوده باشد نذر به پدرش قول حق تعالی که فرموده است
وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا یعنی کفالت مریم نمود حضرت زکریا علیه السلم و حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم را کفالت و نگهداری نمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

و خلافی نیست در اینکه کفالت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله افضل است از
هر کفالت دیگر و حضرت زکریا علیه السلم که کفالت مریم نمود کفالت یتیم بعنوان
سنت بوده و کفالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را کفالت
ولد بعنوان واجب بود و مریم زایید حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم را در زمان
جاهلیت کفر حضرت فاطمه زهرا علیها السلم زایید حضرت امام حسن و امام حسین
علیهما السلم را بر فطرت اسلام و حق تعالی اعلام نمود مریم را بسلامتی خود و پسرش
و بسلامتی آنچه در شکمش بود و پس جایز نبود اینکه راه بیابد بمریم علیها السلم بعد از آن اعلام
خوف و تفرقه و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم حامله شد بحضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهما السلم و حال آنکه آنحضرت عم نمیدانست که حال او چگونه خواهد شد
در ایام حمل و وضع حمل از سلامتی و تعب و سزاوار آن است که بوده باشد
در این ثواب بسیار زیاد و باین سبب فضیلت یافتند مسلمانان بر ملائکه در روز بدر
در جنگ بجهة اینکه مسلمانان بودند در میانه خوف و رجا که آیا کشته شوند و یا
بسلامت باقی مانند و ملائکه در خوف و رجا نبودند و جزم بر بقا و سلامتی خود
داشتند و گفته شد بمریم علیها السلم که اَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمودند که
ای فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان خوشنود میشود برای خوشنودی تو
و گفته شد از برای مریم علیها السلم که در سوره مبارکه انبیاست فَنَفَخْنَا فِيهَا
مِنْ رُوحِنَا و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پنجم آل عباست و افتخار کردن
حضرت جبرئیل علیه السلم که روح القدس است از قول حضرت جبرئیل علیه السلم که گفت
کیست مثل من و حال آنکه من ششم آن پنج نفرم که آل عبایند ثابت و ظاهر است

واز برای حضرت مریم علیها السلم است قول خداوند عالمیان که در سورهٔ مبارکهٔ
مریم فرموده تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا فَكُلِي وَاشْرَبِي احتمال دارد اینکه بوده
باشد درخت خرما ونهری موجود قبل از آن وباو امر شده باشد که از آن درخت
خرما ونهر موجود اکل وشرب نماید وآن درخت ونهر نبوده باشد از بهشت
عنبر سرشت بجهت آنکه باقی نمانده است از آن نهر ودرخت اثری مثل
آنچه باقی مانده است برای زمزم ومقام حضرت ابراهیم وموضع تنور وانفلاق بحر و
ردّ شمس یعنی از برای هر یک از اینها که معجزه بوده اند اثری ومکانی هست
واز درخت ونهری که مریم مامور باکل وشرب از آن شد نام ونشانی در
روی زمین نیست واز برای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم است حدیث تمر
صیحانی وپاک وپاکیزگی آب که نام ونشان است از رطب صیحانی که بجهت
آنحضرت علیها السلم نازل شد واز شستن وپاکیزه نمودن آنحضرت بآب کوثر در وقت
ولادت چنانچه در شرح حدیث مفصلا مذکور شد ودر روایت واقع
شده است که بدرستیکه گریه کرد امّ ایمن دایهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
وگفت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که یا رسول الله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را
بشوهر دادی ونثار نکردی برآنحضرت علیها السلم چیزی حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله فرمودند که ای امّ ایمن چرا دروغ میگویی پس بدرستیکه خداوند عالمیان
جلّ جلاله چون تزویج فرمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را بحضرت علی بن
ابی طالب علیه السلم امر فرمود بدرختهای بهشت عنبر سرشت اینکه نثار
کنند بر ایشان از زیورهای بهشت وجامهای بهشت ویاقوت بهشت
ودرّ بهشت وزمرد بهشت وزربفتهای طلاباف بهشت پس گرفتند ایشان

از آنها انقدر که نمید انند ایشان حساب آنرا و تکلم نمودند ملائکه مقربین با مریم
علیها السلم که گفتند یا مریم اِنّ اللهَ اصطَفیکِ وَطَهَّرَکِ وَاصطَفیکِ عَلی نِسَاءِ
العَالَمِین یعنی ای مریم بدرستیکه خداوند عالمیان برگزید ترا و پاک گردانید
ترا و برگزید ترا بر زنان عالمیان و مراد از زنان عالم اهل زمان اوست
مثل قول خداوند عالمیان که فرموده است از برای بنی اسرائیل در سورهٔ
مبارکهٔ البقره وَاَنِّی فَضَّلتُکُم عَلَی العَالَمِین و نیستند بنی اسرائیل افضل از
مسلمانان بجهت انکه حق تعالی فرموده است بجهت مسلمانان در سورهٔ مبارکهٔ
آل عمران کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنَّاسِ تَامُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَتَنهَونَ عَنِ
المُنکَرِ وَتُؤمِنُونَ بِاللهِ پس بدرستیکه در آن صفات که در این آیه مبارکه
بجهت مریم ذکر شده است شریک است در آن صفات غیر مریم با مریم علیها السلم
از برای انکه فرموده است حق تعالی در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران اِنَّ اللهَ
اصطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبرَاهِیمَ وَآلَ عِمرَانَ عَلَی العَالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعضُهَا مِن
بَعضٍ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و ذریه انحضرت نیز از
جملهٔ ایشان است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین و بدرستیکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم چون می ایستد در محراب عبادتش سلام میدهند با و
هفتاد هزار ملک مقرب درگاه احدیت و ندا میکنند او را بانچه ندا کردند با آن
ملائکه مریم بنت عمران علیها السلم را پس میگویند یا فاطمةُ اِنَّ اللهَ اصطَفیکِ
وَطَهَّرَکِ وَاصطَفیکِ عَلی نِسَاءِ العَالَمِین و بدرستیکه هر وقت که داخل میشد
حضرت زکریا علیه السلم بمریم در محراب عبادتش میدید در نزد او روزی دیت

در لفظ

در لفظ آیه مبارکه اینکه آن روزیرا حق تعالی خلق مینمود اختراعا بعنوان معجزه و یا
اینکه می آورد آنرا ملک از برای مریم علیها السلم و بدرستیکه دلالت میکند
آیه مبارکه بر کثرت شکر مریم علیها السلم از برای خداوند عالمیان چنانچه میگویی تو
روزی داد بمن حق تعالی در امروز بکذریهم و چنانچه حق تعالی در قرآن مجید
فرموده است قُلْ کُلٌّ مِنْ عِندِ اللهِ یعنی بگو که همه از جانب خداوند عالمیانست
و از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم است از آمدن روزی از جانب
خداوند عالمیان آنقدر که انکار نمیکند آنرا مسلمانی از حدیث مقداد بن الاسود
و خبر طائر و انار و انگور و سیب و به و غیر آنها و این از آن خبریست که قطع
میکند بر اینکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم میخوردند آنچه را که نبود از برای غیر
آنحضرت علیها السلم از جمیع خلق بعد از نزول حضرت آدم و حوا علیهما السلم از بهشت
عنبر سرشت و در حدیث واقع شده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله داخل شدند بخانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و
آنحضرت در مصلای خود مشغول عبادت بود و در عقب آنحضرت جفنه بود
که فوران مینمود دخان آن پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آن جفنه را
بیرون آورد و گذاشت آنرا در پیش روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پس پرسید حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که از کجا آمده است این از برای تو حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم در جواب گفت که آن از فضل و کرم خداوند عالمیان
و روزی اوست بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد هر که میخواهد
زیاده از حد حساب و روزی داد حق تعالی مریم علیها السلم را از بهشت

و آفرید حق تعالی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را از رزق بهشت عنبر سرشت
و در حدیث واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بمن
داد حضرت جبرئیل علیه السلم دانهٔ رطبی از رطب بهشت پس خوردم من آنرا و
گردید آن نطفهٔ در پشت من و بتحقیق که مدح نموده است حق تعالی مریم علیها السلم را
در قرآن مجید به بیست صفت و در احادیث بصحت رسیده است که از برای
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم است بیست نام که هر نامی از آن نامها دلالت میکند
بر فضیلتی ذکر کرده است آن نامها را الشیخ ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب مولد
حضرت فاطمه علیها السلم **این غلام داعی** معروض میدارد که بیست نام مذکور
قبل از این در باب دوم این کتاب مذکور شد نوزده آنرا مؤلف کتاب
طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه از همین کتاب مناقب که او نقل نموده
بود از کتاب مذکور شیخ ابن بابویه علیه الرحمه ذکر نموده و یکی دیگر را نیز کمترین
بنص احادیث معتبره بدان منضم نموده ذکر نمود هر گاه خواهند رجوع بآنجا
فرمایند و حق تعالی فرموده است در شان مریم علیها السلم که وَمَرْيَمَ ابْنَتَ
عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا اراده کرده است حق تعالی باین عفاف
و عصمت را نه ملامسهٔ رجال حلال و بهم رسانیدن ذریه را بجهت آنکه هر گاه
نبوده باشد چنین بایست که بوده باشد آبستن شدن او بحضرت عیسی
علیه السلم و وضع حمل و در و زاییدن او بغیر آنچه جاری شده است بر آن
عادت پس چون گردانید حق تعالی آنها را بر مجرای عادت دلالت
میکند بر گفتهٔ ما و مؤکد آنست اخبار یکه وارد شده است در مدح تزویج
و طلب کردن فرزند و مذمت عزوبت و حق تعالی برای حضرت فاطمهٔ زهرا

علیها السلم

علیها السّلم و از برای اولاد کرام آنحضرت فرموده است در سورهٔ مبارکهٔ احزاب
إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
و حسّان بن ثابت که از فصحا و بلغاء عرب و از شعرا و اصحاب حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و اهل اسلام بوده گفته است وَإِنَّ مَرْيَمَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا
فَجَاءَتْ بِعِيسَى كَبَدْرِ الدُّجَى وَقَدْ أَحْصَنَتْ فَاطِمٌ بَعْدَهَا وَجَاءَتْ بِسِبْطَيْ نَبِيِّ
الْهُدَى یعنی هرگاه مریم علیها السّلم عفّت ورزید و آورد حضرت عیسی علیه السّلم را مثل ماه
تمام پس عفّت و خدارت ورزید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم بعد از مریم و آورد
دو نوادهٔ پیغمبر هدایت کننده را یل فص ۳۸ دَخَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدَهُ هُوَ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَطْحَنَانِ فِي الْجَارُوشِ فَقَالَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيُّكُمَا أَعْيَى فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللهِ
فَقَالَ لَهَا قُومِي يَا بُنَيَّةُ فَقَامَتْ وَجَلَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوْضِعَهَا مَعَ
عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَاسَاهُ فِي طَحْنِ الْحَبِّ شرح سه نسخه از کتاب بحار الانوار که در
اینوقت در نظر است در هر سه جاروش بجیم معجمه و الف و راء مهمله و واو
و شین معجمه است بر وزن قاموس هر چند که نسخ مذکوره غیر مصحح و معتمد نیست
امّا اتفاق هر سه نسخه قرینهٔ صحّت است سعی بلیغ نمود لفظ مذکور در کتب لغت
ظاهر نشد و تحصیل کتبی که حدیث مزبور از آن روایت شده در این حدود در
این غلام داعی متعذّر است نهایت اینکه در قاموس مسطور است که جَرَش
بفتح و ضمّ و کسر و بتحریک راء و بضمّ جیم و فتح راء مثل صُرَد ثلث اوّل شب را گویند
و جَرْش بفتح جیم آخر شب را گویند و جارش کشنده و یا کشیده شده را
گویند و مجرّش غلیظ الجنب و مجراشه بفتح میم ستر جاق شکم بزرگ و جرائش

مثل علاوبط بزرگ و عظیم هر شیء را گویند در نهایه مسطور است که قاموس بمعنی دریای بزرگ است و آن صیغهٔ فاعول است از قمس یحتمل که مراد از لفظ مذکور دال ویا آخر شب باشد چنانچه داب عربستان است که در شب آسیا میکشند ویا مراد آسیای بزرگ باشد و آنرا جاروش میگفته اند جارش که بمعنی کشنده و جرایش که بزرگ هر شیء است دلالت بآن دارد مؤید این است مضمون حدیث که حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمهٔ زهرا علیهما السلام هر دو آن آسیا را میگردانیدند بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعوض حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرافقت فرمود معلوم میشود که گردانیدن آنرا دو نفر ضرور و دستور بوده و این دلیل عظمت و بزرگی آنست و در کتاب مهذب اللغه نیز گفته که مجرش بکسر میم دست آسیا را گویند و ابن اثیر ذکر کرده است در نهایه که جرش صدائیرا گویند که حاصل میشود از خوردن چیز درشت و فی الواقع صدای آسیا چنین است و جرش بمعنی قشر و جریشی نیم کوب آمده و جراشه چیزیرا گویند که خوب کوبیده نشده باشد و محتمل است که بوده باشد جاروش اسم خانه و مکانیکه بوده باشد آسیای بزرگ در آن منصوب چون میآید این وزن اسم مکان مثل کانون و از عبارت حدیث منصوب بودن آن نیز مفهوم میشود وهرگاه بنابر تصحیف گذاشته شود هرچه بخاطر هر کس رسد میتواند خواند مثل جاورس و غیره و اجتناب از تصحیف علی کل حال اولی و احوط است بنای ترجمهٔ حدیث بر معنی مذکور که اصل آن از لغت ظاهر بود گذاشته شد والله اعلم یعنی شیخ جلیل القدر سدید الدین ابو الفضل شاذان بن جبرئیل

القمی ساکن مدینهٔ طیبه علیه الرحمه در کتاب فضایل وبعضی از فضلا و با شیخ ابن
بابویه علیه الرحمه در کتاب روضه روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله تشریف ارزانی فرمودند بخانه حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلم پس دید آنحضرت که حضرت امیر المومنین وحضرت فاطمهٔ زهرا علیهما السلم
هر دو آرد میکنند در آسیای بزرگ و یا در شب که داب عرب است پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که کدام یک از شما خسته و عاجز گشته اید حضرت
امیر المومنین علیه السلم عرض کرد که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم یا رسول الله پس
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند بفاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها که برخیز ای
دختر گرامی من حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم حسب الفرمودهٔ پدر عالیمقدار
خود برخواست وحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستند در مکانیکه حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم نشسته بود با حضرت امیر المومنین علیه السلم پس رفاقت
وهمراهی نمود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله با حضرت سید الوصیین
در آرد کردن آن دانه کشف ۳۹۰ مِنْ کِتَابِ مَعَالِمِ الْعِتْرَةِ لِعَبْدِ الْعَزِیْزِ بْنِ
الْاَخْضَرِ بِاَسَانِیْدِهٖ مَرْفُوْعًا اِلیٰ قَتَادَةَ عَنْ اَنَسٍ مَالِکٍ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ خَیْرُ نِسَاۤئِهَا مَرْیَمُ وَخَیْرُ نِسَاۤئِهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ
وَبِاِسْنَادِهٖ اِلیٰ اَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ یَرْفَعُهُ اِلیٰ اَنَسٍ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ
قَالَ حَسْبُکَ مِنْ نِسَاۤءِ الْعَالَمِیْنَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَخَدِیْجَةُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَفَاطِمَةُ
بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَاٰسِیَةُ امْرَاَةُ فِرْعَوْنَ وَبِاِسْنَادِهٖ عَنْ اَنَسٍ اَنَّ النَّبِیَّ ص
قَالَ حَسْبُکَ مِنْ نِسَاۤءِ الْعَالَمِیْنَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَخَدِیْجَةُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَفَاطِمَةُ
بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَمِنْهُ قَالَتْ عَائِشَةُ لِفَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ اَلَا اُبَشِّرُکِ

اني سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول لسيدات نساء اهل الجنة
اربع مريم بنت عمران وفاطمة بنت محمد وخديجة بنت خويلد واسية بنت
مزاحم امراة فرعون ♦ ومن مسند احمد عن عايشة قالت اقبلت فاطمة عليها السلم
تمشي كان مشيتها مشية رسول الله صلى الله عليه واله فقال مرحبا يا بنتي ثم
اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبكت قلت استخصك رسول الله
بحديثه ثم تبكين ثم اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما رايت كاليوم فرحا اقرب
من حزن فسالتها عما قال فقالت ما كنت لافشي سر رسول الله حتى قبض
رسول الله صلى الله عليه واله سالتها فقالت اسر الي فقال ان جبرئيل كان يعارضني
بالقران في كل عام مرة وانه عارضني به العام مرتين ولا اراه الا قد حضر اجلي
وانك اول اهل بيتي لحوقا بي ونعم السلف انا لك فبكيت لذلك فقال الا
ترضين ان تكوني سيدة نساء هذه الامة ونساء المومنين قالت فضحكت
لذلك وروى ابن خالويه في كتاب الال عن ابي عبد الله الحنبلي عن محمد بن
احمد بن قضاعة عن عبدان بن محمد عن ابي محمد العسكري عن ابائه عليهم السلم
قال قال رسول الله صلى الله عليه واله لما خلق الله ادم وحوا تبخترا في الجنة
فقال ادم لحوا ما خلق الله خلقا هو احسن منا فاوحى الله الى جبرئيل ائت بعبدي
الفردوس الاعلى فلما دخلا الفردوس نظرا الى جارية على درنوك من درانيك
الجنة وعلى راسها تاج من نور وفي اذنيها قرطان من نور قد اشرقت الجنان
من حسن وجهها فقال ادم حبيبي جبرئيل من هذه الجارية التي قد اشرقت
الجنان من حسن وجهها فقال هذه فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله نبي من
ولدك يكون في اخر الزمان قال فما هذا التاج الذي على راسها قال بعلها

علي بن ابي طالب عليه السلم قال ابن خالويه البعل في كلام العرب خمسة اشيا
الزوج والصنم من قوله اتدعون بعلا والبعل اسم امراة وبها سميت بعلبك
والبعل من النخل ما شرب بعروقه من غير سقي والبعل السما والعرب تقول
السماء بعل الارض قال فما القرطان اللذان في اذنيها قال ولداها الحسن
والحسين عليهما السلم قال ادم حبيبي جبرئيل اخلقوا قبلي قال هم موجودون
في غامض علم الله قبل ان تخلق باربعة الاف سنة وعن ابن خالويه من كتاب
الال يرفعه الى علي بن موسى الرضا عليه السلم من ابائه عليهم السلم عن علي
عليه السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه واله اذا كان يوم القيمة نادى
مناد من بطنان العرش يا معشر الخلايق غضوا ابصاركم حتى تجوز فاطمة
بنت محمد صلى الله عليه واله وزاد ابن عرفة عن رجاله يرفعه الى ابي ايوب
الانصاري قال قال رسول الله صلى الله عليه واله اذا كان يوم القيمة نادى
مناد من بطنان العرش يا اهل الجمع نكسوا رؤسكم وغضوا ابصاركم حتى تجوز
فاطمة عليها السلم على الصراط فتمر ومعها سبعون الف جارية من الحور العين
ومنه عن نافع بن ابي الحمراء قال شهدت رسول الله صلى الله عليه واله
ثمانية اشهر اذا خرج الى الصلوة الغداة مر بباب فاطمة عليها السلم فقال
السلم عليكم اهل البيت ورحمة الله وبركاته الصلوة انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس ويطهركم تطهيرا ومنه عن الحسين بن علي عن ابيه عن النبي
صلى الله عليه واله انه قال يا فاطمة ان الله ليغضب لغضبك ويرضى
لرضاك ومن كتاب ابي اسحق الثعلبي عن جميع بن عمير عن عمته قالت
سالت عايشة من كان احب الى رسول الله صلى الله عليه واله فقالت فاطمة

قلت لها اسألك عن الرجال قالت زوجها وما يمنعه فوالله ان كان
ما علمت صواما قواما جديرا ان يقول بما يحب الله ويرضى وعن جابر قال
ما رايت فاطمة تمشي الا ذكرت رسول الله صلى الله عليه واله تميل على
جانبها الايمن مرة وعلى جانبها الايسر مرة وعن عائشة وذكرت فاطمة عليها السلم
ما رايت اصدق منها الا اباها ومن كتاب مولد فاطمة عليها السلم لابن بابويه
روى ان النبي صلى الله عليه واله قال اشتاقت الجنة الى اربع من النساء
مريم بنت عمران واسية بنت مزاحم زوجة فرعون وهي زوجة النبي صلى الله
عليه واله في الجنة وخديجة بنت خويلد زوجة النبي صلعم في الدنيا والاخرة و
فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله وروى عن علي عليه السلم قال كنا
جلوسا عند رسول الله صلى الله عليه واله فقال اخبروني اي شيء خير للنساء
فعيينا بذلك كلنا حتى تفرقنا فرجعت الى فاطمة عليها السلم فاخبرتها الذي
قال لنا رسول الله صلى الله عليه واله وليس احد منا علمه ولا عرفه فقالت
ولكني اعرفه خير للنساء ان لا يرين الرجال ولا يراهن الرجال فرجعت الى رسول الله
صلى الله عليه واله فقلت يا رسول الله سألتنا اي شيء خير للنساء خير لهن
ان لا يرين الرجال ولا يراهن الرجال قال من اخبرك فلم تعلمه وانت عندي
قلت فاطمة فاعجب ذلك رسول الله صلى الله عليه واله وقال ان فاطمة
بضعة مني وروى عن مجاهد قال خرج النبي صلى الله عليه واله وهو اخذ
بيد فاطمة عليها السلم فقال من عرف هذه فقد عرفها ومن لم يعرفها فهي
فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله وهي بضعة مني وهي قلبي وروحي
التي بين جنبي فمن اذاها فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله وعنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه واله ان فاطمة شجنة منى يسخطني ما اسخطها
ويرضيني ما ارضاها وبالاسناد عنه عليه السلم مثله ونقلت من كتاب لابي
اسحق الثعلبي عن مجاهد قال خرج رسول الله صلى الله عليه واله وقد اخذ
بيد فاطمة عليها السلم وقال من عرف هذه فقد عرفها ومن لم يعرفها فهي
فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله وهي بضعة مني وهي قلبي الذي
بين جنبي فمن اذاها فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله وعن جابر بن
عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه واله ان فاطمة شعرة مني فمن
اذى شعرة مني فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله ومن اذى الله لعنه الله
ملأ السموات والارض وعن حذيفة كان رسول الله صلى الله عليه واله لا ينام
حتى يقبل عرض وجنة فاطمة وبين ثدييها وعن جعفر بن محمد عليهما السلم
كان النبي صلى الله عليه واله لا ينام ليلته حتى يضع وجهه بين ثديي فاطمة
عليها السلم وروى ان محمد بن ابي بكر قرا وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا
نبي ولا محدث قلت وهل تحدث الملائكة الا الانبياء قال مريم لم تكن
نبية وسارة امراة ابراهيم قد عاينت الملائكة وبشروها باسحق ومن وراء
اسحق يعقوب ولم تكن نبية وفاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله كانت
محدثة ولم تكن نبية وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت كانت فاطمة بنت
رسول الله صلى الله عليه واله اشبه الناس وجها وشبها برسول الله صلى الله عليه
واله وروى عن علي عليه السلم عن فاطمة عليها السلم قالت قال لي رسول الله
صلى الله عليه واله يا فاطمة من صلى عليك غفر الله له والحقه بي حيث كنت
من الجنة روى عن الزهري عن علي بن الحسين قال قال علي بن ابي طالب عليه السلم

لفاطمة عليها السّلم سالت اباك فيما سالت اين تلقينه يوم القيمة قالت نعم قال
لي اطلبيني عند الحوض قلت ان لم اجدك ههنا قال تجديني اذا مستظلًّا بعرش
ربي ولن يستظلّ به غيري قالت فاطمة فقلت يا ابه اهل الدنيا يوم القيمة
عراة فقال نعم يا بنيّه فقلت وانا عريانة قال نعم وانت عريانة وانه لا يلتفت
فيه احد الى احد قالت فاطمة عليها السّلم فقلت له واسوئتاه يومئذ من الله
عزّ وجلّ فما خرجت حتى قال لي هبط على جبرئيل الروح الامين عليه السّلم فقال
لي يا محمد اقرء فاطمة السّلم واعلمها انها استحيت من الله تبارك وتعالى فاستحيى
منها فقد وعدها ان يكسوها يوم القيمة حلّتين من نور قال علي عليه السّلم
فقلت لها فهلّا سالتيه عن ابن عمك فقالت قد فعلت فقال ان عليًّا اكرم على
الله عزّ وجلّ من ان يعريه يوم القيمة شرح درنوك بضم دال مهمله وسكون
راء مهمله وضم نون وسكون واو مثل عصفور بنابر تحقيق صاحب قاموس فرش
ريشه دار را گويند مثل كبه ومخمل كه مشهور است وجمع او درانيك است وآن را
درنيك بكسر دال مهمله وياء ساكنه ودرنيك مثل زبرج نيز گويند چنانچه طنفسه
بطاء مثلثه وفاء مثلثه وفتح طاء وكسر فاء وبالعكس نيز آنرا گويند در مجمع البحرين
مذكور است كه الدّرنوك بضم الدال اشهر من فتحها ونون مضمومة ايضًا
ستر له خمل ويقال ضرب من البسط يشبه به فروة البعير وجمعه درانيك از
كلام او معلوم ميشود كه درنوك بفتح دال نيز در لغت عرب آمده باوجود آنكه
اتفاق نموده اند صرفيين برانكه صيغه فعلول نادر است زنبور وصندوق
وامثال آن كه در ميان عوام بفتح مشهور است حرف اول آنها مضموم است
قرط بضم قاف وسكون راء مهمله قبل از اين نيز مذكور شد كه گوشواره را گويند

۱۸۷

ذکر الیاس علیه السلام علی نبینا و علیه السلام

بعل اسم بتست و قوم حضرت الیاس علیه السلام عبادت آن مینموده اند چنانچه خدای تعالی
در سورهٔ مبارکهٔ والصافات بآن اخبار فرموده وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ
لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ
الْأَوَّلِينَ شیخ طبرسی علیه الرحمه و غیر او نیز نقل کرده اند که خلاف کرده اند علماء در
الیاس بعضی گفته اند که او ادریس علیه السلام جد حضرت نوح علیه السلام است [illegible]
گفته اند که او ذو الکفل است و بعضی گفته اند که خضر و الیاس یکیست و بعضی گفته اند
که او غیر حضرت خضر علیه السلام است و او در بیابانها و صحراها میباشد و خضر در
جزایر و دریاها و در هر روز عرفه در عرفات هر دو حاضر گشته هم را می بینند
و بعضی گفته اند که او پیغمبری بود از بنی اسرائیل از اولاد هارون بود بعد از حزقیل نبی علیه السلام
مبعوث شد و او پسر عموی حضرت الیسع نبی الله است الیسع را جانشین خود نمود
و الیسع بعد از او برتبهٔ پیغمبری سرافراز شد و این اشهر اقوال است و الیاس را
حق تعالی پر و بال داد و لباس نور بر او پوشانید و او را بآسمان بالا برد و
او عبای خود را از میان هوا از برای الیسع بزیر انداخت و از احادیث معلوم
میشود که او در زمین و زنده است مانند حضرت خضر علیه السلام تا زمان حضرت
صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان و یاری آنحضرت خواهد نمود
و با آنحضرت بجهاد در راه خداوند عالمیان اشتغال خواهد نمود شیخ محمد بن
شهرآشوب علیه الرحمه روایت کرده است که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
صدائی از قلهٔ کوهی شنید که شخصی میگوید که خداوندا بگردان مرا از امت مرحومه
یعنی امت حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله پس آنحضرت بر بالای آن کوه
رفت ناگاه نظر مبارکش بر مرد سفید موئی افتاد که قامتش سیصد ذراع بود

چون آنحضرت صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد از جای خود جست و برخواست
و دست بگردن آنحضرت انداخت و گفت من سالی یکمرتبه چیزی میخورم و
این وقت طعام خوردن من است درینوقت خوانی از آسمان فرود آمد که
انواع طعامها در آن بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با او از آن طعامها
تناول نمود و او حضرت الیاس نبی علیه السلام بود و بعلبک اسم شهریست در ولایت
شام و قول ابن خالویه که بعل اسم زنی بوده است و بآن نامیده شد بعلبک از
کتب اهل لغت معلوم نمیشود و شارح جامی علیه ما علیه گفته که بَعْل اسم بت و بَکّ
نام صاحب آن شهر است از ترکیب این دو اسم نامیده شد بَعْلَبَکّ و بَعْل بمعنی
آسمان نیز که او نقل کرده است از لغت ظاهر نمیشود در پنج معنی بجهت بَعْل نقل
کردن فضل و کمال نیست عجالةً این غلام داعی چهارده معنی که هستند هر یک در کتب
معتبره مسطور است نقل مینماید ١ زمین بلند که سیل بان نرسد و ٢ درخت خرما
و میوه و زرعت که بی آب بعمل آید آنرا بَعْل گویند مثل آنکه دیمه میگویند و ٣ درخت
خرمائیکه بریشه آب خورد آنرا نیز بَعْل گویند ابو عمرو گفته است که آنچه از آب باران بعمل آید
بَعْل گویند مثل عَذْی اصمعی گفته است که عَذْی آنست که با آب باران
بعمل آید و بَعْل آنست که بریشه آب خورد نه باب باری و نه باب باران و ٤ بلج
و خرج و رشوه که بجهت آب دادن درخت خرما و انگور دهند آنرا بَعْل گویند
چنانچه در زرعت و غیره مال وجهات میگویند و ٥ درخت نر خرما را بعل میگویند
و ٦ شوهر را بعل میگویند و از کلام ٧ جوهری معلوم میشود که بعل بر زن نیز اطلاق
میشود و گفته است که البَعْلُ الزَّوْجُ والجمع البُعُولَةُ ویقال ایضا للمرأة بعل و بعلة مثل
نعج ونعجة و ٨ صاحب و مالک را بعل گویند و در لغت یمن بَعْل ٩ رب را گویند و ١٠ سید

وبزرگ را بعل گویند ونقل وشنکینی را بَعْل گویند وهم پادشاهیست از پادشاهان
وهم کوهیست در راه حاج شام که آنرا شَرَفُ البَعْل نیز گویند وهم بتی است که قوم حضرت
الیاس علیه السلم آنرا پرستش مینموده اند شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان
نموده که آن بتی بوده است از طلا غامِضْ در لغت بمعنی مخفی وپنهان است
بخلاف مشهور وواضح در حدیث قدسی واقع شده است اِنَّ مِنْ اَغْبَطِ
اَوْلِیائی عِنْدِی مَنْ کانَ غامِضًا فِی النّاسِ بُطْنان بضم با ویکنقطه در زیر بروزن سبحان
بمعنی میان وداخل است جَمْع بفتح جیم وسکون میم قیامت را گویند وحق تعالی در
قرآن مجید در سوره مبارکه حمعسق فرموده وَتُنْذِرَ یَوْمَ الْجَمْعِ لا رَیْبَ فِیهِ فَرِیقٌ
فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ ودر سوره مبارکه تغابن فرموده یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ
ذٰلِكَ یَوْمُ التَّغابُنِ مراد از یوم جمع روز قیامت است چون اجتماع جمیع مردمان از
اولین وآخرین در آن روز واقع میشود بان اعتبار آن روز را روز جمع گویند
عَیِینا صیغه متکلم مع الغیر است از فعل ماضی عَیِیَ مثل رَضِیَ عَیّ ندانستن وعاجز شدن
وحصر لسان را گویند مخالف بیان وقدرت بر طلاقت لسان وحق تعالی در قرآن
مجید فرموده اَفَعَیِینا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ یعنی اَفَعَجِزْنا چنانچه فرموده است اِنَّما اَمْرُهُ اِذا
اَرادَ شَیْئًا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ قبل از این مذکور شد که بَضْعَه بفتح وکسر با بنا
بر تحقیق صاحب قاموس ونهایه وبفتح با بنا بر تصریح جوهری پارچه است از
گوشت شُجْنَة بضم وکسر شین معجمه وسکون جیم در هر دو بنا بر تصریح ابن اثیر در نهایه
وظاهر کلام جوهری وبضم وکسر وفتح شین وسکون جیم در هر سه بنا بر تحقیق صاحب
قاموس بمعنی ریشه پیچیده بدرخت وشاخ داخل مایل متصل بدرخت وشعبه
در لغت آمده وهر سه معنی مذکور در حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلم مناسب است

ثدی بفتح و کسر ثاء سه نقطه و سکون دال مهمله بنا بر نقل صاحب قاموس و فتح ثاء سه نقطه
و سکون دال مهمله بنا بر ذکر صاحب مجمع البحرین و ظاهر کلام جوهری و غیره پستان
مرد و زن را گویند و بعضی گفته اند که ثدی پستان زن و ثندوه پستان
مرد را گویند شعر بفتح شین و سکون عین مهمله و بفتح عین نیز موی را گویند و جمع
آن اشعار و شعور است و بنا بر تحقیق صاحب قاموس شعار بفتح شین نیز جمع آن است
صاحب مجمع البحرین ذکر کرده است که شعور بضم شین جمع شعر بفتح شین
و سکون عین است مثل فلس و فلوس و اشعار جمع شعر بفتح شین و فتح عین مثل
سبب و اسباب و شعره بفتح شین و فتح و سکون عین یکدانه آنرا گویند و شعر
بکسر شین کلام موزون منظوم و شعره بکسر شین موی ظهار را گویند و از کلام
لغویین معلوم میشود که شعره بفتح شین در لغت بمعنی بنت و موی سفید معزز
که در احادیث کثیره اعزاز و احترام آن بسیار واقع شده آمده است و هر یک
از این دو معنی در حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مناسب است و تولد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بعد از سائر اولاد کرام آنحضرت صلی الله علیه و آله در سن چهل و پنج
سالگی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که وقت ظهور شیب اسلام است
مؤید و مقوی آنست صاحب نهایه گفته است و فی حدیث سعد شهدت بدراً
وما لی غیر شعرة واحدة ثم اکثر الله لی من اللحاء بعد قیل اراد ما لی الا بنت واحدة
ثم اکثر الله من الولد بعد هکذا فسّر و جوهری گفته است الشعر للانسان و غیره
والجمع شعور و اشعار والواحدة شعرة و یقال رای فلان الشعرة اذا رای الشیب وجنه
گونه رو را گویند و قبل از این مذکور شد که بضم و کسر و فتح واو و سکون جیم در هر سه
آمده و بنا بر تحقیق صاحب قاموس بفتح واو و جیم و بضم واو و جیم و بفتح واو و کسر جیم

١٢٥

مثل کلمه نیز آمده است شِبه بکسر شین معجمه و سکون با بخنقطه در زیر و شَبَه
بفتح شین و فتح با مثل و مانند را گویند و جمع آن اشباه است و هر رنگی
که موافق رنگ صاحبش باشد و مخالف آن نباشد آن را شبه گویند و
میگویند شَبَّهتُ الشَّیءَ بِالشَّیءِ یعنی وا داشتم آنرا در مقام آن دیگری
بسبب بودن صفت جامعه در میان ایشان و از این است معنی مشابهت
میگویند که زید و عمرو مشابهت دارند با هم یعنی مشارکت دارند در صفتی
از صفات و این صفت میباشد ذاتی و ظاهری و میباشد معنوی و باطنی
مثل آنکه میگویند که این درهم مثل آن درهم است و میگویند که زید مثل شیر است
بنا علیه معنی حدیث کَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ اَشْبَهَ النَّاسِ وَجْهاً وَشَبَهاً
بِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یعنی شبیه ترین مردمان بود بحسب روی
منور و رنگ مبارک بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و یا شبیه ترین مردمان
بود در اوصاف ذاتی ظاهری و اوصاف معنوی باطنی بحضرت رسول
رب العالمین صلی الله علیه و آله اجمعین سَوْءَة چیزی را گویند که حیا نمایند
از ظهور و بروز آن و آنرا نامیده اند سوءه بجهت آنکه کشف و ظهور
آن در نزد مردمان بد و ناخوش می آید بصاحبش در نهایه مذکور است که
اَلسَّوْءَةُ فِی الْاَصْلِ اَلْفَرْجُ ثُمَّ نُقِلَ اِلیٰ کُلِّ مَا یُسْتَحْیٰی مِنْهُ اِذَا ظَهَرَ مِنْ قَوْلٍ
اَوْ فِعْلٍ و در مجمع البحرین مسطور است که اَلسَّوْءَةُ بِالْفَتْحِ وَالتَّانِیْثِ اَلْعَوْرَةُ
مِنَ الرَّجُلِ وَالْمَرْاَةِ وَالتَّثْنِیَةُ سَوْءَتَانِ وَالْجَمْعُ سَوْآتٌ قِیْلَ سُمِّیَتْ سَوْءَةً لِاَنَّ
اِنْکِشَافَهَا لِلنَّاسِ یَسُوْءُ صَاحِبَهَا قبل از این مذکور شد که حُلّه بضم حاء مهمله و
تشدید لام است و جمع آن حلل است و حله دو جامه را و یا یک جامه بطانه

دار را گویند یکی منه نجیبات نه راحله میگویند محمد بن ابی بکر که در این فقره روایت
حدیث از او شده عظیم القدر و جلیل المرتبه است و مدح و توثیق و تعریف او
در احادیث بسیار واقع شده است اگرچه پدر او ابوبکر ملعون بود اما مادرش
اسما بنت عمیس خثعمیه بود که مجملا قبل از این نبذی مذکور شد حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام محمد بن ابی بکر را بسیار دوست میداشت و او را ثنا میفرمود و بر اقران
و امثال تفضیل میداد و محمد در سال حجة الوداع بجهت ابوبکر لعین از اسما بنت عمیس
متولد شد و چون ابوبکر بجهنم واصل شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اسما بنت
عمیس را خواستگاری نمود و محمد ربیب و پرورده آنحضرت بود و از صغر سن
در خدمت آنحضرت علیه السلام و باوصاف حمیده تربیت یافت در کتاب
مجمع البحرین مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمودند که محمد بن
ابی بکر پسر من است از پشت ابی بکر و روایت شده است از ابن طیار که او
گفت که روزی در مجلس شریف حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام محمد بن ابی بکر مذکور شد آنحضرت علیه السلام رحمت و صلوات فرستادند
بر او و فرمودند که محمد بن ابی بکر گفت بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روزی
از روزها که دستت را بده که میخواهم با شما بیعت نمایم آنحضرت علیه السلام فرمودند
که آیا بیعت میکنی تو با من محمد بن ابی بکر گفت که بلی میکنم پس حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام دست مبارک خود را بجانب او دراز کرد پس او دست مبارک
آنحضرت را گرفت و بعلانیه و آشکار گفت که شهادت میدهم باینکه تویی امام
مفترض الطاعه و بدرستیکه پدر من در آتش جهنم است و حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرمودند که بود نجابت او از جانب مادرش اسما بنت عمیس نه از

جانب

۱۲۶

جانب پدرش ابوبکر لعین و در حدیث دیگر از آنحضرت علیه السلم روایت شده
که آنحضرت فرمودند که در هر اهل بیتی نجیبی البته می باشد که بذات خود نجیب باشد
و انجب نجباء از اهل سوء محمّد بن ابی بکر است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت
شده که آنحضرت فرمودند که محمّد بن ابی بکر بیعت نمود با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
بر تبرّا و بیزاری از پدرش قاضی نور الله مرقده بر تبرّا و بیزاری از شیخین ذکر
نموده و بعضی از فضلای اعلام نقل کرده اند که چون بیعت و دوستداری
محمد بن ابی بکر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم و تبرّا و بیزاری از پدر لعینش معلوم
و در میان خلایق شایع شد مردم زبان ملامت و سرزنش باو کشودند و
مخاصمها با او نمودند آن عالی عقیده از جهت تسکین قلوب و استرضای ایشان
شعری چند در شان پدر لعینش گفت تا قطع طمع نفاق وارند از بالکلیه از او نمایند
و از جمله اشعار اوست یا اباانا قد وجدنا ما صلح ‌ خاب من انت ابوه وافتضح
انما انقذنی منک الذی ‌ انقذ الدر من الماء الملح ‌ انسیت العهد فی خم وما
فیک وصی احمد فی یومها ‌ او لمن ابواب خیبر قد فتح ‌ وعلیک الخزی من رب السماء
کلما ناح حمام ومدح ‌ یا بنی الزهراء انتم عدتی ‌ وبکم فی الحشر میزانی رجح
انا مدحکم ولا فی فیکم ‌ لا اتالی ای کلب قد نبح ‌ و او از جمله جمعی بود که بر سر خانه
عثمان ریخت ذکر کرده اند که چون عثمان لعین را محاصره نمودند محمّد بن ابی بکر اول
سبقت نموده خود را باو رسانید و گفت که ای کفتار پیر توئی خلیفه
بشیر و نذیر و دست انداخته ریش پلید عثمان لعین را گرفت و گفت
بدعتها کردی در مذهب و کیش چگونه می بینی صنع حق تعالی را در خویش
عثمان لعین گفت که من عثمان بن عفانم خلیفه رسول خداوند عالمیانم

تا آنکه المعوذ نفس او وسع

اخرجنی ‌ اخرج

کلکم

وحق تعالی همیشه با من نیکویی کرده است ای برادرزادهٔ من از خداوند عالمیان
بترس و دست از ریش من بردار اگر پدر تو ابو بکر زنده میبود هرگز بریش من
نمیچسبید و بمن خواری و اهانت نمیرسانید و عثمان لعین قرآن مجید را برداشت
و گفت این کتاب حق تعالی است و من بمضمون آن با شما عمل میکنم و هر نحو
که رضا و خواهش شما باشد چنان مینمایم و هر مقصودی که داشته باشید
باجابت مقرون میسازم و با شما در هیچ چیز مضایقه نمینمایم محمد بن ابی بکر آیهٔ مبارکهٔ
سورهٔ یونس را خواند و آنچه گفته بود حضرت جبرئیل علیه السلم بفرعون ملعون محمد بن ابی بکر
بآن لعین گفت آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ و دشنهٔ که
در دست داشت بگرون عثمان لعین زد که مجروح و خون روان شد پس
کنانه بن بشر بی محابا در رسید و عمودی بر کلهٔ پلید عثمان لعین زد و سیدان بن
حمران شمشیری بر سر آن ملعون زد عثمان لعین بر قفا افتاد مردم از چپ
و راست ریخته آن لعین را با شمشیرها پاره پاره کردند و محمد بن ابی بکر در جنگ
جمل و صفین در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بود و با آنحضرت یاری
و همراهی مینمود و بعد از آن آنحضرت او را والی مصر نمود در امارت مصر
عمرو بن عاص لعین با لشکر عظیم معویهٔ ملعون با او محاربه نموده در سال سی و هشت
هجری او را بدرجهٔ شهادت رسانید و بدن شریف او را بشکم حمار میتهٔ
آغشته گردانید و بآتش ظلم و کین سوزانید و چون خبر شهادت او بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلم رسید آنحضرت گریان و متأثر گشته فرمود کان لله
عبداً صالحاً وکنا ولداً صالحاً رحمة الله ورضوانه علیه ولعنة الله وغضبه
علی ابیه وقاتلیه الی یوم الدین سنیان لعین معویهٔ ملعون را باعتبار آم

جبه

حبیبه زوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خال المؤمنین گویند چرا این بزرگوار را
که برادر عایشه ملعونه است خال المؤمنین نمیگویند معویه ملعون دشمن حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم و محمد بن ابی بکر از جمله حواریین و دوست واقعی آنحضرت
بود شیخ محمد بن علی بن احمد الفارسی علیه الرحمه در کتاب روضة الواعظین
روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم که آنحضرت فرمودند که
چون روز قیامت شود و خلق اولین و آخرین در صحرای محشر حاضر شوند منادی
از جانب رب العزة ندا کند که کجا یند حواریون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
پیغمبر برگزیده خداوند جل و علا آنچنان جماعتیکه نشکستند عهد آنحضرت را و متابعت
نمودند فرمان آنحضرت را پس برخیزد سلمان و مقداد و ابو ذر پس ندا کند منادی
از جانب رب العلمین که کجایند حواریون حضرت علی بن ابی طالب وصی
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و برادر پیغمبر برگزیده حق جل و علا پس برخیزد
عمرو بن حمق الخزاعی و محمد بن ابی بکر و میثم بن یحیی التمار و اویس قرنی رحمة الله و
رضوانه علیهم اجمعین الی یوم الدین یعنی شیخ عالم زکی علی بن عیسی الاربلی
علیه الرحمه در کتاب کشف الغمه نقل کرده است که عبد العزیز بن اخضر در کتاب
معالم العترة روایت کرده است باسناد خودش از انس بن مالک که او گفت
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین زنان اهل بهشت
مریم علیها السلم است و بهترین زنان بهشت عنبر سرشت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است ایضا باسناد خودش روایت
کرده است از احمد بن حنبل که او مرفوعا روایت نموده است از انس بن مالک
که او گفت که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بس است

تو را از زنان عالمیان مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و حضرت فاطمهٔ زهرا
دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آسیه زن فرعون • و ایضاً باسناد
خودش روایت کرده است از انس بن مالک که او گفت که بدرستیکه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بس است تو را از زنان عالمیان مریم
دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله • و ایضاً از انس بن مالک روایت کرده است که عائشهٔ ملعونه گفت
بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که آیا بشارت ندهم بتو باینکه شنیدم از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که آنحضرت صلی الله علیه و آله میفرمود که سیده
و بزرگ زنان اهل بهشت چهار نفرند مریم بنت عمران و حضرت فاطمهٔ بنت
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خدیجه بنت خویلد و آسیه بنت مزاحم
زن فرعون • و نقل نموده است از کتاب مسند احمد از عائشه ملعونه که او
گفت که آمد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم برفتاری که گویا رفتار حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که مرحبا ای دختر
گرامی من پس نشانید آنحضرت صلی الله علیه و آله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را
در جانب راست خود و یا در جانب چپ خود تردید از راوی و عائشه هر دو
محتمل است پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
سرگوشی نمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم گریان شد من گفتم که مخصوص گردانید
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تو را بحدیث خودش پس تو گریه میکنی
بعد از آن آنحضرت صلعم سرگوشی دیگر با فرزند دلبند خود فرمود حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم خندان شد پس گفتم من که ندیده بودم من هرگز مثل امروز خوشنودی

نزدیکتر

نزدیکتر بدلگیری پس پرسیدم از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم از آنچه گفته بود باو حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در جواب گفت که من افشا نکنم
سر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را تا اینکه حضرت رسول الله صلی الله از دار
فانی رحلت بسرای باقی نمود بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله باز
از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پرسیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن
دو سر گوشی بشما چه گفت حضرت فاطمهٔ زهرا گفت که سر گوشی نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن و فرمود
که بدرستیکه حضرت جبرئیل را داب آن بود که عرض مینمود بمن قرآن مجید را در هر سال یکبار و بدرستیکه حضرت جبرئیل
عرض نمود بمن در این سال قرآن مجید را دو مرتبه و گمان نمیکنم جهت آنرا مگر اینکه تحقیق
حاضر و نزدیک شده است اجل موعود من و بدرستیکه تو اول کسی خواهی
بود که از اهل بیت من بمن ملحق شود و خوب پیش روی هستم من از برای تو
پس من از شنیدن این خبر محنت اثر رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و یتیم شدن فرزندانم شبیر و شبر گریان شدم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بار
دیگر سر گوشی نموده فرمودند که آیا راضی نیستی باینکه بوده باشی تو سیده
و بزرگ زنان این امت و زنان جمیع مومنان پس من بجهت اظهار رضا
و خوشنودی بعطیهٔ خداوند عالمیان خندان شدم و روایت کرده است
ابن خالویه در کتاب آل سند مذکور از حضرت امام حسن عسکری علیه السلم که
آنحضرت علیه السلم روایت نمود از پدران عالیمقدارش از جد عالیشانش حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله الطاهرین که آنحضرت فرمودند که چون حق تعالی
جل جلاله حضرت آدم و حوا علیهما السلم را آفرید حضرت آدم و حوا علیهما السلم تبختر و
بزرگی اظهار کردند در بهشت عنبر سرشت حضرت آدم بحوا گفت که نیافریده است

حق تعالی مخلوقی را که بوده باشد آن بهتر و نیکوتر از ما پس وحی کرد حق تعالی
بسوی حضرت جبرئیل علیه السلم که ببر آن دو بنده مرا ببهشت فردوس اعلی پس
چون بامر الهی آدم و حوا داخل شدند ببهشت فردوس اعلی دیدند دختری را
که نشسته است بر بالای کنبه از کنبهای بهشت عنبر سرشت و بر سر اوست تاج
و تاجی از نور و در دو کوش اوست دو کوشواره از نور و بتحقیق که روشن
شده است بهشت عنبر سرشت از حسن روی منور او پس آدم علیه السلم
کفت که ای دوست من جبرئیل کیست این دختر با این حسن و جمال که بتحقیق
روشن شده است جنان جاودان از حسن روی پر نور بی مثل او حضرت
جبرئیل علیه السلم کفت که او حضرت فاطمهٔ زهرا دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله است که پیغمبری است از اولاد تو خواهد بود در آخر الزمان حضرت
آدم علیه السلم پرسید که چه چیز است این تاج آنجنانیکه بر سر اوست حضرت
جبرئیل علیه السلم کفت که آن شوهر او حضرت علی بن ابی طالب است کفته اند
ابن خالویه که بعل در کلام عرب پنج چیز است شوهر را بعل کویند و نام بت است
چنانچه مستفاد میشود از قول خداوند عالمیان که در سورهٔ مبارکه والصافات
فرموده است اتدعون بعلاً و بعل اسم زنیست و باسم آن زن نامیده شد
شهر بعلبک و بعل از درخت خرما آن درخت است که آب بخورد در بیابانی
خود بدون آب دادن با آن و بعل آسمان را کویند و میکوید عرب که آسمان
بعل زمین است در شرح حدیث تحقیق بعل و نقل چهار ده معنی بجهة آن
مذکور شد حضرت آدم علیه السلم کفت که پس چه چیز است آن دو کوشواره
آنجنانیکه در دو کوش اوست حضرت جبرئیل علیه السلم کفت که آن دو کوشواره

دو فرزند

دو فرزند دلبند او حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام اند که زینت
زمان و زمین اند حضرت آدم علیه السلام گفت که ای حبیب من جبرئیل آیا مخلوق
شده اند ایشان قبل از من حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که ایشان موجود بودند در علم
پوشیده و پنهان خداوند عالمیان پیش از آفرینش تو بچهار هزار سال
و ایضا ابن خالویه در کتاب آل روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام
که آنحضرت روایت نمود از پدران عالیمقدار خود از جد عالیشانش حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین که آنحضرت ع فرمودند که فرمود حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله که چون روز قیامت شود خلق اولین و آخرین
در آن روز حاضر شوند منادی از جانب رب العزه از بطنان عرش مجید ندا
کند که ای گروه خلایق بپوشید چشمهای خود را تا اینکه بگذرد حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و در حدیث
ابی ایوب انصاری چنین روایت شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند که چون روز قیامت شود منادی از جانب رب العزه از میان
عرش مجید ندا کند که ای اهل جمع بزیر اندازید سرهای خود را و بپوشانید
چشمهای خود را تا اینکه بگذرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر پل صراط پس
آنحضرت بگذرد از آن و با آن حضرت باشند هفتاد هزار حور از حور العین
و در کتاب آل ابن خالویه روایت کرده است از نافع بن ابی الحمراء که
او گفت که من هشت ماه در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بودم هر وقت که آنحضرت صلی الله علیه و آله بیرون آمد برای نماز صبح
از در خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گذشت و فرمود که السلام علیکم اهل

البیتِ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ حاضر شد و رسید وقت نماز و این آیه وافی هدایه

که در شان عالیشان ایشان در سوره مبارکه احزاب نازل شده تلاوت

میفرمود اِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَیُطَهِّرَکُم

تَطهِیرًا و ایضاً در کتاب مذکور از حضرت امام حسین علیه السلم روایت کرده است

که آنحضرت از پدر عالیشانش حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت نموده که

آنحضرت فرمودند که بدرستیکه فرمود حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلعم که ای

فاطمه بدرستیکه حق تعالی البته بغضب می آید برای غضب تو و خوشنود میشود

برای خوشنود شدن تو و در کتاب ابی اسحق ثعلبی روایت کرده است از

جمیع بن عمیر که او روایت نموده از عمه اش که او گفت که من پرسیدم از عایشه

ملعونه که محبوب ترین خلق که بود در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عایشه

ملعونه گفت که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بود من گفتم که بدرستیکه من می پرسیم

از تو از مردان عایشه گفت که محبوب ترین خلق در نزد حضرت پیغمبر صلی الله

از مردان شوهر حضرت فاطمه زهرا علیها السلم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم

بود و چه چیز مانع دوست داشتن او بود قسم بخداوند عالمیان که بود

حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بسیار روزه گیرنده و بجمیع عبادات و طاعات

و جهاد قیام نماینده و خلیق و حقیق باینکه بگوید آنچه را که دوست دارد

حق تعالی و خوشنود شود بآن خداوند عالمیان و ایضاً در کتاب

ابی اسحق از جابر انصاری روایت شده که او گفت که من هرگز ندیدم

حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را در رفتار مگر اینکه بیادم آمد حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله که میل میفرمود در رفتار بجانب راست یکبار و بجانب چپ یکبار

دران کو

واین نحو رفتار را رفتار کبک خوشخرام میگویند و از عایشه ملعونه روایت کرده است
که عایشه ملعونه مذکور ساخت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را وگفت که ندیده بودم
من زنی کوتاه تر ازاو مگر پدر او حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و شیخ ابن
بابویه علیه الرحمه در کتاب مولد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم روایت کرده است
که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بهشت عنبر سرشت مشتاق است
بچهار نفر از زنان مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و [illegible] حضرت ما خواهد بود در بهشت عنبر سرشت
و خدیجه بنت خویلد زوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت و حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و روایت کرده است
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که آنحضرت فرمودند که ما نشسته بودیم در خدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که خبر بدهید
بمن که چه چیز بهتر است از برای زنان پس ما همه عاجز شدیم از جواب آنحضرت
و ندانستیم جواب آنحضرت را تا اینکه همه متفرق شدیم پس برگردیدم من بسوی
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و خبر دادم باو آنچیز را که فرموده بود از برای ما حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و نبود در نزد هیچیک از ما علم آن و نه شناخت
آن پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمود که بلکه من میدانم آنرا بهتر است
از برای زنان اینکه نه بینند مردانرا و نه بینند ایشانرا مردان پس برگردیدم
من بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کردم بخدمت آنحضرت
که یا رسول الله پرسیدید شما از ما که چه چیز بهتر است از برای زنان بهتر است از
برای زنان اینکه نه بینند ایشان مردانرا و نه بینند ایشانرا مردان آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که خبر داد ترا باین و تو حال در نزد من بودی

و آنرا امید نستی من عرض کردم که خبر داد بمن آنرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تعجب نمودند از کثرت علم و دانش
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
پارچه گوشتیست از من و روایت کرده است از مجاهد که او گفت که بیرون آمد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنحضرت صلی الله علیه و آله دست حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم را گرفته بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که شناخته
باشد این را پس بتحقیق که شناخته است و هر که نشناخته باشد او را
پس بشناسد که او حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
است و او پارچه گوشت منست و او دل پر نور منست و جان منست جمیع ایمان منست آنچنان جانی که در میان
دو جانب منست پس هر که آزار کند او را پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و هر که
آزار کند مرا پس بتحقیق که آزار کرده است خداوند عالمیان را و ایضا از او روایت
کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ریشه پیچیده است بمن و با شاخ داخل و مایل است
از من بغضب می آرد مرا آنچه بغضب آورد او را و خوشنود میکند مرا آنچه خوشنود کند
او را و مسند احمد نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله مثل این حدیث را روایت نموده است
و در کتاب ابی اسحق ثعلبی روایت شده است از مجاهد که او گفت که بیرون
آمد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و بتحقیق که گرفته بود دست حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم را و فرمود کسیکه شناخته باشد او را پس بتحقیق که شناخته است او را
و کسیکه نشناخته باشد او را پس بشناسد که او است فاطمه زهرا علیها السلم
دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و او پارچه گوشت است از من

واو دل بر تو من است که در میان دو جانب من است پس هر که آزار کند او را
پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و هر که آزار کند مرا پس بتحقیق که آزار کرده است
خداوند عالمیان را و از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که او گفت
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام دختر گرامی و یا موی سفید معزز و محترم منست پس کسیکه آزار کند او را
پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و هر که آزار کند مرا پس بتحقیق که آزار کرده است
خداوند عالمیان را و کسی که آزار کند خداوند عالمیان را لعنت نموده است خداوند عالمیان باو
بقدر پری آسمانها و زمین و از حذیفه روایت شده که او گفت که داب حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله آن بود که نمیخوابید تا اینکه میبوسید عرض گونهٔ منورهٔ حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام را و میان دو پستان مبارک آنحضرت را و از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت شده است که آنحضرت
فرمودند که قاعدهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که نمیخوابید در
هیچ شبی تا اینکه میگذاشت روی مبارک خود را در میان دو پستان
مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و روایت شده است که بدرستیکه
محمد بن ابی بکر تلاوت مینمود این آیهٔ مبارکه را که در سورهٔ حج است باین نحو
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ راوی گوید که من گفتم
باو که آیا حدیث میکنند ملائکه مگر با پیغمبران یعنی با غیر پیغمبران نیز ملائکهٔ مقربین
حرف میزنند محمد بن ابی بکر در جواب گفت که مریم علیها السلام پیغمبر نبود و ملائکه
باو ندا کردند و گفتگو نمودند چنانچه حق تعالی در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران میفرماید
وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ

عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ یَا مَرْیَمُ اقْنُتِیْ لِرَبِّكِ وَاسْجُدِیْ وَارْكَعِیْ مَعَ الرَّاكِعِیْنَ و ایضًا
در سورهٔ مبارکهٔ مذکوره فرموده اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ یَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُكِ
بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیْحُ عِیْسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیْهًا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ و
ساره زن حضرت ابراهیم علیه السلم بتحقیق که نمودار گشتند ملائکه از برای او و
بشارت دادند او را بآنحضرت اسحق و بعد از اسحق بحضرت یعقوب علیه السلم که از صلب
اسحق متولد خواهد شد و حال آنکه ساره پیغمبر نبود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله محدَّثه بود که ملائکه با او حرف میزدند
و حال آنکه پیغمبر نبود و از ام سلمه زوجهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بهترین
زنان آنحضرت بعد از حضرت خدیجه کبری علیها السلم بود روایت شده است که او
گفت بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
شبیه ترین ناس بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در صفات ذاتی ظاهری و صفات
معنوی باطنی و یا در رنگ و روی و روایت شده است از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند از برای من که ای فاطمه کسیکه
صلوات فرستد بر تو می آمرزد حق تعالی او را و ملحق میگرداند او را بمن
در هر جای بهشت که بوده باشم من یعنی در قصر رفیع حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در خدمت سراسر سعادت آنحضرت خواهد بود روایت شده است
از حضرت امام زین العابدین علیه السلم که آنحضرت علیه السلم فرمودند که گفت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که آیا سؤال
کردی تو از پدر بزرگوارت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در آنچه سؤال

نمودی

نمودی اینکه در کجا بملاقات کثیر البرکات آنحضرت مشرف شوی در روز قیامت
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت بلی پرسیدم از آنحضرت و آنحضرت صلی الله
علیه و آله در جواب فرمودند که طلب وجود فایض الجود من نمای در نزد
حوض کوثر من عرض نمودم که اگر شما را در انجا نیابم در کجا طلب ملازمت
سراسر سعادت شما نمایم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که خواهی یافت
مرا در وقتیکه در زیر سایه عرش مجید رب العالمین ایستاده باشم
و در آن روز همگی در آفتاب باشند و در سایه نباشد کسی غیر از من حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد که ای پدر بزرگوار اهل دنیا همه در آنروز عریان
خواهند بود آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بلی ای دختر گرامی من همه
برهنه خواهند بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد که ای پدر عالیمقدار
من نیز در آنروز عریان خواهم بود آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بلی
ای دختر گرامی من تو نیز عریان و برهنه خواهی بود و بدرستیکه در آنروز
همه بحال خود در مانده اند و بیکدیگر ملتفت نمیشوند و احدی نگاه باحدی نمینماید
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که
وای از رسوایی و شرمندگی در آن روز از خداوند عز و جل که عریان
و برهنه در نزد او حاضر شوم پس بیرون نیامده بودم من از خدمت سراسر
سعادت آنحضرت صلی الله علیه و آله یعنی در همان ساعت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند برای من که نازل شد بر من حضرت جبرئیل روح
الامین علیه السلم و گفت از برای من که یا محمد برسان بحضرت فاطمه زهرا
علیها السلم سلام از جانب خداوند عالمیان و اعلام کن باو باینکه او چون

حیا و حجاب نمود از حق تعالی که بنزد او آید عریان در روز قیامت پس حق تعالی
جل جلاله نیز حیا و حجاب کرد از او اینکه او را برهنه محشور فرماید پس بتحقیق که وعده
نمود با او خداوند عالمیان اینکه بپوشاند با او در روز قیامت دو حله از
نور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پس گفتم من بحضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیها که آیا نپرسیدی از آنحضرت از حال پسر عموت که او
چگونه مَحْشُورْ خواهد شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت که پرسید از آن آنحضرت
صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند که بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام کرامتیر است در نزد خداوند عالمیان از اینکه عریان آورد
او را در روز قیامت و او را برهنه در صحرای محشر حاضر کرداند **فضائل**
شَهْرِ رَمَضَانَ لِلصَّدُوقْ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اِبْرَاهِیْمَ بْنِ اِسْحٰقَ عَنْ اَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدٍ الْکُوْفِیِّ عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ الْخَزَّازِ عَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ فِیْ حَدِیْثٍ طَوِیْلٍ کَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ اِذَا طَلَعَ هِلَالُ شَهْرِ رَمَضَانَ
یَغْلِبُ نُوْرُهَا الْهِلَالَ وَیَخْفٰی فَاِذَا غَابَتْ عَنْهُ ظَهَرَ **شرح** هلال بکسر ماه
ماه نو را گویند و جمع آن اهله است و مشهور در میان لغویین آنست که ماه
نو را تا سه شب هلال گویند مثل آنکه اول شهر را تا سه روز غره و سه شب
اول را غرر گویند و بعد از آنرا تا آخر ماه قمر گویند و بعضی دیگر گفته اند که ماه
نو را در شب اول هلال گویند چنانچه روز اول شهر را مفتتح گویند و بعد
از آن را قمر گویند و علامه حلی علیه الرحمه گفته است که اینست قول صحیح
صاحب قاموس گفته است که ماه شب اول و یا دو شب و یا سه شب
و یا تا هفت شب را هلال گویند و دو شب آخر ماه را نیز که شب بیست و ششم

وبیست وهفتم باشد هلال گویند و در غیر اینها قمر گویند لغویین ذکر کرده اند
که نامیده شده است ماه نو بهلال بجهت آنکه بلند میکنند مردمان صداهای
خود را در وقت دیدن آن بخبر دادن یکدیگر و گفتن تکبیر مشتق است از اهلال
که بمعنی بلند کردن صدا است میگویند اهل المحرم بالحج وقتیکه محرم احرام حج بسته
صدا را بگفتن تلبیه بلند نماید یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب فضائل شهر رمضان بسند معتبر مذکور روایت
کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت علیه السلم فرمودند در حدیث
طویلی که بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم وقتیکه طلوع میکرد هلال شهر رمضان
غلبه و زیادتی مینمود نور روی مبارک آنحضرت بماه نو و هلال در زیر نور آنحضرت
پوشیده و پنهان میشد پس هرگاه آنحضرت ع غایب میشد از ماه یعنی روی مبارک نورانی
خود را از آن میگردانید و یا بمیان خانه میرفت ماه نو شهر رمضان ظاهر و
هویدا میشد این غلام داعی معروض میدارد که ممکن است که جمیع اهله
چنین بوده باشد و ذکر شهر رمضان بسبب آنست که چون اکثری ناس
جویا و متفحص آن میباشند بخلاف اهلهٔ دیگر و در وقت استهلال گاه ماه
ظاهر و هویدا و گاه پوشیده و پنهان بوده بملاحظهٔ آن مطلع بر سبب آن
گشته هلال شهر رمضان مخصوص بذکر شده باشد و یا اینکه بجهت اعزاز و احترام
شهر رمضان و تیقن قیام بر فرائض و سنن آن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
استهلال در آن ماه مینموده اند و چون در برابر ماه نو می ایستاده اند این
امر غریب را اهل بیت مشاهده مینموده اند و در سایر اهله آنحضرت ع استهلال
نمینموده لهذا هلال شهر رمضان مذکور گشته و هرگاه در هر یک استهلال

و استقبال میمون دانسته بلال از غلبه نور روی مبارک آنحضرت مختفی و پنهان میبود والله اعلم

بشا ۴۱ بالاسناد الی ابی علی الحسن بن محمد الطوسی عن محمد بن الحسین المعروف
بابن الصفال عن محمد بن معقل العجلی عن محمد بن ابی الصهبان عن ابن
فضال عن حمزة بن حمران عن الصادق عن ابیه علیهما السلم عن جابر بن عبد الله
الانصاری رضی الله عنه قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و آله صلوة
العصر فلما انفتل جلس فی قبلته والناس حوله فبیناهم کذلک اذ اقبل علیه
شیخ من مهاجرة العرب علیه سمل قد تهلل واخلق وهو لا یکاد یتمالک
کبرا وضعفا فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه و آله یستحثه الخبر فقال
الشیخ یا نبی الله انا جائع الکبد فاطعمنی وعاری الجسد فاکسنی وفقیر
فارشنی فقال ما اجد لک شیا ولکن الدال علی الخیر کفاعله انطلق الی
منزل من یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله یوثر الله علی نفسه انطلق
الی حجرة فاطمة وکان بیتها ملاصق بیت رسول الله الذی ینفرد به لنفسه
من ازواجه ویا بلال قم فقف به علی منزل فاطمة فانطلق الاعرابی مع
بلال فلما وقف علی باب فاطمة نادی باعلی صوته السلم علیکم یا اهل بیت
النبوة ومختلف الملائکة ومهبط جبرئیل الروح الامین بالتنزیل من عند رب العالمین
فقالت فاطمة وعلیک السلم فمن انت یا هذا قال شیخ من العرب اقبلت
علی ابیک سید البشر مهاجرا من شقة وانا یا بنت محمد عاری الجسد جائع
الکبد فواسینی یرحمک الله وکان لفاطمة وعلی تلک الحال ورسول الله صلعم
ثلثا ما طعموا فیها طعاما وقد علم رسول الله صلی الله علیه و آله ذلک من شانهما
فعمدت فاطمة علیها السلم الی جلد کبش مدبوغ بالقرظ کان ینام علیه الحسن والحسین

فقالت

فقالت خذ هذا ايها الطارق فعسى الله ان يرتاح لك ما هو خير منه فقال
الاعرابي يا بنت محمد شكوت اليك الجوع فناولتني جلد كبش ما انا صانع
به مع ما اجد من التعب قال فعمدت لما سمعت هذا من قوله الى عقد كان في
عنقها اهدته لها فاطمة بنت عمها حمزة بن عبد المطلب فقطعته من عنقها ونبذته
الى الاعرابي فقالت خذه وبعه فعسى الله ان يعوضك به ما هو خير منه فاخذ
الاعرابي العقد وانطلق الى مسجد رسول الله صلى الله عليه واله والنبي صلى الله عليه
واله جالس في اصحابه فقال يا رسول الله اعطتني فاطمة بنت محمد هذا العقد
فقالت بعه فعسى الله ان يصنع لك قال فبكى النبي صلى الله عليه واله وقال
وكيف لا يصنع الله لك وقد اعطتكه فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله
سيدة بنات ادم فقام عمار بن ياسر رحمة الله عليه فقال يا رسول الله اتاذن
لي بشراء هذا العقد قال اشتره يا عمار فلو اشترك فيه الثقلان ما عذبهم
الله بالنار فقال عمار بكم العقد يا اعرابي قال بشبعة من الخبز واللحم وبردة
يمانية استر بها عورتي واصلي فيها لربي ودينار يبلغني الى اهلي وكان
عمار قد باع سهمه الذي نفله رسول الله صلى الله عليه واله من خيبر ولم يبق
منه شيئا فقال لك عشرون دينارا ومائتا درهم هجرية وبردة يمانية
وراحلتي تبلغك اهلك وشبعك من خبز البر واللحم فقال الاعرابي ما اسخاك
بالمال ايها الرجل وانطلق به عمار فوفاه عمار ما ضمن له وعاد الاعرابي
الى رسول الله صلى الله عليه واله فقال له رسول الله صلى الله عليه واله
اشبعت واكتسيت قال الاعرابي نعم واستغنيت بابي انت وامي قال فاجز
فاطمة بصنيعها فقال الاعرابي اللهم انك اله ما استحدثناك ولا اله لنا

تعبد سواك وانت رازقنا على كل الجهات اللهم اعط فاطمة ما لا عين رات
ولا اذن سمعت فامن النبي صلى الله عليه وآله على دعائه واقبل على اصحابه
فقال ان الله قد اعطى فاطمة في الدنيا ذلك انا ابوها وما احد من العالمين مثلي
وعلي بعلها ولولا علي ما كان لفاطمة عليها السلم كفو ابدا واعطاها الحسن و
الحسين وما للعالمين مثلهما سيدا شباب اسباط الانبياء وسيدا شباب
اهل الجنة وكان بازائه مقداد وعمار وسلمان رضي الله عنهم فقال وازيدكم
قالوا نعم يا رسول الله قال اتاني الروح يعني جبرئيل عليه السلم انها اذا هي قبضت
ودفنت يسالها الملكان في قبرها من ربك فتقول الله ربي فيقولان فمن
نبيك فتقول ابي فيقولان فمن وليك فتقول هذا القائم على شفير قبري
علي بن ابي طالب عليه السلم الا وازيدكم من فضلها ان الله قد وكل بها
رعيلا من الملائكة يحفظونها من بين يديها ومن خلفها وعن يمينها و
عن شمالها وهم معها في حيوتها وعند قبرها عند موتها يكثرون الصلوة
عليها وعلى ابيها وبعلها وبنيها فمن زارني بعد وفاتي فكانما زارني في
حيوتي ومن زار فاطمة فكانما زارني ومن زار علي بن ابي طالب عليه السلم
فكانما زار فاطمة ومن زار الحسن والحسين فكانما زار عليا ومن زار ذريتهما
فكانما زارهما فعمد عمار الى العقد فطيبه بالمسك ولفه في بردة يمانية
وكان له عبد اسمه سهم ابتاعه من ذلك السهم الذي اصابه بخيبر فدفع
العقد الى المملوك وقال له خذ هذا العقد فادفعه الى رسول الله صلى الله
عليه وآله وانت له فاخذ المملوك العقد فاتى به رسول الله صلى الله عليه
وآله واخبره بقول عمار فقال النبي صلى الله عليه وآله انطلق الى فاطمة

فادفع

فادفع الیها العقد وانت لها فجاء المملوك بالعقد واخبرها بقول رسول الله صلعم

فاخذت فاطمة علیها السلام العقد واعتقت المملوك فضحك الغلام فقالت

ما یضحکك یا غلام قال اضحکنی عظم برکة هذا العقد اشبع جائعا وکسی عریانا

واغنی فقیرا واعتق عبدا ورجع الی ربه **شرح** مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل

الجنة مثواه در بیان این حدیث شریف گفته است که سمل بفتح میم یعنی بر وزن

قلم جامهٔ کهنه است و قول جابر راوی حدیث که گفته است فتهلل یعنی آمد

مشتق است از قول ایشان که میگویند تهلل وجهه وقتیکه منور شود وظاهر شود

در روی آثار خوشنودی و یا اینکه بوده باشد مراد از آن جامه و کنایه باشد

از سکاف آن و قول راوی که گفته است یستحثه الخبر یعنی حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وآله خبر میپرسید از آن مرد و سریع میکردانید و ترغیب میفرمود او را در ذکر

احوالش قول آن مرد که گفت ارشنی صاحب نهایه گفته است که واقع میشود

ریاش بر وسعت و معاش و مال مستفاد و از این معنیست حدیث عائشه

که گفته است ویریش مملقها یعنی میپوشانید و غنی میکردانید فقیر آنرا

واصل آن از ریش است یعنی پر و بال طائر گویا که فقیر انفاق کننده را

قیام و پرواز نیست از برای او مثل طایریکه بال و پر او بریده باشد

میکویند راشه یریشه وقتیکه نیکویی کند با او و قرظ برگ سلم است که

دباغت میکنند با آن و میکویند ابتاح الله لفلان یعنی رحم کند حق تعالی

با او و سغب گرسنگی است و صاحب نهایه گفته است که میکویند

پاره از سوار از دعکه و چند سهم را دعیل و از اینست معنی حدیث حضرت

علی بن ابی طالب علیه السلام که سرعت کنند کان بودند بسوی امر او دعیلا

باب الشمل ... الثوب الخلق وقوله فتهلل ای الرجل من قولهم ... [illegible]

یعنی سوار شوندگان بودند بر اسبان این غلام داعی معروض میدارد که
تهلّل بمعنی مذکور که مؤلّف کتاب علیه الرحمة والغفران گفته در لغت آمده
امّا با کلمهٔ سَمَل که ماقبل آن و اَخلَق که بعد از آن واقع است معنی مذکور مناسب
نمینماید انسب آنست که تهلّل و اَخلَق هردو صفت جامهٔ کهنه آمده باشد و در صفت
جامه بودن آن کنایه از معنی مذکور ضرور نیست بلکه تهلّل بمعنی مناسب بآن
در لغت آمده چنانچه بمعنی مذکور و غیر آن آمده است صاحب قاموس گفته است
تهلّل کتفعّل اسمٌ للباطل و در اخلاق گفته وخَلَقَ محرّکة البالی للمذکر والمؤنث
وثوبٌ اَخلاقٌ اذا کانت الخلوقة فیه کلّه وجوهری گفته است وقد خلق الثوب
بالضمّ خلوقةً ای بلی واخلق الثوب مثله واخلقته انا یتعدّی ولا یتعدّی
بنا بر این معنی حدیث اینست که بر آن مرد بود جامهٔ کهنه باطل چرکن صاحب نهایه
گفته است که اخلاق الثوب تقطیعه وقد خلق الثوب واخلق بنا بر این
معنی حدیث آنست که پوشیده بود آن مرد جامهٔ کهنهٔ باطل پارچه پارچه از کثرت
پینها که بر آن بود و یا پاره پاره بود الفاظ همگی باهم ملایم و مناسبست و ازشنی
ظاهر شن آنست که مشتق باشد از رِیش و رِیاش که بمعنی نفع و مال و وسعت
حال و نیکی معاش است نه از رِیش و راش که بمعنی پر و بال است این ریش
غیر آن ریش است جوهری گفته است الرّیش للطائر الواحدة ریشةٌ وتجمع
علی ارياش والرّيش والرّياش بمعنًی وهو اللباس الفاخر مثل اللبس واللباس
ویقال الرّيش والرّياش المال والخصب والمعاش صاحب قاموس گفته الرّيش
بالکسر للطیر کالرّائش ج ارياش واللباس الفاخر کالرّياش کاللبس واللباس
والخصب والمعاش واعطاه مائة بريشها ای بلباسها واحلاسها وداش لصدیق

اَطْعِمَهُ وَسَقَاهُ وَاَصْلَحَ حَالَهُ وَنَفَعَهُ پس معلوم شد که رِیْش و رِیَاش غیر رِیْش وَرَاش
بمعنی پر و بال است و واحد این رِیْش رِیْشَه وجمعش اَرْیَاش است ابن اثیر نیز در نهایه
موافق این معانی را ذکر کرده است امّا حدیث عایشه ملعونه را که در وصف پدر
لعینش پرانیده خواسته که بال و پری بر آن بسته به پرواز آورد تشبیه و استعاره
نموده رِیْش و مَقْصُوْصُ الْجَنَاحِ را ذکر کرده کلام خود را مشوّش و غیر ملتئم نموده در
حدیث واقع شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پیراهنی بسه درهم که قریب بیک عباسی
باشد خریدند و فرمودند که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هٰذَا مِنْ رِیَاشِهٖ و در قرآن مجید نیز لفظ
ریش واقع شده حق سبحانه و تعالی در سورهٔ مبارکهٔ اعراف فرموده است یَا بَنِیْ
اٰدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَیْکُمْ لِبَاسًا یُوَارِیْ سَوْاٰتِکُمْ وَرِیْشًا وَلِبَاسُ التَّقْوٰی ذٰلِکَ خَیْرٌ ذٰلِکَ
مِنْ اٰیَاتِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُوْنَ بعضی از مفسّرین ریش را تفسیر کرده اند بآنچه محتاج
الیه باشد و بعضی گفته اند که مراد از آن مال است و بمعنی مال روایت کرده اند
از ابن عبّاس و بعضی گفته اند که وسعت حال و نیکویی معاش است و بعضی گفته اند
که لباس فاخر و زینت و جمال است و بعضی گفته اند که مراد خیر و نفع کثیر است
شیخ طبرسی علیه الرّحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده که آنچه ذکر کرده اند
مفسّرین داخل است در آن و هر یک از ایشان تخصیص داده اند بعض
خیر را بذکر بعضی از مفسّرین ذکر نموده اند که حق تعالی حکمت انزال لباس را
در این آیهٔ وافی هدایه بیان فرموده است که سه چیز در آن ملحوظ و منظور است
یکی ستر عورت دوّم زینت در میان مردم بدرستیکه حق تعالی دوست
میدارد که بندگان اظهار و آشکار نمایند آثار نعمتهای الٰهی را و آنها را
پوشیده و پنهان ننمایند چنانچه در آیهٔ دیگر فرموده وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ

تحدیث و در آیه دیگر فرموده قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات
من الرزق و پوشیده و پنهان منع ازان کفران نعمت الهی است و در حدیث
واقع شده که حضرت امام زین العابدین علیه السلم دو جامه تابستانی خریدند
هر یک را بصد درهم و حضرت امام حسین علیه السلم در روز معرکه کربلای پر بلا
جامهٔ خز قیمتی پوشیده بود و حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
جامههای خز قیمتی میپوشید و حدیث گذاشتن حضرت امام رضا علیه السلم مندیل
بسیار بقیمت بر سر مبارک و معارضهٔ مأمون ملعون و جواب آنحضرت
مشهور است سوم لباس تقوی که رخت نماز و عبادات باشد و بوده باشد
آن پشم و موی درشت و بعضی گفته اند که مراد از لباس تقوی رخت جنگ
و جهاد در راه خدای تعالی است پس باید که مؤمن این سه نوع لباس را داشته
باشد و در وقت هر یک آنرا بپوشد و ایضا اکثر لغویین ذکر کرده اند که
مشهور است که میگویند اعطاه مائة بریشها ای بلباسها لما احدسیها چنانچه
در فارسی نیز میگویند که پادشاه بخشید بفلان بنده اش صد شتر با جل و مهار
و بعضی گفته اند که سغب بفتح سین و سکون غین معجمه گرسنگی با وجود تعب است
و همین معنی در این حدیث شریف انسب است در مجمع البحرین مذکور است که هو ساغب
ای جائع و سغبان و هم سغبون جیاع قیل و لا یکون السغب الا الجوع مع التعب
و در قاموس مسطور است سغب کفرح و نصر سغبا و سغبا و سغابة و
سغوبا و مسغبة جاع او لا یکون الا مع تعب و عبارت نهایه در بیان
رعلة و رعیل نیز مثل عبارت بیان ریاش و ریش در نهایت تشویش است
گفته است که رعلة قطعه فرسان و رعیل جماعت خیل است او لا در طاق قطعه

وجماعت عکس آنچه گفته النسب بود وبعد از آن در معنی رَعِیل گفته رکّاباً علی
الخیل پس رعیل خیل شد سواران بر خیل النسب در آن عبارت صاحب مجمع البحرین نیست
چنانچه گفته است الرَّعِیل قِطْعَةٌ مِنَ الخَیْلِ وَالجَماعَةُ مِنَ النّاسِ پس معلوم شد
که رعیل مثل چندین است و در فارسی چندین اسب و چندین آدم گویند در
الحدیث شریف نیز مراد چندین ملک است اِنْفَتَلَ صیغه مفرد مذکر است
از فعل ماضی باب انفعال یعنی چون فارغ شد آنحضرت ص و برگشت از ادای
نماز بعد از بجای آوردن آن مثل انصرف است لفظاً و معنیً جوهری ذکر کرده است
که فَتْل قلب لَفْت است تا را که در آخر کلمه بود قبل از لام در اول گذاشته
و فا را نیز قبل از تا گذاشته لام اول کلمه را آخر کلمه نموده اند و لَفْت بمعنی پیچیدن
و برگشتن است تَمالُكْ استطاعت و خودداری نمودن است ابن اثیر
در نهایه گفته است که در حدیث آدم علیه السلام واقع شده که فَلَمّا رآهُ اَجْوَفَ
عَرَفَ اَنَّهُ خَلْقٌ لا یَتَمالَكُ ای لا یَتَماسَكُ و هرگاه وصف کنند انسان را بسبکی
و طیش میگویند اِنَّهُ لا یَتَمالَكُ یعنی مالک نفس خود نیست و خود را نگهداری
و خودداری نمیتواند نمود یُؤْثِرُ اللهَ عَلیٰ نَفْسِهِ یعنی برمیگزیند و مقدم میدارد
رضای خداوند عالمیان را بر خواهش خود و بهمین معنیست در آیه مبارکه
بَلْ تُؤْثِرُونَ الحَیٰوةَ الدُّنْیا عَلَی الآخِرَةِ یعنی بلکه مقدم میدارید و تفضیل میدهید
زندگی دنیا را بر آخرت مهاجر کسی را گویند که ترک وطن و بلد و اهل خود
نموده بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فایز شود و هجر در لغت ضد
وصل است و هِجْرَتَیْن که در احادیث واقع شده هجرت بحبشه و هجرت بمدینه
طیبه است و فضیلت مهاجرین بسیار است و در احادیث واقع شد که هر که

بالطوع والرغبه داخل اسلام شود او مهاجرست و هر که هجرت نماید از وطنش ببلاد
دیگر بجهة تحصیل علم و یا ادای فریضهٔ حج و یا برای هر غرضی از اغراض دینی او از جملهٔ
مهاجرین بسوی حق تعالی و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد بود شُقّه
بضم و کسر شین معجمه و تشدید قاف دوری و راه و سفر دور و مشقت را گویند
صاحب قاموس گفته الشُّقَّةُ بالضَّمِّ وَالْکَسْرِ اَلْبُعْدُ وَالنَّاحِیَةُ یَقْصِدُهَا الْمُسَافِرُ
وَالسَّفَرُ الْبَعِیْدُ وَالْمَشَقَّةُ ج کَصُرَدٍ وَعِنَبٍ قَرَظ بفتح قاف و فتح راء مهمله برگ
درخت سَلَم است و سَلَم بفتح سین و لام مثل قَلَم درخت تاخ احمر را گویند که خاردار
و چوب آن صلب ترین چوبهاست لهذا در آتش آن نیز صلابت و دوام
تمام است و واحد آنرا سَلَمَه گویند مثل قَلَمَه و مراد از جلد کبش مدبوغ در این حدیث
تیماج و نطع و امثال آنست عِقد بکسر عین مهمله و سکون قاف گردن بند را
گویند و جمع آن عُقُود است مثل حِمل و حُمُول صاحب قاموس گفته اَلْعِقْدُ
بِالْکَسْرِ اَلْقِلَادَةُ ج عُقُودٌ شَبْع بفتح شین معجمه و سکون باء یکنقطه و شِبَع
مثل عِنَب سیری را گویند و شِبْع بکسر شین معجمه و سکون باء و مثل عِنَب نیز
اسم است از برای آنچه سیر کند آنکس را و شُبْعَه بضم شین و سکون باء آنقدر
از خوراکی را گویند که یکبار آنکس را سیر کند که در فرس یکخوراک میگویند جوهری
گفته الشِّبْعُ بِالتَّسْکِیْنِ اِسْمُ مَا اَشْبَعَکَ مِنْ شَیْءٍ وَعِنْدِیْ شُبْعَةٌ مِنْ طَعَامٍ بِالضَّمِّ
اَیْ قَدْرُ مَا یُشْبَعُ بِهِ مَرَّةً و در قاموس مسطور است اَلشِّبْعُ بِالْکَسْرِ وَکَعِنَبٍ اِسْمُ
مَا اَشْبَعَکَ وَشُبْعَةٌ مِنْ طَعَامٍ بِالضَّمِّ قَدْرُ مَا یُشْبَعُ بِهِ مَرَّةً وَالشَّبْعُ بِالْفَتْحِ وَکَعِنَبٍ
ضِدُّ الْجُوْعِ بُرْد بضم باء یکنقطه و سکون راء مهمله جامهٔ راه راه را گویند و در غیر
راه راه نیز گاه استعمال مینمایند و جمع آن اَبْراد و بُرود است و بُرده بضم باء

و سکون

وسکون را، وفتح دال مهمله ملصقه بها عبای سیاه مربع را گویند که منوده باشد بزرگ
و وسیع عربان صحرائی آنرا پوشند وجمع آن بنا بر تحقیق ابن اثیر وجوهری بُرَد
بضم باء وفتح را است جوهری گفته اَلْبُرْدُ مِنَ الثِّیَابِ وَالْجَمْعُ بُرُوْدٌ وَاَبْرَادٌ وَالْبُرْدَةُ
کِسَاءٌ اَسْوَدُ مُرَبَّعٌ فِیْهِ صِغَرٌ تَلْبَسُهُ الْاَعْرَابُ وَفِیْ حَدِیْثِ ابْنِ عُمَرَ بُرْدَةٌ فَلُوْتٌ وَالْجَمْعُ
بُرَدٌ ایضا جوهری ذکر کرده است کِسَاءٌ فَلُوْتٌ لَا یَنْضَمُّ طَرَفَاهُ عَلَی لَابِسِهِ لِصِغَرِهِ
هرچند که لغویین تصریح بر آن نموده اند اما گاه در یک بُرد یمنی بُرْدَه بالحاق تا
وحدت استعمال نموده اند در حدیث شریف اوّلا وثانیا بمعنی اصل مذکور و
ثالثا برد واحد بنا بر استعمال مزبور انسب است دِیْنَار اشرفی را گویند وجمع آن
دنانیر است لغویین ذکر کرده اند که اصل آن دِنَّار بوده نون اول ساکن را
بدل نموده اند بیا دِیْنَار گویند ووزن آن در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
نیز همین وزن بوده که حال در اشرفی بتی شایع است وآن یکمثقال شرعی
وچهار دانگ ونیم مثقال صیرفی است واز روم اشرفی بعربستان میبرده اند
وسکه بطلا تا زمان عبد الملک بن مروان زده نشده بود چون عبد الملک
بر تخت سلطنت متمکن شد بسکه اشرفی طلا مسکوک نمود دِرْهَم بکسر دال وفتح
ها زر نقره را گویند و دِرْهِم بکسر ها نیز در لغت آمده ولغویین ذکر کرده اند که آن
فارسی معرب است وجمع آن دَرَاهِم است ودرهم را دِرْهَام بر وزن مثقال
نیز گویند وجمع آن دَرَاهِیم است ووزن آن در زمان جاهلیت مختلف
وبعضی سبک بوزن چهار دانگ بوده وآن را درهم طبریه میگفته اند و
بعضی سنگین وبوزن هشت دانگ بوده وآنرا عبدیه ودرهم بغلیه
میگفته اند منسوبست بپادشاهی که او را رأس البغل میگفته اند ودراهم

معدله اسلام هر ده عدد آن بوزن هفت اشرفی که هفت مثقال شرعی است
بوده واهل مدینهٔ طیّبه با آن دراهم معامله مینموده اند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله تشریف بمدینهٔ طیّبه آوردند اهل مدینه را بوزن درهم مکهٔ معظمه
که ششدانگ بوده ارشاد نمودند و بآن وزن در مدینهٔ طیبه نیز درهم
نقره مسکوک شد ظاهرش انکه مراد از دراهم هجریه درانجه حدیث این دراهم
باشد چون بعد از هجرت انحضرت صلی الله علیه وآله باهل مدینه ارشاد
و مسکوک نمودند هجریه میگفته اند و وزنش نیز زیاده بر درهم طبریه که معمول
اهل مدینهٔ طیبه بود بوده است نَفَل بفتح نون و فتح فا غنیمت و هبه را گویند
و اصل آن بمعنی زیادتی و تفضل است چنانچه از آیه مبارکه وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ
وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً معلوم است بجهة انکه حضرت ابراهیم علیه السلام دعا و طلب نمود
از حق تعالی حضرت اسحق را خداوند عالمیان دعای او را مستجاب فرموده
و حضرت یعقوب را نیز زیاده از طلب تفضل فرمود هر چند که همه بفضل و کرم
اوست و غنیمت را نَفَل بجهت آن گویند که حق تعالی خلّیت آنرا بر این
امت تفضل فرموده از امم سابقه زیادی نمود نَفَّلَهُ که در حدیث شریف
مذکور رمتن واقع است صیغه مفرد مذکر از فعل ماضی است یعنی سهم غنیمتی
که عطا کرده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بعمار صاحب قاموس گفته است
که اَلنَّفَلُ بِالتَّحْرِيكِ اَلْغَنِيمَةُ وَالْهِبَةُ ج اَنْفَالٌ وَنِفَالٌ وَنَفَلَهُ النَّفَلَ وَنَفَّلَهُ
وَاَنْفَلَهُ اعطاه ایّاه عمار مذکور در حدیث عمار بن یاسر است که از اقطاب اربعه
و خلص صحابه کرام حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بوده و کنیه او ابوالیقظان است
این کتاب گنجایش شرح احوال او مفصلا ندارد اما چون معرفت باحوال او در ضمن

ابحرش

۱۹۹

در بیان شمه‌ای از احوال و فضائل
عمار بن یاسر علیه الرحمه

اینحدیث شریف ضرورست شمهٔ اختصار مینماید عمار علیه رحمة الله الملک الغفار
در اعلی مرتبهٔ ایمان بود و در راه حق تعالی آزارها و مشقتهای تمام کشیده و
هر دو هجرت هجرت بحبشه و هجرت بمدینهٔ مشرفه قیام نموده و بدو قبله در خدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز گزارده و در جنگ بدر و غزوات دیگر که بعد از آن
واقع شد در همگی حاضر و در هر یک شجاعتها و دلیریها نموده و در هیچ جنگ فرار
ننموده زخمهای مکرر برداشته شمشیر بر کفار میزد و جهاد در راه خدا مینمود روایت
شده که در یکی از جنگها مسلمانان فرار نمودند و عمار ایستاده و زخم بسیار برداشته
گوشش بریده شده و بر دوشش افتاده بود و او جنگ میکرد و فریاد میزد
و میگفت ای گروه مسلمانان از بهشت میگریزید منم عمار که ایستاده ام در راه
خداوند عالمیان پیش من آیید و در احادیث نبوی واقع شده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که عمار از سر تا پای خود مملو از ایمان است و ایضا در شان
او فرمودند که هر که دشمن عمار باشد حق سبحانه و تعالی دشمن او باشد و ایضا
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بهشت عنبر سرشت مشتاق است بلقای
علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و در تفسیر حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام روایت شده که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
نشسته بود و مجلس آنحضرت صلی الله علیه و آله مملو از اصحاب آنحضرت بود حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله در آن بین فرمودند که کدام یک از شما نفع رسانیده است
بجاه و جلال خودش به برادر مومنش حضرت امیر المومنین علیه السلام عرض کرد
که من آنرا کرده ام یا رسول الله حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند
که چگونه بوده است آنحضرت امیر المومنین علیه السلام عرض کرد که میگذشتم من

از راهی دیدم که چسبیده اند بعضی از یهود بعمار بن یاسر و طلب مینمایند
از او سی درهم قرضی که عمار از ایشان گرفته پس چون نظر عمار بمن افتاد
گفت که ای برادر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینها گرفته اند مرا مطلب
ایشان آزار و خواری منست بجهت دوست داری من شما اهل
بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را پس خلاص کن مرا از دست
ایشان بحق جاه و جلال خودت پس من اراده کردم که از آن یهود
التماس و شفاعت عمار را نمایم عمار گفت بمن که ای برادر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله شما در دل من و در چشم من بزرگ مرتبه تر از آیند که
بچنین کافران التماس و شفاعت مرا نمایید مطلب و التماس من از
خدمت شما آنست که التماس و شفاعت نمایید در نزد کسیکه بر نمیگرداند
سؤال شما را و هر گاه طلب نمایید از او اینکه اطراف عالم را پر از طلا
کند البته چنان مینماید پس طلب فرمایید از درگاه او اینکه یاری کند مرا
بادای قرض و مستغنی گرداند از قرض داری او پس بجهت عمار حسب
المسئول او از درگاه الهی دعا و طلب نمودم و بعد از آن بعمار گفتم که بردار از
پیش روی خودت سنگ و یا کلوخی بدرستیکه حق تعالی میگرداند
آنرا برای تو طلای گداخته پس عمار دست زد و سنگی که بقدر چند من
بود برداشت پس آن سنگ عظیم بامر خداوند کریم گردید طلا در دست
عمار بعد از آن عمار از یهودی پرسید که چند است طلب تو از من یهودی
گفت سی درهم عمار گفت که آن قیمت چه قدر از طلاست یهودی گفت
بقدر سه مثقال پس عمار دست بدعا برداشت و گفت خداوندا طلب میکنم

از درگاه تو بحق جاه و جلال کسیکه بسبب جاه او گردانیدی سنگ را طلا
اینکه نرم گردانی آنرا در دست من تا جدا کنم از آن حق و طلب او را پس
بامر الهی آن سنگ طلا مثل موم در دست عمّار نرم شد پس عمّار سه مثقال
از آن جدا کرد و بیهودی طلب کار داد و بعد از آن عمّار نگاه میکرد بآن
طلا که در دست او بود و گفت که خداوندا بدرستیکه شنیده ام کلام معجز
نظام ترا که در قرآن مجید فرموده اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰی اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰی
و من نمیخواهم غنائیرا که طاغی گرداند مرا خداوندا سؤال میکنم از درگاه تو
بحق جاه و جلال آن کسیکه گردانیدی تو بحق جاه او سنگ را طلا اینکه باز
بگردانی آنرا سنگ پس عمّار این را گفت و آن طلا را بدور انداخت بقدرت
الله تعالی باز سنگ شد چنانچه بود و گفت عمّار که بس است از برای من
از دنیا و آخرت دوست داری من از برای تو ای برادر حضرت پیغمبر
صلّی الله علیه و آله چون حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم عرض خود در خدمت حضرت
رسول الله صلّی الله علیه و آله تمام نمود حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمودند
که بلی تعجّب کردند ملائکهٔ هفت آسمان از جانب عمّار و از اقوال او و همگی
صدا بثنای عمّار در درگاه خداوند عالمیان بلند کردند پس درود و صلوات
الهی متعاقب یکدیگر از جانب خداوند عالمیان مِنْ فَوْقِ الْعَرْشِ بر عمّار
نازل شد پس بشارت باد بتو ای اَبَا الْیَقْظَانِ باینکه تو در دنیا برادر
حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلم و از افضل اهل محبّت و ولاء آنحضرتی
و از جملهٔ کشته شدگان در راه دوستی و محبّت آنحضرت خواهی بود تَقْتُلُکَ
الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ و آخر توشه و روزی تو از دار دنیا یکصاع شیر خواهد بود

وملحق خواهد شد روح تو بارواح طیبهٔ حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد که افضل
عالمیانند و تو از جملهٔ بهترین شیعیان منی و ایضا روایت شده است که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بعمار که تو از بزرگان فقهائی ای عمار
پس عمار عرض کرد که بس است مرا یا رسول الله از علم و دانش معرفتم باینکه
تو پیغمبر پروردگار عالمیانی و سید جمیع خلایقی و بدرستیکه برادرت
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام وصی و خلیفهٔ تو است و بهترین خلق است
بعد از تو و بدرستیکه فرمان حق و صدق فرمودهٔ تو و اوست و گفتار
حق کردار تو و اوست و بدرستیکه خداوند عالمیان چون ارادهٔ آن نموده
که بگرداند مرا با شما در دنیا و آخرت توفیق داده است بمن بدوستداری
شما و بدشمنی با دشمنان شما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند
که چنین است که گفتی تو یا عمار و بدرستیکه حق تعالی بسبب تو تایید دین
مبین خود خواهد نمود و بسبب تو عذر غافلین را قطع خواهد فرمود و
بسبب تو عناد معاندین را واضح و آشکار خواهد کرد در وقتی که بکشند
ترا گروه بغی و طغیان کننده بر اهل حق ای عمار بدرستیکه بسبب علم
و دانش رسیدی تو باین مرتبهٔ فضیلت پس سعی کن در زیادتی علم تا اینکه
زیاد شود مراتب فضایل تو ای عمار بدرستیکه چون بیرون آید بندهٔ از
بندگان حق تعالی در طلب علم ندا کند باو خداوند عالمیان از فوق عرش
مجید که رحمت و وسعت حق تعالی بر تو باد ای بندهٔ من آیا میدانیکه
چه منزلت عظیم است که طلب میکنی و چه درجهٔ رفیع است آنچه را که ارادهٔ
نموده میخواهی که بشوی از جملهٔ ملائکهٔ مقربین و بگردی از برای ایشان قرین

البته

البته که میرسانم من نور المرادت و برمی آورم بحبت تو حاجت را و ایضا
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بهشت عنبر سرشت مشتاق است
ببوی سه نفر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم عرض کردند که آن سه نفر کیستند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که تو یا علی از جملهٔ اینانی و اول اینانی
و دوم سلمان فارسی است و او را ادراک کرده است قدری پیری پس
او را که دار از برای نعمت ناصح و سوم عمار بن یاسر است و او در معرکها
با تو همراه خواهد بود آگاه باش بانکه بسیار است خیر او و روشن است نور او
و عظیم است مزد او و ایضا روایت شده است که چون حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بنای مسجد در مدینهٔ طیبه میگذاشتند خشت بنای مسجد را
بدست مبارک خود گرفت و گفت خداوندا خیر و خوبی نیست مگر
خیر آخرت پس بیامرز خداوندا گروه انصار و مهاجرین را و آنحضرت خشت را
از دست عمار بن یاسر میگرفت و میفرمود رحمت باد بر تو ای پسر سمیه خواهند
کشت ترا فئهٔ باغیه پس چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده بود عمار بن
یاسر بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز دست از متابعت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم برنداشته شیعهٔ یکرنگ خالص الاعتقاد آنحضرت بود
و در راه محبت آنحضرت متحمل مشقتهای شدیده شد از انجمله آنکه عثمان ملعون
آنقدر او را زد که بیهوش گشته یک روز و یک شب از خود بیخبر افتاده بود بعد از
آنکه بهوش آمد عظیم رنجور شد و در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
همیشه میبود و با آنحضرت در راه حق تعالی جهاد مینمود و در جنگ جمل
در خدمت آنحضرت بود و چون آنحضرت علیه السلم بجنگ صفین قیام نمود او نیز در خدمت آنحضرت

جهاد می‌نمود و قاضی نور الله مرقده ذکر کرده است که در حرب صفین عمار بهاشم
بن عتبه گفت که ای هاشم امروز قدم در بهشت عنبرسرشت خواهم گذاشت و بخدمت
فیض موهبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف خواهم شد و حزب آنحضرت را
ملاقات خواهم کرد و در آن روز عمار سر بسوی آسمان کرد و گفت ای
خداوند من اگر دانم که رضای تو در آنست که من خود را باین آب فرات انداخته
غرق نمایم چنین کنم و اگر دانم که رضای تو در آنست که شمشیر بر شکم خود نهاده
زور کنم تا از پشت من بیرون آید چنان کنم خداوندا هیچ کاری را برضا
و خوشنودی تو اقرب از محاربهٔ این گروه نمیدانم و بیاران خود گفت که ما
سه بار با این رایات و علمها که در لشکر معاویهٔ لعین می بینید با کفار و منکران
حرب نموده ایم و حال با اصحاب این رایات جنگ باید کرد و بر شما مخفی
و پوشیده نباشد که من امروز شهید خواهم شد و چون من از عالم
فانی بسرای باقی رحلت نمایم کار مرا حواله بلطف ربانی نمایید و خاطر خود را
جمع دارید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امام و مقتدای ماست فردای
قیامت از جهت اخیار خصومت با اشرار خواهد کرد و چون از گفتن
این کلمات فارغ شد تازیانه بر اسب خود [illegible] کارزار روانه شد
قتال آغاز نموده جمعی را بدرک جحیم ارسال نمود و علی التعاقب و التوالی
حملها بر لشکر اعدا می‌نمود و رجزها میخواند و جمعی از تیره دلان شام دور
او را بمیان گرفته زخمها براو زدند تا آنکه لعینی که مکنی بابی العادیه بود زخم
منکری بر تهیگاه آن قدوهٔ ابرار زد که او را بی تاب و طاقت نمود
بصف خویش مراجعت نموده آب طلب نمود غلام عمار رشید نام قدحی

شیر

شیر نزد او آورد چون نظر عمار بر قدح شیر در دست رشید افتاد گفت
صَدَقَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ علیه وآله از حقیقت این سخن استفسار نمودند
جواب گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بمن خبر داده بود که روزی ۱۱
آخر تو از دنیا شیر خواهد بود آنگاه قدح شیر را بدست گرفته آشامید وجان
شیرین را نثار قدم مبارک حضرت امیر مومنان کرده بعالم بقا خرامید چون
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر احوال او مطلع گردید خود را ببالین عمار رسانید
وسر او را بر زانوی مبارک خود گذاشته شعر دلسوز چند خواند وزبان معجز
بیان بکلمهٔ اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُون گشود وفرمود که هر که از وفات عمار
غمگین ودلتنگ نشود او را از مسلمانی بهره ونصیبی نباشد حق تعالی بر عمار
رحمت کند در ساعتی که نیک وبد اعمال را ازو پرسند هر وقت که در خدمت
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله سه کس را میدیدم چهارم ایشان عمار بود
واگر چهار نفر را میدیدم پنجم ایشان عمار بود نه یکبار بعمار بهشت عنبرسرشت
واجب شد بلکه چندین بار او باستحقاق بهشت را صاحب شد جنت
عدن گوارا باد باو که کشته شد در راه حق ویاری ویاوری حق چنانچه
حضرت رسول [illegible] علیه وآله در شان او فرموده بود که یَدُورُ الحَقُّ
مَعَ عَمّارٍ حَیثُ دارَ درینوقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که کشندهٔ
عمار ودشنام دهنده بعمار وربایندهٔ سلاح عمار در آتش دوزخ معذب
خواهد شد پس آنحضرت علیه السلام قدم مبارک پیش نهاد وبعمار نماز گزارد
وبدست مبارک خود او را بقبر گذاشت ودفن نمود رَحمَةُ اللهِ وَصَلَواتُهُ
عَلَیهِ وَلَعنَةُ اللهِ وَغَضَبُهُ عَلی قاتِلِیهِ مدت عمر شریف عمار نود ویکسال بود

وقبل از قتل عمار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هرگز ابتدا بقتال اهل بغی ننمود و چون

در روز بیست و ششم آن ملاعین عمار را شهید کردند آنحضرت علیه السلام حکم بقتال ایشان را

بر ایشان جاری گردانیده ابتدا بقتال مینمود و در وقت کشتن هر یک تکبیر

میگفت و در یکشب آنحضرت ع پانصد و سی نفر از ایشانرا کشت و در هر یک

یک تکبیر گفت چنانچه در قتل کفار میگفت و آنحضرت علیه السلام فرمودند که مَن

اَصَابَهُ سَیفِی فَهُوَ فِی النَّارِ منقولست که بعد از شهادت عمار ابن عباس

نزدیک صف و لشکر معویه لعین رفت و حدیث تَقتُلُکَ الفِئَةُ البَاغِیَةُ را

که در شان عمار وارد شده تقریر کرد و معویه ملعون را از اصرار بجنگ با حضرت

امیر المؤمنین ع انذار و تخویف نمود معویه ملعون در جواب ابن عباس گفت

که عمار را کسی کشت که او را باین معرکه جنگ آورد ابن عباس در

جواب او گفت که بنا بر آنچه تو میگوئی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

حمزه عم گرامی خود را کشته است بجهت آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله او را بمعرکه

کفار آورد تا کشته شد فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ کَانَّهُ اُلقِمَ الحَجَرَ صاحب کتاب طرایف

از محمود خوارزمی نقل کرده که چون حدیث مذکور در نهایت صحت و شهرت

بود معویه ملعون قادر بر انکار آن نبوده بمقتضای الغَرِیقُ یَتَشَبَّثُ بِکُلِّ

حَشِیشٍ بچنین سخن واهی فاسد تمسک جست وَاللهُ یُحِقُّ الحَقَّ وَ

یُبطِلُ البَاطِلَ بِبَیِّنَاتِ آیَاتِهِ یعنی شیخ فقیه عالم عماد الدین محمد بن

ابی القاسم علی الطبری علیه الرحمه در کتاب بشارة المصطفی لشیعة علی

المرتضی بسند معتبر مذکور روایت کرده است از جابر بن عبد الله

انصاری رضی الله عنه که او گفت که روزی از روزها حضرت محمد مصطفی

صلی الله علیه و آله النجبا نماز عصر را با ما بجماعت گزاردند پس چون آنحضرت صلعم
از نماز فارغ شدند رو بقبله نشسته بودو مردمان در دور و حوالی آنحضرت
بودند که درانوقت آمد بجانب آنحضرت صلی الله علیه و آله شیخی از هجرت
کنندگان عرب و در بر او بود جامهٔ کهنهٔ با لباس چرکین و با پینه پینه پاره
پاره و آن شیخ از راه ضعف و پیری خودداری و نگهداری خود نمیتوانست
نمود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله روی مبارک بجانب آن شیخ عرب
نموده خبر ازو و متعاقب یکدیگر میپرسیدند و او را بگفتن احوالش تحریص
و ترغیب میفرمود پس آن شیخ بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله عرض
نمود که یا نبی الله من جایع الکبدام یعنی در دل گرسنگی بجگر من رسیده است
پس اطعام کن بمن و بدنم برهنه است رخت عطا فرما بمن و فقیرم
چیزی بده بمن پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که من نمی یابم از
برای تو چیزی و لیکن دلالت کنندهٔ بر خیر مثل کنندهٔ خیر است برو بسوی خانهٔ کسی
که دوست میدارد خداوند عالمیان را و رسولش را و دوست میدارد
او را حق سبحانه و تعالی و رسول خداوند عالمیان بر میگزینند و مقدم
میدارد آنشخص رضای خداوند عالمیان را بر جانش برو بسوی خانهٔ
منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و بود خانهٔ مبارکه حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام متصل و چسبیده بخانهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنخانهٔ که
آنحضرت جدا نموده بود آنرا از برای نفس مبارک خودش از زنانش
که در آنجا بتنهایی بعبادت الهی اشتغال مینمود و آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که ای بلال برخیز و او را بخانهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام

واقف گردان پس آن شیخ اعرابی با بلال روانه شد پس چون بدر خانه
مبارکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم رسید در آنجا ایستاد و به بلندترین
صدا و آوازش ندا کرد که اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَمُخْتَلَفِ
الْمَلٰئِکَةِ وَمَهْبَطِ جِبْرَئِیْلِ الرُّوْحِ الْاَمِیْنِ بِالتَّنْزِیْلِ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
یعنی سلام بر شما باد ای اهل بیت پیغمبری و محل آمد و رفت ملائکه مقربین
و محل نزول جبرئیل روح الامین بقرآن مجید از جانب رب العالمین پس
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمود وَعَلَیْکَ السَّلَامُ کیستی تو ای انکسی که
سلام کردی و اینکلمات را بر زبان راندی آن مرد گفت که من مرد
پیری ام از عرب آمده ام بخدمت پدر تو سید البشر هجرت کرده ام از
راه و سفر دور و دراز و من ای دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله بدنم برهنه است و جگرم بدرد گرسنگی مبتلا گشته پس یاری و
همراهی من بکن حق تعالی تو را رحمت کند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در آنوقت و حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله سه روز بود که چیزی در آن سه روز میل نفرموده بودند و با گرسنگی
بعبادت حق تعالی میگذرانیدند و بتحقیق که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
میدانست حال ایشانرا و مطلع بود بر صبر و گرسنگی حضرت فاطمه
زهرا و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلم پس چون پیر اعرابی آن سوال را نمود
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نطعی که پوست گوسفند بود و با برگ درخت
شاخ احمر آنرا دباغی نموده بودند و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهما السلم بر روی آن میخوابیدند برداشت و باو داد و فرمود که بگیر این را

ای آینده بسوی ما امید آنست که حق تعالی ترا خوشنود نماید و رحمت
خود را شامل حال تو گرداند و ترا از بلا نجات فرماید و آنچه بهتر ازین باشد
بتو رساند پس گفت آن مرد پیر اعرابی که ای دختر گرامی حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله شکوه کردم بسوی تو از گرسنگی و شما عطا فرمودید
بمن پوست گوسفند را چکنم من آنرا با آنچه می یابم در خودم از جوع و درد
و رنج آن راوی گوید که چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این قول پیر اعرابی را
شنید قصد نمود بسوی گردن بندی که در گردن مبارک آنحضرت بود و
آنرا فاطمه بنت حمزه سید الشهدا عموی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بآنحضرت بطریق
هدیه نموده بود پس برید آنحضرت آن گردن بند را از گردن مبارکش و
انداخت آنرا بسوی آن مرد پیر اعرابی و فرمود که بگیر آنرا و بفروش امید آنست
که عوض عطا فرماید حق تعالی بتو از آن آنچه را که بوده باشد آن بهتر ازین را تو
پس آن مرد پیر اعرابی آن گردن بند مبارک را برداشت و بجانب مسجد حضرت پیغمبر صلعم روانه شد و حضرت پیغمبر صلعم در مسجد
میان اصحاب کرام خود نشسته بود پس آمد مرد پیر اعرابی بخدمت حضرت رسول الله صلعم رسید و عرض کرد که یا رسول الله صلعم
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عطا فرمود
بمن این گردن بند را و فرمود که بفروش آنرا پس امید آنست که حق تعالی
بتو نیکویی کند و آنچه را که بهتر از آنست بتو عوض کرامت فرماید چون حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله گردن بند دختر گرامی خود را دید و کلام اخلاص
آیین او را شنید گریست و فرمود که چگونه نیکویی و عوض خیر با برکت
نمیدهد بتو حق تعالی و بتحقیق که عطا کرده است آنرا بتو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سیده و بزرگ دختران آدم ابو البشر

پس عمار بن یاسر علیه الرحمه برخواست و عرض کرد که یا رسول الله آیا مرا رخصت
میدهید که من بخرم آن گردن بند را آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بخر
آن گردن بند را یا عمار که اگر شریک شوند در خریدن آن گردن بند کل انس
و جن حق تعالی عذاب نخواهد کرد ایشانرا باتش دوزخ ببرکت گردن بند
آنحضرت پس گفت عمار بن یاسر که ای اعرابی بچند میفروشی آن گردن بند را
پیر اعرابی گفت که میفروشم آنرا بقدر یکخوراک از نان و گوشت و بیک
عبای سیاه یمانی که بپوشانم با آن عورت خود را و نماز گزارم در آن
بجهت پروردگارم و بیک اشرفی که خرجی راه نموده برساند مرا باهل من و عمار
در اینوقت فروخته بود سهم خود را از غنایم خیبر که عطا فرموده بود باو حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و چیزی از آن سهم باقی نبود با وجود اینحال گفت عمار
بمرد پیر اعرابی که بقیمت آن میدهم بتو بیست اشرفی طلا و دویست درهم
هجریه یعنی شش دانگی چنانچه در شرح مذکور شد و عبای سیاه یمانی و
شتر سواری خودم را که برساند ترا باهلت و بقدر آنچه سیر کند ترا از نان
گندم و گوشت مرد پیر اعرابی در جواب بعمار گفت که ای مرد چه بسیار
بخشنده بوده تو در مال و روانه شد عمار با آن مرد پیر اعرابی و بجا آورد
عمار با او آنچه را که تعهد نموده و گفته بود بعد از آن مرد پیر اعرابی برگشت
بسوی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و بخدمت آنحضرت رسید
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن مرد پیر اعرابی فرمود که آیا سیر شدی
و جامه نو پوشیدی مرد پیر اعرابی عرض کرد که بلی یا رسول الله سیر شدم
و جامه نو پوشیدم و مستغنی و صاحب چیز نیز شدم پدر و مادرم فدای تو باد

آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که پس بجزای نیکوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
دعای خیر کن بجهت آنحضرت پس آن مرد پیر اعرابی گفت خداوندا بدرستیکه
توئی خداوند آنچنانیکه احداث ننموده ایم ما ترا و نیست از برای ما خداوندی
که پرستش نمائیم او را غیر از تو و توئی خداوند روزی دهنده بما بر جمیع جهات
خداوندا عطا کن بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام چیزیرا که ندیده باشد در خوبی مثل
آنرا هیچ چشمی و نشنیده باشد هیچ گوشی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بدعای مرد پیر اعرابی آمین میگفت و آنحضرت صلی الله علیه و آله رو بجانب
اصحاب کرام خود نموده فرمود که بدرستیکه عطا کرده است حق تعالی بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در دنیا نیز آنچه را که مرد پیر اعرابی بجهت آنحضرت دعا کرد مثل
من پدری باو عطا کرده است و نیست احدی از عالمیان مثل من و حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام را شوهر او نموده و هرگاه حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام نمیبود هرگز کفو و همسری بجهت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بهم نرسید
و عطا فرموده است باآنحضرت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را
و نیست از برای عالمیان مثل ایشان ایشان هر دو سید و بزرگ جوانان
نوادگان پیغمبران و سید و بزرگ جوانان اهل بهشت اند در اینوقت
مقداد و عمار و سلمان علیهم الرحمة و الرضوان در برابر آنحضرت بودند
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بایشان فرمود که زیاده کردانم از برای
شما از اخبار فضائل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سلمان و مقداد و عمار عرض
کردند که بلی یا رسول الله بیان فرمائید آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که آمد
بجانب من روح الامین یعنی حضرت جبرئیل علیه السلام و خبر داد بمن از جانب

رب جلیل بانکه چون قبض روح پر نور حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام شود
و جسد مطهر او در زمین مدفون گردد سؤال کنند از آنحضرت دو فرشته در
قبر منورش و به پرسند از او که کیست پروردگار تو حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام در جواب ایشان گوید که خداوند عالمیان پروردگار منست آن دو فرشته
از آنحضرت سؤال نمایند که کیست پیغمبر تو آنحضرت علیها السلام در جواب ایشان
گوید که پیغمبر من پدر عالیقدار من است آن دو فرشته از آنحضرت پرسند
که کیست ولی و امام تو آنحضرت علیها السلام در جواب ایشان گوید که ولی و امام من
این شخص است که ایستاده است در کنار قبر من و اسم او علی بن ابی طالب است
آیا دیگر زیاده نگردانم از ذکر فضائل حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بدرستیکه
خداوند عالمیان موکل گردانیده است بجهت آنحضرت جمعی از ملائکهٔ مقربین را
که محافظت او نمایند از پیش و عقب و جانب راست و چپ او و بوده
باشند ایشان با آنحضرت در مدت حیات آنحضرت و در نزد قبر منور آنحضرت
باشند در وقت ممات آنحضرت و بفرستند صلوات بسیار بر حضرت
فاطمهٔ زهرا و بر پدر آنحضرت و بر شوهر آنحضرت و بر پسران آنحضرت علیهم السلام پس
کسیکه زیارت من کند بعد از وفات من پس گویا که زیارت من کرده است
در زمان حیات من و کسیکه زیارت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام نماید پس
گویا که زیارت کرده است مرا و کسیکه زیارت کند حضرت علی ابن ابی طالب
علیه السلم را پس گویا که زیارت کرده است حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را و
کسیکه زیارت کند حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را پس گویا که زیارت
کرده است حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را و کسیکه زیارت کند ذریهٔ ایشان را

بس گویا

پس گویا که زیارت کرده است ایشان را پس عمار علیه الرحمة والرضوان آن گردن
بند مبارک را بر داشت و با مشک خوشبو نمود و در جامه یمانی پیچید و
غلامی داشت که اسم او سهم بود و خریده بود و او را از سهمی که از غنایم خیبر
باو رسیده بود پس آن گردن بند مبارک را بدست سهم غلام خود داد و گفت
باو که این را بردار و بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به برو با نحضرت
بده و تو نیز از بندگان انحضرت باش پس آن غلام گردن بند مبارک
انحضرت را بر داشت و بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و
قول عمار را بخدمت انحضرت عرض نمود انحضرت صلی الله علیه و آله با آن غلام
فرمود که برو بخدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و گردن بند را با نحضرت بده و
تو نیز مال و غلام انحضرت باش پس آن غلام گردن بند مبارک را برداشت
و بخدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمد و بخدمت انحضرت عرض کرد آنچه را
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها گردن بند مبارک خود را برداشت و آن غلام را در راه رضای خداوند
عالمیان آزاد نمود آن غلام خندید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با آن غلام گفت
که چه چیز باعث خندهٔ تو شد ای غلام آن غلام عرض کرد که خندانید مرا بزرگی
برکت این گردن بند مبارک که سیر گردانید گرسنه را و رخت پوشانید
برهنه را و غنی گردانید فقیر را و آزاد گردانید بندهٔ را و برگردید بسوی صاحبش
این غلام داعی معروض میدارد که از جمله برکت آن گردن بند مبارک این
بود که سواره گردانید پیاده را و اعظم از همه انکه خانهٔ آخرت عمار را آباد
و معمور و مزین نمود و او را مستحق بهشت جاودان و نعمتهای بی پایان

آن گردانید چون آن غلام اعظم برکات را ذکر نموده بود این غلام دعی
بعوض او عرض نمود فر ۴۲ عبید بن کثیر معنعنا عن ابی سعید الخدری
رضی الله عنه قال اصبح علی بن ابی طالب علیه السلم ذات یوم ساغبا فقال یا فاطمة
هل عندك شیء تغذینیه قالت لا والذی اكرم ابی بالنبوة واكرمك بالوصیة
ما اصبح الغداة عندی شیء وما كان شیء اطعمناه مذ یومین الا شیء كنت
اوثرك به علی نفسی وعلی ابنی هذین الحسن والحسین فقال علی علیه السلم
یا فاطمة الا كنت اعلمتنی فابغیكم شیئا فقالت یا ابا الحسن انی لاستحیی من
الهی ان اكلف نفسك ما لا تقدر علیه فخرج علی بن ابی طالب علیه السلم من
عند فاطمة واثقا بالله بحسن الظن فاستقرض دینارا فبینا الدینار فی ید
علی بن ابی طالب علیه السلم یرید ان یبتاع لعیاله ما یصلحهم فتعرض له المقداد
بن الاسود فی یوم شدید الحر قد لوحته الشمس من فوقه وآذته من تحته
فلما راه علی بن ابی طالب علیه السلم انكر شانه فقال یا مقداد ما ازعجك
هذه الساعة من رحلك فقال یا ابا الحسن خل سبیلی ولا تسئلنی عما ورائی
فقال یا اخی انه لا یسعنی ان تجاوزنی حتی اعلم علمك فقال یا ابا الحسن رغبة
الی الله والیك ان تخلی سبیلی ولا تكشفنی عن حالی فقال له یا اخی انه
لا یسعك ان تكتمنی حالك فقال یا ابا الحسن اما اذا ابیت فوالذی اكرم
محمدا صلی الله علیه وآله بالنبوة واكرمك بالوصیة ما ازعجنی من رحلی الا
الجهد وقد تركت عیالی یتضاغون جوعا فلما سمعت بكاء العیال لم
تحملنی الارض فخرجت مهموما راكب راسی هذه حالی وقصتی فانهملت
عینا علی علیه السلم بالبكاء حتی بلت دمعته لحیته فقال له احلف

بالذی

بالذي حلفت ما أزعجني إلا الذي أزعجك من رحلك فقد استقرضت دينارا
فقد آثرتك على نفسي فدفع الدينار إليه فرجع حتى دخل مسجد النبي صلى الله
عليه وآله فصلى فيه الظهر والعصر والمغرب فلما قضى رسول الله صلى الله
عليه وآله المغرب مر بعلي بن أبي طالب عليه السلم وهو في الصف الأول فغمزه
برجله فقام علي متعقبا خلف رسول الله ص حتى لحقه على باب من أبواب
المسجد فسلم عليه فرد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا أبا الحسن هل
عندك شيء تعشيناه فنميل معك فمكث مطرقا لا يحير جوابا حياء من رسول الله
وهو يعلم ما كان من أمر الدينار ومن أين أخذه وأين وجهه وقد كان
أوحى الله تعالى إلى نبيه محمد صلى الله عليه وآله أن يتعشى الليلة عند
علي بن أبي طالب ع فلما نظر رسول الله صلى الله عليه وآله إلى سكوته فقال
يا أبا الحسن ما لك لا تقول لا فأنصرف أو تقول نعم فأمضي معك فقال
حياء وتكرما فاذهب بنا فأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله يد علي بن
أبي طالب عليه السلم فانطلقا حتى دخلوا على فاطمة الزهراء عليها السلم وهي
في مصلوها قد قضت صلوتها وخلفها جفنة تفور دخانا فلما سمعت
كلام رسول الله صلى الله عليه وآله في رحلها خرجت من مصلوها فسلمت
عليه وكانت أعز الناس عليه فرد السلم عليها ومسح بيده على رأسها وقال
لها يا بنتاه كيف أمسيت رحمك الله عشينا غفر الله لك وقد فعل فأخذت
الجفنة فوضعتها بين يدي النبي صلى الله عليه وآله وعلي بن أبي طالب ع
فلما نظر علي بن أبي طالب ع إلى الطعام وشم ريحه رمى فاطمة ببصره رميا
شحيحا قالت له فاطمة سبحان الله ما أشح نظرك وأشده هل أذنبت فيما

بيني وبينك ذنبا استوجبت به السخطة قال واي ذنب اعظم من ذنب
اصبته اليس عهدي اليك اليوم الماضي وانت تحلفين بالله مجتهدة ما طعمت
طعاما منذ يومين قال فنظرت الى السماء فقالت الهي يعلم في سمائه ويعلم في
ارضه اني لم اقل الا حقا فقال لها يا فاطمة انى لك هذا الطعام الذي لم انظر
الى مثل لونه قط ولم اشم مثل ريحه قط وما اكل اطيب منه قط قال فوضع رسول الله
صلى الله عليه واله كفه الطيبة المباركة بين كتفي علي بن ابي طالب عليه السلام
فغمزها ثم قال يا علي هذا بدل دينارك وهذا جزاء دينارك من عند الله
ان الله يرزق من يشاء بغير حساب ثم استعبر النبي صلى الله عليه واله باكيا
ثم قال الحمد لله الذي هو ابى لكم ان تخرجا من الدنيا حتى يجريك يا علي مجرى
زكريا ويجري فاطمة مجرى مريم بنت عمران كلما دخل عليها زكريا المحراب
وجد عندها رزقا **كشف** عن ابي سعيد مثله **ما** جماعة عن ابي المفضل
عن محمد بن جعفر بن مسكان عن عبد الله بن الحسين عن يحيى بن عبد
الحميد الحماني عن قيس بن ربيع عن ابي هرون العبدي عن ابي سعيد مثله
شرح مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بيان اين حديث شريف
گفته كه گفته است جوهري لوحت الشيء بالنار يعني گرم كردم من آن چيز را بآتش
و ابن اثير در نهايه گفته است كه در حديث واقع شده است كه حضرت پيغمبر صلى الله
عليه و آله فرمودند كه اگر خواسته باشي دعا و طلب نمايم من از حق تعالى
آنكه بشنواند بتو تضاغي ايشان را در آتش دوزخ يعني صداى ايشان را و گريه
ايشان را ميگويند ضغا يضغو ضغوا وضغاء وقتيكه صدا كند و ازينمعنى است
در حديث كه واقع شده وصبيتي يتضاغون حولي يعني اطفال صغير من صدا

بيان قال الجوهري لوحت الشيء بالنار احميته
وقال في النهاية فيه ان شئت دعوت الله ان
يسمعك تضاغيهم في النار اي صياحهم وبكاءهم
ويقال ضغا يضغو ضغوا وضغاء اذا صاح وضج ومنه
الحديث وصبيتي يتضاغون حولي قوله رمى
شحا الشح البخل مع حرص وهو لا يناسب المقام
الا بتكلف ويحتمل ان يكون اصله سحا بالسين
المهملة من السح بمعنى السيلان كناية عن
المبالغة في النظر والتحديق بالبصر وعلى
ما في النسخ يحتمل ان يكون من الحرص
كناية عن المبالغة في النظر
والبخل كناية عن النظر بطرف
البصر على تحير الغيظ
انتهى

مسكنة

میکنند در حوالی من قول آنحضرت علیه السلم که فرمودند دمیا شحیحا شح در لغت
عرب بمعنی بخل یا حرص است و آن مناسبت ندارد باینمقام مگر بتکلفی در آن
و احتمال دارد اینکه بوده باشد اصل آن سحیحا باسین مهمله که مشتق باشد از
سح بمعنی سیلان و مراد از آن در این حدیث کنایه باشد از مبالغه در نظر کردن
و شدت نگاه بچشم و بنا بر آنچه در نسخ است یعنی شحیحا بشین معجمه که بمعنی
بخل یا حرص بیان نمود احتمال آن دارد که بوده باشد مراد از حرص کنایه
از مبالغه در نظر و بخل کنایه باشد از نگاه کردن بگوشه چشم از روی قهر و غضب
این غلام داعی معروض میدارد که جوهری چنانچه لوحت الشیء بالنار
که مذکور شد ذکر کرده است لوحته الشمس غیرته و سفعت وجهه را نیز ذکر
نموده است و در مجمع البحرین نیز مسطور است که قول حق تعالی که در قرآن مجید
فرموده لواحة للبشر مشتق است از قول عربان که میگویند لاحته الشمس و
لوحته یعنی تغییر داد رنگ او را و میگویند الشمس لواحة للبشر یعنی آفتاب
میسوزاند پوست را پس سیاه میکرداند آنرا بمعنی النب و مطابق لفظ حدیث است
آنحضرت علیه السلم قد لوحته الشمس فرمودند لوحته بالنار و الله اعلم بالصواب
البته مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب جهت و سببی منظور داشته
که علم و عقل امثال اینغلام از ادراک آن قاصر و عاجز است نهایت آنچه
بخاطر ناقص و بنظر قاصر رسد چنانچه دأب شارحین است معروض میدارد
و در عبارت نهایه که مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب ذکر نموده
بعد از صاح و ضبح نیز هست و ضباح صدای شغال را گویند و جوهری نیز
گفته است ضبح الثعلب و السنور یضبح ضبحا و ضباحا اذا صاح و کذلک صوت

كلّ ذليلٍ مقهورٍ ودر حديث حذيفه نيز وارد شده است در قصه قوم حضرت لوط
عليه السّلم كه ملائكه زمين آن قوم را كنده با ايشان بآسمان بلند كردند حتّى سمع
اهل السّماء ضغاء كلابهم وبعد از آن سرنگون نمودند غرض اينكه مطلق صدا مراد
نيست بلكه صداى ذليل مقهور وافغان وشور مثل زوزه شغال وسنور در
سوز ونفاق منظور است وقول حضرت فاطمه زهرا عليها السّلم كه فرموده اند ضغيًا
شحيحًا هر چند كه بعضى از لغويين مثل جوهرى شح را بمعنى بخل با حرص چنانچه
مؤلف كتاب عليه الرحمة الى يوم الحساب در بيان بيان فرموده ذكر نموده اند
امّا بعضى ديگر مثل صاحب قاموس بآن معنى ذكر نموده گفته است الشّح
مثلّثة البخل والحرص الى قوله وهو شحاح كسحاب وشحيح وشحشح وشحشاح
وشحشحان يعنى شح بضم وفتح وكسر شين معجمه بخل وحرص را گويند يعنى هر يك را
به تنهايى شح ميگويند نه هر دو را باهم وآن مرد صاحب شح را شحاح بفتح
شين وشحيح وشحشح وشحشاح وشحشحان ميگويند ودر معنى حرص گفته است
كه حريص آنست كه بگيرد حصه خود را وطمع نمايد در حصه غير وابن اثير در نهايه
نقل كرده است كه در حديث ابن مسعود واقع شده است كه گفت با و مردى
كه من عطا ميكنم آنچه را كه قادر باشم بر منع ونه دادن آن ابن مسعود در
جواب او گفت كه اين يعنى نه دادن مال خودت بخل است شح آنست كه خواهى
بگيرى مال برادرت را بغير حق پس معلوم شد از كلام ايشان كه شح دوختن
واندختن چشم است بمال غير ومنظور از قول آنحضرت در آنحديث شريف
سواى اندختن ودوختن چشم نيست وكافيست از براى ما تحقيق
شيخ طبرسى عليه الرحمة كه در تفسير مجمع البيان در سوره مباركه انسا بيان نموده كه

اَلشُّحُّ اِفْرَاطٌ فِی الْحِرْصِ عَلَی الشَّیْءِ وَیَکُونُ بِالْمَالِ وَبِغَیْرِهٖ مِنَ الْاَعْرَاضِ یُقَالُ
هُوَ شَحِیحٌ بِمَوَدَّتِكَ اَیْ حَرِیصٌ عَلَی دَوَامِهَا وَلَا یُقَالُ فِی ذٰلِكَ بَخِیلٌ وَ
اَلْبُخْلُ یَکُونُ بِالْمَالِ خَاصَّةً یعنی شُحّ افراط است در حرص بر آنچیز و میباشد
آن در مال و غیر مال از اعراض دیگر میگویند او یعنی زید مثلا شحیح است
بدوستی تو یعنی حریص است بر دوام دوستی تو و نمیگویند درچنین معنی
که بخیل است و بخل میباشد در مال و بس و بعد از آن چند شعر عربی نیز بجهت
استشهاد ذکر کرده است بناء علیه معنی حدیث شریف اینست که افراط
میفرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در نگاه کردن بحضرت فاطمه زهرا علیهما السلم
و حریص بود بر دوام نظر بآنحضرت چنانچه معمول است در مقام حیرت
و دیدن شئ بیگمان بحمد الله که مستغنی شدیم از تصحیف حدیث و کتابهای
حیث مستندًا الْقَوْلُ سَدِیدٌ وَاللّٰهُ الْمُوَفِّقُ لِمَنْ یُرِیدُ قبل از این مذکور شد
که عِیَال بکسر عین جمع عَیِّل است و اصل عَیِّل عَیْوِل بر وزن فَیْعِل است
وَعَیَائِل جمع عِیَال بر وزن کِتَاب است مثل جَیِّد و جِیَاد و جَیَائِد اِنْعِلَاج
بمعنی برکندن از جا و مکان و بیقرار و آرام نمودن است جَهْد بفتح
جیم و سکون ها بمعنی مشقت و منتهای مراتب تعب را گویند و گفته اند که
جَهْدُ الْبَلَاءِ که در ادعیه ماثوره واقع شده حالتیست که بر میگزیند و اختیار
میکند انکس بر آنحالت مرگ را و بعضی گفته اند که جَهْدُ الْبَلَاءِ قلت مال
و کثرت عیال است قول مقداد که گفت فَخَرَجْتُ مَهْمُومًا دَاکِبًا رَاْسِی
یعنی چون عیال و اطفال خود را بآنحال مشاهده نمودم پس مهموم و مغموم بیرون
آمدم و نمیدانم که بکجا میروم و مقصودم معلوم و مشعور به من نیست بجهت

انکه کمان بر بجائی نبود تا در تحصیل معاش بانجا شتابد و بجانب مقصود معلوم
روان کردد بیرون آمده حیران و سرکردان در آفتاب سوزان مکثیست
چنانچه در فارسی میکویند سر برداشت ورفت در مجمع البحرین مسطورست
رَکِبَ التخص رأسه اِذا مشی علی وجهه مِن غیر قصدٍ ومنه راکب التعاسیف
ولیس له مقصدٌ معلومٌ انهمال بمعنی ریختن اشک چشم است جوهری کفته
الهمل بالتسکین مصدر قولک هملت عینه تهمل وتهمل هملا وهملانا ای
فاضت وانهملت مثله غمز بمعنی اشاره است وغمز رجل زدن وفشردن بپاست
بنوعیکه معلوم باشد از آن اشاره چنانچه درغمز بدیست ودر حدیث حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله با عائشه ملعونه واقع شده است که وکان اذا اراد
ان یسجد غمز رجلیها یحیر بضم یاء دو نقطه وکسر حاء مهمله صیغه مفرد مذکر
مغایبست از فعل مضارع معلوم باب افعال احوار بمعنی دادن و برکردانیدن
جوابست صاحب قاموس کفته است که ما احار جوابا ما رد واستحاره
استنطقه ودر مجمع البحرین مسطورست وفی حدیث تکبیرات الافتتاح
فلم یحر الحسین علیه السلم بالحاء والراء المهملتین ای لم یرد جوابا یقال
کلمته فما احار جوابا اجتهاد در قسم بذل وسع در قسم ومبالغه است در آن
در مجمع البحرین مذکورست واجتهد یمینه ای بذل وسعه فی الیمین وبالغ فیها
جفنه بفتح جیم کاسه بزرک پهن چوبین را کویند بکاء حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
در اینمقام کریه خوشنودی وخوشحالی است که میباشد اشک آن سرد وشیرین
ومیریزد از چشم در وقت دیدن محبوب که سرد وروشن شود چشم از
دیدن آن مقداد بکسر میم بر وزن محراب است و پدر او عمرو بهرانیست وجه آن

اسودن

ذکر فضایل ابو معبد مقداد علیه الرحمة والرضوان

اسود بن عبد یغوث زهری تربیت او نموده و یا اینکه بر پسری خود برداشته
بود منسوب باو گشته کنیهٔ او ابو معبد است و او ثانی اقطاب اربعه
و دوم چهار رکن اسلام است مرد بلند قد گندم گون بوده شهید ثانی علیه الرحمه
گفته که بهرانی نسبت است بسوی بهر بن عمرو بن الحاف بن قضاعه جلالت
قدر و بزرگی او زیاده از حد و حساب است و این کتاب گنجایش شرح آن مفصلا
ندارد بذکر شمهٔ تیمنا اختصار می‌نماید اسلام او قوی و قدیم و از جملهٔ سابقین بود
بعضی از علما ذکر کرده اند که او در ابتدای نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بشرف اسلام مشرف شد بعد از ایمان آوردن پنج نفر ششم اهل اسلام او بود
در جنگ بدر و احد و جمیع غزوات در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بجهاد فی سبیل الله قیام نمود بعضی از علما نقل کرده اند که در جنگ بدر
اسب سواری غیر از او در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود افضل
المحققین علامهٔ حلی علیه رحمة الله الملک الغنی در کتاب خلاصة الرجال
در وصف او گفته ثانِی الارکانِ الاربعةِ عظیمُ القدرِ شریفُ المنزلةِ جلیلٌ
مِنْ خواصِّ علیٍّ علیهِ السلم قدر و منزلت او در مرتبه ایست که علمای اهل السنن نیز
مدح او نموده اند و بعضی از احادیث که در شان او وارد شده ذکر
کرده اند و در بعضی از کتب رجال عامه مذکور است که اِنّهٗ کانَ قدیمَ الاسلامِ
شَهِدَ بدرًا وَ اُحُدًا وَ المشاهِدَ کُلَّها وَ کانَ مِنَ الفضلاءِ وَ النجباءِ الکبارِ الخیارِ
مِنْ اصحابِ النبیِّ صلّی اللهُ علیهِ وَ آلِهِ شیخ کلینی علیه الرحمه روایت کرده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمود
که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب را

که دختر عموی آنحضرت بود تزویج نمود بمقداد بن اسود بجهت آنکه مردمان
پیروی آنحضرت نموده دختران خود را بشوهر دهند و بدانند که کرامی‌ترین
ایشان در درگاه خداوند عالمیان متقی‌ترین ایشان است در تفسیر
علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم در تفسیر قول خداوند عالمیان در سوره مبارکه
کهف اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا
آنحضرت علیه السلم فرمودند که این آیه مبارکه نازل شد در شان ابوذر و مقداد
و سلمان فارسی و عمار بن یاسر گردانیده است حق تعالی از برای ایشان
جنات الفردوس را منزل و ماوی و ایضا روایت کرده است در تفسیر
قول حق تعالی در سوره مبارکه انفال اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ اِذَا ذُکِرَ اللهُ
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَاِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِیمَانًا وَعَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ
اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ
حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ بدرستیکه نازل شده است
این آیات مبارکات در شان حضرت امیر المومنین علیه السلم و ابی ذر و سلمان
و مقداد و سید نقیب ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب کشف الیقین روایت
کرده است از انس بن مالک که او گفت که فرمود حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله بدرستیکه بهشت عنبر سرشت مشتاق است بچهار نفر از امت
من انس گفت که من خواستم اینکه بدانم و بشناسم آن چهار نفر را پس
آمدم بنزد ابوبکر و گفتم باو که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
که بدرستیکه بهشت عنبر سرشت مشتاق جمال چهار نفر از امت منست

پس تو

پس تو سؤال کن از آنحضرت که آن چهار نفر کدام است ابوبکر در جواب گفت
که من نمی پرسم از آنحضرت بجهت آنکه میترسم که نبوده باشم من از جملهٔ ایشان
و بنو تیم سرزنش کنند مرا با آن پس آمدم نزد عمر بن الخطاب و از او التماس کردم
که بپرسد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر جواب داد بمن که من نمیپرسم
از آنحضرت بجهت آنکه میترسم از اینکه نبوده باشم من از جملهٔ ایشان و بنو عدی
سرزنش نمایند مرا با آن پس آمدم نزد عثمان بن عفان و از او التماس کردم
که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال نماید عثمان در جواب گفت که من
نمیپرسم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت آنکه میترسم از اینکه نبوده باشم
من از جملهٔ ایشان و بنو امیه سرزنش نمایند مرا با آن پس آمدم بخدمت حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلم و دیدم آنحضرت را که آب میکشید عرض کردم بخدمت
آنحضرت علیه السلم که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه
بهشت عنبر سرشت مشتاق است بسوی چهار نفر از امت من سؤال کن
از آنحضرت صلی الله علیه و آله که آن چهار نفر کیست حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
فرمودند که قسم بخداوند عالمیان که البته میپرسم من این را از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله پس اگر بوده باشم من از جملهٔ آن چهار نفر هر آینه حمد و ثنا
مینمایم بشکرانهٔ این نعمت خداوند عز و جل را و اگر نبوده باشم از جملهٔ ایشان
دعا و سؤال مینمایم از درگاه خداوند عالمیان اینکه بگرداند مرا از جملهٔ ایشان
و بشناسم مقربان درگاه احدیت را و دوست دارم ایشان را پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و من نیز
با او آمدم چون بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدیم دیدیم که

آنحضرت صلی الله علیه و آله استراحت نموده و سر مبارکش در زانوی دحیهٔ کلبی است
پس چون دحیهٔ کلبی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را دید بجهت اعزاز
آنحضرت برخواست و سلام بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرد و گفت که بگیر
سر مبارک پسر عمویت را یا امیر المؤمنین بدرستیکه تو لایق و سزاوارتری
بآن پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیدار شد سر مبارک آنحضرت در
زانوی مبارک حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود آنحضرت صلعم بحضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که ای ابا الحسن نیامده تو بنزد ما مگر بجهة حاجتی که داری حضرت امیر المؤمنین ع
عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چون من داخل شدم بخدمت
شما سر مبارک شما در زانوی دحیهٔ کلبی بود چون دحیهٔ کلبی مرا دید برخواست
و بر من سلام کرد و گفت بگیر سر مبارک پسر عمویت را بسوی خودت که تو
لایق و سزاوارتری باو یا امیر المؤمنین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
که شناختی تو او را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که او دحیهٔ کلبی بود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بآنحضرت که او حضرت جبرئیل علیه السلام
بود که بتو سلام کرد و بتو امیر المؤمنین گفت و تکریم و تعظیم تو نمود پس حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد بخدمت آنحضرت که پدر و مادرم فدای
تو باد یا رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه انس بن مالک میگوید که شما
فرموده اید که بدرستیکه بهشت عنبر سرشت مشتاق است بسوی چهار نفر
از امت من کیستند آن چهار نفر پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره
نمود بدست مبارکش بسوی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمودند که تو بخدا قسم
اول ایشانی تو بخدا قسم اول ایشانی تو بخدا قسم اول ایشانی سه بار فرمودند پس

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد آن سه
نفر دیگر کیست آنحضرت فرمودند بحضرت امیر المومنین ع که آن سه نفر دیگر مقداد و
سلمان و ابوذر است و در کتاب سرایر روایت کرده است از مفضل که او گفت
که من عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع اصحاب حضرت امیر المومنین ع را
نام هر یک را که میبردم آنحضرت ع میفرمود که بگذر از آن تا اینکه گفتم حذیفة الیمان آنحضرت ع فرمود
که بگذر از او گفتم ابن مسعود آنحضرت ع فرمود که بگذر از او و بعد از آن آنحضرت علیه السلام
فرمودند که اگر میخواهی بشناسی آنجماعتی را که داخل نشد در دل ایشان هیچ چیز پس
بشناس و نگه دار آن سه نفر را ابوذر و سلمان و مقداد و در کتاب خصال روایت
شده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که بدرستیکه حق تعالی امر کرده است
مرا باینکه دوست دارم چهار نفر از اصحابم را و خبر داده است مرا حق تعالی
باینکه بدرستیکه خداوند عالمیان نیز دوست میدارد ایشانرا اصحابه عرض کردند
که یا رسول الله ایشان کیستند ما همه میخواهیم که بوده باشیم از جمله ایشان آنحضرت صلعم
فرمودند که آگاه باشید بدرستیکه علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله ایشان است
پس آنحضرت صلعم ساکت شدند و باز فرمودند که آگاه باشید که بدرستیکه علی بن
ابی طالب علیه السلام از جمله ایشان است و آن سه نفر دیگر ابوذر و سلمان فارسی
و مقداد بن اسود الکندی است ایضاً در کتاب خصال روایت شده است از
حضرت امیر المومنین ع که آنحضرت فرمودند که آفریده شده است زمین بجهت خاطر هفت کس
و بسبب وجود ایشان روزی عطا میکند حق تعالی و به برکت ایشان باران میبارد و دشمن
ایشان نصرت مییابند مردمان و آن هفت نفر ابوذر است و سلمان و مقداد
و عمار و حذیفه و عبد الله بن مسعود و منم امام ایشان و آنجماعت موفق شدند

بگزاردن نماز بر حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی علیه الرحمه روایت شده است که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بسلمان که ای سلمان بدرستیکه حضرت
جبرئیل امین از جانب خداوند جلیل مبین میگوید بمن که یا محمد صلعم سلمان و
مقداد دو برادر در اخلاص برابرند در دوستی تو و دوستی حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلم برادر تو و وصی برگزیدهٔ تو و سلمان و مقداد در میان صحابهٔ تو مثل حضرت
جبرئیل و میکائیل علیهما السلم اند در میان ملائکهٔ مقربین و حضرت جبرئیل و
میکائیل علیهما السلم دشمن اند باکسیکه دشمن دارد سلمان را و یا مقداد را و دوستند
باکسی که دوست دارد ایشانرا و دوست دارد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و حضرت علی مرتضی علیه السلم و دوستداران ایشانرا و دوست میدارند ملائکه
آسمانها و حجب و عرش و کرسی سلمان و مقداد را بجهت محض دوستی ایشان حضرت محمد مصطفی صلعم
و حضرت علی مرتضی ع و دوستداران ایشانرا و دشمنی سلمان و مقداد با دشمنان حضرت
محمد مصطفی صلعم و حضرت علی مرتضی ع و هرگاه دوست دارند اهل زمین سلمان و
مقداد را مثل دوست داشتن ملائکهٔ آسمانها و حجب و عرش و کرسی ایشانرا البته
عذاب نمیکند حق تعالی احدی از اهل زمین را بهیچ نوع از عذاب شیخ مفید
علیه الرحمه در کتاب اختصاص روایت کرده است بسند متصل از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که فرمود
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بسلمان که ای سلمان هرگاه عرض شود علم و دانش تو
بر مقداد هر آینه کافر میشود مقداد ای مقداد هرگاه عرض شود صبر و حلم تو
بر سلمان هر آینه کافر میشود سلمان ایضا شیخ مذکور در کتاب مزبور از آنحضرت

روایت

روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که منزلت مقداد بن اسود در این امت
مثل منزلت الف است در قرآن مجید که بهم نچسبد بآن چیزی شیخ محمد بن
عمر بن عبد العزیز کشی در کتاب رجالش روایت کرده است که بعد از رحلت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فتنه ابو بکر و عمر قایم شد هیچکس نماند که نگذشته
باشد از دل او چیزی مگر مقداد بن اسود که بود دل او محکم و قایم مثل پارچه آهن
خطور نکرد در خاطر او شک و شبهه در ولایت و دوستی حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلم و ایضا در کتاب مذکور روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله با سلمان هر گاه عرض شود علم تو بر مقداد هر آینه کافر میشود
مقداد ای مقداد هر گاه عرض شود علم تو بر سلمان هر آینه کافر میشود سلمان
و ایضا در کتاب مذکور روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
که آنحضرت فرمودند که برگشتند از دین جمیع صحابه بعد از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله مگر سه نفر سلمان و ابوذر و مقداد راوی عرض کرد که پس عمار با
این دوستی اهل بیت علیهم السلم چه شد آنحضرت علیه السلم فرمودند که اندک میلی
از حق و ترددی در خاطر او گذشت پس باز رجوع بحق نمود پس آنحضرت علیه السلم
فرمودند که اگر خواهی بشناسی کسی را که مطلقا شک نکرد و چیزی در خاطر
او نگذشت بدان که او مقداد بود و اما سلمان بدرستیکه در خاطر او گذشت
که حضرت امیر المومنین علیه السلم اسم اعظم خداوند عالمیانرا میداند هر گاه تکلم کند
بآن زمین فرو میبرد کل اینجماعت را و حال آنکه چنین بود و اما ابوذر پس
حضرت امیر المومنین علیه السلم امر کرد او را باینکه ساکت شود و دست از گفتگو بردارد

عجب است از مولف رحمه الله که آنحضرت را در این
صحیفه ذکر ننمود و در [illegible] فرمود [illegible]
که بعد از آن حدیث [illegible] که آنحضرت [illegible] در
رجال کشی مذکور است [illegible]
علمای اعلام [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] رفع [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

ودست از ثواب سرزنش سرزنش کنندکان در راه خدا باز دارد واو دست
برنداشت و با دشمنان دین تکلّم و معارضه نمود تا اینکه عثمان ملعون اورا
اخراج بلد و بربذه مامور نمود و بعد ازاین آزمایش و فتنهٔ عام مردم رجوع
بحق و توبه از پیروی غیر حق نمودند اوّل کسیکه برکشت و توبه کرد ابو ساسان
انصاری و ابو عمر و شتیر بود هفت نفر شدند که بنود عارف و معتقد بحق
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم در روی زمین در انوقت مگر این هفت نفر
مقداد در سال سی و سه هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان ظلم بنیان
عثمان بن عفّان علیه اللّعنه در حوالی مدینهٔ طیّبه بجوار رحمت ایزدی واصل شد
وجنازهٔ اورا مردم دوش بدوش بمدینهٔ طیّبه آوردند رحمة الله و رضوانه علیه
الی یوم الدین **یعنی** شیخ جلیل زکّی فرات بن ابراهیم الکوفی علیه الرّحمه در
تفسیرش روایت کرده است بسند معنعن مذکور که صبح نمود حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلم در روزی از روزها آنحضرت گرسنه بود پس آنحضرت
گفت بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم که ای فاطمه آیا در نزد تو چیزی هست که
چاشت بدهی مارا بآن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم گفت که نه قسم بخداوند
آنچنانیکه گرامی کردانید پدر بزرگوار مرا به نبوّت و گرامی داشت ترا بوصایت
آنحضرت که نیست در این روز در نزد من چیزی و ما دو روز است که چیزی
نخورده ایم و نبود در نزد من چیزی در این دو روز مگر آنچه برگزیدم و مقدم
داشتم تا آن ترا بر نفس خود و بر این دو پسر برگزیده ام حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین علیهما السّلم حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم گفت که ای فاطمه
پس چرا اعلام و اخبار نکردی بمن تا اینکه طلب نمایم و بیاورم از برای شما

چیزی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت که ای ابو الحسن بدرستیکه من حیا
میکنم از خداوند از اینکه تکلیف نمایم بنفس تو آنچه را که قادر نباشی تو
بر آن و نداشته باشی آنرا پس حضرت امیر المومنین علیه السلم بیرون آمدند
از نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در حالتی که اعتماد تمام داشت بدرگاه آلهی
بسبب حسن ظن بخداوند ذو المنن پس آنحضرت علیه السلم یک اشرفی قرض کرد
در انوقت که بود آن اشرفی در دست حضرت امیر المومنین علیه السلم و آنحضرت
اراده داشت اینکه بخرد با آن از برای عیال و اطفالش آنچه را که اصلاح حال
ایشان با آن نماید پس برخورد با آنحضرت علیه السلم مقداد بن الاسود در روز بسیار
گرم و بتحقیق که سوزاننده و سیاه نموده بود آفتاب مقداد را از بالای سرش
و اذیت و آزار رسانیده بود باو از زیر پایش پس چون حضرت امیر المومنین
علیه السلم مقداد را با آنحال و با آن رنگ و روی مشاهده نمود آنحالت را نالایق
و ناپسند شان رفیع المقدار مقداد دانست پس گفت حضرت امیر المومنین
علیه السلم بمقداد که ای مقداد چه چیز بیرون آورده است ترا از جا و مکانت
و بیقرار و آرام گردانیده است ترا در این ساعت مقداد عرض نمود که یا
ابا الحسن باز کن راه مرا و سر راه مرا مگیر و از احوال من مپرس پس حضرت
امیر المومنین علیه السلم فرمود که ای برادر من بدرستیکه گنجایش ندارد از
برای من اینکه تو بگذری از من تا اینکه بدانم من حال و قصد ترا مقداد
گفت که ای ابا الحسن رغبت و خواهش من بسوی حق تعالی و بسوی تو
آنست که بگشایی راه مرا و نگشایی پرده را از حال من حضرت امیر المومنین
علیه السلم فرمودند برای او که ای برادر من بدرستیکه گنجایش ندارد از

برای تو اینکه پنهان و پوشیده گردانی از من حال خود را پس مقداد
علیه الرحمة والرضوان عرض کرد که ای ابو الحسن اما چون ابا مینمایی و الحاح
میکنی در دانستن احوال من قسم بخداوند آنچنانیکه گرامی داشت
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بنبوت و گرامی داشت تو را
بوصایت آنحضرت که بیرون نیاورده است مرا از جا و مکانم و بیقرار
و آرام ننموده است مرا مگر مشقت تمام و نهایت اضطرار از قلت مال
و کثرت عیال و بتحقیق که واگذاشتم عیال و اطفال خود را که از گرسنگی ناله
میکشیدند و همگی فریاد و گریه و فغان میکردند پس چون شنیدم من گریه
عیال و اطفال را بر نمیداشت مرا زمین پس بیرون آمدم مکدر و محزون
حیران و سرگردان نمیدانم که بکجا روم و درد خود را دوا از کجا جویم اینست
حال من و چنین است قصهٔ من پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از شنیدن
حال مقداد گریان شد و اشک از هر دو چشم مبارک آنحضرت فرو
ریخت بمرتبه که محاسن مبارک آنحضرت از اشک چشم مبارکش تر گشت
پس آنحضرت علیه السلام بمقداد گفت که قسم میخورم بخداوند آنچنانیکه قسم
خوردی تو باو که بیرون نیاورده است مرا از جا و مکانم مگر آنچیزی که بیرون
آورده است تو را از جا و مکانت پس بتحقیق که من قرض کرده ام یک
اشرفی و بدرستیکه من بر میگزینم و مقدم میدارم تو را بر جان خودم
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اشرفی را که قرض کرده بود بمقداد داد
و خود بدولت و اقبال برگشت و بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد
و نماز ظهر و عصر را در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله ادا کرد و در مسجد بعبادت

حق تعالی توقف نمود تا اینکه وقت نماز شام شد و نماز مغرب را با آنحضرت
بجا آورد چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از ادای نماز مغرب
فارغ شدند برخاسته از نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که در صف اول بود
گذشت و بزدن و فشردن پای مبارک بآنحضرت اشاره برخاستن و
مرافقت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم نمود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
برخاست و از عقب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روان شد و در نزد دری
از درهای مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنحضرت رسید و بر آنحضرت سلام کرد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب سلام بآنحضرت داد و فرمود که ای ابو الحسن
آیا در نزد تو چیزی هست که شام کنیم آنرا پس میل کنیم با تو حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم ایستاد و سر مبارک خود را بزیر انداخته چشم مبارک بر زمین دوخت
و جوابی بآنحضرت بر نگردانید از کثرت حیا از حضرت رسول حق تعالی و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بوحی الهی میدانست آنچه را که واقع شده بود از امر
اشرفی و آنحضرت علیه السلم آن اشرفی را از کجا قرض کرده و بهم رسانیده
و بکجا صرف نموده و بکه داده و بتحقیق که وحی فرموده بود حق تعالی بسوی
پیغمبر برگزیده اش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اینکه تعشی نماید و
شام میل فرماید در آنشب در نزد حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلم پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سکوت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم را مشاهده نمود فرمود که یا ابا الحسن چه میشود ترا که حرف نمیزنی
و جواب نمیدهی میگویی نه پس برگردم من یا بگویی بلی پس بیایم با تو
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم عرض کرد که از راه حیا و تکریم شماست که جواب

نمیدهیم تشریف بیاورید بخانهٔ ما پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
دست مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را گرفتند و آن آفتاب فلک
نبوت با ماه بدر آسمان خلافت هر دو برافقت یکدیگر روانه شدند
تا اینکه داخل خانهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم شدند و حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم در آنوقت در مقام و مکان نمازگاه خود بود و نماز را بجا آورده
بود و در عقب آنحضرت کاسهٔ پهن چوبین بزرگی بود که فوران مینمود
دود آن پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم کلام معجز نظام حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله را در خانهٔ خود شنید از نمازگاه بیرون آمده باستقبال
آنحضرت دوید و بر آنحضرت سلام کرد و بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
عزیزترین مردمان در نزد حضرت رسول خداوند عالمیان پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله جواب سلام بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم داد و دست مبارک
خود را بر سر منور فرزند دلبند خود مالید و فرمود برای او که ای دختر گرامی
من چگونه شب آوردی روز را حق تعالی رحمت بنهایت خود را
قرین تو گرداند شامه بده بالکرداند حق تعالی غفرانش را از برای تو و بتحقیق
که کرده است پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم آن کاسهٔ مملو از طعام را برداشته
آورد و در پیش روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
گذاشت پس چون نظر مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلم با وجود آن
گمان که داشت بر آن طعام افتاد و بوی خوش آنرا شنید از حیرت
حال نگاه مبارک خود را بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم انداخت و چشم مبارک
از روی منور فاطمهٔ زهرا علیها السلم بر نمیداشت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم

بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم

بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلم گفت که سبحان الله چه انداخته نظرت را وتخت
گردانیدۀ آن را آیا کرده ام من گناهی در میانۀ من و تو که مستوجب
غضب بآن سبب باشم ظاهرش آنست که گفته باشد حضرت فاطمه زهرا
علیها السّلم آنرا بعنوان مطایبه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم فرمودند که کدام
گناه است بزرگتر از گناهی که برخوردۀ تو بآن آیا نبود عهد تو بسوی من
در روز گذشته و حال آنکه تو قسم میخوردی بخداوند عالمیان بمبالغۀ تمام بآنکه
دو روز است که نخوردۀ طعام پس حضرت فاطمۀ زهرا علیها السّلم بجانب آسمان
نظر کرد و گفت که خداوند من میداند در آسمانش و میداند در زمینش
بدرستیکه من نمیگویم هرگز مگر حق و صدق پس حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم
بآنحضرت گفت که ای حضرت فاطمه از کجا آمده است از برای تو این طعام
آنچنانیکه ندیده ام من مثل رنگ آن هرگز و نشنیده ام مثل بوی آن هرگز
و نخورده ام پاکیزه تر از آنرا هرگز راوی گوید که پس در اینوقت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله دست پاکیزۀ بابرکت خود را بمیان دو شانۀ مبارک
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم گذاشت پس فشرد آنرا و فرمود یا علی این طعام
عوض اشرفی تو است و این مزد جزای دینار تو است از جانب خداوند عالمیان
بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد زیاده از حد حساب پس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان شد و اشک بر نهد خوشنودی از
چشمهای مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله فرو ریخت و فرمود که شکر و سپاس
خداوند آنچنانی را سزا است که نخواست از برای شما اینکه بیرون برد شما را از
دنیا تا اینکه جاری گردانید تو را یا علی مجرای حضرت زکریا علیه السّلم و جاری

كرد ایشد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را مجرای مریم بنت عمران هر وقت که داخل
میشد حضرت زکریا علیه السلم بر حضرت مریم در محراب عبادتش میدید در نزد
مریم علیها السلم رزق و روزی حق تعالی را ایضا شیخ ثقه علی بن عیسی الاربلی
علیه الرحمه در کتاب کشف الغمه از ابی سعید خدری مثل انحدیث را روایت
کرده ایضا شیخ الطایفه ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه نیز در کتاب
امالی بسند معتبر مذکور مثل انحدیث شریف را روایت نموده است
كا ٤٣ عَلِيٌّ عَنْ اَبِيهِ عَنِ ابْنِ اَبِي عُمَيْرٍ عَنْ اِسْحٰقَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ
اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلٰمُ قَالَ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عم تَشْكُو اِلَى رَسُولِ اللهِ ص بَعْضَ اَمْرِهَا
فَاَعْطَاهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ كَرَبَةً وَقَالَ تَعَلَّمِي مَا فِيهَا فَاِذَا فِيهَا
مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا اَوْ لِيَسْكُتْ

بيان كَرَبُ النَّخْلِ اُصُولُ السَّعَفِ اَمْثَالُ الْكَتِفِ انتهى

كا الْعِدَّةُ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ اِسْمٰعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ مُعٰوِيَةَ عَنْ مُعٰوِيَةَ بْنِ
شُرَيْحٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عُمَيْرَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عم عَنْ جَابِرِ بْنِ
عَبْدِ اللهِ الْاَنْصَارِيِّ قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ يُرِيدُ فَاطِمَةَ
عَلَيْهَا السَّلٰمُ وَاَنَا مَعَهُ فَلَمَّا انْتَهَيْنَا اِلَى الْبَابِ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَدَفَعَهُ ثُمَّ قَالَ
السَّلٰمُ عَلَيْكُمْ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْكَ السَّلٰمُ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ اَدْخُلُ قَالَتْ اُدْخُلْ يَا
رَسُولَ اللهِ قَالَ اَدْخُلُ اَنَا وَمَنْ مَعِي فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللهِ لَيْسَ عَلَيَّ قِنَاعٌ فَقَالَ
يَا فَاطِمَةُ خُذِي فَضْلَ مِلْحَفَتِكِ فَقَنِّعِي بِهِ رَاْسَكِ فَفَعَلَتْ ثُمَّ قَالَ السَّلٰمُ عَلَيْكُمْ
فَقَالَتْ وَعَلَيْكَ السَّلٰمُ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ اَدْخُلُ قَالَتْ نَعَمْ اُدْخُلْ يَا رَسُولَ اللهِ
قَالَ اَنَا وَمَنْ مَعِي قَالَتْ وَمَنْ مَعَكَ قَالَ جَابِرٌ فَدَخَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ

ودخلت

قد دخلت انا واذا وجه فاطمة عليها السلم اصفر كانه بطن جرادة فقال رسول الله
صلى الله عليه واله مالي ارى وجهك اصفر قالت يا رسول الله الجوع فقال
اللهم مشبع الجوعة ودافع الضيعة اشبع فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله
فقال جابر فوالله فنظرت الى الدم يتحدر من قصاصها حتى عاد وجهها
احمر فما جاعت بعد ذلك اليوم **شرح** مولف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة
مثواه در بيان حديث اول گفته كه كرب درخت خرما بيخهاى شاخهاى آنست
امثال شانه **اين غلام داعى** معروض ميدارد كه آنچه مولف كتاب عليه الرحمة
الى يوم الحساب ذكر كرده است بعينه عبارت جوهريست در صحاح ولغويين
ديگر نيز قريب بآن ذكر كرده اند وبيخ شاخ درخت خرما شباهت باستخوان
شانه دارد وبعضى از لغويين ذكر كرده اند كه مراد از آن اصوليست كه بعد از
بريدن شاخها در درخت خرما باقى ميماند وآن اشبه بمطلوبست ودر حديث
ديگر نيز در وصف درختهاى بهشت عنبر سرشت واقع شده كه كربها ذهب
كرب بفتح كاف وفتح را واحد كربست بفتح كاف وفتح راست مثل قصبه
وقصب صاحب قاموس گفته است الكرب بالتحريك اصول السعف
الغلاظ العراض در نهايه مسطورست كه في صفة نخل الجنة كربها ذهب هو
بالتحريك اصل السعف وقيل ما يبقى من اصوله في النخلة بعد القطع كالمراقي
ومحتمل است كه مراد از آن در اين حديث شريف استخوان شانه باشد وتعبير
بكرب از راه مشابهت بآن وشهرت معرفتش درميان عربان باشد چون
در ازمنه ماضيه كتابت در استخوان شانه مينموده اند چنانچه در مجمع البحرين تصريح
بآن نموده الكتف عظم عريض يكون في اصل كتف الحيوان من الناس والدواب

كانوا يكتبون فيه لقلة القراطيس عندهم ومنه ائتوني بكتف ودواة اكتب كتابا
قناع بکسر قاف روپاک زنانرا گویند که ستر سر و موی آن نمایند مثل مقنع و مقنعه
و جمع آن قنع بضم قاف و نون است مثل کتاب و کتب جمیع لغویین تصریح کرده اند
که قناع بزرگتر است از مقنعه پس کوچک آنرا مقنعه و بزرگش را قناع
گویند و از بعضی احادیث معلوم میشود که قناع مخصوص بوده است بزنان آزاد
و مقنعه را کنیزان نیز بسر می انداخته اند ملحفه بکسر میم و سکون لام و فتح حاء مهمله
و فتح فاء متصله بها چادریست که بپوشند بدن را با آن و جمع آن
ملاحف است و لحاف بکسر لام نیز مثل کتاب بهمین معنی آمده است و هرگاه جامه
متعدد باشد بالایین را لحاف و ملحفه و ملحف بکسر میم گویند جراده بفتح جیم است
و تاء آن تاء وحدت است یک ملخ نر و ماده را جراده گویند و جراد بفتح جیم نیز مطلق
ملخ را گویند جراد جهت مذکر و جراده جهت مؤنث نیست بلکه جراد اسم جنس است
و جراده واحد آنست مثل تمر و تمره و بقر و بقره بعضی از علما ذکر کرده اند
که ملخ را نامیده اند جراد بجهت آنکه مجرد میکند زمین را یعنی میخورد آنچه را که روییده است
در آن و گفته اند که تولد ملخ از ماهی میشود پس می اندازد دریا آنرا الساحل
دلالت میکند بر آن حدیث ابن عباس که گفت جراد نثره ماهیست نثره بفتح
نون و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله متصله بها در لغت عرب از برای حیوانات
مثل عطسه است از برای انسان ضیعه در حدیث شریف بمعنی هلاکت آمده است
و بمعنی مذکور لغویین ذکر کرده اند در مجمع البحرین مسطور است الضيعة الضياع
اعني الهلاك ومنه قوله اخاف عليه الضيعة ضاع يضيع ضيعة وضياعا بالفتح
هلك دم در لغت عرب خون را گویند و از کلام بعضی معلوم میشود که سرخی را نیز

ذکر احوال و فضایل جابر بن عبد الله انصاری علیه الرحمه

دم میگویند جوهری گفته است اَلدَّمْعُ الاَحْمَرُ و در این حدیث شریف از آن مراد سرخی است
باصل لغت و با تغیر آن اِنحدار بمعنی فرود آمدن است جوهری گفته است الاِنحِدارُ
الاِنهِباطُ و در مجمع البحرین مسطور است اِنحَدَرَ الماءُ مِنَ السَّحابِ وَالدَّمعُ مِنَ العَینِ
وتَحَدَّرَ نزک قُصاص بضم و فتح و کسر قاف رستنگاه موی سر را گویند جوهری گفته است
که قُصاص بضم قاف بهتر است از فتح و کسر قاف جابر بن عبد الله که در حدیث شریف
مذکور است ثقه و عظیم الشأن و جلیل القدر است و از جملهٔ سابقین اصحاب حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بود و در جنگ بدر و هیجده جنگ دیگر در خدمت
آنحضرت در جهاد فی سبیل الله حاضر شده و بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم رجوع نموده و در جنگ صفین در خدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بود و بخدمت هفت معصوم رسیده و استفاده علم و احادیث
از ایشان نموده و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت
شده که آنحضرت فرمودند که او آخر کسی است که باقی ماند از اصحاب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله باز گشت او بما اهل بیت رسالت بود احادیث بسیار
در مدح او وارد شده شیخ محمد کشی علیه الرحمه در کتاب رجال ذکر کرده که
جابر بن عبد الله عمامه سیاهی بر سر خود میگذاشت و در مدینهٔ طیبه در مسجد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می نشست و بافادهٔ احادیث نبوی و مسائل دینی
اشتغال مینمود و در اثنای افاده و نشر احادیث ناگاه باواز بلند فریاد
میزد که یا باقِرَ العُلُومِ چون اهل مدینه این کلمه را از او شنیدند بیکدیگر گفتند
که جابر پیر و خرف شده زبان بهذیان میگشاید چون سخن ایشان بجابر رسید
گفت بخدا قسم که خرافت مرا نگرفته و آنچه میگویم هذیان نیست بلکه از حضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده ام که آنحضرت فرمودند بمن که ای جابر تو خواهی
رسید بشرف ملازمت یکی از اهل بیت من که نام او نام من باشد و شمایل
او شمائل من باشد یبقر العلم بقرا یعنی بشگافد و بیرون آورد مسائل علم دین را
شگافتن و بیرون آوردنی چون بخدمت او مشرف شوی سلام مرا باو برسان
من از این کلام حضرت سید الانام در آرزوی دیدار آنحضرت علیه السلام بیتاب
و بی طاقت گشته ام و بی اختیار فریاد میزنم و او را میطلبم تا اینکه روزی از روزها
جابر در درِ دولت سرای حضرت امام زین العابدین علیه السلام طفل خورد سالی را
دید که ایستاده است و بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شباهت تمام
دارد جابر او را نزد خود طلبید آنحضرت علیه السلام پیش جابر آمد بعد از آن گفت
باز گرد آنحضرت علیه السلام برگشت جابر گفت که این شمائل و رفتار همان شمائل
و رفتار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است پس قسم داد باو که چه نام داری
آنحضرت علیه السلام فرمود که نام من محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام است پس جابر پیش دوید و سر و روی مبارک آنحضرت را بوسید
و گفت پدر و مادرم فدای تو باد جدت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
بتو سلام رسانید آنحضرت علیه السلام از استماع خبر جابر متأثر شده بخدمت
پدر عالیمقدارش آمده صورت حال را عرض نمود حضرت امام زین العابدین
علیه السلام از افشای این خبر اندیشه مند گشت و فرمود که آخر جابر اظهار آن
سلام و پیغام را کرد حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که بلی حضرت امام
زین العابدین علیه السلام فرمود که ای پسر من بعد از این در خانه بنشین و بیرون
مرو که مردم بتو رجوع خواهند کرد و کار بر ما مشکل خواهد شد بعد از آن هر روز

۲۱۹

جابر در اول و آخر روز تنها و خلوت بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام میرسید
و استفاده علم و احادیث از انحضرت ع مینمود و اهل مدینه از تعلم شیخ کبیر
از طفل صغیر تعجب مینمودند و ایضا روایت نموده که جابر عصا بدست گرفته
در کوچهای مدینه طیبه و مجالس مردم آنجا میگردید و بآواز بلند میگفت علی خیر
البشر فمن ابی فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابی طالب
فمن ابی فلینظر فی شان امه یعنی بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله الی یوم الحشر
حضرت امیر المؤمنین حیدر از جمیع مردمان است بهتر پس هر که ابا نماید از این معنی پس
بتحقیق که اوست کافر ای گروه انصار پرورش نمایید اولاد خود را بدوستی
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم و بزیور محبت انحضرت ایشانرا آراسته سازید
پس هر که ابا و امتناع از این معنی نماید پس نظر در تحقیق حال مادر خود نماید
که البته آن قصور از آلودگی دامن مادر اوست محبت شه مردان مجوز بی
پدری که دست غیر گرفته است پای مادر او و بعضی دیگر از فضلا شرف
ملاقات جابر را با حضرت امام محمد باقر علیه السلم باین نحو ذکر کرده اند که چشم
جابر بن عبد الله در آخر عمر پوشیده شد روزی حضرت امام محمد باقر علیه السلم
در مبادی جوانی نزد او آمد و بجابر سلام کرد جابر گفت تو کیستی انحضرت
علیه السلم فرمود که منم محمد بن علی بن الحسین علیهم السلم چون جابر آن نامهای
عالیمقام را شنید گفت ای سید من پیش بیا و دست خود را بمن ده
انحضرت علیه السلم نزد جابر آمد و دست خود را باو داد جابر دست انحضرت را
گرفت و بوسید و خواست که بپای مبارک انحضرت افتد و بوسه نماید حضرت
امام محمد باقر علیه السلم مانع شده نگذاشت جابر گفت یا بن رسول الله ان النبی

یقرئك السلام آنحضرت ع فرمودند که علی رسول الله السلام ورحمة الله وبرکاته پس
آنحضرت ع فرمودند که اینحال وپیام چگونه بود جابر عرض کرد که روزی با حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله بودم آنحضرت ص فرمودند که ای جابر شاید که تو بمانی
تا آنوقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من که او را محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام
گویند حق تعالی باو نور وحکمت خواهد داد چون بخدمت او مشرف شوی
سلام مرا باو برسان افضل المحققین نصیر الملة والدین خواجه نصیر الحق الطوسی علیه الرحمه
در رساله اوصاف الاشراف ذکر کرده است که جابر بن عبد الله چون در آخر
عمر بضعف پیری مبتلا شد حضرت امام محمد باقر علیه السلام بزیارت او رفت و
از حال او پرسید جابر گفت حالی دارم که در آن حال پیری را بر جوانی ترجیح
میدهم وبیماری را بر تندرستی ومردن را بر زندگی آنحضرت علیه السلام در مقام تنبیه
وارشاد جابر فرمودند که اما من اگر حق تعالی مرا پیر سازد پیری را دوست میدارم
واگر جوان گرداند جوانی را دوست دارم واگر بیمار سازد بیماری را واگر شفا
دهد شفا را واگر بمیراند مردن را واگر زنده دارد زندگی را وچون جابر این کلمات را
از آنحضرت ع شنید دست مبارک آنحضرت را گرفته بوسید وگفت صدق
رسول الله صلی الله علیه وآله فانه قال لی انك ستدرك ولدا من اولادی
اسمه اسمی یبقر العلوم بقرا کما یبقر الثور الارض یعنی راست فرمود حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله پس بدرستیکه آنحضرت فرمودند از برای من اینکه
زود باشد که ببینی تو فرزندی از فرزندان مرا که نام او نام من باشد ومیشکافد
او مسائل علوم را همچنانکه میشکافد گاو کاری زمین را وباین جهت وفرموده
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آنحضرت را باقر علوم الاولین والآخرین گویند

نسخه حلس

شیخ جلیل القدر شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که من شنیدم از جابر بن
عبد الله انصاری علیه الرحمه که او گفت که من سؤال کردم از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله از احوال سلمان فارسی آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که سلمان دریای
علم است که ممکن و مقدور نیست کشیدن آن مخصوص است سلمان بعلم
اولین و آخرین دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با سلمان و
دوستی کرده است با خداوند عالمیان هر که دوستی کند با سلمان عرض کردم
بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله که چه میفرمایید در حق ابوذر آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که او از ماست دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی
کند با ابوذر و دوستی کرده است با حق تعالی هر که دوستی کند با او عرض
کردم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله که چه میفرمایید در باب مقداد آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که او از ماست دشمنی کرده است با حق تعالی هر که
دشمنی کند با مقداد و دوستی کرده است با حق تعالی هر که دوستی کند با او
پس عرض کردم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله که چه میفرمایید در باب عمار
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که او از ماست دشمنی کرده است با حق تعالی
هر که دشمنی کند با عمار و دوستی کرده است با حق تعالی هر که دوستی کند با او
گفت جابر علیه الرحمه که پس خواستم که بیرون بیایم من از خدمت آنحضرت
صلی الله علیه و آله بجهت اینکه بشارت دهم بسلمان و ابوذر و مقداد و عمار با آنچه
فرموده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله پس چون برگشتم از خدمت آنحضرت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا آواز کرد و فرمود نزد من بیا ای جابر بسوی من بیا

ای جابر تو نیز از ما یکی و دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با تو و دوستی
کرده است با حق تعالی هر که دوستی کند با تو پس من عرض کردم بخدمت
آنحضرت صلعم که یا رسول الله صلعم چه میفرمایید در شان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام جان منست
پس عرض کردم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله که چه میفرمایید در شان
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام آنحضرت صلی الله علیه وآله
فرمودند که ایشان هر دو روح من اند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مادر
مهربان ایشان و دختر گرامی منست بد و ناخوش می آید بمن آنچه بد و ناخوش آید
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شاد و خوشنود میگرداند مرا آنچه شاد و خوشنود
گرداند او را شاهد میگیرم خداوند عالمیان را باینکه من جنگم با هر که جنگ
و خصومت کند با ایشان و صلحم با هر که صلح و دوستی کند با ایشان ای جابر
هرگاه بخواهی که دعا کنی در درگاه الهی و مستجاب شود از برای تو دعای تو
پس دعا کن در درگاه خداوند عالمیان بنامهای مبارک ایشان پس
بدرستیکه اسامی شریف ایشان محبوبترین جمیع اسماست در نزد خداوند
عالمیان و احادیث بسیار دلالت میکند براینکه جابر بخدمت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام مشرف شده از آنجمله حدیث شریف غریب لوح زمرد است
که در وقت ولادت سراسر سعادت حضرت امام حسین علیه السلام در دست
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دیده و با آنحضرت مکالمها نموده و اسامی ائمه هدی
و اوصاف ایشانرا که در آن لوح نوشته بود خوانده و نسخه از آن برداشته
حدیث شریف مذکور در کتاب حجه کافی مسطور است و در السنه علمای اعلام

نیز مشهور است

نیز مشهور است که جابر بخدمت هفت معصوم رسیده و هفت معصوم را خدمت
نموده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یکی از آن هفت معصوم است ممکن است
که قبل از نزول آیه وانفی هدایه حجاب بخدمت آنحضرت مشرف میشده ویا اینکه اورا
بجهت خاصی محرمیتی بسرادق عزت بوده است و اول کسیکه از اصحاب کرام
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله احرام زیارت حضرت امام حسین علیه السلام
بمیان جان از روی اخلاص وایقان بست جابر بن عبد الله انصاری علیه
الرحمة والرضوان بود چون خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بمدینه مشرفه
رسید جابر بزیارت مرقد منور آنحضرت روان وبانی این سنت فیض موهبت
گشت در روز اربعین با جمعی کثیر بزیارت مرقد منور آنحضرت مشرف شد چنانچه
بعون الله تعالی مذکور خواهد شد و جابر در آخر عمر نابینا شده بود و چنانچه از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده جابر بعد از جمیع اصحاب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله برحمت ایزدی واصل شد مشهور آنست که وفات جابر در
مدینهٔ طیبه در سال هفتاد وهشت هجرت حضرت پیغمبر صلی الله واقع شد و در سال
شصت وهشت وهفتاد وسه ونود وچهار هجری نیز بعضی سال وفات جابر را
نقل کرده اند رحمة الله ورضوانه علیه یعنی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
علیه الرحمة در کتاب کافی بسند معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که آمد حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که شکوه کند با آنحضرت
از بعضی کارهای خود پس عطا فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بحضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام بیخ شاخ خرمایی را که مثل استخوان شانه است ویا استخوان شانه را

و فرمود که بیاموز و آموخته شو آنچه را که نوشته شده است در آن پس نوشته
بود در آن اینکه هر که ایمان آورد بخداوند عالمیان و بروز آخرت پس باید که
آزار نکند همسایه اش را و هر که ایمان آورد بخداوند عالمیان و بروز آخرت پس
باید که گرامی دارد مهمانش را و هر که ایمان بخداوند عالمیان و بروز آخرت
داشته باشد پس باید که بگوید خیر را و یا اینکه ساکت باشد یعنی زبان اش هرگز
نگشاید در حالت او در حالت سکوت و در حالت تکلم حرف خیر باشد
و پس ایضاً شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر مسطور روایت
کرده است از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت بیرون تشریف آورد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باراده دیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و من در
خدمت آنحضرت بودم پس چون بدر دولت سرای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
رسیدیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر در گذاشت
پس کشود آنرا بعد از آن فرمود السلام علیکم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در جواب
آنحضرت گفت علیک السلام یا رسول الله آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند
که داخل شوم بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که داخل شوید و تشریف
شریف ارزانی فرمایید ای رسول برگزیده خداوند عالمیان حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمودند که داخل شوم من و کسیکه همراه منست حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام عرض کرد که یا رسول الله نیست در سر من روپاک یعنی سر مبارکم
بی قناع و مقنعه است آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای فاطمه زیادتی
جامه بدنت را بردار و سر مبارکت را با آن بپوشان پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
چنان کرد بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که السلام علیکم پس حضرت

فاطمهٔ زهرا علیها السّلم در جواب آنحضرت گفت وعلیک السّلم یا رسول الله آنحضرت
فرمود که داخل شوم حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم عرض کرد که بلی داخل شو ای پیغمبر بر
گزیدهٔ خداوند عالمیان آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که داخل شوم من و کسیکه
همراه من است حضرت فاطمهٔ زهرا عرض کرد که بلی داخل شوید شما و کسیکه همراه
شماست جابر انصاری گوید که پس داخل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و من نیز
در خدمت سرا سر سعادت آنحضرت داخل شدم ناگاه دیدم روی مبارک حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السّلم را زرد بمرتبهٔ که گویا بود برنگ شکم ملخ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که چه میشود مرا که می بینم روی مبارک نورا چنین زرد حضرت فاطمهٔ زهرا
صلوات الله علیها عرض کرد که یا رسول الله گرسنگی باعث زردی رنگ روی
من شده پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای خداوند سیر کنندهٔ گرسنه
و دفع کنندهٔ هلاکت سیر گردان حضرت فاطمهٔ دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را
پس گفت جابر انصاری که قسم بخداوند عالمیان که دیدم من که پائین می آمد سرخی برنگ
خون از رستنگاه موی پیش سر مبارک آنحضرت تا اینکه گردید روی مبارک
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم سرخ پس دیگر گرسنه نشد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم
بعد از آن روز ق ۴۱۴ الحُسَیْنُ بْنُ سَعِیْدٍ مُعَنْعَناً مَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبِیْهِ قَالَ قَالَ
رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ نَادیٰ مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ
الْعَرْشِ یَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوْا اَبْصَارَکُمْ حَتّٰی تَمُرَّ بِنْتُ حَبِیْبِ اللهِ اِلٰی قَصْرِهَا
فَاطِمَةُ ابْنَتِیْ عَلَیْهَا رَیْطَتَانِ خُضْرَاوَانِ حَوَالَیْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ حَوْرَاءَ فَاِذَا
بَلَغَتْ اِلٰی بَابِ قَصْرِهَا وَجَدَتِ الْحَسَنَ قَائِماً وَالْحُسَیْنَ قَائِماً مَقْطُوْعَ الرَّاْسِ
فَتَقُوْلُ لِلْحَسَنِ مَنْ هٰذَا فَیَقُوْلُ هٰذَا اَخِیْ اِنَّ اُمَّةَ اَبِیْكِ قَتَلُوْهُ وَقَطَعُوْا رَاْسَهٗ

فيا ايتها النداء من عند الله يا بنت حبيب الله اني انما ابيتك ما فعلت به
امة ابيك لاني ادخرت لك عندي تعزية بمصيبتك فيه اني جعلت تعزيتك
اليوم اني لا انظر في محاسبة العباد حتى تدخلي الجنة انت وذريتك وشيعتك
ومن اولاكم معروفا ممن ليس هو من شيعتك قبل ان انظر في محاسبة العباد
فتدخل فاطمة ابنتي الجنة وذريتها وشيعتها ومن اولاها معروفا ممن
ليس من شيعتها فهو قول الله عز وجل لا يحزنهم الفزع الاكبر قال هول يوم
القيمة وهم فيما اشتهت انفسهم خالدون هي والله فاطمة وذريتها و
شيعتها ومن اولاهم معروفا ممن ليس هو من شيعتها **شرح** ريطه بفتح راء
مهمله وسکون یاء دو نقطه در زیر چادره یکتخته را گویند که درز دار و دو پارچه نباشد
ادخرت صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی باب افتعال واصل آن اذتخرت
با ذال معجمه از ذخیره بمعنی برگزیدن و ذخیره نمودن است تا را قلب نمودند بدال
مهمله بعد از آن ذال معجمه را نیز قلب بدال مهمله نموده در دال دوم ادغام نموده اند
و در کتاب مجمع البحرین مسطور است که گاه است دال مهمله منقلبه از تا را قلب
میکنند بذال معجمه و ذال را در ذال ادغام میکنند اذّخار بذال معجمه مشدده میگویند بعکس
اول که ادّخار بدال مهمله مشدده بود و بذال معجمه مشدده کمتر است و اکثر بدال مهمله
مشدده است و از همین باب بهمین اعلال است قول حق تعالی در سوره مبارکه
آل عمران که در وصف حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم فرموده وانبئکم بما
تاکلون وما تدّخرون في بيوتكم ان في ذلك لآية لكم ان كنتم مؤمنين
جمیع قرا تدّخرون بدال مهمله مشدده قرائت نموده اند شیخ طبرسی علیه الرحمه در
تفسیر مجمع البیان بیان نموده که نحویین تجویز کرده اند تذّخرون بذال معجمه مشدده را

تعزیه بمعنی حمل بر صبر و تسلی دادن است و عزا بمعنی صبر است چنانچه واقع شده است
در حدیث مَن عَزّیٰ مُصاباً یعنی کسیکه باز دارد مصیبت رسیده را بر صبر و با و تسلی
دهد پس از برای اوست مزد و ثواب چنین و چنین شیعه در لغت عرب بمعنی
پیرو و مطیع و یار و یاور است لغویین ذکر کرده اند که استعمال میشود لفظ شیعه
در یکنفر و دو نفر و سه نفر و بیشتر و بر مذکر و مؤنث و جمع آن اشیاع و شیع بر وزن
عنب است و بعد از وضع غالب شده است این نام نامی بجهة موالیان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم و اهل بیت آنحضرت و صاحب نهایه نیز که از علمای اهل
سنت و اهل لغت است گفته که غالب شده است لفظ شیعه در موالیان حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلم و اهل بیت آنحضرت بمرتبه که گردیده است اسم
مخصوص از برای ایشان پس هرگاه بگویند فلانی از جمله شیعه است دانسته
میشود که بدرستیکه او از موالیان آنحضرت و اهل بیت آنحضرت و در مذهب
ایشان است و اصل آن از مشایعت بمعنی متابعت و مطاوعت است
صاحب قاموس نیز قریب باین ذکر کرده است و در تفسیر علی بن ابرهیم
علیه الرحمه از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت
کرده است که آنحضرت ع فرمودند بابی بصیر که بدرستیکه حق تعالی مبارک
و کوارا گردانید شما آن نام را که فرموده وَاِنَّ مِن شیعَتِهِ لَاِبرٰهیمَ و قول
حق تعالی که فرموده است فَاستَغاثَهُ الَّذی مِن شیعَتِهِ عَلَی الَّذی مِن عَدُوِّهِ
پس مبارک و کوارا گردانید برای شما آن نام نامی را یعنی حق تعالی حضرت
ابراهیم علیه السلم را شیعه نامید و دوست و پیرو و حضرت موسی علیه السلم را شیعه
نامید چنانچه شما را شیعه میگویند پس شیعه نامیست که حضرت ابراهیم علیه السلم

دوست و پیرو حضرت موسی علیه السلم تا آن نام نامیده شده اند و این سبب
مبارکی و گوارائی آن نام نامیست برای شما شیخ فخر الدین الطریحی النجفی علیه الرحمه
ذکر کرده است که در روایت واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث
میفرمود بجهت اصحاب کرامش در شبی از شبها در مسجد مبارک خود پس آنحضرت
فرمودند که ای قوم چون نام پیغمبران گذشته را مذکور سازید سلام و صلوات
بفرستید اول بر من و بعد از من بر ایشان و هرگاه مذکور گردانید نام حضرت
ابراهیم علیه السلم را پس سلام و صلوات بفرستید اولا بر او و بعد از آن بر من صحابه
عرض کردند که یا رسول الله جهت آن چیست و حضرت ابراهیم علیه السلم بچه سبب
باین رتبه عظیم ارجمند گشته آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بدانید بدرستیکه
در شب معراج چون حق تعالی مرا باسمان برد پس رسیدم من باسمان سوم
و بامر خداوند عالمیان نصب کردند از برای من در آسمان سوم منبری از
نور پس من نشستم در مرتبه بالای منبر و نشست حضرت ابراهیم علیه السلم در یک
پله پایین تر از من و جمیع پیغمبران اولین نشستند در دور و حوالی آن منبر در این وقت
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم پیدا شد که می آمد بسوی ما سواره بر ناقه
از نور و روی او مثل ماه تابان بود و اصحاب آنحضرت ع مثل ستارگان درخشنده
همراه او بودند حضرت ابراهیم علیه السلم بمن گفت که یا محمد این کدام پیغمبر عظیم
الشان است و یا کدام ملک مقرب است من گفتم بحضرت ابراهیم علیه السلم
که او پیغمبر عظیم القدر و ملک مقرب نیست بلکه او برادر من و پسر عموی من و داماد
من و وارث علم من حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است حضرت
ابراهیم علیه السلم گفت که اینجماعت آنجنانی که در دور و حوالی او مثل ستارگان

درخشنده اند

درخشنده اند گفتند من گفتم که آنها شیعیان آنحضرت اند چون حضرت ابراهیم
این کلام را از من شنیدند از درگاه رب العزه مسئلت نموده گفت خداوندا مگردان
مرا از شیعهٔ علی بن ابی طالب علیه السلم پس حضرت جبرئیل علیه السلم در اینوقت نازل
شد و این آیه وافی هدایه را که در سورهٔ مبارکه صافات ست آورد وَاِنَّ مِنْ
شِیْعَتِهٖ لَاِبْرٰهِیْمَ شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب حجة کافی روایت کرده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند
که بدرستیکه آفرید حق تعالی ما را از علیین و آفرید ارواح ما را از بالاتر از علیین
و آفرید ارواح شیعیان ما را از علیین و اجساد شیعیان ما را از پایین تر
از علیین پس از آنجهت واقع شده است نزدیکی و قرابت درمیان ما و ایشان
و مایل است دلهای ایشان بسوی ما و در حدیث دیگر روایت کرده است از
حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حق تعالی آفرید
ما را از اعلی علیین و آفرید دلهای شیعیان ما را از آنچه آفریده است ما را
از آن و آفرید بدنهای شیعیان ما از پایین تر از آن پس مایل است دلهای
شیعیان ما بسوی ما بجهت اینکه آفریده شده است از آنچه آفریده شده ایم
ما از آن پس آنحضرت علیه السلم این آیه مبارکهٔ سورهٔ مطففین را تلاوت
فرمود کَلَّا اِنَّ کِتٰبَ الْاَبْرَارِ لَفِیْ عِلِّیِّیْنَ وَمَا اَدْرٰىکَ مَا عِلِّیُّوْنَ کِتٰبٌ
مَّرْقُوْمٌ یَّشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُوْنَ و آنحضرت علیه السلم فرمودند که آفرید حق تعالی دشمنان
ما را از سجین و آفرید دلهای پیروان ایشانرا از آنچه آفریده است ایشانرا
از آن و آفرید ابدان پیروان دشمنان ما را از پایین تر از سجین پس
دلهای پیروان دشمنان ما مایل است بسوی دشمنان ما بجهت اینکه آفریده

شده است از آنچه آفریده شده اند ایشان از آن پس آنحضرت علیه السلام این آیهٔ
سورهٔ مبارکهٔ مطففین را تلاوت فرمودند کَلّا اِنَّ کِتابَ الفُجّارِ لَفی سِجّینٍ
وَما اَدریٰكَ ما سِجّینٌ کِتابٌ مَرقُومٌ اما شروط شیعه و صفات شیعه در احادیث
کثیره بسیار است شیخ ابن بابویه علیه الرحمه کتابی در صفات شیعه تالیف نموده
ممکن است که مراد از شیعه در حدیث مذکور خلّص شیعه متصف بصفات مذکوره
در احادیث باشد و از غیر شیعه محبین و دوستداران غیر متصف باوصاف
مذکوره باشند و در احادیث واقع شده که ائمه اطهار علیهم السلام بعضی از دوستان
و محبان میفرموده اند که شما از محبان و دوستان ما باید شیعهٔ ما کسی است که متابعت
و پیروی ما کند در قول و فعلش و یا اینکه مراد از شیعه در حدیث مذکور شیعهٔ اثنی عشری
و از غیر شیعه غیر اثنی عشری از فرق محبین اهل البیت علیهم السلام مثل فرقهٔ زیدیه
و واقفیه وغیرهم باشد و یا اینکه اعم از هر دو باشند والله اعلم یعنی شیخ عالم فاضل فرات بن
ابراهیم الکوفی علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام که آنحضرت روایت فرمود از پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین
علیه السلام آنحضرت فرمود که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون روز
قیامت شود ندا کند منادی از میان عرش مجید که ای گروه خلایق بپوشید
چشمهای خود را تا اینکه بگذرد دختر گرامی حبیب خدا حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و برسد بسوی قصرش پس بیاید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
دختر گرامی من و پوشیده باشد دو چادر یکتخته سبز و در دور و حوالی
آنحضرت باشند هفتاد هزار حوری پس چون آنحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بدر قصر
رفیع خود رسد ببیند حضرت امام حسن علیه السلام را که ایستاده است و حضرت

امام حسین

امام حسین علیه السلام ایستاده است سر بریده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بحضرت
امام حسن علیه السلام گوید که کیست این سر بریده حضرت امام حسن علیه السلام گوید که او
برادر با جان برابر من است بدرستیکه امت ستم کار پدر عالیمقدارت او را کشتند
و سر مبارکش را بظلم و ستم بریدند پس از جانب خداوند عالمیان ندا آید بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام که ای دختر حبیب خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدرستیکه
من نمودم بتو آنچه را که کرده بودند امت ستم کار پدر برگزیده تو بجهت اینکه ذخیره کرده ام
و نگه داشته ام از برای تو در نزد خود هم تعزیه برای مصیبت تو در فرزند دلبند تو حضرت
امام حسین علیه السلام بدرستیکه گردانیده ام من تسلی خاطر مبارک تورا و تسکین
و صبر تورا در این روز اینکه نگاه نکنم بمحاسبه بندگان تا اینکه داخل شوی تو و
ذریه تو و شیعیان تو و کسیکه نیکوئی کرده باشد با شما از غیر شیعیان تو در بهشت
عنبر سرشت قبل از آنکه نگاه کنم من در محاسبه بندگان پس داخل شود حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی من در بهشت عنبر سرشت و ذریه حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام و شیعه آنحضرت و کسیکه نیکوئی کرده باشد با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
از غیر شیعیان آنحضرت پس اینست معنی قول خداوند عز و جل که فرموده است
لا یحزنهم الفزع الاکبر آنحضرت علیه السلام فرمودند یعنی ترس و بیم روز قیامت
وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون بخدا قسم که آن جماعت که حق تعالی فرموده که
ایشانند در آنچه خواهد نفسهای ایشان دائمی و همیشه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و ذریه آنحضرت و شیعه آنحضرت و کسیست که نیکوئی کرده باشد با ایشان که
نبوده باشد از شیعه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این غلام داعی معروض میدارد
که آیه وافی هدایه مذکوره در حدیث در سوره مبارکه انبیاء است و در قرآن

مجید دو آیه متصله بهم باین نحو هست لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم
خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقیهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم
توعدون ممکن هست که تقدیم وتاخیر بسبب مناسبت باشد ویا اینکه در مصحف اهل
بیت علیهم السلم بنحو مذکور در حدیث باشد والله اعلم ٤٥ کا محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین
عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبة عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابی
جعفر علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه وآله لفاطمة علیها السلم یا فاطمة
قومی فاخرجی تلک الصحفة فقامت فاخرجت صحفة فیها ثرید وعراق یفور
فاکل النبی صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلم ثلثة
عشر یوما ثم ان ام ایمن رات الحسین علیه السلم معه شیء فقالت له من این لک
هذا قال انا لناکله منذ ایام فاتت ام ایمن فاطمة علیها السلم فقالت یا فاطمة
اذا کان عند ام ایمن شیء فانما هو لفاطمة وولدها واذا کان عند فاطمة
شیء فلیس لام ایمن منه شیء فاخرجت لها منه فاکلت منه ام ایمن ونفدت
الصحفة فقال لها النبی صلی الله علیه وآله اما لولا انک اطعمتها لاکلت
منها انت وذریتک الی ان تقوم الساعة ثم قال ابو جعفر علیه السلم والصحفة
عندنا یخرج بها قائمنا علیه السلم فی زمانه کا محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین
عن ابن بزیع عن صالح بن عقبة عن عقبة عن ابی جعفر علیه السلم قال ما
عبد الله بشیء من التحمید افضل من تسبیح فاطمة علیها السلم ولو کان شیء
افضل منه لنحله رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمة علیها السلم شرح
مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان حدیث اول گفته
که جوهری گفته است که عرق استخوانی است که گرفته شده باشد از آن

بیان قال الجوهری العرق العظم الذی اخذ
عنه اللحم والجمع عراق بالضم انتهی والمراد
[illegible] اللحم کما ورد فی اللغة ایضا
قال الفیروزآبادی العرق وکغراب
العظم اکل لحمه والجمع ککتاب و
غراب نادر او العرق العظم
بلحمه فاذا اکل لحمه فعراق
او کلاهما لکلیهما
انتهی

گوشت

کوشت و جمع آن عُراق بضمّ عین است تمام شد کلام جوهری و مراد در این حدیث
استخوان با کوشت است چنانچه در لغت نیز با آن معنی آمده است صاحب
قاموس کفته است که عَرْق یعنی بفتح عین مهمله و سکون راء مهمله و عُراق
مثل غُراب یعنی بضمّ عین استخوان آنچنانیست که خورده باشند کوشت
آنرا و جمع آن مثل کِتاب یعنی بکسر عین است و مثل غُراب یعنی بضمّ عین
جمع آن نادر است و یا اینکه عَرْق استخوان با کوشت است پس چون خورده
شود کوشت آن آنرا عُراق کویند و یا اینکه عَرْق و عُراق استخوان با کوشت
و استخوان بی کوشت هر دو را کویند این غلام داعی معروض میدارد که از
کلام بعضی از لغویّین مثل صاحب نهایه معلوم میشود که عَرْق بفتح عین و سکون
راء مهمله پارچهٔ کوشت را کویند و عُراق بضمّ عین مثل غُراب جمع آن است
و این معنی انسب بمقام است صَحْفَه بفتح صاد مهمله و سکون حاء مهمله
و فتح فاء متصله بهاء کاسهٔ پهن چوبین را کویند که مقرّری پنج نفر باشد
چنانچه قَصْعَه بجهت ده نفر و مِکْیَلَه بجهت دو نفر است و در این حدیث شریف
نیز چون پنج نفر آل عبا از آن تناول مینموده اند صَحْفَه بوده که پنج نفر را
سیر میکند ثَرِید بفتح تاء سه نقطه و کسر راء مهمله و سکون یاء دو نقطه در زیر متصله
بدال مهمله نان ریزه شده در شوربا و غیر آنرا کویند و آن صیغهٔ فَعِیْل بمعنی
مفعول است و در حدیث نبوی صلعم واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که بَارَكَ اللهُ لِاُمَّتِی فِی الثَّرْدِ وَالثَّرِیْدِ بعضی از لغویّین ذکر کرده اند
که مراد از ثرد بسیار ریزه و از ثرید درشت تر و بزرکتر است و در فارسی آنرا
تریت کویند نَفِذَتْ بفتح نون و کسر فاء و فتح دال مهمله متصله بتاء تأنیث

صیغهٔ مفرد مؤنث غایبه معلوم فعل ماضی است از باب عَلِمَ و نفاد بمعنی تمام
شدن و فانی گشتن است بنحویکه باقی نماند از آن چیزی و بهمین معنی است
لَنَفِدَ الْبَحْرُ که در قرآن مجید واقع شده نَحَلَ بفتح نون و فتح حاء مهمله صیغهٔ مفرد مذکر
غایب معلوم فعل ماضی از باب مَنَعَ است میگویند نَحَلَهُ یعنی عطا و بخشش نمود باو از
طیب نفس و خواهش بدون توقع عوض تَمْجِیدٌ مصدر باب تَفْعِیل است و معنی آن
تعظیم و گزاردن حمد و ثنای حق تعالی است صاحب قاموس گفته مَجَّدَهُ عَظَّمَهُ و اَثْنَی
عَلَیْهِ ثمّه از احوال جابر قَبْلَ این مذکور شد ام ایمن دده حضرت پیغمبر و حاضنهٔ آنحضرت
و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام بود و شرح احوال او قبل از این مذکور شد هرگاه خواهند رجوع
بآنجا فرمایند مولانا خلیل قزوینی علیه رحمة الله الملک الغنی در شرح کافی گفته که ام ایمن
کنیزی بود که از پدر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بآنحضرت میراث رسیده
بود و در بعضی از نسخ کافی اسم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مذکور نیست ظاهرش
آنست که در آن ایام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت را بجهادی
فرستاده باشد این غلام داعی معروض میدارد که قبل از این در شرح
حدیث بیست و چهارم بهمین باب مذکور شد که ام ایمن از مادر عالیمقدار آنحضرت
بآنحضرت صلی الله علیه و آله میراث رسیده بود و مؤلف کتاب علیه الرحمة
الی یوم الحساب نیز تصریح بآن در مجلد احوال النبی صلی الله علیه و آله از بحار
الانوار نموده و چون در بعض نسخ کتاب کافی اسم مبارک حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم مذکور است ظاهرش آنست که در نسخهٔ که مذکور نیست از قلم
نساخ افتاده باشد و مؤلف کتاب علیه الرحمة و الرضوان نیز حدیث مذکور را بذکر
آن نام نامی ذکر کرده است و صَحْفَةٌ نیز که مقرری پنج نفر باتفاق جمیع اهل لغت است قرینهٔ حضور

آنحضرت است که پنج تن آل عبا علیهم السلام از آن تناول نموده اند و ظاهر حدیث
دلالت میکند بر اینکه بوده است صحیفه در خانهٔ دیگر مثل مخزن و یا اینکه بوده است
مخفی در زیر سرپوش و مانند آن والله اعلم یعنی ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی
علیه الرحمه در کتاب حجة کافی بسند معتبر مذکور روایت کرده است از جابر بن
عبد الله انصاری و روایت نموده است جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام که
ای فاطمه برخیز و بیرون بیار آن کاسه صحفه را پس برخاست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
و بیرون آورد آن کاسه را و بود در آن کاسه نان ریزه کرده در شوربا و پارچهای گوشت
با استخوان که میجوشیدن آن از گرمی و یا اینکه میجوشید مانند چشمهٔ آب که هر چند از آن برداشتند
باز بجوش شد و کم و زایل نشود پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المومنین و
حضرت فاطمهٔ زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام تناول فرمودند
از آن تا سیزده روز بعد از آن بدرستیکه ام ایمن دایهٔ حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و اولاد کرام آنحضرت علیهم السلام دید حضرت امام حسین علیه السلام که بود با آنحضرت
چیزی که تناول مینمود پس گفت ام ایمن بحضرت امام حسین علیه السلام که از کجا
آمده است از برای تو این چیز حضرت امام حسین علیه السلام در جواب او فرمود
که بدرستیکه ما هر آینه چند روز است که ازین چیز میخوریم و تناول مینماییم
پس ام ایمن آمد بخدمت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و بعنوان گله عرض
نمود و گفت که ای فاطمه هرگاه بوده باشد در نزد ام ایمن چیزی
پس بتحقیق که هست آنچیز از برای حضرت فاطمه و اولاد کرام حضرت
فاطمه علیهم السلام و هرگاه بوده باشد در نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام چیزی

پس نیست برای امّ ایمن از آن چیزی و بخشی پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
بیرون آورد از برای امّ ایمن بخشی و حصّهٔ طعام آن کاسه و امّ ایمن خورد از آن
و تمام شد و تا آخر رسید کاسه و باقی نماند از آن چیزی و بجوشید بعد از آن چنانچه
میجوشید قبل از آن پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
که اگر تو الطعام نمیکردی از آن بامّ ایمن هر آینه میخوردی تو از آن کاسه و ذریّهٔ تو
تا قیام قیامت بعد از نقل این حدیث شریف بجابر فرمود حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که آن کاسه همین که صحفه است بالفعل در نزد ما است بیرون خواهد آورد آنرا قائم
ما علیه السلام در زمانش **ایضاً** شیخ ثقه مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر مسطور
روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که پرستش
و بندگی نشده است حق تعالی بچیزی از تعظیم و ثنا که بوده باشد افضل از تسبیح
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و هرگاه میبود چیزی افضل از آن البته می بخشید
و عطا مینمود آنرا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از طیب خاطر و رضا بحضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام **فی ع** سَهْلُ بْنُ اَحْمَدَ الدِّیْنَوَرِیُّ مُعَنْعِنًا عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمَا السَّلَام قَالَ قَالَ جَابِرٌ لِاَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَام جُعِلْتُ فِدَاكَ
یَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ حَدِّثْنِیْ بِحَدِیْثٍ فِیْ فَضْلِ جَدَّتِكَ فَاطِمَةَ اِذَا اَنَا حَدَّثْتُ
بِهِ الشِّیْعَةَ فَرِحُوْا بِذٰلِكَ قَالَ اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَام حَدَّثَنِیْ اَبِیْ عَنْ جَدِّیْ عَنْ
رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ قَالَ اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ نُصِبَ لِلْاَنْبِیَاءِ
وَ الرُّسُلِ مَنَابِرُ مِنْ نُوْرٍ فَیَکُوْنُ مِنْبَرِیْ اَعْلٰی مَنَابِرِهِمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ثُمَّ یَقُوْلُ
اللّٰهُ یَا مُحَمَّدُ اُخْطُبْ فَاَخْطُبُ بِخُطْبَةٍ لَمْ یَسْمَعْ اَحَدٌ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ وَ الرُّسُلِ بِمِثْلِهَا
ثُمَّ یُنْصَبُ لِلْاَوْصِیَاءِ مَنَابِرُ مِنْ نُوْرٍ وَ یُنْصَبُ لِوَصِیِّیْ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ علیه السلام

في اوساطهم منبر من نور فيكون منبره اعلى منابرهم ثم يقول الله يا علي
اخطب فيخطب بخطبة لم يسمع احد من الاوصياء بمثلها ثم ينصب لاولاد
الانبياء والمرسلين منابر من نور فيكون لابني وسبطي وريحانتي ايام حيوتي
منبر من نور ثم يقال لهما اخطبا فيخطبان بخطبتين لم يسمع احد من اولاد
الانبياء والمرسلين بمثلهما ثم ينادي المنادي وهو جبرئيل عليه السلم اين
فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله اين خديجة بنت خويلد اين مريم
بنت عمران اين اسية بنت مزاحم اين ام كلثوم ام يحيى بن زكريا فيقمن
فيقول الله تبارك وتعالى يا اهل الجمع لمن الكرم اليوم فيقول محمد
وعلي والحسن والحسين لله الواحد القهار فيقول الله تعالى يا اهل
الجمع اني قد جعلت الكرم لمحمد وعلي والحسن والحسين وفاطمة عليهم السلم
يا اهل الجمع طاطؤا الرؤس وغضوا الابصار فان هذه فاطمة تسير الى
الجنة فياتيها جبرئيل بناقة من نوق الجنة مدبج الجنبين خطامها من اللؤلؤ
المحقق الرطب عليها رحل من المرجان فتناخ بين يديها فتركبها فيبعث
اليها مائة الف ملك فيصيرون على يمينها ويبعث اليها مائة الف
ملك فيصيرون على يسارها ويبعث اليها مائة الف ملك يحملونها
على اجنحتهم حتى يصيروها على باب الجنة فاذا صارت عند باب الجنة
تلتفت فيقول الله يا بنت حبيبي ما التفاتك وقد امرت بك الى جنتي فتقول
يا رب احببت ان يعرف قدري في مثل هذا اليوم فيقول الله يا بنت حبيبي
ارجعي فانظري من كان في قلبه حب لك او لاحد من ذريتك خذي بيده
فادخليه الجنة قال ابو جعفر عليه السلم والله يا جابر انها ذلك اليوم لتلتقط

شيعتها ومحبيها كما يلتقط الطير الحب الجيد من الحب الردي فاذا صار
شيعتها معها عند باب الجنة يلقي الله في قلوبهم ان يلتفتوا فاذا التفتوا
فيقول الله يا احبائي ما التفاتكم وقد شفعت فيكم فاطمة بنت حبيبي
فيقولون يا رب احببنا ان يعرف قدرنا في مثل هذا اليوم فيقول الله
يا احبائي ارجعوا وانظروا من احبكم لحب فاطمة انظروا من اطعمكم
لحب فاطمة انظروا من كساكم لحب فاطمة انظروا من سقاكم شربة في
حب فاطمة انظروا من رد عنكم غيبة في حب فاطمة خذوا بيده و
ادخلوه الجنة قال ابو جعفر عليه السلم والله لا يبقى في الناس الا شاك
او كافر او منافق فاذا صاروا بين الطبقات نادوا كما قال الله تعالى
فما لنا من شافعين ولا صديق حميم فيقولون فلو ان لنا كرة فنكون
من المؤمنين قال ابو جعفر عليه السلم هيهات هيهات منعوا ما
طلبوا ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لكاذبون فر محمد بن
القاسم بن عبيد معنعنا عن ابي عبد الله عليه السلم انه قال انا انزلناه
في ليلة القدر الليلة فاطمة والقدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها
فقد ادرك ليلة القدر وانما سميت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها
شرح طاطئوا بفتح طاء مهمله وسكون همزه وكسر طاء ثانيه صيغه جمع مذكر است از
فعل امر يعني زير اندازيد سرهاى خود را وطأطئه در لغت بمعنى كج كردن
وخضوع وتواضع آمده است وبهمين معنى است طأطأ كل شريف لشرفكم
مدبجه بضم ميم وفتح دال مهمله وفتح باء موحده مشدده وفتح جيم صيغه اسم مفعول
بمعنى زينت كرده شده بديباج است صاحب قاموس گفته الديباج معرب

معرب

معرب جمعه دیابیج ودبابیج المدبج المزین به خطام بکسر خاء معجمه وفتح طاء
مهمله بروزن کتاب افسار شتر را گویند مخفق بضم میم وسکون خاء معجمه وکسر فاء
متصله بقاف صیغهٔ اسم فاعل وبمعنی لامع ودرخشنده است در مجمع البحرین
مسطور است که در حدیث واقع شده است که در دوش حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود
در حالت احرام برد مخفق ومراد از آن لامع است مشتق است از اخفق
الرجل بثوبه ای لمع به وجوهری نیز گفته اخفق الرجل بثوبه ای لمع به رحل
بفتح راء مهمله وسکون حاء مهمله زین شتر را گویند چنانچه از اسب را سرج گویند
مرجان اکثر لغویین ذکر کرده اند که مروارید ریزه را گویند بعضی گفته اند که مرجان
جواهریست سرخ رنگ وبهمعنی انسب بانحدیث والنسب بآیهٔ مبارکه نیز
هست ودر میان ناس نیز اشهر است وظاهرا که از لغات مشترکه بین العرب
والعجم والترک باشد التفات نظر کردن بجیب وراست وبرگشتن ونگاه بعقب
کردن را گویند بعضی از مفسرین در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است در سورهٔ
مبارکه هود در حکایت حضرت لوط قالوا یا لوط انا رسل ربك لن یصلوا
الیك فاسر باهلك بقطع من اللیل ولا یلتفت منکم احد گفته اند که مراد
آنست که متصل کرده اند رفتار خود را وقطع نکند بسبب توقفی در بین آن
بجهة آنکه کسیکه ملتفت شود در رفتار البته میکند توقف وبعمل می آورد
ایستادن را چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام وبعد از آن شیعیان در رفتار
بوده اند توقف وایستادن در آن بین مناسب مقام است ضمیر الیها
با فنا پیوسته بعد از آن محتمل است که راجع بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام باشد
والنسب آنست که راجع بناقه مثل ضمیر ترکبها باشد وتعظیم این شتر است والله اعلم

تتمه از احوال جابر بن عبد الله انصاری قبل از این بفاصلهٔ ده حدیث مذکور شد

هرگاه خواهند که معرفتی باحوال او حاصل نمایند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ عالم

کامل فرات بن ابراهیم الکوفی علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است بسند

مذکور از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که

عرض کرد جابر بن عبد الله انصاری بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم که فدای

تو شوم ای پسر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث کن مرا حدیثی در

فضیلت جده بزرگوارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که هرگاه نقل کنم من

آن حدیث را بجهت شیعیان خوشحال و خوشنود شوند ایشان بآن حضرت

امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که حدیث کرد مرا پدرم از جد بزرگوارم حضرت

امیر المؤمنین علیه السلم و آنحضرت روایت نمود از حضرت رسول الله صلی الله

علیه و آله که آنحضرت فرمودند که چون روز قیامت شود نصب نمایند در آن روز

بجهت جمیع انبیا و مرسلین منبرهای از نور و منبر من بلندتر از جمیع منبرهای

ایشان باشد در روز قیامت بعد از آن حق تعالی جل جلاله فرماید که یا محمد

خطبه بخوان پس بخوانم من خطبه که نشنیده باشد هیچیک از انبیا

و مرسلین مثل آنرا بعد از آن بگذارند از برای اوصیا و جانشینان پیغمبران

منبرهای از نور و بگذارند از برای وصی من حضرت علی بن ابی طالب

علیه السلم در میان ایشان منبری از نور و بوده باشد منبر آنحضرت علیه السلم بلندتر

از جمیع منابر ایشان بعد از آن حق تعالی جل جلاله فرماید که یا علی خطبه

بخوان پس بخواند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم خطبه که نشنیده باشد هیچیک

از اوصیا و جانشینان مثل آنرا بعد از آن نصب کنند از برای اولاد

ابنیا

انبیا و مرسلین منبرهای از نور پس بوده باشد از برای دو پسر من و دو فرزند
زادهٔ من و دو گل بوستان من در ایام زندگانی من منبری از نور پس
حق تعالی فرماید بایشان که خطبه بخوانند پس بخواند حضرت امام حسن علیه السلم
خطبهٔ و بخواند حضرت امام حسین علیه السلم خطبهٔ که نشنیده باشد احدی از
اولاد انبیا و مرسلین مثل دو خطبهٔ آن دو حضرت را پس ندا کند منادی
از جانب خداوند عالمیان و آن منادی بوده باشد حضرت جبرئیل علیه السلم
که کجاست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و کجاست حضرت خدیجه بنت خویلد و کجاست مریم بنت عمران و کجاست آسیه
دختر مزاحم و کجاست ام کلثوم مادر حضرت یحیی بن زکریا علی نبینا و علیهما السلم
پس ایشان همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل قیامت مخصوص کیست
کرم و بخشش در این روز پس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت
علی بن ابی طالب و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات علیهم
اجمعین گویند که کرم و بخشش مخصوص است بخداوند یگانه قهار پس حق تعالی
فرماید که ای اهل قیامت بدرستیکه من گردانیدم کرم و بخشش را مخصوص
حضرت محمد مصطفی و حضرت علی مرتضی و حضرت حسن مجتبی و حضرت
حسین شهید کربلا و حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیهم اجمعین ای اهل قیامت
بزیر اندازید سرهای خود را بخضوع تمام و بپوشانید چشمهای خود را پس
بدرستیکه این حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم است که میگذرد و میرود بسوی
بهشت عنبرسرشت پس بیارد حضرت جبرئیل علیه السلم بجهت حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم ناقه از ناقهای بهشت که بوده باشد دو جنب آن مزین بزربفت

دیباج و بوده باشد افسار آن ناقه از مروارید درخشنده تر و بر آن ناقه زینی
باشد از مرجان پس آن ناقه بخوابد در پیش روی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم سوار شود بر آن ناقه پس بفرستد حق تعالی
بجانب آن ناقه صد هزار ملک که بگردند در جانب راست آن ناقه که حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم بر آن سوار است و بفرستد بسوی آن ناقه حق تعالی صد
هزار ملک دیگر که بگردند در جانب چپ ناقهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و
بفرستد حق تعالی بسوی آن صد هزار ملک که بردارند آن ناقه را که سوار
باشد بر آن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بر بالای بالهای خود تا اینکه برسانند بدر
بهشت عنبر سرشت پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بدر بهشت عنبر سرشت
رسد توقفی نموده بجانب چپ و راست و عقب خود ملتفت شود حق تعالی
ندا کند بآنحضرت که ای دختر گرامی حبیب من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
چه خبر است موجب التفات و توقف تو و بتحقیق که مقرر کرده ام من بکسبت
تو اینکه داخل شوی بهشت من پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم عرض کند
که ای پروردگار من دوست میدارم که معلوم شود قدر و منزلت من در مثل
این روز پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بصحرای قیامت
و نظر کن باهل قیامت هر که را که بوده باشد در دل او دوستی از برای
تو و یا از برای یکی از ذریهٔ تو دست او را بگیر و داخل بهشت عنبر سرشت
کن حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که بخدا قسم ای جابر بدرستیکه حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم در آنروز هر آینه برمی چینند شیعیان خود را و
دوستان خود را چنانچه برمی چینند مرغ دانهٔ نیک را از میان دانهٔ بد

پس

پس چون شیعیان حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام با آنحضرت بدر بهشت
رسند حق تعالی در دل ایشان اندازد اینکه التفات نمایند پس چون ایشان
توقف نموده بجانب چپ و راست و عقب مثل منتظران نظر کنند حق تعالی
با ایشان خطاب نموده فرماید که ای دوستان من چه چیز است جهت
توقف شما و نظر کردن بجانب چپ و راست و عقب مثل منتظران و بتحقیق
که شفاعت کرده است در حق شما حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر گرامی
حبیب من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس ایشان عرض نمایند
که ای خداوند ما دوست میداریم ما اینکه معلوم شود قدر ما در مثل این روز
پس حق تعالی فرماید که ای دوستان من برگردید بصحرای قیامت و نظر
کنید هر که دوست داشته باشد شما را در دار دنیا از برای دوستداری
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و نظر کنید هر که اطعام کرده باشد شما را در دار
دنیا از برای دوستی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و نظر کنید هر که پوشانیده باشد
شما را از برای دوستی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و نظر کنید هر که آب داده
باشد شما را یکشربت آب در دوستی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و نظر کنید
هر که برگردانیده باشد از شما غیبت و ملامتی را در دوستی حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام پس بگیرید دست او را و داخل کنید او را بهشت عنبر سرشت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که باقی نماند در میان مردمان مگر شکاک
یا کافر یا منافق که غیر ایشان همگی به برکت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بدون
حساب و انتظار داخل بهشت عنبر سرشت شوند پس چون شک کنندگان و
کافران و منافقان داخل طبقات جهنم شوند ندا کنند چنانچه حق تعالی

در سوره مبارکه شعرا فرموده فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ یعنی پس
نیست از برای ما در این روز شفاعت کننده و نه دوست دلسوزی پس
بگویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی پس هرگاه بوده باشد
از برای ما بازگشتی بسوی دنیا پس میباشیم ما این بار از جمله مومنان حضرت
امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که هیهات هیهات یعنی دورند بسیار دورند
ایشان از آن آرزوی که میکنند و ممنوع اند از آنچه میطلبند و آنحضرت علیه السلم
این آیه مبارکه را که در سوره انعام است تلاوت فرمودند وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا
لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ یعنی هرگاه برگردانیده شوند ایشان را بدنیا هر آینه باز میگردند ایشان بآنچه نهی شده اند
ایشان از آن و بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویانند یعنی دروغ میگویند در اینکه ما هرگاه برگردیم بدنیا میشویم
از جمله مومنان بلکه هرگاه برگردند باز از جمله کافران و منافقان و تنگکاران
خواهند بود **ایضا** شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور بسند مسطور روایت
کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم بدرستیکه
آنحضرت فرمودند در تفسیر إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ که مراد از لیله حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام است و قدر خداوند عالمیان است پس کسی که بشناسد
و بداند حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را حق شناختن آنحضرت را پس بتحقیق که
دریافته است شب قدر را و بتحقیق که نامیده شد آنحضرت بنام نامی فاطمه
بجهت آنکه خلق بریده شده اند از شناختن قدر و منزلت حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم یعنی خلق از شناختن آنحضرت بحق معرفتش محروم اند **ح ۴۷** عَنِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْفَقِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ أَبِي الْبَرَكَاتِ
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَوْزِيِّ عَنِ الصَّدُوقِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فُرَاتِ بْنِ

ابراهیم

ابراهيم عن جعفر بن محمد بن بشرويه عن محمد بن ادريس بن سعيد الانصاري عن
داود بن رشيد والوليد بن شجاع بن مروان عن عاصم عن عبد الله بن سلمان
الفارسي عن ابيه قال خرجت من منزلي يوما بعد وفاة رسول الله صلى الله
عليه واله بعشرة ايام فلقيني علي بن ابي طالب عليه السلم ابن عم محمد صلى الله
عليه واله فقال لي يا سلمان جفوتنا بعد رسول الله صلى الله عليه واله فقلت
حبيبي ابا الحسن مثلكم لا يجفى غير ان حزني على رسول الله صلى الله عليه واله
طال فهو الذي منعني من زيارتكم فقال عليه السلم يا سلمان ائت منزل فاطمة بنت
رسول الله صلى الله عليه واله فانها اليك مشتاقة تريد ان تتحفك بتحفة
قد اتحفت بها من الجنة قلت لعلي عليه السلم قد اتحفت فاطمة عليها السلم
بشيء من الجنة بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه واله قال نعم بالامس
قال سلمان الفارسي فهرولت الى منزل فاطمة عليها السلم بنت محمد صلى الله
عليه واله فاذا هي جالسة وعليها قطعة عباء اذا خمرت راسها انجلى ساقها
واذا غطت ساقها انكشف راسها فلما نظرت الي اعتجرت ثم قالت يا سلمان
جفوتني بعد وفاة ابي صلى الله عليه واله قلت حبيبتي اجفاكم قالت فمه
اجلس واعقل ما اقول لك اني كنت جالسة بالامس في هذا المجلس وباب الدار
مغلق وانا اتفكر في انقطاع الوحي عنا وانصراف الملائكة عن منزلنا فاذا انفتح
الباب من غير ان يفتحه احد فدخل علي ثلث جوار لم ير الراؤن بحسنهن
ولا كهيئتهن ولا نضارة وجوههن ولا اذكى من ريحهن فلما رايتهن قمت
اليهن متنكرة لهن فقلت بابي انتن من اهل مكة ام من اهل المدينة
فقلن يا بنت محمد صلى الله عليه واله لسنا من اهل مكة ولا من اهل المدينة

ولا من على الارض جميعا غير اننا جوار من الحور العين من دار السلم ارسلنا
رب العزة اليك يا بنت محمد صلى الله عليه واله انا اليك مشتاقات فقلت للتي
اظن انها اكبر سنا ما اسمك قالت اسمي مقدودة قلت ولم سميت مقدودة
قالت خلقت للمقداد بن الاسود الكندي صاحب رسول الله صلى الله عليه واله
فقلت للثانية ما اسمك قالت ذرة قلت ولم سميت ذرة وانت في عيني نبيلة
قالت خلقت لابي ذر الغفاري صاحب رسول الله صلى الله عليه واله فقلت
للثالثة ما اسمك قالت سلمى قلت ولم سميت سلمى قالت انا لسلمان الفارسي
مولى ابيك رسول الله صلى الله عليه واله قالت فاطمة ثم اخرجن لي رطبا
ازرق كامثال الخشكنانج الكبار ابيض من الثلج واذكى ريحا من المسك
الاذفر فقالت لي يا سلمان افطر عليه عشيتك فاذا كان غدا فجئني بنواه او قالت
عجمه قال سلمان فاخذت الرطب فما مررت بجمع من اصحاب رسول الله صلى الله
عليه واله الا قالوا يا سلمان امعك مسك قلت نعم فلما كان وقت الافطار
افطرت عليه فلم اجد له عجما ولا نوى فمضيت الى بنت رسول الله صلى الله
عليه واله في اليوم الثاني فقلت لها عليها السلم اني افطرت على ما اتحفتني به فما
وجدت له عجما ولا نوى قالت يا سلمان ولن يكون له عجم ولا نوى وانما
هو نخل غرسه الله في دار السلم بكلام علمنيه ابي محمد صلى الله عليه واله كنت
اقوله غدوة وعشية قال سلمان قلت علميني الكلام يا سيدتي فقالت ان سرك
ان لا يمسك اذى الحمى ما عشت في دار الدنيا فواظب عليه ثم قال سلمان علمتني
هذا الحرز فقالت بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله النور بسم الله نور النور
بسم الله نور على نور بسم الله الذي هو مدبر الامور بسم الله الذي خلق النور

من النور

مِنَ النُّورِ الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ وَأَنزَلَ النُّورَ عَلَی الطُّورِ فِی کِتَابٍ
مَسطُورٍ فِی رَقٍّ مَنشُورٍ بِقَدَرٍ مَقدُورٍ عَلَی نَبِیٍّ مَحبُورٍ الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِی هُوَ بِالعِزِّ مَذکُورٌ
وَبِالفَخرِ مَشهُورٌ وَعَلَی السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ مَشکُورٌ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِینَ قَالَ سَلمَانُ فَتَعَلَّمتُهُنَّ فَوَاللّٰهِ لَقَد عَلَّمتُهُنَّ أَکثَرَ مِنَ أَلفِ نَفسٍ مِن أَهلِ
المَدِینَةِ وَمَکَّةَ مِمَّن بِهِمُ الحُمَّی فَکُلٌّ بَرِئَ مِن مَرَضِهِ بِإِذنِ اللّٰهِ تَعَالَی **شرح** مؤلف
کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث شریف گفته که اعتجار
پیچیدن عمامه است بر سر قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که در حدیث مذکور
فرمود بسلمان فمه یعنی پس چه چیز بود سبب در ترک زیارت ما و یا اینکه معنیش
آنست که ساکت شو و تنکّر بمعنی متغیر شدن از روی وحشت و ناخوشی است و چون
ذرّه موضوع است در لغت از برای مورچه کوچک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
فرمودند که تو با وجود بزرگی و شرفت چرا نامیده شده بنامی که دلالت میکند
بر حقارت و خشکنانج که در حدیث واقع شده شاید که بوده باشد معرب یعنی
نان خشک **این غلام داعی** معروض میدارد که آنچه مؤلف کتاب علیه
الرحمة الی یوم الحساب در معنی اعتجار فرموده لغویین ذکر کرده اند اما آن معنی
مناسب مردان است و پیچیدن عمامه در زنان مناسب نمینماید انسب در
اینمقام معنی دیگر است که جمیع لغویین آنرا نیز در اعتجار زنان نقل کرده اند
چنانچه پیچیدن عمامه را بر سر بجهت مردان بیان نموده اند جوهری گفته است
المِعجَرُ مَا تَشُدُّهُ المَرأَةُ عَلَی رَأسِهَا یُقَالُ اعتَجَرَتِ المَرأَةُ وَالاعتِجَارُ أَیضًا لَفُّ العِمَامَةِ
عَلَی الرَّأسِ یعنی معجر آنچیزی را گویند که میبندد آنرا زن بر سرش میگویند اعتجرت
المرأة یعنی بست زن معجر را بر سرش و ایضا اعتجار پیچیدن عمامه است بر سر

بیان الاعتجار لفّ العمامة علی الرأس قولها فمه
أی فما السبب فی ترک زیارتنا أو اسکت و
التنکّر التغیّر علی وجه الاستیحاش والکراهة
وکما کانت الذرّة موضوعة للصغیرة
من النملة قالت ع انت مع نبلک
وشرفک لم سمّیت باسم یدلّ علی
الحقارة والخشکنانج لعلّه
معرّب أی الخبز
الیابس
انتهی

یعنی آن اعتجار زنان و این اعتجار مردان است و صاحب قاموس گفته است
الاعتجار لف العمامة دون التلحی و لبسة للمرأة و لغویین ذکر کرده اند که عمامه نشان
بزرگی و ایالت و عمارتست و آن در میان عرب بمنزله تاج است در میان عجم
و معجر بجیم میم بروزن منبر پارچه ایست کوچکتر از ردا که میپوشانند زنان سرش را
بآن در مجمع البحرین مسطور است المعجر وزان مقود ثوب اصغر من الرداء
تلبسه المرأة علی رأسها یقال اعتجرت المرأة اذا لبست المعجر و بعضی گفته اند که
معجر مثل عصابه ایست که می پیچد زن آنرا بر دور سرش صاحب قاموس گفته که
جامه یمنی را نیز معجر گویند و آنچه را که بافته باشند از لیف خرما آنرا نیز معجر گویند ظاهر این
آنست که بوده در بدن مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در میان خانه
پارچه عبائی که هرگاه بر سر مبارکش میپوشید ساقش پیدا میشد و چون ساقش را
میپوشید تا آن سر مبارکش وا میشد و چون آنحضرت سلمانرا دید معجر بر سر
مبارک خود کشید یعنی با آن جامه اول بدن مبارک و ساقش را پوشید
و با معجر سر منورش را پوشانید نه اینکه جامه اول را با وجود نارسائی بر سر
مبارکش پوشانید با وجود استلزام کشف ساق قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
که فرمودند بسلمان فمه اکثر علما نقل کرده اند که مه کلمه ایست مبنی بر سکون
و آن اسم فعل و معنیش اکفف است یعنی بس کن آنچه را که میخواهی بگوئی و یا
آنچه را که میخواهی بکنی و بعضی گفته اند که آن ماء استفهام است و وقف
کرده اند در آن بهاء سکت و گفته اند مه و بر این دو قول راجع میشود دو معنی
که مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب ذکر نموده و قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
که فرمودند تنکرة لهن یعنی نمیشناختم ایشانرا اصل لغت نکره ضد معرفه است

جوهری گفته اَلنُّکْرُ ضِدُّ المَعْرِفَةِ و ایضاً گفته وَقَدْ نَکِرَهُ فَتَنَکَّرَ اَیْ غَیَّرَهُ فَتَغَیَّرَ
اِلَی مَجْهُولٍ و در مجمع البحرین مسطور است که وَاَنْکَرْتُهُ اِنْکاراً خلاف عَرَفْتُهُ وَنَکِرْتُهُ
کَذٰلِکَ وَالنُّکْرُ ضِدُّ المَعْرِفَةِ وَالتَّناکُرُ التَّجاهُلُ در اینمقام عدم معرفت انسب از
استیحاش و کراهت است و مؤید آن است تفرع نمودن آنحضرت علیها السلم بآن قول
فَقُلْتُ بِاَبِی اَنْتِ مِنْ اَهْلِ مَکَّةَ اَمْ مِنْ اَهْلِ المَدِینَةِ و با در بِاَبِی اَنْتِ باء قسم است
نه باء تفدیه ذَرَّه بفتح ذال معجمه و تشدید راء مهمله مفتوحه بمعنی مورچه کوچک سرخ رنگ را
گویند که از کوچکی قریب بآنست که بنظر نیاید و دیده نشود و لغویین ذکر کرده اند که
صد عدد آن بوزن یکدانه جو است و بعضی دیگر گفته اند که ذره آن چیز نیست که دیده
میشود در شعاع آفتابیکه تابیده باشد از روزنه خانه و علی التقدیرین آن چیز نیست
که در نهایت حقارت و کوچکیست و در قرآن مجید نیز واقع شده فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ
ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ و جمع آن ذَرّ بفتح ذال و تشدید راء است
جوهری گفته اَلذَّرُّ جَمْعُ ذَرَّةٍ وَهِیَ اَصْغَرُ النَّمْلِ وَمِنْهُ سُمِّیَ الرَّجُلُ ذَرّاً وَکُنِّیَ بِاَبِی ذَرٍّ
نَبِیل در لغت عرب بمعنی بزرگ و عظیم القدر آمده است ظاهرش آنست که حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم از راه مطایبه فرموده باشند که با وجود فضل و بزرگی تو چرا نامیده
شده بنام مورچه بسیار کوچک و الّا بعد از بیان معدوده جهت مقداد
معلوم است که ذرّه از برای ابی ذر است خصوصا در نزد علم و ذکای حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم که قبل از بیان آنحضرت عالمه بما یکون و کان بوده اند
دختکنانج چنانچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب بعنوان احتمال
گفته که معرب خدگنان است ظاهرش آنست که غیر آن نباشد و از کتب کثیره
لغت تفحص بلیغ نمود در هیچیک چیزی بنظر نرسید مگر در کتاب مهذب اللغة

که در آن مذکور است الخشکنانج معرب نان آلوده بانگبین و از کتاب دستور
اللغه نیز معلوم میشود که خشکنانج معرب است و در کتاب فرهنگ مسطور است که
که خشکنان نانی را گویند که بی نانخورش باشد مولوی گفته نظم چون روز گردد میدود
از بهر کسب و بهر کد • تا خشکنان او شود از مشتری ترّانه • و در بعضی از نسخ فرهنگ
خشک نانه است در اصل استشهاد هر دو و آن اقرب بلفظ خشکنانج است
که عجم خشکنانه میگفته اند معربش خشکنانج بوده و ظاهرش آنست که مراد از خشکنان
نان خشک نیست بلکه نانیست که مسافرین آنرا می پخته اند بنوعیکه محتاج بنان
خورش با آن نبوده و مراد از آلوده بانگبین نیز که در مهذب نقل نموده آنست
که آنرا با انگبین بپزند مثل نان شکری که حال معمول است و محتمل که مشابهت
بخرما نیز داشته چنانچه امثال بیضهٔ مرغ و بزرگتر از آن بالفعل نیز میپزند و در
اسفار با خود میبرند خصوصا در سفر مکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه که در بیابان ضرور د اکثر
حاج محتاج باشند و حال نیز کعبات در آن راه شایع است و مدار علیه حجاج
بیت الله الحرام است آنرا میپزند و دو آتشه میکنند و خشک نموده با خود
همراه میبرند در فرهنگ مسطور است که کعبات با اول مفتوح بثانی زده و بسین
مفتوح نوعی از نان باشد که آنرا مربع بریده بپزند و در ریسمان نهاکشند و
مسافران بر و بحر بجهت توشه بردارند بسحاق اطعمه گفته نظم تو ز کعبات و حلوا
بجاره بند محمل • که بدین جمازه بتوان سفر حجاز کردن • و ایضا گفتن آن کلمه را
بلسان دلالت میکند بر اینکه بوده باشد معرب خشکنان جوهری نقل
کرده است که گفته است شاعر عرب یا حبذا الکعک بلحم مثرود ••
و خشکنان مع سویق مقنود • ظاهر از شعر مذکور آنست که عرب نیز

خشکنان

خشکنان بدون جیم میگویند بنا علیه ممکن است که بوده
باشد جیم در قول حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام که فرمود خشکنانج بمنزله کاف
خطاب علما نقل نموده اند که جیم در لغت قومی از یمن بمنزله کاف خطاب است و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بآن تکلم فرموده و خطاب بجیم نموده و چون خشکنان
کلمه ایست که اصل آن فارسی است اسناد آن بسلمان علیه الرحمة والرضوان مناسبت
تمام دارد بمقام و بوده باشد آن در اصل حدیث بی الف و لام والله اعلم جفوت
صیغهٔ مفرد مذکر مخاطب است از فعل ماضی و مراد از جفا در اینجا ترک ملازمت و کردن
دوری است چنانچه در باب تلاوت قرآن مجید در حدیث واقع شده که آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند اِقرَؤُا القرآنَ ولا تجفُوا عنهُ یعنی قرائت قرآن نمایید و دوری
از آن منمایید هَروَلَه نوعی از دویدن است مابین دویدن تند و رفتار که آنرا
شتر دو نیز گویند اِعقِل صیغهٔ امر و مراد از عقل در اینجا دانستن و ضبط و نگهداری
کردن است در مجمع البحرین مسطور است که العاقِلُ هُوَ الّذی یَحبِسُ نفسَهُ
وَیَرُدُّها عن هواها و لغویین دیگر نیز بمعنی فهم و ضبط و نگهداری نقل کرده اند
نَضارَه بفتح نون هرگاه با وجه مذکور شود حسن و جمال و خوبی و درخشندگی
رو را گویند مثل ناضِرَة که در قرآن مجید واقع شده وُجُوهٌ یَومَئِذٍ ناضِرَةٌ صاحب
قاموس گفته اَلنَّضرَةُ النَّعمَةُ وَالعَیشُ وَالغِنی وَالحُسنُ کالنُّضُورِ وَالنَّضارَة
جوار بفتح جیم و واو در اصل جَوارِی است یا را حذف نموده اند جوار شده
و جوارِی جمع جارِیَه است و جارِیَه در لغت بمعنی کنیز و آفتاب و ستاره و زن
جوان و دختر و غیره آمده است و انسب باینمقام معنی جوان و صبیه است در
مجمع البحرین مسطور است اَلجارِیَةُ مِنَ النِّساءِ مَن لَم تَبلُغِ الحُلُمَ صاحب قاموس

گفته الجاریة الشمس والسفینة وفتیة النساء فهی بیّنة الجرایة شیخ طبرسی
علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده که الجاریة المرأة الشابة لانها تجری فیها
ماء الشباب ازرقی در اینمقام بمعنی شدت صفا و پاکیزگی انسب است صاحب قاموس
گفته الزرق والزرقة لون معروف ونصل ازرق شدید الصفاء جوهری
گفته قال ابن السکیت نصل ازرق بیّن الزرق اذا کان شدید الصفاء و
یقال للماء الصافی ازرق نوا بفتح نون جمع نواه است و آن دانه خرماست عجم
بفتح عین و فتح جیم جمع عجمه بفتح عین و جیم دانه هر خرماست میگویند که این انار بیست
بلا عجم یعنی بیدانه و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله واقع شده که آنحضرت
فرموده اند که هرگاه بگویم که بدرستیکه نازل شده است میوه از بهشت هر آینه
میگویم که آن انجیرست بجهت آنکه میوه بهشت عنبرسرشت بی عجم است یعنی
بیدانه است مثل انجیر پس بخورید آنرا بدرستیکه آن میبرد بواسیر را جوهری
گفته که عجمه مفرد عجم بفتح عین و جیم است در هر دو مثل قصبه و قصب و عوام
میگویند عجم بسکون جیم طود در لغت عرب کوه را گویند صاحب قاموس
گفته است که اسم کوهیست مابین مکه معظمه و مدینه مشرفه و اسم کوهیست در شام
و کوهیست در جانب راست بیت المقدس و کوهی دیگرست در برابر بیت
المقدس که قبر هرون برادر موسی علی نبینا و علیهما السلام در آنست رق بفتح راء
مهمله و تشدید قاف پوست نازکی را گویند که نوشته شود در آن چیزی
و مطلق نازک و صحیفه سفید را نیز گویند و کسر را نیز لغتی است در آن صاحب
مجمع البحرین ذکر کرده است که بعضی از قرا کسر را نیز در قرآن مجید قرائت کرده اند
حبر بکسر و فتح حاء مهمله و سکون باء بخط بمعنی اکرام و انعام و سرور و جمال

وبهجة

وهیئت نیکو لغویتین ذکر کرده اند بمعنی علم و عالم و صالح نیز نقل کرده اند و
ازین معنیست اخبار که در قرآن مجید و احادیث شریف واقع شده یعنی
علما و صلحا شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده که بهتر گفته است
میگویند هر کوه را طور و هرگاه الطور باالف و لام گویند پس مراد از آن کوه معین
معلوم است و رق پوستیست که نوشته شود در آن و اصل آن ز لمعان و درخشندگیست
و کتاب مسطور یعنی مکتوب و آن کتاب آنجانیست که نوشته است آنرا حق تعالی
از برای ملائکه در آسمان میخوانند در آن آنچه را که شده است و آنچه را که خواهد شد
تا روز قیامت و بعضی گفته اند که کتاب مسطور که در سورهٔ مبارکه طور واقع شده
قرآن مجیدست که نوشته شده است در نزد خداوند عالمیان در لوح محفوظ
و مراد از رق منشور لوح محفوظ است و بعضی گفته اند که مراد از آن صحایف
اعمال عباد است و بعضی گفته اند که مراد توریهٔ حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام است
که نوشته بود حق تعالی آنرا در صحایف از برای حضرت موسی علیه السلام و در تفسیر
علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده است که طور کوه طور سیناست
و کتاب مسطور یعنی مکتوب در رق منشور و ایضا روایت کرده است در
تفسیر شجرةً تخرج من طور سیناء که مراد از شجره درخت زیتون و آن مثل است
از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در کتاب
تهذیب الاحکام روایت شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت
فرمودند که بود از جملهٔ وصایای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اینکه بیرون برید مرا
بجانب پشت کوفه پس چون خسته شود پاهای شما و باستقبال شما آید نسیمی
پس دفن کنید مرا در آنجا پس بدرستیکه آن اول طور سیناست پس کردند

چنانچه آنحضرت علیه السلم وصیت فرموده بود و ایضاً روایت کرده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند در
حدیث طویلی که ذکر نموده اند در آن حدیث احوال حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
و اوصاف نجف اشرف را که آن قطعه ایست از کوه آنجائیکه حق تعالی در
آن کوه با حضرت موسی علیه السلم تکلم نمود و حضرت عیسی علیه السلم را در آن پاک
و پاکیزه کردانید و حضرت ابراهیم علیه السلم را در آن خلعت خلت پوشانید
و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را در آن کوه بتاج و تمج حب وودا
سرافراز فرمود و آنحضرت را حبیب خود کردانید و کردانید آنرا مسکن پیغمبران
پس بخداوند عالمیان قسم که ساکن نشده است در آن بعد از پدر پاکیزه اش
آدم و نوح علیهما السلم کرامیتر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و در کتاب عیون
اخبار الرضا از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت شده است در حدیث
طویلی که آنحضرت علیه السلم فرمودند که بدرستیکه خداوند عالمیان چون
حضرت موسی علیه السلم را برسالت مبعوث نمود و اورا برگزید و بشرف تکلم
سرافراز کردانید و دریا را شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و توریة
و الواح را در کوه طور باو عطا کرد حضرت موسی علیه السلم چون آن قدر و منزلت
خود را در درگاه الهی مشاهده نمود عرض کرد که ای پروردگار من بتحقیق که تو
گرامی داشتی مرا بکرامتی که اکرام نفرموده بمثل آن احدی را قبل از من پس
حق تعالی وحی کرد باو که یا موسی آیا نمیدانی که بدرستیکه حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله افضل است در نزد من از جمیع ملائکه مقربین و جمیع خلق من
از انبیاء و مرسلین حضرت موسی علیه السلم عرض کرد که ای خداوند من

هرگاه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گرامیتر باشد در نزد تو از جمیع خلق تو پس
آیا در میان آل پیغمبران گرامیتر از آل من هست خداوند عزّ و جلّ فرمودند که ای موسی
آیا نمیدانی که بدرستیکه فضیلت آل حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر جمیع آل پیغمبران
مثل فضیلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله هست بر جمیع پیغمبران پس عرض کرد حضرت
موسی علیه السلام که ای پروردگار من هرگاه بوده باشد آل آنحضرت صلی الله علیه و آله چنین
آیا از امتهای پیغمبران امتی افضل هست در نزد تو از امت من بدرستیکه تو امر
فرمودی ابر را که سایه افکند بر سر ایشان و فرو فرستادی بر ایشان مائده من
و سلوی را و شکافتی از برای ایشان دریا را خداوند عزّ و جلّ فرمود که ای موسی
آیا نمیدانی که بدرستیکه فضیلت امت آنحضرت صلی الله علیه و آله بر جمیع امم مثل فضیلت
آنحضرت صلی الله علیه و آله هست بر جمیع خلق من حضرت موسی علیه السلام عرض کرد که
ای خداوند من آرزوی من آنست که بنمایی امت آنحضرت را بمن حق تعالی
وحی کرد باو که ای موسی تو هرگز نخواهی دید ایشانرا بجهت اینکه نیست وقت ظهور
ایشان بلکه خواهی دید ایشانرا در باغهای بهشت عنبر سرشت در جنت عدن و
جنة الفردوس که بوده باشند در خدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و بگردند و
تنعم نمایند در بهشت عنبر سرشت آیا میخواهی که بشنوانم من بتو کلام ایشانرا
حضرت موسی علیه السلام عرض کرد که بلی میخواهم ای خداوند من حق تعالی وحی کرد
باو که برخیز و بایست در پیش روی من و به بند کمرت را و بایست مثل ایستادن
بندهٔ ذلیل در پیش روی پادشاه جلیل پس حضرت موسی علیه السلام چنان کرد
بعد از آن خداوند ما جلّ جلاله ندا فرمود که یا اُمَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پس
جواب دادند جمیع ایشان از پشت پدران و رحم مادران که لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ

لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لاشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ وَالْمُلْكَ لَكَ لاشَرِيكَ لَكَ
لَبَّيْكَ پس کردانید حق تعالی این جواب ایشان را شعار حاجیان بعد از آن ندا فرمود پروردگار
ما جل جلاله که ای امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بدرستیکه قضای من بر شما آنست
که رحمت خود را شامل حال شما کردانم قبل از غضبم و بخشش خود را عطا کنم بشما
قبل از عذابم پس بتحقیق که اجابت میکنم از برای شما پیش از آنکه دعا کنید و بخواهید
مرا و میبخشم بشما قبل از آنکه سؤال کنید از من کسیکه ملاقات من کند بشهادت برابر
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَاشَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ و راستگو داند آنحضرت
در اقوالش و محق داند آنحضرت را در افعالش و شهادت دهد باینکه حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلام برادر آنحضرت و وصی آنحضرت است بعد از آن حضرت و ولی
آنحضرت است و لازم کرداند بر خودش اطاعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
مثل لازم بودن اطاعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و شهادت دهد
باینکه دوستان برگزیده پاک و پاکیزه ظاهر کننده آیات خداوند عالمیان
و دلیلان راه خدا بعد از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی
اولیاء اویند داخل میکنم من او را به بهشت عنبر سرشت هر چند که بوده باشد
گناه او مانند کف دریاها آنحضرت علیه السلام فرمودند که چون حق تعالی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را برسالت مبعوث نمود فرمود که یا محمد وَمَا كُنْتَ
بِجَانِبِ الطُّورِ یعنی نبودی تو در نزد کوه طور در آنوقت که ندا کردیم امت ترا
باین کرامت پس فرمود حق تعالی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از این
اخبار چنانچه در سوره مبارکه قصص واقع شده بگو اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
بشکرانه آنچه مخصوص کردانیده است مرا حق تعالی بآن فضیلت و فرمود حق تعالی

بابت آنحضرت صلی الله علیه و آله که بشکرانه این نعمت و فضیلت بگویید الحمد لله
رب العالمین تحقیق تحفه و اذفر و شمه از احوال مقداد قبل ازین در همین باب
مذکور شد و احوال ابوذر بعد ازین بعون الله تعالی در اواخر باب چهارم مذکور
خواهد شد و احوال سلمان بعد از معنی همین حدیث در تبصره مذکور میشود و هر که
خواهد که معرفت بحال ایشان بهم رساند رجوع بمواضع مذکوره فرمایند یعنی سید
عالی نسب جلیل القدر زاهد عابد جمال العارفین ابو القاسم علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن الطاوس الحسنی علیه رحمة الله الملک الغنی در کتاب مهج الدعوات
بسند معتبر مذکور روایت کرده است از عبد الله بن سلمان فارسی که او روایت
کرده است از پدرش سلمان علیه الرحمة والرضوان که او گفت که بیرون آمدم من
از خانه ام روزی بعد از وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بده روز پس
برخورد بمن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پسر عم حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله پس آنحضرت فرمود بمن که ای سلمان ترک زیارت ما کردی بعد از رحلت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله من عرض کردم که ای محبوب دل من حضرت
ابو الحسن علیه السلام مثل شما را کسی ترک نمیکند نهایت اینکه بسبب وفات حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله حزن و اندوه مرا گرفته و آن مانع من گشته که از
خانه بیرون نیامده ام و بزیارت شما مشرف نشده ام پس آنحضرت علیه السلام فرمودند
که ای سلمان برو بخانهٔ منورهٔ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله که بدرستیکه آنحضرت مشتاق است بسوی تو و میخواهد
که عطا کند بتو تحفه که آورده اند بجهت آنحضرت از بهشت عنبر سرشت من عرض
کردم بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام که بتحقیق که تحفه می آورند بجهت حضرت

فاطمه زهرا علیها السلم بچیزی از بهشت عنبر سرشت بعد از وفات حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله آنحضرت فرمودند که بلی در شب گذشته آورده اند بجهت آنحضرت
گفت سلمان علیه الرحمة والرضوان که پس من دوان شدم بسوی منزل منور حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم از قبیل دویدن شتر چون بخانهٔ منورهٔ آنحضرت رسیدم
دیدم که آنحضرت نشسته و پارچه عبائی بر خود گرفته که اگر میپوشید آن سر منورش را
ساق مبارکش نمودار میشد و اگر میپوشید ساق مبارکش را سر منورش گشوده
میشد پس چون نظر مبارک آنحضرت بر من افتاد مقنعه بر سر کشید بعد از آن
فرمود که ای سلمان ترک آمدن نزد من کردی بعد از وفات پدر عالیمقدارم
من عرض کردم که ای محبوب دل من آیا من هرگز ترک خدمت و زیارت
شما میکنم آنحضرت فرمودند که پس چه چیز مانع تو بود بنشین و ضبط کن و نگهدار
آنچه را که میگویم از برای تو بدرستیکه من نشسته بودم شب گذشته در این مجلس
ومکان و در خانه بسته بود و من متفکر بودم در انقطاع وحی الهی از ما و
برگشتن ملائکه مقربین از منزل ما پس ناگاه دیدم که در گشوده شد بدون اینکه
بگشاید آنرا احدی پس داخل شد نزد من سه دختر که ندیده اند بینندگان
بحسن وجمال ایشان و نه مثل شکل ایشان و نه درخشندگی روی ایشان
و نه پاکیزه تر از بوی ایشان پس چون من دیدم ایشانرا برخاستم بسوی
ایشان در حالیکه نشناسنده بودم مر ایشانرا پس گفتم که قسم میدهم شمارا
بحق پدر عالیمقدارم که شما از اهل مکهٔ معظمه اید یا از اهل مدینهٔ مشرفه پس گفتند
ایشان در جواب که ای دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله نیستیم ما
از اهل مکهٔ معظمه و نه از اهل مدینهٔ مشرفه و نه از اهل کل روی زمین بلکه بدرستیکه

هستیم

هستیم ما دختران از جملهٔ حور العین از دار السلام فرستاده است ما را خداوند
عزت و جلال بسوی تو ای دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدرستیکه
ما مشتاق بودیم بسوی تو پس گفتم من بیکی از ایشان که گمان میکردم که او
بزرگتر است در سن و سال که چیست نام تو او در جواب گفت که نام من
مقدوده است من گفتم که چرا نامیده اند ترا مقدوده او گفت بجهت آنکه آفریده
شده ام من از برای مقداد بن الاسود الکندی صحابه حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله پس گفتم بدومین که نام تو چیست او گفت که نام من ذره است من
گفتم که چرا نامیده شده تو ذره و حال آنکه در نظر من بزرگ است قدر و شرف تو
او گفت که نامیده شدن من بذره بجهت آنست که آفریده شده ام بجهت ابوذر
غفاری صحابهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتم بسومین که نام تو چیست
او گفت که نام من سلمی است گفتم مرکه چرا نامیده شده تو سلمی او گفت بجهت
آنکه مخلوق شده ام من از برای سلمان فارسی غلام آزاد کردهٔ پدر عالیمقدار
تو حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام فرمودند که
پس بیرون آوردند آن حور العین از برای من رطبی در نهایت صفا مانند
نانهای شکری بزرگ توشهٔ راه سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک اذفر
پس آنحضرت علیها السلام فرمودند از برای من که ای سلمان افطار کن بر آن
رطب امشب پس چون فردا شود دانهٔ خرمای آنرا بجهت من بیار و یا آنچه
فرمودند که دانهٔ آنرا برای من بیار تردید از راویست گفت سلمان که
پس من گرفتم آن رطب را پس نگذشتم بجمعی از اصحاب حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله مگر آنکه گفتند ایشان بمن که ای سلمان آیا همراه توست

مشک گفتم بلی پس چون وقت افطار رسید افطار کردم من بر آن رطب نیافتم
از برای آن دانه و نه تخم خرمایی پس رفتم بخدمت دختر گرامی حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله در روز دوم یعنی فردای آن روز چنانچه آنحضرت فرموده بود
و عرض کردم بخدمت آنحضرت علیها السلام که بدرستیکه افطار کردم من بر آن تحفه
که عطا کردید شما بمن آنرا نیافتم در آن دانه مطلق و نه دانه خرما آنحضرت علیها السلام
فرمودند که ای سلمان نمیباشد از برای آن دانه و نه دانه خرمایی و بدرستیکه
آن میوه درخت خرمائیست که غرس نموده است آنرا حق تعالی در دار السلام بکلامی
که تعلیم کرده است مرا آن پدر بزرگوارم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و من
میخوانم آنرا هر صبح و شام گفت سلمان که عرض کردم من بخدمت آنحضرت علیها السلام
که تعلیم بفرمایید آن کلام را بمن ای سیده بزرگ من پس آنحضرت علیها السلام
فرمودند که اگر خوشنود میکند ترا اینکه نرسد بتو آزار تب آنقدر که زنده در
دار دنیا پس مداومت کن بر آن پس گفت سلمان علیه الرحمة
والرضوان که تعلیم فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بمن این حرز را

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللهِ النُّورِ بِسْمِ اللهِ نُورِ النُّورِ
ابتدا میکنم بنام خداوند بخشاینده مهربان بنام خداوندیکه نورست بنام خداوندیکه نور نور است
بِسْمِ اللهِ نُورٌ عَلٰى نُورٍ بِسْمِ اللهِ الَّذِي هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ بِسْمِ اللهِ
بنام خداوندیکه نور بر نور است بنام خداوند آنچنانی که اوست مدبر جمیع امور بنام خداوند
الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ
آنچنانکه آفرید نور را از نور شکر و سپاس خداوند آنچنانیرا سزاست که آفرید نور را از نور
وَأَنْزَلَ النُّورَ عَلَى الطُّورِ فِي كِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ
و فرو فرستاد نور را بر کوه طور در کتاب نوشته شده در ورق گشوده شده

بقدر

نقل شمه‌ای از احوال و مناقب و فضایل سلمان فارسی علیه الرحمه والرضوان

الحمد لله الذی هو بالعز مذکور بقدر مقدور علی نبی محبوب

شکر و سپاس خداوند آنجنانی را سزاوار است که او بعزت و جلال مذکور بقدر تقدیر کرده شده بر پیغمبر گرامی داشته شده

وبالفخر مشهور وعلی السراء والضراء مشکور وصلی الله

و او است بفخر و بزرگی مشهور و او است بر خوشنودی و ناخوشی شکر گذارده شده و رحمت بفرستاد خداوند عالم

علی سیدنا محمد واله الطاهرین گفت

بر سید ما حضرت محمد مصطفی و آل پاک و پاکیزه او سلمان

که پس آموخته شدم من این کلمات را و خداوند عالمیان قسم که البته آموختیم

من آنرا به بیشتر از هزار کس از اهل مدینه مشرفه و مکه معظمه از جمعیکه در ایشان بود

آزار تب پس جمیع ایشان صحت یافتند بسبب خواندن این دعا از آن مرضی

که داشتند باذن خداوند عالمیان تبصره معرفت احوال سلمان علیه الرحمه

والرضوان باعث ازدیاد ایمان و کمال ایقان مومنان است هر چند که

این کتاب گنجایش ذکر آنرا مفصلا ندارد لیکن بعنوان اجمال تیمنا شمه

معروض میدارد سلمان فارسی غلام آزاد کرده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

و اصل او عجم بوده و کنیه او ابو عبد الله است و جلالت قدر او زیاده از حد

وحساب است شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب رجال ذکر کرده است که او

اول ارکان اربعه است و احادیث کثیره در فضائل او واقع شده از انجمله

حدیثی است که روایت کرده است آنرا شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب اکمال

الدین و اتمام النعمه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت فرمودند که

خبر داد بمن پدر بزرگوارم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پدرستیکه روزی

از روزها نشسته بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و ابوذر و جماعتی

از قریش در نزد قبر منور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بسلمان فارسی که یا ابا عبد الله آیا خبر نمیدهی ما را باول حالت که چگونه
بوده است آن پس گفت سلمان که قسم بخداوند عالمیان یا امیر المؤمنین که اگر
غیر از تو دیگری میپرسید خبر نمیدادم باو بدرستیکه بودم من مردی از اهل
شیراز از پسر دهقانان و بسیار عزیز و گرامی بودم من در نزد پدر و مادرم در
روز عیدی با پدرم میگردیدم بصومعه رسیدم شنیدم صدای مردی را که در آن
صومعه ندا میکرد که اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان
محمداً حبیب الله پس چون من نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را شنیدم
حب آنحضرت بر گوشت و خون من فرو رفت بمرتبه که گوارا نبود بر من آب
و طعام مادرم بمن گفت که ای پسر من چرا سجده نکردی امروز بمطلع آفتاب
پس من مکابره کردم با او تا اینکه ساکت شد پس چون برگشتم بخانه خود
دیدم نوشته که آویخته شده است از سقف خانه بمادرم گفتم که این نوشته
چیز است مادرم بمن گفت که ای روزبه بدرستیکه چون برگردیدیم ما از
عیدگاه دیدیم این کتاب را که آویخته است در آنجا تو مرو بنزد آن و دست
مزن تا آن که اگر بروی تو بنزدیک آن بتحقیق که میکشند پدرت ترا پس
صبر کردم تا اینکه شب شد و پدر و مادرم بخواب رفتند من برخواستم و آن
نوشته را برداشتم پس دیدم که نوشته است در آن بلغت عربی
بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست از جانب خداوند عالمیان بسوی
آدم علیه السلام بدرستیکه من خواهم آفرید از پشت تو پیغمبری که نام او
محمد است امر کند مردمان را به بهترین اخلاق و نهی کند از پرستش بتان ای

روزبه

روزبه برو بنزد وصی حضرت عیسی علیه السلم پس ایمان بیار بخداوند عالمیان
وترک کن مذهب مجوس آتش پرست را پس لرزیدم من از آن و زیاد شد
محبت من و پدر و مادرم بحال من مطلع شدند و مرا گرفته بچاه عمیقی انداختند و
گفتند بمن که هرگاه برنگردی از آنچه اراده کرده میکنیم با تو آنچه را من گفتم که آنچه
خواهید با من بکنید بدرستیکه دوستی حضرت محمد صلی الله علیه و آله بدر نمیرود
از سینه من گفت سلمان که قسم بخداوند عالمیان که من پیش از خواندن آن نوشته
عربی را نمیدانستم و بتحقیق که افهام و اعلام نمود حق تعالی بمن عربیت را از آن روز
پس ماندم من در آن چاه و هر روز قرص نان کوچکی از برای من با آن چاه می انداختند
پس چون ماندن من در آن چاه بطول کشید دست بسوی آسمان برداشتم
و بدرگاه قاضی الحاجات عرض کردم که ای خداوند من بدرستیکه تو دوستی
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی او را بدل من انداختی پس سؤال
میکنم از درگاه تو بحق آنحضرت که بزودی فرج بمن کرامت فرمایی و بمن
نجات عطا کنی هنوز از دعا فارغ نشده بودم که مرد سفید پوشی بنزد من آمد
و گفت ای روزبه برخیز و بدست من چسبید و مرا بدر صومعه آورد و من
میگفتم اَشهَدُ اَن لا اِلهَ [illegible] وَاَنَّ عیسی رُوحُ اللهِ وَاَنَّ محمداً حبیبُ الله
پس از بالای آن دیر راهب صاحب دیر بمن نگاه کرد و گفت که توئی روزبه
من گفتم که بلی دیرانی گفت که بیا بالا و برد مرا بنزد خودش و من تا دو سال
در خدمت او بودم بعد از آن گفت آن دیرانی بمن که بدرستیکه اجل من رسیده است
و من از دنیا رحلت خواهم کرد من گفتم مرا که می سپاری او گفت نمیدانم کسی را که قائل باشد
بآنچه من میگویم مگر راهبی که در انطاکیه میباشد پس چون بخدمت او رسی سلام مرا باو برسان و این لوح را باو بده

پس چون آن راهب فوت شد من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن نمودم و آن لوح را برداشتم
بانطاکیه رفتم و خود را بآن صومعه رسانیدم و میگفتم اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ
عیسی رُوحُ اللّٰهِ وَ اَنَّ مُحَمَّداً حَبِیبُ اللّٰهِ پس چون آن دیرانی صدای مرا شنید از دیر بمن
نگاه کرد و گفت تویی روزبه من گفتم بلی پس گفت که بالا بیا پس من بآن دیر رفتم
و تا دو سال در خدمت او بودم بعد از آن گفت که بدرستیکه اجل من رسیده است
و من از دار فانی رحلت خواهم کرد پس من گفتم که مرا بکه میسپاری او گفت که من
نمیدانم احدی را که بگوید آنچه را که من میگویم مگر راهبی که در اسکندریه است پس چون
بخدمت او رسی سلام مرا باو برسان و این لوح را تسلیم او نمای چون او فوت
شد من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن نمودم و آن لوح را برداشته خود را
بدر صومعه اسکندریه رسانیدم و میگفتم اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ عیسی
رُوحُ اللّٰهِ وَ اَنَّ مُحَمَّداً حَبِیبُ اللّٰهِ پس نگاه کرد بمن دیرانی گفت که تویی روزبه
من گفتم بلی گفت بالا بیا پس من بالا نزد او رفتم و دو سال در خدمت او بودم
پس چون اجل او نزدیک شد گفت که بدرستیکه من از دنیا رحلت میکنم من
گفتم که بکه میسپاری مرا او گفت که نمیدانم کسی را در دنیا که بگوید آنچه را که من میگویم
و بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را ولادت سراسر سعادتش نزدیک است
پس چون بخدمت آنحضرت رسی سلام مرا بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله برسان
و این لوح را بآنحضرت بده چون او فوت شد من او را غسل دادم و کفن کردم
و دفن نمودم و آن لوح را برداشتم و روانه شدم و با جمعی رفیق راه شدم و بایشان
گفتم که شما بمن آب و نان دهید و من خدمتگذاری شما کنم ایشان گفتند
که چنین باشد پس چون خواستند که [illegible] بخورند گوسفندی را گرفتند و بستند

وارا

وآنرا آنقدر زدند که مرد بعد از آن آنرا بختند و کباب کردند و من از خوردن آن
امتناع نمودم ایشان بمن گفتند که بخور من گفتم که بدرستیکه من مرد راهب دیرانیم
و دیرانیان گوشت نمیخورند پس ایشان مرا زدند آنقدر که نزدیک بود بکشند
پس بعضی از ایشان گفتند که دست از زدن او باز دارید تا اینکه بیاید شراب
پس بدرستیکه او شراب نخواهد خورد پس چون شراب بجهت ایشان آوردند
بمن گفتند که شراب بخور من گفتم که بدرستیکه من مرد دیرانیم و دیرانیان آنرا
نمیخورند پس مرا گرفتند و بستند و اراده کشتن من نمودند من گفتم که ای جماعت
مزنید مرا و مکشید مرا پس بدرستیکه من اقرار میکنم به بندگی از برای شما پس
بغلامی یکی از ایشان اقرار کردم و او آورد مرا و فروخت بمرد یهودی بسیصد
درهم و آن مرد یهودی بعد از گرفتن من از من احوال پرسید من گفتم که من
گناهی نکرده بودم مگر اینکه دوست میدارم حضرت محمد صلی الله علیه وآله و وصی
آنحضرت را پس گفت آن مرد یهودی که بدرستیکه من بسیار دشمن دارم تورا
و حضرت محمد صلی الله علیه وآله را پس آن مرد یهودی بیرون آورد مرا از خانه‌اش
و در در خانهٔ او تل عظیم خاکستر بود گفت بخدا قسم ای روزبه اگر نکشی تو امشب
تمام این تل عظیم خاکستر را از اینجا البته میکشم من تورا و من تمام آنشب بکشیدن
آن خاکستر اشتغال نمودم و چون بسیار خسته و مانده شدم و عاجز گشتم دست
بسوی آسمان برداشتم و بدرگاه قاضی الحاجات عرض کردم که ای پروردگار
من بدرستیکه تو نور محبت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و وصی آنحضرت را
بدل من انداختی پس سؤال میکنم از درگاه تو بحق آنحضرت صلی الله علیه وآله که بزودی
فرج بمن کرامت فرمائی و مرا نجات خیر عطا کنی پس حق تعالی بقدرت کامله اش

بادی را فرستاد که آن تل عظیم خاکستر را از مکانش کند و بمکانیکه یهودی گفته بود گذاشت
پس چون صبح شد و نظر یهودی بآن تل عظیم خاکستر افتاد که جمیع آن نقل گشته
بمن گفت که ای روزبه تو ساحر بوده و من نمیدانستم پس البته باید که من ترا
از این قریه بیرون کنم که مبادا اهالی را گمراه گردانی اهل آنرا پس مرا از آنجا بیرون
آورد و بزن سلیمیه فروخت و آن زن مرا بسیار دوست میداشت و آن زن
باغی داشت و بمن گفت که این باغ از تو باشد بخور از آن هر قدر که خواهی و ببخش
و تصدق کن بهر که خواهی و من در آن باغ آنقدر که حق تعالی خواسته بود ماندم
پس روزی من در آن باغ بودم دیدم که هفت نفر می آیند و ابر بر سر ایشان
سایه انداخته است من در پیش خود گفتم که البته پیغمبر در میان این هفت نفر است
پس آمدند ایشان تا اینکه داخل شدند بآن باغ و آن ابر میگردید همراه ایشان پس
چون داخل باغ شدند بودند ایشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و ابوذر و مقداد و عقیل بن ابی طالب و حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه
پس میخوردند ایشان از خرمای ضایع درخت خرما و حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله میفرمود بایشان که بخورید از خرمای نابود ضایع بکوبخت و ضایع مکنید
مال مردم را پس من نزد خاتونم رفتم و باو گفتم که ای خاتون من ببخش بمن یک طبق
از رطب خاتونم گفت که بخشیدم ترا شش طبق از رطب پس من آمدم و یک طبق
رطب برداشتم و در پیش خود گفتم که اگر حضرت پیغمبر در میان ایشان است پس
بدرستیکه او نمیخورد تصدق را و میل میفرماید از هدیه پس آن طبق خرما را آوردم
و در پیش روی آنحضرت صلی الله علیه و آله گذاشتم و گفتم که بدرستیکه این
صدقه است پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بایشان که بخورید و

الخزر

٢٤٤

آنحضرت صلعم و حضرت امیر المؤمنین ع و عقیل و حمزه دست بآن دراز نمودند و میل
نفرمودند و آنحضرت صلعم بزید بن حارثه فرمود که بخور پس خوردند از آن سه نفر
دیگر من در پیش خود گفتم که این یک علامت و نشان نبوت است باز بنزد خاتونم
رفتم و باو گفتم که یک طبق رطب دیگر بمن عطا فرما خاتونم گفت که از برای تو است
شش طبق رطب پس من آمدم و یک طبق دیگر رطب برداشتم و بخدمت آنحضرت صلعم
آوردم و در پیش روی آنحضرت ع بر زمین گذاشتم و عرض کردم که این هدیه است پس آنحضرت
دست مبارک خود را بجانب آن طبق دراز کرد و گفت بسم الله بخورید همه پس
جمیع آن هفت نفر دست بآن طبق دراز کردند و از آن رطب میل فرمودند پس
من در پیش خود گفتم که این نیز علامت و نشان پیغمبر آخر الزمان صلعم است پس
من بجانب پشت آنحضرت صلعم آمده میگردیدم و نظاره میکردم آنحضرت صلعم
ملتفت بجانب من شد و فرمود که ای روزبه مهر نبوت را میجویی من عرض
کردم که بلی پس آنحضرت صلی الله علیه و آله ردای مبارک از دوش کشید
و مهر نبوت در میان دو دوش مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله نمایان شد
و بر آن روییده بود چند مو چون من آنرا مشاهده کردم بپای مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و آله افتادم و قدم مبارکش را بوسیدم پس آنحضرت صلعم
بمن فرمود که ای روزبه برو بنزد این زن که خاتون تو است و بگو باو
که حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله میگوید که بفروش بما این غلام را
پس من بنزد خاتونم رفتم و باو گفتم که ای خاتون من بدرستیکه حضرت
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله میفرماید بتو که بفروش بما این غلام را خاتونم
گفت که بگو باو که نمیفروشم او را مگر بچهار صد درخت خرما که بوده باشند

دو لیت درخت آن خرمای زرد و دو لیت درخت دیگر خرمای سرخ
پس من آمدم و آنچه او گفته بود بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله عرض کردم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که چه سهل و آسان است آنچه خواسته است
او پس فرمودند که برخیز یا علی و جمع کن این دانه های خرما را همه را پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آن دانهارا جمع کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله آنهارا
کاشت و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آب بده بآن دانها پس
حضرت امیر المؤمنین ع آب بر آنها ریخت هنوز بآخر نرسیده بود که درختهای
خرما سبز و بلند شد و بار آور گشت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
که نزد آن زن برو و بگو که حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله میگوید
که صاحب شو آنچه را که خواسته بودی و تسلیم ما کن آنچه را که ما
میخواهیم من نزد آن زن رفتم و پیغام آنحضرت را رسانیدم پس آن زن
بیرون آمد و بدرختهای رسیدهٔ خرما نظر کرد و گفت بخدا قسم که نمیفروشم
ترا آبا و مگر بچهار صد درخت خرما که زرد باشد جمیع آن پس حضرت جبرئیل
علیه السلام نازل شد و پر و بال مبارک خود را بر آن درختها مالید پس گردید
جمیع آنها خرمای زرد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند بمن که برو
نزد آن زن و بگو که بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میفرماید
که صاحب شو آنچه را که خواسته بودی و بده بما آنچه را که میخواهیم ما پس من
نزد آن زن رفتم و آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده بود باو گفتم آن
زن در جواب بمن گفت که بخدا قسم که یک درخت از این درختها بهتر است
در نزد من از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و از تو پس من در جواب او گفتم

که بخدا قسم که یک روز در خدمت سراسر سعادت آنحضرت صلی الله علیه وآله
بودن در نزد من بهتر است از تو واز جمیع مال واسباب تو پس حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله مرا گرفت وآزاد کرد ونام مرا سلمان گذاشت شیخ فقیه
علیه الرحمة گفته است که نام سلمان روزبه ونام پدرش خشبوذان بوده و
هرگز سلمان بمطلع آفتاب سجده نکرده بود وهمیشه بود سجدهٔ او بجهت خداوند عالمیان
وقبله که امر شده بود او بآن چون شرقی بود واو سجده میکرد بقبلهٔ شرقی خود
پدر ومادرش می پنداشتند که او سجده میکند بمطلع آفتاب را مثل ایشان
وبود سلمان وصی وصی حضرت عیسی علیه السلام در رسانیدن آن لوح بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله که منتهی شده بود بآنحضرت وصیت ونام آخر اوصیای
حضرت عیسی علیه السلام آبی بود واو را برده نیز میگفتند وبعضی گفته اند که آخر
اوصیای حضرت عیسی علیه السلام ابوطالب است وجهت اشتباه آنست که پرسیدند
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از آخر اوصیای حضرت عیسی علیه السلام آنحضرت
فرمودند که آبی بضم همزه وفتح با یکنقطه مردم آنرا بتصحیف ابی بفتح همزه و
کسر با خوانده اشتباه نموده اند در کتاب قصص الانبیاء روایت
کرده است که سلمان از اهل اصفهان بوده از قریه [illegible] نام آن جی [illegible]
وپدرش زارع در قریهٔ مذکور بود ومجوس آتش پرست [illegible] چون سلمان
مذهب نصاری را اختیار نمود بعد از زجر وحبس پدر فرار بشام نمود و
شام نزد افضل نصاری اسقف صاحب کنیسه رفت ودر نزد او [illegible]
وچون اسقف صاحب کنیسه فوت شد ومردمان بتجهیز او حاضر شدند سلمان
بایشان خبر داد که این مرد بسیار بد وبدکار بود نذورات وتصدقات را

یکدینار بمستحقین نمیداد و همه را بجهت خود جمع و ذخیره مینمود و کنج اورا
بمردمان نشان داد و چون کشودند هفت خم مملو از زر طلا بود و پس مردم میت
اسقف را از کلو کشیدند و آنرا سنکباران نمودند و مرد دیکر را بجای
او نصب کردند و این مرد بسیار خوب و فاضل و زاهد بود و سلمان در نزد
او بود و چون وفات آن راهب رسید سلمان را به راهبی که در موصل
میبود وصیت نمود سلمان بموصل رفته در نزد آن راهب بود و چون
وقت رحلت راهب موصلی رسید سلمان را اشاره براهبی که در نصیبین
بود نمود و سلمان بنزد او آمده تا وقت وفات در نزد آن راهب بود
و او در حین فوت او را براهبیکه در عموریه ارض روم میبود وصیت نمود و سلمان
حسب الوصیه بعموریه آمده در نزد آن راهب میبود و چون وقت وفات آن راهب شد
سلمان باو گفت که مرا بکه میسپاری او گفت که من بکسی گمان ندارم ولیکن
ظهور حضرت پیغمبر آخر الزمان نزدیک شده آثار و علامات آنحضرت را
بجهت سلمان بیان نمود و سلمان را بهجرت بجانب حرمین اشاره نمود
سلمان حسب الوصیه او عازم جانب مکه معظمه و مدینه مشرفه شد و در آن راه
به بند بندگی گرفتار گشته تا اینکه بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سرافراز
شد و جمعی کثیر از علمای خاصه و عامه موافق این حدیث ذکر کرده اند که سلمان
از اهل اصفهان از قریه که آنرا جی گویند بوده و از حدیث طویلی که در کتاب
خرایج الجرایح مذکور است معلوم میشود که در وقتیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت نمود چون بقبا رسید در آنجا توقف فرمود
تا اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بآنحضرت ملحق شود و باتفاق آنحضرت

۲۴۵

واهل مدینهٔ مشرفه شوند در وقت توقف آنحضرت صلعم در قبا سلمان بخدمت
آنحضرت مشرف شد آنحضرت صلعم سلمان را خریده آزاد کرد در کتاب روضة
الواعظین روایت شده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که ایمان ده درجه است مقداد در درجهٔ هشتم
و ابو ذر در درجهٔ نهم و سلمان در درجهٔ دهم آنست و از عبد الله بن عباس روایت
کرده است که او گفت که من دیدم در خواب سلمان فارسی را و باو گفتم که تویی
سلمان سلمان گفت که بلی منم سلمان پس من گفتم باو که آیا نبودی تو غلام آزاد
کردهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او گفت که بلی من همان سلمان غلام
آزاد کردهٔ آنحضرتم من دیدم که تاجی از یاقوت سرخ در سر اوست و انواع زیور
و حلّهای رنگارنگ بهشت عنبر سرشت در بر اوست پس گفتم باو که ای سلمان
عطا فرموده است خداوند عزّ و جلّ بتو این منزلت نیک را سلمان گفت که بلی
پس من باو گفتم که ای سلمان چه چیز را یافتی در درگاه آلهی و در بهشت عنبر سرشت
افضل اعمال بعد از ایمان بخداوند عالمیان و بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
سلمان علیه الرحمة و الرضوان گفت که نیست در درگاه آلهی و نه در بهشت عنبر
سرشت بعد از ایمان بخداوند عالمیان و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
چیزیکه بوده باشد افضل از دوستی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و اقتدا
بآنحضرت علیه السلام و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه بهشت
عنبر سرشت مشتاق تر است بسوی سلمان از اشتیاق سلمان بسوی آن
و بدرستیکه عشق بهشت عنبر سرشت بدیدار سلمان زیاده تر است از عشق
سلمان ببهشت و شیخ محمد کشی علیه الرحمة روایت کرده است از حضرت

امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که سلمان ادراک
کرده بود علم اول وعلم آخر را او دریائی بود که تمام نمیشود و از جمله ما اهل بیت
نبوت ورسالت بود وعلم امری بود که روزی گذشت بر ابی بکر لعین
درمیان جمعی وگفت باو که بترس از خداوند عالمیان وتوبه کن بدرگاه
الهی از آنچه کردی درمیان خانه ات ودیشب این را گفت وگذشت وآن
جمع بابی بکر گفتند که سلمان بتو حرف چنینی گفت وتو اورا دفع نکردی آنملعون
گفت که خبر داد مرا سلمان بچیزی که مطلع نبود تا آن مگر خداوند عالمیان ومن
ایضا در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که
ابوذر علیه الرحمه روزی بخانه سلمان آمد سلمان دیگی آویخته وطبخی مینمود ابوذر
وسلمان بذکر حدیث مشغول شدند ناگاه دیگ سلمان سرنگون گشته افتاد
بنحوی که سر دیگ بر زمین چسبید وهیچ چیز از گوشت ومرق آن بر زمین نریخت
ابوذر از مشاهده آن امر غریب بسیار متعجب گشت سلمان دیگ را برداشت
وبجای اول در بالای آتش گذاشت وبا ابوذر مشغول حدیث شد در آن
بین باز دیگ سرنگون شد وهیچ چیز از گوشت ومرق آن بر زمین نریخت
ابوذر از مشاهده آن امر غریب اینمرتبه ترسید وبرخاسته از خانه سلمان
ترسناک ومتفکر بیرون آمد در درخانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم باو رسید
پس چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم ابوذر را دید باو گفت که ای ابوذر
چه چیز باعث آن شد که بیرون آمدی از خانه سلمان وچه چیز سبب ترس
وفزع تو شد ابوذر بخدمت آنحضرت علیه السلم عرض کرد که یا امیرالمؤمنین
دیدم من سلمان را که کرد چنین وچنین پس تعجب کردم من از آن حضرت

امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که ای ابوذر بدرستیکه سلمان هرگاه بگوید تو آنچه را
که میداند البته خواهی گفت که خدا بیامرزد کشندهٔ سلمان را ای ابوذر بدان
بدرستیکه سلمان باب الله است در زمین هرکه بشناسد او را مؤمن است
و هرکه نشناسد او را کافر است و بدرستیکه سلمان از جملهٔ ما اهل بیت رسالت
و عصمت است شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که آنحضرت فرمودند که سلمان دیگی
آویخته طبخ میکرد ابوذر علیه الرحمه داخل شد بر او در اینوقت دیگ سرنگون
افتاد و هیچ چیز از آن نریخت سلمان آنرا باز بر سر آتش گذاشت بار دیگر آن
دیگ سرنگون شد و هیچ چیز از آن نریخت باز سلمان آنرا برداشت و بر
سر آتش گذاشت ابوذر برخواست و بسرعت تمام بخدمت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم آمد و سینه ابوذر تنگ شده بود از مشاهدهٔ آنچه دیده بود و سلمان
نیز از عقب ابوذر می آمد چون بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم رسیدند
آنحضرت علیه السلم رو بسلمان کرد و فرمود که ای اباعبد الله نرمی و مدارا
کن بامصاحبت یعنی آنچه در حوصلهٔ او نمیگنجد با و اظهار و آشکار مکن احادیث
بسیار دلالت میکند بر کثرت علم و فضل سلمان و او عالم بعلوم غریبه بوده
و علم بلایا و منایا و جمیع علوم اولین و آخرین را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرا گرفته و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم او را قابل تعلیم علوم مخفیه میدانسته تعلیم او
مینموده اند شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه سلمان

علیه الرحمة و الرضوان میدانست اسم اعظم حق تعالی را در کتاب امالی شیخ روایت
شده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت
فرمودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مُحدَّث بود و سلمان فارسی مُحدَّث
بود راوی عرض کرد که مُحدَّث چگونه است آنحضرت علیه السلام فرمودند که محدث
آنست که می آید بجانب او ملک از جانب خداوند عز و جل و نقش میکند در
دل او چنین و چنین شیخ فقیه علیه الرحمة در کتاب علل الشرائع ذکر کرده است
که روایت شده است اینکه بود سلمان فارسی مُحدَّث پس پرسیدند از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عرض کردند بآنحضرت که کی حدیث میکرد
بسلمان آنحضرت علیه السلام فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و بدرستیکه سلمان را محدث میگویند و غیر او را نمیگویند
بجهت آنکه حدیث میفرمودند باو حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بآنچه تحمل نمیتوانست نمود غیر سلمان از مخزون علم خداوند
عالمیان و مکنون آن شیخ کلینی علیه الرحمة در کتاب کافی روایت
کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که
بخدا قسم که هر گاه میدانست ابوذر آنچه را که در دل سلمان بود هر آینه هلاک
میکرد او را و بتحقیق که برادری بسته بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میانه
سلمان و ابوذر پس چه گمان دارید شما بسائر خلق بدرستیکه علم علما صعب
و مستصعب است نمیتوانند برداشت آنرا مگر پیغمبر مرسل و یا ملک مقرب و
یا بندهٔ مؤمنی که امتحان کرده باشد حق تعالی دل او را از برای ایمان پس
آنحضرت فرمودند که بدرستیکه گردید سلمان از جملهٔ علما بجهت آنکه او بود مردی

از ما اهل بیت

از ما اهل بیت رسالت و عصمت پس باین سبب نسبت میدهیم من او را بسوی

علما ایضاً شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که برادری بست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

در میان ابوذر و سلمان و شرط فرمود با بی ذر اینکه اطاعت سلمان نموده نافرمانی

او نکند شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص ذکر کرده است که رسیده است بما

در احادیث اینکه بدرستیکه سلمان فارسی داخل شد بمجلس حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و آله در روزی از روزها و تمامی اهل آن مجلس تعظیم و تکریم سلمان نمودند و او را

مقدم بر خود داشتند تا اینکه او را در صدر مجلس آنحضرت نشانیدند بجهت بزرگی

حق او و تعظیم بزرگی سن او و اختصاص او بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آل

آنحضرت علیهم السلام پس داخل شد بآن مجلس عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب

پس نگاه کرد آن لعین و در صدر مجلس سلمان را دید گفت باین عجم چه نسبت

دارد که در صدر مجلس در میان عرب نشسته پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

بجهت اظهار شرف قدر سلمان بر بالای منبر رفتند و خطبه بلیغ در حمد و ثنای

الهی ادا فرمودند و بعد از آن فرمودند که بدرستیکه مردمان جمیعاً از اولاد

آدم علیه السلام اند و تا این روز همه ایشان مثل دندانهای شانه اند فضیلت

و زیادتی ندارد عرب بر عجم و نه سرخ بر سیاه مگر بسبب تقوی و پرهیزکاری

خداوند عالمیان بدانید که سلمان دریای علم است که بآخر نمیرسد و گنجیست

که تمام نمیشود و سلمان از جملهٔ ما اهل بیت نبوت و رسالت است و چشمهٔ خوشگوار

جوشان حکمت و هدایت است که بیرون آید از آن دلیل و برهان خداوند

عالمیان ایضاً شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور روایت کرده است که

عرض کردند بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم حدیث چهار نفر را آنحضرت فرمودند
که چه چهار نفر راوی عرض کرد که چهار نفری که بهشت عنبر سرشت مشتاق است
بسوی ایشان آنحضرت علیه السلم فرمودند که بلی آن سلمان است و ابوذر و مقداد
و عمار راوی عرض کرد که کدام یک ازین چهار نفر افضل اند آنحضرت علیه السلم
فرمودند که سلمان و آنحضرت لمحهٔ تامل نمود و فرمود که میدانست سلمان علمی را که
اگر میدانست آن علم را ابوذر کافر میشد شیخ محمد کشی علیه الرحمه روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که مگوئید سلمان فارسی بلکه
بگوئید سلمان محمدی بود و سلمان مردی از ما اهل بیت نبوت و رسالت ایضاً
شیخ مذکور روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
که آنحضرت فرمودند که بخدا قسم که بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم محدَّث و بود
سلمان محدَّث ابوبصیر راوی حدیث عرض کرد که شرح فرمائید از برای من
معنی آنرا آنحضرت علیه السلم فرمودند که یعنی ملک مقرب می آمد و بگوش ایشان
میگفت چنین و چنین در کتاب عیون اخبار الرضا روایت شده که روزی
سلمان علیه الرحمة والرضوان از ابوذر علیه الرحمه وعدهٔ ضیافت گرفت و او را
بمهمانی دعوت نمود پس چون ابوذر بخانهٔ او بمهمانی آمد بیرون آورد سلمان
نان خشک شکستهٔ و از مطهرهٔ اش بر آن آب پاشید و آنرا تر و نرم نمود و
در پیش ابوذر گذاشت ابوذر علیه الرحمه گفت که چه خوب و پاکیزه است
این نان کاش میبود نمکی با آن پس سلمان علیه الرحمة والرضوان برخواست
و بیرون رفت و مطهرهٔ خود را گرو گذاشت و قدری نمک گرفته بنزد ابوذر
آورد پس ابوذر از آن نان برمیداشت و نمک بر آن میپاشید و میخورد

ومیگفت

و میگفت شکر و سپاس آنچنان خداوندی راست که روزی ما کردانید این
قناعت را سلمان گفت که هرگاه قناعت نبود مطهره من در گرو نمی بود و در
احادیث کثیره واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بهشت
عنبر سرشت مشتاق است بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم و سلمان و مقداد و ابوذر
و ایضاً بطرق متعدده از آنحضرت روایت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که امر کرده است مرا حق تعالی بانکه دوست دارم چهار نفر را و خبر داده است
مرا بانکه حق تعالی دوست میدارد ایشانرا حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
و سلمان و مقداد و ابوذر را شیخ محمد بن الحسن الصفار علیه رحمة الله الملک
الغفار در کتاب بصائر الدرجات روایت کرده است از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که پرسید از آنحضرت عیسی هاشمی که آیا صحیح است
این حدیث که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که سلمان مردیست از جمله
اهل بیت نبوت و رسالت آنحضرت ع فرمودند که بلی راوی عرض کرد که یعنی
سلمان از اولاد عبد المطلب است آنحضرت ع فرمودند که از جمله ما اهل بیت نبوت
و رسالت است باز راوی عرض کرد که یعنی از اولاد ابی طالب است آنحضرت
علیه السلم فرمودند که از جمله ما اهل بیت نبوت و رسالت است راوی عرض
کرد که من نمی دانم معنی آنرا آنحضرت علیه السلم فرمودند که بدان ای عیسی بدرستیکه
سلمان از جمله ما اهل بیت نبوت و رسالت است و آنحضرت ع اشاره نمودند بدست
مبارک خود بسینه پر نورش بعد از آن فرمودند که گمان نکنی اینکه بدرستیکه
حق تعالی آفرید طینت ما را از علیین و آفرید طینت شیعه ما را از پایین تر
از آن پس شیعیان از جمله ما یند و آفرید دشمنان ما را از سجین و پیروان

ایشانرا باین ترا زسخنین وایشان از جملهٔ دشمنان ما اند که سلمان باین نحو سبب
ازما باشد سلمان بهتر از لقمان حکیم بود ایضا شیخ مفید علیه الرحمه روایت
کرده است در کتاب اختصاص از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که پرسیدند از آنحضرت
از احوال سلمان علیه الرحمه والرضوان آنحضرت علیه السلام فرمودند که چه گویم من در
شان کسیکه آفریده شده است از طینت ما و روح او مقرون است بروح ما
مخصوص گردانید حق تعالی او را بعلوم بعلم اول و آخر و ظاهر علم و باطن علم و علوم
پنهانی و علوم آشکارا و بتحقیق که در وقت احتضار حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله نشسته بود سلمان در پیش روی آنحضرت مرد اعرابی بخدمت آنحضرت
صلی الله علیه و آله داخل شد و سلمان را دور کرد و در جای او نشست پس غضب
برآنحضرت صلی الله علیه و آله مستولی شد بمرتبه که عرق از میان دو چشم
آنحضرت صلی الله علیه و آله ریخت و چشمهای مبارک آنحضرت سرخ شد بعد از آن
فرمود که ای اعرابی دور میکنی مردیرا که دوست میدارد حق تعالی او را در
آسمان و دوست میدارد او را رسول خداوند عالمیان در زمین ای
اعرابی دور میکنی کسی را که نازل نشد بمن حضرت جبرئیل علیه السلام مگر اینکه امر کرد
مرا از جانب خداوند عالمیان باینکه برسانم باو سلام ای اعرابی بدرستیکه
سلمان از منست و هر که ترک کند او را پس بتحقیق که ترک کرده است مرا و
هر که آزار کند او را پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و هر که دور کند او را
پس بتحقیق که دور کرده است مرا و هر که نزدیک گرداند او را پس بتحقیق که نزدیک
گردانیده است مرا ای اعرابی غلط مکنید در شان سلمان بدرستیکه حق تعالی
امر کرد بمن باینکه مطلع کنم او را بعلم منایا و بلایا و انساب و فصل الخطاب اعرابی

زبان بمعذرت گشود و گفت یا رسول الله من گمان نداشتم که رسیده باشد سلمان
بمرتبه که فرموده‌اید شما آیا نبود او مجوسی آتش پرست و بعد از آن مسلمان شد آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه حق تعالی بمن اخبار فرمود اینکه سلمان
نبوده است مجوسی بلکه در ظاهر باطوار اهل شرک خود را مینمود و در باطن همیشه
مؤمن واقعی بود ای اعرابی آیا نشنیدهٔ قول خداوند عالمیان را که فرموده است
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي
أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا آیا نشنیدهٔ که حق تعالی میفرماید مَا آتَاكُمُ
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا ای اعرابی آنچه من میگویم فرا گیر و از جملهٔ
شاکرین باش و منکر آن مشو که میگردی از جملهٔ جمعی که بعذاب الهی گرفتارند و
تسلیم کن فرمودهٔ رسول خداوند عالمیان را تا اینکه بوده باشی از جملهٔ مومنان ایضاً
شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب مجالس روایت کرده است از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که سلمان علیه الرحمه و الرضوان
میگذشت از بازار حدادان دید که جوانی افتاده و بیهوش شده و مردم دور
او را گرفته‌اند گفتند مردمان بسلمان که ای اباعبدالله عارض شده است باین
جوان آزار صرع بخوان بگوشش او دعائی تا اینکه نجات یابد از آن پس سلمان
نزد آن جوان آمد پس آن جوان چون سلمان را دید بهوش آمد و نشست و گفت
ای اباعبدالله عارض نشده است بمن آزار صرعی که میگویند مردمان بلکه
من چون گذشتم ازین بازار و دیدم که میزنند بقوت تمام چکوشهای آهنین
گران بیادم آمد قول خداوند عالمیان که فرموده است وَلَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ
پس از ترس عذاب حق تعالی عقل از سر من در رفت و بیهوش شدم چون سلمان

این سخن دردناک را از آن جوان شنید حلاوت محبت در راه خدا افتاد از آن
جوان در دل سلمان و آن جوان را سلمان به برادری خود قبول نمود و همیشه آن جوان
با سلمان میبود تا اینکه آن جوان بیمار شد پس سلمان بدیدن او آمد و در بالای
سر او نشست در وقتی که آن جوان در حالت احتضار بود گفت سلمان که ای
ملک الموت نرمی و مدارا کن با برادر من حضرت ملک الموت در جواب او
گفت که ای اباعبدالله بدرستیکه من با هر مومنی نرمی و مدارا میکنم شیخ محمد
کشی علیه الرحمه روایت کرده است که چون سلمان علیه الرحمة والرضوان میدید
شتری را که نام آن عسکر بود میزد آن شتر را مردم میگفتند که ای اباعبدالله
چه میخواهی تو از این حیوان بی زبان سلمان علیه الرحمة والرضوان میگفت که
نیست این بهیمه و نه حیوان بی زبان بلکه این عسکر بن کنعان جنی است و
بصاحب شتر میگفت که ای اعرابی نگه مدار و مفروش این شتر را در اینجا و نبر
آنرا بجانب دریا و صحرا و بود آن شتر شیطان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام فرمودند که خریدند مردمان آن شتر
عسکر نام را بهفتصد درهم و در روایات واقع شده است که شتری که عایشه
ملعونه در جنگ جمل بر آن سوار بود و چون سه پای آنرا پی کردند بر سر یکپای
ایستاده بود عسکر نام داشت از دو حدیث سابق معلوم میشود که این همان
شتر است که سلمان علیه الرحمة والرضوان او را میزده و میگفته که این شیطان و
عسکر بن کنعان جنی است و میدانسته است سلمان بعلم بلایا و منایا که بعد از این
حالت بشتر سوار تا این شتر شیطان سوار و بجنگ سید ابرار خواهد رفت
و قبل از وقوع اخبار تا آن مینمود شیخ محمد بن احمد الفارسی در کتاب روضة الواعظین

اوایره

روایت کرده است و علمای اهل سنت نیز مثل ابن اثیر و غیره نقل کرده اند که چون
سلمان علیه الرحمة والرضوان بیمار شد در مرض الموت سعد بن ابی وقاص بعیادت
او رفت دید که سلمان گریه میکند سعد با او گفت که ای سلمان چرا گریه میکنی بدرستیکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون از دار فانی رحلت نمود از تو خوشنود و راضی
بود و بتحقیق که تو در سر حوض کوثر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهی رسید
سلمان علیه الرحمة والرضوان در جواب گفت که بدرستیکه گریه من از جزع مرگ و یا
از راه خواهش بدنیا نیست بلکه گریه من بجهت آنست که عهد و پیمان حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود که چون اجل موعود در رسد از اسباب دنیای
دنی دست تهی و مثل سوار بر اسبان بدون احمال و اثقال گران باشیم
و اجل من رسیده است و حال آنکه در دور من از اسباب جهان چیده است
و نبود در دور او مگر تغار سفالی و کاسهٔ چوبین و مطهره شیخ محمد کشی علیه الرحمة
روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت
فرمودند که سلمان علیه الرحمة والرضوان خواستگاری نمود زنی را از قبیلهٔ کنده پس
چون سلمان در روز عروسی داخل خانهٔ آن زن شد دید کنیزی در خدمت
آن زن ایستاده و عبایی در در خانهٔ آن زن آویخته است سلمان علیه الرحمة
والرضوان گفت که چه چیز است در اینخانه مگر بیماری هست که پرده در او کشیده اید
و یا اینکه کعبه گردیده است در آن که پرده آویخته اید بر آن گفتند با او که این زن
تو خواسته است که بپوشاند نفس خود را در آن خانه که مبادا کسی در گذار
از در نظرش بر او افتد سلمان علیه الرحمة والرضوان گفت که این کنیز چیز است
گفتند که این زن چیزی داشت خواست که کنیزی بگیرد تا خدمت او نماید

سلمان علیه الرحمة والرضوان گفت که بدرستیکه من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله که آنحضرت فرمودند که هر مردی که بوده باشد در نزد او کنیزی و آن
مرد با او نزدیکی نکند و یا اینکه او را شوهر ندهد و آن کنیز زنا کند بر آن مرد است مثل
گناه زنای او و کسیکه مال خود را بقرض دهد گویا که تصدق کرده است بعض آن
و هرگاه بار دوم قرض دهد گویا که تصدق کرده است کل آنرا و آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که ادای حق بصاحبش آنست که بیاری حق او را بخانه و یا بمکان
صاحبش و بگوئی که اینست حق تو بگیر آنرا و صاحب شو ابن ابی الحدید که از
اعاظم علمای اهل تسنن است ذکر کرده است که بود سلمان مردی از اهل فارس
از رامهرمز و بعضی گفته اند که او بوده است از اهل اصفهان از قریه که آنرا جی
گویند و او از جمله غلامان آزاد کرده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و کنیه او ابو عبد الله
بود و هرگاه میپرسیدند از او که تو پسر کیستی میگفت من سلمان بن اسلامم و من
از بنی آدمم و در روایت واقع شده است که او را قریب ببیست آقا خریداری
نمودند تا اینکه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و روایت شده است که
بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خرید او را از جمعی یهود براینکه بکارد
بجهت ایشان عدد خطیری از درخت خرما و نگه داری آنها کند تا اینکه آن
درختها برسند و بار آور شوند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمیع درختهای
قیمت سلمان را بدست مبارک خود غرس نمود مگر یک درخت را که عمر غرس
کرد پس جمیع آن درختها رسید و بار آورند مگر آن درختی که عمر کاشته بود
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که کاشته است این درخت را
عرض کردند که عمر بن الخطاب کاشته است آنرا پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

آن درخت

آن درخت خرما را از ریشه کند و بدور انداخت و در جای آن بدست مبارک
خود غرس فرمود پس آن نیز درخت بار آور شد و سلمان حاکم و امیر مداین شد
در ایالت و امارت زنبیل میبافت و میفروخت و بقیمت آن معاش مینمود و میگفت
که دوست نمیدارم اینکه بخورم مگر آنچه را که بدست خود کسب و بهم رسانیده ام و
او عرض کرد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ام خندق را و آنحضرت صلی الله علیه و آله
بحرف او بنای خندق را در مدینهٔ طیبه گذاشت و او در جنگ بدر و احد و در جمیع جنگها
در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و در هیچ جنگ از خدمت آنحضرت صلعم مفارقت
ننمود و مرد خیر فاضل و حبر عالم و زاهد بود و بهر کز بدنیا و زینت آن رغبت ننمود و بود
عطای سلمان پنجهزار اشرفی و او جمیع آنرا تصدق مینمود و از کسب ید خود تناول
میکرد و داشت او عبایی که بعضی آنرا بزیرش می انداخت و بعضی دیگر را بر خود
میپوشید و سلمان خانه نداشت و در سایهٔ دیوار و اشجار میگذرانید مردی با او گفت
که من التماس دارم که مرا مرخص کنی تا از جهت تو خانه بسازم سلمان قبول نکرد و گفت
مرا احتیاج بخانه نیست و آن مرد ایستادگی و التماس مینمود و سلمان راضی نمیشد تا
اینکه آن مرد نزد سلمان آمد و گفت که چون من میدانم ساختن خانهٔ موافق طبع
عالی تو را لهذا التماس میکنم تو التماس مرا قبول کن که من موافق طبع شریف تو خانه
خواهم ساخت سلمان گفت که چگونه خانه بجهت من میسازی که موافق طبع من
من باشد وصف آنرا اولا برای من بیان کن آن مرد گفت که میسازم از برای
تو خانه که چون برخیزی در آن بخورد سرت بر سقف آن و اگر دراز شوی در آن
بخورد پایهای تو بدیوار آن سلمان علیه الرحمة و الرضوان گفت که بلی من بچنین خانه
راضیم و بطرق متعدده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که آنحضرت

فرمودند که هرگاه بوده باشد دین در ثریا البته میرساند خود را بآن سلمان و از عایشه
روایت شده که او گفت که بود از برای سلمان مکان معینی که با حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله شبها بتنهایی در آن می‌نشستند و زیادتی میکرد خلوت او با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر خلوت ما که بودیم زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که امر کرده است خداوند مرا بدوست داشتن
چهار نفر و خبر داده است مرا بآنکه خداوند عالمیان جل جلاله دوست میدارد ایشان را
علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوذر و مقداد و سلمان و از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
مرویست که آنحضرت علیه السلام فرمودند که بدرستیکه سلمان میدانست علم اول و علم
آخر را و سلمان دریاییست که تمام نمیشود و او از جملهٔ ما اهل بیت نبوت و رسالت است
و در روایت زاذان از آنحضرت علیه السلام روایت شده است که فرمودند سلمان فارسی
مثل لقمان حکیم است و کعب الاحبار گفته است که سلمان مملو بود از علم و حکمت
و روایت شده است که بدرستیکه ابوسفیان گذشت بر سلمان و صهیب و بلال
در میان جمعی از مسلمانان سلمان و صهیب و بلال گفتند خوب جای شمشیر است
گردن دشمن خداوند عالمیان ابوبکر ایشان را منع کرد و گفت چنین سخنان
میگویید بابی سفیان و او بزرگ و سید قریش است پس آنخبر بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله رسید آنحضرت ع بابی بکر گفت ای ابوبکر شاید که سخن تو موجب ناخوشی
و غضب سلمان و صهیب و بلال گشته باشد پس اگر بغضب آورده باشی
تو ایشان را پس بتحقیق که بغضب آورده خواهی بود خداوند عالمیان را پس ابوبکر
نزد ایشان آمد و عذر خواهی نمود و وفات سلمان در سال سی و پنج هجرت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه واقع شد در اواخر خلافت عثمان و بعضی گفته اند که

در اوایل سال سی و شش هجرت فوت شد و بعضی گفته اند که در زمان خلافت عمر
سلمان بدار باقی رحلت نمود و قول اول اکثر است و بعد از نقل این اخبار ابن
ابی الحدید نقل کرده است کیفیت اسلام سلمان را چنانچه از کتب شیعه نقل شد
و بعد از آن گفته است که سلمان از شیعه علی بن ابی طالب علیه السلم و از خواص
آنحضرت بود و عقیده امامیه آنست که بود سلمان از جمله چهار نفر که سرهای خود را
تراشیدند و شمشیرها برهنه کرده بیاری علی بن ابی طالب علیه السلم آمدند و آن
خبریست طویل و اهتمام ذکر آن نیست و بعد از آن گفته است که اصحاب ما یعنی سنیان
لعین مخالفت ننموده اند با امامیه در اینکه بوده است سلمان از شیعه و بدرستیکه
منحصر است مخالفت علمای اهل سنت با علمای شیعه در امری که زیادتر از اینست
و آن حدیثی است که نقل کرده اند آنرا محدثین از کلام سلمان در روز سقیفه
یعنی آن روزی که در سقیفه بیعت میکردند مردم با ابی بکر و بر میگشتند از بیعت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت حضرت امیر المومنین حیدر سلمان علیه الرحمة
والرضوان میگفت در آن روز بجهت مردمان این دو کلمه را بزبان فارسی عجمان
کردید و نکردید و نزد اصحاب ما یعنی اهل تسنن محمول است کلام سلمان بر اینکه
مرادش آنست که کردید شما کار برا و نکردید آنرا یعنی خلیفه تعیین کردید و خوب
کردید آنچه کردید اما اینکه عدول کردید و در گذشتید از اهل بیت نبوت و رسالت
پس اگر تعیین میکردید خلیفه را از اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله بود البته
اولی و انسب و علمای امامیه میگویند معنی کلام سلمان علیه الرحمة والرضوان
آنست که مسلمان شدید و مسلمان نشدید تا اینجا ترجمهٔ کلام ابن ابی الحدید بود
چون متضمن اتمام حجت بر اهل سنت از ذکر احوال سلمان و گفتن حضرت پیغمبر صلی

از رگ و ریشه درختی را که کاشته بود عمر و اعانت ابی بکر بر دشمن خداوند اکبر و نهی
غلامان حضرت پیغمبر صلعم و کلام حق سلمان در روز سقیفه بود ذکر شد در کتاب خرایج
روایت شده است که بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم داخل شد بمسجد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در صبح یکروز و فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب
دیدم و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند بمن که بدرستیکه فوت شده است سلمان
و امر فرمودند بمن اینکه بروم و او را غسل دهم و کفن کنم و بر او نماز کنم و دفن کنم
و حال میروم من بشهر مداین بجهت این کار که امر کرده است مرا بآن حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب گفت که کفنی بجهت او از
بیت المال بردار آنحضرت علیه السلم فرمودند که محتاج نیست سلمان بکفن تو از
بیت المال پس آنحضرت علیه السلم از مدینهٔ طیبه بیرون تشریف بردند و مردمان
تا بیرون شهر بمشایعت آنحضرت علیه السلم همراه بودند پس آنحضرت علیه السلم رفتند
و مردمان برگشتند و در همان روز قبل از ظهر آنحضرت بمدینهٔ طیبه مراجعت نمود
و فرمود که رفتم و سلمان را دفن کردم و برگشتم اکثری مردم قبول و تصدیق قول
وصی حق حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند تا اینکه بعد از مدتی
مکتوبی از شهر مداین رسید که بدرستیکه سلمان فوت شد در فلان روز و اعرابی
آمد و او را غسل داد و کفن کرد و نماز کرد و دفن کرد و برگشت پس جمیع مردمان
تعجب تمام کردند از آن بنای این روایت بر وفات سلمان در زمان ظلم
بنیان عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب است و در کتاب مناقب ابن شهر
آشوب روایت شده است از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت که نماز
کردیم ما با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نماز صبح را در روزی از روز

وبعدازا

و بعد از ادای نماز آنحضرت علیه السلام روی منور خود را بجانب ما نمود و فرمود که
ای گروه مردمان عظیم گرداند حق تعالی مزد شما را در مصیبت برادر شما سلمان
علیه الرحمة والرضوان پس آنحضرت عمامهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بر
سر مبارک خود گذاشت و زرهٔ آنحضرت را پوشید و شمشیر و تازیانه‌اش را برداشت
و بر شتر عضباء آنحضرت سوار شد و فرمود بقنبر که ده گام بشمار قنبر گفت که من
چنان کردم ناگاه خود را در شهر مداین و در در خانهٔ سلمان دیدم زاذان خادم سلمان
علیه الرحمة والرضوان گوید که چون وقت وفات سلمان شد من باو گفتم که که تو را
غسل دهد سلمان علیه الرحمة والرضوان در جواب گفت که غسل میدهد مرا کسیکه غسل
داد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را من گفتم که آنکس را که تو میگویی در مدینهٔ مشرفه است
و تو در شهر مداینی سلمان علیه الرحمة والرضوان گفت که ای زاذان چون من فوت
شوم تو خواهی شنید صدای آینده را چون سلمان برحمت ایزدی واصل شد من
صدایی از در شنیدم و بجانب آن دوان شدم پس ناگاه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را دیدم آنحضرت فرمود که ای زاذان فوت شد ابو عبد الله سلمان من
عرض کردم که بلی ای سید من پس آنحضرت علیه السلام داخل شد و ردا را از روی
سلمان برداشت ناگاه دیدم که سلمان بروی حضرت امیر مومنان علیه صلوات الله
الملک المنان تبسم میکند آنحضرت علیه السلام فرمود مرحبا که رحمت حق تعالی بر تو باد
ای ابا عبد الله چون بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف شوی پس عرض
کن بخدمت آنحضرت آنچه گذشت بر برادرت از قوم تو پس آنحضرت علیه السلام
بتکفین و تجهیز سلمان اشتغال نمود پس چون آنحضرت بر سلمان نماز گزارد شنیدیم
از آنحضرت تکبیر بلندی و میدیدیم با آنحضرت دو نفر را آنحضرت فرمودند که یکی

جعفر برادر من ویکی دیگر حضرت خضر علی نبینا وعلیه السلم بود که با هر یک از ایشان هفتاد
صف از ملائکه بود و در هر صفی هزار هزار ملک بود و در کتاب مشارق الانوار
روایت کرده است از زاذان خادم سلمان علیه الرحمة والرضوان که چون حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بجهت غسل دادن سلمان بمداین تشریف آوردند تحقیق که فوت
شده بود و سلمان پس آنحضرت علیه السلم شمله را از روی سلمان برداشتند پس سلمان
علیه الرحمة والرضوان تبسم نمود وقصد کرد اینکه برخیزد و بنشیند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
باو فرمود که برگرد بسوی وفات پس سلمان برگشت بممات قاضی نور الله قدس سره
و شیخ فخر الدین الطریحی علیه الرحمة نقل کرده اند که سلمان در سال سی وشش
از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله برحمت ایزدی در شهر مداین واصل شد و در آنجا
مدفون است و مدت عمر او بنا بر قول اقل دویست وپنجاه سال بوده وکسی
بکمتر از آن قایل نشده وبنا بر قول اکثر سیصد وپنجاه سال بوده است وازاو پسران
واولاد بسیار باقی ماند وشهرت است بابن العوام که سلمان علیه الرحمة والرضوان بوده است
خواجه سرا محض غلط وبی اصل است از جمله احادیث حدیث سابق مذکور متن که
از عبد الله بن سلمان الفارسی روایت شده دلیل بر مدعاست بلی خواجه محرم
سرادق عزت وجلالت بود بذکر این قدر قلیل از مناقب وفضایل کثیر سلمان
علیه الرحمة والرضوان اختصار شد وبعنوان تفرقه نیز مذکور خواهد شد ۲۰۸ ومن بعض
کتب المناقب باسناده عن اسامة قال مررت بعلی والعباس وهما قاعدان
في المسجد فقالا یا اسامة استاذن لنا علی رسول الله صلی الله علیه وآله
فقلت یا رسول الله هذا علی والعباس یستاذنان فقال هل تدری ما جاء بهما
قلت لا والله ما ادری قال لکنی ادری ما جاء بهما فاذن لهما فدخلا فسلما ثم

قعدا

نعم فقال يا رسول الله اي اهلك احب اليك قال فاطمة وباسناده عن عبد الله
بن زبير عن ابيه عن عايشة انها كانت اذا ذكرت فاطمة بنت النبي صلى الله
عليه وآله قالت ما رايت احدا كان اصدق لهجة منها الا ان يكون الذي ولدها
وباسناده عن احمد بن محمد الثعلبي عن عبد الله بن حامد عن ابي محمد المزني عن ابي
يعلى الموصلي عن سهل بن زنجلة الرازي عن عبد الله بن صالح عن ابي لهيعة
عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وآله اقام
اياما لم يطعم طعاما حتى شق ذلك عليه وطاف في منازل ازواجه فلم يصب
عند واحدة منهن شيئا فاتى فاطمة فقال يا بنية هل عندك شيء آكله فاني
جائع فقالت لا والله بابي انت وامي فلما خرج من عندها بعثت اليها جارة
لها برغيفين وقطعة لحم فاخذته منها فوضعته في جفنة لها وغطت عليها
وقال لاوثرن بها رسول الله صلى الله عليه وآله على نفسي ومن عندي وكانوا وقالت
جميعا محتاجين الى شبعة طعام فبعثت حسنا او حسينا الى رسول الله صلى الله
عليه وآله فرجع اليها فقالت بابي انت وامي قد اتانا الله بشيء فخبأته
قال هلمي فاتته فكشفت عن الجفنة فاذا هي مملوة خبزا ولحما فلما نظرت
اليها بهتت فعرفت انها كرامة من الله عز وجل فحمدت الله وصلت على نبيه
فقال صلى الله عليه وآله من اين لك هذا يا بنية فقالت هو من عند الله
ان الله يرزق من يشاء بغير حساب فحمد الله عز وجل وقال الحمد لله الذي
جعلك شبيهة بسيدة نساء العالمين في نساء بني اسرائيل في وقتهم فانها
كانت اذا رزقها الله تعالى فسئلت عنه قالت هو من عند الله ان الله
يرزق من يشاء بغير حساب فبعث رسول الله صلى الله عليه وآله الى علي

ثمّ اكل رسول الله صلّى الله عليه وآله وعليٌّ وفاطمة والحسن والحسين وجميع ازواج
النبيّ صلّى الله عليه وآله واهل بيته جميعاً وشبعوا وبقيت الجفنة كما هي
قالت فاطمة فاوسعت منها على جميع جيراني وجعل الله فيها البركة والخير كما فعل الله
بمريم عليها السلام قب الثعلبي في تفسيره وابن المؤذن في الاربعين باسنادهما
عن محمد بن المنكدر عن جابر مثله شرح قبل از این نیز مذکور شد که شبعه بضم شین
معجمه وسکون با در لغت عرب قدر یکخوراک طعام را گویند اسامه خانه زاد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وکنیه او ابو محمد است و ابو زید نیز گفته اند پدر او زید بن حارثه
بن شراحیل الکلبی است زید غلام آزاد کرده و پسر خوانده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بود و مادر اسامه ام ایمن دده حضرت پیغمبر است که قبل از این شمه از احوال او
مذکور شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اسامه را امیر لشکر گران نموده بجانب
شام امر فرمود از جمله جمعی که آنحضرت صلعم با اسامه مقرر کرده بود ابو بکر ملعون
و عمر بن الخطاب علیهما اللعنة والعذاب بود و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
صاحب آزار شد در اثنای آزار مبالغه فرمود که هر کسی را که بالشکر اسامه مقرر
نموده ام بیرون رود و توقف ننماید و آنحضرت صلی الله علیه و آله تاکید
تمام در روانه شدن ایشان مینمود و منظور اصلی آنحضرت صلی الله علیه و آله
آن بود که شاید در آنوقت مدینه مشرفه از لوث وجود منافقان پاک گشته
بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله منافقان لعین رخنه در دین مبین
ننمایند لهذا مکرر مبالغه فرمود که جهّزوا جیش اسامة لعن الله من تخلّف
عن جیش اسامة ابو بکر لعین و عمر بن الخطاب علیهما اللعنة والعذاب با جمعی دیگر
از منافقان اطاعت امر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اندیشه از لعن آنحضرت ننموده

ذکر احوال اسامة بن زید

تخلف

تخلف و توقف ورزیدند اسامه و لشکرش را معطل و سرگردان نمودند تا اینکه
آنحضرت صلی الله علیه و آله از دار فانی بدار باقی رحلت نمود و آن ملاعین رخنه
در دین مبین افگندند چون ابوبکر لعین بر سریر خلافت متمکن شد امر نمود که
اسامه با لشکرش روانه شود اسامه بنزد ابوبکر آمده گفت که جمعی را که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرموده بود که در زیر رایت من باشند و لعن نمود
بر هر که توقف و تخلف نماید همراه من کن تا من بفرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله
روانه شوم و اول ایشان تو بودی ای ابوبکر و دوم عمر بن خطاب و این جمع که
امروز اعوان و انصار تو اند از منافقان ابوبکر از سخن او رنجیده او را از امارت
لشکر معزول نمود و خالد بن ولید لعین را امیر لشکر نموده بجانب شام فرستاد
اسامه با بوبکر گفت که ای ابوبکر بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
گردانیده بود مرا بر تو امیر پس چگونه تو خلافت و فرمان فرمائی میکنی بر من
ابوبکر و عمر بجهت اسکات او مکرر بخانهٔ او رفته و با او نوازشات نموده و
بوعدهٔ ایالت و امارت او را فریب داده ساکت نمودند قاضی نور الله
مرقده ذکر کرده است که ابوبکر و عمر در تسکین و تسلیهٔ اسامه سعی بلیغ مینمودند و
او را در مدت العمر امیر میگفتند و عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب بجهت عبد الله
پسر خودش دو هزار اشرفی و بجهت اسامة بن زید سه هزار اشرفی از بیت المال
مسلمین مقرر نمود عبد الله به پدر لعینش گفت که اسامة بن زید را بر من
برگزیدی و تفضیل دادی و حال آنکه من دیده و بوده ام در جنگهای حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه را که او ندیده و نبوده عمر ملعون گفت که اسامه را
تفضیل دادم بتو بجهت آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او را زیاده از پدر تو

دوست میداشت عرض اینکه ابوبکر و عمر علیهما اللعنة بلبیت ولعل او را ساکت نمود
رفته در وادی القری ساکن شد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است
که آنحضرت علیه السلام فرمودند که اسامه در آخر رجوع بحق نمود پس مگوئید در حق او مگر خیر و اسامه
در وقت وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قریب به بیست ساله بود و در آخر
عمر از وادی القری بمدینهٔ طیبه مراجعت نموده در اواخر خلافت معویه ملعون
فوت شد یعنی در بعض کتب مناقب باسناده منقولست از اسامه که او گفت
که گذشتم من بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عموی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و ایشان هر دو نشسته بودند در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس
گفتند ایشان که ای اسامه بطلب از برای ما رخصت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس من بخدمت آنحضرت آمده عرض کردم که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
و عباس آمده اند و طلب اذن و رخصت مینمایند آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که آیا میدانی که بچه مطلب آمده اند من عرض کردم که نمیدانم بخدا قسم
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که لیکن من میدانم که برای چه آمده اند
رخصت بده بایشان که نزد من آیند پس ایشان هر دو بخدمت آنحضرت داخل
شدند و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله کردند و بعد از آن نشستند پس
ایشان گفتند که یا رسول الله کدام یک از اهل تو محبوب تر است در نزد
تو آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که محبوب ترین اهل من در نزد من حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام است و روایت کرده است از عایشه ملعونه که بدرستیکه
عایشه هر وقت که مذکور مینمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله را میگفت که من ندیده ام کسی را که بوده باشد راست گو تر از

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مگر آنکه بوده باشد کسی که والد اوست یعنی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و بسند مخالف مسطور روایت کرده است از جابر بن عبد الله
انصاری که او گفت بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ماند چند روز که طعامی
میل نفرمود تا آنکه سخت شد آن بر آنحضرت و آنحضرت در خانه زنانش گردید و نیافت
در نزد هیچیک از ایشان چیزی که میل فرماید پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بنزد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام آمدند و فرمودند که ای دختر گرامی من آیا در نزد تو چیزی هست
که من بخورم پس بدرستیکه من گرسنه ام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که
نیست در نزد من چیزی قسم بخداوند عالمیان پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله
پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از نزد حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها بیرون رفت فرستاد بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زنی که همسایه
آنحضرت بود دو نان گرده و پارچه گوشتی بخدمت آنحضرت پس حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام گرفت آنرا از آن زن پس گذاشت آنرا میان طبقچه خمیری که بود از
برای آنحضرت و سر آنرا پوشید و گفت که البته برمیگزینم تا آن حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله را بر جان خودم و بر کسیکه در نزد منست یعنی شوهرم و فرزندان گرامیم
و بودند ایشان همگی محتاج بقدر یکخوراک طعام پس فرستاد حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام حضرت امام حسن و یا حضرت امام حسین علیهما السلام را بطلب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت مراجعت نمودند بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
پس عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که پدر و مادرم فدای تو باد بتحقیق که
رسانید حق تعالی بما چیزی پس پنهان کرده ام من آنرا از برای شما آنحضرت صلی

فرمودند که بیار آنرا بنزد من حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم آنرا آورد بنزد آنحضرت
پس برداشت سرپوشش را از سر آن طبقچه خمیر پس ناگاه آن طبقچه مملو نان و گوشت
گشته بود چون نظر مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بآن افتاد متحیر شد و
دانست که آن کرامتی است از جانب خداوند عالمیان پس حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم شکر و حمد الهی را بجای آورد و صلوات بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که از کجا آمده است از برای تو این
ای دخترک گرامی من حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در جواب گفت که آمده است
آن از جانب خداوند عالمیان بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد
بی گمان و یا زیاده از حد حساب پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحمد و شکر
خداوند عز و جل قیام نمود و فرمود شکر و سپاس خداوند آنچنانی را سزاست
که گردانید ترا شبیه سیدهٔ زنان عالمیان در زنان بنی اسرائیل در زمان
ایشان پس بدرستیکه بود مریم سیدهٔ زنان عالمیان هر گاه عطا میکرد حق تعالی
باو روزی و می پرسیدند از او از آن او میگفت در جواب که آمده است آن
از جانب خداوند عالمیان بدرستیکه روزی میدهد حق تعالی بهر که میخواهد بیگمان
و یا زیاده از حد حساب پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلم را طلب فرمود پس میل فرمودند از آن حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمهٔ زهرا و حضرت امام
حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین و خوردند از آن جمیع زنان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سیر شدند همگی ایشان و آن طبقچه پر بود

همچنانکه

همچنانکه بود وچیزی از آن کم نشده بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام فرمودند که پس
من وسیع گردانیدم از آن روزی را بر جمیع همسایگانم وگردانیده بود حق تعالی
در آن خیر و برکت بسیار چنانچه کرده بود حق تعالی بجهت حضرت مریم علیها السلام
ایضاً شیخ عالم فاضل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی
علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است که ثعلبی در تفسیرش وابو صالح بن المؤذن
در کتاب اربعین بسندهای خود از محمد بن منکدر واو از جابر بن عبد الله انصاری
مثل این حدیث شریف را روایت کرده اند این غلام داعی معروض میدارد
که آنچه قبل از این مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب از صاحب کشاف
ذکر نموده و این غلام داعی نیز بر طبق آن از تفسیر ابی السعود که بنام سلطان سلیمان
بن سلطان سلیم دهم پادشاهان عثمانیه نوشته و از تفسیر بیضاوی مشهور نقل
نمود خلاصهٔ حدیث مذکور است پس معلوم و محقق شد که مضمون حدیث جابر در کتب
اهل سنت مشهور و متواتر است ومن کتاب المناقب المذکور عن ابی
الفرج محمد بن احمد المکی عن المظفر بن احمد بن عبد الواحد عن محمد بن علی الحلوانی
عن کریمة بنت احمد بن محمد المروزی واخبرنی ایضاً به عالیاً قاضی القضاة
محمد بن الحسین البغدادی عن الحسین بن محمد بن علی الزینبی عن الکریمة فاطمة
بنت احمد بن محمد المروزیة بمکة رحمهما الله تعالی عن ابی علی زاهر بن احمد
عن معاذ بن یوسف الجرجانی عن احمد بن محمد بن غالب عن عثمان بن ابی
شیبة عن جریر عن مجالد عن ابن عباس قال خرج اعرابی من بنی سلیم
یتبدی فی البریة فاذا هو بضب قد نفر من بین یدیه فسعی وراءه حتی
اصطاده ثم جعله فی کمه واقبل یزدلف نحو النبی صلی الله علیه وآله فلما ان

وقف بازائه ناداه يا محمد يا محمد وكان من اخلاق رسول الله صلى الله عليه وآله
اذا قيل له يا محمد قال يا محمد واذا قيل يا احمد قال يا احمد واذا قيل يا ابا القاسم
قال يا ابا القاسم واذا قيل يا رسول الله قال لبيك وسعديك ويتهلل وجهه
فلما ان ناداه الاعرابي يا محمد يا محمد قال له النبي صلى الله عليه وآله يا محمد
يا محمد قال له انت الساحر الكذاب الذي ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء من
ذي لهجة هو اكذب منك انت الذي تزعم ان لك في هذه الخضراء الها بعث
بك الى الاسود والابيض واللات والعزى لولا اني اخاف ان قومي يسموني
العجول لضربتك بسيفي هذا ضربة اقتلك فيها فاسود بك الاولين والآخرين
لضربتك بها
فوثب اليه عمر بن الخطاب ليبطش به فقال النبي صلى الله عليه وآله اجلس
يا ابا حفص فقد كاد الحليم ان يكون نبيا ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله
الى الاعرابي فقال له يا اخا بني سليم هكذا تفعل العرب يتهجمون علينا في
مجالسنا يجبهوننا بالكلام الغليظ يا اعرابي والذي بعثني بالحق نبيا ان
من ضربني في دار الدنيا هو غدا في النار تتلظى يا اعرابي والذي بعثني بالحق
نبيا ان اهل السماء السابعة يسمونني احمد الصادق يا اعرابي اسلم تسلم
من النار يكون لك ما لنا وعليك ما علينا وتكون اخانا في الاسلام قال
فغضب الاعرابي وقال واللات والعزى لا اؤمن بك يا محمد او يؤمن
هذا الضب ثم رمى بالضب عن كمه فلما ان وقع الضب على الارض ولى
هاربا فناداه النبي صلى الله عليه وآله ايها الضب اقبل الي فاقبل الضب
ينظر الى النبي صلى الله عليه وآله قال فقال النبي صلى الله عليه وآله ايها الضب
من انا فاذا هو ينطق بلسان فصيح ذرب غير قطع فقال انت محمد بن

عبد الله

نبيا صح

عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف فقال له النبي صلى الله عليه
وآله من تعبد فقال اعبد الله عز وجل الذي فلق الحبة وبرأ النسمة واتخذ
ابراهيم خليله واصطفاك يا محمد حبيبا ثم انشأ يقول شعر الا يا رسول الله انك صادق
فبوركت مهديا وبوركت هاديا ۝ شرعت لنا دين الحنيفة بعدما ۝ عبدنا كأمثال
الحمير الطواغيا ۝ ويا خير مدعو ويا خير مرسل ۝ الى الجن والانس لبيك داعيا ۝ ونحن
اناس من سليم وانتنا ۝ اتيناك نرجو ان ننال العواليا ۝ اتيت ببرهان من الله
واضح ۝ فاصبحت فينا صادق القول زاكيا ۝ فبوركت في الاحوال حيا وميتا ۝ وبوركت
مولودا وبوركت ناشيا ۝ قال ثم اطبق على فم الضب فلم يحر جوابا فلما ان نظر الاعرابي
الى ذلك قال واعجبا ضب اصطدته من البرية ثم اتيت به في كمي لا يفقه ولا ينفقه
ولا يعقل يكلم محمدا ص بهذا الكلام ويشهد له بهذه الشهادة انا لا اطلب اثرا بعد
عين مد يمينك فانا اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
فاسلم الاعرابي وحسن اسلامه ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله الى اصحابه
فقال لهم علموا الاعرابي سورا من القرآن قال فلما ان علم الاعرابي سورا من
القرآن قال له النبي صلى الله عليه وآله هل لك شيء من المال قال والذي
بعثك بالحق نبيا انا اربعة آلاف رجل من بني سليم ما فيهم افقر مني ولا اقل
مالا ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله الى اصحابه فقال لهم من يحمل الاعرابي
على ناقة اضمن له على الله ناقة من نوق الجنة قال فوثب اليه سعد بن عبادة
قال فداك ابي وامي عندي ناقة حمراء عشراء وهي للاعرابي فقال له النبي ص
يا سعد تفخر علينا بناقتك الا اصف لك الناقة التي نعطيكها بدلا من ناقة
الاعرابي فقال بلى فداك ابي وامي فقال يا سعد ناقة من ذهب احمر قوائمها

مِنَ العَنبرِ ووبرها من الزعفرانِ وعيناها من ياقوتةٍ حمراء وعنقها من الزبرجدِ
الاخضرِ وسنامها من الكافورِ الاشهبِ وذنبها من الدرِّ وخطامها من اللؤلؤِ
الرطبِ عليها قبةٌ من درةٍ بيضاء يرى باطنها من ظاهرها وظاهرها من باطنها
تطير بك في الجنةِ ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله الى اصحابه فقال لهم من
يتوج الاعرابي اضمن له على الله تاج التقى قال فوثب اليه امير المؤمنين علي بن
ابي طالب عليه السلام وقال فداك ابي وامي وما تاج التقى فذكر من صفته قال
فنزع علي عمامته فعمم بها الاعرابي ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله الى
اصحابه فقال من يزود الاعرابي اضمن له على الله عز وجل زاد التقوى قال
فوثب اليه سلمان الفارسي فقال فداك ابي وامي وما زاد التقوى قال يا
سلمان اذا كان آخر يوم من الدنيا لقنك الله عز وجل قول شهادة ان لا اله الا
الله وان محمدا رسول الله فان انت قلتها لقيتني ولقيتك وان انت لم تقلها لم
تلقني ولم القك ابدا قال فمضى سلمان حتى طاف تسعة ابيات من بيوت
رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يجد عندهن شيئا فلما ان ولى راجعا نظر
الى حجرة فاطمة فقال ان يكن خير فمن منزل فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله
فقرع الباب فاجابته من وراء الباب من بالباب فقال لها انا سلمان الفارسي
فقالت له يا سلمان وما تشاء فشرح قصة الاعرابي والضب مع النبي صلى الله
عليه وآله قالت له يا سلمان والذي بعث محمدا صلى الله عليه وآله بالحق نبيا
لنا ثلثا ما طعمنا وان الحسن والحسين قد اضطربا علي من شدة الجوع ثم
رقدا كانهما فرخان منتوفان ولكن لا ارد الخير بابي اذا نزل الخير ببابي يا
سلمان خذ درعي هذا ثم امض به الى شمعون اليهودي وقل له تقول فاطمة

بنت

ودقتها نخ

بنت محمد صلى الله عليه واله اقرضني عليه صاعا من تمر وصاعا من الشعير
اردّه عليك ان شاء الله قال فاخذ سلمان الدرع ثم اتى به الى شمعون اليهودي
فقال له يا شمعون هذا درع فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله تقول لك
اقرضني عليه صاعا من تمر وصاعا من شعير اردّه عليك ان شاء الله تعالى قال
فاخذ شمعون الدرع ثم جعل يقلبه في كفه وعيناه تذرفان بالدموع وهو
يقول يا سلمان هذا هو الزهد في الدنيا هذا الذي اخبرنا به موسى بن عمران عم
في التورية انا اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله فاسلم
وحسن اسلامه ثم دفع الى سلمان صاعا من تمر وصاعا من شعير فاتى به
سلمان الى فاطمة فطحنته بيدها واختبزته خبزا ثم اتت به الى سلمان فقالت
له يا سلمان خذه وامض به الى النبي صلى الله عليه واله قال فقال لها سلمان
يا فاطمة خذي منه قرصا تعللين به الحسن والحسين فقالت يا سلمان هذا
شيء امضيناه لله عز وجل لسنا ناخذ منه شيئا قال فاخذه سلمان فاتى
به النبي صلى الله عليه واله فلما نظر النبي صلى الله عليه واله الى سلمان قال
له يا سلمان من اين لك هذا فقال من منزل بنتك فاطمة عليها السلم قال
وكان النبي صلى الله عليه واله لم يطعم طعاما منذ ثلث قال فوثب النبي م
حتى ورد الى حجرة فاطمة فقرع الباب وكان اذا قرع النبي صلى الله
عليه واله الباب لا يفتح له الباب الا فاطمة فلما ان فتحت له الباب نظر
النبي صلى الله عليه واله الى صفار وجهها وتغير حدقتيها فقال لها يا بنية
ما الذي اراه من صفار وجهك وتغير حدقتيك فقالت يا ابت ان لنا
ثلثا ما طعمنا طعاما وان الحسن والحسين قد اضطربا علي من شدة الجوع

ثم رقدا كانهما فرخان منتوفان قال فانبههما النبي صلى الله عليه واله فاخذ
واحدا على فخذه الايمن والاخر على فخذه الايسر وجلس فاطمة بين يديه
واعتنقها النبي صلى الله عليه واله ودخل علي بن ابي طالب فاعتنق النبي صلعم
من ورائه ثم نفع النبي صلى الله عليه واله طرفه نحو السماء فقال الهي وسيدي
ومولاي هولاء اهل بيتي اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قال ثم
وثبت فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله حتى دخلت الى مخدع لها فصفت
قدميها فصلت ركعتين ثم رفعت باطن كفيها الى السماء وقالت الهي وسيدي
هذا محمد نبيك وهذا علي ابن عم نبيك وهذان الحسن والحسين سبطا
نبيك الهي انزل علينا مائدة من السماء كما انزلتها على بني اسرائيل اكلوا منها
وكفروا بها اللهم انزلها علينا فانا بها مومنون قال ابن عباس والله ما استتمت
الدعوة فاذا هي بصحفة من ورائها يفور قتارها واذا قتارها اذكى من المسك
الاذفر فاحتضنتها ثم اتت بها الى النبي صلعم وعلي والحسن والحسين عم فلما
ان نظر اليها علي بن ابي طالب عم قال يا فاطمة من اين لك هذا فلم يكن عهد
عندها شيئا فقال له النبي صلى الله عليه واله كل يا ابا الحسن ولا تسال الحمد
لله الذي لم يمتني حتى رزقني ولدا مثلها مثل مريم بنت عمران كلما
دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت
هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب قال فاكل النبي صلى الله
عليه واله وعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلم وخرج النبي صلعم وتزود
الاعرابي واستوى على راحلته واتى بني سليم وهم يومئذ اربعة الاف
رجل فلما ان وقف في وسطهم ناداهم بعلو صوته قولوا لا اله الا الله محمد

رسول الله

رسول الله قال فلما سمعوا منه هذه المقالة اسرعوا الى سيوفهم فجردوها ثم قالوا
له لقد صبوت الى دين محمد الساحر الكذاب فقال لهم ما هو بساحر ولا كذاب ثم
قال يا معاشر بني سليم ان اله محمد خير اله وان محمدا خير نبي اتيته جايعا
فاطعمني وعاريا فكساني وراجلا فحملني ثم شرح لهم قصة الضب مع النبي صـ
وانشدهم الشعر الذي انشد في النبي صلى الله عليه واله ثم قال يا معاشر بني سليم
اسلموا تسلموا من النار فاسلم في ذلك اليوم اربعة الاف رجل وهم اصحاب
الرايات الخضر وهم حول رسول الله صلى الله عليه واله **اقول** وجدت هذا
الحديث في كتاب قديم من مؤلفات العامة قال حدثنا ابو بكر احمد بن علي
الطرثيثي ببغداد سنة اربع وثمانين واربعماية قال حدثتنا كريمة بنت
احمد بن محمد بن حاتم المروزي بمكة رحمهما الله تعالى بقرائتها علينا في المسجد
الحرام في ذي الحجة سنة احدى وثلثين واربعماية قالت اخبرنا ابو علي زاهر بن
احمد الفقيه بسرخس قال حدثنا معاذ بن يوسف الجرجاني قال حدثنا
احمد بن محمد بن غالب عن عثمان بن ابي شيبة عن ابن نمير عن مجالد عن
ابن عباس مثله **شرح** مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بيان اين
حديث شريف بيان فرموده كه جوهري گفته است تبدى الرجل يعني اقامت نمود
در باديه وازدلف يعني پيش آمد وقطع مثل فرح وكرم يعني بكسر طاء عين الفعل كه بوده
باشد از باب علم وبضم طاء عين الفعل كه بوده باشد از باب كرم يعني قادر نشد
بر گفتن كلام ونقه الحديث مثل فرح يعني بكسر قاف عين الفعل كه بوده باشد از باب
علم يعني فهميد او حديث را وعشراء از شتر بضم عين وفتح شين شتريست كه گذشته
باشد از آبستن شدن آن ده ماه يا هشت ماه ويا اينكه عشراء از شتر مثل نفساءست

بيان قال الجوهري تبدى الرجل اقام بالبادية
وازدلف اي تقدم وقطع كفرح وكرم لم يقدر
على الكلام ونقه الحديث كفرح فهمه والعشراء
من النوق بضم العين وفتح الشين التي مضى
لحملها عشرة اشهر او ثمانية او هي كالنفساء
من النساء وذرفت عينه اي سال دمعها ولهى
عنه بطعام وغيره اي شغله به والمخدع البيت
الصغير الذي يكون داخل البيت الكبير وفي
تضم ميمه وتفتح ولهى صبا فلان اذا
خرج من دين الى دين غيره وقد
تقلب الهمزة واوا
انتهى

از زمان یعنی شتر تازه زاییده وقد رفت عینه یعنی ریخت اشک چشم او و
میگویند علله بطعام وغیره یعنی مشغول کرد او را بطعام و یا بغیر طعام ومخدع خانهٔ
کوچک آنچنانیست که بوده باشد در میان خانهٔ بزرگ و میباشد میم آن مضموم و
مفتوح و میگویند صبا فلان وقتیکه بیرون رود از دینی بسوی دین دیگر وگاه
که قلب میشود همزهٔ آن بواو این غلام داعی معروض میدارد که یزدلف
صیغهٔ مفرد مذکر غایب است از فعل مضارع باب افتعال واصل آن یزتلف است
چون فاء الفعل باب افتعال زای معجمه است قلب کرده اند تا، آنرا بدال میگویند
ازدلف یزدلف ازدلافا واصل آن ازتلف یزتلف ازتلافا است مثل افتعل
یفتعل افتعالا ومزدلفه بمعنی نزدیکی وتقرب است ونامیده شده است مشعر
الحرام بمزدلفه بضم میم وسکون زای معجمه وفتح دال مهمله وکسر لام که بوده باشد
صیغهٔ اسم فاعل بجهت آنکه نزدیکی میجویند مردمان در آن بسوی درگاه خداوند
عالمیان ویا از برای نزدیک شدن مردمان بمنی بعد از کوچ کردن از
عرفات چون مشعر الحرام واقع شده است فیما بین عرفات ومنی ودر حدیث
واقع شده است که مشعر الحرام نامیده شد بمزدلفه بجهت آنکه گفت حضرت
جبرئیل علیه السلام در عرفات بحضرت ابراهیم علیه السلام که برو بعد از وقوف عرفات
بسوی مشعر الحرام پس نامیده شد مزدلفه واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که آنحضرت علیه السلام فرمودند که بدرستیکه نامیده شده است
مشعر الحرام بمزدلفه بجهت آنکه میروند مردمان بسوی آن از عرفات وبعضی از
علما ذکر کرده اند که میگویند ازدلف القوم هرگاه بیایند ایشان ومشعر الحرام را
مزدلفه میگویند بجهت آنکه میآیند حاجیان از آن بجانب منی ویا بجهت آنکه

می آیند

می آیند حاجیان بمشعر الحرام بعد از وقوف عرفات فِی زُلَفٍ مِنَ اللَّیلِ یعنی در پارۀ
از شب ویا اینکه بوده باشد از ازدلاف یعنی اجتماع بجهت اجتماع حاجیان
در آن ویا بجهت نزدیک شدن آدم علیه السلام بسوی حوا واجتماع آدم با حوا در آن
ولهذا نامیده اند مشعر الحرام را جَمْع بفتح جیم وسکون میم ویا بجهت وجوب اجتماع
نماز مغرب وعشا در آن این غلام داعی معروض میدارد که ممکن است
که جمیع معانی مذکوره وغیر آن نیز که بخاطر احدی رسیده صحیح وملحوظ باشد
واخبار معصوم علیه السلام بعض منافی بعض دیگر نیست وچون بمناسبت جمیع
معانی زُلْفَه وزُلَف وازدلاف وجه التسمیه بجهت آن ذکر نموده اند بخاطر ناقص
میرسد که چون صاحب قاموس گفته است اَلزُّلْفَةُ اَلْقُرْبَةُ وَتَزَلَّفُوا تَقَدَّمُوا
تَفَرَّقُوا کَانْدَلَفُوا فِیهِمَا پس ممکن است که بوده باشد تسمیۀ آن بمزدلفه بجهت
تفرقۀ مردمان در آن بجهت برچیدن سنگ جمرات ومعنی اسم فاعل نیز در آن
باین اعتبار ملحوظ است وهر که باین توفیق موفق ومشاهدۀ آن تفرقه وبرچیدن
سنگ جمره وچراغ بان آن نموده باشد حسن این معنی واختصاص آن مکان شریف
بآن برا و ظاهر ومبرهن است آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب در لغت
تَبَدَّی وازدلف نقل نموده مطابق عبارت جوهری نیست وقطع تا آخرش کلام
صاحب قاموس است ودر قاموس باین نحو مسطور است قطع کفرح وکرم
قَطَاعَةً لَمْ یَقْدِرْ عَلَی الْکَلَامِ وَلِسَانُهُ ذَهَبَتْ سَلَاطَتُهُ وَکَکَتِفٍ مَنْ یَنْقَطِعُ صَوْتُهُ
والمنب بلفظ حدیث فقره اخیر بروزن کَتِف است . وانقطاع صدا مثل آنست
که میگویند نفسش منقطع شد وگرفت وآنچه در نقه الحدیث بیان فرموده مطابق
آن از کتب مشهورۀ لغت بنظر کمترین نرسید ممکن است که مؤلف کتاب علیه الرحمة

الی یوم الحساب خلاصهٔ عبارت قاموس را ذکر نموده باشد صاحب قاموس بعد از ذکر
نفه من المرض کفرح ونفع گفته والحدیث فهمه کاستفهمه فهو نفه وناقه
بنا علیه کلمهٔ منع از قلم کاتبان افتاده سه نسخهٔ بحار الانوار که در اینوقت در نظر حقیر است
در هیچیک کلمهٔ منع نیست وبودن آن ضرورست چنانچه در قاموس مسطورست
وجوهری نیز گفته ویقال ایضا نفه الکلام نفها بالکسر ونفهه بالفتح نفها ای
فهمه وفلان لا یفقه ولا ینفه والاستنفاه الاستفهام پس مراد جوهری از بالکسر
باب فرح واز بالفتح باب منع است وآنچه در عشرا ذکر فرموده بعینه عبارت قاموس است
وشش ماهه ومثل نفسا در غیر آن از کتب مشهورهٔ لغت مذکور نیست در نهایه مسطورست
العشراء بالضم وفتح الشین والمد التی اتی علی حملها عشرة اشهر ثم اتسع فیه فقیل
لکل حامل عشراء واکثر ما یطلق علی الابل والخیل ودر مجمع البحرین مذکورست
قوله تعالی واذا العشار عطلت اراد بالعشار بکسر المهملة الحوامل واحدتها عشراء
بالضم وفتح الشین والمد وهی التی اتی علیها فی الحمل عشرة اشهر ولا یزال ذلک
اسمها حتی تضع ثم اتسع فیه فقیل لکل حامل وعبارت جوهری نیز قریب باینست
پس معلوم شد که اصل وضع بجهت شتر آبستن ده ماهه است وبعد از آن تعمیم در آن
داده هر آبستن را از اسب وشتر وغیرهما ده ماهه ویکماهه آنچه که بوده باشد عشراء
گویند وجمع آن عشار بکسر عین وعشراوات بضم عین است وآنچه در ذرفت بیان
فرموده مختصر عبارت قاموس است با قدری قصور ویا خلاصهٔ کلام جوهریست
جوهری گفته ذرف الدمع یذرف ذرفا وذرفانا ای سال یقال ذرفت عینه اذا
سال منها الدمع ودر مجمع البحرین ذکر نموده که یقال ذرفت العین تذرف ذرفا
بالسکون وذرفا بالتحریک من باب ضرب اذا سال دمعها وقلیل تا آخرش مطابق

عبارت

عبارت قاموس است و باضافه یقال نقل فرموده جوهری گفته عَلَّلَهُ بِالشَّیءِ ای
لَهّاهُ بِهِ کَما یُعَلَّلُ الصَّبِیُّ بِشَیءٍ مِنَ الطَّعامِ یَتَجَزَّأُ بِهِ عَنِ اللَّبَنِ یُقالُ فُلانٌ یُعَلِّلُ
نَفْسَهُ بِتَعِلَّةٍ وَتَعَلَّلَ بِهِ ای تَلَهّی بِهِ وَتَجَزَّأَ در نهایه مسطور است فی حَدیثِ ابی
خَیْثَمَةَ یَصِفُ التَّمْرَ تَعِلَّةُ الصَّبِیِّ وَقِرَی الضَّیْفِ ای ما یُعَلَّلُ بِهِ الصَّبِیُّ لِیَسْکُتَ
وآنچه در مُخْدَع بیان نموده موافق نهایه است وتحقیق جوهری وصاحب قاموس مخالف
آنست ایشان مُخْدَع را بضم وکسر میم ذکر کرده اند جوهری گفته اَلْمُخْدَعُ مِثالُ المُصْحَفِ
وَالْمِصْحَفِ اَلْخِزانَةُ حَکاهُ یَعْقُوبُ عَنِ الْفَرّاءِ قالَ وَاَصْلُهُ الضَّمُّ اِلّا اَنَّهُمْ کَسَرُوهُ اِسْتِثْقالاً
لِلضَّمَّةِ صاحب قاموس گفته اَلْخادِعَةُ اَلْبابُ الصَّغِیرُ فِی الْکَبِیرِ وَالْبَیْتُ فی جَوْفِ الْبَیْتِ
وَکَمِنْبَرٍ وَمُحْکَمٍ الْخِزانَةُ ودر قاموس مسطور است اَلْخِزانَةُ کَکِتابَةٍ مَکانُ الْخَزْنِ وَلا
یُفْتَحُ کَالْمَخْزَنِ کَمَقْعَدٍ از لطایف بعض لغویین است اَلْخِزانَةُ لا تُفْتَحُ وَالْقَصْعَةُ لا
تُکْسَرُ که در فتح وکسر ایهام معنی گشادن وشکستن نموده اند از کلام جوهری وصاحب
قاموس معلوم میشود که مُخْدَع بضم وکسر مخزن را گویند اعم از انکه بوده باشد داخل
درخانه بزرگ ومتصل آن ویا انکه بوده باشد خارج از آن ودر کوچک وخانه کوچک
داخل درخانه بزرگ را خادِعه گویند بنابر آنچه صاحب قاموس ذکر کرده است و
آنچه در تحقیق صَبَأَ مهموز اللام نقل فرموده خلاصه عبارت ابن اثیر است وغیره
لغویین نیز با او موافق اند امّا در نقل قلب همزه بواو ابن اثیر منفرد است واو
قلب را مطلقا ذکر نموده بلکه گفته است که مینامیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله را صابی بجهت انکه بیرون رفت آنحضرت صلی الله علیه وآله از دین قریش
بسوی دین اسلام وهر یکی از مسلمانان را که داخل میشدند در دین اسلام
مینامیدند مَصْبُوءٌ پس بدل کردند همزه را بواو ونامیدند مسلمانان صُباةً بغیر همزه

گویا که جمع صاب بی همزه است مثل قاضٍ وقضاة وغازٍ وغزاة واعتراض کرده اند
براو بانکه نامیدن هر یک از مسلمین مصبوء غیر مسموع است بلکه منامیده اند
هر یک از ایشان را صابی نه مصبوء و از احادیث نیز چنین میشود معلوم و صبأ مهموز
اللام فعل لازم است و بنای اسم مفعول از فعل لازم مخالف عربیت است و محتاج
بتکلف در انتظام و صابئون جمع صابی است چنانچه آیه وافی هدایه بر آن ناطق است
واحدی غیر از ابن اثیر صباة را جمع آن ذکر ننموده و چون صبو معتل اللام واوی
بمعنی میل کردن آمده است ممکن است که لفظ انحدیث شریف بوده باشد
از آن نه از صبأ مهموز اللام که محتاج شویم بقلب همزه بواو و در مجمع البحرین مسطور است
صَبَا صُبُوًّا مِثْلُ قَعَدَ قُعُودًا وَصَبْوَةً مِثْلُ شَهْوَةٍ مَالَ جوهری گفته صَبَا يَصْبُو صَبْوَةً
وَصُبُوًّا اَیْ مَالَ اِلَی الْجَهْلِ وَالْفُتُوَّةِ و از عبارت قاموس نیز در چند موضع معنی میل معلوم
میشود والله اعلم بَرِّيَّة بفتح باء و تشدید راء مهمله و فتح یاء دو نقطه در زیر بیابان بی
آب و گیاه را گویند مثل بَرِّيَّت صاحب قاموس گفته اَلْبَرِّيَّةُ الصَّحْرَاءُ كَالْبَرِّيَّتِ
جوهری گفته اَلْبَرُّ خِلَافُ الْبَحْرِ وَالْبَرِّيَّةُ الصَّحْرَاءُ وَالْجَمْعُ الْبَرَارِيُّ وَالْبَرِّيَّتُ بوزن
تَغْلِبَتٍ اَلْبَرِّيَّةُ فَلَمَّا سُكِّنَتِ الْيَاءُ صَارَتِ الْهَاءُ تَاءً مِثْلُ عِفْرِيَةٍ وَعِفْرِيتٍ و
لِلْجَمْعِ الْبَرَارِيتُ و در سوره مبارکه نمل که حق تعالی فرموده قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ اَنَا
اٰتِيكَ قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَاِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ اَمِينٌ بعضی از قراء عفریه قرائت
نموده اند پس بریه و بریت مثل هم اند مانند عفریه و عفریت الّا آنکه یاء بریه مفتوح
و بعد از یاء هاء تانیث است و یاء بریت ساکن و هاء آن بجهت سکون یا قلب شده است
بتاء چنانچه در عفریه و عفریت شده و در عبارت حدیث فی البریة بنا بر معنی تبدی که
مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب ذکر نموده متعلق به یتبدی نخواهد بود بلکه متعلق

بفعل

بفعل محذوف مثل یَمْشِی و مانند آنست و یا متعلق است بیَخْرُجُ و هرگاه یَتَبَدَّی بوده باشد
از ابتداء و ظهور چنانچه لغویّین ذکر کرده اند فِی اَلْبَرِّیَّةِ متعلق باآن و کلام سلیس خواهد بود
صاحب قاموس گفته بَدَا بَدْأً و بُدُوًّا و بَدَاءً و بَدَاءَةً و بُدُوًّا ظَهَرَ و اَبْدَیْتُهُ و بَادِئَةُ الشَّیْءِ
اَوَّلُ مَا یَبْدُوْ مِنْهُ و در نهایه مسطور است اَلْبَدْأَةُ اِبْتِدَاءُ الْغَزْوِ وَ مِنْهُ الْحَدِیْثُ الْحُدَیْبِیَّةِ
یَکُوْنُ لَهُمْ بَدْءُ الْفُجُوْرِ وَ ثِنَاهُ اَیْ اَوَّلُهُ وَ آخِرُهُ ضَبّ بفتح ضاد معجمه و تشدید باء موحده
در زیر اسم سوسمار است و کُنْیَۀ او در لغت عرب ابو الحُسَیْل و ابو الحِسْل است و بچهٔ آنرا
وقتی که بیرون آید از تخم حِسْل بکسر حاء مهمله و سکون سین مهمله گویند و جمع ضبّ ضِبَاب و
اَضُبّ است مثل کَفّ و اَکُفّ صاحب قاموس ضُبَّان و مَضَبَّة را نیز جمع ضبّ ذکر نموده
و آن حیوانیست بری و صبر آن بر گرسنگی زیاده بر جمیع حیوانات است از غرایب حالات
آن اینست که هرگز آب نمیخورد و دندان آن نمی افتد ابداً و بچهٔ آن نیز مثل بچهٔ سایر
حیوانات دندان عوض نمیکند و در حدیث واقع شده که میمیرد ضبّ در سوراخش
از لاغری بسبب گناه اولاد آدم یعنی نحوست گناه بنی آدم در روزی براو نیز
مسدود و از گرسنگی و لاغری هلاک میشود کُمّ بضم کاف و تشدید میم آستین را
گویند و جمع آن اَکْمَام و کِمَمَة بکسر کاف و فتح هر دو میم است مثل جُبّ و جِبَبَة
و کُمَّة کلاه مدور را گویند نه واحد کُمّ را یَتَهَلَّلُ صیغهٔ مفرد مذکر غایب فعل مضارع است
از باب تَفَعُّل و تَهَلُّل وجه درخشیدن و نورانی شدن روست از کثرت خشنودی
و سرور ابن اثیر که از علمای اهل تسنن است در نهایه ذکر کرده است فِیْ حَدِیْثِ
فَاطِمَةَ فَلَمَّا رَآهَا اسْتَبْشَرَ وَ تَهَلَّلَ وَجْهُهُ اَیْ اِسْتَنَارَ وَ ظَهَرَتْ عَلَیْهِ اَمَارَاتُ السُّرُوْرِ
این حدیث شریف را که ذکر کرده است ابن اثیر مناسب بود که مذکور شود بخصوصه
درهمین باب و در قاموس مذکور است تَهَلَّلَ الْوَجْهُ وَ السَّحَابُ تَلَأْلَأَ کَاهْلَلَّ

وعبارت جوهری نیز قریب بآنست وَثَبَ صیغهٔ مفرد مذکر غایبست از فعل ماضی
مثل ضَرَبَ ووَثب جستن وبرخاستن بعنوان سرعت را گویند ودر لغت حمیریه
بمعنی نشستن است صاحب قاموس گفته اَلوَثبُ الطَّفرُ وَالقُعُودُ بِلُغَةِ حِمیَرٍ جوهری
ذکر نموده وَثَبَ وَثبًا وَوُثُوبًا وَوَثَبانًا طَفَرَ وَثِبْ فی لُغَةِ حِمیَرٍ اُقعُدْ جوهری از اصمعی
نقل کرده است که عربی داخل شد بمجلس یکی از پادشاهان حمیر پادشاه فرمود باو
ثِبْ یعنی بنشین آن مرد عرب جست بعد از آن معلوم شد باو که امر پادشاه بنشستن
او بوده نه بجستن تَتَلَظّی صیغهٔ مفرد مذکر غایب فعل مضارع است از باب تفعّل منقوض
ولَظی بفتح لام وفتح ظاء معجمه مثل فَتی آتش وزبانهٔ آتش را گویند وایضا نامیست
از نامهای جهنم جوهری گفته اَللَّظی اَلنّارُ وَلَظی اَیضًا اِسمٌ مِن اَسماءِ النّارِ مَعرِفَةٌ
لا یَنصَرِفُ وَالتِظاءُ النّارِ اِلتِهابُها وَتَلَظِّیها تَلَهُّبُها لات وعُزّی که در سورهٔ مبارکهٔ
والنجم نیز واقع شده هم دو بت است که تراشیده بودند از سنگ وگذاشته بودند
درمیان خانهٔ کعبهٔ معظمه ومی پرستیدند آنها را ذکر کرده اند که لات معبود قبیلهٔ ثقیف.
وعُزّی معبود قریش وبنی کنانه بود وبعضی گفته اند که لات از قریش وعزّی از
غطفان بود شیخ عالم کامل بهاء الملة والدین در کشکول نقل فرموده که اسم
ابی بکر لعین عبد العزّی وکنیهٔ آن ملعون ابو الفصیل بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
اسم آن لعین را برگردانید بعبد الله وکنیه فرمود بابی بکر اما او برگزیده بود دوستی
از بندگی وپرستش بت عزّی چنانچه مادرش نامیده بود برنده است وقریب
پنجاه سال بعبد العزّی موسوم بوده در پنجاه سالگی اسمش را آنحضرت صلعم تغییر داده خواهد
بود وجهت آنکه ولادت آن لعین برسه سال قبل از عام الفیل ذکر کرده اند و
فصیل بچهٔ شتر را گویند در وقتی که گشوده شود از شیر واُوّ در قول اُو لا اُوَّ مَن

بدر

بِكَ يا مُحَمَّدُ اَوْ يُؤْمِنَ هٰذَا الضَّبُّ بمعنی اِلّا در استثناست علمای نحو و لغت ذکر کرده اند
که اَوْ در لغت عرب بمعنی اِلّا آمده مثل آنکه میگویند لَاَقْتُلَنَّكَ اَوْ تُسْلِمَ
و میباشد فعل مضارع بعد از اَوْ بمعنی اِلّا منصوب باضمار اَنْ ناصبه و بعضی از محققین
حمل نموده اند بر آن قول حق تعالی را که فرموده است لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ طَلَّقْتُمُ
النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ اَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً گفته اند که تفرضوا منصوب است بان
مضمره که بعد از اَوْ بمعنی اِلّا مضمر میباشد نه مجزوم بلم برآنکه بوده باشد عطف بر
تمسوا و ممکن است که بوده باشد بمعنی اِلَی و هرگاه اَوْ بمعنی اِلَی باشد شرط در آن
نیز هست که بوده باشد فعل مضارع بعد از آن منصوب باضمار اَنْ ناصبه که
میباشد مضمر بعد از اَوْ بمعنی اِلَی میگویند لَاَلْزَمَنَّكَ اَوْ تَقْضِيَنِي حَقِّي یعنی اِلَی اَنْ
تَقْضِيَنِي حَقِّي و ممکن است که بوده باشد بمعنی حَتّٰی میگویند لَاَضْرِبَنَّهُ اَوْ يَتُوبَ اَیْ
حَتّٰى يَتُوبَ ذَرِبٌ در لغت بمعنی تندی و برندگیست و مراد از تندی زبان
عدم توقف و کندیست که موجب سلاست کلام است بخلاف قطع و لفظ حدیث
ذَرِبٌ بفتح ذال معجمه و کسر راء مهمله مثل کَتِفٌ است مانند قَطِعٌ صاحب قاموس گفته
ذَرِبَ كَفَرِحَ ذَرَبًا وَذَرَابَةً فَهُوَ ذَرِبٌ حَدَّ در نهایه مسطور است ذَرِبُ لِسَانِهِ اِذَا
كَانَ حَادًّا لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَمِنْهُ الْحَدِيثُ قَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنِّي رَجُلٌ ذَرِبُ اللِّسَانِ
فَلَقَ صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی باب ضَرَبَ و فلق بمعنی شق و شکافتن است
و بمعنی خلق و آفریدن نیز لغویین ذکر کرده اند و حق تعالی در سوره مبارکه انعام
فرموده فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوٰى و چون در شق دانه بجهت رویانیدن گیاه و درخت
از آن کمال قدرت صانع ظاهر میشود بسیار واقع شده است قسم بآن و ایضا
کمال قدرت و عجیب صنعت است رویانیدن گیاه و درخت از حب و نوی

وبیرون آوردن حب ونوی ازگیاه ودرخت درنهایه مسطورست الفلق بالسکونِ الشق ومنه الحدیث یا فالِق الحبِّ والنوی ای الذی یشق حبة الطعام ونوی التمر للانبات ومنه حدیث علی علیه السلم والذی فلق الحبة وبرأ النسمة وکثیرا ما یقسم بهما ودر قاموس مذکورست فلقه یفلِقه شقه کفلّقه فانفلق وتفلّق وفالِق الحب خالقه او شاقه بإخراج الورق منه برأ صیغه مفرد مذکر غایب از فعل ماضی مهموز اللام وبرأ بمعنی آفریدن است صاحب قاموس گفته برأ الله الخلق کجعل برءًا وبروءًا خلقهم وبارئ از جمله اسماء حسنای الهیست وتغییر نموده اند آنرا بمعنی خالق خلق بدون مثال بعضی از محققین ذکر کرده اند که مخصوص ست این نام عالیمقام بخلق حیوان ذی روح وکم است استعمال آن درغیر جاندار میگویند برأ الله النسمة وخلق السموات والارض نسمه بفتح نون وفتح سین مهمله وفتح میم متصله بهاء مفرد ونسم بفتح نون وسین است مثل قصبة وقصب ونسمه بمعنی جان وجاندار آمده واطلاق میشود برمطلق انسان ازسفید وسیاه وبر مطلق مملوک ازذکور واناث وبمعنی نفس نیز آمده است درنهایه مسطور است النسمة النفس والروح وکل دابة فیها روح فهی نسمة ومنه حدیث علی علیه السلام والذی فلق الحبة وبرأ النسمة ای خلق ذات الروح وکثیرا ما کان یقولها اذا اجتهد فی یمینه وفیه تنکبوا الغبار فان منه تکون النسمة هی ههنا النفس بالتحریک واحد الانفاس ودر مجمع البحرین مذکورست النسم النفس والنسمة مثله سمیت بها النفس والجمع نسم مثل قصبة وقصب ومنه سبحان الله باریء النسم ای خالق النفوس والنسمة الانسان وتطلق علی المملوک ذکرا کان او انثی ونسبت درمقام قسم بمعنی جان وروح است بجهت آنکه صنعت آن عجیب

وخلقت آن بغایت بدیع است چنانچه عبارت نهایه برآن شهید است فَقِهَ
بکسر قاف از باب عَلِمَ است وفِقْه بکسر فا بمعنی فهمیدن و دانستن است جوهری گفته است
الفِقْهُ الفَهْمُ تقولُ مِنْهُ فَقِهَ الرَّجُلُ بالکسر وفلانٌ لا یَفْقَهُ ولا یَنْقَهُ و در عرف
مخصوص شده است بعلم شریعت و دانستن مسائل فروع وبعضی ذکر کرده اند که میگویند
فَقُهَ الرَّجُلُ بضم قاف از باب کَرُمَ هرگاه بگردد مرد فقیه و دانا صاحب نهایه
ذکر کرده است که سلمان علیه الرحمه والرضوان فرود آمد بخانهٔ زن نبطیه وگفت
مر آن زن که آیا هست درینجا مکانی پاک وپاکیزه که نماز کنم در آن آن زن نبطیه گفت
بسلمان که پاک وپاکیزه کن دلت را و نماز کن در هر جا که خواهی سلمان علیه الرحمة
والرضوان در جواب او گفت فَقِهْتُ یعنی فهمیدم و دانستم و ادراک کردم
حق را و معنی آنچیز را که اراده کردی تو آنرا اَثَر بفتح همزه و فتح ثا سه نقطه
نشان وعلامت را گویند صاحب قاموس گفته الاَثَرُ محرکةً بقیةُ الشیءِ
ج آثارٌ واُثُورٌ والخبرُ والآثارُ الاعلامُ اشهب چیزی را گویند که رنگ آن سفید
باشد عِمامه بکسر عین چیزی را گویند که به پیچند آنرا بر سر مثل دستار وجمع آن عمائم است
صاحب قاموس عمام را نیز جمع آن ذکر نموده تُقیٰ بضم تا دو نقطه در فوق
بمعنی تقوی است جوهری گفته التَّقْوٰی والتُّقیٰ واحِدٌ قَرَعَ صیغه مفرد مذکر غائب است
از فعل ماضی باب مَنَعَ وقَرْع بمعنی زدن وکوبیدن است راقِدْ اسم فاعل
و بمعنی نائم است مَنْتُوفٌ اسم مفعول ونَتْف بمعنی کندن است در مجمع البحرین
مسطور است نَتَفْتُ الشَّعَرَ نَتْفًا مِنْ بابِ ضَرَبَ نَزَعْتُهُ وممکن است که بوده
باشد لفظ حدیث مَتْنُوفًا بتقدیم تا دو نقطه در فوق بر نون از تنوفه که
بمعنی بیابان بی آب وگیاه است در مجمع البحرین مسطور است التَّنُوفَةُ القَفْرُ

وَقِیْلَ اَلْبَعِیْدَۃُ الْمَاءِ وَجَمْعُهَا تَنَائِفُ جوهری وصاحب قاموس نیز تنوفه را بمعنی
بیابان بی آب وگیاه ودور از آبادی وانیس ذکر کرده اند چون مرغ وجوجه
که در چنین بیابان افتد از آب ودانه ناامید گشته خسبند دِرْع بکسر دال مهمله
وسکون راء مهمله پیراهن زنان را گویند چنانچه زره مردان را نیز میگویند دِرْع بمعنی
پیراهن زنان مذکر وجمع آن اَدْرَاع است ودِرْع بمعنی زره مونث سماعی
وجمع قلت آن اَدْرُع وَاَدْرَاع وجمع کثرت آن دُرُوع است جوهری گفته
دِرْعُ الْحَدِیْدِ مُؤَنَّثَةٌ وَالْجَمْعُ الْقَلِیْلُ اَدْرُعٌ وَاَدْرَاعٌ فَاِذَا کَثُرَتْ فَهِیَ الدُّرُوْعُ
وَدِرْعُ الْمَرْاَةِ قَمِیْصُهَا وَهُوَ مُذَکَّرٌ وَالْجَمْعُ اَدْرَاعٌ وَالنَّبِیَّ در فَاَعْتَقَ النَّبِیَّ منصوب
ومفعول اَعْتَقَ است وفاعل آن ضمیر مستتر است که راجع بعلی بن ابی طالب علیه السلام
وضمیر وَدَائِنِه راجع است به نبی صلی الله علیه وآله طَرْف بفتح طاء مهمله وسکون راء مهمله
چشم را گویند ونمیباشد از برای آن صیغه تثنیه وجمع اطلاق میکنند طرف را
بر یک چشم ودو چشم وچشمها بجهت آنکه آن در اصل مصدر است ویا اسم جامع است از
برای چشم صاحب قاموس گفته اَلطَّرْفُ اَلْعَیْنُ لَا یُجْمَعُ لِاَنَّهٗ فِی الْاَصْلِ
مَصْدَرٌ اَوْ اِسْمٌ جَامِعٌ لِلْبَصَرِ لَا یُثَنّٰی وَلَا یُجْمَعُ وحق تعالی در سوره مبارکه ابراهیم
فرموده لَا یَرْتَدُّ اِلَیْهِمْ طَرْفُهُمْ وَاَفْئِدَتُهُمْ واز کلام بعضی لغویین معلوم میشود که
طَرَف بمعنی دست وزبان نیز آمده وآن نیز مناسب است وهرگاه طرف بفتح راء
خوانده شود حمل آن بر سر ممکن ومناسب است اِنْتَبَهَ صیغه مفرد مذکر غایب است
از فعل ماضی باب افتعال وانتباه بمعنی بیدار کردن است چنانچه انتباه بمعنی
بیدار شدن است میگویند اَنْبَهْتُهٗ فَانْتَبَهَ صَحْفَۃ بفتح صاد کاسه پهن را
گویند که پنج نفر را سیر کند قبل ازین نیز مذکور شد قنان بضم قاف مثل همام کوه یک

وبوی طعام وامثال آنرا گویند صاحب قاموس گفته القُتار ككُمام ريح البخور و
القِدر والشِواء والعظم المحرق در نهایه مسطورست در حدیث جابر لا تؤذ جارك
بقُتار قِدرك هو ريح القِدر والشِواء ونحوهما ذفر بفتح ذال معجمه و فتح فا بسیار
خوبی بورا گویند ومشک اذفر مشکی را گویند که در نهایت خوبی وخوشبویی باشد
در قاموس مسطورست الذفر محرّكة شدة ذكاء الريح كالذفرة ذفر كفرح فهو
ذفرٌ واذفر ومسك اذفر وذفِر جيّد الى الغاية احتضنت صیغه مفرد مونث غایبه است
از فعل ماضی باب افتعال واحتضان بمعنی در بغل گرفتن است جوهری گفته الحضن
ما دون الابط الى الكشح واحتضنت الشيء جعلته في حضني در نهایه مسطورست
فيه انه صلعم خرج محتضنا احد ابني ابنته اى حاملا له في حضنه رايات جمع رایه است
ورایه علم را گویند در مجمع البحرین مسطورست الراية العلم الكبير واللواء دون ذلك
والراية هي التي يتولاها صاحب الحرب ويقاتل عليها واليها تميل المقاتلة واللواء
علامة كبكبة الامير تدور معه حيث دار صاحب قاموس گفته الراية العلم جمعه
رايات سرخس بفتح سین وراء اسم شهریست در ولایت خراسان و مرو بفتح میم
وسکون راء نیز نام شهریست در خراسان و مروذی نسبتیست بسوی آن بر غیر قیاس
وطرثیث بطاء مهمله متصله براء مهمله وثاء سه نقطه ویاء دو نقطه در زیر متصله بثاء سه نقطه
ثانیه بنا بر تحقیقی که ذکر کرده است صاحب قاموس اسم قریه است در حوالی نیشابور
در احوال سعد بن عباده علیه الرحمه
سعد بن عباده از بزرگان انصار وکریم روزگار بوده قاضی نور الله مرقده ذکر
کرده است که سعد بن عباده سید انصار ونقیب رسول مختار بود و در جنگ
بدر حاضر بود و در روز فتح مکه معظمه علم نصرت ظفر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
الی یوم المحشر در دست او بود وعلامه حلی علیه الرحمه اورا از زمره مقبولین

شمرده و او را اخلاص و اختصاص تمام با حضرت امیر المومنین علیه السلام بود و در عروسی
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سعد با فرزندان کمر خدمتگذاری بر میان جان بسته
بمراسم ترتیب کدخدائی و شرائط خدمتگاری قیام نموده بسعادت جاودانی سر
افرازشدند شیخ فاضل حسن بن علی بن محمد بن الحسن الطبری علیه الرحمه در کتاب
کامل بهائی که بنام صاحب اعظم خواجه بهاء الدین جوینی نوشته نقل نموده است
که سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج و از نقبای انصار بود چون مردم شروع
به بیعت ابی بکر لعین نمودند انصار گفتند که چون ترک نص خدا و رسول خدا کردید
و پیروی خواهش و هوای نفس خود نمودید یکی از دیگری اولی نیست ما که انصاریم
سعد بن عباده را رئیس و خلیفه خویش میکردانیم سعد چون این سخن را شنید گفت
من دین را بدنیا نفروشم و بعد از اسلام کافر نشوم و خدا و رسول را خصم خود نگردانم
و هرگز قبول این کار نکنم تا میان ما و دیگران در نزد خداوند عالمیان فرقی باشد
چون سعد ابا نمود مردم میل بطرف ابی بکر لعین کردند و کار آن ملعون قوت گرفت
و هر چند از سعد بیعت طلب نمودند ابا کرد و گفت این دروغ را نگویم و نبستم بدیگری بهم
نخواهم بست و از برای خاطر دیگران بدوزخ نروم و سعد با قوم خود بر ابی بکر بیعت
نکردند هر چند که عمر ملعون الحاح نمود او قبول نکرد و از کثرت و قوت قوم او اندیشه
نموده بر او اکراه و اجبار نمیتوانستند نمود لاجرم با وی بظاهر میساختند و در
تحقیق بیعت او حیلها میپرداختند تا آنکه قیس پسر سعد روزی عمر ملعون را نصیحت کرد و گفت نصیحت
مرا قبول کن و از شر شفقت بشنو سعد قسم خورده است که با شما بیعت نکند و شما بجبر از او بیعت
نتوانید گرفت مگر آنکه بکشید او را و کشتن او منوط است بکشتن جمله خزرج و قتل خزرج منوط است بقتل اوس و قتل اوس
منوط است بقتل جمیع قبایل یمن و این ممکن و مقدور شما نیست سعد با ابی بکر بیعت نکرد و خود

۶ مون

عمر ملعون خلیفه شد روزی در میان بازار مدینه میگذشت نظرش بر سعد بن عباده
افتاد گفت ای سعد یا بیعت کن و یا از این شهر بیرون رو سعد گفت که راست
میگویی در شهری که امیر آن مثل تو کسی باشد بودن مثل من در آن حرام است بنابر این
سعد از مدینهٔ طیبه بجانب شام رفت و او را قبیلهٔ بسیار در حوالی دمشق بود و هر
هفته در دهی مهمان خویشان خود بود و عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب
محمد بن مسلمه و خالد بن ولید لعین را از مدینه بجهت کشتن سعد بن عباده بجانب
شام فرستاده بود سعد شبی از دهی بدهی میرفت از باغی که رهگذر او بود
محمد بن مسلم و خالد بن ولید که در کمین او بودند هر یک او را تیری زدند و کشتند
و از خوف اقوام و قبایل او و فتنه و آشوب ایشان در جهان فاش کردند که سعد بن
عباده را جنیان برای خاطر عمر بن الخطاب کشتند و بر درختی جنیان رفته بودند
و دف میزدند و میگفتند قَدْ قَتَلْنَا سَیِّدَ الْخَزْرَجِ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فَرَمَیْنَاهُ بِسَهْمَیْنِ
فَلَمْ یُخْطِ فُؤَادَهُ و باین غدر و حیله انتقام امتناع بیعت ابوبکر و عمر را از او کشیدند
در کتاب رجال شیخ ابوعلی کشی مسطور است که سعد را شش پسر بود و همگی در نصرت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مراسم مجاهده و اخلاص بجا آورده بودند که یکی از
ایشان قیس بن سعد بود و طول قامت هر یک از سعد و پسرش قیس ده شبر
بود باشبار ایشان و شبر ایشان برابر ذرع دست ما بوده و سعد آبا عن جدٍ
در جاهلیت و اسلام بزرگ و سید قوم خود بود و سفرهٔ طعام ایشان بر طوایف
انام عام بود قدری از احوال و مناقب سلمان علیه الرحمة والرضوان قبل از این
مذکور شد هرگاه خواهند که معرفتی باحوال و بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند
یعنی در بعضی از کتب مناقب بدو سند معنعن مذکور منقول است از ابن عباس

که او گفت که بیرون آمد اعرابی از بنی سلیم که میبود در بادیه و بیابان پس در بیابان
برخورد بسوسماری و گریخت آن سوسمار از پیش روی او پس دوان شد
آن اعرابی از عقب آن سوسمار و سعی نمود تا اینکه گرفت آن سوسمار را و بعد از آن
گذاشت آنرا بآستین خود و آمد بجانب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس چون
بخدمت آنحضرت رسید در برابر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد و ندا کرد
بآنحضرت که یا محمد یا محمد و بود از اخلاق حمیده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه
هرگاه میگفتند از برای آنحضرت یا محمد آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز در جواب
میفرمود یا محمد و هرگاه میگفتند یا احمد آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز میفرمودند یا احمد
و هرگاه میگفتند یا ابا القاسم آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز در جواب میگفت یا
ابا القاسم و هرگاه ندا میکردند آنحضرت را بیا رسول الله آنحضرت صلی الله علیه و آله
در جواب میفرمود که لبیک و سعدیک و روی منور آنحضرت شگفته و نورانی
میشد و آثار خوشنودی و سرور در روی مبارکش ظاهر میگشت پس چون ندا
کرد اعرابی آنحضرت را بیا محمد یا محمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز در جواب
او فرمود که یا محمد یا محمد گفت آن اعرابی بآنحضرت که توئی ساحر کذاب آنچنانکه
سایه نه انداخته است آسمان و بر نداشته است زمین صاحب لهجه را که او
دروغگوتر از تو باشد گمان تو آنست که هست از برای تو در این آسمان خداوندی
و فرستاده است ترا برسالت بسوی جن و انس و یا بجانب هر سفید و سیاه
قسم به بت لات و بت عزی که اگر نمیترسیدم از اینکه بنامند قوم من
مرا عجول البته میزدم بر تو باین شمشیرم ضربتی که بکشم من ترا در آن ضربت و
بکردم بسبب کشتن تو سید و بردارنده اذیت و آزار خلق اولین و آخرین

پس جست بجانب او دلیر بسان مثل گربه در خانهٔ عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب
از برای اینکه بگیرد او را و ناخوشی نماید با او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
که بنشین ای ابوحفص پس بتحقیق که نزدیکست حلیم بردبار باینکه بشود پیغمبر حضرت
پروردگار پس بعد از نهی بعمر ملتفت شد آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب اعرابی
و فرمود از برای او که ای برادر بنی سلیم چنین میباشد آداب عرب داخل میشوند ناگاه
و بیخبر بر ما در مجالس ما و بر روی ما میزنند و میگویند کلام ناخوش درشت ای
اعرابی قسم بخداوند آنچنانیکه فرستاده است مرا بحق و صدق به پیغمبری که ضرر
برساند بمن در دار دنیا میسوزد او در آتش دوزخ فردا ای اعرابی قسم بخداوند
آنچنانیکه فرستاده است مرا بحق و صدق به پیغمبری که اهل هفت آسمان مینامند
مرا احمد راست گفتار ای اعرابی مسلمان شو تا اینکه خلاص شوی از آتش دوزخ
و بوده باشد از برای نفع تو آنچه میباشد از برای ما و بر ضرر تو باشد آنچه بر ضرر ماست
و بوده باشی تو برادر ما در دین اسلام گفت ابن عباس که پس غضب آلود شد
آن اعرابی و گفت قسم بلات و عزی که ایمان نمی آورم بتو ای محمد صلی الله علیه و آله
مگر اینکه ایمان بیاورد این سوسمار پس انداخت آن سوسمار را از آستینش
پس چون سوسمار بر زمین رسید رو بر گریز گردانید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
ندا کرد بآن سوسمار که ای سوسمار روی خود را بسوی من گردان پس آن سوسمار
بقدرت کاملهٔ الهی روی خود را بجانب حضرت رسالت پناهی نمود و نگاه خود را
بسوی آنحضرت انداخته بآنحضرت صلی الله علیه و آله نظاره مینمود ابن عباس
گفت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای سوسمار کیستم من پس
آن سوسمار بقدرت الله تعالی گویا شد بزبان فصیح تند سلیس برآمد بیدون.

گرفت و کبیر لسان پس گفت آن سوسمار که تویی حضرت محمد بن عبد الله بن عبد
المطلب بن هاشم بن عبد مناف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن سوسمار
گفت که که را میپرستی تو آن سوسمار گفت که میپرستم من خداوند عز و جل
آنچنانی را که شگافت دانه را و آفرید جان و یا هر جان دار را و حضرت ابراهیم
علیه السلام را خلیل خود گردانید و تو را ای محمد صلی الله علیه و آله بدوستداری
خود برگزیده حبیب خود نامید پس انشا نموده میگفت این اشعار عربی را که ترجمه آن
بفارسی قریب باینست • رحمت میگویی تو ای پیغمبر با عز و جاه • هادی و مهدی
مبارک گشته ای پادشاه • ما پرستار بتان امثال خرها بوده ایم • آمدی با دین
حق ارشاد بنمودی براه • تو رسول انس و جن و ما گردهیم از سلیم • بهر تحصیل شرف
رو کرده براین بارگاه • واضح البرهان تویی پیغمبر یزدان تویی • همچو صبح صادقی
اندر شب کفر سیاه • احوال تو خیر است و ایمن در زندگی و مردگی • از بهر رحمت
آمدی گشتی تو تهمت را پناه • گفت راوی که بعد از آن پوشیده شد بر دهن
سوسمار و لبهای او برهم منطبق شد پس دیگر اقدام بجواب و کلام ننمود پس چون
اعرابی آن معجزه را دید و مکالمه و اشعار ضب را شنید گفت وا عجباه سوسماری
که گرفته بودم من آنرا از بیابان بی آب و گیاه پس آوردم من آنرا در میان
آستینم بهیمه اند و نمیفهمد و ادراک ندارد حرف میزند با حضرت محمد صلی الله
علیه و آله بمثل این کلام و شهادت میدهد از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله
بمثل این شهادت من نخواهم نشان و علامتی بر صدق قول آنحضرت بعد از
دیدن چنین معجزه دست مبارک آنحضرت را بجهت کردن بیعت طلب نمود و
گفت دست رحمت را دراز کن پس شهادت میدهم من باینکه نیست

خدانی

خدائی موجود مگر خداوند یگانه بیهمتا و شهادت میدهم من با نکه حضرت محمد صلی الله
علیه و آله بندهٔ برگزیده و رسول فرستاده شدهٔ خداوند عالمیان است پس مسلمان
شد آن اعرابی و خوب و نیکو بود اسلام او یعنی نبود مثل اسلام منافقان پس
آنحضرت صلی الله علیه و آله بسوی اصحاب کرام خود التفات نموده فرمود بایشان
که بیاموزید بآن اعرابی چند سورهٔ از قرآن گفت ابن عباس که چون آموخته
شد آن اعرابی چند سورهٔ از قرآن مجید را گفت از برای او حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله که آیا از برای تو هست چیزی از مال دنیا آن اعرابی عرض کرد که قسم
بآن خداوندی که فرستاده است ترا بحق و صدق بر پیغمبری که بدرستیکه ما
چهار هزار مردیم از بنی سلیم نیست در میان ایشان بی چیز تر از من و نه کم مال تر
از من پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب اصحاب کرام خود التفات نموده
فرمود بایشان که هر که سوار کند اعرابی را بر شتری ضامن میشوم من از برای
او از جانب خداوند عالمیان شتری از شتران بهشت عنبر سرشت گفت
ابن عباس راوی حدیث که پس جست بسوی آنحضرت سعد بن عباده و عرض
کرد بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله که پدر و مادرم فدای تو باد در نزد
منست شتر سرخ لاله چشم آبستن ده ماهه و میدهم من آن شتر را باعرابی
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بسعد بن عباده فرمود که ای سعد افتخار میکنی
بر ما بشترت که وصف و مدح مینمائی آیا وصف نکنم من از برای تو شتر
آنچنانیرا که عطا خواهیم کرد ما بتو آنرا عوض از شتریکه دادی تو باعرابی سعد بن
عباده عرض کرد بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله که بلی پدر و مادرم فدای
تو باد وصف و بیان فرمائید پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند

که ای سعد آن شتریست که آفریده شده است از طلای سرخ رنگ وچهار دست
وپای آن از عنبر است ونسیم آن از زعفران است وچشمهای آن از یاقوت سرخ است
وگردن آن شتر از زبرجد سبز است وکوهان آن شتر از کافور سفید رنگ است
ودم دیاجانه آن از در است وافسار آن شتر از مروارید تر است وبر پشت آن
شتر قبهٔ باشد از یکدانه در سفید دیده شود باطن آن قبه از بیرونش ودیده
شود ظاهر آن از درونش پرواز کند آن شتر با تو در بهشت عنبر سرشت پس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله التفات بسوی اصحاب کرام نموده فرمودند که
هر که متوج گرداند آن اعرابی را ضامن میشوم من از برای او از جانب خداوند
عالمیان تاج تقوی را ابن عباس راوی حدیث گفت که پس جست وایستاد
در خدمت آنحضرت حضرت امیر المومنین علیه السلم وعرض کرد که فدای تو شود پدر
ومادرم چه چیز است تاج تقی پس آنحضرت صلی الله علیه وآله ذکر فرمود از صفت
تاج تقی گفت راوی که برداشت حضرت امیر المومنین علیه السلم عمامهٔ مبارکش را
وبر سر اعرابی گذاشت واعرابی را معمم وخود را بتاج وتاج تقی سرافراز فرمود
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله التفات نمودند بجانب اصحاب کرام وفرمودند
که هر که توشه راه دهد باعرابی ضامن میشوم من از برای او از جانب خداوند
عالمیان توشهٔ تقوی وپرهیزکاری را ابن عباس راوی حدیث گفت که پس جست
وایستاد در خدمت آنحضرت سلمان علیه الرحمة والرضوان وعرض کرد که پدر
ومادرم فدای تو باد چه چیز است توشهٔ تقوی وپرهیزکاری آنحضرت صلی الله
علیه وآله فرمودند که ای سلمان زاد تقوی آنست که چون روز آخر زندگی دار
دنیا شود تلقین کند ترا حق تعالی بشهادت لا اله الا الله وان محمدا رسول الله

پس اگر

پس اگر گفتی تو آنرا در آن روز آخر ملاقات میکنی و میبینی تو مرا و می بینم من ترا
و اگر نگوئی آنرا در روز آخر نه می بینی تو مرا و نخواهم دید من ترا هرگز گفت ابن
عباس راوی حدیث که چون سلمان علیه الرحمة والرضوان غلام آزاد کرده
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و امید کاهی بغیر از درگاه دولت
سرای آنحضرت نداشت پس رفت سلمان علیه الرحمة والرضوان و تا نه خانه را
از خانهای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را اگر دید پس نیافت در نزد هیچ یک
از ایشان چیزی پس چون برگردید که بیاید افتاد نظر سلمان علیه الرحمة والرضوان
بحجرهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس گفت سلمان علیه الرحمة والرضوان
که اگر بوده باشد خیر و برکت پس خواهد بود در خانهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس سلمان علیه الرحمة والرضوان
بدر خانهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها آمده دست بر در زد حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام فرمود از عقب در که کیست در نزد در پس گفت سلمان علیه الرحمة
والرضوان ای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام منم سلمان فارسی پس حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام فرمود باو که ای سلمان چه کار داری و چه چیز میخواهی پس سلمان علیه الرحمة
والرضوان عرض کرد بخدمت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام قصهٔ آمدن اعرابی و
سوسمار را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام گفت بسلمان
علیه الرحمة والرضوان که ای سلمان قسم بخداوند آنچنانکه فرستاد حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بحق به پیغمبری بدرستیکه ما سه روز است که چیزی
نخورده ایم و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام اضطراب و بیتابی
مینمودند بر من از شدت گرسنگی بعد از آن خابیدند هر دو مانند دو جوجه

بی پر و بال یا مانند جوجهٔ پر بریده و کردیده در بیابان بی آب و گیاه و نا امید

گشته از آب و دانه اما من بر نمیگردانم خبر را وقتی که بیاید و فرود آید خبر بدر

خانهٔ من ای سلمان بگیر این پیراهن مرا و ببر آنرا بسوی شمعون یهودی و بگو باو

که میگوید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

که قرض بده بمن برهانت این پیراهن یکمن خرما و یکمن جو بر میگردانم بتو و میدهم

قرض ترا ان شاء الله تعالی ابن عباس راوی حدیث گفت که پس گرفت از حضرت

فاطمهٔ زهرا علیها السلم آن پیراهن را سلمان علیه الرحمة و الرضوان و برداشته آورد آنرا

بسوی شمعون یهودی پس گفت سلمان علیه الرحمة و الرضوان بشمعون که ای شمعون

این پیراهن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله

علیه و آله است میفرماید آنحضرت از برای تو که قرض بده بمن برهانت این

پیراهن یکمن از خرما و یکمن از جو خواهم بر گردانید بسوی تو آنرا ان شاء الله تعالی

گفت سلمان علیه الرحمة و الرضوان و یا ابن عباس راوی حدیث که گرفت

شمعون یهودی آن پیراهن منور را و میگردانید آنرا در دستش و میریخت

از چشمهای او اشک جاری و شمعون میگفت که ای سلمان اینست آن زهد

تمام و درست در دنیا اینست آنچیزیکه خبر داده است ما را با آن حضرت موسی بن

عمران علیه السلم در توریة من ایمان می آورم و شهادت میدهم با ینکه نیست

خدایی موجود مگر خداوند یگانهٔ بی همتا و شهادت میدهم

با ینکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بندهٔ برگزیده و رسول فرستادهٔ شده

خداوند عالمیان است پس بشرف اسلام مشرف شد شمعون و نیکو بود اسلام او

بعد از آن داد شمعون بسلمان یکمن از خرما و یکمن از جو پس سلمان علیه الرحمة و الرضوان

آورد

آورد آن جو و خرما را بسوی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس آنحضرت آرد نمود آن
جو را بدست مبارک خود و پخت آن آرد جو و خرما را نان شیرین توشهٔ راه
بعد از آن آورد تمامی آنرا بسوی سلمان علیه الرحمة والرضوان پس فرمود حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام بسلمان که ای سلمان بگیر این را و ببر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله گفت ابن عباس راوی حدیث که پس گفت سلمان علیه الرحمة والرضوان
بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام که ای فاطمه بردار از این قرصی را بجهت آنکه مشغول
کنی و ساکن گردانی با آن حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در جواب سلمان فرمود که ای سلمان این خیریست
که داده ایم ما آنرا در راه رضای خداوند عالمیان بر نمی داریم ما از آن چیزی گفت
ابن عباس راوی حدیث که پس گرفت آن نان توشهٔ پاکیزه را سلمان و
آورد آنرا بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس چون نگاه کرد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی سلمان فرمود از برای او که ای سلمان از کجا آوردی
تو این را پس عرض کرد سلمان علیه الرحمة والرضوان که آوردم من آنرا از منزل
مبارک دختر گرامی تو حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام گفت ابن عباس راوی
حدیث که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سه روز بود که چیزی نخورده و طعامی میل
نفرموده بود پس برخواست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بسرعت تمام تا آنکه
تشریف شریف آورد آنحضرت بخانهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس دست
مبارک بر در زد و قاعده و دستور آن بود که هرگاه میزد در را حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله میگشود از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله در را مگر حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام گشود در را از برای حضرت پیغمبر صلی

نظر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله به زردی رنگ و روی منوّر حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلام
و تغیر هر دو حدقهٔ چشم مبارک آنحضرت پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از برای آنحضرت که ای دختر گرامی من چه چیز است آنچه می بینم من آنرا از زردی
روی منوّر تو و تغیر هر دو حدقهٔ چشم مبارک تو پس عرض کرد حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السّلام که ای پدر بزرگوار بدرستیکه ما سه روز است که نخورده ایم طعام
و بدرستیکه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السّلام بتحقیق که اضطراب نمودند
بر من از شدّت گرسنگی و خواهش بطعام پس خوابیدند ایشان مانند
دو جوجهٔ بی پر و بال و یا دو جوجه مرغ چریده و گردیده در بیابان بی آب و گیاه
و نا امید گشته از یافتن آب و دان گفت ابن عباس راوی حدیث که پس
بیدار کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهما السّلام را و نشانید یکی از ایشانرا بر بالای ران و زانوی راست خود و آن
دیگری را بر بالای ران و زانوی چپ خود و نشانید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلام را
در پیش روی خود و در بغل گرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السّلام را و داخل شد حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام پس
در بغل گرفت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از
عقب آنحضرت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند کرد نظر مبارک خود را
بجانب آسمان و گفت ای خداوند من و ای سیّد و آقای من و ای
مولای من اینها اند اهل بیت من ای خداوند من زایل گردان از
ایشان پلیدیرا و پاک و پاکیزه گردان ایشانرا پاک و پاکیزه کردنی گفت
راوی که بعد از آن برخاست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلام دختر گرامی حضرت

محمد مصطفی

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بسرعت تمام و داخل شد بحجره ای که بود از برای آنحضرت
علیها السلم پس برخاست هم گذاشت هر دو قدم مبارک خود را و دو رکعت نماز
گزارد و بعد از نماز دست بدرگاه قاضی الحاجات برداشت و کف هر دو
دست مبارک خود را بجانب آسمان بلند نمود و گفت ای خداوند من و ای
سید و آقای من این حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر برگزیده تو است و این
علی بن ابی طالب پسر عم پیغمبر برگزیدهٔ تو است و این دو تا نواده گان پیغمبر برگزیدهٔ
تو اند ای خداوند من فرو فرست بر ما مائده از آسمان چنانچه فرو فرستادی
آنرا بر بنی اسرائیل و خوردند بنی اسرائیل آنرا پس کافر شدند بآن و قیام نمودیم ما بمراسم
شکرگزاری آن ای خداوند من فرو فرست بر ما مائدهٔ پس بدرستیکه ما
ایمان آورنده ایم بنعمتهای تو و قیام نماینده ایم بشکرگزاری آن گفت ابن
عباس راوی حدیث که بخدا قسم که تمام نشده بود دعای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
که ناگاه دید کاسه بهین بزرگی که مقرری پنج نفر است و آنرا صحفه گویند نازل
شده و در پشت سر آنحضرت علیها السلم بر زمین گذاشته اند و بلند میشود بوی آن
و بود بوی خوش آن خوشبوتر از مشک بسیار خوشبوی نیک پس حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم آنرا برداشته در بغل گرفت و نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلم آورد
چون نظر مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بر آن افتاد بحضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم گفت که ای فاطمه از کجا آمده است این از برای تو و گمان نداشت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بچیزی که بوده باشد در نزد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم که ای ابا الحسن

بخور و میل کن و مپرس شکر و سپاس خداوند آنجنابی را سزا است که نمیرانید
مرا تا اینکه روزی و عطا کرد بمن فرزند شایسته که مثل او مثل مریم بنت عمران است
هر وقت که داخل میشد حضرت زکریا علیه السلم بر حضرت مریم علیها السلم در محراب عبادتش
میدید در نزد او رزق و روزی را میگفت حضرت زکریا علیه السلم که ای مریم از کجا
آمده است این از برای تو حضرت مریم علیها السلم در جواب میگفت که آمده است آن از
جانب خداوند عالمیان بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد زیاده
از حد حساب و بالای علم و گمان گفت ابن عباس که پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و
حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمهٔ زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلم
خوردند از آن مائده بهشت و بیرون تشریف آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و برداشت اعرابی توشه راه را و سوار شد بر راحله اش یعنی بر شتر یکه داده بود
باو سعد بن عباده و آمد آن مرد اعرابی بقبیلهٔ بنی سلیم و ایشان بودند در آن روز
چهار هزار مرد پس چون رسید اعرابی بقبیلهٔ خود ایستاد و در میان ایشان
و ندا کرد بصدای بلندش که بگوئید لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ گفت
راوی که پس چون شنیدند ایشان از او این سخن را بزودی برداشتند
شمشیرهای خود را و برهنه کردند شمشیرها را بعد از آن گفتند باو که بتحقیق که میل کرده
تو بسوی دین محمد ساحر کذاب پس گفت آن مرد اعرابی از برای ایشان که
نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله ساحر و نه کذاب بعد از آن گفت که ای گروه
بنی سلیم بدرستیکه خدای حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهترین خداها است و حضرت
محمد صلی الله علیه و آله بهترین پیغمبران است من رفتم بنزد آنحضرت صلعم در حالتی که بودم
گرسنه پس اطعام کرد بمن و بودم برهنه پس رخت پوشانید بمن و بودم

بجاده

پیاده پس سوار گردم مرا بعد از آن نقل کرد از برای ایشان حکایت سوسمار را
باحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواند از برای ایشان شعر آنجنانی را که خوانده
بود سوسمار در شان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن گفت که ای گروه
بنی سلیم اسلام بیاورید تا بگردید سالم از آتش دوزخ پس مشرف اسلام
مشرف شدند در آن روز چهار هزار مرد و بودند ایشان اصحاب علمهای سبز
و بودند ایشان در دور و اطراف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مؤلف کتاب
طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه گفته است که یافتم من الحدیث شریف را در کتاب
قدیمی از تالیفات اهل تسنن که نوشته شده بود در آن باین نحو که گفت حدیث
کرد بما ابو بکر احمد بن علی الطریثیثی در شهر بغداد در سال چهار صد و هشتاد و چهار
هجری و او گفت که حدیث کرد مرا کریمه دختر احمد بن محمد بن حاتم مروزی در
مکه معظمه حرسها الله تعالی بخواندن کریمه دختر احمد الحدیث را بر ما در مسجد الحرام
در ماه ذی الحجة سال چهار صد و سی و یک هجری گفت کریمه که خبر داد ما را ایمان
ابو علی زاهر بن احمد الفقیه در سرخس و او گفت که حدیث کرد مرا معاذ بن یوسف
الجرجانی او گفت که حدیث کرد بما احمد بن محمد بن غالب از عثمن بن ابی شیبه
از ابن نمیر از مجالد از ابن عباس مثل الحدیث شریف را که مذکور شد

ومن الکتاب المذکور رُوِیَ فِی الْمَرَاسِیلِ اَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ
کَانَ عَلَیْهِمَا ثِیَابٌ خَلَقٌ وَقَدْ قَرُبَ الْعِیدُ فَقَالَا لِاُمِّهِمَا فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ اِنَّ بَنِی
فُلَانٍ خِیطَتْ لَهُمَا الثِّیَابُ الْفَاخِرَةُ اَفَلَا تَخِیطِینَ لَنَا ثِیَابًا لِلْعِیدِ یَا اُمَّاهُ فَقَالَتْ
یُخَاطُ لَکُمَا اِنْشَاءَ اللهُ فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْعِیدُ جَاءَ جَبْرَئِیلُ بِقَمِیصَیْنِ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ
اِلَی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ

ماهذا يا اخي جبرئيل فاخبره بقول الحسن والحسين لفاطمة وبقول فاطمة
يحاط لكما ان شاء الله تعالى ثم قال جبرئيل قال الله تعالى لما سمع قولها
لا نستحسن ان نكذب فاطمة بقولها يحاط لكما ان شاء الله وعن السيد
الحفاظ الديلمي باسناده عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
بينما اهل الجنة في الجنة يتنعمون واهل النار في النار يعذبون اذا لاهل
الجنة نور ساطع فيقول بعضهم لبعض ما هذا النور لعل رب العزة اطلع
فنظر الينا فيقول لهم رضوان لا ولكن علي عليه السلم مازح فاطمة عليها السلم
فتبسمت فاضاء ذلك النور من ثناياها وبالاسناد عن ابن عباس عن
النبي صلى الله عليه وآله قال لما اسري بي ودخلت الجنة بلغت الى قصر
فاطمة فرايت سبعين قصرا من مرجانة حمراء مكللة باللؤلؤ ابوابها و
حيطانها واسرتها من عرق واحد وقال الحسن ما كان في الدنيا اعبد من
فاطمة عليها السلم كانت تقوم حتى تتورم قدماها شرح خلق بفتح خاء معجمه
وفتح لام چرکین و پاره را گویند و مذکر و مونث در آن مساوی و در هر دو
خلق میگویند و جمع آن خلقان است و فعل آن از باب حسن خلق بضم
لام است و اخلق نیز مثل آن است در مجمع البحرین مسطور است خلق
الثوب بالضم اذا بلي فهو خلق بفتحتين واخلق الثوب مثله و در قاموس
مسطور است الخلق محركة البالي للمذكر والمؤنث جمعه خلقان ابن اثير
گفته واخلاق الثوب تقطيعه وقد خلق الثوب واخلق عيد بكسر عين
مهمله روز جمعيت و خوشنودی مردمان است و بعضی گفته اند معنی آنرا اینکه
روز آنچنانی که عود میکند در آن روز خوشحالی و سرور و جمع آن اعیاد است

ذکر اعیاد و فضایل عید نوروز

لغویین ذکر کرده اند که چون عید از عود و اولیست موافق قاعده و قیاس
آنست که بوده باشد جمع آن اعواد و بدرستیکه آمده است جمع آن اعیاد
بخلاف قاعده و قیاس بجهت انکه حرف یا لازم واحد آن شده بنحوی که
منفک نمیشود از آن و بجهت اینکه فرق باشد درمیان آن و میان اعواد
که جمع عود بمعنی چوب است و جمعیت مردمان در منی و عود فرح و سرور
بایشان در روز عید اضحی بفوز ادراک وقوف مشعر و عرفات و توفیق حج بیت الله
الحرام معلوم است و در حدیث واقع شده است که بدرستیکه گردیده است اول شهر شوال
عید رمضان بجهت اینکه جمع شوند مردمان در آن روز در عیدگاه و بحمد و ثنای حق تعالی قیام
نمایند بجهت توفیقی که عطا کرده است حق تعالی بایشان از ادراک شهر رمضان
و اتمام آن بعبادات و طاعات و بجهت انکه آن روز روز اول سال است
که حلال گردانیده است حق تعالی در آن روز اکل و شرب را از برای انکه اول سال
در نزد اهل حق و تحقیق ماه مبارک رمضان است و در حدیث واقع شده است
که روز عید غدیر که هیجدهم شهر ذی الحجة الحرام است افضل و اعظم از عیدین است
و عید بودن هر روز ولادت حضرات و بعثت و خلافت ایشان و ایام جمعه
مستغنی از ذکر و بیان است و حق تعالی در سوره مبارکه مائده از زبان حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام اخبار فرموده قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا
أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً
مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وارد شده است که چون نزول مائده در
روز یکشنبه واقع شد بسبب این گردانیدند نصاری روز یکشنبه را عید خود و
عید نوروز روزیست که بوده باشد آفتاب در نصف النهار آن روز در درجه اول

برج حمل و آن روز نزد اهل فرس همیشه معزّز و معتبر بوده و اهل فرس این روز را و
روزیرا که بوده باشد آفتاب در نصف النهار آنروز در درجهٔ اوّل برج
میزان عید میدانسته و آن دو روز را معتبر و معزّز میداشته اند و اوّل را
نوروز و ثانی را مهرجان مینامیده اند و هر یک ازاین دو اسم مرکب از
دو اسم است و مهر بمعنی محبت است یعنی محبت جان و در این دو روز است
که شبانه روز در هر بلاد که بوده باشد مساوی و برابر است و میرسد آفتاب
بنقطهٔ اعتدال ربیعی در اوّل و بنقطهٔ اعتدال خریفی در ثانی روز اوّل بهار نوروز
و روز اوّل پاییز مهرجان و نیروز بفتح نون معرّب نوروز است شیخ جلیل القدر
علی بن عبد الحمید النخعی قدس سره که از اکابر اصحاب ماست در شرح مصباح
صغیر روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که روز نوروز روزیست بغایت شریف
و در آنروز در غدیر خم خلافت بخلیفهٔ برحق حضرت امیر المؤمنین علیه السلم قرار
گرفت و حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان در این
روز فیروز از منصهٔ خفا بجلوه گاه بروز ظهور خواهد کرد و در این روز در زیر
عرش مجید میانهٔ ارواح معاهد واقع شده و معلی بن خنیس روایت
کرده است که من مشرف شدم بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلم در صبح روز نوروز آنحضرت علیه السلم فرمودند که ای معلی
آیا میدانی شرف و بزرگی این روز را من عرض کردم که اینقدر میدانم
که عرب و عجم تعظیم این روز را بجای می آورند و این روز را برخود مبارک
میدانند آنحضرت علیه السلم فرمودند که مجرد همین نیست که میگوئی ای معلی

قسم

قسم بخداوند عالمیان که شرح شرافت این روز زیاده از حد و فزون از عدّ است
از جملهٔ شرافتهای این روز را بجهت تو بیان نمایم در زمان سابق در حوالی
واسط طاعون عام پدید آمد و بعضی از مردمان بآن سبب از شهر بیرون
رفتند و بعضی دیگر که در شهر ماندند بسبب طاعون فوت شدند سال دیگر
طاعون معاودت کرد درانوقت جمیع مردمان از شهر بیرون رفتند
و در میان دو کوه ساکن شدند حق تعالی بر ایشان غضب فرموده بخطاب
قهر عتاب مُوتُوا همگی ایشان فوت شدند چنانچه کلام معجز نظام الهی بمضمون
آن ناطق است قوله تعالی اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوْفٌ
حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوْتُوا ثُمَّ اَحْیَاهُمْ و از ایشان احدی در قید حیات
نماند غضب الهی و عتاب پادشاهی در آنقوم بمرتبه اثر نمود که تمامی حیوانانی
که همراه ایشان بود با ایشان جمیع فوت شدند جمعی از اطراف آمده اراده
نمودند که ایشانرا دفن کنند عاجز از دفن ایشان گشته حصاری در دور
ایشان کشیدند بعد از مدتی که نمانده بود از ایشان مگر استخوانهای
ایشان مغیر بن یهود که سوم خلفای حضرت موسی علیه السلام بود بر ایشان
عبور نمود و چون نظرش بر استخوانهای پوسیدهٔ ایشان افتاد از درگاه
خداوند رحیم و رحمن مسئلت نمود که چنانچه اثر غضب بر ایشان نموده نظر
مرحمت بر ایشان افکن از جانب خداوند عالمیان ندای رحمت اثر
باو رسید که در روز فلان که امروز همان روز است دست بدعا بردار
و از روی اخلاص و خشوع تمام دعا کن تا خدنگ دعای تو بر نشانهٔ اجابت
مقرون گردد پس تمامی آن جماعت که مدتها از رحلت ایشان از دار دنیا

بعالم عقبی گذشته بود درآنروز لباس حیات وخلعت بقا حق تعالی اینرا
بنوروزی فرمود دراین روز فیروز جوهر آفتاب عالم تاب را بر ذرات
کاینات جلوه طلوع داده ودراین روز تشریف کشتی حضرت نوح علیه السلم
از گرداب اضطراب نجات یافت ودراین روز گیاه خرمی از زمین غمین
بیرون آورد و بادهای لواقح که اشجار را از آن بار آور میگردند دراین روز
آفریده است ودراین روز حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلم را بر دوش مبارک خود سوار کرد تا بتهارا از بام کعبه معظمه فرو ریخته
درهم شکست ودراین روز حضرت امیر المومنین علیه السلم حسب الامر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله جمعی از جنیان را که از طریق مسلمانی منحرف بودند بشاه
راه اسلام مشرف گردانید ومحمد بن ابی بکر علیه الرحمه دراین روز عثمان
لعین را بدرک جحیم واصل نمود وخلافت بخلیفه برحق حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله ظاهرا وباطنا قرار واستقرار گرفت وجمعی از خوارج که در جنگ
صفین از دین مبین روگردان گشته بودند حضرت امیر المومنین علیه السلم
دراین روز بر سر ایشان رفت ودر نهروان ایشانرا بقتل رسانید
وذو الثدیه که بزرگ ایشان ومثل زنان پستان داشت درمیان ایشان
مقتول گشت وحضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان
دراین روز دجال ملعونرا در کوفه مصلوب خواهد فرمود و شیخ احمد بن
فهد نیز در کتاب مهذب که شرح کتاب نافع است اکثر اینها را ذکر کرده است
واستحباب غسل وپوشیدن جامه پاکیزه وپاشیدن بوی خوش ونماز
مخصوص که همگی دلالت بر شرافت وتعظیم مینماید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

در آن روز روایت شده مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در
مجلد خامس بحار الانوار و در کتاب حیات القلوب ذکر کرده است که در حدیث
معتبر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام منقولست که کشتی
حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام در روز نوروز بر کوه جودی قرار گرفت قمیص
بمعنی پیراهن معروف است و بمعنی لباس پادشاهی و خلافت نیز در لغت آمده
و جمع آن قُمُص و اَقمِصه و قُمصان است و بتذکیر و تانیث هر دو مستعملست
در قاموس مسطور است اَلقَمِیصُ وَقَد یُؤَنَّثُ مَعرُوفٌ وَلا یَکُونُ اِلّا مِن قُطنٍ
وَاَمّا مِنَ الصُّوفِ فَلا جَمعُهُ قُمُصٌ وَاَقمِصَةٌ وَقُمصانٌ وَفِی الحَدیثِ اِنَّ اللهَ سَیُقَمِّصُکَ
قَمیصاً ای سَیُلبِسُکَ لِباسَ الخِلافَةِ حُلَل بضم حاء مهمله و فتح لام اول جمع حُلّه بضم
حاء و تشدید لام است مثل قُلّه و قُلَل و قبل از این نیز مذکور شد که حُلّه دو جامه را
گویند و یا یکجامه را که بطانه دار باشد مثل قبا صاحب قاموس گفته وَلا تَکُونُ
حُلَّةً اِلّا مِن ثَوبَینِ اَو ثَوبٍ لَهُ بِطانَةٌ ساطِع اسم فاعل از باب مَنَعَ است میگویند
سَطَعَ یَسطَعُ بفتح طاء مهمله در هر دو یعنی بلند شد و بلند میشود و نور ساطع بمعنی بلند
و درخشنده است در مجمع البحرین مسطور است سَطَعَ الصُّبحُ یَسطَعُ بِفَتحَتَینِ سُطُوعاً
اِذا ارتَفَعَ وَمِنهُ النُّورُ السّاطِعُ وَهُوَ اللّامِعُ المُرتَفِعُ مازَحَ صیغه مفرد مذکر غایب از فعل ماضی معلوم
باب مفاعله و مزح بمعنی بازی کردن و خوش طبعی نمودن است و اسم آن مُزاح و مُزاحه بضم میم است در هر دو و مِزاح بکسر میم مصدر باب مفاعله است
جوهری گفته اَلمَزحُ الدُّعابَةُ وَقَد مَزَحَ یَمزَحُ وَالاِسمُ المُزاحُ بِالضَّمِّ وَالمُزاحَةُ اَیضاً
وَاَمَّا المِزاحُ بِالکَسرِ فَهُوَ مَصدَرُ مازَحَهُ وَهُما یَتَمازَحانِ در قاموس مسطور است مَزَحَ
کَمَنَعَ مَزحاً وَمُزاحَةً وَمُزاحاً بِضَمِّهِما دَعَبَ وَمازَحَهُ مُمازَحَةً وَمِزاحاً بِالکَسرِ ثنایا
بفتح ثاء سه نقطه چهار دندان پیش دهان را گویند که دو در بالا و دو در زیر است

ومفرد آن ثنیّه است در قاموس مسطور است الثَّنِيَّةُ مِنَ الأَضْرَاسِ الأَرْبَعُ الَّتِي
فِي مُقَدَّمِ الفَمِ ثِنْتَانِ مِنْ فَوْقٍ وَثِنْتَانِ مِنْ أَسْفَلَ جوهری گفته الثَّنِيَّةُ وَاحِدَةُ
الثَّنَايَا مِنَ السِّنِّ أُسُرُ بضم همزه وسکون سین مهمله وفتح راء مهمله بند وریسمانی را
گویند که اسیر را بآن بندند وزره محکمی را که احاطه نماید بجمیع بدن نیز اسره گویند
چنانچه خویشان را نیز میگویند ابن اثیر گفته الأُسْرَةُ القِدُّ وَهِيَ مَا يُشَدُّ بِهِ الأَسِيرُ وَالإِسَارُ
بِالكَسْرِ مَصْدَرٌ وَهُوَ أَيْضاً الحَبْلُ وَالقِدُّ الَّذِي يُشَدُّ بِهِ الأَسِيرُ در قاموس مسطور است
الأُسْرَةُ بِالضَّمِّ الدِّرْعُ الحَصِينَةُ وَمِنَ الرَّجُلِ الرَّهْطُ الأَدْنَوْنَ بناء علیه ممکن است که بوده باشد
مراد حصار بند آن قصور وممکن است که بوده باشد لفظ حدیث أَسِرَّة بفتح همزه وکسر
سین مهمله وفتح راء مشدده جمع سَرِير بمعنی صندلی ویا جمع سِرَار مثل کتاب که بمعنی خطها است
یعنی کرسیهای آن ویا خطوط ونشانهای آن در قاموس مسطور است السَّرِيرُ مَعْرُوفٌ
جَمْعُهُ أَسِرَّةٌ وَسُرُرٌ جوهری گفته است السِّرَرُ کعنب وَاحِدُ أَسْرَارِ الكَفِّ وَالجَبْهَةِ
وَهِيَ خُطُوطُهَا وَفِي الحَدِيثِ تَبْرُقُ أَسَارِيرُ وَجْهِهِ وَكَذَلِكَ السِّرَارُ لُغَةٌ فِي السِّرَرِ وَجَمْعُهُ
أَسِرَّةٌ مِثْلُ حِمَارٍ وَأَحْمِرَةٍ عَرَق بفتح عین مهمله وفتح راء مهمله بمعنی صف خشت وآجر دیوار
وصف اسبان ومرغان وصف هر صف زده است وعِرْق بکسر عین وسکون راء
بمعنی رگ جان ورگ درخت وکوه بلند ومکان مرتفع وعرصه خانه واصل هر شیء آمده است
وجمع عِرْق بسکون عین الفعل عُرُوق وأَعْرَاق وعِرَاق است وحمل لفظ حدیث شریف
بر هر یک از این معانی ممکن است در مجمع البحرین مسطور است که حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرمودند که أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى یعنی منم پسر اصول زمین
وارکان آن از ائمه هدی وانبیا علیهم السلام مثل حضرت ابرهیم واسمعیل علیهما السلام وحاصل معنی کلام
آنحضرت علیه السلام آنست که من پسر اصول بهترین اهل زمینم تعره صیغه مفرد مذکر غایب است

ازفقرام

از فعل ماضی باب تفعل ووَرَم بفتح واو وفتح راء مهمله خیز کردن و آماس نمودن است
در قاموس مسطور است الوَدَم محرکة نفخ وانتفاخ وَدِم کفرح انتفخ کتودّم
وممکن است که بوده باشد مراد از الحسن در آخر حدیث حسن بصری بقرینه آنکه نقل
کرده اند همضمون را بعینه از او سنیان لعین چنانچه مذکور خواهد شد بعد از این
از کتاب مسند ابی یعلا وکتاب حلیة ابی نعیم یعنی در کتاب مناقب مذکور مرسلا روایت
شده است که بدرستیکه بود در بر مبارک حضرت امام حسن وحضرت امام حسین علیهما السلام
جامهای کهنه و پاره وبتحقیق که نزدیک شده بود عید پس گفتند آن دو حضرت
بمادر عالیشان شان حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که بدرستیکه پسران فلان را دوخته اند
از برای ایشان جامهای فاخره آیا پس نمیدوزی تو از برای ما جامه بجهت عید ای
مادر مهربان ما پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت در جواب ایشان که دوخته
میشود از برای شما انشاء الله تعالی ونور دیدگان خود را خوشنود و امیدوار نمود
پس چون عید رسید حضرت جبرئیل امین علیه السلم بامر ملک جلیل آمد و دو حله از حلهای
بهشت عنبر سرشت نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آورد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرمودند که چه چیز است این ای برادر من حضرت جبرئیل پس خبر داد حضرت
جبرئیل علیه السلم بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آنچه را که گفته بودند حضرت امام حسن و
وحضرت امام حسین علیهما السلم از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم وآنچه گفته بود
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بجهت دلخوشی ایشان که دوخته میشود از برای شما
انشاء الله تعالی پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلم که فرمود خداوند عالمیان چون شنید
قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را که خوب نمیدانیم ما اینکه دروغ گو بر آید حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم و با اینکه دروغ گو بگردانیم ما حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را

در آنچه گفته است که دوخته میشود از برای شما انشاء الله تعالی و سید حافظ دیلمی
که از علمای اهل سنت است باسناد خود روایت کرده است از انس بن مالک
که او گفت که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که در آنوقت که اهل بهشت
در بهشت عنبر سرشت متنعم باشند و اهل آتش در آتش جهنم معذب باشند در اینوقت
ببینند اهل بهشت نوری مرتفع درخشنده پس بگویند بعضی از اهل بهشت ببعض دیگر
که چه چیز بود این نور روشن درخشنده شاید که خداوند رب العزة مطلع بر ما گشته
و نظر مرحمت بسوی ما افکنده باشد پس گوید بجهت ایشان رضوان خازن جنان
که نه چنین است که گمان کرده اید شما بلکه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
بازی و خوشطبعی نمودند با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس تبسم نمود حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام پس تابید و روشن شد این نور که دیدید شما از چهار دندان پیش دهان
منور حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و بسند متصل روایت کرده است از ابن عباس
و او از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که چون بردند مرا بسوی
آسمان و داخل بهشت عنبر سرشت شدم رسیدم بقصر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
پس دیدم من هفتاد قصر از یک دانه مرجان سرخ رنگ مرصع و مزین بمروارید
درهای آن قصرها و دیوارهای آنها و بند و حصاربند آنها و پایه‌های آنها
و پا کرسیها و خطوط آنها همه از صنف واحد و رسته هم بود و یا همه از یک رگ
و یک اصل بود که مرجان سرخ مرصع و مزین بمروارید باشد و از حضرت امام
حسن علیه السلام روایت شده است که آنحضرت فرمودند و یا اینکه حسن بصری گفت
که نبود در دار دنیا عابدتر از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
می ایستاد در محراب عبادت بنماز تا اینکه خیز و ورم میکرد پایهای مبارک آنحضرت

وهو ظ

نباه بینما النبی صلی الله علیه وآله والناس فی المسجد ینتظرون بلالاً ان
یاتی فیؤذن اذ اتی بعد زمان فقال له النبی صلی الله علیه وآله ما حبسک یا بلال
فقال انی اجتزت بفاطمة علیها السلام وهی تطحن واضعة ابنها الحسن عند الرحا
وهی تبکی فقلت لها ایّما احبّ الیک ان شئت کفیتک ابنک وان شئت کفیتک
الرحا فقالت انا ارفق بابنی فاخذت الرحا فطحنت فذاک الذی حبسنی فقال
النبی صلی الله علیه وآله رحمتها رحمک الله اقول روی ابن شیرویه فی
الفردوس عن ابن عباس وابی سعید عن النبی صلی الله علیه وآله قال فاطمة
سیدة نساء العالمین ما خلا مریم بنت عمران وعن المسور بن مخرمة عنه صلی الله
علیه وآله قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی او اذاها فقد اذانی
وعن عمر بن الخطاب عنه صلی الله علیه وآله فاطمة وعلی والحسن والحسین فی
حظیرة القدس فی قبة بیضاء سقفها عرش الرحمن عز وجل شرح اجتزت صیغه
متکلم وحده است از فعل ماضی معلوم باب افتعال وعین الفعل آنرا حذف نموده اند
اجتزت یعنی گذشتم وگذر کردم جوهری گفته الاجتیاز السلوک حظیرة القدس
بهشت عنبر سرشت است چنانچه بیت المقدس حظیرة المحاریب گویند واصل حظیره
خانه را گویند که بجهت محافظت مال واسباب زنند وحظر بمعنی منع است در
قاموس مسطور است حظر الشیء وعلیه منع وحجر واتخذ حظیرة کاحتظر والمال
حبسه فیها وحظیرة القدس الجنة در نهایه ومجمع البحرین مسطور است فی الحدیث
لا یلج حظیرة القدس مدمن الخمر اراد بحظیرة القدس الجنة قبه بضم قاف
وتشدید با بخط در زیر خیمه را گویند وگاه استعمال میشود در بنا چنانچه سابقا مذکور
شد سه نسخه بحار الانوار که در اینوقت در نظر فقیر است در هر سه لفظ حدث وهی تبکی است

وظاهرش آنست که وهو بنکی باشد که راجع بحضرت امام حسن ع بوده باشد چنانچه سابقا نیز مثل
آن روایت مذکور شد واشتباه درینجا از کاتبان واقع شده خواهد بود وبنحوی ترجمه
نمود که باهر دو مناسب درست باشد ولی ظاهرش آنست که بوده باشد در حدیث
منقول از فردوس فقرهٔ ما خلا مریم بنت عمران از جملهٔ موضوعات سنیان وممکن است
که فرموده باشد آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در اوائل حال حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم وبعد از قیام بعبادات وصبر بر مصایب والام وظهور اخلاص تمام رسیده
باشد آنحضرت بشرف افضلیت زنان اولین وآخرین وکافهٔ نساء عالمین چنانچه
مذکور شد قبل ازین ونقل خواهد شد بعد ازین از کتاب علل الشرایع وکتاب
دلایل الامامهٔ طبری قول جبرئیل امین وملائکهٔ مقربین والله اعلم یعنی شیخ فقیه زاهد ورام بن
عیسی بن ابی النجم الاشتری علیه الرحمه در کتاب تنبیه الخاطر روایت کرده است
که روزی از روزها در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله ومردمان در مسجد منتظر بودند که بیاید بلال مؤذن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
پس اذان بگوید آمد بلال بعد از ساعت وزمانی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمودند ببلال که چه چیز نگه داشته بود ترا ای بلال که دیر کردی پس عرض کرد
بلال که بدرستیکه من گذشتم بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم وآنحضرت آرد میکرد
وگذاشته بود حضرت امام حسن علیه السلم را در نزد آسیا وآنحضرت گریه میکرد پس
عرض کردم من بخدمت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که کدام یک محبوب تر است
در نزد تو اگر میخواهی نگه داری کنم من پسر ترا واگر مقرر میفرمائی من بگردانم از
برای شما آسیا را آنحضرت علیها السلم فرمودند که من نرم تر ومهربان ترم بفرزندم
پس گرفتم من آسیا را وآرد کردم بجهت آنحضرت پس بآن مشغول شدم وآن است

الجزو

آنچیزی که نکه داشت مرا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند ببلال که رحم کرده
تو بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم رحمت حق تعالی بر تو باد ایضا مؤلف کتاب طاب الله
ثراه وجعل الجنة مثواه گفته که روایت کرده است ابن شیرویه که از علمای اهل
تسنن است در کتاب فردوس از ابن عباس و از ابی سعید که ایشان هر دو
روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم سیده زنان عالمیان است سوای مریم بنت عمران و از
مسور بن مخرمه روایت کرده است که او گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پاره گوشت است از من پس هر که بغضب آورد او را بغضب
آورده است مرا و یا اینکه آزار کند او را پس تحقیق که آزار کرده است مرا ه و از عمر بن
الخطاب علیه اللعنة والعذاب روایت کرده است که آنملعون گفت که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و حضرت علی بن
ابی طالب و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلم در بهشت عنبر سرشت
خواهند بود در قبه سفیدی که بوده باشد سقف آن قبه عرش خداوند رحمن عز و جل
اقول ۵۲ قَالَ السَّیِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ رَحِمَهُ اللهُ فِی کِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ قَالَ
وَجَدْتُ فِی کِتَابِ مَا اُنْزِلَ مِنَ الْقُرْاٰنِ الْکَرِیْمِ فِی النَّبِیِّ وَاَهْلِ بَیْتِهِ ص تَاْلِیْفِ
مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَیْدِ الْبُخَارِیِّ
عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْعَلَوِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ هَاشِمٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ
اَبِیْ هٰرُوْنَ الْعَبْدِیِّ عَنْ اَبِیْ سَعِیْدِ الْخُدْرِیِّ قَالَ اُهْدِیَتْ اِلٰی رَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَاٰلِهِ قَطِیْفَةٌ مَنْسُوْجَةٌ بِالذَّهَبِ اَهْدَاهَا لَهُ مَلِکُ الْحَبَشَةِ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ لَاُعْطِیَنَّهَا رَجُلًا یُحِبُّ اللهَ وَرَسُوْلَهُ وَیُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُوْلُهُ

فمدّ اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله اعناقهم اليها فقال رسول الله صلى الله
عليه واله اين علىؑ قال عمار بن ياسر فلما سمعت ذلك وثبت حتى اتيت
عليا عليه السلم فاخبرته فجاء فدفع رسول الله صلى الله عليه واله القطيفة
اليه فقال انت لها فخرج بها الى سوق الليل فنقضها سلكا سلكا فقسمها في
المهاجرين والانصار ثم رجع الى منزله وما معه منها دينار فلما كان من
غد استقبله رسول الله صلى الله عليه واله فقال يا ابا الحسن اخذت امس
ثلثة الاف مثقال من ذهب فانا والمهاجرون والانصار نتغدى عندك
غدا فقال علىؑ نعم يا رسول الله فلما كان الغد اقبل رسول الله صلى الله
عليه واله فى المهاجرين والانصار حتى قرعوا الباب فخرج اليهم وقد عرق
من الحياء لانه ليس في منزله قليل ولا كثير فدخل رسول الله صلى الله
عليه واله ودخل المهاجرون والانصار حتى جلسوا ودخل علىؑ على فاطمة
عليها السلم فاذا هو بجفنة مملوة ثريدا عليها عراق يفور منها ريح المسك
الاذفر فضرب علىؑ بيده عليها فلم يقدر على حملها فعاونته فاطمة عليها السلم
على حملها حتى اخرجها فوضعها بين يدى رسول الله صلى الله عليه واله فدخل
على فاطمة فقال اى بنية انى لك هذا قالت يا ابة هو من عند الله ان الله
يرزق من يشاء بغير حساب فقال رسول الله صلى الله عليه واله الحمد لله
الذى لم يخرجنى من الدنيا حتى رايت فى ابنتى ما راى زكريا فى مريم
بنت عمران فقالت فاطمة يا ابة انا خير ام مريم فقال رسول الله صلى الله
عليه واله انت فى قومك ومريم فى قومها شرح قطيفه در لغت عرب
بالاپوش را گويند كه پرزدار باشد كلكدار مثل مخمل وجمع آن قطايف وقطف

بعم نامر

بضم قاف وطاء مهمله است مثل صحیفه وصحایف وصحف در قاموس مسطور است
اَلْقَطِیفَةُ دِثَارٌ مُخْمَلٌ ج قَطَائِفُ وَقُطُفٌ بِضَمَّتَیْنِ ابن اثیر گفته اَلْقَطِیفَةُ هِیَ
کِسَاءٌ لَهُ خَمْلٌ جوهری ذکر کرده است اَلْقَطِیفَةُ دِثَارٌ مُخْمَلٌ وَالْجَمْعُ قَطَائِفُ وَقُطُفٌ
اَیْضًا مِثْلُ صَحِیفَةٍ وَصُحُفٍ کَاَنَّهَا جَمْعُ قَطِیفٍ وَصَحِیفٍ سُوق بضم سین مهمله بازار را
گویند بعضی گفته اند که بتذکیر وتانیث هر دو مستعمل میشود وبعضی دیگر گفته اند که لفظ آن
مؤنث است وتذکیر در آن غلط است بجهت آنکه تصغیر آن سُوَیْقَه است ومیگویند سُوقٌ
نَافِقَةٌ وجمع آن اسواق است در حدیث واقع شده است که شَرُّ بِقَاعِ الْاَرْضِ الْاَسْوَا
قُ وَهِیَ مَیْدَانُ اِبْلِیسَ وَسُوقُ اللَّیْلِ بازاری بوده است در مدینهٔ طیبه وظاهرش آن است
که خرید وفروش در وقت شام در آنجا میشده باشد جوهری گفته است اَلسُّوقُ
یُذَکَّرُ وَیُؤَنَّثُ نَقَضَ صیغهٔ مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی معلوم یعنی برهم زد وشکافت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن قطیفه را در قاموس مسطور است اَلنَّقْضُ فِی الْبِنَاءِ
وَالْحَبْلِ وَالْعَهْدِ وَغَیْرِهِ ضِدُّ الْاِبْرَامِ کَالْاِنْتِقَاضِ وَالتَّنَاقُضِ صاحب کشاف گفته است
اَلنَّقْضُ اَلْفَسْخُ وَفَکُّ التَّرْکِیبِ سِلْکٍ بکسر سین مهمله وسکون لام خیط ونخ را گویند
وجمع آن سُلُکٌ بضم سین وضم لام است وجمع جمع آن اَسْلَاکٌ وَسُلُوکٌ است
جوهری گفته اَلسِّلْکُ اَلْخَیْطُ وَالسَّلْکُ بِالْفَتْحِ مَصْدَرُ قَوْلِکَ سَلَکْتُ الشَّیْءَ فِی
فَانْسَلَکَ اَدْخَلْتُهُ فِیهِ فَدَخَلَ در قاموس مسطور است اَلسِّلْکَةُ بِالْکَسْرِ اَلْخَیْطُ
یُخَاطُ بِهَا ج سِلْکٌ ج اَسْلَاکٌ وَسُلُوکٌ سِلْکًا سِلْکًا یعنی نخ نخ نمود آنحضرت
آن قطیفه را وظاهرش آنست که تارهای تار وپود آن قطیفه بوده است مفتول طلا
چنانچه حال نیز معمول است که می بافند پردهٔ در مبارکهٔ خانهٔ کعبهٔ معظمه وکتیبهٔ جامهٔ خانهٔ
مبارکه را از مفتول طلا قبل ازین مکرر مذکور شد که جَفْنَه بفتح جیم کاسهٔ بهن

بسیار بزرگ را گویند مثل طشت وطبق خمیر تفوق صیغه مفرد مذکر غایب است
از فعل مضارع معلوم وفوران بوی بهن ومنتشر شدن آنرا گویند در قاموس مسطور است
فار المسك فوارا بالضم وفورانا محركة انتشر ضرب در انحدیث شریف بمعنی اخذ
چنانچه مفسرین در تفسیر آیه وافی هدایه ضرب لكم مثلا من انفسكم ذكر كرده اند
وبمعنی مد كه مراد دراز كردن دست وبمعنی حركت دادن بقوت چنانچه لغویین ذكر
كرده اند مناسب است عراق بضم عین وتحقیق آن واذفر وتزید وتقوب وشمه از
احوال عمار قبل از این مذکور شد هرگاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند ممکن است بوجه فقره
انت فی قومك ومریم فی قومها نحو یكه مذكور شد در فقره ما خلا مریم بنت عمران
در حدیث سابق بر آن ویا اینكه چون امت مرحومه بنص آیه مبارکه افضل امم است
دلالت میکند بر افضلیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر مریم بنت عمران وجمیع زنان
عالمیان والله اعلم یعنی مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه مکوید
که گفته است سید نقیب زاهد وفقیه عالم عابد جمال العارفین ابی القاسم علی بن
موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسنی قدس الله روحه در کتاب سعد السعود
که یافتم من در کتاب مذکور اهل تسنن که تالیف نموده است آنرا محمد بن عباس بن
علی بن مروان واو روایت کرده است بسند مزبور از ابی سعید خدری که
او گفت که بهدیه آوردند بسوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بالاپوشی
که بافته شده بود بطلا هدیه فرستاده بود آنرا بادشاه حبشه بجهت آنحضرت
پس حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند که هر آینه عطا میکنم آنرا بمردی
که دوست میدارد خداوند عالمیانرا ورسول حق تعالی را ودوست میدارند
اورا حق تعالی وپیغمبر برگزیده او پس دراز کردند اصحاب کرام آنحضرت گردنهای

خود را بسوی آن بالاپوش پس فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که
کجاست حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم گفت عمار بن یاسر علیه الرحمه که پس
چون شنیدم من آنرا از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جستم و بخدمت حضرت
امیرالمومنین علیه السلم بسرعت تمام شتافتم و بآنحضرت خبر دادم پس حضرت
امیرالمومنین علیه السلم آمد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله آن بالاپوش را بآنحضرت امیرالمومنین علیه السلم عطا کرد و فرمود که
تو لایق و سزاواری بآن پس حضرت امیرالمومنین علیه السلم آن بالاپوش را برداشت
و بیرون آمد بسوی سوق اللیل که بازاری بوده است در مدینهٔ مشرفه پس فروخت
حضرت امیرالمومنین علیه السلم آن بالاپوش را بنرخ و مفتولهای طلای آنرا بیرون
آورد پس قسمت کرد آنرا بمهاجرین و انصار بعد از آن برگردید آنحضرت علیه السلم
بسوی منزل مبارکش و نبود با آنحضرت از آن دیناری پس چون فردای
آنروز شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روی منور خود را بجانب حضرت
امیرالمومنین علیه السلم نموده فرمود که یا ابا الحسن گرفتی تو دیروز سه هزار مثقال
طلا پس من و جمیع مهاجرین و انصار مهمان توایم فردا و چاشت میل میکنیم در
نزد تو صباح حضرت امیرالمومنین علیه السلم عرض کردند که بلی خوبست چنین باشد
یا رسول الله پس چون فردای آنروز شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با جمیع مهاجرین
و انصار رو آوردند بجانب خانهٔ منورهٔ حضرت امیرالمومنین علیه السلم تا اینکه
رسیده شدند و در را زدند پس بیرون آمد بسوی ایشان حضرت امیرالمومنین علیه السلم
و بتحقیق که عرق کرده بود آنحضرت علیه السلم از راه شرم و حیا بجهت آنکه نبود در خانهٔ
مبارکهٔ آنحضرت علیه السلم کم و نه بسیار پس چون حضرت امیرالمومنین علیه السلم

در را کشود و استقبال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آنحضرت نمود داخل شدند
بخانه مبارکه آنحضرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و داخل شدند جمیع مهاجرین
و انصار تا اینکه نشستند جمیع ایشان بانتهای تمام بجهت خوردن چاشت و طعام
در دولت سرای حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آمد حضرت امیر المؤمنین ع نزد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم که شاید آن بضعة الرسول تدارکی بجهت رفع خجالت آنحضرت نماید
پس دید ناگاه در نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم کاسه بهن بسیار بزرگی
مثل طشت و طبق مملو از ثرید و در آن بود پارچهای گوشت و منتشر میشود
از آن بوی مشک بسیار خوشبو پس گرفت بدست مبارکش آنرا حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم و یا اینکه دراز کرد آنحضرت ع دست خود را بر آن و یا حرکت داد بدست
مبارکش آنرا پس نتوانست حضرت امیر المؤمنین علیه السلم با آن همه قوت و قدرت
که بردارد آنرا پس یاری و همراهی نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم را در برداشتن آن تا اینکه بیرون آورد حضرت امیر المؤمنین آنرا و گذاشت
بر زمین در پیش روی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین پس
چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا مشاهده نمود برخاسته نزد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم آمد و فرمود که ای دخترک گرامی من از کجا آمده است از
برای تو این طعام حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد که ای پدر عالیمقدار
آمده است آن از جانب خداوند عالمیان بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد
بهر که میخواهد بیگمان و یا زیاده از حد حساب پس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمودند که شکر و سپاس خداوند آنچنانی را سزا است که بیرون
نبرد مرا از دار دنیا تا اینکه دیدم در دخترم آنچه را که دیده بود حضرت زکریا علیه السلم

دهرم

در مریم دختر عمران پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد بخدمت آنحضرت
که ای پدر بزرگوار من بهترم یا مریم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که تو بهتری
در میان قوم خودت و او بهتر بود در میان قوم خویش **مصباح الانوار** ٥٣ عن ابی
جعفر علیه السلم قال اقبلت فاطمة علیها السلم الی رسول الله صلی الله علیه و آله
تعرف فی وجهها الخمص قال یعنی الجوع فقال لها یا بنیة ههنا فاجلسها علی فخذه
الایمن فقالت یا ابتاه انی جائعة فرفع یدیه الی السماء فقال اللهم رافع الوضعة
و مشبع الجاعة اشبع فاطمة بنت نبیک قال ابو جعفر علیه السلم فلا و الله ما جاعت
بعد یومها حتی فارقت الدنیا و عن امیر المؤمنین علیه السلم قال ان فاطمة بنت
محمد صلی الله علیه و آله وجدت علة فجاءها رسول الله صلی الله علیه و آله عائدا
فجلس عندها و سألها عن حالها فقالت انی اشتهی طعاما طیبا فقام النبی صلعم
الی طاق فی البیت فجاء بطبق فیه زبیب و کعک و اقط و قطف عنب فوضعه
بین یدی فاطمة فوضع رسول الله صلی الله علیه و آله یده فی الطبق و سمی الله
و قال کلوا بسم الله فاکلت فاطمة و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و الحسن
و الحسین علیهم السلم فبینما هم یاکلون اذ وقف سائل علی الباب فقال السلم علیکم
اطعمونا مما رزقکم الله فقال النبی صلی الله علیه و آله اخسأ فقالت فاطمة
یا رسول الله ما هکذا تقول للمسکین فقال النبی صلی الله علیه و آله انه الشیطان
ان جبرئیل جاءکم بهذا الطعام من الجنة فاراد الشیطان ان یصیب منه و ما
کان ذلک ینبغی له و عن حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه و آله لا ینام حتی
یقبل عرض وجنة فاطمة او بین ثدییها و عن جعفر بن محمد علیهما السلم قال
کان رسول الله صلی الله علیه و آله لا ینام حتی یضع وجهه الکریم بین ثدیی
فاطمة

شرح خمص بفتح خاء معجمه وسکون میم متصله بصاد مهمله بمعنی گرسنگیست چنانچه
در لفظ حدیث شریف مذکور است لغویین نیز ذکر کرده اند و قول حق تعالی
که فرموده است ذٰلِكَ بِأَنَّهُ لَا يُصِيبُهُ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ مفسرین تفسیر
کرده اند مخمصه را بمجاعه وگفته اند که مخمصه مصدر است مثل مغضبه در نهایه مسطور است
الخَمْصُ وَالخَمِيصَةُ وَالمَخْمَصَةُ الجُوعُ وَالمَجَاعَةُ وَمِنْهُ حَدِيثُ جَابِرٍ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلعم خَمِيصًا
شَدِيدًا طاق طاق وطاقچه است که در زبان فارسی استعمال میکنند جوهری تصریح نموده
که آن کلمه فارسی معرب است وجمع آن در لغت عرب طاقات وطیقان است
طبق بفتح طاء مهمله وفتح باء یکنقطه در زیر در لغت عرب بچندین معنی آمده است والنسب در
اینمقام بمعنی آنچیزیست که چیز بخورند از آن مثل خوان وخوانچه صاحب قاموس در ضمن معانی
طبق گفته وَالَّذِي يُؤْكَلُ عَلَيْهِ وجمع آن اَطْباق باتفاق است صاحب قاموس در
جمع آن اَطْبِقَه را نیز ذکر کرده است صاحب مجمع البحرین طِباق مثل جِبال را بر اطباق
مثل اسباب جمع آن نقل نموده زبیب بروزن نصیر مویز را گویند وآن اسم جمع است
وواحد آن زبیبه است ومی آید لفظ زبیب بعنوان تذکیر وتانیث میگویند
هو الزبیب ومیگویند هی الزبیب واز عبارت قاموس معلوم میشود که انجیر خشک را نیز
زبیب میگویند کعک بفتح کاف وسکون عین است وبا تاء وحدت نیز در احادیث
بلفظ کعکه واقع شده جمیع لغویین تصریح کرده اند که کعک نانیست مشهور ولفظ
آن فارسی معرب است در فرهنگ مسطور است که کاک در لغت فارسی بمعنی خشک است
ونانی را که از آرد خشک پخته باشند کاک گویند ومعرب آن کعک است
ظاهرش آنست که تخصیص مشهور باشد اقط بفتح همزه وکسر قاف کشک را گویند ممکن است
که بوده باشد مراد از آن پنیر بجهت آنکه آنچه ذکر کرده اند در تحقیق آن لغویین نزدیک

بعد

بتحقیق پیوسته است جوهری گفته است که گاه است ساکن میکنند قاف را ونقل میکنند
حرکت آنرا بهمزه در شعر اما از عبارت قاموس ظاهر میشود که بدون ضرورت
شعر نیز میگویند اِقِط بفتح وضم وکسر همزه با سکون قاف در هر سه وبفتح همزه وکسر قاف
مثل کَتِف چنانچه مشهور ومتفق علیه است وبفتح همزه وضم قاف بروزن رَجُل و
بکسر همزه وکسر قاف مثل اِبِل وجمع آن اَقْطان است قِطْف بکسر قاف وسکون
طاء مهمله خوشه را گویند وجمع آن قطاف وقطوف است در قرآن مجید که در سوره
مبارکه الحاقّة واقع شده است قطوفها دانیة بجمع قطف مذکور است ابن اثیر در
نهایه گفته است که مکرر واقع شده است لفظ قطف در احادیث وبفتح روایت کرده اند
آنرا محدثین وبدرستیکه آن بکسر است جزم وتحقیق لغویین ذکر کرده اند که قطف بفتح
قاف مصدر وبمعنی چیدن است اِخْسَأْ فعل امر است وماضی آن خَسَأَ از باب منع است
وآمده است فعل آن متعدی ولازم میگویند خَسَأَ الکلبَ یعنی دور کرد سگ را
با ذلت وخواری ومیگویند خَسَأَ الکلبُ یعنی دور شد سگ باخفت وخواری واصل
معنی آن اِبْعاد با اکراه است چنانچه دور میکند از خود سگ را باخفت وخواری وناخوشی
وبهمین معنی است در آیه مبارکه که در سوره مؤمنین واقع شده قال اخسئوا فیها
ولا تکلمونِ شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده که آن بمعنی کردن
زجر است بجهت اینکه دور شود از اخس یعنی دور شو دور شو وبگوئی آنرا از روی
قهر وغضب وجنة بضم وفتح وکسر واو بلندی رو را گویند که در فارسی گونه
نامند وتحقیق لغات وذکر لغویین در آن سابقا مذکور شد هر گاه خواهند رجوع
بآنجا فرمایند واق در حدیث حذیفه النسب آنست که بوده باشد بمعنی واو
جمع چنانچه نقل کرده اند علمای علم نحو ومفسرین ذکر کرده اند در آیه وافی هدایه

سورهٔ مبارکهٔ نور ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم او بیوت اباءکم و مؤید
همین روایت بود و در مثل الحدیث شریف که مذکور شد سابقا و مقوی آنست آنچه
روایت شده است بعد از آن و ممکن است که بوده باشد بمعنی بل والله اعلم یعنی شیخ
عالم فاضل شیخ هاشم بن محمد علیه الرحمة در کتاب مصباح الانوار روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که آمد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
بسوی پدر عالیمقدارش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس آنحضرت صلی الله
علیه و آله دانست از رنگ روی مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم گرسنه بودن
آنحضرت را پس فرمودند با آنحضرت که ای دختر گرامی من اینجا یعنی نزد من بیا
و در بر من بنشین پس نشاندند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را
بر بالای ران و زانوی دست مبارک خود پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم عرض کرد
که ای پدر عالیمقدار من بدرستیکه من گرسنه ام پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
دستهای مبارک خود را بجانب آسمان برداشت و گفت که ای خداوند من
توئی بلند کنندهٔ زیردستان و سیر کنندهٔ گرسنگان سیر گردان حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم دختر پیغمبر برگزیده ات را حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند
که قسم بخداوند عالمیان که گرسنه نشد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بعد از آن روز
تا اینکه مفارقت از دار دنیا بسرای عقبی فرمود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله صاحب آزار شد پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بعیادت آنحضرت تشریف ارزانی نموده آمد و در نزد
آنحضرت نشست و پرسید از فرزند دلبندش احوالش را حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم

عرض کرد بخدمت پدر عالیمقدارش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستیکه
دلم میخواهد و خواهش میکنیم بطعام پاکیزه پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخواست
بسوی طاقی در آنخانه و از آن طاقچه آورد خوانچه که بود در میان آن موز و نان
تخنخ و کنک و یا پنیر و خوشه انگور پس آن خوانچه را آنحضرت گذاشت در پیش
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک
خود را در آن طبق گذاشت و گفت بسم الله و فرمود که بگویید بسم الله و بخورید پس
خوردند از آن نعمتهای بهشت عنبر سرشت حضرت فاطمه زهرا و حضرت امیر المؤمنین
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلم در اثنای اینکه میخوردند ایشان از آن
طعام بهشت عنبر سرشت در اینوقت ایستاد سائلی در در خانه مبارکه آنحضرت
پس گفت السلم علیکم اطعام کنید و بدهید بما از آنچه روزی کرده است حق تعالی
آنرا بشما حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از روی قهر و غضب فرمود که دور شو و
او را مثل سگ بخواری و ذلت دور نمود بعد از آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
عرض کرد که یا رسول الله هرگز ننموده بودید چنین از برای مسکین و نبود قاعده
شما چنین با سائل فقیر حزین آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه
بود او شیطان لعین و بدرستیکه چون آورد حضرت جبرئیل امین از برای شما
این طعام را از بهشت برین اراده کرد شیطان اینکه بخورد ازین طعام
بهشت جاودان و نبود این سزاوار از برای شیطان بجهت اینکه دور
گردانیده است او را از رحمتش خداوند عالمیان و از حذیفه الیمان روایت
کرده است که او گفت که قاعده و داب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود
که میخوابید تا اینکه میبوسید گونه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را و میان

دوستان آنحضرت را و روایت کرده است از حضرت امام محمد جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که قاعده و دستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود
که همچو امید آنحضرت تا اینکه میگذاشت روی منور گرامی خود درمیان دو پستان مبارک
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام **ع** القطان عن السکری عن الجوهری عن شعیب بن واقد
عن اسحق بن جعفر بن محمد بن عیسی بن زید بن علی قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلم یقول انما سمیت فاطمة علیها السلم محدثة لان الملائکة کانت تهبط
من السماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران فتقول یا فاطمة ان الله
اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین یا فاطمة اقنتی لربک و
اسجدی وارکعی مع الراکعین فتحدثهم ویحدثونها فقالت لهم ذات لیلة الیست
المفضلة علی نساء العالمین مریم بنت عمران فقالوا ان مریم کانت سیدة
نساء عالمها وان الله عزوجل جعلک سیدة نساء عالمک وعالمها وسیدة
نساء الاولین والاخرین **کتاب** دلائل الامامة للطبری عن محمد بن هرون
بن موسی التلعکبری عن الصدوق مثله **شرح** آیه مبارکه که در شان حضرت مریم
علیها السلم نازل شده در سوره آل عمران است بعضی از مفسرین ذکر کرده اند که مراد
از ملائکه حضرت جبرئیل علیه السلام است بنا علیه در اینجا نیز با حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
حضرت جبرئیل خواهد بود قنوت در لغت بمعنی طاعت و خشوع و نماز و دعا و
عبادت و قیام و طول قیام و سکوت و عبودیت و اطاعت و قیام بحقوق ازواج
آمده و در هر جا هر یک از معانی مذکوره که مناسب باشد مستعمل میشود و در شان
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم جمیع معانی مذکوره مناسبت است حق تعالی در سوره
مبارکه البقره فرموده کل له قانتون یعنی همه مطیع و منقاد خداوند عالمیان اند

وبعضی

وبعضی گفته اند که مقر و معترف اند به بندگی و عبودیت حق تعالی و در سوره
مبارکه احزاب فرموده وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ یعنی قیام بطاعت و
فرمان برداری نماید و در سوره مبارکه تحریم فرموده عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن
يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ و ایضا در سوره مبارکه
نسا فرموده فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ یعنی قیام نمایندگان بحقوق شوهران و اطاعت
کنندگان اند بجهت ایشان و در سوره مبارکه البقره فرموده وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ
یعنی داعین و یا طول دهندگان در قنوت و بعضی گفته اند یعنی ساکتین و صامتین
و روایت کرده اند از زید بن ارقم که او گفت در ابتدای اسلام ما حرف میزدیم در اثنای
نماز تا اینکه نازل شد وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ یعنی ساکتین پس سکوت نمودیم بعد از آن
در نماز و در سوره مبارکه زمر فرموده أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا
يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی نماز گزارنده و عبادت کننده است در ساعات شب
روایت شده است که این آیه مبارکه نازل شد در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
جوهری گفته که اصل در معنی قنوت طاعت است بعد از آن نامیده اند بقیه معانی را
بآن شیخ طبرسی علیه الرحمه گفته است که اصل قنوت دوام است بعد از آن استعمال
شده است در معانی دیگر و هر یک از معانی مذکوره آیات و احادیث واقع شده است
که مناسبت بمعنی مذکور دارد و اصطفا بمعنی برگزیدن و لطف نمودن است از
حضرت امام محمد باقر علیه السلم در تفسیر آیه مبارکه روایت شده است که آنحضرت علیه السلم
فرمودند بدرستیکه حق تعالی برگزید ترا ای مریم از برای ذریه انبیا یعنی که ترا
ذریه پیغمبران اولوا العزم خود فرمود و پاک گردانید ترا از عمل ناشایست و برگزید

تورا از برای ولادت حضرت عیسی علیه السلام بدون شوهر شیخ طبرسی علیه الرحمه در
تفسیر مجمع البیان بعد از ذکر این حدیث شریف بیان نموده که بیرون آمد اصطفا
بسبب نکته که فرمود آنحضرت از تکرار بجهت آنکه میشود بنابر آنچه حضرت فرمود
اصطفا مستعمل در دو معنی مختلف یعنی در اول استعمال شده است در معنی که مخالف
و مغایرست با معنی که استعمال شده است در آن تا تاسیس بعمل بیاید مطلقا تکراری
که ناخوش است در کلام فصحاء بناء علیه کمترین نیز در شان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بنحوی ترجمه خواهد نمود که مبرا باشد از تکرار و موافق باشد با آنچه فرموده است حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بجهت مریم بنت عمران و مقدم شده است در آیه مبارکه
سجود بر رکوع بعضی گفته اند که جهت آنست که واو دلالت نمیکند بر ترتیب بلکه
از برای مطلق جمع و اشتراکست و بعضی گفته اند که واسجدی یعنی سجده شکر بگزار
از برای خداوند عالمیان وارکعی یعنی نماز بجای آر با نماز گزارندگان و بعضی
گفته اند که یعنی نماز را با جماعت ادا نمای بخاطر کمترین میرسد که ممکن است که چون سجده
اشرف و افضل از رکوع است و نهایت انقیاد و تذلل از آن معلوم میشود
بجهت آنکه میگذارد بنده اشرف اعضای خود را که رو و پیشانیست بر
زمین بجهت آن مقدم داشته باشد آنرا حضرت رب العالمین و احادیث
کثیره بر فضیلت سجده واقع شده از آنجمله آنکه بنده در هیچ حالت نزدیکتر نیست
بدرگاه حق تعالی از حالت سجده و جایز نیست سجده بجهت غیر خداوند عز و جل
و اوست مخصوص بسجده و غیر ذلک والله اعلم یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن
علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه روایت کرده است در
کتاب علل الشرایع بسند معتبر مذکور از اسحق بن جعفر نواده حضرت امام زین العابدین علیه السلام

که او کفت

که او گفت که من شنیدم از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت
میفرمود که بدرستیکه نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم محدثه بجهت
آنکه فرود می آمدند ملائکه مقربین و یا حضرت جبرئیل امین علیه السلم از آسمان پس ندا
میکردند آنحضرت را همچنانکه ندا میکردند حضرت مریم بنت عمران علیها السلم را
پس میگفتند ملائکه مقربین و یا میگفت حضرت جبرئیل امین که ای حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم بدرستیکه خداوند عالمیان برگزید و اختیار کرد ترا باینکه آفرید ترا
از نعیم بهشت عنبرسرشت و بیرون آورد ترا از صلب طاهر پاک بهترین پیغمبران
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و از رحم پاکیزه حضرت خدیجه کبری علیها السلم
نیکوترین زنان عالمیان و تزویج فرمود ترا بحضرت علی مرتضی علیه السلم خوبترین
جمیع اوصیا و اصفیا و پاک و پاکیزه گردانید ترا بسبب ایمان کامل از
پلیدی کفر و شک و ریب و یا بسبب توفیق کثرت طاعات و عبادات
از بدیهای عصیان و نقصان و یا آنکه پاک و پاکیزه گردانید ترا از آلودگی
کثافتها مثل حیض و نفاس که میباشد از برای زنان و یا آنکه پاک و پاکیزه
گردانید ترا از اخلاق ذمیمه و اوصاف ردیه و برگزید و اختیار کرد ترا
بر زنان جمیع عالمیان باینکه گردانید ترا مادر خلفا و ائمه هدی علیهم السلم
الی یوم القیام فی الواقع این معنی بغایت دقیق است بجهت آنکه منصب
ارجمند وصایت و خلافت خداوند عالمیان بعد از اندک زمانی از ذریه
و رحم حضرت مریم علیها السلم منتقل شد برحم و ذریه دیگر و همچنین بود در سایر زنان
بعد از ام البشر حوا که منتقل میشد از رحمی برحمی دیگر اما بعد از حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم الی یوم القیام در ذریه و رحم آنحضرت باقی و منتقل نشد برحم و ذریه دیگر

واشاره باینست قول خداوند عالمیان در سورهٔ مبارکهٔ زخرف وَجَعَلَهَا
كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دائم بدار بندگی باخلاص خداوند
عالمیانرا و یا طول بده استادن در نمازرا و یا نیکو قیام کن بحقوق شوهر عالیمقدار
که بهترین خلق اولین و آخرین است بعد از حضرت رسول رب العلمین صلی الله
علیه و آله اجمعین الی یوم الدین و یا بهر یک و یا بجمیع معانی مذکوره در شرح
بجهت محض رضای خداوند عالمیان و سجده کن از برای پروردگار ت
بعد از قیام بطاعات سجدهٔ شکر توفیق عبادات و طاعات و رکوع کن
با رکوع کنندگان که امر باشد بنماز و یا بنماز جماعت چنانچه مذکور شد در شرح پس با
می آمدند ملائکهٔ مقربین و یا حضرت جبرئیل امین علیه السلم نزد حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم پس حدیث میکرد و حرف میزد آنحضرت عم با ایشان و حدیث میکردند و
حرف میزدند ایشان با حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس گفت در شبی از شبها حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم با ایشان که آیا نیست تفضیل داده شده بر جمیع زنان
عالمیان حضرت مریم بنت عمران علیها السلم پس گفتند ملائکهٔ مقربین
و یا گفت حضرت جبرئیل امین علیه السلم در جواب بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
که بدرستیکه بود حضرت مریم علیها السلم سیده و بزرگ زنان عالم خودش
و بدرستیکه گردانیده است خداوند عز و جل تورا سیده و بزرگ زنان عالم
خودت و عالم حضرت مریم علیها السلم و سیده و بزرگ زنان اولین و آخرین
ایضا شیخ عالم فاضل مسترشد شیخ محمد بن جریر الطبری علیه الرحمه در کتاب
دلائل الامامه بسند مذکور از شیخ جلیل القدر صدوق علیه الرحمه مثل این حدیث را
روایت کرده است ع أَبِي عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ الْمُؤَدِّبِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

علی الاصفهانی

علي الاصبهاني عن ابراهيم بن محمد الثقفي عن اسمعيل بن بشار قال حدثنا
علي بن جعفر الحضرمي بمصر منذ ثلثين سنة قال حدثنا سليمان قال محمد بن
ابي بكر قرأ وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث قلت وهل لمانی
يحدث الملائكة الا الانبياء قال ان مريم لم تكن نبية وكانت محدثة
وام موسى بن عمران كانت محدثة ولم تكن نبية وسارة امرأة ابرهيم
قد عاينت الملائكة فبشروها باسحق ومن وراء اسحق يعقوب ولم تكن
نبية وفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله كانت محدثة ولم تكن
نبية قال الصدوق رحمه الله قد اخبر الله عز وجل في كتابه بانه ما ارسل
من النساء احدا الى الناس في قوله تبارك وتعالى وما ارسلنا قبلك الا
رجالا نوحي اليهم ولم يقل نساء والمحدثون ليسوا برسل ولا انبياء
شرح محدث بضم میم وفتح حاء مهمله وفتح دال مهمله مشدده متصله بثاء سه نقطه
صیغه مفرد مذکر اسم مفعول است ومحدثه بشرح ایضا بلحوق هاء تانیث مفرد
مؤنث آنست ومحدثون بشرح مذکور باواو جمع صیغه جمع مذکر آنست ودخول
زنان محدثه در محدث ومحدثون بعنوان تغلیب است شمه از احوال حضرت
ساره در شرح حدیث شانزدهم و ذره از مناقب محمد بن ابی بکر در شرح فقره
حدیث سی ونهم همین باب سابقا مذکور شد هرگاه خواهند که معرفتی باحوال
ایشان بهم رسانند رجوع بانجا فرمایند یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن
الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه بسند معتبر مذکور در کتاب علل الشرایع
روایت کرده است که محمد بن ابی بکر قرائت کرد ویا چون قرائت کرد آیه مبارکه را
که در سوره حج است باین نحو وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث

گفت سلیمان راوی حدیث که من گفتم باو که آیا حدیث میکند وحرف میزنند
ملائکهٔ مقربین مگر با انبیاء مرسلین گفت محمد بن ابی بکر در جواب که بدرستیکه
حضرت مریم بنت عمران علیهما السلم نبود پیغمبر وحال آنکه بود محدثه چنانچه ناطق است
بآن قول خداوند عالمیان که فرموده است در سورهٔ آل عمران وَاِذْ قَالَتِ
الْمَلٰئِکَةُ یَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفٰکِ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ
یَا مَرْیَمُ اقْنُتِیْ لِرَبِّکِ وَاسْجُدِیْ وَارْکَعِیْ مَعَ الرَّاکِعِیْنَ وایضا در سورهٔ مبارکهٔ مذکوره
فرموده اِذْ قَالَتِ الْمَلٰئِکَةُ یَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیْحُ
عِیْسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیْهًا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ ومادر حضرت موسی علیه السلم
محدثه بود چنانچه حق تعالی اخبار نموده است بآن در سورهٔ مبارکهٔ قصص وَاَوْحَیْنَا
اِلٰی اُمِّ مُوْسٰی اَنْ اَرْضِعِیْهِ فَاِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ فَاَلْقِیْهِ فِی الْیَمِّ وَلَا تَخَافِیْ وَلَا
تَحْزَنِیْ اِنَّا رَادُّوْهُ اِلَیْکِ وَجَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ وحال آنکه نبود والدهٔ حضرت
موسی علیه السلم پیغمبر وساره زوجهٔ حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلم بتحقیق که دید
برأی العین ملائکهٔ مقربین را پس بشارت دادند ملائکه باو بتولد حضرت اسحق
علیه السلم ازاو وبتولد حضرت یعقوب علیه السلم بعد از حضرت اسحق علیه السلم از ذریهٔ
او چنانچه حق تعالی اخبار فرموده است بآن در سورهٔ مبارکهٔ هود وَامْرَاَتُهُ قَائِمَةٌ
فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِاِسْحٰقَ وَمِنْ وَرَاءِ اِسْحٰقَ یَعْقُوْبَ قَالَتْ یَا وَیْلَتٰی
ءَاَلِدُ وَاَنَا عَجُوْزٌ وَهٰذَا بَعْلِیْ شَیْخًا اِنَّ هٰذَا لَشَیْءٌ عَجِیْبٌ قَالُوْا اَتَعْجَبِیْنَ
مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ رَحْمَتُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّهُ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ
وحال آنکه نبود حضرت ساره پیغمبر وحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم محدثه بود چنانچه
در احادیث کثیرهٔ متواتره واقع شده ونبود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم

پیغمبر گفته است شیخ جلیل القدر صدوق علیه رحمة الله الملک الغفور بعد از نقل این
روایت در کتاب مذکور که بدرستیکه اخبار فرموده است خداوند عالمیان
در قرآن مجید باینکه نفرستاده است احدی از زنان را برسالت نبوی مردمان
در قول مبارکش که در سورهٔ انبیاست وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي
إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و نفرموده زنانرا یعنی بنصّ آیهٔ وافی
هدایه معلوم میشود که باید بوده باشد رسول و پیغمبر البته مرد و محدثون نیستند رسولان
و نه پیغمبران پس جایز است که بوده باشد زن محدثه و مردیکه نبوده باشد رسول
و نبی بوده باشد محدث ع٥ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ
عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا
عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوٌّ عِلْماً فَقَالَ لَهُ مَا الْجَامِعَةُ فَقَالَ تِلْكَ
صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ
النَّاسُ إِلَيْهِ وَلَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَفِيهَا حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ قَالَ لَهُ فَمُصْحَفُ
فَاطِمَةَ فَسَكَتَ طَوِيلاً ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَعَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ
مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله خَمْسَةً وَسَبْعِينَ يَوْماً وَقَدْ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَكَانَ جَبْرَئِيلُ يَأْتِيهَا
فَيُحْسِنُ عَزَاهَا عَلَى أَبِيهَا وَيُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخْبِرُهَا
بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلِيٌّ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ
شرح جفر بفتح جیم و سکون فاء متصله برای مهمله ظاهرش آنست که بوده باشد
در لغت بمعنی صندوق بزرگ مدوّر که ساخته باشند آنرا از چرم بی چوب و یا از
چوب بی چرم بجهت آنکه ذکر کرده است صاحب قاموس و غیره لغویین الْجُفْرَةُ
بِالضَّمِّ جَوْفُ الصَّدْرِ أَوْ مَا يَجْمَعُ الْبَطْنَ وَالْجَنْبَيْنِ وَسَعَةٌ فِي الْأَرْضِ مُسْتَدِيرَةٌ

و ایضا ذکر کرده اند الجفر جعبة من جلود لا خشب فیها او من خشب لا جلود فیها
و در نهایه مسطور است که الجفر الکنانة و الجعبة التی یجعل فیها السهم و ممکن است
که بوده باشد جفیر که ذکر کرده اند لغویین بر وزن زبیر مصغر جفر مثل صندوق
و صندوقچه که میگویند در زبان فارسی و واقع شده است در حدیث طولی که
روایت کرده است آنرا شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب حجه کافی از ابی بصیر که
پس فرمود حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که بدرستیکه در نزد
ماست جفر و نمیدانند ایشان که چه چیز است جفر گفت ابو بصیر که من عرض کردم
که چه چیز است جفر آنحضرت علیه السلم فرمودند که ظرف مخصوصیست از پوست و در
آنست علم جمیع پیغمبران و جمیع اوصیا و علم جمیع علمای آنچنانی که قبل از این
بوده اند از قوم بنی اسرائیل و ایضا روایت کرده است که حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم فرمودند که در نزد من است جفر سفید راوی گفت که من عرض
کردم بخدمت آنحضرت ع که پس چه چیز است در آن آنحضرت ع فرمودند که در آنست
زبور حضرت داود و توریه حضرت موسی و انجیل حضرت عیسی و صحف حضرت ابراهیم و حلال و حرام
و مصحف حضرت فاطمه ع و نمیگویم و ادعا نمیکنم که در آن است قرآن مجید و حال آنکه در آن است
آنچه محتاج میشوند مردمان بسوی آن و محتاج نمیشویم ما بسوی احدی حتی آنکه در آنست تازیانه و نصف تازیانه
و چهار یک تازیانه که هر کدام حد چه گناه است که باید حد زد تا آن نحو در آن
گناه و دیت خراش که شخصی در پوست بدن دیگری کند و فرمودند
که در نزد من است جفر سرخ راوی عرض کرد که چه چیز است در جفر سرخ آنحضرت ع
فرمودند که در آن است اسلحه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و بدرستیکه
خواهد گشوده شد جفر سرخ از برای خون ریزی خواهد گشود آنرا صاحب شمشیر

آن

آل حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که مراد از آن بوده باشد قائم آل محمد علیهم السلم
عرض کردند بخدمت آنحضرت که آیا میدانند آنچه را که فرمودید اولاد حضرت
امام حسن علیه السلم یعنی جمعی از اولاد آنحضرت که ادّعای خلافت و داعیهٔ خروج
و پادشاهی دارند آنحضرت علیه السلم فرمودند که آری بخداوند عالمیان قسم
میدانند چنانچه میدانند شب را که بتحقیق شب است و روز را که بیقین روز است
اما اینکه واداشته است ایشانرا حسد و خواهش دنیا بر نفی و انکار حق و هر گاه
طلب میکردند ایشان حق را بجهت صاحب حق بهتر بود از برای ایشان در دنیا
و آخرت و بنا بر بعضی روایات بعد از آن فرمودند آنحضرت علیه السلم که بدرستیکه
صبح میکنیم ما و حال آنکه بسیار است دشمنان ما و بتحقیق که شب میکنیم ما در حالتی
که نیست از برای ما دشمنی که بوده باشد دشمنی او بیشتر از خویشان و اقربای ما
و در حدیث دیگر وارد شده است که پرسیدند از آنحضرت علیه السلم که چه چیز است
جفر آنحضرت ع فرمودند که پوستیست گوسفند و پوست بز است چسبیده است
آنها بیکدیگر در آنست اسلحهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و جمیع کتب و مصحف
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم جامع صیغهٔ اسم فاعل است و باعتبار بزرگی و یا بسبب جمع مسائل
کثیره و یا مسائل متباینهٔ مختلفه در آن طومار اطلاق اسم جامع بر آن ممکن است چنانچه
ذکر کرده اند لغویین که میگویند دیگ بسیار بزرگ را جامع و میگویند مسجد
بسیار بزرگ را جامع بجهت اجتماع مردمان در آن و یکی از نامهای بزرگ
خداوند عالمیان جامع است و در معنی آن گفته اند که اوست خداوند آنچنانکه
جمع میکند خلائق را در روزی که شک و شبهه نیست در وقوع آن روز
و بعضی گفته اند که جامع اوصاف حمد و ثنا است و بعضی گفته اند که اوست

خداوند آنجنابکه جمع میکند مثل را با مثل و متباین را با متباین و ضد را با ضد و این
فعل متمشّی نمیتواند شد مگر از خداوند قادر چنانچه وارد شده است که فرعون
و فرعونیان در حین غرق گرفتار شدند با آتش دوزخ و شعرای عرب گفته اند
لا تَعْجَبُوا الاَضْدادُ اِنِ اجْتَمَعَتْ ، وَاللهُ يَجْمَعُ بَيْنَ الْماءِ وَالنّارِ ، و تا جامعه
ممکن است که بوده باشد تا مبالغه و تحقیر مثل تا علامه و ممکن است که بوده باشد
تا تانیث باعتبار آنکه واقع شده است صفت از برای صحیفه و در حدیث طویل
مزبور که روایت کرده است آنرا شیخ کلینی علیه الرحمه الی یوم النشور در کتاب حجة
کافی از ابی بصیر مذکور است که حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
فرمودند بابی بصیر که ای ابا محمد بدرستیکه در نزد ماست جامعه و نمیدانند
مردمان که چه چیز است جامعه گفت ابو بصیر که من عرض کردم که فدای تو شوم
چه چیز است جامعه آنحضرت علیه السلم فرمودند که صحیفه ایست که طول آن هفتاد
ذرع است بذراع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و املاء آنحضرت است که بیرون
آمده است از شکاف دهان مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خط مبارک
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که نوشته است آنرا آنحضرت بدست راست
مبارکش در آن نوشته است جمیع حلال و حرام و هر چیزیکه محتاج میشوند بسوی
آن مردمان حتی ارش خراش در پوست و دراز کرد آنحضرت علیه السلم دست
مبارک خود را بسوی من و فرمود که اذن و رخصت میدهی از برای من
ای ابا محمد که کنیه ابو بصیر است من عرض کردم که فدای تو شوم بدرستیکه من
بنده توام بعمل بیار با من آنچه میخواهی پس آنحضرت علیه السلم فشردند یعنی دست
و با بازوی مرا بدست مبارکش و به تندی فرمود که حتی ارش مثل این فشردن

نیز در جامعه مرقوم و مذکور است سید الفضلا میر سید شریف که از اعاظم علمای محققین
اهل السنت است در کتاب شرح مواقف گفته است که بدرستیکه جفر و جامعه
دو کتابیست که بوده است از برای حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم بتحقیق که
که ذکر شده است در آن دو کتاب بعلم حروف علم حوادث تا انقراض عالم
و ائمه معروفین از اولاد آنحضرت ع میدانسته اند آنرا و احکام غریبه میکرده اند
بسبب آن و مؤید قول اوست حدیثیکه روایت شده است از حضرت امام رضا
علیه التحیة والثنا در وقتی که مامون ملعون آنحضرت را میخواست ولی عهد نماید
و با آنحضرت ع وعده میکرد تسلیم خلافت و امر را آنحضرت علیه السلم فرمودند انّ
الجفر والجامعة تدلان علی خلاف ذلک و حدیثیکه روایت کرده است
شیخ کلینی در کتاب حجت کافی که بدرستیکه عبد الملک بن اعین عرض کرد بخدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستیکه جماعت زیدیه و معتزله بتحقیق که جمعیت
کرده اند بر سر محمد بن عبد الله پس آیا پادشاهی هست از برای او یعنی در طالع
و شأنش آنحضرت علیه السلم فرمودند که بخدا قسم که در نزد من است دو کتاب که نوشته است
در آن دو کتاب نام هر پیغمبر و هر پادشاهی که پادشاه خواهد شد در زمین نه بخدا
قسم که نیست نام محمد بن عبد الله در هیچ یک از آن دو کتاب محمد بن عبد الله مذکور
محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلم است و لقب
او نفس زکیه بود و از ائمه زیدیه و خلیفه یحیی بن زید است چنانچه در اول صحیفه کامله
مذکور است و بجهت اخذ بیعت جبری حضرت امام جعفر صادق علیه السلم را مقید
و محبوس گردانید و خانه آنحضرت را غصب نمود چنانچه آنحضرت ع فرموده بود
بپادشاهی نرسید و در چهاردهم شهر رمضان سنه صد و چهل هجری لشکر منصور دوانیقی

عباسی او را در مدینهٔ طیبه بقتل رسانیدند اَدِیْمٌ بفتح همزه و کسر دال و سکون یا مثناة
بمیم بر وزن کَرِیْم پوست دباغی شده را گویند و پوست سرخ و مطلق پوست را
نیز میگویند و جمع آن اَدَم بفتح همزه و فتح دال مهمله است مثل اَفِیْق و اَفَق جوهری
گفته است که گاه میاید جمع آن اُدُمٌ مثل رَغِیْف و اَرْغِفَه فَخِذ بفتح فاء و
کسر خاء معجمه و ضمه ذال معجمه مثل کَتِف و فَخْذ و فِخْذ بسکون خا با فتح و کسر فا ران را گویند
مابین ساق و ورک و لفظ آن مونث سماعی و جمع آن اَفْخَاذ است فَالِجٌ
بکسر لام شتر بسیار بزرگ دو کوهانه را گویند اَرْش بفتح همزه و سکون را مهمله دیت
جراحات و جنایات و تفاوتی که بگیرد مشتری از بایع در وقت ظهور عیب در
مبیع را گویند و اصل اَرْش در لغت بمعنی افساد است خَدْش بفتح خاء معجمه و سکون
دال مهمله خراش را گویند هر چند خراشی باشد که بیرون نیاید از آن خون چنانچه
میگویند مگس را خدوش و گربه را مخادش و مُخَدِّش بر وزن مُحَدِّث مُصْحَف بضم
و فتح و کسر میم چیزی را گویند که بوده باشد صُحُف در آن و اصل در آن ضم میم است چنانچه
مشهور است تَبْحَثُوْنَ صیغه جمع مذکر مخاطب است از فعل مضارع باب مَنَعَ
و بحث در لغت بمعنی تفحص و تفتیش است لهذا نامیده اند سورهٔ مبارکه توبه را
سُوْرَةُ الْبُحُوْث و بحث در لغت بمعنی استقصا نیز آمده است و در حدیث شریف
مذکور آن معنی نیز مناسب است تُرِيْدُوْنَ صیغه جمع مذکر مخاطب است از فعل مضارع
باب افعال و اصل آن بوده است با واو قلب کرده اند واو را با الف در فعل
ماضی و بیا در فعل مضارع و حذف کرده اند واو را در مصدر بجهت مجاورت
آن با الف و عوض آورده اند از آن ها را در آخر مصدر میگویند اَرَادَ یُرِیْدُ
اِرَادَةً و اِرَادَه بمعنی مشیت و خواهش است و اراده در خلق آنچیزی را گویند که خواهش

لکن

کنند بآن در دل وخواهند که بعمل آید آن در خارج و در حق تعالی بمعنی ایجاد است
وظاهرش آنست که مراد آنحضرت علیه السلم از فقرهٔ اِنَّكُم لَتَبْحَثُونَ عَمّا تُرِيدُونَ
وَعَمّا لا تُرِيدُونَ آن باشد که شما شیعیان البته تفحص وتفتیش میکنید بجهت تحصیل علم
وکمال بآنچه میخواهید آنرا وبآنچه نمیخواهید آنرا چنانچه میگویند که فلانی ساعیست در تحصیل علم
مهرنیک وبد وعلمای امامیه علیهم الرحمه تفحص وتفتیش نموده ومینمایند احوال ائمه هدی
علیهم السلم واحوال ائمه ظلم وجور را وفلان عالم تفحص وتفتیش نموده است مسائل
مخالف ومؤالف را خلاصه مقصود آنکه این فقره متضمن خوش آمدن آنحضرت است
از سؤال وتفتیش شیعیان وتحسین است بایشان وتطابق هر جزو بجزوی منظور نیست
که مصحف حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم عما لا تریدون باشد بلکه مقصود حضرت ازین کلام
محض تحسین شیعیان است بآنکه استقصاء وتفحص وتفتیش بلیغ مینمایند که
بدانند جمیع اشیارا ونماند در نزد ایشان مجهولی مولانا خلیل قزوینی علیه رحمة الله
الملک الغنی در شرح کتاب حجت کافی در شرح این حدیث شریف گفته بدرستیکه
شما هر آینه تفحص میکنید از چیزهائیکه میخواهید واز چیزهائیکه نمیخواهید یعنی آنکه بکار
شما نمی آید ونفعش کم است میتواند بود که اشارت باشد بآنکه بعضی از ذهنها
نمیفهمد وقوع این را الی نبوت این غلام داعی معروض میدارد اولا
آنکه معنی مذکور متضمن منع وزجر شیعیان است از سؤال ومعلوم میشود که
ناخوش آمده باشد آنحضرت ع را از سؤال شیعیان وسؤال بی نفع مینموده باشند
از آنحضرت ع وبوده باشد این شیوه وپیشهٔ ایشان همیشه واین بسیار بعید
ومنع آنحضرت ایشانرا درچنین مقام که تفتیش مینموده اند فضائل حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم را بچنین منع بلیغ بغایت بعید است با وجود قول خداوند عالمیان

که فرموده است وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ثانیا آنکه جواب سؤال بی نفع نیز
مثل سؤال آنست استغفر الله پس لازم بود بر آنحضرت علیه السلام که نگویند بایشان
جواب با وجود آنکه در احادیث متعدده واقع شده است که حضرات ائمه
معصومین علیهم السلام بدون سؤال سائلی اظهار میفرموده اند مصحف حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام را و استنباط امور آینده را از آن بلکه اولا بیان و اظهار میفرموده اند
آنرا مجملا بنحویکه باعث شوق و سؤال سائل شود از حقیقت آن چنانچه بیان
فرموده اند در حدیث ابی بصیر که روایت شده است در کتاب حجت کافی
و حدیثیکه مذکور میشود در متن بعد از این و حدیثیکه نقل خواهد نمود کمترین در
شرح خطبه آینده ثالث آنکه کدام نفع است انفع از دانستن فضائل حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام که باعث ازدیاد قوت ایمان و وصول جنان و دلخوشی شیعیان است
چنانچه عرض کرد جابر انصاری علیه رحمة الله الملک الباری بخدمت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که فدای تو شوم یابن رسول الله نقل فرمائید حدیثی در
فضیلت جدهٔ عالیمقدارت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام که چون من نقل
کنم آنحدیث را بجهت شیعیان فرحناک و خوشنود شوند شیعیان بآن
آنحضرت ع حدیث فرمودند بجهت او حدیث شریف غریبی که نهایت قدر
و منزلت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در نزد خداوند عالمیان و رفعت شأن آنحضرت است
از آنحدیث ظاهر میشود چنانچه سابقا مذکور شد رابعا آنکه عوام شیعه علیهم د
معتقدند بر اینکه حضرت جبرئیل امین و ملائکه مقربین ع بودند خدمهٔ حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام و جنبانندهٔ گهوارهٔ اطفال آنحضرت حتی آنکه بآواز بلند
نقل میکنند آنرا درویشان و مداحان در محلات و اسواق و جمیع اذهان

عوام

عوام میفهمند و معتقدند بوقوع آن بی نبوّت امّا آمدن حضرت جبرئیل علیه السّلم
نیز در حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم در تعزیهٔ حضرت سیّد المرسلین و تسلّی دادن
و نقل و حکایت نمودن با آنحضرت را نمیفهمند و وقوع این را بی نبوّت خاصّةً
آنکه شک و شبهه نیست در نهایت فصاحت و بلاغت کلام ربّانی و ایجاز و
اختصار آیات قرآنی بمرتبهٔ که واقع شده است در احادیث که نیست هیچ حرفی
از حروف قرآن مجید مگر اینکه هست از برای او هفتاد هزار معنی با وجود این
ایجاز و اختصار در چندین آیات مبارکات بیان فرموده است حق تعالی
بدون سؤال و التماس احدی نزول حضرت جبرئیل علیه السّلم و ملائکهٔ مقرّبین را بمریم
بنت عمران و بساره زوجهٔ حضرت ابراهیم علیه السّلم و بوالدهٔ حضرت موسی علیه السّلم
و نمودار شدن و حرف زدن ملائکه و خبر دادن از آینده با ایشان و جواب
و سؤال ملائکه با آن زنان چنانکه گفتند بمریم که خواهد بهم رسید از تو پسری که
بوده باشد نام او عیسی و او خواهد بود وجیه در دنیا و عقبی و خواهد بود از
جملهٔ مقرّبان درگاه احدیّت و گفتند و دلداری دادند بمادر حضرت موسی
علیه السّلم که شیر بده بفرزندت و چون بترسی باو از کشتن فرعون و فرعونیان
بینداز او را بدریا و مترس و محزون مشو بدرستیکه بعد از این رد خواهیم کرد
ما او را بسوی تو و خواهیم گردانید او را از جملهٔ پیغمبران مرسل و گفتند و نمودار
شدند بساره با وجود آنکه او کرد هاجر و حضرت اسمعیل را آواره که حق تعالی
بعد از این عطا خواهد فرمود بتو پسری که بوده باشد نام او اسحق و بعد از آن
متولّد خواهد شد از اسحق بجهت تو نوادهٔ که بوده باشد نام او یعقوب
و ساره گفت در جواب ایشان یا وَیْلَتیٰ ءَاَلِدُ وَاَنَا عَجُوزٌ وَهٰذَا بَعْلِی شَیْخًا

اِنَّ هٰذَا لَشَیْءٌ عَجِیْبٌ باز گفتند ملائکهٔ مقربین در جواب قول ساره اَتَعْجَبِیْنَ
مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ رَحْمَتُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّهُ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ چگونه
میفهمند وقوع اینها را اذهان بدون نبوّت ونمیفهمند نزول وگفتگو و اخبار
بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را بدون نبوّت ومیفهمند دلداری والدهٔ حضرت
موسی علیه السلم را در انداختن فرزندش بدریا با وجود ظنّ سلامتی و اخبار مادر
حضرت موسی علیه السلم را بآنچه واقع خواهد شد در مستقبل ونمیفهمند دلداری
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را در مصیبت پدر عالیشانش حضرت سیّد المرسلین
واخبار آنحضرت را باحوال ذریّهٔ اش بعد ازین وجه نفع کثیر دارد ذکر نزول
حضرت جبرئیل وملائکهٔ مقرّبین بجهت تهنیت حضرت سیّد المرسلین بمریم ووالدهٔ
حضرت موسی علیه السلم وساره که نبودند ایشان خاتونان ما ونه پدران ایشان
پیغمبران ما ونه شوهران ایشان آقایان ما ونه فرزندان ایشان امامان ما
که تصوّر نشود آن نفع کثیرا اضعافاً مضاعفه بجهت تهنیت حضرت سیّد
المرسلین صلی الله علیه وآله اجمعین در نزول حضرت جبرئیل امین ودلداری
واخبار ونقل احوال ذریّه وامّت در مستقبل بخاتون شیعیان ودختر گرامی
پیغمبر آخر الزمان وشفاعت کنندهٔ ایشان وزوجهٔ مکرّمهٔ آقا وصاحب
کلّ اختیار محبّان ودستگیر هر دو جهان ایشان ووالدهٔ عالیشان ائمّه
وحجج خداوند عالمیان وامیدگاه دنیا وعقبای شیعیان البته رسیده است
بخاطر عاطر آن فاضل نحریر چیزیکه قاصرست از ادراک آن عقل امثال
فقیر وَاللّٰهُ یُحِقُّ الْحَقَّ وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیْلَ عزاء بفتح عین مهمله وفتح زاء معجمه
والف ممدوده در لغت بمعنی صبرست میگویند اَحْسَنَ اللّٰهُ عَزَاءَکَ

یعنی عطا کند حق تعالی بتو صبر نیک در حدیث واقع شده است که کسیکه
باز دارد مصیبت زده را بر صبر عطا میکند حق تعالی باو ثواب بسیار و ایضا در
حدیث واقع شده است که دیدن مصیبت زده دادن تعزیه است براو یطیب
صیغهٔ مفرد مذکر غایب است از فعل مضارع باب افعال و ممکن است که بوده باشد
فعل مضارع ثلاثی مجرد بجهت آنکه میآید ثلاثی مجرد آن نیز متعدی و بمعنی ثلاثی
مزید باب افعال در قاموس مسطور است که طابه و اطابه طیبه پس معلوم میشود
که آمده است مجرد و مزید آن هر دو بیکمعنی و متعدی و طیب مخالف خبث است
در جمیع معانی در حدیث واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر
فرمودند که بنامند مدینهٔ مشرفه را الطیبه و طابه و نگویند بآن یثرب چنانچه میگفتند
قبل از آن صاحب قاموس ذکر کرده است که طیبه و طابه طیبه و مطیبه مدینه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است جوهری گفته که طیبه بر وزن شیبه نام
مدینهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است یعنی شیخ ثقه عظیم المقدار محمد بن
الحسن الصفار علیه رحمة الله الملک الغفار در کتاب بصائر الدرجات
روایت کرده است بسند معتبر مذکور از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم که پرسیدند از آنحضرت بعضی از اصحاب ما شیعیان از جفر
پس آنحضرت علیه السلم در جواب فرمودند که آن پوست کاو نر است مملو از
علم پس عرض کردند بخدمت آنحضرت که چه چیز است جامعه آنحضرت عم فرمودند
که آن صحیفه ایست یعنی مثل طومار که طول آن هفتاد گز است و در عرض بقدر
پوست مثل تماج و امثال آنست که لولهٔ پیچیدهٔ آن مثل ران شتر بسیار بزرگ
دوکوهانه است و فرمودند که در آن است کل آنچه محتاج میشوند مردمان

بوی آن و نیست قضیهٔ مگر اینکه نوشته است در آن حتی اینکه نوشته است
در آن ارش خراش که در پوست کسی دیگر نماید عرض کردند بخدمت آنحضرت
که پس چه چیز هست مصحف حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام آنحضرت علیه السلام مدتی ساکت
شدند بعد از آن فرمودند که بدرستیکه شما شیعیان هر آینه تفحص و تفتیش میکنید
از آنچه میخواهید و از آنچه نمیخواهید یعنی تفحص و تفتیش مینمایید و استقصار میکنید
که بدانید جمیع چیزها را و نماند بر شما چیزی مجهول خوب میکنید که طلب علم میکنید
رحمت حق تعالی بر شما باد چنانچه در شرح حدیث مذکور شد بدرستیکه
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام باقی ماند بعد از پدر عالیمقدارش حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین هفتاد و پنج روز و بتحقیق که داخل شده
بوده بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام حزن و اندوه بسیار بر رحلت پدر عالیمقدار
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و می آمد حضرت جبرئیل علیه السلام بنزد آنحضرت
پس نیکو میکرداند صبر و عزای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را بر مصیبت آنحضرت
بوفات پدر عالیشانش و آنحضرت را دلداری میداد و خاطر مبارک غمگین
حزینش را از گرد کدورت و غبار غم و الم پاک میکرد و خبر میداد بآنحضرت از
احوال خیر مآل پدر عالیمقدارش و قدر و منزلت او در نزد خداوند عالمیان
و جا و مکان آنحضرت در بهشت عنبر سرشت و خبر میداد بحضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام بآنچه واقع خواهد شد بعد از رحلت آنحضرت در ذریهٔ آنحضرت و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مینوشت آنچه را که خبر میداد از آن حضرت جبرئیل علیه السلام
بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس اینست مصحف حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام این
غلام داعی معروض میدارد که ایضاً شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب حجت کافی

از مهربنا

از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از ابن رئاب از ابی عبیده مثل این حدیث
شریف را روایت کرده است چنانچه حدیث آینده را بسندی که نقل خواهد
شد ذکر کرده است و چون دو حدیث مذکور در متن که از کتاب بصائر الدرجات
نقل شده هر دو قریب بهم بفاصلهٔ دو حدیث در یکباب کتاب حجت کافی
روایت شده البته مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب چنانچه حدیث
ثانی را ذکر از کافی نموده حدیث اول را نیز در اصل نسخه بحار الانوار نقل نموده است
اما چون سه نسخه بحار الانوار که در اینوقت در نظر این ذرهٔ بیمقدار است
هیچ یک مصحح و معتمد نیست نقل حدیث اول از کتاب کافی از قلم کاتبان
افتاده خواهد بود لهذا متبرک بذکر آن قیام نموده شد ۵۷ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ
عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ تَظْهَرُ
الزَّنَادِقَةُ سَنَةَ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَذَلِكَ لِأَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ
فَاطِمَةَ قَالَ فَقُلْتُ وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ فَقَالَ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ
مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا مَلَكاً يُسَلِّي عَنْهَا غَمَّهَا وَيُحَدِّثُهَا
فَشَكَتْ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهَا إِذَا أَحْسَسْتِ ذَلِكِ وَ
سَمِعْتِ الصَّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمَتْهُ فَجَعَلَ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ
مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفاً قَالَ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلَكِنْ فِيهِ
عِلْمُ مَا يَكُونُ کا الْعِدَّةُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ شرح ولادت سراسر سعادت
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم در روز دوشنبه هفدهم
شهر ربیع الاول سال هشتاد و سه هجری در مدینهٔ طیبه واقع شد و در روز دوشنبه

تاریخ ولادت ناطق الحق فاتح ابواب العلوم
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

هفتم شهر ذی الحجة الحرام سال یکصد و چهارده هجری برتبهٔ خلافت بعد از وفات
پدر عالیشانش حضرت امام محمد باقر علیه السلم فایز شد و در روز دوشنبه پانزدهم
شهر رجب المرجب سال یکصد و چهل و هشت هجری در زمان منصور دوانیقی در
مدینهٔ طیبه بزهر جفا برتبهٔ شهادت سرافراز و در قبرستان بقیع در نزد پدر
و جدش و حضرت امام حسن علیهم السلم مدفون شد و بعضی وفات آنحضرت را در شهر
شوال سنهٔ مذکوره نقل کرده اند مدت عمر شریف آنحضرت شصت و پنج سال و کسری
قبل از رتبهٔ خلافت سی و یکسال و مدت امامت و خلافت آنحضرت سی و چهار
سال پس ظهور زنادقه و دولت بنی عباس در زمان خلافت آنحضرت ع وقوع
شد در اوایل خلافت خود آنحضرت ع اخبار نموده خواهد بود و تظهر صیغهٔ مفرد مؤنث
غائبه است از فعل مضارع و معنی ظهور اظهر من الشمس است در قاموس مسطور است
ظهر ظهورا تبیّن جوهری گفته ظهر الشیء ظهورا تبیّن صاحب مجمع البحرین
ذکر کرده است ظهر الشیء ظهورا بان بعد الخفاء مولانا خلیل قزوینی علیه
رحمة الله الملک الغنی در شرح الحدیث شریف در کتاب حجت کافی گفته
الظهور مصدر باب منع قوت گرفتن یعنی قوت میگیرند فلاسفه زنادقه بفتح
زاء معجمه و فتح نون متصله بالف و کسر دال مهمله و فتح قاف متصله بها جمع
زندیق بکسر زاء معجمه و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء متصله بقاف است
بر وزن قندیل جوهری گفته که زندیق معرب است و جمع آن زنادقة است
و اصل زنادقه زنادیق است حذف کرده اند یا را و عوض آورده اند
از یاء دو نقطه در زیر که بود در مابین دال و قاف ها را در آخر کلمه بعد از
قاف و اسم از آن زندقه است لغویین ذکر کرده اند که زندیق دهری را

گویند

گویند که اختیار مذهب و ملتی ننموده باشند و بعربی اورا ملحد گویند و در حدیث
نیز واقع شده که زنادقه دهریه اند که قائل نیستند بوجود صانع و نه بهشت
و نه بدوزخ و میگویند وَمَا يُهْلِكُنَا اِلَّا الدَّهْرُ و بعضی از علماء ذکر کرده اند که
زنادقه جمعی از مجوس اند که میگویند ایشانرا ثنویه و اعتقاد ایشان آنست که نور
مبدء خیرات و ظلمت مبدء شرورست و بعضی گفته اند که زنادقه جمعی اند که
اظهار ایمان کنند در ظاهر و بوده باشند کافر در باطن مثل خلفای جور اهل التسنن
و در کتاب مفاتیح العلوم مسطورست که زنادقه جمعی از مجوس آتش پرست اند
که میگویند ایشانرا مانویه و بودند ایشان مزدکیه و مزدک اسم مردی است
که ظاهر شد در زمان پادشاهی قباد پدر انوشیروان در عجم و کتابی آورد
زند نام و زند کتاب مجوس است که نوشته بود آنرا زردشت حکیم
و گمان ایشان آنست که زردشت حکیم بوده است پیغمبر و زند کتاب سماویست
پس مزدک مروج مذهب مجوس و آتش پرستی شد و اصحاب و متابعان
او منسوب شدند بزند و معرب شد کلمه پس گفته شد زندیق پس زندقه و زندیق
معرب زندیست که اسم کتاب مجوس است بعضی از علما ذکر کرده اند که
این بحسب اصل وضع است بعد از آن استعمال نموده اند در هر بدین
و سست دین و در قاموس مسطورست که یا انکه زندیق معرب زن دین است
یعنی کسی که دین و مذهب او سست باشد مثل دین زن خلاصه اینکه باتفاق
لغویین کلمه زندیق معرب است و اصل آن فارسی از زند کتاب مجوس و یا از زن
دین است و مراد از ظهور زنادقه در سال صد و بیست و هشت هجری ممکن است
که بوده باشد ظهور دولت بنی عباس چون خلفای بنی عباس ضعیف الایمان بوده اند مثل ثانی که کافر مطلق

بوده اند مثل خلفای بنی امیه ونه متصلب در دین وصاحب ایمان قویم بوده اند مثل سلاطین صفویه
انار الله برهانهم کاه اقرار بامامت ائمه هدی علیهم السلم مینموده اند وگاه ایشانرا از زجر وحبس
نموده بقتل میرسانیده اند وهرگاه اهل تسنن را قوت وقدرتی بوده اظهار
هم مذهبی باایشان مینموده اند وهر وقت که فرقه شیعه را قوی میدیده اند اظهار
تشیع میکرده اند بااین جهت حضرت ایشانرا زنادقه نامیده ویا اینکه در ظاهر
اظهار اسلام ودر باطن کافر بوده اند ویا اینکه چون ابومسلم مروزی که بانی
دولت عباسی وصاحب خروج شد مردی بوده مروزی ویا صفاهانی
شهرت داده بود که من از فرزندان سلیط بن عبد الله بن عباسم وسلیط پسر سلیطه
کنیز عبد الله بن عباس بود وخلفای بنی امیه جبرا اورا فرزند عبد الله بن عباس
نموده میراث بجهت او از اولاد عبد الله بن عباس گرفتند چنانچه در کتب
سیر مفصلا مذکورست خلاصه مدعا آنکه در سال صد وبیست وهشت
هجری ابومسلم مروزی حسب الفرموده ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله
بن عباس که اورا ابرهیم امام میگفتند در خراسان خروج نموده دعوت
عباسیه را که از سال صدم هجری داعیان عباسی در آنجا بوده مختفی داشتند
آشکار نموده ومخترع سیاه پوشی که نشان وقوام دولت عباسیه بود گشته
کل لشکر خود را سیاه پوش نمود در سال صد وبیست ونه کل ولایت
خراسان را مسخر نموده ونصر سیار را که از جانب بنی امیه در آنجا بود
بعراق گریزانید وبااین سبب مروان حمار که آخر خلفای بنی امیه بود ابرهیم
بن محمد را محبوس ودر حبس مقتول نمود وسفاح بن محمد باسایر اولاد
عباس بکوفه فرار نمودند بنو امیه از دفع ابومسلم عاجز گشته لشکر بسیار

خروج ابومسلم مروزی

بیمار

بیشمار بر سر او جمع شده بود تزلزل تمام یوماً فیوماً در دولت بنی امیه راه یافته
در سال صد و سی و دو هجری لبعی و اهتمام ابومسلم مروزی سفاح بن محمد
برادر ابراهیم مذکور بر سریر سلطنت متمکن شد چنانچه سابقاً مذکور شد و در
کتب سیر مذکور است که ابومسلم در زمان دولت عمر بن عبد العزیز در یکی از
قرای اصفهان متولد شد و او از اولاد گودرز بود و از غرایب اتفاقات آنکه
گودرز در روز جنگ لباس سیاه میپوشید و در غیر معرکهٔ کارزار هرگز نمیخندید
ابومسلم نیز در حین خروج و ظهور لباس سیاه پوشیده و هرگز در غیر روز جنگ
کسی او را خندان ندید و بعضی گفته اند که او از اولاد بوزرجمهر حکیم بود و او
بجهت استحکام بنای دولت عباسیه قریب ششصد هزار نفس را بقتل رسانید
منصور دوانیقی که بعد از برادرش سفاح خلیفه شد او را بجزایش رسانیده
مقتول نمود زمخشری در کتاب ربیع الابرار نقل نموده که ابومسلم میگفت
که من مستحق آتش جهنم ام بجهت آنکه خاموش کردم منقل آتش بنی امیه را
و برافروختم آتشکدهٔ ظلم بنی عباس را و ممکن است که مراد از ظهور زنادقه
ظهور سنباد مجوس آتش پرست باشد سنباد مرد متمول مجوسی بود ساکن
بلدهٔ نیشابور و در سال صد و بیست و هشت هجری که ابومسلم مروزی روانهٔ
خراسان بود در نیشابور بخانهٔ سنباد رفته ما فی الضمیر خود را باو اظهار نمود و
مابین او و ابومسلم شرائط غمخوارگی و دوستی محکم گشت چون در همان
سال ابومسلم در ولایت خراسان خروج کرد سنباد نیز در ولایت نیشابور
سر از گریبان طغیان برآورده اولا با قبایل اعراب که در حوالی نیشابور
بودند قتال نمود ابومسلم نیز دو هزار نفر مرد جنگی بمدد او فرستاده جمیع

آن قبائل را بقتل رسانید و او نیز با برادرش بشیوهٔ ابومسلم سیاه پوش گشته
روز بروز به پشت گرمی ابومسلم کار آتش پرستان مجوس قوت و اوج
گرفته بمرتبه رسید که بعد از قتل ابومسلم سنباد مجوسی گبران آتش پرست را جمع
نموده از نیشابور خروج کرده تا حوالی ری و قزوین را تسخیر نمود و قریب بصد هزار
نفر از گبران در ظل رایت او جمع گشته با والی ری قتال نموده ابوعبیده والی
ری را بقتل رسانید و اموال و اسباب بیشمار از مسلمانان غارت نمود و جمعی کثیر
از زنان و عیال مسلمین را اسیر و بر شتران سوار کرده با خود میگردانید و آتش
دولت مجوس زبانه بر فلک اثیر کشید و مزخرفاتی چند بجهت اصحاب خود بیان
نموده ابتدا از فریب میداد و میگفت که در وقتی که منصور ارادهٔ قتل ابومسلم
نمود ابومسلم مرغ سفیدی شده پرواز نمود و اکنون در فلان قلعه است و مرا
فرستاده است تا بجهت او روی زمین را از منافقان پاک سازم و در فلان
کتاب دیده ام که مدت دولت مسلمانان و خدا پرستان بسر رسیده است
ارادهٔ آن دارم که بمکه رفته خانهٔ کعبه را خراب نمایم منصور دوانیقی سرداری
عظیم الشان با لشکر گران بجهت دفع او تعیین نمود و تلاقی فریقین در حوالی
بلدهٔ ساوه اتفاق افتاد چون نظر زنان مسلمانان که جمعی کثیر بودند بر لشکر
اسلام افتاد همگی بیکبار فریاد کشیدند که وا محمداه مهم مسلمانان باخر
رسیده مسلمانی بالکلیه زائل شد سردار عظیم الشان منصور امر بلشکریان خود
نمود که جمیع شتران از انجانب لشکر سنباد رم دهند چنان نموده اسبان لشکر
سنباد از رم شتران و افغان اسیران رم برداشته با راکبان فرار بر قرار
اختیار نمودند باین سبب صفوف آتش پرستان برهم خورده شکست بر میان

ایشان افتاد جمعی کثیر از کبران سنباد در آن روز مقتول و جمعی دیگر در بیابان
بتشنگی هلاک شدند نقل کرده اند که در آن روز هفتاد هزار نفر در معرض تلف
آمدند و سنباد بجانب طبرستان فرار نمود و حاکم طبرستان او را گرفته
بقتل رسانید و آتش دعوت آتش پرستان را از مملکت خراسان فرونشانید
مفصلا در کتب سیر مسطور است هر گاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند شکت بفتح
شین و فتح کاف متصله بتاء تانیث صیغه مفرد مونث غایبه است از فعل ماضی
معتل اللام باب فتح لام الفعل آن محذوف گشته بسبب التقاء ساکنین بلحوق
تاء تانیث و شکایت بر فرض ثبوت در لغت بمعنی اخبار فعل ناملائم در این حدیث
شریف و امثال آن مجرد است از اعتبار ناملائمی فعل و مقصود از آن محض اخبار است
و تجرید از جمله محاسن علم بدیع است و بیان نموده اند آنرا علمای معانی و بیان
و از این قبیل است قول خداوند عالمیان که فرموده است سُبحانَ الَّذی
اَسریٰ بِعَبدِهِ لَیلًا مِنَ المَسجِدِ الحَرامِ اسریٰ در لغت عرب رفتن در شب را گویند
و در آیه مبارکه مجرد است از اعتبار شب و مراد محض رفتن است بدلیل لیلاً
و مثل آنست سفکت دماء و غیر ذلک و ممکن است که بوده باشد بمعنی اخبار فعل
ناملائم نیز بجهت آنکه تحمل وحی امریست بغایت عظیم و طاقت برداشتن آن ممکن
نشد بر آسمان و زمین و معلوم و مبین است در احادیث که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله با آن همه رفعت جاه و جلال متغیر میشدند در وقت نزول وحی الهی
و میلرزیدند و عرق بر آنحضرت صلعم می نشست و تغییر تمام در احوال آنحضرت صلعم بهم میرسید
و اخبار ناملائمی طبع با آن دلیل حقیت و صدق آنست گویا که اخبار نموده است
آنحضرت صلعم حضرت امیر المومنین علیه السلم را بنزول حضرت جبرئیل و وحی از جانب رب جلیل

باثبته وبرهان باوجود رغبت تمام بآن وممکن است که بوده باشد شکایت
آنحضرت ع باعتبار اطلاع بر احوال اولاد کرام وذریهٔ عالیمقام خود از ظلم وستم وقتل
وغارت وشهادت که بعد از آنحضرت ع بر ایشان واقع خواهد شد چون در حدیث
سابق وغیره احادیث مذکور است که خبر میدادند بآنحضرت ع بآنچه واقع خواهد
شد بعد از آنحضرت ع در ذریه واولاد آنحضرت خصوصاً اطلاع تمام بر وقایع کربلای
پر بلا وشهادت جمیع ائمه هدی بزهر جفا ویا بسفک دماء وبهر یک از معانی
مذکوره تمام میشود مدعا مولانا خلیل قزوینی علیه رحمة الله الملک الغنی در
شرح این حدیث شریف در کتاب حجت کافی گفته الشّک بشین بانقطه وتشدید کاف
مصدر باب نصر است کردن کسی چیزی را براهی مثل راست کردن خیابان و
درختان ومانند آن وبهمین معنی است سین بی نقطه نیز میتواند بود یعنی پس راست کرد
فاطمه آنرا سوی امیر المؤمنین علیه السلام باین معنی که هیچکس نگفت سوای امیر المؤمنین
علیه السلام هر یک از معانی مذکوره که راست سلیقهٔ هر کس ولفظ آن در نظرش
درست باشد آنرا قبول نماید شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب حجت کافی روایت
کرده است از فضیل که او گفت که من داخل شدم بخدمت حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پس آنحضرت فرمودند که ای فضیل آیا میدانی که در
چه چیز نظر میکردم ساعتی قبل از این فضیل عرض کرد که نه نمیدانم آنحضرت علیه السلام
فرمودند که نظر میکردم در مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیست هیچ پادشاهی
که پادشاه خواهد شد بعد از این مگر اینکه نوشته است در مصحف حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام باسم خودش واسم پدرش ونیافتم از برای اولاد حضرت امام حسن
علیه السلام در آن چیزی یعنی هیچ پادشاهی در اولاد حضرت امام حسن علیه السلام در آن

مذکور نیست تا قیامت پس معلوم میشود که پادشاهی در اولاد حضرت امام
حسین علیه السلم در آن مرقوم و بنام نامی خود و پدرش در مصحف حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم بخط مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نوشته شده بهت امید
که سلطنت سلاطین صفویهٔ حسینیه الی ظهور الدولة العلیة العالیة المهدویة الحسینیه متصل
و باقی باد بحق محمد و آله الامجاد یعنی شیخ ثقه عظیم المقدار محمد بن الحسن الصفار
علیه رحمة الله الملک الغفار در کتاب بصائر الدرجات روایت کرده است
بسند معتبر مذکور از محمد بن عثمان که او گفت که شنیدم من از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت میفرمودند که ظاهر و آشکارا خواهد شد زنادقه
چنانچه مذکور شد در شرح در سال صد و بیست و هشت هجری و این را برای آن
میگویم که نظر کردم در مصحف حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و چنین یافتم که نوشته
بود در آن راوی گفت که پس من عرض کردم بخدمت آنحضرت که چه چیز است
مصحف حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس آنحضرت فرمودند که بدرستیکه خداوند
عالمیان جل جلاله چون قبض روح منور پیغمبر برگزیده اش را نمود داخل شد بر
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم از وفات پدر عالیمقدارش آنقدر از غم و حزن که
نمیداند قدر آنرا مگر خداوند عالمیان پس فرستاد حق تعالی بسوی حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم ملکی را یعنی حضرت جبرئیل علیه السلم را بدلیل احادیث دیگر بجهت
اینکه تسلی دهد بآنحضرت و ساکن گرداند غم آنحضرت را و همدمی نماید و حدیث
کند آنحضرت را پس خبر داد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم آنرا بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلم پس گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که چون
احساس کنی و خبردار شوی بآمدن آن فرشته و بشنوی صدای آمدن

او را اگو از برای من و بمن خبر کن پس اعلام کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم را با آمدن آن فرشته پس شروع کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
نوشتن و مینوشت هرچه را که میشنید از حضرت جبرئیل علیه السلم تا آنکه نوشت
از آن مصحفی گفت راوی که بعد از اتمام حدیث آنحضرت ع فرمودند که آگاه باش و بدان
که بدرستیکه نوشته نشده است در آن چیزی از مسائل حلال و حرام بلکه نوشته شده است
در آن علم آنچه خواهد شد تا آخر الزمان ایضاً شیخ ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی
علیه الرحمه در کتاب کافی بسند مذکور مثل این حدیث شریف روایت نموده اقول ٥٨
قد اوردنا كثيراً من فضائلها ومناقبها وسيرها في باب غصب فدك وباب فضائل
اصحاب الكساء عليهم السلم وروى الحسن بن سليمان في كتاب المختصر من تفسير
الثعلبي باسناده عن مجاهد قال خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وقد اخذ
بيد فاطمة وقال من عرف هذه فقد عرفها ومن لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد
صلى الله عليه وآله وهي بضعة مني وهي قلبي الذي بين جنبي فمن اذاها
فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله شرح فضائل جمع فضیلت و فضیلت بمعنی
درجه بلند است در فضل و دانش بخلاف نقیصه در قاموس مسطور است الفضيلة
الدرجة الرفيعة في الفضل جوهری گفته الفضل والفضيلة خلاف النقص و
النقيصة مناقب جمع منقبت و منقبت چیز را گویند که موجب افتخار آنکس باشد
ضد عیب در قاموس مسطور است المنقبة المفخرة جوهری گفته المنقبة ضد
المثلبة تحقیق سیر مذکور خواهد شد در عنوان باب آینده یعنی مؤلف کتاب
طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه گفته است بتحقیق که ذکر کرده ایم ما بسیاری از
فضائل و مناقب و رویه و آداب حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را در باب غصب فدک

و در باب فضائل آل عبا که در مجلد سابق این جلد بحار الانوار است روایت
کرده است حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از تفسیر ثعلبی باسناد خودش از
مجاهد که او گفت که بیرون آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بتحقیق که گرفته بود
دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را و آنحضرت صلعم فرمودند که هر که شناخته باشد
این را پس بتحقیق که شناخته است او را و هر که نشناخته باشد او را پس بشناسد
و بداند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و او پاره گوشت است از من و او دل پر نور من است آنچنان دلی که در
میان دو جانب من است پس هر که آزار کند و برنجاند او را پس بتحقیق که آزار
کرده است مرا و هر که آزار کند مرا پس بتحقیق که آزار کرده و رنجانیده است
خداوند عالمیان را از کتاب ٩٥ دَلائِلِ الامامَةِ لِلطَّبَرِیِّ عَنْ اَبِی الفَرَجِ
الْمُعافا عَنْ اِسْحٰقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ اَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْمٰعِیلَ بْنِ
اِبْراهِیمَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ اَبِیهِ عَنْ عَمِّهِ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ اَبِیهِ
عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلم قالَ حَدَّثَتْنِی فاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَ آلِهِ قالَتْ قالَ لِی رَسُولُ اللهِ صلعم اَلا اُبَشِّرُکِ اِذا اَرادَ اللهُ اَنْ
یُتْحِفَ زَوْجَةَ وَلِیِّهِ فِی الْجَنَّةِ بَعَثَ اِلَیْکِ تَبْعَثِینَ اِلَیْهَا مِنْ حُلِیِّکِ
شرح تحقیق تحفه و حُلی قبل از این در همین باب مذکور شد هر گاه خواهند
رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ عالم فاضل مسترشد شیخ محمد بن جریر الطبری علیه الرحمه
در کتاب دلائل الامامه روایت کرده است بسند مذکور از حضرت امام
حسین علیه السلم که آنحضرت فرمودند که حدیث کرد مرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرمودند از برای من که آیا بشارت ندهم بتو ای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
هرگاه اراده نماید خداوند عز و جل با ینکه عطا کند تحفهٔ زوجه مکرمهٔ ولی خود در بهشت
عنبر سرشت و سرافراز گرداند او را امیغرستد بسوی تو اینکه بفرستی تو بسوی او
چیزی از زیورهای خودت را تا باعث افتخار او شود باب
سِیَرِهَا وَمَکَارِمِ اَخْلَاقِهَا عَلَیْهَا السَّلٰم وَسِیَرِ بَعْضِ خَدَمِهَا شرح سِیَر بکسر
سین مهمله و فتح یاء متصله براء مهمله جمع سِیرَة بکسر سین و سکون یاء و فتح راء متصله
بهاء است مثل سِدْرَه وَسِدَر و سیرت در لغت عرب بمعنی سنت و طریقه و هیئت
و حالت است و خَدَم بفتح خاء معجمه و فتح دال مهمله جمع خادم است و اطلاق میکنند
خادم را بر مذکر و مؤنث یعنی این بابیست در بیان طریقه و اداب و حالات
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و مکارم اخلاق آنحضرت و احوال بعضی از خدمتکاران حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم و این باب چهارم الواب احوال حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم است
ا ب السِّنْدِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ اَبِی الْبَخْتَرِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم عَنْ اَبِیْهِ
قَالَ تَقَاضٰی عَلِیٌّ وَفَاطِمَةُ عَلَیْهِمَا السَّلٰم اِلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ فِی
الْخِدْمَةِ فَقَضٰی عَلٰی فَاطِمَةَ بِخِدْمَةِ مَا دُوْنَ الْبَابِ وَقَضٰی عَلٰی عَلِیٍّ بِمَا خَلْفَهٗ
قَالَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ فَلَا یَعْلَمُ مَا دَاخَلَنِیْ مِنَ السُّرُوْرِ اِلَّا اللّٰهُ بِاِکْفَائِیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلعم
تَحَمُّلَ رِقَابِ الرِّجَالِ شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان
این حدیث شریف گفته که تحمل رقاب رجال یعنی تحمل اموریکه متحمل آن میشود رقاب
مردان از برداشتن خیک آب و هیمه و احتمال آن دارد که بوده باشد مراد حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم از آن عبارت کنایه از بیرون رفتن بمیان مردان یا
راه رفتن بر گردنهای مردان خابیده در وقت بیرون رفتن حضرت فاطمهٔ زهرا

باب چهارم

بیان تحمل رقاب الرجال ای تحمل امور تحملها رقابهم من حمل القرب والحطب
ویحتمل ان یکون کنایة عن التسبب من بین الرجال او المشی على رقابهم
النائمین فیدخل فیه البالوعة واستیقاء ای التحمل علی حدة فانه بما
بعد ان یکون اصله ما تحمل فاسقطت کلمة ما من الناسخ
ثم اعلم ان المعروف فی اللغة کفاه لا اکفاه ولعل فیه
ایضا تصحیفا انتهى

علیها السلم

علیها السلم در شب از برای طلب آب و آوردن آن یعنی برداشتن آن بر گردنهای
مردان و دور نیست اینکه بوده باشد اصل آن ما تحمل پس افتاده باشد کلمه ما
که موصوله است از قلم کاتبان پس بدان بدرستیکه معروف در لغت کفاءت است
یعنی ثلاثی مجرد که بوده باشد مصدر آن کفایت نه اکتفاء که ثلاثی مزید باب
افتعال است که بوده باشد مصدر آن اکتفاء چنانچه لفظ حدیث است شاید که واقع
شده باشد در این نیز تصحیف یعنی که نوشته باشند کاتبان حدیث آنرا نیز بلفظ
غیر صحیح این غلام داعی معروض میدارد که ظاهر و محقق است که بمحاکمه آمدن
حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در باب خدمت خانه بود نه بیرون خانه بالمعنی که از راه اعزاز و اکرام آن دو حضرت
بیکدیگر نموده اند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را خواهش آن بود که جمیع خدمات
خانه و یا اکثر آنرا آنحضرت ع خود بتقدیم رساند تا نور دیده حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله مرفه بوده باشد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را رغبت بآن بود که
بجمیع خدمات خانه و یا باکثر آن خود قیام فرماید تا حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
فارغ البال بوده مرفه الحال باشد هر یک از آن دو حضرت بر یکدیگر سبقت
در خدمت میگرفته اند تا اینکه بمحاکمه بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند
که آنحضرت صلعم بهر یک آنچه را که فرماید حسب المقرر بآن قیام نماید آنحضرت صلی الله
علیه و آله جمیع خدمات خانه را بدختر گرامی خود مرجوع فرمود و بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلم فرمود که آنچه کار بیرون که با تو است با تو باشد کل کارخانه با حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم باشد و خوشحالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بجهت آنست که پدر
عالیمقدارش کل خدمت خانه را باو مرجوع نمود و آنحضرت را متحمل آن گردانید

که از گردن مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم بار خدمت خانه را بالکلّیه برداشته
بر دوش مبارک او بر بدن ضعیف خود باخلاص تمام بجهت خوشنودی خداوند
عالمیان گذاشت بنا، علیه حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم کفایت کننده شد با آن
و حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله گردانید آنحضرت را کفایت کننده پس باید که بوده
باشد عبارت حدیث اکفاء نه کفا و محتاج نیست بوجود لفظ ما که افتاده باشد
از قلم کاتبان و ایضاً آمده است در لغت اکفاء بمعنی اعطا و بمعنی گردانیدن و
بمعنی میل کردن و بهر یک از معانی مذکوره نیز حمل آن ممکن است و تحمّل در لغت
بمعنی برداشتن بار و کار است از گردن مردمان و گذاشتن آنست بر دوش
نفس خود صاحب نهایه گفته است التحمّل أی تحمّلها عنهم علی نفسه و حضرت
فاطمه زهرا علیها السّلم در میان خانه با آب کشیدن با خیک قیام مینمود چنانچه از احادیث
آینده معلوم میشود و از بیرون که متضمّن تبرّز و بجرمتی تمام است البتّه که نه حضرت
فاطمه زهرا راغب و نه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم متوقّع و راضی بآن بود حمل بر آن
معنی که مشعر است بر عدم رضای حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم و توقّع حضرت
امیر المؤمنین ع از دختر گرامی حضرت رسول ربّ العالمین بخدمت چنین بسیار
مستبعد است و الله اعلم قضا در اینمقام بمعنی حکم و امر است خَدَم بجر و فتح
خاء معجمه نیز بنا بر تحقیق صاحب قاموس مصدر خَدَمَ یَخدِمُ بکسر دال و یَخدُمُ بضم
دال است یعنی شیخ جلیل المقدار ابو جعفر محمّد بن عبد الله بن جعفر بن الحسین الحمیری
القمّی علیه الرحمه در کتاب قرب الاسناد روایت کرده است بسند معتبر مذکور
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلم و آنحضرت روایت فرموده
از پدر عالیمقدارش حضرت امام محمّد باقر علیه السّلم که آنحضرت فرمودند که بجاکمه و

دوان

دیوان آمدند حضرت امیر المومنین و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلم بخدمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله در باب خدمت بانیمعنی که هر یک از آن دو حضرت از راه
اعزاز و احترام یکدیگر خواهش آن داشتند که بخدمت گزاری قیام نموده بوده
باشد آن دیگری مرفه و آسوده چنانچه مذکور شد در شرح پس حکم کرد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دختر گرامی خود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت آنچه درشت
درخانه است یعنی کل خدمت خانه را بفرزند دلبندش مرجوع و مفوض فرمود و
حکم کرد بر حضرت امیر المومنین علیه السلم بآنچه بوده باشد بیرون در حضرت امام محمد
باقر علیه السلم فرمودند که پس فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که پس نمیداند قدر
آنچه را که داخل شد بدل من از خوشحالی و خوشنودی مگر خداوند عالمیان بسبب
گردانیدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا کفایت کننده برانکه بردارم بار
گران کردن مردانرا و یا اینکه عطا کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن اینکه متحمل
شوم بار گردن مردانرا یعنی جمیع خدمت را از گردن حضرت امیر المومنین علیه السلم
برداشت و بر گردن من گذاشت و آنحضرت را مرفه و آسوده فرمود و ممکن است
که بوده باشد مراد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم اینکه کفایت من کرد آنحضرت
از بودن بار گردن مردان بلکه گردانید مرا باربردارنده از گردن ایشان

۲ بِالْاَسَانِیدِ الثَّلٰثَةِ عَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ اٰبَائِهٖ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اَنَّهٗ قَالَ حَدَّثَتْنِیْ اَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَیْسٍ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ اِذْ دَخَلَ عَلَیْهَا
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَفِیْ عُنُقِهَا قِلَادَةٌ مِنْ ذَهَبٍ کَانَ اشْتَرٰهَا لَهَا عَلِیُّ بْنُ
اَبِیْ طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِنْ فَیْءٍ فَقَالَ لَهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ یَا فَاطِمَةُ لَا یَقُوْلُ النَّاسُ
اِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ تَلْبَسُ لِبَاسَ الْجَبَابِرَةِ فَقَطَعَتْهَا وَبَاعَتْهَا وَاشْتَرَتْ

بِهٰا رَقَبَةً فَاَعْتَقَهٰا فَسُرَّ بِذٰلِكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح قبل ازین نیز
مذکور شد که قِلاٰدَه بکسر قاف گردن بند است فَیْ بفتح فا و سکون یا دو نقطه در زیر
متصله بهمزه در ظِلِّ ظَلِیْلِ این حدیث شریف بمعنی غنیمت و خراج که در لغت آمده مناسب است
رَقَبَه بفتح را مهمله و فتح قاف و فتح با یکنقطه در زیر متصله بها بمعنی بنده و مملوک است
اسماء بنت عمیس اولا زوجه جعفر طیار و آخر زوجه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم و در وسط
زوجه ابی بکر لعین بود و والده محمّد بن ابی بکر است شان او لایق آن هست که معصوم
علیه السّلم نقل حدیث از او نماید احوال او مجملا در شرح حدیث بیست و یکم باب سوم
مذکور شد هرگاه خواهند که معرفتی باحوال او بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ فقیه
ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرّحمه در کتاب عیون اخبار
الرّضا باسناد معتبره کانه روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة والثّناء
که آنحضرت روایت فرمودند از پدر بزرگوارش از حضرت امام زین العابدین
علیه السّلم که آنحضرت فرمودند که حدیث کرد از برای من اسماء بنت عمیس و او
گفت که بودم من در خدمت سراسر سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم در وقتیکه
داخل شد نزد آنحضرت حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و در گردن مبارک حضرت فاطمه
زهرا علیها السّلم گردن بندی بود از طلا که خریده بود آنرا از برای آنحضرت حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلم از وجه غنیمت و یا خراج پس فرمود حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله
بدختر گرامی خود که ای فاطمه نگویند مردمان که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم
دختر گرامی حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله میپوشد پوشاک ستمکاران را
پس حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم بسبب استماع این کلام معجز نظام پدر عالیشان
برید آن گردن بند را و فروخت آنرا و بقیمت آن بنده خرید و آن بنده را

در راه رضای حق تعالی آزاد کرده باشد و خوشنود شد با آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ع ٣ ابن مغیرة عن محمد بن عبد الله الحضرمی عن جندل بن واقد عن محمد بن عمر المازنی عن عبادة الکلبی عن جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن الحسین عن فاطمة الصغری عن الحسین بن علی عن اخیه الحسن بن علی بن ابی طالب قال رأیت امی فاطمة قامت فی محرابها لیلة جمعتها فلم تزل راکعة ساجدة حتی اتضح عمود الصبح وسمعتها تدعو للمؤمنین والمؤمنات وتسمیهم وتکثر الدعاء لهم ولا تدعو لنفسها بشیء فقلت لها یا اماه لم لا تدعو لنفسک کما تدعو لغیرک فقالت یا بنی الجار ثم الدار ع احمد بن محمد بن عبد الرحمن المروزی عن جعفر المقری عن محمد بن الحسن الموصلی عن محمد بن عاصم عن ابی زید الکحال عن ابیه عن موسی بن جعفر عن ابیه عن آبائه علیهم السلم قال کانت فاطمة علیها السلم اذا دعت تدعو للمؤمنین والمؤمنات ولا تدعو لنفسها فقیل لها یا بنت رسول الله انک تدعو للناس ولا تدعو لنفسک فقالت الجار ثم الدار شرح اسم ابن مغیره علی بن محمد بن الحسن قزوینی است در کتاب علل الشرایع فقیه علیه الرحمه باین نحو روایت نموده حدثنا علی بن محمد بن الحسن القزوینی المعروف بابن مغیرة قال حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمی احادیث بسیار در فضیلت و ثواب دعا جهت برادران مومن واقع شده از جمله حدیثی است که روایت شده از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که هر که دعا کند از جهت برادران مومنش ملکی در آسمان اول هست که میگوید که حق تعالی عطا کرد بتو صد هزار مثل آنچه طلب کردی از برای برادر مومنت ملکی در آسمان دوم میگوید که حق تعالی میفرماید که بتو عطا کردم دو

هزار مثل آنچه طلب کردی از برای برادر مؤمنت و همچنین در هر آسمان اضعاف
اضافه صد هزار با او میرسد تا اینکه در آسمان هفتم ملکی با او ندا میکند که حق تعالی
عطا فرمود بتو هفتصد هزار مثل آنچه طلب کردی از برای برادر مؤمنت پس آنحضرت
فرمودند که هفتصد هزار دعای مستجاب بهتر است از یک دعا که معلوم نیست که
مستجاب خواهد شد یا نه **یعنی** شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند معتبر مذکور روایت کرده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و آنحضرت روایت فرمود
از پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام و آنحضرت روایت فرمود از پدر
عالیمقدارش حضرت امام زین العابدین علیه السلام و آنحضرت روایت فرمود از
خواهر گرامیش فاطمه صغری و او روایت کرد از پدر عالیشانش حضرت امام حسین
علیه السلام و آنحضرت روایت فرمود از برادر بزرگوارش حضرت امام حسن بن علی بن
ابی طالب علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که دیدم من والده عالیمقدارم حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام را که ایستاده بود در محراب عبادتش شب جمعه اش و دایما مشغول
عبادت و در رکوع و سجود بود تا اینکه صبح صادق روشن شد و سفیدی آن
واضح گشت و شنیدم من از آنحضرت ع که دعا میکرد در آن شب از برای مؤمنین
و مؤمنات و نام میبرد ایشان را و بسیار دعا میفرمود از برای ایشان و دعا
نمیکرد از برای نفس خودش بچیزی پس گفتم من بجهت آنحضرت ع که ای مادر مهربان
من چرا دعا نمیکنی از برای نفس نفیس خودت همچنانکه دعا میکنی از برای غیر خودت
آنحضرت ع فرمودند که ای پسرک گرامی من اول همسایه بعد از آن خانه یعنی
اهل خانه ایضا شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر مسطور روایت

کرده است

کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم و آنحضرت از پدر بزرگوارش و آنحضرت
از پدران عالیمقدارش روایت نموده فرمودند که بود طریقه و دستور حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم اینکه هرگاه دعا میکرد دعا مینمود از درگاه الهی از برای مؤمنین
و مؤمنات و دعا نمیکرد از برای نفس نفیس خودش پس عرض کردند بخدمت
آنحضرت علیها السلم که ای دختر گرامی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدرستیکه تو دعا میکنی
از برای مردمان و دعا نمیکنی از برای نفس نفیس خودت پس آنحضرت علیها السلم
در جواب فرمودند که اول همسایه بعد از آن خانه ع القطان عن السکری
عن الحکم بن اسلم عن ابن علیة عن الحریری عن ابی الورد بن ثمامة عن
علی علیه السلم انه قال لرجل من بنی سعد الا احدثک عنی و عن فاطمة انها کانت
عندی و کانت من احب اهله الیه و انها استقت بالقربة حتی اثر فی صدرها
و طحنت بالرحی حتی مجلت یداها و کسحت البیت حتی اغبرت ثیابها و اوقدت
النار تحت القدر حتی دکنت ثیابها فاصابها من ذلک ضرر شدید فقلت
لها لو اتیت اباک فسألتیه خادما یکفیک حر ما انت فیه من هذا العمل فاتت
النبی صلی الله علیه و آله فوجدت عنده حداثا فاستحت فانصرفت قال فعلم
النبی صلی الله علیه و آله انها جاءت لحاجة قال فغدا علینا و نحن فی لفاعنا فقال
السلم علیکم فسکتنا و استحیینا لمکاننا ثم قال السلم علیکم فسکتنا ثم قال السلم
علیکم فخشینا ان لم نرد علیه ان ینصرف و قد کان یفعل ذلک یسلم ثلثا
فان اذن له و الا انصرف فقلت و علیک السلم یا رسول الله ادخل فلم یعد
ان جلس عند رؤسنا فقال یا فاطمة ما کانت حاجتک امس عند محمد صلی الله
علیه و آله قال فخشیت ان لم تجبه ان یقوم قال فاخرجت راسی فقلت انا و الله

اخبرك یا رسول الله انها استقت بالقربة حتی اثّر فیها فی صدرها وجرّت بالرحا
حتی مجلت یداها وکسحت البیت حتی اغبرّت ثیابها واوقدت تحت القدر
حتی دکنت ثیابها فقلت لها لو اتیت اباك فسألتیه خادما یکفیك حرّ ما انت
فیه من هذا العمل قال افلا اعلّمکما ما هو خیر لکما من الخادم اذا اخذتما منامکما
فسبّحا ثلثا وثلثین واحمدا ثلثا وثلثین وکبّرا اربعا وثلثین قال فاخرجت
علیها السلم راسها فقالت رضیت عن الله ورسوله رضیت عن الله ورسوله رضیت عن
الله ورسوله **شرح** مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در توضیح این حدیث شریف گفته که صاحب نهایه
گفته است مجلت یده تمجل مجلا یعنی صلب و غلیظ شد پوست دست در کار
کردن بچیزهای صلب و از این است حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که واقع شده است
که بدرستیکه آنحضرت شکوه کرد بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم از مجل دست مبارکش
از آرد کردن در آسیا و گفته است صاحب نهایه که واقع شده است در حدیث حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم که بدرستیکه آنحضرت علیها السلم افروختند دیگ را یعنی آنقدر آتش
افروختند در زیر دیگ تا اینکه دکنت ثیابها یعنی چرک و برنگ غبار شد جامه
مبارك آنحضرت مضارع دکن یدکن و مصدرش دکن است و گفته است صاحب
نهایه که لفاع جامه ایست که پوشیده میشود بآن کل جسد بوده باشد آن عبا یا غیر
عبا و از این است حدیث حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلم
که فرمودند وقد دخلنا فی لفاعنا یعنی لحاف ما و گفته است صاحب نهایه
که واقع شده است در حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که بدرستیکه آمد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس یافت
در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله حداث را یعنی جماعتی را که حدیث میگفتند

توضیح قال الجزری مجلت یده تمجل مجلا ومجلت تمجل اذا ثخن جلدها وتعجّر وظهر فیها ما یشبه البثر من العمل
بالاشیاء الصلبة الخشنة ومنه حدیث فاطمة انها شکت الی علی علیه السلام مجل
یدیها من الطحن وفی حدیث فاطمة عم انها اوقدت القدر حتی دکنت
ثیابها اذا اتسخ واغبرّ لونه دکن یدکن دکنا و
قال اللفاع ثوب یتجلل به الجسد کله کساء کان او غیره
حدیث علی وفاطمة وقد دخلنا فی لفاعنا ای لحافنا وفی حدیث
فاطمة انها جاءت النبی ص فوجدت عنده حدّاثا ای جماعة یتحدثون
وهو جمع علی غیر قیاس حملا علی نظیره نحو سامر وسمّار فان
السمّار المحدثون وقوله فلم نعد ان جلسنا ای لم نتجاوز
عمن المحدثون من هذا لتعدو قال الجوهری عداه ای جاوزه
وما عدا مما فلان ای ما صنع کذا انتهی

و سخن میکردند و حُدّاث صیغهٔ جمع است برغیر قیاس حمل کرده اند آنرا بر نظیرش
مثل سامر و سمار و بدرستیکه سُمّار محدّثون است قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که فرمودند فَلَمْ یَعْدُ اَنْ جَلَسَ یعنی تجاوز نفرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از نشستن مشتق است از عَدَا یَعْدُو جوهری گفته است عَدَاهُ یعنی گذشت
و نگذشت آنرا وَمَا عَدَا فُلَانٌ اَنْ صَنَعَ کَذَا یعنی تجاوز نکرد فلان از کردن فعل چنین
این غلام داعی معروض میدارد که مَجْل بفتح میم و سکون جیم و فتح جیم و مُجول بضم میم
و جیم در لغت بمعنی آبله آمده و آن انسب بمقام است در قاموس مسطور است
که اَوِ الْمَجَلُ اَنْ یَکُونَ بَیْنَ الْجِلْدِ وَ اللَّحْمِ مَاءٌ اَوِ الْمَجَلَةُ قِشْرَةٌ رَقِیقَةٌ یَجْتَمِعُ فِیهَا
مَاءٌ مِنْ اَثَرِ الْعَمَلِ جَمْعُهُ مِجَالٌ وَ مَجْلٌ وَ الْمَاجِلُ کُلُّ مَاءٍ فِی اَصْلِ جَبَلٍ اَوْ وَادٍ و فعل آن
آمده است از باب نَصَرَ و فَرِحَ و عبارت کتاب نهایه نیز موافق نیست با آنچه مؤلف
کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب از آن نقل نموده در کتاب نهایه باین نحو مذکور است
مَجِلَتْ یَدُهُ تَمْجَلُ مَجْلًا اِذَا ثَخُنَ جِلْدُهَا وَ تَعَجَّرَ وَ ظَهَرَ فِیهَا مَا یُشْبِهُ الْبَثْرَ مِنَ
الْعَمَلِ بِالْاَشْیَاءِ الصُّلْبَةِ الْخَشِنَةِ وَ مِنْهُ حَدِیثُ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ اَنَّهَا شَکَتْ اِلَی عَلِیٍّ ع
مَجْلَ یَدَیْهَا مِنَ الطَّحْنِ ظاهرا که بعضی از کلمات از قلم کاتبان بکنار افتاده است
مثل ضمیر تثنیه یَدَیْهَا که در حدیث و در نهایه هر دو بلفظ تثنیه است و در نسخ بجا که
در اینوقت در نظر است بلفظ مفرد است و بَثْر بر وزن تمر که در عبارت
نهایه مذکور است دانه مانند آبله است و در دستور اللغه نیز مسطور است که مَجْل
بفتح میم آبله را گویند و آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب در معنی دیگر
از صاحب نهایه نقل کرده است مطابق عبارت صاحب نهایه است نهایت
اینکه در تحقیق او تأمل است بجهت آنکه ظاهر عبارت او افاده میکند اتحاد دگنه

وغبره را واین خلاف تحقیق محققین اهل لغت ومخالف عبارت حدیث شریف
مذکور است اغبرت ثیابها در کسحت البیت ودکنت ثیابها در اوقدت النار
در حدیث شریف مذکور شد دکنه بضم دال وسکون کاف وفتح نون متصله بها
رنگی را گویند که مانند سیاهی باشد مثل رنگ جامهٔ مستعمل طباخان وخبازان
که بهم میرسد از کثرت مجاورت آتش ودود جوهری گفته است الدکنة لون
یضرب الی السواد وقد دکن الثوب یدکن دکنا صاحب قاموس ذکر کرده است
الدکنة بالضم لون یضرب الی السواد دکن کفرح فهو ادکن وغبره بضم غین
معجمه وسکون بای یکنقطه وفتح رای مهمله متصله بها رنگ شبیه بغبار را گویند جوهری گفته است
الغبار والغبرة واحد والغبرة لون الاغبر وهو شبیه بالغبار وقد اغبر الشیء
اغبرارا صاحب قاموس بعد از ذکر غبره وغبار نقل کرده است که والغبرة بالضم
لونه وقد غبر واغبر واغبار ودر مجمع البحرین مسطور است که الغبرة بالضم فالسکون
لون الاغبر الشبیه بالغبار والمغبر شیء فیه غبار وفی حدیث فاطمة کسحت
البیت حتی اغبرت ثیابها ای صار فیها غبار لفاع بکسر لام مثل لحاف
چیزی را گویند که بپوشاند کل بدن را بوده باشد لحاف یا عبا یا پوست ویا ردا
وغیر آنها حتی اینکه برگ درخت نیز در وقتی که بپوشاند درخت را لفاع است
صاحب قاموس گفته است اللفاع ککتاب الملحفة او الکساء او النطع
او الرداء وکل ما تلفع به المرأة جوهری ذکر کرده است اللفاع ما تلفع به
وتلفع الرجل بالثوب والشجر بالورق اذا اشتمل به وتغطی حدادت بضم حاء
مهمله وتشدید دال مهمله جماعت حدیث گوینده است بر غیر قیاس حمل نموده اند
بر نظیرش سامر وسمار وسامر وسمیر در لغت افسانه گوی در شب را گویند وسمار

بفتح سین

بضم سین مهمله و تشدید میم مثل حجاج جمع سامر بمعنی محدثین و افسانه گویان است
و بعضی از محققین محدثین این حدیث شریف را بلفظ احداث ضبط و نقل
نموده اند و اَحداث بفتح همزه جمع حَدَث بفتح حاء مهمله و فتح دال مهمله بمعنی مرد
جوان در لغت آمده است یعنی بودند در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله جمعی
جوانان لفظش موافق قاعده و قیاس و معنیش مناسب مقام است جوهری
گفته است که رَجُلٌ حَدَثٌ ای شابٌّ فَاِن ذَکَرتَ السِّنَّ قُلتَ حَدیثُ السِّنِّ
وَهٰؤُلاءِ غِلمانٌ حُدثانٌ ای اَحداثٌ و عدا در لغت بمعنی ترک و صرف و دوری
نیز آمده است و حمل عبارت حدیث بهر یک از معانی مذکوره نیز ممکن است قِربَه
بکسر قاف و سکون راء و فتح باء متصله بهاء آنچیزیست که شیر و آب کشند با آن بوده باشد
نیک و یا غیر آن و جمع قلت آن قِربات بکسر قاف و فتح و کسر و سکون راء مهمله آمده است
و جمع کثرت آن قِرَب بکسر قاف و فتح راء مهمله متصله بباء یکنقطه است و
همچنین است جمع هرچه بوده باشد بر وزن فِعلَه بکسر فاء و سکون عین مثل سِدرَه
و غیره میاید جمع آن بفتح و کسر و سکون عین و مراد در این حدیث شریف آب کشیدن
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم است در میان خانه نه از بیرون چنانچه سابقا
مذکور شد کَسَحَت صیغه مفرد مونث غایبه است از فعل ماضی باب مَنَعَ و کسح
در لغت بمعنی رُفتن است و مِکسَحَه بکسر میم آلت رُفتن را گویند مثل جارو و
بارو قِدر بکسر قاف و سکون دال مهمله متصله براء دیگ را گویند و جمع آن
قُدُور بضم قاف و دال است و باوجود آنکه لفظ قِدر مونث سماعیست آمده است
مصغر آن قُدَیر بدون هاء بخلاف قاعده و قیاس خادم در لغت خدمتکار را
گویند اعم از آنکه بوده باشد مذکر و یا مونث و جمع آن خُدّام و خَدَم بفتحتین است

وفعل آن میاید از باب ضَرَبَ و نَصَرَ و مصدر آن آمده است خِدمت بفتح و
کسر خاء معجمه در کتاب مغرب اللغه مسطور است که خادم بمعنی خدمتکار است از
مرد و زن اما اینکه اکثر استعمال آن در کلام ایشان بمعنی جاریه و کنیز است و
معنی مذکور درین حدیث شریف انسب است و چنانچه صاحب مغرب گفته است
بودن مراد از خادم درین مقام جاریه و کنیز اقرب است والله اعلم یعنی شیخ فقیه
ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة در کتاب
علل الشرایع بسند معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب علیه السلم که آنحضرت ع فرمودند بجهت مردی از بنی سعد که آیا خبر
ندهم بتو از خودم و از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بدرستیکه بود حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم در نزد من و بود آنحضرت محبوبترین و عزیزترین اهل حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و بدرستیکه آب کشیده
بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بظرف آب کشی در میان خانه آنقدر
که اثر کرده بود در سینه منوره آنحضرت و آرد کرده بود بدست آسیا
آنقدر که آبله کرده بود دستهای مبارک آنحضرت و رُفته بود خانه را آنقدر
که از گرد و غبار برنگ غبار شده بود جامههای مبارک آنحضرت و آتش
افروخته بود در زیر دیگ آنقدر که سیاه و تیره شده بود لباسهای مبارک
آنحضرت پس رسیده بود بآنحضرت از آنچه مذکور شد ضرر شدید پس گفتم
من بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم که هرگاه بروی تو بنزد پدر عالیمقدار
و سؤال کنی از آنحضرت اینکه عطا فرماید بتو کنیزی کفایت میکند از برای
تو سوزش آنچیز را که هستی تو در آن از این کار و عمل پس حضرت فاطمه

زهرا علیها السلم

زهرا علیها السلم بنا بر آن رفت بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس دیدند
بخدمت آنحضرت جمعی از جوانان را و یا جمعی از مردانرا که حدیث میکردند با
آنحضرت صلی الله علیه و آله پس حیا نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و لب
بسؤال و عرض مطلب بخدمت پدر عالیشانش نگشوده مراجعت نمود حضرت
امیر المومنین علیه السلم فرمودند که پس دانست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آمده بود از برای مطلبی حضرت امیر المومنین
علیه السلم فرمودند که پس صباح آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد ما و بودیم
ما در زیر پوشش خود مان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند در
نزد در السلم علیکم پس ساکت شدیم ما و جوابی ندادیم بآنحضرت و حیا
کردیم ما بجهت آنجا و مکان ما پس آنحضرت صلعم فرمودند ثانیا السلم علیکم پس
باز ساکت شدیم ما از جواب آنحضرت باز آنحضرت صلعم ثالثا فرمودند السلم علیکم
پس ترسیدیم ما که اگر جواب نگوییم بآنحضرت اینکه برگردد حضرت پیغمبر و تحقیق که بود
قاعده و دستور آنحضرت صلی الله علیه و آله اینکه میکرد همچنین سلام میداد
سه مرتبه پس اگر اذن دخول میدادند بآنحضرت صلعم داخل میشدند بخانه و الا برمیگشت
و مراجعت میفرمود پس گفتم من و علیک السلم یا رسول الله داخل شوید و تشریف
شریف ارزانی فرمایید پس آنحضرت صلی الله علیه و آله داخل شد و نگذشت
و یا دور نشد از ما و نشست در نزد سر ما پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند
که ای فاطمه چه چیز بود مطلب و حاجت تو دیروز در نزد حضرت محمد صلی الله
علیه و آله حضرت امیر المومنین علیه السلم فرمودند که پس ترسیدم من که اگر
جواب ندهیم بآنحضرت از اینکه برخیزد آنحضرت صلی الله علیه و آله پس بیرون

آوردم من سر خود را و عرض کردم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله که من
بخداوند عالمیان قسم خبر میدهم بشما یا رسول الله بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا
آب کشیده است باچنین ظرف آنقدر که مجروح شده است سینه منوره آنحضرت و آرد کرده است
با آسیا آنقدر که آبله کرده است دستهای مبارک آنحضرت و رفته است خانه را آنقدر که برنگ گرد و غبار گشته است
جامهای مبارک آنحضرت و آتش افروخته است در زیر دیگ آنقدر که سیاه و تیره شده است لباسهای
مبارک آنحضرت پس گفتم من از برای آنحضرت ع که کاش بروی تو بخدمت پدر
بزرگوارت و بطلبی از آنحضرت ص خدمتکار و کنیزی که کفایت نماید ترا از
سوز آنچیزی که هستی تو در آن از شدت این کار و عمل یعنی حاجت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم طلب جاریه و خدمتکاری بود از شما برضا و تعلیم من پس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که آیا پس تعلیم بکنم من بشما آنچیز را که بهتر است
آن از برای شما از کنیز و خدمتکار چون بخوابگاه خود روید پس بگوئید سبحان الله
سی و سه بار و بگوئید الحمد لله سی و سه بار و بگوئید الله اکبر سی و چهار بار
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که بعد از بیان و تعلیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله تسبیح مذکور را بعوض عطای جاریه بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس بیرون
آورد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سر مبارک خود را و گفت که راضی و خوشنود
شدم از خداوند عالمیان و پیغمبر برگزیده اش راضی و خوشنود شدم از خداوند
عالمیان و پیغمبر برگزیده اش راضی و خوشنود شدم از خداوند عالمیان و پیغمبر
برگزیده اش این غلام داعی معروض میدارد که مشهور در میان علما نیز
آنست که تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را هرگاه در وقت خوابیدن که
مستحب است بعمل آورند اول سبحان الله و آخر الله اکبر را گویند و اگر بعد از

نماز

نماز بعمل آورند اول الله اکبر و آخر سبحان الله را گویند جمع بین الاحادیث
که در طریق آن واقع شده باین نحو میشود والله اعلم **مکا** عن زرارة عن
ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا اراد السفر
سلم علی من اراد التسلیم علیه من اهله ثم یکون آخر من یسلم علیه
فاطمة علیها السلام فیکون وجهه الی سفره من بیتها واذا رجع بدأ بها
فسافر مرة وقد اصاب علی علیه السلام شیئا من الغنیمة فدفعه الی
فاطمة فخرج فاخذت سوارین من فضة وعلقت علی بابها سترا
فلما قدم رسول الله صلی الله علیه وآله دخل المسجد فتوجه نحو بیت
فاطمة کما کان یصنع فقامت فرحة الی ابیها صبابة وشوقا الیه فنظر
فاذا فی یدها سواران من فضة واذا علی بابها ستر فقعد النبی صلی الله
علیه وآله حیث ینظر الیها فبکت فاطمة علیها السلام وحزنت وقالت
ما صنع هذا بی قبلها فدعت ابنیها فنزعت الستر من بابها وخلعت
السوارین من یدیها ثم دفعت السوارین الی احدهما والستر الی الآخر
ثم قالت لهما انطلقا الی ابی فاقرءاه السلام وقولا له ما احدثنا بعدک
غیر هذا فشانک به فجاءاه فابلغاه ذلک عن امهما فقبلهما رسول الله
صلی الله علیه وآله والتزمهما واقعد کل واحد منهما علی فخذه ثم امر
بذینک السوارین فکسرا فجعلهما قطعا ثم دعا اهل الصفة قوم من
المهاجرین لم یکن لهم منازل ولا اموال فقسمه بینهم قطعا ثم جعل
یدعو الرجل منهم العاری الذی لا یستتر بشیء وکان ذلک الستر
طویلا لیس له عرض فجعل یؤذن الرجل فاذا التقی علیه قطعه حتی قسمه بینهم

ازرا ثم امر النساء لا یرفعن رؤسهن من الرکوع و السجود حتی یرفع الرجال
رؤسهم و ذلک انهم کانوا من صغر ازارهم اذا رکعوا و سجدوا بدت
عورتهم من خلفهم ثم جرت به السنة ان لا یرفع النساء رؤسهن من
الرکوع و السجود حتی یرفع الرجال ثم قال رسول الله صلی الله علیه و اله
رحم الله فاطمة لیکسونها الله بهذا الستر من کسوة الجنة و لیحلینها
بهذین السوارین من حلیة الجنة ه من الکاظم علیه السلم قال ان رسول الله
صلی الله علیه و اله دخل علی ابنته فاطمة علیها السلم و فی عنقها قلادة فاعرض
عنها فقطعتها و رمت بها فقال لها رسول الله صلی الله علیه و اله انت
منی یا فاطمة ثم جاء سائل فناولته القلادة **شرح** سلام نامیست از
نامهای پاک خداوند عالمیان و اوست سالم از هر عیب و آفت و نقص
و فنا و زوال بعضی از علما ذکر کرده اند که گذاشته میشود مصدر در موضع اسم و وصف
می آورند بآن هرگاه اراده نمایند مبالغه را از انست قول انسان و الله هو السلم
که وصف است بر مبالغه تمام در بودن خداوند عالمیان سالم از جمیع نقایص
و مختلف است قول علما در معنی السلم علیک بعضی گفته اند که معنی آن دعا است
یعنی سلامت باشی تو از جمیع آفات و مکاره و بعضی گفته اند که معنیش
آنست که بوده باشد اسم سلام بر تو و بعضی گفته اند که معنیش آنست که اسم
خداوند عالمیان بر تو باد یعنی بوده باشی تو در حفظ و پناه حق تعالی چنانچه
میگویند الله معک و در فارسی میگویند خدا همراه و انسب آنست که بوده
باشد معنی آن دعا بسلامتی بر انکس از آفات دنیوی و از عذاب اخروی
وضع نموده است آنرا شارع در موضع تحیت و بشارت بسلامتی جهت

اختیار

اختیار نمودن لفظ سلام وگردانیدن آن تحیت وبشارت آنست که
متضمن است لفظ سلام معانی کثیره را ومطابق است با سلام آنچنانکه آن
نامیست از نامهای نیک خداوند عالمیان پس از راه تیمن وتبرک
امر فرموده است بآن وقبل از اسلام نیز تحیت مینموده اند بلفظ سلام و
بغیر آن نیز اما بوده است تحیت بسلام اقل وبغیر آن اکثر واغلب حتی اینکه
نشنیده ونمیدانستند در مقام بشارت وتحیت لفظ سلام را اکثری عرب
در قاموس مسطور است که بعرب بدوی گفتند السلام علیک عرب بدوی در جواب
سلام دهنده گفت الْجُنْجَاتُ علیکَ آنمرد گفت باو که این چگونه جواب
بود که دادی عرب بدوی گفت که سلام وجنجاث اسم دو درخت تلخ است
حواله کردی تو بر من یکی را من نیز حواله کردم بتو آن دیگری را غرض اینکه شایع
نبود درمیان اعراب سلام بلکه معمول بود صَبَاحُ الْخَیْر وَمَسَاءُ الْخَیْر ومثال
آن پس چون حکم اسلام جاری وشایع شد اقتصار شد تحیت بسلام ومنع شد
از غیر سلام از الفاظ شایعه در زمان جاهلیت وعلمای اعلام نقل نموده اند که
سخت ترین ساعات ابن آدم سه ساعت است روزی که میآید بدنیا وروزی
که میرود از دنیا وروزی که محشور میشود در آنروز وتحقیق که سلام کرد در آن
سه روز حضرت عیسی علیه السلام بر نفس خودش چنانچه حق تعالی اخبار نموده است
بآن در قرآن مجید که گفت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلم وَالسَّلَمُ عَلَیَّ یَوْمَ
وُلِدْتُ وَیَوْمَ اَمُوتُ وَیَوْمَ اُبْعَثُ حَیًّا وگفتن السَّلَمُ عَلَیْکَ بالف لام
تعریف بهتر است لفظاً ومعنیً از سَلَامٌ عَلَیْکَ وظاهرش آنست که مراد از
سلام در حدیث شریف سلام با دخول باشد چون داخل شدن بهر خانه بقصد

آیه وافی هدایه فَاِذَا دَخَلْتُم بُیُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَی اَنْفُسِکُمْ موجب و مستلزم سلام است
تعبیر نموده اند از آن بسلام مؤیدیست تفریع آنحضرت علیه السلام که فرموده است فَیَکُونُ
تَحِیَّتُهُ اِلَی السَّفَرَةِ مِنْ بَیْتِهَا بر قولش ثُمَّ یَکُونُ اٰخِرُهُنَّ یُسَلِّمُ عَلَیْهِ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَام
والله اعلم سِوَار بکسر سین مهمله مثل کتاب و بضم سین مثل غراب زیوریست
از برای زنان که میباشد در بازوی ایشان مثل دست برنجن و امثال آن و جمع
آن اَسْوِرَة است بکسر واو وجمع اَسْوِرَه اساوِره است و آیه وافی هدایه سوره
مبارکه زخرف را فَلَوْلَا اُلْقِیَ عَلَیْهِ اَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ اَسْوِرَة و اَسَاوِرَة قرائت
نموده اند یعنی هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله صادق است در نبوت و سیادت
پس باید که انداخته شود بر او اسوره از ذهب چون بود قاعده و دستور
عرب اینکه می انداختند بر بازوی بزرگان خود اَسْوِرَه از ذهب و بر گردنهای
ایشان طوق طلا و حال نیز شایع است در میان ایشان و آمده است جمع اَسَاوِر
بدون ها نیز چنانچه حق تعالی در وصف اهل بهشت فرموده یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ
اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ بعضی گفته اند که اَسَاوِر بدون ها جمع اُسْوَار بضم همزه است
و اُسْوَار نیز بمعنی سوار است بعضی از لغویین تصریح کرده اند بر اینکه هرگاه دست
برنجن و امثال آن از زینتهای بازوی زنان بوده باشد از طلا میگویند آنرا
سِوَار و هرگاه بوده باشد از نقره میگویند آنرا قُلْب بضم قاف و سکون لام
متصله ببا و هرگاه بوده باشد از غیر طلا و نقره مثل شاخ و عاج و شبه و شیشه
و امثال آن میگویند مَسَکَه بفتح میم و سین مهمله و ظاهرش آنست که نبوده باشد
این قول صحیح بجهت آنکه مخالف است با ظاهر آیه وافی هدایه قرآنی و لفظ
حدیث شریف بجهت آنکه اطلاق شده است سِوَار در این حدیث بر آنچه بوده است

از نقره و سابقا نیز مذکور شد مثل این حدیث بلفظ سکه بار بجهت آنچه بود از
نقره صاحب قاموس گفته است السِّوارُ کَکِتابٍ وغُرابٍ القُلْبُ کالأُسْوارِ
بالضم ج أَسْوِرَةٌ وأَساوِرُ وأَساوِرَةٌ وسُوْرٌ وسُؤُرٌ صبابه بفتح صاد مهمله
حرقت شوق و سوزش عشق را گویند جوهری گفته است الصَّبابَةُ رِقَّةُ الشَّوْقِ
وحَرارَتُهُ یقالُ رَجُلٌ صَبٌّ ای عاشِقٌ مشتاقٌ در مجمع البحرین مسطور است الصَّبابَةُ
لَوْعَةُ العِشْقِ وحَرارَتُهُ شأن در لغت عرب بمعنی امر آمده پس میباشد معنی کلام
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که فرموده فشأنَکَ مثل آنچه میگویند در فارسی کار
از توست یعنی بکن آنچه خواهی که تویی صاحب امر و اختیار و گفته اند که شأن بمعنی
امر ماخوذ است از قول ایشان که میگویند شَأَنْتُ شأنَکَ یعنی قصد کردم قصد
ترا و یا اینکه میکنیم آن چیز را که خوش آید بتو و بوده باشد مستحسن طبع تو و هر دو معنی
در حدیث شریف مناسب است جوهری گفته است الشَّأْنُ الأَمْرُ والحالُ
ویُقالُ اِشْأَنْ شأنَکَ ای اِعْمَلْ ما تُحْسِنُهُ وشَأَنْتُ شأنَهُ قَصَدْتُ قَصْدَهُ
قبل از این مذکور شد که قِلادَه بکسر قاف بمعنی گردن بند است و ظاهرش
آنست که بوده باشد ضمیر عنها در قول آنحضرت که فرموده فَأَعْرَضَ عَنْها راجع
بقلاده چنانچه راجع است بآن ضمیر فَقَطَعَتْها فَقَدِمَتْ بِها که متصل است بآن
بعد از آن و ممکن است که بوده باشد راجع بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم مثل ضمیر
عُنُقِها که قبل از آن است بمعنیی که مذکور خواهد شد در معنی یعنی شیخ جلیل القدر ابو نصر
حسن بن فضل بن شیخ طبرسی علیه الرحمه در کتاب مکارم الاخلاق روایت کرده است
از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت ع فرمودند که بود قاعده
و دستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه هر گاه اراده سفر میفرمود داخل میشد

وسلام میکرد بر هر که اراده داشت آنحضرت صلی الله علیه و آله اینکه سلام کند بر او
از اهلش پس بود آخر کسی که داخل میشد و سلام و وداع مینمود بر او حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم پس بود روانه شدن آنحضرت صلی الله علیه و آله بسوی سفر از خانهٔ
منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و چون مراجعت میفرمود آنحضرت صلعم از هر سفر خیر
اثر ابتدا مینمود بدیدن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و اول بخانهٔ مبارکهٔ فرزند گرامی خود
تشریف ارزانی میفرمود پس آنحضرت صلعم بسفری تشریف بردند و رسیده
بود بحضرت امیر المومنین علیه السلم چیزی از غنیمت پس داد آنچیز را حضرت امیر المومنین
علیه السلم بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و بیرون رفت بسفر در خدمت سراسر سعادت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بعد از تشریف بردن ایشان حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم گرفت دو دست برنجن از نقره و آویخت پرده در در خانهٔ
مبارکش سیاق حدیث دلالت میکند بر اینکه آویخته بود پرده را آنحضرت ع
در در درونی او طاق منورش پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از سفر
خیر اثر آمدند داخل مسجد مبارک شدند پس متوجه شد آنحضرت صلعم بجانب خانهٔ
منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم چنانچه قاعده و داب آنحضرت صلعم بود همیشه
پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل خانهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم شدند پس برخواست بخوشحالی و خوشنودی تمام حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم باستقبال پدر عالیشانش از روی سوزش عشق و اشتیاق
لا کلام پس نگاه کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ناگاه دید در دست
مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دو دست برنجن از نقره و دید آنحضرت
صلی الله علیه و آله که آویخته است از در او طاق حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پرده

پس نشست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در همان جا و مکان که دیده بود آنها را
پس بعد از مراجعت آنحضرت ص گریه کرد و محزون شد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
و گفت که بمیکرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین دوری و کم مهربانی با من
قبل از این هرگز پس طلبید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام هر دو پسر عالیقدر خود یعنی
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را پس کند آن پرده را از در
اطاقش و بیرون آورد دست برنجهای نقره را از دست مبارکش پس داد
دست برنجها را بیک پسرش و پرده را بآن دیگری پس گفت آنحضرت ع بدو فرزند
دلبندش که ببرید بسوی پدر عالیشان من پس بدهید سلام بر آنحضرت و عرض
کنید بخدمت آنحضرت ص که نکرده ایم ما بعد از تشریف بردن شما بسفر غیر از این را
پس امر از تو است و قصد من قصد تو است با آن و میکنیم آنچه را که خوش می آید
ترا از آن پس حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام آمدند بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و رسانیدند آنرا بآنحضرت از جانب مادر بزرگوارشان
پس بوسید ایشانرا آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و در آغوش خود کشیده
بسینهٔ پر نور خود چسبانید و نشانید هر یک از ایشانرا بر سر ران و زانوی
مبارکش پس امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بانکه بشکنند آن دو دست
برنجن نقره را پس گردانید آنرا پارچه پارچه پس طلب فرمود آنحضرت صلی الله
علیه و آله اهل صفه را که بودند قومی از مهاجرین که هجرت نموده بودند بخدمت
سراسر سعادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نبود از برای ایشان منزل
و مکانی و نه مال و اسبابی پس تقسیم کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پارچهای دست برنجن را در میان ایشان پس آنحضرت صلی الله علیه و آله

طلب نمود از ایشان مرد عریان آنجناب نیز آنکه نپوشیده بود چیزی و نبود
آن برده که فرستاده بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پارچه دراز کم عرض
پس بامر آنحضرت صلی الله علیه و آله مثل لنگ و فوطه میگرفت آنرا بر خود پیش
آن مرد برهنه عریان پس هرگاه سر بهم می آورد پاره میکرد آنرا تا آنکه قسمت کرد
آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا در میان ایشان بچندین لنگ یعنی تا آن برده
چندین برهنه را آنحضرت صلی الله علیه و آله پوشانید پس امر فرمود حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله زنانرا که برندارند سرهای خود را از رکوع و سجود در نماز جماعت
با آنحضرت تا آنکه بردارند مردان سرهای خود را و جهت این امر آن بود که
مردم برهنه بودند ایشان از راه کوچکی لنگها و فوطها چون میرفتند مردان برکوع
و سجود نمودار میشد عورت مردان از عقبشان پس جاری شد تا آن سنت
آنحضرت صلی الله علیه و آله اینکه برندارند زنان سرهای خود را از رکوع و سجود
در نماز جماعت تا اینکه سر بردارند مردان یعنی هرچند که بوده باشند در جماعتی
که نبوده باشد ستر مردان ایشان ناقص سنت است از برای زنان جماعت
گزار اینکه بردارند سرهای خود را از رکوع و سجود بعد از مردان پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که رحمت کند حق تعالی بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام
البته میپوشاند خداوند عالمیان بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعوض این
ستر و برده که ساتر جمعی شد از برهنه گان اهل صفه جامهای نفیس
بهشت عنبر سرشت را و هر آینه مزین خواهد نمود حق تعالی حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام را بعوض این دو دست برنجن نقره که تقسیم شد بر فقرای اهل صفه از
زیورهای نیکوی بهشت عنبر سرشت و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

روایت

روایت کرده است که آنحضرت صلعم فرمودند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله داخل شد بخانهٔ مبارکهٔ دختر گرامیش حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و در گردن
مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم گردن بندی بود پس آنحضرت صلی الله علیه وآله
اعراض نمود ازان قلاده بآن معنی که اقبالی که دلالت کند بر خوش آمدن
ازان بآن نفرمود و یا آنحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بآن معنی که مبالغه در اعزاز
و نوازش آنحضرت صلعم بدستور سابق ننمود پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم برید
آن گردن بند را از گردن مبارکش و انداخت آنرا پس فرمود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله آنحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که تو از منی ای فاطمه پس
آمد سائلی پس داد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بآن سائل آن گردن بند را
قبع حلیة ابی نعیم ومسند ابی یعلی قالت عائشة ما رأیت احدا قط
اصدق من فاطمة غیر ابیها وروی انه کان بینهما شیء فقالت عائشة یا
رسول الله سلها فانها لا تکذب وقد روی الحدیثین عطاء وعمرو بن دینار
الحسن البصری ما کان فی هذه الامة اعبد من فاطمة کانت تقوم حتی تورم
قدماها وقال النبی صلی الله علیه وآله لها ای شیء خیر للمرأة قالت ان لا تری
رجلا ولا یراها رجل فضمها الیه وقال ذریة بعضها من بعض وفی الحلیة
الاوزاعی عن الزهری قال لقد طحنت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله
حتی مجلت یداها وطب الرحی فی یدها شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه
وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث شریف گفته است که طب تأنی در امور
و تربیت شاید که بوده باشد یعنی اینکه اثر کرده بود دستاس در دست مبارک
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم اندک اندک و شاید که واقع شده باشد در این لفظ حدیث

بیان طب ای تأنی فی الامور
و تلطف و لعل المعنی اثرت
فیها قلیلا قلیلا و لعل
فیه تصحیفا
انتهی

تصحیف یعنی کلمهٔ دیگر بوده است در عبارت حدیث کاتبان اشتباه نموده نوشته اند
بعوض آن طبّ را غیر صحیح ابن غلام داعی معروض میدارد که آنچه مؤلف کتاب علیه
الرحمة الی یوم الحساب در معنی طبّ نقل نموده قریب بعبارت قاموس است و
طبّ بکسر طاء مهمله و تشدید باء یکنقطه در زیر در لغت بمعنی کار حدید و عادت و
خواهش و اراده آمده است ممکن است که بوده باشد مراد اخبار باینکه حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم با وجود آنکه آنقدر آرد کرده بود در آسیا که دست مبارکش آبله کرده
و زخم شده بود باز کار حدید آسیا در دست مبارک آنحضرت بود و دست از عادت
قدیم برنداشته بسبب زخم و عذر معقول حقیقی خود را معذور ننموده باز بدان
اشتغال مینمود چنانچه وارد شده است در احادیث که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
آرد میکرد در آسیا و خون جاری میشد در عمود آسیا از زخمهای دست مبارک
آنحضرت از آنجمله حدیثی است که روایت کرده است آنرا سلمان علیه الرحمة و الرضوان
قال کانت فاطمة علیها السلم جالسة قدامها رحی تطحن به الشعیر و علی عمود
الرحی دم سائل حدیث مزبور منقول از کتاب خرایج الجرایح در باب سوم سابقا
مذکور شد در قاموس مسطور است الطبّ بالکسر الشهوة والارادة والشأن
والعادة و بمعنی بسیار دقیق و فوق طاقت بشریست و عبارت محمول بر آن
بغایت سلیس است چنانچه گویی در وصف دلیری که جنگ کرد فلانی آنقدر
که زخم دار شد و با وجود زخم باز کار جنگ در دست او بود و بجنگ مشغول
بود و فلان خادم آنقدر خدمت خانه نمود که بیمار شد و با وجود بیماری باز کار
خانه در دست او بود یعنی با وجود عذر زخم و بیماری خود را معذور و معاف
نداشت و دست از عادت و کار خود نکشید والله اعلم رَحی بفتح راء مهمله

وفتح حاء والف مقصوره آسیارا کویند واصل آن بوده است بایاء دونقطه درزیر
قلب کرده اند یارا بالف ومینویسند آنرا بصورت یا بجهت فرق درمیان
آن ومنقلب از واو ولفظ آن مؤنث است ومیکویند رحی و رحیان
و ارحٍ و ارحاء وبعضی نقل کرده اند آنرا با الف ممدوده میکویند رحاء و
رحاآن و ارحیة مثل عطاء وعطاآن و اعطیة جوهری کفته است که اینجماعت
کردانیده اند آنرا منقلب از واو ونمیدانم که چه چیز است دلیل ایشان درکتاب
مجمع البحرین مسطور است که آسیای آبی وحمام ونوره از عمل جن است یعنی
بانی وواضع آن جن بوده ودر زمان حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه السلام
وضع نموده اند تحقیق تورم ومجمل قبل ازاین مذکور شد اوزاعی ازاعاظم
علمای اهل تسنن است ونام او عبدالرحمن بن عمرو است وعلمای اهل تسنن
اورا امام خود میدانند وامام عبدالرحمن بن عمرو مینامند اوزاع قبیله ایست
از قبایل همدان که بوده است پدر ایشان مرثد بن زید ملقب باوزاع
وچون بوده است عبدالرحمن مذکور از آن قبیله مشهور کشته است باوزاعی
زهری بضم زای معجمه وسکون ها یکی از رواة وعلمای اهل تسنن است واسم او
احمد بن محمد بن مفرج النباتی است وزهره قبیله ایست از قبایل قریش و
پدر آن قبیله کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر است
وزن کعب زهره نام داشته اولاد اورا نسبت داده اند بآن زن
ومسمی نمودند ایشانرا بنام آن زن وبودند ایشان خالوهای حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وچون احمد بن محمد مذکور نیز از آن قبیله بود مشهور کشته است
بزهری یعنی شیخ فقیه رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب

المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است از کتب مخالف
که در کتاب حلیهٔ ابو نعیم و در کتاب مسند ابی یعلی روایت شده است که گفت
عایشهٔ ملعونه که من ندیده ام احدی را هرگز که بوده باشد راست گوتر از حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام غیر از پدر عالیشان آنحضرت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و روایت کرده اند ابو نعیم و ابو یعلی هر دو در کتابهای خود که بدرستیکه واقع
شد در میان حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و عایشهٔ ملعونه چیزی و چون محاکمهٔ آن
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید عایشهٔ ملعونه عرض کرد بخدمت
آنحضرت که یا رسول الله صلی الله علیه و آله بپرس از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
پس بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام نمیگوید هرگز دروغ و تحقیق که
روایت کرده است این دو حدیث مذکور را عطا و عمرو بن دینار نیز که از
علمای اهل تسنن اند و منقول است از حسن بصری که او گفت که نبود در این
امت عبادت کننده تر از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام می ایستاد آنحضرت در
محراب عبادتش تا اینکه ورم میکرد پاهای مبارک آنحضرت و فرمود حضرت پیغمبر صلعم
از برای حضرت فاطمه زهرا ع که چه چیز است بهتر از برای زن حضرت فاطمه زهرا ع در جواب عرض کرد
بخدمت حضرت پیغمبر صلعم که بهتر از برای زن آنست که نه بیند او مرد را و نه بیند او را مردی
پس حضرت پیغمبر صلعم آنحضرت را در بغل گرفته بسینهٔ پر نور خود چسبانید و این آیهٔ مبارکه را
که در شان عالیشان ایشان در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران نازل شده بمناسبت مقام
تلاوت فرمودند ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و در کتاب
حلیهٔ اوزاعی روایت کرده است از زهری که او گفت که تحقیق که آرد کرده
بود در آسیا حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

انقدر

انقدر که آبله کرده بود ومجروح شده بود از کثرت گردانیدن آسیا دستهای مبارک
آنحضرت وباوجود اینحال باز بود کار آسیا در دست مبارک آنحضرت ومعذور
ومعاف نگردانید بسبب آن عذر معقول ومشروع بدن مبارک ضعیف مجروح
خود را از گردانیدن آسیا وقیام بآن خدمت بامشقت چنانچه مذکور شد در
شرح قب ٧ فی الصحیحین ان علیا علیه السلم قال اشتکی مما اند بالغرب فقالت
فاطمة علیها السلم والله انی اشتکی یدی مما اطحن بالرحی وکان عند النبی
صلی الله علیه وآله اساری فامرها ان تطلب من النبی صلی الله علیه وآله خادما
فدخلت علی النبی صلی الله علیه وآله وسلمت علیه ورجعت فقال امیر المؤمنین
علیه السلم ما لک قالت والله ما استطعت ان اکلم رسول الله صلی الله علیه وآله
من هیبته فانطلق علی معها الی النبی صلی الله علیه وآله فقال لهما لقد جاء
بکما حاجة فقال علی علیه السلم مجاراتهما فقال صلی الله علیه وآله لا ولکنی ابیعهم
وانفق اثمانهم علی اهل الصفة وعلمها تسبیح الزهراء کتاب الشیرازی انها
لما ذکرت حالها وسالت جاریة بکی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال یا
فاطمة والذی بعثنی بالحق ان فی المسجد اربعمائة رجل ما لهم طعام ولا ثیاب
ولولا خشیتی خصلة لاعطیتک ما سالت یا فاطمة انی لا ارید ان ینفک عنک
اجرک الی الجاریة وانی اخاف ان یخصمک علی بن ابی طالب یوم القیمة بین
یدی الله عز وجل اذا طلب حقه منک ثم علمها صلوة التسبیح فقال امیر المؤمنین
علیه السلم مضیت تریدین من رسول الله الدنیا فاعطانا الله ثواب الآخرة قال
ابو هریرة فلما خرج رسول الله صلی الله علیه وآله من عند فاطمة انزل الله
علی رسوله صلی الله علیه وآله واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربک ترجوها

يعني عن قرابتك وابنتك فاطمة ابتغاء يعني طلب رحمة من ربك يعني رزقا
من ربك ترجوها فقل لهم قولا ميسورا يعني قولا حسنا فلما نزلت هذه الاية انفذ
رسول الله صلى الله عليه واله جارية اليها للخدمة وسماها فضة تفسير الثعلبي
عن جعفر بن محمد ع وتفسير القشيري عن جابر الانصاري انه راى النبي صلعم
فاطمة وعليها كساء من اجلة الابل وهي تطحن بيديها وترضع ولدها فدمعت
عينا رسول الله صلى الله عليه واله فقال يا بنتاه تعجلي مرارة الدنيا بحلاوة
الاخرة فقالت يا رسول الله الحمد لله على نعمائه والشكر لله على الائه فانزل الله
ولسوف يعطيك ربك فترضى ابن شاهين في مناقب فاطمة واحمد في مسند
الانصار باسنادهما عن ابي هريرة وثوبان انهما قالا كان النبي صلى الله عليه واله
يبدء في سفره بفاطمة ويختم بها فجعلت وقتا سترا من كساء خيبرية لقدوم
ابيها وزوجها فلما راه النبي صلى الله عليه واله تجاوز عنها وقد عرف الغضب
في وجهه حتى جلس عند المنبر فنزعت قلادتها وقرطيها ومسكتيها و
نزعت الستر فبعثت بها الى ابيها وقالت اجعل هذا في سبيل الله فلما اتاه
قال ص قد فعلت فداها ابوها ثلث مرات ما لال محمد وللدنيا فانهم
خلقوا للاخرة وخلقت الدنيا لهم وفي رواية احمد فان هؤلاء اهل بيتي
ولا احب ان ياكلوا طيباتهم في حياتهم الدنيا ابو صالح المؤذن في كتابه
بالاسناد عن علي عليه السلم ان النبي صلى الله عليه واله دخل على ابنته فاطمة
فاذا في عنقها قلادة فاعرض عنها فقطعتها ورمت بها فقال رسول الله صلى الله
عليه واله انت مني يا فاطمة ثم جاءها سائل فناولته القلادة ابو القاسم
القشيري في كتابه قال بعضهم انقطعت في البادية عن القافلة فوجدت امراة

فقلت لها من انت فقالت وقل سلام سوف تعلمون فسلمت عليها فقلت
ما تصنعين ههنا قالت من يهد الله فلا مضل له فقلت امن الجن انت
ام من الانس قالت يا بني آدم خذوا زينتكم فقلت من اين اقبلت قالت
ينادون من مكان بعيد فقلت اين تقصدين قالت ولله على الناس حج البيت
فقلت متى انقطعت قالت ولقد خلقنا السموات والارض وما بينهما في ستة
ايام فقلت اتشتهين طعاما فقالت وما جعلناهم جسدا لا يأكلون الطعام
فاطعمتها ثم قلت هرولي ولا تعجلي قالت لا يكلف الله نفسا الا وسعها فقلت
اردفك فقالت لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا فنزلت فاركبتها فقالت
سبحان الذي سخر لنا هذا فلما ادركنا القافلة قلت الك احد فيها قالت يا
داود انا جعلناك خليفة في الارض وما محمد الا رسول يا يحيى خذ الكتاب يا
موسى اني انا الله فصحت بهذه الاسماء فاذا انا باربعة شباب متوجهين
نحوها فقلت من هؤلاء منك قالت المال والبنون زينة الحيوة الدنيا فلما
اتوها قالت يا ابت استأجره ان خير من استأجرت القوي الامين فكافوني
باشياء فقالت والله يضاعف لمن يشاء فزادوا على فسألتهم عنها فقالوا
هذه امنا فضة جارية الزهراء ما تكلمت منذ عشرين سنة الا بالقرآن

شرح اشتکا در لغت بمعنی شکوه و بمعنی درد و وجع آمده معنی ثانی در حدیث
شریف انسب است غرب بفتح غین معجمه و سکون راء مهمله متصله بباء یک نقطه
دلو بسیار بزرگ را گویند که از پوست گاو درست نمایند و غرب بفتح را مثل
قصب آبی را گویند که تقاطر نماید از آن دلو در ما بین چاه و حوض و حمل حدیث
شریف بر هر دو معنی ممکن است هیبة در لغت عرب چنانچه بمعنی مخافه آمده

بمعنی اجلال و بزرگی نیز آمده و در این حدیث شریف معنی ثانی انسب است جوهری گفته
الهَیْبَةُ المَهابَةُ وهِیَ الإجلالُ والمَخافَةُ در مجمع البحرین مسطورست هابَ الشَّیْءُ
إذا خافَهُ وإذا وَقَّرَهُ وعَظَّمَهُ والهَیْبَةُ والمَهابَةُ وهِیَ الإجلالُ والمَخافَةُ صاحب
نهایه ذکر کرده است هابَ الشَّیْءَ یَهابُهُ إذا خافَهُ وإذا وَقَّرَهُ وعَظَّمَهُ ومجاراة
در کلام گفت و شنید باهم و خوض نمودن در سخن یکدیگرست و بمعنی مذکورست
در حدیثی که واقع شده است وإیّاکُمْ ومُجاراةَ مَنْ لا عَقْلَ لَهُ یعنی بپرهیزید از گفتگو
با کسیکه نداشته باشد عقل و خوض با او در سخن و حرف کِساء بکسر کاف مثل کتاب
پوشاک را گویند و اصل آن کِسا و با واو است بجهت آنکه مشتق از کسوه است
اما چون واقع شده بود واو بعد از الف قلب کرده اند آنرا بهمزه جمع کِساء اکسیه است
اَجِلَّه بفتح همزه و کسر جیم و تشدید لام متصله بها جمع جِلال بکسر جیم است مثل اَهِلّه
و هِلال و جِلال بکسر جیم جمع جُل بضم جیم است و جُل پوشاک حیوانات را گویند
چنانچه پوشاک انسانرا ثوب و جامه گویند جوهری گفته است الجُلُّ بالضَّمِّ واحِدُ
جِلالِ الدَّوابِّ وجَمْعُ الجِلالِ أَجِلَّةٌ صاحب قاموس جُلْ را بضم و فتح جیم نیز نقل
کرده است و او منفردست در نقل فتح و غیره لغویین ذکر کرده اند آنرا بضم ظاهر
آنست که بوده باشد جُل از لغات مشترکه بین العربیة والعجمیه مثل تنور و زنبور نَعماء
بفتح نون و سکون عین مهمله متصله بمیم و الف ممدوده بمعنی نِعمت بکسر
نون و سکون عین است و جمع آن بنابر تحقیق صاحب مجمع البحرین اَنعُم است در
قاموس مسطورست النِّعْمَةُ بالکَسْرِ المَسَرَّةُ والیَدُ البَیْضاءُ الصّالِحَةُ کالنُّعْمَی بالضَّمِّ والنَّعْماءِ
بالفَتْحِ مَمْدُودَةً ج أَنْعُمٌ ونِعَمٌ ونِعِماتٌ بکَسْرَتَیْنِ وبِفَتْحِ العَیْنِ و جوهری
گفته النِّعْمَةُ الیَدُ والصَّنِیعَةُ والمِنَّةُ وما أُنْعِمَ بِهِ عَلَیْکَ وکَذلِکَ النُّعْمَی فإنْ

فتح

فتحت النون مددت فقلت النعماء والنعیم مثله در مجمع البحرین مذکورست که
النعمة الید والصنیعة والمنة وما انعم به علیک وکذلک النعمی فان فتحت
النون مددت وقلت النعماء وجمع النعمة نعم کسدرة وسدر وانعم ایضا
کافلس وجمع النعماء انعم ایضا بعضی از محققین ذکر کرده اند که نعماء بفتح نون و الف
ممدوده نعمتهای باطنی را گویند و آلاء نعمتهای ظاهری را گویند و بعضی انسب
باحدیث شریف است و تقدیم حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نعماء را بر آلاء وکرده اند
حمد را جهت نعماء و شکر را در برابر آلاء مؤید آنست در مجمع البحرین نیز مسطور است
که النعماء بالفتح والمد هی النعم الباطنة والآلاء هی النعم الظاهرة آلاء در لغت
بمعنی نعمتهاست و واحد آن الی بفتح همزه و فتح لام است مثل معی وامعاء و گاه است
که می آید بکسر همزه و می نویسند واحد آن را با یاء دو نقطه در زیر جوهری گفته است
الآلاء النعم واحدها الی بالفتح وقد تکسر وتکتب بالیاء مثال معی وامعاء
در کتاب غریب اللغة مسطور است که می آید الی واحد الآلاء بفتح و ضم و کسر همزه
صاحب قاموس نیز همزه آن از الحرکات ثلث ذکر کرده است و بعضی از محققین
نقل کرده اند که آلاء نعم ظاهر است چنانچه مذکور شد که نعماء نعمتهای باطنیست
در حدیث واقع شده است که تفکروا فی آلاء الله ولا تتفکروا فی الله
لا تعجلی صیغه مفرد مؤنث مخاطبه است از فعل نهی و عجله در لغت بمعنی
سرعت در رفتار خلاف بطؤ است و حمل این حدیث شریف بر آن محتاج
بتکلف است اولی آنست که بوده باشد نهی از اضطراب و حیرت و امر بتحمل و صبر در آن
مشقت و باین معنی نیز آمده است در لغت در قاموس مسطور است العجول
الثکلی والواله من النساء والابل لعجلتها فی جرکاتها جزعا و در مجمع البحرین مذکور است

وَرَجُلٌ عَجِلٌ بِالْكَسْرِ اَیْ قَلِیلُ التَّحَمُّلِ وَالصَّبْرِ فِی تَحْصِیلِ الْمَطَالِبِ وَامْرَأَةٌ عَجْلاءُ
تحقیق رحی و خادم و خدمت و جاریه و قلاده و قرط و مسکه و احوال جابر انصاری
قبل از این مذکور شد هر گاه خواهند رجوع بسابق در تحقیق آنها نمایند
دو نفر شیرازی از جملهٔ محدثین اهل سنت است اسم یکی محمد بن محمد بن سعید و اسم
آن دیگری عمر بن محمد بن علی است و قُشَیْر مثل زُبَیْر اسم قبیله است از عرب
که مسمی شده است باسم قشیر بن کعب بن ربیعه که بوده است پدر اهل آن
قبیله ابن شاهین از جملهٔ محدثین اهل سنت است ظاهرش آنست که بوده
باشد ضمیر فَاَعْرَضَ عَنْهَا راجع بقلاده چنانچه راجع است تا آن ضمیر فقطعتها
و ضمیر فَنَمَّتْ بِهَا و ممکن است که بوده باشد راجع بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم
مثل ضمیر عنقها که قبل از آن است یعنی شیخ فقیه رشید الدین ابو جعفر
محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب بطریق
مخالف ذکر کرده است که در صحیح مسلم و در صحیح بخاری مسطور است که بدرستیکه
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم فرمودند که بدر داورده است مرا از
آنچه ترشوم من بسبب آب کشیدن با دلو بزرگ گاوی و یا قطرات
زیران آن فیما بین چاه و حوض پس فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
که قسم بخداوند عالمیان که بدرستیکه مریض و دردناک کرده است مرا
دست من از آرد کردن با آسیا و بود در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
جمعی اسیر پس امر کرد حضرت امیر المومنین علیه السلم بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم
اینکه طلب نماید از پدر عالیشانش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کنیزی پس
داخل شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

وسلم

وسلام کرد با آنحضرت و مراجعت نموده بخانهٔ مبارکهٔ خود آمد حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گفت بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام که چه چیز شد از برای تو حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام گفت که قسم بخداوند عالمیان که قادر نشدم براینکه عرض کنم مطلب
خود را بخدمت حضرت پیغمبر خداوند عالمیان صلی الله علیه و آله از راه تعظیم
و اجلال آنحضرت پس روانه شد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام با حضرت فاطمهٔ زهرا بسوی
حضرت رسول الله صلعم پس چون بخدمت آنحضرت صلعم رسیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند با ایشان که بتحقیق که آمده اید شما نزد من بجهت حاجتی پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام عرض کرد بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت و گوئی را که کرده بودند
با هم حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و آنچه را که گذشته بود
در میانهٔ ایشان پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که نه یعنی نمیدهم کنیزی
بشما از آن اسیران بلکه میفروشم جمیع ایشانرا و انفاق میکنم قیمت آنها را
بر اهل صفه و تعلیم کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
بعوض عطای کنیز تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را در کتاب شیرازی
محدث اهل السنت مذکور است که بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
چون نقل کرد حال خود را در خدمت آنحضرت و سؤال نمود از آنحضرت صلعم
کنیزی را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از استماع احوال و شنیدن
کشیدن مشقت فرزند گرامیش گریان شد پس فرمود که ای فاطمه قسم
بخداوند آنچنانیکه فرستاده است مرا به پیغمبری بحق و صدق که بدرستیکه
در مسجد می باشند چهار صد نفر مرد که نیست از برای ایشان خوراک
و نه جامه و هستند جمیع ایشان گرسنه و برهنه و با وجود آن هر گاه

نمیبود ترس و اندیشه من از خصلتی البته عطا میفرمودم بتو کنیزی ای فاطمه بدرستیکه
نمیخواهم من اینکه جدا و منفک شود از تو مزد و اجر عظیم تو در خدمت و مشقت
و منتقل شود بسوی جاریه و کنیز و بدرستیکه میترسم من از اینکه خصمی نماید با تو حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام در روز قیامت در پیش خداوند عز و جل وقتی که
طلب نماید حقش را از تو یعنی حق زوج را بر زوجه از قیام بخدمات زوج و
خود را معاف نموده باشی تو از آن و اقدام ننموده باشی بتمامی آن پس تعلیم
کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام صلوة تسبیح را
بعوض آنچه طلب نموده بود آنحضرت پس فرمود حضرت امیر المومنین علیه السلام
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که رفتی تو بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و خواهش نمودی از خدمت آنحضرت ص دنیا را پس عطا کرد حق تعالی
ترا ثواب آخرت را ابو هریره که از رواة معتبر اهل السنت است روایت کرده است
که چون بیرون تشریف آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از نزد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام فرو فرستاد خداوند عالمیان بر رسول برگزیده اش
این آیه مبارکه را که در سوره بنی اسرائیل است وَاِمّا تُعرِضَنَّ عَنهُمُ ابتِغاءَ
رَحمَةٍ مِن رَبِّکَ تَرجُوها یعنی اگر اعراض کنی تو البته از قرابت و دختر
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بجهت طلب رحمت از پروردگارت یعنی رزق
از جانب خداوند عالمیان خواهی و امید داری آنرا فَقُل لَهُم قَولاً
مَیسُوراً یعنی پس بگو از برای ایشان قول نیک خوش آینده موافق مطلب
و سوال ایشان پس چون نازل شد این آیه مبارکه فرستاد حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله کنیزی بجهت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از برای خدمت

و نام گذاشت

و نام گذاشت آنحضرت صلعم آن کنیز را فضه در تفسیر ثعلبی روایت شده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و در تفسیر قشیری روایت
کرده است از جابر بن عبد الله انصاری که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
دید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را که بر آن حضرت بود پوشاکی از جلهای شتر
و آنحضرت علیها السلام آرد میکرد در آسیا بمشقت تمام با دستهای مبارک نازکش
و در اینوقت و حال شیر میداد فرزند گرامیش را پس چون نظر مبارک آنحضرت صلعم
بفرزند دلبندش افتاد و احوال آن نور دیده اش را بآن نحو مشاهده نمود
پس اشک آلود شد هر دو چشم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمود
که ای دختر گرامی من تعجیل کن و سبقت نمای بتلخی دنیا بجهت شیرینی
آخرت پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد بخدمت پدر عالیشانش که
یا رسول الله صلی الله علیه و آله حمد از برای خداوند عالمیان است بر نعمتهای
باطنی او که عطا فرموده است بما و شکر از برای خداوند عالمیان است
بنعمتهای ظاهری او که تفضل نموده است بر ما پس فرو فرستاد حق تعالی
بر پیغمبر برگزیده اش این آیه مبارکه را که در سوره والضحی است وَلَسَوْفَ
يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ یعنی البته که بعد از این در آخرت عطا میکند تو را
خداوندت آنقدر که خواهد پس راضی و خوشنود شوی تو بآن ؛ ابن
شاهین در کتاب مناقب حضرت فاطمه و احمد در کتاب مسند الانصار
باسناد خود روایت کرده اند از ابی هریره و ثوبان که بدرستیکه ایشان
هر دو گفتند که بود دأب و دستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه
ابتدا میکرد در هر سفر بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ختم میفرمود سفر را بآنحضرت

فاطمه زهرا علیها السلم یعنی سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله دیدن حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم و آخر سفرش که مراجعت مینمود دیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بود البته
بنحوی متصل بود دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله برفتن و آمدن از سفر که
گویا بود اول و آخر سفر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گردانید حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم در وقتی که بود آنحضرت صلعم در سفر پارچه پوشاک خیبریه را پرده و مزین
نمود در خانه مبارکش را با آویختن آن از جهت قدوم میمنت لزوم پدر عالیشانش
و شوهر عالیمقدارش پس چون نظر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در وقت مراجعت بآن افتاد تجاوز نمود و درگذشت از دیدن آنحضرت ع
و بتحقیق که ظاهر شد آثار غضب در روی مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تا اینکه آمد و نشست در مسجد در نزد منبر پس کند حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
گردن بند خود را از گردن مبارکش و گوشوارها را از گوش منورش و دست
برنجها را از دستهای پاکیزه اش و کند آن پرده را پس فرستاد کل اسباب
تجمل خود را بخدمت پدر عالیشانش و پیغام کرد بخدمت آنحضرت که بگردان
مجموع آنرا در راه خداوند عالمیان و عطا کن بفقرا و مساکین مسلمانان
پس چون آن اسباب و پیغام اخلاص آیین بخدمت حضرت رسول رب العالمین
رسید آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که بتحقیق که کرد آنچه را که دلخواه من
بود فدای او شو و پدرش آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند این کلام عالی مقام را
سه بار بعد از آن فرمودند که نیست از برای آل محمد صلی الله علیه و آله دنیا
و نیستند ایشان آفریده شده از برای دنیای دنی پس بدرستیکه مخلوق
شده اند ایشان از برای آخرت و نعمتهای بهشت عنبر سرشت و آفریده

شده است

شده است دنیا از برای وجود شریف ایشان بمعنی که واقع شده است در حدیث
قدسی لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاکَ و در روایت احمد در کتاب مسند
الانصار چنین است که بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که پس بدرستیکه
این جماعت اهل بیت من اند و دوست نمیدارم من اینکه بخورند ایشان
طیبات شان را در زندگی دنیای ایشان یعنی میخواهم که بوده باشند کل طیبات ایشان
مرزوق و مصروف بر ایشان در دار عقبای ایشان ابو صالح موذن روایت
کرده است در کتابش باسناد خودش از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم
که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد بر
دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس دید آنحضرت صلی الله علیه و آله در گردن
مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گردن بندی پس اعراض کرد آنحضرت صلی الله
علیه و آله از آن قلاده باینمعنی که اقبالی که دلالت کند بر خوش آمدن از آن
بآن ننمود و با اینکه از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم باینمعنی که نهایت اعزاز و احترام
با او مثل سابق آنحضرت صلی الله علیه و آله بعمل نیاورد پس برید حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم آن گردن بند را از گردن مبارکش و انداخت آنرا پس فرمود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که تو از منی ای فاطمه پس آمد بدر خانه مبارکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم سائلی پس عطا کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بآن سائل آن
گردن بند را • ابو القاسم قشیری در کتابش ذکر کرده است که گفت بعضی
از ایشان که باز ماندم من از قافله در بیابان پس دیدم زنی را در آن صحرا
پس گفتم من بآن زن که کیستی تو آن زن در جواب من تلاوت نمود
آیه مبارکه آخر سوره زخرف را وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ اگرچه قرأت

قرا بسیاهی در قرآن یَعْلَمُونَ بیاء دو نقطه در زیر است اما ذکر شده است که
تَعْلَمُونَ بتاء دو نقطه در فوق قرات اهل مدینه و اهل شام است اشعار نموده
آن زن بتلاوت این آیه مبارکه که اول سلام بده بعد از آن احوال بپرس پس
گفت آن مرد که سلام دادم من بر آن زن و گفتم که چه میکنی در اینجا او در جواب
گفت مَنْ یَهْدِی اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ ظاهرش آنست که تلاوت نموده باشد
آن زن آیه مبارکه سوره زمر را مَنْ یَهْدِی اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ کاتبان بتصحیف نقل
نموده باشند چنین اشاره بانست که راه را گم کرده و از قافله باز مانده ام
پس گفتم من آیا از جنی تو یا از انس آن زن در جواب من تلاوت نموده آیه
سوره مبارکه اعراف را یَا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ یعنی بنی آدم
و انسم پس گفتم من که از کجا می آیی تو تلاوت نمود در جواب آیه سوره مبارکه
سجده را یُنَادَوْنَ مِنْ مَکَانٍ بَعِیدٍ ایما نموده است بر اینکه از جا و مکان
دور می آیم پس گفتم من که اراده کجا داری تلاوت نمود در جواب آیه مبارکه
سوره آل عمران را وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا
یعنی اراده حج بیت اللّٰه الحرام دارم پس گفتم من که کی جدا شده از قافله
در جواب تلاوت نمود آیه مبارکه سوره ق را وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَ
الْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ اشاره بانست که شش روز است که از قافله
جدا شده ام پس گفتم من که آیا میخواهی طعامی و اشتهای خوردن آن داری
تلاوت نمود در جواب آیه مبارکه سوره انبیا را وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا
لَا یَأْکُلُونَ الطَّعَامَ اشعار نموده است بانکه میخواهم پس ا طعام کردم باو
بعد از آن گفتم باو که بدو مضطرب و حیران و یا گم صبر و لی تحمل مشو در جواب

تلاوت

تلاوت نمود آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ البقره را لا یکلّف الله نفساً الا وسعها یعنی تکلیف ما لا یطاق
نکرده است حق تعالی بر بنده اش بقدر طاقت و قوّتی که دارم براه می آیم
پس گفتم من باو که ردیف سوار کردانم تو را با خودم در جواب تلاوت نمود
آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ انبیا را لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشعار بر آنست
که دو نفر سوار شدن بر یک شتر موجب اضرار و افساد آن حیوان است پس فرود
آمدم من از شتر و سوار کردم او را بر آن چون بر شتر سوار شد تلاوت نمود آیهٔ
مبارکهٔ سورهٔ زخرف را سبحان الذی سخّر لنا هذا چنانچه سنت است خواندن آن
در وقت هر سواری پس چون رسیدیم بقافله گفتم من که آیا از برای تو هست
نفری درین قافله در جواب تلاوت نمود آیهٔ سورهٔ مبارکهٔ ص را یا داود
انّا جعلناک خلیفةً فی الارض و آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ آل عمران را وما محمّد
الا رسول و آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ مریم را یا یحیی خذ الکتاب و آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ قصص را
یا موسی انّی انا الله ربّ العالمین پس صدا بلند کردم من باین نامها پس ناگاه
دیدم چهار جوانرا که متوجّه اند بجانب آن زن پس گفتم من که چه چیز تو اند ایشان
در جواب تلاوت نمود آن زن آیهٔ مبارکهٔ کهف را المال والبنون
زینة الحیوة الدنیا اشعار نموده است براینکه آن جوانان پسران اویند
پس چون آمدند آن جوانان نزد او تلاوت نمود بجهت ایشان آیهٔ مبارکهٔ
سورهٔ قصص را یا ابت استأجره انّ خیر من استأجرت القوی الامین
اشاره نموده است بر ایشان که چیزی بدهند بآن مرد و او قوی و امین بوده
در آوردن و رسانیدن او با ایشان پس دادند ایشان بمن چیزی چند
پس تلاوت نمود آن زن آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ بقره را والله یضاعف لمن یشاء

یعنی اضافه و زیاده گردانید بر او عطا را پس زیاد گردانیدند ایشان بر من عطیه
و بخشش را پس پرسیدم من از آن جوانان از حال آن زن یعنی کیم این زن
کیست و حالش چیست پس گفتند آن جوانان که این زن والده ما است
و اوست فضه کنیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بیست سال است که حرف نمیزند
مگر بایات قرآن و کلمات فرقانی این غلام داعی معروض میدارد
که ظاهرش آنست که بوده است اسم پسر بزرگ او داود و ثانی محمد و ثالث
یحیی و چهارم موسی بترتیبی که ذکر کرد انهارا فضه و الا می باشد جهتی بجهت تقدیم
داود بر محمد و تقدیم یحیی بر موسی با وجود انکه مقدم است محمد در قرآن بر
جمیع ایشان والله اعلم **قیه** [8] مِنْ كِتَابِ زُهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
لِأَبِي جَعْفَرٍ أَحْمَدَ الْقُمِّيِّ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ
بَكَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بُكَاءً شَدِيدًا وَبَكَتْ صَحَابَتُهُ لِبُكَائِهِ وَلَمْ يَدْرُوا
مَا نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ وَلَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدٌ مِنْ صَحَابَتِهِ أَنْ يُكَلِّمَهُ وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا رَأَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَرِحَ بِهَا فَانْطَلَقَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ إِلَى بَابِ
بَيْتِهَا فَوَجَدَ بَيْنَ يَدَيْهَا شَعِيرًا وَهِيَ تَطْحَنُ فِيهِ وَتَقُولُ وَمَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ
وَأَبْقَى فَسَلَّمَ عَلَيْهَا وَأَخْبَرَهَا بِخَبَرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبُكَائِهِ فَنَهَضَتْ
وَالْتَفَّتْ بِشَمْلَةٍ لَهَا خَلِقَةٍ قَدْ خِيطَتْ اثْنَيْ عَشَرَ مَكَانًا بِسَعَفِ النَّخْلِ فَلَمَّا
خَرَجَتْ نَظَرَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ إِلَى الشَّمْلَةِ وَبَكَى وَقَالَ وَاحُزْنَاهُ إِنَّ قَيْصَرَ وَكِسْرَى
لَفِي السُّنْدُسِ وَالْحَرِيرِ وَابْنَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهَا شَمْلَةُ صُوفٍ
خَلِقَةٌ قَدْ خِيطَتْ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مَكَانًا فَلَمَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

قالت يا رسول الله ان سلمان تعجب من لباسي فو الذي بعثك بالحق ما لي ولعلي
منذ خمس سنين الا مسك كبش نعلف عليها بالنهار بعيرنا فاذا كان الليل افتر
شناه وان مرفقتنا لمن ادم حشوها ليف فقال النبي صلى الله عليه وآله
يا سلمان ان ابنتي لفي الخيل السوابق ثم قالت يا ابت فديتك ما الذي
ابكاك فذكر لها ما نزل به جبرئيل من الآيتين المتقدمتين قال فسقطت
فاطمة على وجهها فهي تقول الويل ثم الويل لمن دخل النار فسمع سلمان فقال
يا ليتني كنت كبشا لاهلي فاكلوا لحمي ومزقوا جلدي ولم اسمع بذكر
النار وقال ابو ذر يا ليت امي كانت عاقرا ولم تلدني ولم اسمع بذكر
النار وقال يا ليتني كنت طائرا في القفار ولم يكن علي حساب ولا عقاب
ولم اسمع بذكر النار وقال علي عليه السلم يا ليت السباع مزقت لحمي
وليت امي لم تلدني ولم اسمع بذكر النار ثم وضع علي ع يده على راسه وجعل يبكي
ويقول وا بعد سفراه واقلة زاداه في سفر القيمة يذهبون في النار ويتخطفون
مرضى لا يعاد سقيمهم وجرحى لا يداوى جريحهم واسرى لا يفك اسرهم
من النار ياكلون ومنها يشربون وبين اطباقها يتقلبون وبعد لبس
القطن مقطعات النار يلبسون وبعد معانقة الازواج مع الشياطين
مقرنون **شرح** نهضت صيغه مفرد مونث غايبه است از فعل ماضي باب منع
ونهوض بمعني قيام است التفت صيغه مفرد مونث غايبه است از فعل ماضي
باب افتعال والتفاف پوشانيدن كل بدن است بجامه ولفافه در قاموس
مسطور است والتف بثوبه تلفف در مجمع البحرين مذكور است التف بثوبه
اي اشتمل شمله بفتح شين وسكون ميم وفتح لام متصله بها الخز را گويند كه پوشند

شود بآن جوهری گفته است الشَّمْلَةُ كِسَاءٌ يُشْتَمَلُ بِهِ قال ابن السكيت
يقال اشتريت شَمْلَةً تَشْمَلُنِي در کتاب دستور اللغة مسطور است که شَمْلَةٌ تَشْمَلُنِي
ای واسعة شمله گلیم صاحب قاموس گفته الشَّمْلَة بالفتح كساء دون القطيفة
يُشْتَمَلُ بها كالمِشْمَلِ والمِشْمَلَة بكسرهما وأَشْمَلَه أعطاه إياها وشَمِلَه كعَلِمَه
شَمْلاً وشُمُولاً غطاه بها سعف بفتح سین مهمله و فتح عین مهمله متصله بفا جمع
سَعَفَه بفتح سین و فتح عین است مثل قَصَبَه و قَصَب و سعفه شاخ و ترکه
درخت خرما را گویند جوهری گفته است السَّعَفَةُ بالتحريك غُصْنُ النَّخْلِ و
الجمع سَعَف از قاموس معلوم میشود که برگ درخت خرما را نیز سعفه و
سعف گویند ممکن است که بوده باشد مراد در این حدیث شریف از سعف بو
شاخ و ترکه ابن اثیر گفته است که سعفه شاخ درخت خرما و یا خشک شده
آنرا گویند و منه حدیث ابن جبیر فی صفة الجنة ونخلها كرانفها ذهب
وسعفها كسوة أهل الجنة قیصر بفتح قاف و سکون یاء و فتح صاد مهمله متصله
براء لقب هرقل پادشاه روم بوده است و ملقب شده است بآن هر که
بوده باشد پادشاه روم میگویند او را قیصر و هرقل بکسر ها و فتح و کسر راء و سکون
قاف مثل دمشق و بسکون راء و کسر قاف بر وزن فلفل و بفتح ها و فتح قاف
مثل جعفر اسم پادشاهیست از پادشاهان روم و بوده است او بمذهب
نصاری اول کسیکه سکه زد بر طلا و اختراع اشرفی را نمود او بود و اول
کسیکه بنای معبد و کلیسا بجهت نصاری گذاشت او بود نقل کرده اند
که او را مهارتی تمام در علم نجوم بوده در مجمع البحرین مسطور است که هرقل
دانسته بود از علم حساب که بدرستیکه بوده است مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

ذکر هرقل پادشاه روم
که ملقب بوده است بقیصر

ذکر طبقهٔ چهارم از ملوک عجم که کسری و خسرو
میگویند و پادشاهان اکاسره
و ساسانیان

بقران علویین در برج عقرب و در کتاب مسند احمد مسطورست که او نوشت
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بدرستیکه من مسلمانم حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که بدرستیکه او بر مذهب نصرانیت خودش باقیست
کِسْرٰی بفتح کاف و سکون سین و فتح را و بکسر کاف مثل عیسی معرب خسروا ست
و ملقب شده است بآن هر که بوده باشد پادشاه عجم و جمع کسری اکاسره است
بر غیر قیاس صاحب قاموس کساسِرَه و اکاسِرَه و کسور را نیز در جمع آن ذکر کرده است
و نسبت بسوی آن کسرِیّ و کسرَوِیّ است و از انست قول عرب که میگویند
جُبّهٔ کِسْرَوِیّه چنانچه در فارسی میگویند خم خسروی و متفق اند لغویین در اینکه
کسری معرب خسرو است صاحب قاموس گفته است که معنی آن واسع
الملک است و خسرو پرویز پسر هرمز و نوادهٔ انوشیروان عادل پادشاه
عظیم الاقتدار عجم بوده است و تفسیر نموده اند خسرو پرویز را بپادشاه مظفر و
ملک عزیز و میگویند انوشیروان را کسری و ظاهرش آنست که بوده باشد
نام اصلی او نیز خسرو و مسمی شده باشد باسم جد نوادهٔ اش خسرو که از طبقهٔ
چهارم پادشاهان عجم اند و ایشان را ساسانیان و اکاسره نیز گویند و اول
ایشان اردشیر بابک بن ساسان الاصغر از نسل ساسان بن بهمن اسفندیار است
در کتب سیر مسطورست که حضرت مسیح علیه السلم در زمان پادشاهی اردشیر
بن ساسان مبعوث شد و او اول پادشاهیست که در روی زمین
ملقب بشاهنشاه شد و اول کسیست که اختراع کمر کرد و آنرا بر میان بست
و از او مؤلفات و مصنفات ذکر کرده اند و از جملهٔ کلمات او نقل
کرده اند که فرموده است سُلْطَانٌ عَادِلٌ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ وَابِلٍ و بعد از او

پسرش شاپور بن اردشیر که از جانب والده نیز از اولاد اشک بن اشکان بود
پادشاه شد و مانی نقاش که ضرب المثل بین الناس است در زمان او ظاهر شد
و بنا بر اشهر روایات مورخین سی و دو نفر از ایشان پادشاهی ملک عجم
نموده و اکثر بلاد روم و عرب و ترک و هند را بحیطهٔ تصرف در آوردند و
پادشاهان معروف و مشهور مثل هرمز و بهرام اول و ثانی و ثالث و بهرام گور
از سلسلهٔ مذکور است و طوایف عجم را اخلاص و عقیدت تمام با ایشان بوده
بمرتبه که زنان و دختران ایشان پادشاهی مینموده اند و چون هرمز بن نرسی بن بهرام
ثالث که پادشاه نهم بود از دار دنیا رحلت نمود از او فرزندی نماند
که وارث ملک و تاج و تخت باشد ایرانیان غمناک گشتند که ملک بدست
بیگانگان خواهد افتاد مع هذا قطع امید ننموده از مخدرات اهل حرم استفسار
نمودند که آیا احدی حامله است بعد از تفحص و تجسس بلیغ معلوم شد که والدهٔ
شاپور ذو الاکتاف را حملی است همگی خوشحال و خوشنود گشته تاج
شاهی را بر بالای سر مادر شاپور آویختند و باتفاق تمام کمر خدمت و جانفشانی
از روی عقیدت و اخلاص بر میان جان بستند تا اینکه شاپور متولد شد
و مدت هفتاد و دو سال که مجموع عمر او بود بنیک نامی جهانبانی و پادشاهی
نمود و از کلمات اوست که فرموده اِنَّ مِنَ الکَلَامِ مَا هُوَ اَنفَعُ مِنَ الغَیثِ
وَمَا هُوَ اَقطَعُ مِنَ السَّیفِ و کسری بن قباد مشهور بانوشیروان پادشاه بیستم
ایشان و بوزرجمهر حکیم در خدمت او بود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در زمان او متولد شد و خسرو پرویز نوادهٔ انوشیروان پادشاه بیست و دوم
ایشان است و در نهایت اقتدار و حشمت بوده در کتب اهل سیر مسطور است

کماسای

که اسباب حشمت خسرو پرویز بمرتبهٔ بود که در عالم قرین اد را نشان ندهند و او را تختی
بود در نهایت ارتفاع و در آن تخت هر روز صد و بیست استاد که هر استادی
سی شاگرد داشت مدت دو سال بی تعطیل کار کردند و صد و چهل هزار
میخ نقره بر آن زده بودند از صد مثقال تا شصت و بچند قسم منقسم بود که در
هر فصلی بطرفی از اطراف آن می نشست و آنرا بگوهرهای قیمتی مرصع کرده
بودند و یکهزار گوی زرین هر گویی پانصد مثقال از آن آویخته و صورت
دوازده برج و هفت کوکب و اعمال ساعات وغیر ذلک بر آن مرتب
ساخته و سی هزار زین مرصع و صد گنج داشت که هر یکی باسمی موسوم بود و یکی
از آنها را گنج باد آورد میگفتند و در شبستان او دوازده هزار کنیز ماه روی
عنبر بوی بود و یکهزار و دویست فیل داشت و پنجاه هزار اسب در طویلهٔ او
بسته بود و دوازده هزار شتر کارخانهٔ خاصهٔ او را میکشید و مقداری طلای
دست افشار داشت که بی عمل آتش هر چه میخواستند از آن میساختند
و اسب شبدیز که بر باد پیشی میگرفت مشهور و معروف است
وغیر ذلک بعد از آنکه سی و هشت سال و چند ماه پادشاهی نموده بود
در زمان بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پسرش قباد که بشیرویه مشهور است
او را کشت و بر سریر مملکت بعد از قتل پدر متمکن گشت و هفده نفر برادران
خود را جمیعا بقتل رسانید و برمک بن فیروز جد برامکه را وزیر اعظم خود
نموده بعد از شش ماه فوت شد و پوران دخت و آزرمی دخت دختران
خسرو پرویز که هر یک جمیل ترین زنان و اعقل اهل زمان خود بودند هر یک
بنیک نامی مدتی جهان بانی و پادشاهی نمودند و جمیع ایرانیان مطیع و منقاد

بودند و آخر پادشاهان آن سلسله که پادشاه سی و دوم بوده باشد یزدجرد بن
شهریار بن خسرو بن هرمز بن انوشیروان عادل است و شهربانو خاتون والدهٔ
عالیمقدار حضرت امام زین العابدین علیه السلم دختر گرامی یزدجرد بن شهریار
و نوادهٔ کسری معرب خسرو مذکور و ذریهٔ سلاطین قدیم عجم بوده است و نام
اصلی عجمی او را شاه زنان و شاه جهان ذکر کرده اند در حدیث واقع شده است
که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم او را اعزاز و احترام نموده بجهت تزویج حضرت
امام حسین علیه السلم اختیار فرمود از او پرسید که نام تو چیست او عرض کرد
که شاه جهان آنحضرت علیه السلم فرمودند که بل شهربانویه پس این نام نامی را حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بعوض اسم اعجمی او بر او گذاشته پس معلوم شد که سلاطین
صفویهٔ موسویهٔ حسینیه لازال ایام دولتهم و سلطنتهم متصلة الی دولة صاحب
هذه الامة وارث حقیقی تاج و تخت سلطنت عجم و اولاد کسری پرویز
و سلاطین قدیم اند و زنجیر عدل ایشان متصل بانوشیروان عادل و شاپور
ذو الاکتاف و سلاطین کامیاب الی شاهنشاه جهان اردشیر بابکان بن
ساسان است و این نیز معلوم و محقق شد که نور ولایت و امامت بعد از
رحم طیبهٔ خاتون اولین و آخرین حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم منتقل شد برحم
پاکیزهٔ شاهزادهٔ عجم و باقی ماند خلافت و وصایت در رحم و ذریهٔ او چنانچه
باقی ماند در رحم و ذریهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم تا قیام قیامت و باین معنی
دقیق که موجب افتخار عجم است الی یوم القیام بر کافهٔ انام سبقت گرفته
است احدی از علمای اعلام بر این کلام ظاهرش آنست که بوده باشد مراد
در حدیث اهل قیصر و کسری آن اشبه است بمدعا مسک بفتح میم و سکون

سین مهمله متصله بکاف در لغت عرب پوست را گویند وجمع آن مسوک است
مثل فلس وفلوس در نهایه ابن اثیر مسطور است که المسك بسکون السین الجلد
ومنه حدیث علی علیه السلام ما کان فراشی الا مسك کبش ای جلده انتهی حدیث نیز
موافق ومؤید حدیث شریف مذکور در متن است کبش بفتح کاف وسکون
با یکنقطه در زیر متصله بشین معجمه قوچ و بامطلق گوسفند است وجمع آن کباش
بروزن کتاب واکبش است در مجمع البحرین مسطور است که الکبش فحل الضان
فی ای سن کان وقیل الحمل اذا اثنی واذا خرجت رباعیته والجمع اکبش وکباش
ککتاب صاحب قاموس اکباش را نیز در جمع آن با دو جمع مذکور ذکر نموده است
مرفقه بکسر میم وسکون راء مهمله وفتح فاء وفتح قاف متصله بها در لغت عرب
پشتی و بالشت را گویند جوهری گفته المرفقة بالکسر المخدة در مجمع البحرین مسطور است
که المرفق بالکسر فالسکون المخدة ومنه ترفق اذا اخذ المرفقة ومنه کانت
مرفقته ص من ادم انتهی حدیث نیز مؤید حدیث شریف مذکور در متن است
ادم بفتح همزه ودال مهمله متصله بمیم بنابر ظاهر کلام لغویین وتصریح صاحب
مجمع البحرین جمع ادیم بروزن علیم است وادیم پوست دباغی شده را گویند
در مجمع البحرین مسطور است که والادیم الجلد المدبوغ والجمع ادم بفتحتین وفی
الخبر کانت مخدته ص من ادم جوهری گفته است الادم جمع الادیم مثل
افیق وافق وقد یجمع علی ادمة مثل رغیف وارغفة ابن اثیر در نهایه بعد از
ذکر اینکه ادام بکسر همزه وادم بضم همزه نان خورش را گویند گفته است الادم
بالمد جمع ادیم مثل رغیف وارغفة والمشهور فی جمعه ادم والاطلاق جمع در
الحدیث شریف ظاهرش آنست که بوده باشد بجهت آنکه نبوده است ابره آن باشت

از پوست واحد بلکه بوده است از پوستها دوخته بوده اند آنها را بهم مثل
خرقهٔ درویشان و این معنی انسب بمقام است لیف بکسر لام مشهور است از درخت
خرما و آن چیزیست مانند ریشه که میتابند از آن ریسمان و واحد آن لیفه است
مَزَّقوا صیغهٔ جمع مذکر غایب است از فعل ماضی باب ضرب و ممکن است که بوده باشد
از باب تفعیل چنانچه واقع شده است در تنزیل بجهت مبالغه و مَزْق در لغت
بمعنی دریدن و پاره کردن است در مجمع البحرین مسطور است که مَزَقْتُ الثوبَ
مِنْ باب ضَرَبَ شَقَقْتُهُ وَمَزَّقْتُهُ بِالتَّشْدِيدِ مُبَالَغَةً جوهری گفته است مَزَقْتُ
الثوبَ أَمْزِقُهُ مَزْقًا خَرَقْتُهُ ابن اثیر وغیره لغویین نیز نقل کرده اند در معانی مزق
پراکندگی و تفرق را و در قول سلمان علیه الرحمة والرضوان این معنی نیز چون مزق بعد از
اکل واقع شده مناسب است عاقر در لغت زنی را گویند که آبستن نشود و نزاید
فرزندی و مردی را نیز که حاصل نشود از برای او فرزند عاقر گویند جوهری گفته است
العاقرُ المرأةُ التي لا تَحمِلُ ورجلٌ عاقرٌ أيضًا لا يُولَدُ له و جمع آن عُقَّر است
بضم عین مهمله و فتح قاف مشدده مثل راکع و رُکَّع قِفار بکسر قاف بر وزن کتاب
جمع قَفْر است و قفر در لغت عرب بیابان بی آب و گیاه را گویند که نبوده باشند
در آن دیار تَخَطَّف و اختطاف بمعنی زیادتی مبالغه است در خطف و خطف
در لغت عرب بمعنی ربودن و اخذ کردن بسرعت است و استعمال مینمایند آنرا
در کندن رخت و گوشت و عضو از بدن و معنی اخیر انسب با بمقام است در نهایه
مسطور است الخَطْفُ استلابُ الشيءِ وأخذُه بسرعةٍ يقال خَطِفَ الشيءَ يَخْطَفُهُ
واختطفه يختطفه و می آید ثلاثی مجرد آن از باب سمع و آمدن آن از باب ضرب
قلیله و ردیه است و مینامند عضو و گوشت منقطع و کنده شده از بدن را خطفه

حرجی

جَرحیٰ بفتح جیم وسکون را مهمله وفتح حا مهمله متصله بیا جمع جریح است واطلاق
میکنند آنرا بر جماعت مردان وزنان چنانچه اطلاق میکنند جریح را بر مرد وزن
زخم دار جوهری گفته است رَجُلٌ جَرِیحٌ وَامْرَاَةٌ جَرِیحٌ وَرِجَالٌ وَنِسْوَةٌ جَرْحیٰ اَسْریٰ
بفتح همزه وسکون سین وفتح را مهمله متصله بیا جمع اَسیر است چنانچه اُساریٰ بضم همزه
وفتح سین متصله بالف وفتح را متصله بیا نیز جمع اَسیر است و قرائت نموده اند باَسریٰ
و اُساریٰ آیه مبارکه سوره انفال را مَا کَانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَکُوْنَ لَهٗ اَسْریٰ شیخ طبرسی
علیه رحمة الله الملک الغنی در تفسیر مجمع البیان بیان نموده است که ابو علی گفته است
که اَسریٰ اقرب بقیاس و بهتر است از اُساریٰ بجهت آنکه اَسیر مفرد آن صیغه فَعیل
بمعنی مفعول است و فَعیل بمعنی مفعول را میباشد جمعش بر وزن فَعْلیٰ مثل جریح و
جَرحیٰ و قتیل و قتلیٰ و جاری و مستمر است این قاعده در این باب بمرتبه که تشبیه
میشود بآن غیر آن از آنچیزی که نیست از جنس آن ولیکن موافق است بآن مثل
مَرضیٰ و هَلکیٰ و مَوتیٰ و اینها بجهت شدت اموری که مبتلی شده اند بآن و
داخل شده اند در آن و ایشان کاره و ناخوش دارند آنرا پس گردیده است هر یک
از ایشان شبیه بفعیل بنا بر قول خلیل پس معلوم شد که اَسریٰ اصل و موافق قاعده
و قیاس است در جمع اَسیر و قول ایشان اُساریٰ در جمع اَسیر مبنی بر تشبیه است
بر کُسالیٰ چنانچه میگویند کَسلیٰ بنا بر تشبیه آن باَسریٰ و ازهری گفته است که اُساریٰ
جمع جمع است یعنی اُساریٰ جمع اَسریٰ و اَسریٰ جمع اَسیر است و لغویین مشهور
ذکر نموده اند دقایق مذکوره را صاحب قاموس در جمع اَسیر و یسیر اُسراء و اُساریٰ را
نیز ذکر نموده است اَسر بفتح همزه و سکون سین مهمله متصله براء مهمله بند و بست
و حبس را گویند و بهمین سبب نیز مسمی شده است اسیر بمعنی محبوس و بسته شده

در حدیث واقع شده است که حضرت داود علیه السلم چون یاد میکرد عقاب و عذاب
خداوند عالمیان را سست و پراکنده میشد اعضای بدن آنحضرت بنحویکه ضبط و حفظ
آن نمیشد مگر باَسْر یعنی به بند و بست و ایضا آمده است اَسْر بمعنی اِسار بر وزن
کِتاب و آن ریسمانیست که بسته میشود اسیر بآن لُبْس بضم لام مصدر لَبِس
از باب سَمِعَ و بمعنی پوشیدن است و بفتح و کسر مناسب نیست درین مقام جوهری
گفته است اللُّبْسُ بِالضَّمِّ مَصْدَرُ قَوْلِكَ لَبِسْتُ الثَّوْبَ وَاللَّبْسُ بِالْفَتْحِ مَصْدَرُ
قَوْلِكَ لَبَسْتُ عَلَيْهِ الْأَمْرَ وَاللِّبَاسُ مَا يُلْبَسُ وَكَذٰلِكَ الْمَلْبَسُ وَاللِّبْسُ بِالْكَسْرِ
مِثْلُهُ حریر جامهٔ بسیار نازک نفیس ابریشمین را گویند و سُنْدُس بمعنی زربفت
دیبای نازک فاخر است چنانچه قبل ازین با سایر لغات مذکوره در حدیث
مذکور شد و ظاهر سخن آنست که بوده باشد فقرهٔ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ طَائِراً فِی الْقِفَار
مقول قول مقداد و افتاده باشد اسم او از قلم کاتبان کتاب و نبودن اسم
مقداد با نام ابی ذر و سلمان بعید است و شمّهٔ از مناقب و احوال سلمان و مقداد
قبل ازین مذکور شد و قدری از احوال ابی ذر بعد از ذکر معنی همین حدیث
در تبصره مذکور خواهد شد هرگاه خواهند معرفتی باحوال ایشان بهم رسانند
رجوع بآنجا فرمایند یعنی سیّد عالم و عابد و نقیب فاضل و زاهد جمال العارفین
ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن الطاوس الحسینی علیه رحمة الله
الملک الغنی در کتاب دروع الواقیه روایت کرده است از کتاب زهد
النبی تالیف شیخ ابو جعفر احمد القمی که بدرستیکه چون نازل شد آیهٔ وافی
هدایهٔ سورهٔ مبارکهٔ حجر بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ
اَجْمَعِیْنَ لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ لِکُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُوْمٌ گریه کرد حضرت

پیغمبر

پیغمبر صلی الله علیه و آله گریه بسیار شدید از خوف عذاب خداوند قهار و
ذکر جهنم و وصف نار و گریه کردند صحابهٔ کرام آنحضرت ص از برای گریه آنحضرت
و نمیدانستند آنچه را که نازل شده است بآن حضرت جبرئیل علیه السلام و قادر
نبود احدی از صحابهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله باینکه تکلم نماید و احوال پرسد
از آنحضرت و بود داب و دستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه هرگاه
میدید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را خوشحال و خوشنود میشد بسبب دیدن
آنحضرت علیها السلام پس رفتند بعضی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله ظاهر
آنست که بوده باشد سلمان علیه الرحمة و الرضوان بجانب در خانهٔ منورهٔ
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس دیدند آنحضرت ع را که در پیش او بود قدری
جو و آنحضرت علیها السلام آرد میکرد آنرا در آسیا و میگفت مضمون بلاغت مشحون
آیهٔ وافی هدایهٔ سورهٔ مبارکهٔ قصص و شوری را وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى
یعنی آنچه در نزد خداوند عالمیان است از مزد و جزا و مثوبات بهتر و دائمی تر است
از برای بندگان پس سلام داد بر حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و اخبار نمود
آنحضرت ع را بخبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گریه آنحضرت پس برخواست
حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها و پوشانید خود را بشمله که بود از برای آنحضرت ع
شمله کهنه که دوخته بودند پارهای آنرا در دوازده جا بپوست شاخ و برگ
مانند لیف درخت خرما پس چون بیرون آمد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
از خانه نگاه کرد سلمان علیه الرحمة و الرضوان بچادرهٔ کهنه و پارهٔ آنحضرت
گریه کرد سلمان و گفت و اخرناه بدرستیکه اهل قیصر پادشاه روم نصرانی
و اهل کسری پادشاه فارس مجوسی هر آینه در میان زربفت دیبای نازک

فاخر و در میان جامهای ابریشمین بسیار نازک نفیس اند و دختر گرامی حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیغمبر برگزیده خداوند عالمیان پوشیده است
چادرهٔ پشمینهٔ کهنه را که دوخته شده است در دوازده جا پس چون داخل شد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد بخدمت
آنحضرت که یا رسول الله بدرستیکه سلمان تعجب نمود از لباس و چادرهٔ من
پس قسم میخورم من بخداوند آنچنانیکه فرستاده است ترا به پیغمبری بحق و
صدق که نیست از برای من و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم از ابتدای
پنج سال الی الآن مگر پوست گوسفندی که علف میدهیم بر روی آن در روز
شتر خود را پس چون شب میشود فرش میکنیم آنرا در زیر خود و بدرستیکه
نازبالش ما را ابره اش از پوستهاست یعنی از یکپوست و دو پوست نیز
نیست بلکه از پوستهاست که دوخته شده است بهم مانند خرقهٔ درویشان
و در میانش آغشته شده است لیف درخت خرما پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که ای سلمان بدرستیکه دختر گرامی من در میان اسبان
پیشی گیرنده است یعنی از جمله سابقین و مقربان درگاه حضرت رب العالمین است
بعد از آن عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که ای پدر عالیمقدار جانم
فدای تو باد چه چیز است آنچه گریان گردانیده است ترا پس ذکر کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله از برای فرزند گرامیش آنچه را که نازل شده بود بآن حضرت
جبرئیل علیه السلم از دو آیهٔ مبارکه که مذکور شد راوی گوید پس از شنیدن
آن دو آیهٔ مبارکه افتاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بر روی مبارک خود
بر زمین و میگفت ای وای پس ای وای از برای کسی که داخل شود بآتش

دوزخ پس شنید سلمان علیه الرحمة والرضوان آن دو آیه وصف جهنم و نار را
پس گفت که ای کاش که میبودم من گوسفندی از برای اهلم پس میخوردند
ایشان گوشت مرا و پاره ویراکنده مینمودند پوست مرا و نمیشنیدم من
ذکر آتش دوزخ را و گفت ابوذر علیه الرحمه ای کاش میبود مادر من عاقر
نازاینده و نمیزایید مرا و نمی شنیدم من ذکر آتش دوزخ را و گفت مقداد
علیه الرحمه بنابر ظاهر ای کاش که می بودم من مرغی در بیابانهای بی آب و گیاه
و نمیبود بر من حساب و نه عقاب و نمی شنیدم من ذکر آتش دوزخ را و گفت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که ای کاش پاره میکردند درندگان گوشت بدن
مرا و کاش مادر من نمیزایید مرا و نمی شنیدم من وصف و ذکر آتش دوزخ را
پس گذاشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست مبارک خود را بر سرش
مانند مصیبت زدگان و اندوهناکان و گریه میکرد آنحضرت ع و میگفت وای
از دوری سفر و وای از کمی توشه راه در سفر دور دراز قیامت میبرند اهل
آتش را در آتش و میگیرند و میکشند ایشانرا بسرعت تمام بیمارانند که عیادت
نمیشود صاحب آزار ایشان و زخم دارانند که مداوا نمیشود زخم داران
و اسیرانند که وا نمیشود بند و قید ایشان میخورند از آتش دوزخ و می آشامند
از آتش دوزخ و در میان طبقات آتش جهنم میگردند و بعد از پوشیدن
لباسهای نازک پنبه رخوت بریده شده جبهای آتشین را می پوشند
و بعد از معانقه ازواج پاکیزه با شیاطین لعین قرین و در قرب و جوار یکدیگر
معذب بعذاب الیم آتش جحیم اند تبصره ابوذر علیه الرحمه از کبار صحابه
سید انام و قدیم الاسلام و ثالث ارکان اربعه ایمان و چهار قطب اهل

ذکر فضایل و مناقب ابوذر جندب
غفاری علیه
الرحمة

عرفان است ذکر شده است که ایمان آورد ابوذر علیه الرحمه بحضرت پیغمبر صلی الله

علیه و آله بعد از سه کس چهارم مومنان او بود و او مردی بود بلند بالا و لاغر جسم

و گندم گون و شیعه خالص العقیده حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده است

بعنوان اختصار شمه از احوال و کیفیت حالات او مذکور میشود افضل المحققین

و قدوة الفضلاء المتاخرین علامه حلی علیه رحمة الله الملک الغنی در کتاب

خلاصه نقل نموده که اسم او جُندَب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله

و با الخطه ابن جُنادة بضم جیم و فتح نون و دال مهمله بعد از الف غفاری

و کنیه او ابوذر است و بعضی گفته اند که اسم او جندب بن سکن است و بعضی

گفته اند که اسم او یزید بن جناده بوده است از جمله مهاجرین حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و آله و احد ارکان اربعه است روایت شده است از حضرت امام محمد باقر

علیه السلم که آنحضرت فرمودند که برگشت ابوذر علیه الرحمه از حق و فوت شد

در زمان کفر بنیان عثمان علیه اشد اللعنة والنیران در ربذه نقل شده است

از او خطبه فصیح که شرح کرده است در آن خطبه اموری را که واقع شد بعد از

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و در کتاب استیعاب مذکور است که او اعلم

و ازهد و اورع بود از امثال و در قول حق و صدق گوی مسابقت از اقران

ربوده و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کلام اعجاز نظام مَا اَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ

وَلَا اَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ مِنْ ذِی لَهْجَةٍ اَصْدَقَ مِنْ اَبِی ذَرٍّ در شان او فرموده

و بمضمون بلاغت مشحون اَبُوذَرٍّ فِی اُمَّتِی شَبِیهُ عِیسَی بْنِ مَرْیَمَ فِی زُهْدِهِ

او را ستوده و از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم پرسیدند از حال

ابی ذر آنحضرت علیه السلم در جواب فرمودند که او مردی است که از علوم دینی

و مسائل یقینی آنچه فهمیده و حفظ کرده است دیگران از فهم آن عاجزاند شیخ کلینی
علیه الرحمه در کتاب کافی و شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب امالی روایت کرده اند
بسند متصل از ابی بصیر که او گفت که فرمود حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم از برای مردی از اصحاب آنحضرت که آیا خبر ندهم بتو که چگونه بود سبب اسلام سلمان
و ابی ذر علیهما الرحمه پس عرض کرد آن مرد و خطا و غلط کرد در عرض که اما اسلام سلمان را
پس میدانم من آنرا خبر بدهید بمن که چگونه بود سبب اسلام ابی ذر پس آنحضرت
علیه السلم فرمودند که بدرستیکه ابوذر علیه الرحمه در وادی مر که یکمنزلی مکه معظمه است
میچرانید گوسفندان خود را در اینوقت آمد گرگی از جانب راست گوسفندان
او پس حمله کرد ابوذر بعصایش بر آن گرگ و دور کرد آنرا پس حمله کرد گرگ
بر گوسفندان ابی ذر از جانب چپ پس دور کرد آنرا ابوذر بعصایش و گفت
ابوذر که بخدا قسم که ندیده ام من گرگی بدتر و شریرتر از تو پس گفت آن گرگ
در جواب ابی ذر که بدتر و شریرتر از من بخدا قسم اهل مکه اند فرستاده است
حق تعالی بسوی ایشان پیغمبری پس تکذیب میکنند ایشان پیغمبر خداوند
عالمیانرا و دشنام میدهند او را پس جا کرد حرف گرگ در گوش و دل
ابی ذر پس گفت ابوذر بهمشیره اش که بیار از برای من انبان ظرف توشه
و مطهره آب و چوب دستی مرا پس بیرون آمد ابوذر و روان شد
بجانب مکه بجهت تحقیق کلام ذئب و یافتن خدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله پس می آمد تا اینکه رسید بمکه در وقت بسیار گرم و تعب و مشقت
تمام کشیده بود در راه پس آمد بر سر چاه زمزم و دلو آبی کشید که بیاشامد و
و فرونشاند تشنگی خود را پس بیرون آمد دلو او از چاه زمزم مملو از شیر پاکیزه

پس گفت ابوذر در پیش خود که بخدا قسم که این دلالت میکند بر اینکه آنچه خبر
داده است مرا آن گرگ و بر اینکه آنچه آمده ام من بطلب آن حق و صدق است
پس خورد آنرا و داخل مسجد الحرام شد و دید در مسجد الحرام که حلقه زده نشسته اند
جمعی کثیر از قریش پس آمد ابوذر و نشست در نزد ایشان پس دید ایشانرا
که دشنام میدهند و حرفهای زشت میگویند بحضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله
چنانچه گفته بود گرگ پس گفت ابوذر که بخدا قسم که اینست آنچه خبر داده بود
مرا آن گرگ پس اینچنین بود کار و حرف ایشان تا اینکه وقت عصر شد
پس آمد بجانب ایشان ابوطالب چون نظر ایشان بابی طالب افتاد گفتند
بیکدیگر که بس کنید و ساکت شوید بدرستیکه آمد عموی او پس چون ابوطالب
علیه السّلم نزدیک ایشان رسید همگی اکرام و اعظام او نمودند و بود حضرت
ابوطالب حرف زن ایشان و خطیب ایشان تا اینکه متفرق شدند پس چون
ابوطالب برخواست و روانه شد من نیز از عقب او روان شدم پس ابوطالب
متوجه شد بسوی من و گفت چه مطلب داری و چیست حاجت تو من
گفتم که مطلب من آنست که بخدمت این پیغمبری که مبعوث شده است
در میان شما مشرف شوم ابوطالب گفت که چه کار داری تو با او ابوذر
گفت که میخواهم اینکه باو ایمان آورم و تصدیق نبوّت او نمایم و امر نکند مرا
بامری مگر اینکه اطاعت او کنم گفت ابوطالب که شهادت بده باینکه نیست
خدائی موجود مگر خداوند یگانه بیهمتا و بدرستیکه حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه
علیه و آله پیغمبر برگزیده خداوند عالمیان است پس گفتم من که بلی اشهد
انْ لا الٰه الّا اللّه و انّ محمّدًا رسول اللّه گفت ابوطالب بمن که فردا بوقت

بنزد من

نزد من بیا پس چون فردا شد باز ابوذر داخل مسجد الحرام شد و دید که حلقه زده اند
آن جماعت و دشنام میدهند بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حرفهای زشت
میگویند در شان آنحضرت چنانچه گفته بود دیگر پس نشست ابوذر در نزد ایشان
تا اینکه آمد حضرت ابوطالب علیه السلام پس چون دیدند ایشان ابوطالب را
بیکدیگر گفتند که بس کنید و خاموش شوید بتحقیق که آمد عموی او پس ساکت شدند
همه و آمد ابوطالب و نشست در نزد ایشان و بود متکلم و خطیب ایشان
تا اینکه برخاست پس چون ابوطالب برخاست و روانه شد من نیز از
عقب او روان شدم پس ابوطالب متوجه بجانب من شد و گفت که چیست
مطلب تو ابوذر گفت که ادراک شرف خدمت این پیغمبر برگزیده که مبعوث
شده است درمیان شما ابوطالب گفت که چه کار داری با او ابوذر گفت
که میخواهم اینکه ایمان آورم باو و تصدیق کنم به نبوت او و امر کند مرا بچیزی مگر
اینکه اطاعت و پیروی کنم باو پس گفت ابوطالب که بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ پس گفت ابوذر که بلی میگویم اَشْهَدُ اَنْ لَا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ گفت ابوذر که پس بالا برد مرا ابوطالب
بسوی خانه که در آن خانه بود حمزة بن عبد المطلب پس چون داخل شدم بآنخانه
سلام کردم بحمزة بن عبد المطلب پس حمزه جواب سلام من داد و گفت که چه مطلب
داری من گفتم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر که مبعوث شده است
درمیان شما گفت حمزه که چه مطلب داری در نزد او من گفتم که میخواهم ایمان بیاورم
باو و تصدیق نمایم بنبوت او و اطاعت نمایم با امر او گفت حمزه که شهادت
بده بیگانگی خداوند عالمیان و برسالت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

من گفتم که بلی اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ پس بلند کردم مرا بسوی
خانه که در آن خانه بود جعفر بن ابی طالب پس چون داخل شدم بر آن خانه سلام
دادم بر جعفر و او جواب سلام بمن داد و گفت که چه مطلب داری من گفتم
که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر که مبعوث شده است برسالت درمیان
شما جعفر گفت که چه کار داری با او من گفتم که میخواهم که ایمان بیاورم باو
و تصدیق کنم نبوت او را و اطاعت کنم فرمان او را گفت جعفر که شهادت
بده بیگانگی خداوند عالمیان و برسالت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
من گفتم که بلی اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ پس برد
مرا بخانه که بود در آنخانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پس چون داخل شدم
من بر آنخانه پس سلام کردم بآنحضرت و آنحضرت جواب سلام بمن داد
و گفت چه مطلب داری من عرض کردم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر
که مبعوث شده است درمیان شما آنحضرت علیه السلم فرمودند که چه کار
داری با او من عرض کردم که میخواهم اینکه ایمان بیاورم باو و تصدیق
کنم به نبوت آنحضرت و اطاعت کنم فرمان آنحضرت پس آنحضرت را حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم فرمودند که شهادت بده بیگانگی خداوند عالمیان و بنبوت
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله من گفتم که بلی اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ پس آنحضرت بلند کردند مرا بسوی خانه که در آنخانه بود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون داخل شدم بآنخانه دیدم آنحضرت را نوری
که بود در نو پس سلام کردم بخدمت آنحضرت و آنحضرت صلی الله علیه و آله
جواب سلام بمن داد و گفت که چه میخواهی و چه مطلب داری من عرض

کردم

کردم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر برگزیده که مبعوث شده است در میان
شما آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که چه کار داری با او من عرض کردم که
میخواهم ایمان بیاورم بآنحضرت و تصدیق کنم نبوت آنحضرت را و اطاعت
کنم اوامر آنحضرت را آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که شهادت بده باینکه
نیست خداوندی موجود مگر خداوند یگانه بیهمتا و بدرستیکه حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله رسول خداوند عالمیان است من گفتم که بلی اَشْهَدُ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که
منم رسول خداوند عالمیان ای اباذر برگرد و برو بسوی وطنت پس بدرستیکه
فوت شد پسر عموی تو پس ضبط و تصرف کن مال او را و باش در آنجا تا اینکه
ظاهر و آشکار شود کار من گفت ابوذر که پس مراجعت کردم از خدمت
آنحضرت صلی الله علیه و آله بسوی بلادم پس دیدم که فوت شده است پسر عموی
من در همان وقت و ساعت که فرموده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و مخلف شده است از او مال بسیار پس من صاحب شدم آن مال را
و ماندم در بلادم تا اینکه ظاهر شد امر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
پس آمدم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام مسطور است که حدیث کرد بمن پدرم از پدرانش که بدرستیکه بود
ابوذر از بهترین اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد آنحضرت پس
آمد ابوذر یک روزی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کرد
بخدمت آنحضرت که یا رسول الله بدرستیکه من دارم بقدر شصت گوسفند
پس اگر ادارم اینکه من خود ببرم آنها را بصحرا و مفارقت کنم از خدمت سراسر سعادت

شما و ناخوش دارم اینکه واگذارم آنهارا بچوبانی بجهت آنکه مبادا آنکه داری
و رعایت ننماید چوپان بآن حیوانات و ظلم نماید بر آنها پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله امر کردند باو که خودت ببر آنهارا پس ابوذر حسب الفرموده آنحضرت
گوسفندان خود را برداشته بصحرا برد و در روز هفتم بخدمت آنحضرت صلی الله
علیه و آله مراجعت نمود چون نظر مبارک [illegible] صلی الله علیه و آله بابی ذر
افتاد فرمود که یا اباذر گفت ابوذر لبیک یا رسول الله آنحضرت فرمودند که چه کردی
گوسفندانت را ابوذر عرض کرد که یا رسول الله بدرستیکه حکایت عجیبی واقع شد
در گوسفندان من آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که چگونه بود آن ابوذر
عرض کرد که یا رسول الله من مشغول بودم بنماز که گرگان دوان شدند بجانب
گوسفندان من گفتم که ای خداوند من آیا من مشغول باشم بنماز و یا مشغول
شوم بنگهداری گوسفندان پس برگزیدم نماز را بر گوسفند و مشغول نماز
و طاعت شدم شیطان آمده وسوسه کرد در دل من که ای اباذر هرگاه تو مشغول
شوی بنماز گرگان میبرند جمیع گوسفند آن تو را و نمیماند از برای تو در دنیا
آنچیز که زندگی کنی تو بآن پس من گفتم در جواب شیطان که باقی میماند از
برای من پرستش خداوند عز و جل بیگانگی و ایمان بحضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و دوست داری برادر او که سید جمیع خلائق است بعد از
آنحضرت صلی الله علیه و آله حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم و دوستداری
امامان هدایت کننده و پاک از جمیع گناهان از اولاد آنحضرت و دشمنی
دشمنان ایشان پس هرگاه باقی باشد این از برای من سهل است آنچه
فوت شود از من و نزد من پس مشغول شدم بنماز بفراغ بال پس دیدم

در اینحال

در اینحال که آمد گرگی و گرفت برهٔ را و برد و من میدیدم آنرا ناگاه دیدم که
شیری آمد از برابر و گرفت آن گرگ را و دو نصف کرد و بره را از دهن
او گرفته آورد و داخل گلّهٔ گوسفندان من نمود پس صدا زد آن شیر بمن که ای
اباذر تو بخاطر جمعی تمام مشغول باش بنماز بدرستیکه خداوند عالمیان موکّل گردانید
مرا بنگهداری گوسفندان تو تا اینکه فارغ شوی تو از نماز پس من مشغول بودم
بنماز و عارض شد بمن از تعجّب آنقدر که نمیداند قدر آنرا مگر خداوند عالمیان
تا اینکه فارغ شدم از نماز پس بعد از فراغ از نماز آمد نزد من آن شیر و گفت بمن
که برو بخدمت حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و خبر بده بآنحضرت صلعم که بدرستیکه
خداوند عالمیان اکرام فرمود صحابهٔ آنجناب تو را که حفظ کنندهٔ شرایع دین
مبین تو است و موکّل گردانیده است شیر را که محافظت نماید گوسفندان
او را پس تعجّب کردند از این خبر آنانی در جمعیکه بودند در دور و حوالی حضرت
پیغمبر صلّی الله علیه و آله پس فرمود حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله که تو راست
میگوئی ای اباذر و بتحقیق که ایمان می آوریم و تصدیق میکنیم بآنچه میگوئی
تو من و علیّ بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهم السّلم پس گفتند بعضی از منافقین که این خبر ساختگی و تمهیدی
بود در میانهٔ محمّد صلّی الله علیه و آله و ابوذر اراده حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله
آنست که بازی زند و فریب دهد مارا بفریبهائی که دارد حضرت محمّد
صلّی الله علیه و آله پس متّفق شدند باهم جمعی از ایشان و گفتند که ما میرویم
بمکانی که گوسفندان ابی ذر در آنجاست و نظر میکنیم باو و گوسفندانش
که آیا می آید شیر و محافظت میکند گوسفندان او را در وقت نماز کردن

ابی ذر تا ظاهر و آشکار گردانیم کذب و دروغ او را پس رفتند بآن مکان و
نظاره نمودند دیدند که ابوذر ایستاده است بنماز و شیر میگردد در دور
گوسفندان او مثل چوپانان و هرگاه دور میشود گوسفندی از گله شیر
می آرد و داخل میکند آنرا بگله تا اینکه فارغ شد ابوذر از نماز پس ندا کرد
آن شیر بابی ذر که اینست گوسفندان تو همه صحیح و سالم سپردم من آنها را
بتو بعد از آن ندا کرد شیر بآن منافقین که البته بود از جمله ایشان بلکه سر
کرده ایشان عمر لعین که ای گروه منافقین انکار میکنید شما از برای دوستدار
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت علی مرتضی علیه السلام و آل پاک
ایشان و کسیکه متوسل است بخداوند عالمیان بسبب ایشان اینکه مسخر
گردانید حق تعالی مرا بجهت محافظت گوسفندان او قسم بخداوند آنچنانی
که گرامی داشت حضرت محمد مصطفی صلعم و آل پاک و پاکیزه او را که گردانیده است حق تعالی
مرا فرمان بردار ابی ذر بمرتبه که اگر بفرماید بمن اینکه بگیرم و پاره و هلاک کردم
شما را البته بعمل می آورم امر و فرمان او را قسم بخداوند عظیم که اگر سؤال کند
ابوذر از درگاه حق تعالی بحق حضرت محمد و آل پاک او صلوات الله علیهم
اجمعین اینکه بگرداند حق تعالی جمیع دریاها را روغن زنبق و شیر و کوهها را
مشک و عنبر و کافور و درختان روی زمین را تمام زمرد و زبرجد البته که
مستجاب میگرداند حق تعالی دعای او را پس چون ابوذر بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای اباذر
بدرستیکه تو خوب و نیکو قیام کردی بطاعت و فرمان برداری خداوند
عالمیان پس مسخر گردانید حق تعالی از برای تو کسی را که کفایت کند

دشمنان ترا

دشمنان تو را ای اباذر بدرستیکه تو از جملهٔ افاضل و بزرگان انجماعتی که مدح
کرده است حق تعالی ایشانرا بآنکه بپای میدارند نماز را شیخ فقیه علیه الرحمه
در کتاب علل الشرایع روایت کرده است که آمد ابوذر علیه الرحمه روزی بمسجد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت بصحابهٔ آنحضرت که ندیده بودم من مثل آنچه دیدم
در شب گذشته گفتند صحابه که چه چیز دیدی در شب گذشته ابوذر گفت که
دیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد از حجرهٔ منورهٔ خویش و چسبیده
بود دست حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم را و بیرون رفتند هر دو باهم
بسوی قبرستان بقیع و من میرفتم از عقب ایشان تا آنکه رسیدند
بقبرستان مکهٔ معظمه پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد قبر پدر عالیمقدارش
آمده دو رکعت نماز گزاردند ناگاه قبر شکافته شد و عبد الله پدر آنحضرت در
میان قبر نشسته میگفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که کیست ولی تو ای پدر مهربان
من عبد الله گفت که کیست ولی ای پسر عالیمقدار من حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمودند که اینست ولی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پس گفت
عبد الله که وَ اَنَّ عَلِیّاً وَلِیِّی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که رجوع و بازگشت
نمای بسوی قبر و روضات پس آنحضرت صلی الله علیه و آله نزد قبر مادر عالیشانش
آمده بعمل آورد آنچه را که بعمل آورده بود در نزد قبر پدر بزرگوارش ناگاه قبر شکافته شد
و والدهٔ عالیشان آنحضرت در میان قبر نشسته میگفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللهُ وَ اَنَّكَ نَبِیُّ اللهِ وَ رَسُوْلُهُ پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که
کیست ولی تو ای مادر مهربان من پس گفت والدهٔ آنحضرت که کیست ولی

یا نبی الله حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که نیست ولی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم
پس گفت مادر عایشه ان آنحضرت که و ان علیّاً ولیّی پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که برگردد بسوی قبر و روضه است چون ابوذر علیه الرحمة این حدیث
شریف را نقل نمود انکار و تکذیب او نمودند مردمان و عرض کردند بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که دروغ بسته است بشما امروز جندب و نقل
میکند از شما چنین و چنین آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ما اظلّت
الخضراء ولا اقلّت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذرٍّ الفاضل شیخ جلیل القدر
مذکور در کتاب مزبور روایت کرده است که عرض کردند بخدمت حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آیا ابوذر فضل است یا شما اهل البیت
آنحضرت علیه السلم فرمودند که چند است ماههای سال راوی عرض کرد که دوازده
آنحضرت علیه السلم فرمودند که ماههای حرام آن چند است راوی عرض کرد که چهار
ماه است آنحضرت ع فرمودند که ماه مبارک رمضان از جملهٔ اشهر حُرُم است راوی
عرض کرد که نه آنحضرت علیه السلم فرمودند که ماه مبارک رمضان افضل است
یا ماههای حرام راوی عرض کرد که ماه مبارک رمضان افضل است آنحضرت ع
فرمودند که پس همچنینیم ما اهل بیت نبوت و رسالت قیاس نمیشود بما احدی
بدرستیکه ابوذر علیه الرحمة بود در میان اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس مذاکره مینمودند ایشان فضائل این امت را پس گفت ابوذر علیه الرحمة
که افضل این امت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم است و اوست قسیم الجنة
والنار و اوست صدّیق این امت و فاروق این امت و اوست حجت
حق تعالی بر این امت پس جمیع آن قوم اعراض نموده رو از ابوذر

کرداینده

گردانیدند و انکار قول او نموده او را تکذیب کردند پس آمد ابو امامهٔ باهلی
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کرد بخدمت آنحضرت قول ابوذر
و انکار و تکذیب خلق را پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند
که ما اظلّت الخضراء و لا اقلّت الغبراء یعنی از شما ای ابا امامه من ذی لهجة اصدق
من ابی ذرّ در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده است که بدرستیکه این آیات
مبارکات سوره انفال انّما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربّهم یتوکّلون الذین یقیمون
الصلوة و ممّا رزقناهم ینفقون اولئک هم المؤمنون حقّا لهم درجات
عند ربّهم و مغفرة و رزق کریم نازل شد در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و ابی ذر و سلمان و مقداد و ایضا روایت کرده است که آیه مبارکه سوره توبه
و السابقون الاوّلون من المهاجرین و الانصار و الذین اتّبعوهم باحسان
رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعدّ لهم جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا ذلک الفوز العظیم نازل شد در شان نقبا ابوذر و مقداد و سلمان و عمار
در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام فرمودند که بدرستیکه آیه مبارکه سوره انشقاق و تبیّن الّا
الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون نازل شد در شان سلمان و مقداد و
ابوذر و عمار علیهم الرحمه و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از برای ایشان است اجر غیر
ممنون شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب مجالس و شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب خصال
روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه
خداوند عالمیان امر کرده است مرا باینکه دوست دارم چهار نفر از اصحابم را و خبر

داده است بمن با اینکه بدرستیکه حق تعالی دوست میدارد ایشانرا اصحابه عرض
کردند که کیستند ایشان یا رسول الله پس جمیع ما میخواهیم که بوده باشیم از جمله ایشان
آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که آگاه باشید با اینکه بدرستیکه حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلم از جمله ایشان است پس لمحه آنحضرت صلعم ساکت شد و باز فرمود که آگاه
باشید با اینکه بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب ع از جمله ایشان است و باز
ساکت گشته بعد از آن فرمود که آگاه باشید با اینکه بدرستیکه حضرت
علی بن ابی طالب ع از جمله ایشان است و ابوذر است و سلمان فارسی و مقداد بن
الاسود الکندی احادیث کثیره باینمضمون از طرق خاصه و عامه بعنوان تواتر
روایت شده شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب خصال روایت کرده است از
حضرت امام رضا علیه التحیه والثنا که آنحضرت ع روایت نمود از پدران عالیمقدارش
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که آنحضرت ع فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلعم
که ما را بدرستیکه بهشت عنبر سرشت مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی سلمان و عمار
و ابی ذر و مقداد مضمون این حدیث شریف نیز بطرق خاصه و عامه متواتر
روایت شده شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است در کتاب مجالس
از جمله احتجاجات عبد الله بن عباس بر معویه لعین اینکه گفت ابن عباس
بمعویه که بدرستیکه باقی ماند بر دوستی صاحب ما که با حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بمنزله هرون است با موسی از اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
سلمان و ابوذر و مقداد و ثابت قدم بودند ایشان در اخلاص و اعتقاد
بآنحضرت تا اینکه ملاقات نمودند با خداوند عالمیان ایضا شیخ جلیل القدر
مذکور در کتاب مزبور روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلم خلاصه

ایمضمون

المضمون را که جمعی عرض کردند بخدمت آنحضرت علیه السلم که ما از جمله شیعیان
علی بن ابی طالب علیه السلم ایم آنحضرت علیه السلم فرمودند که وای بر شما بدرستیکه
شیعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بود حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهما السلم و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر ایشان آنچنان جماعتی
بودند که مخالفت نکردند هیچ چیز را از امرهای آنحضرت ع ایضاً شیخ مذکور در کتاب
مزبور روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند
که شنیدم من از جابر بن عبد الله انصاری که او میگفت که هرگاه میدیدند
سلمان و ابوذر علیهما الرحمه این جماعت را که ادعا میکنند دوست داری شما اهل بیت را
البته میگفتند ایشان که بدرستیکه دروغ میگویند اینها و اگر میدیدند این جماعت
ایشانرا البته میگفتند باشان که مجانین اند شیخ محمد بن علی بن احمد الفارسی
در کتاب روضة الواعظین روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که
یا علی بدرستیکه بهشت عنبر سرشت مشتاق است بسوی تو و بسوی عمار و سلمان
و ابی ذر و مقداد و ایضاً روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که بدرستیکه
سایه نیفداخته است آسمان و بر نداشته است زمین صاحب لهجه را که بوده باشد راستگو تر
از ابی ذر زندگی خواهد کرد یکه و تنها و خواهد مرد یکه و تنها و مبعوث خواهد شد از قبر
یکه و تنها و داخل بهشت عنبر سرشت خواهد شد یکه و تنها و آنحضرت صلعم فرمودند
که هر که خواهد که نظر کند بسوی زهد عیسی بن مریم علیه السلم پس نظر کند بسوی ابی ذر
علیه الرحمة و الرضوان شیخ محمد کشی علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه
عثمان لعین فرستاد دو غلام خود را در خفیه نزد ابی ذر علیه الرحمه و همراه ایشان

نموده بود دویست عدد اشرفی و گفت بایشان که بگوبید بابی ذر که میرساند
عثمان بسوی تو سلام و میگوید که این دویست اشرفی را فرستادم از برای تو
که صرف کنی در آنچه خواهی پس چون غلامان نزد ابی ذر آمدند و سلام و پیغام
عثمان را رسانیدند ابو ذر گفت بایشان که آیا داده است عثمان بهر یک
از مسلمانان دویست عدد اشرفی غلامان گفتند که نه ابو ذر گفت که پس من نیز
از جملهٔ مسلمانانم و گنجایش ندارد از برای من مگر آنچیزی که گنجایش داشته باشد
از برای هر یک از مسلمانان گفتند غلامان بابی ذر که پیغام کرده است عثمان
که بدرستیکه این از عین المال من است و قسم بخداوند عالمیان که
مخلوط نشده است بآن حرام و نفرستادم من بسوی تو آن را مگر از مال حلال
ابو ذر گفت که نیست مرا احتیاجی بآن و بتحقیق که داخل شده ام من باین روز
در حالتی که هستم من غنی ترین مردمان گفتند باو غلامان عثمان که حق تعالی اصلاح
کند حال تو را انمی بینیم ما در خانهٔ تو کم و نه بسیار که منتفع شوی تو بآن گفت
ابو ذر که بلی در زیر این طبقچه هست دو عدد نان خشک شده که چند روز از آن
گذشته پس چه میکنم من این اشرفیها را نه بخدا قسم که محتاج نیستم من بآن و
بتحقیق که صبح کرده ام در حالتی که غنی و توانگرم بولایت حضرت علی بن ابی
طالب علیه السلم و عترت هدایت کننده و پاک و پاکیزهٔ آنحضرت که هادیان
راه حق اند و همچنین شنیده ام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و
بدرستیکه قبیح است از برای شیخ کبیر اینکه بوده باشد کذاب پس برگردیدند
آن دو غلام با آن اشرفیها بسوی عثمان و اعلام کردند باو که میگوید ابو ذر
که بدرستیکه نیست مرا احتیاجی بآن اشرفیها و نه بآنچه در نزد عثمان لعین است

تا اینکه

تا اینکه ملاقات کنم خداوند عالمیانرا پس بوده باشد حق تعالی حاکم در میان
من و میان او شیخ کلینی علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه آمد ابوذر بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتیکه بود حضرت جبرئیل علیه السلام در نزد آنحضرت بصورت
دحیه کلبی و خلوت کرده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با او چون دید ابوذر
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خلوت نموده است با دحیه کلبی برگشت و نه برید
کلام ایشانرا پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که یا محمد این ابوذر بود که آمد و برگشت و سلام نکرد بما اگر پیش ما می آمد و سلام
میکرد البته بر میگردانیدیم ما باو سلام را ای محمد بدرستیکه از برای اوست
دعائی که دعا میکند بآن و معروفست در نزد اهل آسمانها پس چون بروم من
بآسمان سؤال کنید شما از او از آن دعا بعد از رفتن حضرت جبرئیل علیه السلام آمد
ابوذر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت صلعم گفت باو که ای اباذر
چه چیز مانع تو شد از اینکه آمدی بنزد ما و سلام نکرده برگشتی عرض کرد ابوذر
که یا رسول الله گمان کردم من که شما خلوت کرده اید با دحیه کلبی و حرفی دارید
با او در میان پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه او حضرت
جبرئیل علیه السلام بود و بتحقیق که اگر سلام میکردی بر ما البته بر میگردانیدیم ما
هر دو بسوی تو سلام را پس چون دانست ابوذر که او بوده است حضرت
جبرئیل علیه السلام پشیمان شد از نکردن سلام آنقدر که نمیداند قدر آنرا مگر خداوند
عالمیان پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو که چه چیز است آن دعائی
که میخوانی تو آنرا پس بتحقیق که خبر داد بمن حضرت جبرئیل علیه السلام که بدرستیکه

از برای تو هست دعائی که میخوانی آنرا و معروف و مشهور است دعای تو در
آسمانها پس عرض کرد ابوذر که بلی یا رسول الله میگویم من اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ
الْاَمْنَ وَالْاِیْمَانَ وَالتَّصْدِیْقَ بِنَبِیِّکَ وَالْعَافِیَةَ مِنْ جَمِیْعِ الْبَلَاءِ وَالشُّکْرَ عَلَی
الْعَافِیَةِ وَالْغِنٰی عَنْ شِرَارِ النَّاسِ شیخ محمد کشی علیه الرحمه دعای ابی ذر را در حدیث
باین نحو روایت نموده اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ الْاِیْمَانَ بِکَ وَالتَّصْدِیْقَ بِنَبِیِّکَ
وَالْعَافِیَةَ مِنْ جَمِیْعِ الْبَلَاءِ وَالشُّکْرَ عَلَی الْعَافِیَةِ وَالْغِنٰی عَنِ النَّاسِ ایضاً شیخ محمد
کشی علیه الرحمه روایت کرده است که بدرستیکه ابوذر علیه الرحمه چسپیده بود بحلقهٔ
در مبارک کعبه در موسم حج و بآواز بلند میگفت که بدرستیکه منم جندب از برای هر که
بشناسد مرا و منم ابوذر بن جناده از برای هر که نشناسد مرا بدرستیکه من شنیدم
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت میفرمود که هر که مقاتله کند با من در اول
و در دوم پس او در سوم از جملهٔ پیروان دجال است بدرستیکه مثل اهل بیت من
در این امت مثل کشتی نوح علیه السلام است در دریای بی پایان هر که پناه
آورد بآن نجات یافت از هلاکت و هر که تخلف نمود از آن غرق و هلاک
شد آیا رسانیدم و تبلیغ نمودم فرمودهٔ حضرت پیغمبر را بشما شیخ فقیه علیه الرحمه در
کتاب خصال روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم و آنحضرت روایت نمود از پدران عالیمقدارش که گریه کرد ابوذر
علیه الرحمه از ترس خداوند عالمیان آنقدر که بدرد آمد چشم او پس گفتند باو که
ای اباذر کاش بطلبی از حق تعالی اینکه شفا دهد بچشم تو ابوذر گفت که بدرستیکه
من مشغولم از آن بآنچه زیادتر است غم و هم من از برای آن گفتند باو
که چیست عزیزتر از چشم که مشغول گشته بآن بنحوی که فراموش کرده

چشم

ببینم عزیز خودت را ابوذر گفت که آن دو امر عظیم بزرگ قدر یکی بهشت و
دیگری دوزخ در تفسیر علی بن ابراهیم علیه الرحمه مسطور است که داخل شد ابوذر
بر عثمان ملعون در حالتی که علیل و صاحب آزار بود و تکیه نموده بود بر عصایش
و در پیش عثمان لعین صد هزار درهم بود که آورده بودند بجهت او از
بعضی نواحی و متابعان عثمان دور عثمان را فرو گرفته بودند بطمع آن مال
که بلکه بدهد عثمان بایشان پس گفت ابوذر بعثمان که چه زر و مال است این
عثمان لعین گفت که این صد هزار درهم است که آورده اند از برای من
از بعض نواحی میخواهم نگه دارم آنرا تا اینکه منضم کنم با آن مثل آنرا بعد از آن
با آنچه رایم تقاضا کند چنان نمایم گفت ابوذر که ای عثمان صد هزار درهم
بیشتر است یا چهار دینار عثمان لعین گفت که صد هزار درهم ابوذر گفت
که بخاطرت می آید که من و تو داخل شدیم هر دو بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در وقت عشا پس دیدیم آنحضرت را مغموم و محزون پس سلام
کردیم بر آنحضرت آنحضرت صلی الله علیه و آله از کثرت غم و حزن آنقدر مغموم
و محزون بود که جواب سلام ما نداد پس چون صبح داخل شدیم بخدمت آنحضرت
پس دیدیم آنحضرت را شاد و خندان پس عرض کردیم بخدمت آنحضرت صلی الله
علیه و آله که پدران و مادران ما فدای تو باد بخدمت تو مشرف شدیم در شب
گذشته پس دیدیم شما را در نهایت غم و حزن و امروز می بینیم شما را در
نهایت خوشحالی و سرور پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بلی بدرستیکه
باقی مانده بود در نزد من از غنیمت مسلمین چهار اشرفی که تقسیم نکرده
بودم من آنرا و ترسیدم از اینکه مبادا ادراک کند مرا مرگ و آن باقی

مانده باشد در نزد من و بتحقیق که قسمت کردم آنرا امروز پس استراحت یافتم
از آن عثمان ملعون نگاه کرد بسوی کعب الاحبار که عالم و انیس او بود و گفت
باو که ای ابا اسحق چه میگویی در حق کسی که بدهد زکوة واجبی مالش را آیا واجب است
براو بعد از آن چیزی کعب الاحبار گفت که نه هرچند که بگذارد بر روی هم
خشت طلا و نقره واجب نیست براو چیزی پس بلند کرد ابوذر عصای
خود را و زد بر سر کعب الاحبار و گفت باو که ای پسر یهودیه کافره بتو
چه نسبت دارد حکم کردن در میان مسلمانان فرموده خداوند عالمیان
رحمت تر است از قول تو که فرموده است در سوره مبارکه توبه وَالَّذِينَ
يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ
هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ پس گفت عثمان لعین که
ای اباذر بدرستیکه تو پیر خرف شده و عقلت زایل شده است و اگر نمیبودی
تو از صحابه کرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله البته میکشتم من تورا ابوذر گفت
که دروغ میگویی تو ای عثمان خبر داده است مرا حبیب من حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بازی و فریب نمیتوانند
داد بتو و قادر نیستند بر کشتن تو و اما از عقل من پس تحقیق که باقی مانده است
آنقدر که حفظ کرده ام حدیثی را که شنیده ام آنرا از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله در حق تو و قوم تو عثمان ملعون گفت که چه چیز شنیده از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله در حق من و در حق قوم من ابوذر گفت که شنیدم از آنحضرت
صلی الله علیه و آله که میفرمودند که چون برسد آل ابی العاص بسی نفر مرد خواهند

کردانند

گردانید مال الله را دولت و دخل خواهند کرد در کتاب الهی و بندگان شایسته
حق تعالی را خوار و فاسقان را یار و با صالحان جنگ خواهند نمود گفت عثمان لعین
که ای گروه اصحاب محمد صلی الله علیه و آله آیا شنیده هست احدی از شما این حدیث را
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس جمیع ایشان گفتند که نشنیده ایم ما این حدیث را
پس گفت عثمان لعین که بطلبید علی بن ابی طالب علیه السلم را پس آمد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم پس گفت عثمان لعین که ای اباالحسن به بین که چه میگوید
این پیر کذاب آنحضرت علیه السلم فرمودند که خاموش باش ای عثمان و مگو
بابی ذر کذاب پس بدرستیکه من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که آنحضرت میفرمود که سایه نینداخته است آسمان و برنداشته است زمین صاحب
لهجه را که بوده باشد راست گوتر از ابی ذر پس گفتند اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله که راست میگوید حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم پس بتحقیق که شنیده ایم
ما همه این حدیث را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گریه کرد ابوذر علیه الرحمه
در آنوقت و گفت وای بر شما همگی دراز کرده اید گردنهای خود را بسوی
این مال فانی و گمان میکنید که بدرستیکه من دروغ می بندم بر رسول حضرت
رب العالمین پس نگاه کرد ابوذر بسوی آنجماعت و گفت که کیست بهترین
شما پس گفتند ایشان که تو بهترین مائی ابوذر گفت که بلی من جدا شدم از خدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در این جبه و لباس که حال نیز در بر من است
و شما بتحقیق که احداث کردید در دین احداثهای بسیار و حق تعالی
خواهد پرسید شما را از آن و نخواهد پرسید مرا پس گفت عثمان لعین که ای
اباذر سؤال میکنم از تو بحق حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه خبر بدهی

بمن براست وصدق آنچه میپرسم از تو ابوذر گفت که اگر قسم نیز بمنیدادی تو
مرا بحق حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بازمیگفتم بتو آنچه را که بوده باشد
حق ودرست گفت عثمان لعین که کدام شهر وبلاد محبوب ودوست داشته
شده تر است در نزد تو اینکه بوده باشی در آن ابوذر گفت مکه معظمه حرم خدا
وحرم رسول خدا صلی الله علیه وآله عبادت کنم در آن تا اینکه برسد بمن مرگ
پس گفت عثمان لعین که نه وکرامتی نیست از برای تو ابوذر گفت که مدینه
مشرفه حرم حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله عثمان لعین گفت که نه وکرامتی
نیست از برای تو پس ساکت شد ابوذر گفت عثمان لعین که کدام بلاد
بدتر وناخوش تر است در نزد تو ابوذر گفت که ربذه آنجائیکه بودم
من در آن برغیر دین اسلام عثمان لعین گفت که برو تو بآنجا پس گفت
ابوذر بعثمان که بتحقیق که تو پرسیدی از من آنچه خواستی ومن راست و
درست آنرا گفتم بتو ومن نیز سؤال میکنم از تو پس تو نیز راست ودرست بگو
بمن عثمان لعین گفت که بلی میگویم چنین پس گفت ابوذر که اگر بفرستی
تو مرا با مسلمانان بجنگ مشرکان واسیر کنند مرا کافران وگویند که سر
نمیدهیم اورا مگر بثلث آنچه تو مالک آنی عثمان گفت که بخون بهای تو میدهم
ثلث مالم را ابوذر گفت که اگر گویند که سرنمیدهیم اباذر را مگر اینکه بدهی تو
نصف مالت را عثمان لعین گفت که میدهم ابوذر گفت که اگر گویند که بخون
بهای ابوذر میخواهیم کل آنچه را که تو مالک آنی عثمان لعین گفت که میدهم
ابوذر گفت الله اکبر گفت بمن حبیب من حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله در روزی از روزها که ای اباذر چگونه خواهی بود تو در وقتی که بگویند

از برای تو

از برای تو که کدام بلاد محبوب‌تر است در نزد تو پس بگویی تو مکهٔ معظمه حرم خداوند
عالمیان و حرم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که عبادت کنم در آن خداوند
عالمیان را تا اینکه برسد بمن مرگ پس بگویند که نه کرامتی نیست از برای تو
پس بگویی تو که مدینهٔ مشرفه حرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس بگویند که
نه و کرامتی نیست از برای تو پس بگویند که کدام بلاد بدترست بسوی تو که بوده
باشی در آن پس بگویی تو که ربذه آنجائیکه بودم من در آن بر غیر دین اسلام پس
بگویند از برای تو که برو بآنجا و تا بآن مکان پس من عرض کردم بخدمت آنحضرت
صلی الله علیه و آله که بدرستیکه این امر واقع خواهد شد یا رسول الله آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که بلی واقع میشود همچنین قسم بخداوندی آنچنانیکه
جان من در ید قدرت اوست پس من عرض کردم که یا رسول الله آیا پس
نگذارم من این شمشیرم را بر دوشم پس بزنم با آن بینیها پیش آنحضرت صلعم فرمودند
که نه بشنو و ساکت باش هر چند که بشنوی تو آنرا از غلام سیاه حبشی
و بتحقیق که فرو فرستاده است حق تعالی در شان تو و عثمان آیهٔ وافی هذا
در قرآن پس عرض کردم من که کدام آیه است آن یا رسول الله آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند آیهٔ مبارکه که در سورهٔ البقره است وَإِذْ أَخَذْنَا
مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ
مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى
تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ
بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ شيخ فقيه عليه الرحمه در كتاب
علل الشرايع ومعانی الاخبار روايت كرده است از ابن عباس كه او گفت كه
بود حضرت پيغمبر صلی الله عليه وآله در مسجد قبا و در نزد آنحضرت صلی الله عليه وآله
بودند جمعی از اصحاب پس آنحضرت صلی الله عليه وآله فرمودند كه اول كسيكه داخل
شود شما در اين ساعت خواهد بود او از اهل بهشت عنبر سرشت پس چون
شنيدند اصحاب آنحضرت صلی الله عليه وآله آنرا جمعی برخاسته بيرون رفتند
بجهت اينكه بر گردند اولاً و داخل شوند بخدمت آنحضرت و مستوجب بهشت شوند
پس دانست حضرت پيغمبر صلی الله عليه وآله مطلب و مقصود ايشانرا پس آنحضرت صلعم
فرمودند بجهت جمعی كه باقی مانده بودند در خدمت آنحضرت صلعم كه زود باشد كه
داخل شوند بر شما جمعی كه سبقت گيرند ايشانرا بمن پس هر كه خبر دهد بمن به بيرون
رفتن ماه آذار پس از برای اوست بهشت عنبر سرشت پس بر گرديدند آنجماعت
كه رفته بودند و داخل شدند بخدمت حضرت پيغمبر صلی الله و همراه ايشان داخل
شد ابوذر عليه الرحمه پس حضرت پيغمبر صلی الله عليه وآله فرمود از برای ايشان
كه در كدام ماهيم ما از ماههای روميه گفت ابوذر كه بتحقيق كه بيرون رفت
ماه آذار يا رسول الله پس آنحضرت صلی الله عليه وآله فرمودند كه بتحقيق كه ميدانستم
من آنرا ای اباذر وليكن دوست داشتم اينكه اعلام كنم بقوم و اصحاب
خودم اينكه بدرستيكه تو از اهل بهشتی و چگونه نباشی تو از اهل بهشت
و حال اينكه دور خواهند كرد ترا از حرم من بعد از وفات من بجهت محبت
و دوستداری تو با اهل بيت من پس زندگی خواهی كرد تو تنها و تنها
خواهی مرد تو تنها و سعادتمند خواهند شد بسبب تو جمعی كه مرتكب تجهيز

و دفن تو شوند و آنجماعت رفقای من خواهند بود در جنّت الخلد آنچنانکه وعده
شده است از برای متّقیان شیخ محمد کشّی علیه الرّحمه ذکر کرده است که ماند ابوذر
علیه الرّحمه در ربذه تا اینکه فوت شد و چون اجلش نزدیک شد گفت بزنش که
بکش گوسفندی از گوسفندان و بپز آنرا خوب و بنشین در سر راه و چون
برسند بر تو جمعی از سواران اوّلا بگو بایشان که ای بندگان مسلمان خداوند
عالمیان اینست ابوذر صحابه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تحقیق که رسیده است
باجلش و ملاقات کرده است خداوندش را پس یاری کنید مرا بر دفن او و واجب است
کنید او را پس بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده است مرا باینکه
بدرستیکه من خواهم فوت شد در زمین غربت و بدرستیکه متوجه غسل و دفن
و نماز من خواهند شد جمعی از امّت آنحضرت که بوده باشند صالحان این امّت
و از محمد بن علقمه بن اسود النّخعی روایت کرده است که او گفت که ما بیرون
رفتیم باراده زیارت حج بیت الله الحرام با جمعی از مؤمنان که از جمله ایشان
بود مالک بن الحرث اشتر و چون رسیدیم بربذه پس دیدیم زنی را در
کنار راه ایستاده و میگوید که ای بندگان مسلمان خداوند عالمیان اینست
ابوذر صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تحقیق که فوت شده است غریب
و بیکس نیست کسی که یاری و همراهی کند بمن در کفن و دفن او پس چون
شنیدیم ما کلام آن زن را پس نگاه کردیم بر روی یکدیگر و شکر کردیم خداوند
عالمیان را بر آنچه روزی ما گردانید از توفیق بآن سعادت و گفتیم کلمهٔ
اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رٰاجِعُوْنَ را بر بزرگی آن مصیبت پس روانه شدیم با آن
زن و تجهیز نمودیم اباذر را و در کفن نفیس او را کفن کردیم و غسل دادیم و پیش داشتیم

بجهت نماز مالک اشتر را پس نماز کرد با ما مالک باو پس دفن کردیم او را بعد از دفن است تا د مالک اشتر بر سر قبر او و گفت ای خداوند ما این ابوذر مصاحب حضرت پیغمبر برگزیده تو است عبادت و پرستش تو نمود در میان عابدان و جهاد کرد در راه تو با مشرکان تغییر نداد دین قویم تو را و تبدیل نکرد فرموده پیغمبر برگزیده تو را چون دید منکرین امت را گردانید از ایشان دل و زبانش را و ناخوش داشت ایشان را بدل و زبانش تا اینکه ستم و ظلم نمودند بر او و دور کردند او را از حرم محترم خدا و رسول و خوار و حقیر گردانیدند او را ای خداوند ما پس بکش انتقام او را از کسی که محروم کرد او را از دار هجرتش و دور گردانید او را از حرم محترم پیغمبر برگزیده تو صلی الله علیه و آله و ما همگی دست بجانب آسمان برداشته بودیم و میگفتیم آمین بعد از ان آورد آن زن گوسفند آنچنانی را که پخته بود آنرا و گفت آن زن که بدرستیکه ابوذر قسم داده است شما که نروید تا اینکه چاشت میل کنید پس چاشت کردیم ما و روانه شدیم و در کتاب روضة الواعظین مسطور است که چون وقت وفات ابوذر رسید گفتند باو که ای اباذر چه چیز است مال تو ابوذر در جواب گفت که عمل من است گفتند که ما میپرسیم از طلا و نقره ابوذر علیه الرحمه گفت که من هرگز صبح نکرده ام و بشام داخل نشده ام و هرگز شام نکرده ام و بصبح داخل نشده ام که بوده باشد از برای من گندوج و در آن گذارم متاع خود را بدرستیکه من شنیده ام از دوست و حبیبم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت میفرمود که گندوج مرد قبر اوست و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که در عقب ماند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوذر در غزوه تبوک بسبب ضعف و لاغری شترش پس واماند شتر او

بعد از

در راه و منافقان گفتند که برگشت و تخلف نمود ابوذر از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و او اسباب خود را بر دوش بسته از عقب آنحضرت می شتافت
تا اینکه بعد از سه روز ملحق شد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس چون بلند شد
آفتاب نظر کردند مسلمانان بسوی شخصی که می آید از بیابان پس فرمود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که گویا که آن آینده ابوذر است پس گفتند اصحاب
که بلی اوست ابوذر پس فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آب
برسانید باو که او تشنه است بسیار پس صحابه حسب الامر آنحضرت بردند باستقبال
او آب و رسید ابوذر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و با او بود مطهره
پر آب پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو که ای اباذر همراه تو بوده است
آب و تو می آمدی در راه عطشان عرض کرد ابوذر که بلی یا رسول الله پدر
و مادرم فدای تو باد رسیدم من بسنگی دیدم که جمع شده است در آن از
آب باران با صفای تمام پس چشیدم آنرا دیدم که آبی است سرد و شیرین پس گفتم
که نمیخورم من از این آب تا اینکه میل کند از آن حبیب من حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای اباذر رحمت
حق تعالی بر تو باد زندگی خواهی کرد تو یکه و تنها و خواهی مرد یکه و تنها و مبعوث
خواهی شد تو از قبر یکه و تنها و داخل خواهی شد به بهشت عنبر سرشت یکه و تنها
و سعادتمند خواهند شد بسبب تو جمعی از اهل عراق که موفق شوند بغسل دادن تو
و تجهیز و تکفین و نماز بر تو و دفن نمودن تو پس چون عثمان ملعون فرستاد
اباذر را بربذه فوت شد در ربذه پسر ابوذر پس بعد از دفن ایستاد ابوذر بر قبر او
و گفت رحمت کند حق تعالی بر تو ای ذر بتحقیق که بودی تو کریم الخلق و نیکوکار

ومهربان بر پدر و مادر نسبت بر من در فوت تو دلتنگی و ملالت و غیبت از برای من
بغیر درگاه الهی بدیگری حاجت و بتحقیق که مشغول کرده است مرا غم و هم از برای تو از مغموم
شدن بجهت تو اگر نمیبود هول و ترس روز قیامت دوست میداشتم اینکه بوده باشم من
در جا و مکان تو ای کاش میدانستم که چه پرسیدند از تو و چه جواب دادی تو با ایشان
بعد از آن گفت که ای خداوند من واجب کرده بودی تو از برای خودت بر او حقی
چند و واجب کرده بودی از برای من بر او حقی چند پس من بخشیدم با و حقوق خودم را
پس تو نیز بخش با و حقوق خودت را پس بدرستیکه تو اولایی بحق و بخشش از
من و بود از برای ابی ذر گوسفندی چند معاش میکرد با آن پس دردی بهم رسید
در گوسفندان او و مردند کل آنها و فوت شد زن ابی ذر پس رسید بابی ذر
و دخترش درد گرسنگی پس گفت دختر ابی ذر که برخورد بما گرسنگی تمام
و باقی ماندیم ما سه روز گرسنه که نیافتیم در آن سه روز هیچ خوراک و طعام
پس گفت بمن پدرم که ای دخترک من بیا برو برابر ریگ زار شاید که بیابیم
در آن علف و دانه را پس ما رفتیم باهم بر ریگ زار هر چند که جستیم نیافتیم
علف و دانه را پس جمع کرد پدر من ریگ را و گذاشت سر را بر آن دیدم
من که منقلب شد چشمهای او پس گریه کردم و گفتم که ای پدر گرامی من
چکنم با تو و من مانده ام یکه و تنها و غریب و بیکس پس گفت ابوذر که
ای دخترک من مترس پس بدرستیکه چون فوت شوم من می آیند نزد تو از
اهل عراق جمعی که کفایت کنند کار مرا پس بدرستیکه خبر داده است مرا
بآن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله از برای من که ای ابا ذر تو زندگی خواهی کرد یکه و تنها

و تو خواهی مرد

وخواهی مرد یکه وتنها ومبعوث خواهی شد یکه وتنها وداخل بهشت خواهی شد یکه
وتنها وسعادتمند خواهند شد بسبب تو جمعی از اهل عراق که مرتکب شوند
غسل وتجهیز ودفن ترا پس چون من فوت شوم بپوش بر روی من عبای مرا
ونشین بر سر راه عراق پس چون بیایند نزد تو جمعی از سواران برخیز وبگو
بایشان که اینست ابوذر مصاحب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله تحقیق که فوت
شده وجسد او در زمین مانده گفت دختر او که قبل از این آمدند نزد او جمعی
از اهل ربذه پس گفتند که ای اباذر چه چیز بدرد آورده است ترا ابوذر گفت که
گناهانم گفتند که چه چیز میخواهی گفت رحمت خداوندم را گفتند که طبیب میخواهی
گفت طبیب بیمار کرده است مرا گفت دختر او که چون ابوذر بحالت احتضار
افتاد شنیدم که میگفت در آن وقت مرحبا بدوستی که رسانید خود را در وقت
احتیاج رستگاری نمی یابد هر که پشیمان گشته برگردد خداوندا ببخش مرا
بخشیدنت قسم بحق تو میدانی که من دوست میدارم لقای ترا پس چون
برحمت الهی واصل شد کشیدم من عبای او را بر رویش وآمده نشستم بر
سر راه عراق پس دیدم که آمدند جمعی پس برخاستم وگفتم که ای گروه مسلمانان
اینست ابوذر مصاحب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله تحقیق که فوت شده وجسد
پاک او در زمین مانده پس ایشان از استماع این کلام خود را از مراکب بزیر
انداختند وپیاده وگریان همراه من آمدند پس او را غسل داده کفن نموده
دفن کردند وبود در میان ایشان مالک اشتر وروایت شده است که گفت
مالک اشتر که کفن کردم من او را در حله که بود همراه من وقیمت آن حله چهار هزار
درهم بود پس گفت دختر او که من پس نماز میکردم وروزه میگرفتم بدستور او

پس در این بین شبی خوابیده بودم در نزد قبر او در خواب دیدم او را که قرآن
میخواند و تهجد مینماید چنانچه بجا می آورد در ایام حیوة پس گفتم باو که ای پدر
بزرگوار چه کرد با تو خداوندت او گفت که ای دخترک گرامی من آمدم
من نزد خداوند کریمی که راضی بود او از من و من راضی بودم از او و اکرام
کرد مرا و انعامات نمود بمن پس عمل نیک کن و فریفته دنیای دون مشو
این غلام داعی معروض میدارد که بموجب احادیث کثیره و روایات خاصه
و عامه اولا عثمان لعین اباذر را بسبب حق گوئی و دوستداری حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم اخراج بلد نموده بشام فرستاد و معویه ملعون که والی شام بود هر چند سعی
نمود که او را بزر و سیم فریفته نماید ابوذر علیه الرحمة فریفته نگشته دست از گفتن
مدایح حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و مثالب ملاعین ثلثه علیهم اللعنه و مواعظ حسنه
بر مسلمین و امر بمتابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بر نمیداشت
معویه ملعون بعثمان لعین نوشت که اگر ترا احتیاج بمملکت شام هست پس چاره
ابی ذر ضرورست و نزدیک بآن شده که مملکت شام را از تو باز دارد و اهل
آنرا بر تو بشوراند عثمان لعین نامه باو نوشت که برسیدن نامه من او را
بر شتر برهنه بدراه درشت روی سوار و با دلیل بدکردار که او را بعنف و
تعدی تمام و مشقت لا کلام آورد ارسال دار معویه ملعون حسب الامر آن لعین
چنان نمود و مردم شام بمشایعت او تا دیر مران آمدند و در آنجا ابوذر با
ایشان نماز جماعت گزارده و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت برای ایشان
خواند و [illegible] ن وداع نمود خطبه مذکوره در کتاب مجالس شیخ و غیره مسطورست
و او را بتعدی و [illegible] قتی آوردند که جمیع رانهای او زخم و مجروح گشته بود

بعد ازان

بعد از آن چنانچه مذکور شد او را ثانیاً اخراج بلد و امر بربذه نمود و امر کرد
عثمان لعین که کسی بمشایعت او نرود و با او حرف نزند مروان ملعون فرمود که
ابوذر را بخاری تمام ارسال دارد حسب الفرموده عثمان لعین مروان بی ایمان
او را اخراج نمود و احدی او را مشایعت ننمود چون این خبر محنت اثر بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلم رسید که مروان ملعون حسب الفرموده عثمان لعین ابوذر را
باین خاری روانه و احدی از خوف مشایعت و وداع او ننموده آنحضرت علیه السلم
آنقدر گریست که محاسن مبارکش از اشک چشم منورش تر شد بعد از آن فرمود
که آیا چنین میکنند با مصاحب حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس آنحضرت
علیه السلم برخاست و با حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و عبد الله بن
عباس و فضل و قثم و عبید الله و عقیل و عمار بن یاسر از عقب ابی ذر شتافت
چون بابی ذر رسیدند و نظر ابوذر بر ایشان افتاد میل بجانب ایشان نمود
گریان شد و گفت پدر و مادرم فدای شما باد می بینم روی چند که هر وقت آن
میدیدم ایشانرا بخاطرم میرسید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن
دست بجانب آسمان برداشت و گفت که خداوندا بدرستیکه من دوست
میدارم ایشانرا هر چند که پاره پاره کنند مرا در دوستی ایشان و دور کردند مرا
از خدمت ایشان و میفرستند بمکان بی زرع و گیاه که نیست در آن انیس
و نه جلیس پس حضرت امام حسن علیه السلم با ابی ذر متکلم شد مروان لعین صدا زد
بآنحضرت که ساکت شو ای حسن مگر نشنیده که امیر المؤمنین عثمان نهی کرده است
از اینکه حرف بزنند با او مردمان اگر نمیدانی بدان پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
حمله بر مروان لعین نمود و او را دشنام داد و تازیانه بر سر مرکب

مروان بی ایمان زد چون مروان را قدرت معارضه با آنحضرت نبود غضبناک برگشت
و بجهت عثمان لعین خبر آورد بعد از آن ایشان با ابی ذر وداع نموده هر یک
نصایح حسنه بیکدیگر گفته گریان از مفارقت او مراجعت نمودند و این معنی
باعث رنجش عظیم عثمان لعین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد در اکثر کتب خاصه
و عامه مفصلا مذکور است ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای اهل تسنن است بتفصیل
در شرح نهج البلاغه ذکر کرده است چون این کتاب گنجایش تفصیل آن
نداشت بذکر آن و سایر فضائل ابی ذر علیه الرحمه مفصلا قیام نتوانست نمود
مستند و افتخار سنیان لعین بصحابه بودن ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة است تا
حتی اینکه احادیث کثیره بجهت رد طعن شیعه در باب صحابه وضع و ذکر
نموده اند از جمله احادیث موضوعه ایشان که علمای بکترین خود از زبان بریده
ایشان در بالای منبر در مسجد الحرام بسند و مد تمام شنیده آنست که مذمت
مینمودان و اغلظ ملعون گروه ناجیه شیعه را بآواز بلند میگفت که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که اللهَ اللهَ لا تقولوا فی اصحابی شیئا و گروه
شیعهٔ رافضی سخنان بد میگویند در باب صحابهٔ کرام و اسناد ظلم و ستم
میدهند چرا ایشان و نگه نمیدارند حرمت اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را
و رعایت نمیکنند حق صحبت ایشانرا با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آیا نبود ابوذر
علیه الرحمه از جمله اصحاب کرام آنحضرت باتفاق جمیع امت و نکرد عثمان لعین با او
آنچه نکند هیچ مسلمان با مسلمان و نگه نداشت حرمت اصحاب حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله را و رعایت ننمود حق صحبت آنحضرت را هر گاه راست
و واقعی باشد این حدیث و امثالش چنین پس چرا عمل ننمود بآن عثمان لعین

علیه ابو

علیه اللعنة الی یوم الدین ربذه بفتح را و فتح با و فتح ذال معجمه متصله بها، اسم محلیست
در ما بین الحرمین در سه چهار منزلی مدینه مشرفه و بالفعل مشهور است بصوفای مدینه
و قبر ابی ذر علیه الرحمه در آنجا معروف و معلوم و در نزد اهل آن مشهور و قدری
راه از آبادی بیرون است کمترین در ایام مجاورت بیت الله الحرام و حرم حضرت
سید الانام وارد آن مقام گشته و چند روز توقف نموده و بزیارت
ابی ذر در آن چند روز هر صبح و شام مشرف گشته مقبره او در سنگستان
دامن کوهی واقع است که اکثر سنگهای آن سنگ سماق و یا مانند سنگ
سماق است و حصاری سنگ چین از سنگهای مذکوره در مقبره ابی ذر نموده اند
و قبری در حوالی آن نبود مگر یک قبر دور از آن که اهل آن نمودند که قبر احدی از اهل
سبزوار است و مضمون حدیث نبوی صلی الله علیه و آله یموت وحیداً از آن
آشکار است و آنچه در مجمع البحرین مسطور است که ربذه در سه منزلی مدینه طیبه بوده
در ابتدای اسلام آباد بوده و قبر ابی ذر و جمعی از صحابه در آنجا بوده است
و در اینوقت خراب و برطرف گشته نام و نشانی از آن معلوم و معروف
نیست در نظر فقیر بغایت بعید نمود و الله اعلم **کشف** من مسند احمد بن
حنبل عن ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و آله قال کان رسول الله
صلی الله علیه و آله اذا سافر آخر عهده بانسان من اهله فاطمة و اول
من یدخل علیه اذا قدم فاطمة علیها السلم قال فقدم من غزاة فاتاها فاذا
هو بمسح علی بابها و رای علی الحسن و الحسین علیهما السلم قلبین من فضة
فرجع و لم یدخل علیها فلما رات ذلك فاطمة ظنت انه لم یدخل علیها
من اجل ما رای فهتکت الستر و نزعت القلبین من الصبیین فقطعتهما

تبکی الصبیان فقسمته بینهما فانطلقا الی رسول الله صلی الله علیه وآله وهما
یبکیان فاخذ رسول الله صلی الله علیه وآله منهما وقال یا ثوبان اذهب بهذا الی
بنی فلان اهل بیت بالمدینة واشتر لفاطمة قلادة من عصب وسوارین من
عاج فان هؤلاء اهل بیتی ولا احب ان یاکلوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا شرح
مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث شریف گفته که
قُلْب بضم قاف دست برنجن را گویند ابن اثیر در کتاب نهایه گفته است که
در حدیث ثوبان واقع شده است که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم زینت
کرده بود حضرت امام حسن وحضرت امام حسین علیهما السلم را بدو قلب از نقره
وقلب دست برنجن است وگفته است که در این حدیث واقع شده است که بدرستیکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند بثوبان که بخر از برای حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم گردن بندی از عصب ودو دست برنجن از عاج خطابی گفته است در
کتاب معالم که اگر نبوده باشد جامه یمانیه پس نمیدانم که چه چیز است آن ونمیدانم
اینکه گردن بند میباشد از عصب وگفته است ابوموسی که احتمال دارد در
نزد من اینکه بوده باشد در روایت حدیث عَصَب بفتح صاد وعَصَب بفتح
صاد اطناب مفاصل حیوان است وآن چیز مدوریست پس احتمال این دارد
که ایشان میگرفته اند پی بعض حیوانات پاک را پس میبریده اند آنرا ومیگردانیده اند
مانند مهره پس چون خشک میشده است میساخته اند از آن گردن بند و
هرگاه جائز وممکن باشد اینکه اخذ کنند از استخوان سنگ پشت وغیرش دست
برنجن جائز وممکن است اینکه اخذ کنند از پی اشباه سنگ پشت مهره
که برشته کشند ودرست نمایند از آنها گردن بند گفته است که پس گفت از

بیان القلب بالضم السوار وقال الجزری فی حدیث ثوبان
ان فاطمة حلت الحسن والحسین بقلبین من فضة القلب السوار
وقال فیه ایضا قال لثوبان اشتر لفاطمة قلادة من عصب
وسوارین من عاج قال الخطابی فی المعالم ان لم تکن الثیاب
الیمانیة فلا ادری ما هو وما اری ان القلادة تکون منها
وقال ابو موسی یحتمل عندی ان الروایة انما هی العصب
بفتح الصاد وهو اطناب مفاصل الحیوان وهی شیء
مدور فیحتمل انهم کانوا یاخذون عصب بعض الحیوانات
الطاهرة فیقطعونه ویجعلونه شبه الخرز فاذا یبس
یتخذون منه القلائد واذا جاز وامکن ان یتخذ من
عظام السلحفاة وغیرها الاسورة جاز وامکن ان یتخذ
من عصب اشباهها خرز ینظم منها القلائد قال الزمخشری
قال لی بعض اهل الیمن ان العصب سن دابة بحریة
تسمی فرس فرعون یتخذ منها الخرز وغیر الخرز
من نصاب سکین وغیره ویکون ابیض
انتهی

ذکر تمساح بحری

برای من بعضی از اهل یمن که بدرستیکه عَصَب دندان حیوان بحریست که مینامند
آنرا فرسِ فرعون و درست میکنند از آن مهره و غیر مهره از دسته کارد وغیره
ومیباشد سفید این غلام داعی معروض میدارد که بر فرض ثبوت این قول
ممکنست که بوده باشد مراد از فرعون در قول ایشان تمساح بجهت آنکه ذکر
کرده اند لغویین فرعون را بمعنی تمساح وگفته اند که تمساح حیوانیست بحری
بصورت سوسمار و آن از عجیب ترین حیوانات آبیست و پشت آن مانند
پشت سنگ پشت است که کار نمیکند بآن آهن و چهار دست و پا
ودم درازی دارد و بلندی آن زیاد از پنج ذرع نمیشود و از برای او ست
زبانی در نهایت درازی و دهانی در نهایت وسعت و بزرگی و شصت
دندان ناب در بالا و چهل دندان ناب در پایین دارد و مابین هر دو دندان
ناب یک دندان کوچک مربع است داخل میشود بعضی از آنها بر بعضی از
اینها در وقت بهم آوردن دهن ومیگیرد آدم وگاو را و فرو میرود
بدریا پس میخورد آنها را و این نمیباشد مگر در رود نیل مصر و لیکن صاحب قاموس
گفته که در نهر مهران نیز میباشد بناء علیه ممکن است که بوده باشد فرس مذکور
بسکون را مهمله بمعنی فرس و مفروس اما ذکر نکرده است احدی از اهل لغت
عَصَب را بمعنی دندان فرس فرعون و نه فرس فرعون را از جمله حیوانات
بحریه و هرگاه میبود همچنین شایع که میساخته اند از دندان آن قلاند میبایست که
بوده باشد هر دو از جمله معارف و معنی دیگر که ذکر کرده است ابن اثیر که بوده باشد پی بریده شده
معنیست بسیار بعید و خشک ممکن است که بوده باشد مراد گردن بندی که چیده و کشیده باشند
از مروارید و جواهر و یا مانند جواهر بر خیط و پیچیده و جمع و بسته باشند آنها را بهم چنانچه

حال نیز در گردن بند و دست بند زنان معمول است که جواهر ریزه و امثال
جواهر مکنونه را بر ریسمان میکشند و میبندند و بدست میگذرانند و از گردن می آویزند
وعصب در لغت بمعنی جمع و شد و طی و لی و ضم متفرق و پیچیدن بعض
بر بعض آمده و بهر یک از معانی مذکوره که متفق اند جمیع لغویین در ذکر آنها
تمام میشود مدعا در مجمع البحرین مسطور است که جمع عصبه بضم عین و سکون صاد
و فتح باء متصله بها عصب است مثل غرفه و غرف و گفته است سمیت
بذلک اخذا من الشد کانه یشد بعضهم بعضا شد الاعصاب در اینجا نیز بستن
هر دانه بدانه مثل بستن اعصاب ایضا گفته است قوله تعالی یوم عصیب ای
صعب شدید قیل ومنه العصبة لالتفاف بعضها علی بعض وفی الحدیث
سألته عن ثیاب تعمل بالبصرة علی عمل العصب الیمانی هو برود یمنیة
یعصب غزلها ای یجمع ثم یشد ثم یصبغ وینسج جوهری گفته است العصب
الطی الشدید ایضا گفته است وعصبت الابل وعصبت بالکسر اذا اجتمعت
ابن اثیر ذکر کرده است که اعصوصبوا ای اجتمعوا وصاروا عصابة واحدة
و ایضا گفته است یعصب غزلها ای یجمع ویشد و گفته است یعصب فخذاها
ای یشدان در قاموس مسطور است العصب الطی واللی والشد وضم ما
تفرق من الشجر وخبطه در گردن بندی که بوده باشد بطریق مذکور میباشد در آن
جمیع معانی مزبور و در معنی لی گفته است لواه یلویه لیا ولویا بالضم فتله
فثناه فالتوی وتلوی فی الواقع مثنی بلکه زیاده میگردانند آنرا در چیدن دست
بند و گردن بند ایضا دلیل است بران شیوع گفتن بر هر دسته و بسته مروارید
ریزه و امثال آن که چیده و کشیده باشند آنرا بر ریسمان شده و میگویند

رشته

برکشیده شده بریسمان شده وبرآن غیر شده ومحتمل است که بوده باشد
مراد از آن گردن بند از گل ونیلوفر چون بالفعل نیز معمول در اهل حرمین
آنست که گردن بندها میسازند از گل وتصنّعات مینمایند در چیدن و
بستن آن وداد وستد مینمایند بدان وشیوع تمام دارد درمیان
ایشان وآمده است در لغت عَصَب بفتح عین مهمله وفتح وسکون صاد
مهمله متصّله بباء یکنقطه وبضمّ عین وسکون صاد بمعنی نیلوفر در نهایه نیز
مسطور است که اَلْعَصَبَةُ اللَّبْلَابُ وَهُوَ نَبَاتٌ یَتَلَوّیٰ عَلَى الشَّجَرِ ومؤیّد
اینست تسمیه عرب موضع گردن بند را از سینه بلَبَّه ولَبَب در قاموس
مسطور است که اَللَّبَبُ الْمَنْحَرُ کَاللَّبَّةِ وَمَوْضِعُ الْقِلَادَةِ مِنَ الصَّدْرِ وغیر
او نیز همگی ذکر کرده اند که لبّه ولبب در لغت بمعنی موضع گردن بند است
از سینه واطلاق میکنند عصبه را بر لبلاب والله اعلم بالصّواب قبل از این
نیز مذکور شد که قُلْب بضمّ قاف وسکون لام وسِوار بکسر وضمّ سین دست
برنجن را گویند وقِلاده بکسر قاف گردن بند را گویند مِسح بکسر میم وسکون سین
مهمله پلاس را گویند وجمع آن مُسُوح وامساح است عاج بعضی از لغویّین
ذکر کرده اند که آن چیزیست که اخذ میکرده اند از کاسه پشت سنگ پشت
صحرائی وبعضی گفته اند که از سنگ پشت دریائی وبعضی گفته اند که بوده است
از استخوان پشت حیوان بحری وبعضی گفته اند که عاج استخوان فیل است
وبعضی گفته اند که مخصوص دندان فیل است چون در حدیث واقع شده است
که بود از برای حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله شانه از عاج ومذهب شافعی آنست
که میباشد استخوان فیل نجس لهذا اختلاف نموده اند در آن ظاهر این است

احوال ثوبان غلام حضرت پیغمبر ص

که بوده باشد مراد استخوان دندان فیل و میساخته اند از آن سوار و
شانه و در حدیث واقع شده است که شانه کردن بشانهٔ عاج زایل میکرداند
وبا وطاعون را و حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و حضرات ائمّهٔ معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین شانه میکرده اند بشانهٔ عاج ذکر کرده است صاحب قاموس
که هرگاه دود کنند بر زراعت و درخت باستخوان فیل نزدیک نمیشود بان آن
کرم و نمیرسد بآن ضرر و هرگاه بخورد هر روز بقدر دو درهم از استخوان فیل زا
زنی باب و عسل تا هفت روز و در روز هفتم با او مقاربت شود البته حامله میشود
آن زن آبستن و فروشنده آنرا در لغت عرب عوّاج گویند ثوبان
غلام حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله بود و کنیه ابو عبد الله است اسیر کرده
بودند او را از قبیلهٔ حمیر پس خرید او را حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و آزاد
نمود او را و بود او در خدمت آنحضرت صلّی الله علیه و آله و بعد از آنحضرت ص
در خدمت اولاد آنحضرت صلعم تا زمان معویه ملعون یعنی شیخ ثقهٔ زکی
علی بن عیسی الاربلی علیه الرحمه در کتاب کشف الغمّه نقل کرده است
از کتاب مسند احمد بن حنبل که در آن کتاب روایت شده است از ثوبان
آزاد کردهٔ حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله که او گفت که بود داب و دستور
حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله اینکه هرگاه تشریف میبردند بسفر آخر عهد و
دیدن آنحضرت صلّی الله علیه و آله با انسانی از اهلش بود حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم و اوّل کسی را که داخل میشد بخانهٔ او و دیدن مینمود چون از
سفر مراجعت میفرمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم بود گفت ثوبان که
پس تشریف ارزانی فرمود حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله از سفری

پرآمد

پس آمد بدین حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و دید آنحضرت صلی الله علیه و آله
پلاسی که آویخته شده بود مثل پرده در درِ خانهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام و در بازوی حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام دو دست
بند نقره پس برگردید آنحضرت صلی الله علیه و آله و داخل نشد بخانهٔ حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام پس چون دید آنرا حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام گمان کرد و دانست
که داخل نشده است آنحضرت بخانهٔ مبارکهٔ او از برای خاطر آنچه دیده است
در طفلان از دست بند نقره و در درِ آن پلاس را پرده پس حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام کند آن پرده را از در و بیرون آورد آن دو دست بند را
از بازوی آن دو طفل پس برید و قطع نمود آنها را و بگریه در آمدند طفلان
آنحضرت پس تقسیم کرد در میان دو فرزند دلبندش یا بعضی که بعضی را بدست
حضرت امام حسن علیه السلام و بعضی را بدست حضرت امام حسین علیه السلام
داد و فرستاد ایشانرا بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن دو طفل معصوم
گریه میکردند پس گرفت آنچیز را از ایشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و فرمود که ای ثوبان ببر این را بسوی بنی فلان اهل بیت در مدینه یعنی بده
بایشان بجهت استحقاق تمام ایشان و بخر از برای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
گردن بندی از بسته و شدهٔ مهره و یا از دسته و چیده گل نیلوفر و یا از
مهرهٔ دندان حیوان بحری چنانچه مذکور شد در شرح و دو دست برنجن از
عاج پس بدرستیکه اینها اهل بیت منند و من دوست نمیدارم اینکه
بخورند ایشان طیباتشانرا در زندگی دنیای ایشان کا محمد بن یحیی
عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن فرات بن الاحنف قال سمعت

اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السّلم يَقُولُ لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَقْلَةٌ أَشْرَفُ وَلَا أَنْفَعُ
مِنَ الْفَرْفَخِ وَهُوَ بَقْلَةُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السّلم ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللهُ بَنِي أُمَيَّةَ هُمْ
سَمَّوْهَا بَقْلَةَ الْحَمْقَاءِ بُغْضًا لَنَا وَعَدَاوَةً لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السّلم كا مُحَمَّدُ بْنُ
يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السّلم قَالَ بَقْلَةُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْهِنْدِبَاءُ وَبَقْلَةُ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السّلم الْبَاذَرُوجُ وَبَقْلَةُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السّلم الْفَرْفَخُ شرح فرفخ
بفتح فا وسکون را مهمله وفتح فاء ثانیه متصله بخاء معجمه در لغت عرب خرفه را
گویند و آنرا در فارسی بجله بضم باء بیکنقطه وپرپهن نیز گویند و در لغت عرب بجهت آن
هفت نام در کتب مشهوره لغت مذکورست اول فرفخ که مذکور شد وگفته اند
که آن معرب پرپهن است دوم فرفین بفتح فاء وسکون را مهمله وکسر فاء
ثانیه وسکون یاء دو نقطه در زیر متصله بنون سوم رجلة بکسر را مهمله وسکون جیم
وفتح لام متصله بها چهارم بقلة المبارکة بجهت آنکه سبزیده وبهترین سبزیها سبب
پنجم بقلة اللینة ششم حوک بفتح حاء مهمله هرچند اشهر آن باذروج است
اما خرفه را نیز حوک گویند چنانچه در قاموس ومجمع البحرین مسطورست هفتم
بقلة الحمقاء لغویین ذکر کرده اند که چون آن با وجود منافع کثیره قدر ومکان
خودرا نمیداند در محل سیلاب ودر زیر پا بدون کاشتن میروید باین اعتبار
نامیده اند آنرا بقلة الحمقاء واز این حدیث شریف معلوم میشود که واضع این اسم
بجهت خرفه بنو امیه علیهم اللعنه اند از راه بغض با اهل بیت نبوت و رسالت
وعداوت با حضرت فاطمة زهرا علیها السلم یعنی چون خرفه تره حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم بود بنو امیه از راه دشمنی نام گذاشتند آنرا بقلة الحمقاء تحتمل که

انکه

آنچه ذکر کرده اند لغویین در وجه تسمیه آن شهرت داده باشند آنرا نیز بنو امیه
علیهم اللعنه و گفته باشند بجهت اینکه نفرت نمایند مردمان از آن که این
بقله ایست احمق بجهت آنکه میروید بدون کاشتن در زیر پا و در جاییکه میکند
رائیه آنرا سیل آب مولانا خلیل قزوینی علیه رحمة الله الملک الغنی در شرح
کتاب کافی در شرح این حدیث شریف گفته که نام نهادند بنو امیه آنرا بقلة
الحمقاء یعنی سبزی زن بیعقل مراد اینست که یک نام آن البقلة الحمقاء که مرکب
توصیفی است بنو امیه اسقاط الف لام کردند تا مرکب اضافی شود ظاهر آنست
که نبوده باشد این مراد و نامند آنرا التسمیه و لغویین نیز گاه ذکر کرده اند آنرا با
الف لام و گاه ذکر کرده اند بی الف لام بمناسبت مقام و نیست الف لام را
دخلی در تسمیه در این حدیث شریف مذکور شد الفرفخ و جوهری نیز گفته است
الفرفخ البقلة الحمقاء التی یقال لها الفرفین پس هرگاه کسی بگوید فرفخ
و فرفین تسمیه دیگر نموده است بغیر این و در قاموس مسطور است که والبقلة
المبارکة الهندباء او الرجلة و کذا البقلة اللینة و کذا بقلة الحمقاء
و نیست کاسنی منسوب بزنی که بوده باشد عاقل و یا احمق بلکه آن نزد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله است و احدی از لغویین نقل نکرده است جهتی بجهت
الحمقاء مگر روییدن آنرا بدون کاشتن در مسیل الماء و در زیر پا و مشترک است
در این معنی نیز هندباء و فرق نکرده اند در ذکر آن با الف لام و بی الف لام
و هرگاه بوده باشد آن البته مرکب اضافی کافیست در جواز اضافه موصوف
بر صفت اشتهار مسجد الجامع و جانب الغربی که ناطق است بر آن کلام ربانی
و ایضا روایت کرده است شیخ کلینی علیه الرحمه از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن

محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که پا گذاشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله بر ریگ بسیار گرمی پس سوزانید آن ریگ از شدت گرمی پای مبارک
آنحضرت را پس گذاشت آنحضرت پای مبارک خود را بر بوتهٔ خرفه پس ساکن شد
از پای مبارک آنحضرت سوزش ریگ گرم پس دعا کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
از برای خرفه و دوست میداشت آنحضرت صلی الله علیه وآله خرفه را و میفرمود که چه
تره ایست صاحب برکت و نفع هِندِبا بکسر ها و سکون نون و فتح و کسر دال
مهمله و فتح باء یکنقطه در زیر و الف ممدوده و مقصوره کاسنی را گویند و آنرا
هِنْدَب بکسر ها و سکون نون و فتح دال متصله بباء نیز میگویند و واحد آن هِندباة است
و مذکور شد که آنرا بقلة المبارکة و بقلة اللینة و بقلة الحمقاء نیز گویند و ممکن است که
واضع اسم بقلة الحمقاء نیز بجهت کاسنی بوده باشد بنوامیه از راه بغض و کینه
که داشتند با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در حدیث واقع شده است که کاسنی
درختیست دَرْ دَرِ بهشت عنبر سرشت و نیست هیچ برگ آن مگر اینکه بر آن است
قطرهٔ از بهشت پس بخورید آنرا و میفشانید آنرا در وقت خوردن حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم فرمودند که پدر عالیمقدارم نهی میکرد
ما را از افشاندن آن در وقت خوردن و ایضاً روایت شده است که کاسنی
سید ترهها و سبزیهاست و هر که بخوابد و در شکم او باشد هفت برگ کاسنی
ایمنست از درد قولنج در آن شب انشاء الله تعالی و هر که خواهد که بسیار شود
مال و فرزندان او پس بسیار بخورد کاسنی را و خوردن کاسنی شفاست
از هر درد و آزار و نیست هیچ درد و مرضی که بوده باشد در شکم بنی آدم مگر
اینکه قمع میکند آنرا کاسنی حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم

فرمودند

فرمودند که بدرستیکه گمان میکنید شما که سرد است کاسنی و نیست اینچنین بلکه
معتدل است آن و فضیلت کاسنی بر سایر ترّه‌ها و سبزیها مثل فضیلت ماست
بر کافهٔ ناس و در حدیث دیگر فرمودند که کاسنی زیاد میگرداند آب منی را
و نیکو میکند فرزند را کاسنی گرم و نرم است فزون میگرداند فرزندان ذکور را
یعنی خوردن کاسنی موجب حصول فرزندان ذکور میشود در قاموس و مجمع
البحرین مسطور است که کاسنی نافع است از برای معده و جگر هرگاه بخورند
آنرا و هرگاه ضماد کنند آنرا با ریشه اش بر عضوی که گزیده باشد آنرا عقرب نافع است
باذروج بفتح بای یکنقطه در زیر متصله بالف و فتح ذال معجمه و ضم راء مهمله و سکون
واو متصله بجیم لغویین ذکر کرده اند که آن ترّه ایست معروف و تقویت مینماید
جگر را بسیار و قابض است و آن نوعی از ریحان کوهیست و آنرا در لغت
عرب حوک نیز گویند در کتاب اختیارات بدیعی مذکور است که باذروج
نوعی از ریحان کوهیست و میباشد در دامن کوهها و صاحب کتاب محاسن
الاداب تفسیر کرده است آنرا بباذرنجبویه و تفسیر او مخالف تحقیق صاحب قاموس است
و بعضی گفته اند که آن بالنگو و یا شبیه بالنگوست که تخم آن تخم شربت است
و بعضی دیگر ذکر کرده اند که آن ترّه خراسانیست در کتاب بلغة اللغت مسطور است
که الباذروج بارنگ و بوی چیزی باشد مانند نعنع در حدیث واقع شده است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوش می آمد از ترّه‌ها باذروج و حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز همچنین و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است
که آنحضرت طلبیدند در سر سفره باذروج را و فرمودند که بدرستیکه من دوست
میدارم اینکه ابتدا کنم در خوراک بباذروج بدرستیکه آن میگشاید سدّه‌ها را

واشتهای طعام می آورد و زایل میگرداند آزار سل را و برو نمیکنیم هرگاه ابتدا
کرده باشیم بباذروج از آنچه بخورم بعد از آن از جملهٔ طعامها پس بدرستیکه باک
ندارم بعد از خوردن آن از هیچ درد و آزار و فساد و چون فارغ شدند
از خوردن طعام باز طلب فرمودند باذروج را و بعد از طعام میل نمودند
برگهای آنرا و بحاضرین عطا کردند و فرمودند که ختم کنید خوراک خود را بآن
بدرستیکه آن گوارا میکند و هضم مینماید آنچه را که خورده شده است قبل از آن
چنانچه اشتها می آورد بجهت آنچه خورده شود بعد از آن و زایل میکند ثقل
معده را و خوشبو میکند باد گلو و بوی دهن را و از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت شده است که آنحضرت فرمودند بدرستیکه باذروج
تره پیغمبران است آگاه باشید که در آن هشت خصلت است اول اینکه گوارا
و هضم میکند طعام را دوم اینکه میگشاید سده ها را سوم اینکه خوشبو میکند
باد گلو را چهارم اینکه خوشبو میکند بوی دهن را پنجم اینکه اشتها می آورد
بجهت طعام و خوراک ششم اینکه بیرون میکند درد را هفتم اینکه باعث
ایمنیست از کوفت جذام هشتم اینکه چون قرار گیرد در شکم انسان قلع و قمع
میکند جمیع دردها را یعنی ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی علیه رحمة الله
الملک الغنی در کتاب کافی روایت کرده است بسند معتبر مذکور از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که نیست
بر روی زمین ترهٔ اشرف و پر نفع تر از خرفه و آن ترهٔ سبزی حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم است بعد از آن آنحضرت علیه السلم فرمودند که لعنت
حق تعالی بر بنی امیه باد ایشان نامیدند آنرا بقلة الحمقاء از روی بغض و کینه

با ما و دشمنی با حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام یعنی این نام را که متضمن خفت و خواری
و موجب نفرت طبایع است از آن بنو امیه وضع کردند برای آن چون
بود آن تره محبوب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سبزی حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام نامیدند ایشان آنرا از راه بغض و کینه که داشتند با اهل بیت
نبوت و رسالت و دشمنی که داشتند با حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بقلة
الحمقاء یا باین اسم موسوم نبوده است قبل از آن ایضاً شیخ جلیل القدر مذکور
بسند معتبر مسطور در کتاب مزبور روایت کرده است از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که بود تره و سبزی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله کاسنی و تره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باذروج و تره
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام خرفه ممکن است که بوده باشد جهت اختصاص اینکه
موافق تر بوده است هر یک از اینها بذائقه و مزاج هر یک از حضرات و راغب تر
بوده است آنحضرت با آن و بیشتر میل میفرموده است از آن و الله اعلم باب ١١ محمد بن
علی بن محبوب عن محمد بن الحسین عن محسن بن احمد عن محمد بن حباب
عن یونس عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان فاطمة علیها السلم کانت
تاتی قبور الشهداء فی کل غداة سبت فتاتی قبر حمزة و تترحم علیه و
تستغفر له شرح قبر بفتح قاف و سکون با متصله برا مهمله محل دفن انسان را
گویند و ذکر کرده اند در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است در سورهٔ
مبارکهٔ عبس ثم اماته فاقبره یعنی گردانید حق تعالی از جمیع مخلوقات
انسان را صاحب قبر که پوشیده و پنهان شود در آن و نگردانید از برای
غیر انسان قبر و مقبره پس قبر از جملهٔ آنچیزیست که گرامی داشته است حق تعالی

بنی آدم را با آن و جمع آن قبور بضم قاف و با، بنقطه و مقبره بفتح میم و فتح و ضم
و کسر با، بیکنقطه است و مقبر بکسر میم و فتح با، موضع قبر را گویند و قبر حمزه عموی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و قبور شهدا، علیهم السلم در دامنه کوه احد است قریب
بیک فرسخی مدینه مشرفه سبت بفتح سین و سکون با، متصله تا در لغت بمعنی راحت
و فراغت است لهذا تفسیر کرده اند بعضی از مفسرین آیه مبارکه سوره نبا را وجعلنا
نومکم سباتا یعنی گردانیدیم خواب شما را راحت و استراحت از برای بدنهای
شما و بعضی دیگر گفته اند که معنیش آنست که گردانیدیم خواب شما را قطع کننده اعمال
شما و دخل و تصرف شما و یوم السبت روز شنبه را گویند ذکر کرده اند در وجه
تسمیه آن اینکه چون آفرید حق تعالی عالم را در شش روز که اول آن بوده است
یکشنبه و آخرش جمعه پس نامیده شد روز هفتم یوم السبت بجهت انقطاع شغل
و عمل و ایام با آن و راحت و استراحت در آن و آن روزیست در نهایت یمن
و برکت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا و طلب فرمود بجهت امت از
درگاه رب العزة مبارکی و نیکی را در صبح روز شنبه و پنجشنبه و جمع آن در لغت
عرب اسبت و سبوت است رحمة در لغت عرب در انسان بمعنی رقت
قلب و مهربانی است میگویند رحمته از باب علم و ترحمت علیه از باب
تفعل و ذکر کرده اند که ترحم آمده است بمعنی گفتن رحمک الله و یرحمک الله
و آمده است بمعنی کردن گریه بسیار و ناله و افغان و بجمیع معانی مذکوره
مناسبت دارد مقام یعنی شیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی علیه رحمة الله
الملک الغنی در کتاب تهذیب الاحکام روایت کرده است بسند معتبر
مذکور از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند

که هرکه

که بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را دستور و قاعده اش آن بود که تشریف
می آورد بزیارت قبور شهداء که واقعست در دامنهٔ کوه احد بخیر سنجی مدینهٔ مشرفه
در هر صبح روز شنبه پس می آمد آنحضرت بنزد قبر عمش حمزة بن عبد المطلب سید
الشهداء علیه منا التحیة والسلم و رقت مینمود آنحضرت بر عم بزرگوارش و گریه و
ناله و افغان مینمود براو و رحمت میفرستاد باو و طلب آمرزش و غفران مینمود
از درگاه خداوند رحیم و رحمن بجهت او قش ١٢ اِنَّمَا النَّجْوَی مِنَ الشَّیْطَانِ
لِیَحْزُنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَلَیْسَ بِضَارِّهِمْ شَیْئًا اِلَّا بِاِذْنِ اللهِ وَعَلَی اللهِ فَلْیَتَوَکَّلِ
الْمُؤْمِنُوْنَ قَالَ فَاِنَّهُ حَدَّثَنِیْ اَبِیْ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِیْ عُمَیْرٍ عَنْ اَبِیْ بَصِیْرٍ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ کَانَ سَبَبُ نُزُوْلِ هٰذِهِ الْاٰیَةِ اَنَّ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَمُ رَاَتْ فِیْ
مَنَامِهَا اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ هَمَّ اَنْ یَخْرُجَ هُوَ وَعَلِیٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ
وَالْحُسَیْنُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ مِنَ الْمَدِیْنَةِ فَخَرَجُوْا حَتّٰی جَاوَزُوْا مِنْ حِیْطَانِ
الْمَدِیْنَةِ فَتَعَرَّضَ لَهُمْ طَرِیْقَانِ فَاَخَذَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ ذَاتَ
الْیَمِیْنِ حَتّٰی انْتَهٰی بِهِمْ اِلٰی مَوْضِعٍ فِیْهِ نَخْلٌ وَمَاءٌ فَاشْتَرٰی رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَاٰلِهِ شَاةً کَبْرَاءَ وَهِیَ الَّتِیْ فِیْ اَحَدِ اُذُنَیْهَا نُقَطٌ بِیْضٌ فَاَمَرَ بِذَبْحِهَا فَلَمَّا
اَکَلُوْا مَاتُوْا فِیْ مَکَانِهِمْ فَانْتَبَهَتْ فَاطِمَةُ بَاکِیَةً ذَعِرَةً فَلَمْ تُخْبِرْ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَاٰلِهِ بِذٰلِکَ فَلَمَّا اَصْبَحَتْ جَاءَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ بِحِمَارٍ
فَاَرْکَبَ عَلَیْهِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَمُ وَاَمَرَ اَنْ یَخْرُجَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ
عَلَیْهِمُ السَّلَمُ مِنَ الْمَدِیْنَةِ کَمَا رَاَتْ فَاطِمَةُ فِیْ نَوْمِهَا فَلَمَّا خَرَجُوْا مِنْ حِیْطَانِ
الْمَدِیْنَةِ عَرَضَ لَهُ طَرِیْقَانِ فَاَخَذَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ ذَاتَ الْیَمِیْنِ
کَمَا رَاَتْ فَاطِمَةُ حَتَّی انْتَهَوْا اِلٰی مَوْضِعٍ فِیْهِ نَخْلٌ وَمَاءٌ فَاشْتَرٰی رَسُوْلُ اللهِ

شاةً كما رأت فاطمة فأمر بذبحها فذبحت وشويت فلمّا ارادوا اكلها
قامت فاطمة وتنحّت ناحيةً منهم تبكي مخافةً ان يموتوا فطلبها رسول الله
حتّى وقع عليها وهي تبكي فقال ما شانك يا بنيّة قالت يا رسول الله رأيت
كذا وكذا في نومي وقد فعلت انت كما رأيته فتنحّيت عنكم فلا اريكم تموتون
فقام رسول الله صلّى الله عليه وآله فصلّى ركعتين ثمّ ناجى ربّه فنزل عليه
جبرئيل فقال يا محمّد هذا شيطان يقال له الدّهار وهو الّذي ارى فاطمة
هذه الرّؤيا ويؤذي المؤمنين في نومهم ما يغتمّون به فأمر جبرئيل فجاء
به الى رسول الله صلّى الله عليه وآله فقال له انت اريت فاطمة هذه
الرّؤيا فقال نعم يا محمّد فبزق عليه ثلث بزقات فشجّه في ثلث مواضع
ثمّ قال جبرئيل لمحمّد صلّى الله عليه وآله قل يا محمّد اذا رأيت في منامك
شيئاً تكرهه او رأى احد من المؤمنين فليقل اعوذ بما عاذت به ملئكة
الله المقرّبون وانبياء الله المرسلون وعباده الصّالحون من شرّ ما
رأيت من رؤياي ويقرأ الحمد والمعوّذتين وقل هو الله احد ويتفل عن
يساره ثلث تفلات فانّه لا يضرّه ما رأى وانزل الله على رسوله انّما
النّجوى من الشّيطان الآية **شرح** مؤلّف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنّة
مثواه در بيان اين حديث شريف گفته است كه نديده ام من كبراء و يا آنچه را
كه بوده باشد بشكل آن در آنچه در نزد ماست از كتب لغت بايمعنى كه
مذكور شده است در حديث مزبور **اين غلام داعى** معروض ميدارد كه
ممكن است كه بوده باشد مراد از آن در حديث دلالت بر سبيل التزام
و نبوده باشد در گوش بره نقطه سفيد و نشان و چون گوسفند بزرگ شود

بيان ما رأيت كبراء و
اشكالها فيما عندنا
من كتب اللّغة
بهذا المعنى
انتهى

بهم سد

بهم رسد در گوش آن خط و خال باین اعتبار اطلاق نمایند بر آن گبرا نه باعتبار
وضع لفظ بجهت اینمعنی چنانچه مکسی شدن اسب سفید دلالت میکند
بر بزرگی و پیری آن و گره گره شدن شاخ بز کوهی و آهو دلالت میکند بر بزرگی
آن بلکه اعتبار و تعبیر مینمایند از هر گره آن بیکسال شاید که بوده باشد
نقاط سفید در گوش گوسفند نیز اینچنین از حکمت صنع خداوند آسمان و زمین
نجو در لغت عرب بمعنی سرّ و راز است که بوده باشد در میان دو نفر و نجوی
اسم آنست و فراگفته است که آمده است نجوی اسم و مصدر و بنا بر این حدیث
مراد از آن در این آیه مبارکه خواب باطل شیطانیست بعضی از مفسرین
نیز حمل نموده اند بر آن شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده است
که گفته اند بعضی که مراد از نجوی در این آیه مبارکه احلام آنچنانیست که می‌بینند
آنرا انسان در خواب پس محزون و مغموم میگرداند او را شیطان مشهور است
و در لغت عرب اطلاق میکنند شیطان را بر هر یاغی سرکش متمرد که بوده باشد
از انس و جن و حیوانات و اختلاف نموده اند در نون شیطان که
آیا زاید است یا اصلی هرگاه بوده باشد زائده با الف خواهد بود شیطان
غیر منصرف و مشتق از شیط که بمعنی سوختن و هلاک شدن است و یا از
استشاط که بمعنی تندی در غضب و برافروختن است و هرگاه بوده باشد
اصلیه خواهد بود منصرف و مشتق از شطن که بمعنی دور گشت یعنی
دور است از خیر و صلاح و یا از شطن که بمعنی ریسمان طویل است یعنی
طویل در شرّ و فساد و اصلی بودن نون اقرب است بصواب سیبویه ذکر کرده است
در یکموضع از کتابش نون را زائده و در موضع دیگر آن کتاب نقل نموده است

آنرا اصلی حَزَن بضم حاء مهمله و سکون زاء معجمه متصله بنون و بفتح حاء و زا
بمعنی اندوه نقیض سرور و خوشنودیست و جمع آن اَحزان است
و فعل ثلاثی آن از باب فَرِحَ میباشد لازم البته و تعدیه آن بنا بر لغت تمیم
بهمزه است یعنی نقل مینمایند آنرا بباب افعال و میگویند اَحزَنَهُ و بنا بر
لغت قریش بحرکت است یعنی بنقل نمودن بباب نَصَرَ کَس می آید در این باب
متعدی میگویند حَزَنَهُ یَحزُنُهُ جوهری ذکر کرده است که قرائت شده است
بهر دو در قرآن مجید و منع کرده است ابو زید استعمال فعل ماضی ثلاثی را
متعدی و ذکر کرده است که نمیباشد متعدی از فعل ماضی و نمیگویند حَزَنَهُ
و منحصر است استعمال متعدی در فعل مضارع ثلاثی باب نَصَرَ و میگویند
یَحزُنُهُ هَمَّ صیغه مفرد مذکر است از فعل ماضی و هَمّ در اینمقام بمعنی قصد و
اراده است چنانچه در آیه مبارکه وَهَمُّوا بِمَا لَمْ یَنَالُوا بمعنی مذکورست در نهایه
مسطورست هَمَّ بِالْأَمْرِ یَهُمُّ إِذَا عَزَمَ عَلَیْهِ حِیطَان جمع حایط است
و موافق قیاس آن بود که بوده باشد حوطان ؛ اصل حایط حاوط است
قلب کرده اند واو را بیا و میگویند آنرا حایط و جمعش احیطان صاحب
قاموس ذکر کرده است حیاط را نیز در جمع آن و حایط در لغت دیوار
و باغ حصار دار را نیز گویند و حمل حدیث شریف مذکور بر هر دو معنی
محتمل است اِنْتَبَهَتْ صیغه مفرد مونث غایبه است از فعل ماضی باب
اِفتِعال و اِنتِباه بمعنی بیدار شدن است از خواب ذُعْر بضم ذال معجمه
و سکون عین مهمله متصله براء مهمله در لغت بمعنی ترس و خوف و دهشت است
و عبارت حدیث شریف ذَعِرَةً بفتح ذال معجمه و کسر عین و فتح راء متصله بهاء

تانیث است

۳۵۱

تانیث است که بوده باشد صفت مشبهه آن هر چند که نقل نموده اند آمدن آنرا
هیچیک از لغویین ممکن است که بوده باشد لفظ حدیث ذات مثل
باکیه شُوَیِّت بضم شین معجمه و کسر واو و فتح یاء متصله با صیغه مفرد مونث
غایبه است از فعل ماضی مجهول از باب ضَرَبَ شِواء بکسر شین بروزن کتاب
و بضم شین نیز مثل غُراب بنابر ذکر صاحب قاموس در لغت عرب
بریان را گویند و آنرا شِوِیّ بروزن غَنِیّ نیز گویند و پارچه از آنرا شِواءه
گویند تَنَحَّت صیغه مفرد مونث غایبه است از فعل ماضی ناقص باب تفعل
و تَنَحّی در لغت عرب بمعنی قصد کردن و اراده نمودن و متوجه شدن
بسوی گوشه و کنار و بمعنی دوری کردن و کناره گزیدن از مردمان نیز
آمده و بهر دو معنی مذکور حمل نموده اند مضمون حدیث شریف را که واقع
شده است وتَنَحَّت فی بُرْنُسِه وَقامَ اللَّیلَ فی حِنْدِسِه و در این حدیث شریف
انسب باول معنی اول و بثانی معنی ثانی است ناحِیَه در لغت عرب
بمعنی جانب است و ذکر کرده اند که آن صیغه فاعله است که آمده است
بمعنی مفعوله و جمع آن نَواحی است در قاموس مسطور است که ناحِیَه و
ناحه هر دو آمده است بمعنی جانب بَزَقَ صیغه مفرد مذکر غایب است
از فعل ماضی باب قَتَلَ بُزاق بضم با مثل غُراب در لغت عرب آب دهن را
گویند چون بیرون آید و جدا شود از دهان و مادامیکه بوده باشد در آن
میگویند آنرا ریق شَجَّ صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی و می آید فعل آن
از باب ضَرَبَ و نَصَرَ و شَجّ در لغت عرب بنابر اصل وضع شکستن سر را گویند
و بعد از آن استعمال نموده اند آنرا در زخم و شکستن سایر اعضا در مجمع البحرین

مسطور است که الشّجّ هو فی الرأس خاصّة وهو ان یضربه بشیءٍ فیجرحه و
یشقّه ثمّ استعمل فی غیره من الاعضاء یقال شجّه یشجّه من باب قتل
علی القیاس وفی لغةٍ من باب ضرب وبعضی از علما ذکر کرده اند که مخصوص است
شجّ بزخم وشکستن سر و رو ومی نامند زخم وشکستن اعضای دیگر را که بوده
باشند غیر سر و رو جرح بقول مطلق یتفل بکسر وضمّ فا صیغهٔ مفرد مذکر غایب است
از فعل مضارع معلوم وآمده است آن از باب ضرب ونصر وتفل در لغت عرب
نفخ را گویند که بوده باشد با آن قدری از آب دهن وذکر کرده اند که تفل
شبیه است به بزق وآن کمتر است از بزق وزیادتر است از نفث اوّل
بزق است بعد از آن تفل است بعد از ان نفث است بعد از ان نفخ است
واسم آن تُفل بضمّ تا وسکون فا متصله بلام وتفال بضمّ تا وفتح فا متصله بالف
قبل از لام است جوهری گفته است که التّفل شبیهٌ بالبزق وهو اقلّ منه
اوّله البزق ثمّ التّفل ثمّ النّفث ثمّ النّفخ وقد تفل یتفل ویتفل در قاموس
مسطور است تفل یتفل ویتفل بصق والتّفل والتّفال بضمّهما البصاق و
الزّبد در مجمع البحرین مسطور است التّفل نفخٌ معه ادنی بزاقٍ وهو اکثر
من النّفث یعنی شیخ عالم فاضل علی بن ابراهیم بن هاشمی القمّی علیه الرحمة نقل
کرده است در تفسیرش در آیهٔ وافی هدایهٔ سورهٔ مبارکهٔ مجادله که حق تعالی فرموده است
اِنّما النّجوی من الشّیطان لیحزن الّذین امنوا ولیس بضارّهم شیئاً الّا
باذن الله وعلی الله فلیتوکّل المؤمنون گفته است که حدیث کرد مرا پدرم
بسند مذکور از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصّادق علیهما السّلام که آنحضرت
فرمودند که بود سبب نزول این آیهٔ مبارکه اینکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم

دیر

دید در خواب که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قصد و اراده کرده است
اینکه بیرون رود آنحضرت ص و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین از مدینهٔ مشرفه پس بیرون
رفتند ایشان تا اینکه گذشتند از دیوارهای مدینهٔ مشرفه و یا از باغهای حصار
دار مدینهٔ مشرفه پس پیش ایشان آمد و ظاهر شد از برای ایشان دو راه پس
گرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله راه جانب راست را و رفتند تا اینکه
رسیدند با ایشان بموضعیکه بود در آن درختهای خرما و آب پس خرید حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفند بزرگی و آن گوسفند آنچنانی است که بوده باشد
در یکی از گوشهای او نقطهای سفید پس امر فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بکشتن آن گوسفند پس چون خوردند ایشان گوشت آن گوسفند را
فوت شدند همگی در همان جا و مکانشان پس بیدار شد حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام از خواب گریان و ترسان و اخبار ننمود آن خواب خود را
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس چون صبح شد آمد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله با حماری پس سوار کرد بر آن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را و فرمود
که بیرون بیاید حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهم السلام از مدینهٔ مشرفه چنانچه دیده بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در خواب
پس چون رفتند و گذشتند از دیوارها و یا از باغهای حصار دار مدینهٔ
مشرفه برخورد و ظاهر شد از برای آنحضرت دو راه پس گرفت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله راه جانب راست را چنانچه دیده بود در خواب
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام تا اینکه رسیدند ایشان بموضعیکه در آن بود

درخت خرما و آب پس خرید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفندی چنانچه
دیده بود در خواب حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس امر کرد بذبح آن گوسفند
پس کشتند آنرا و بریان کردند پس چون اراده کردند خوردن آنرا برخاست
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و قصد کرد و اراده نمود گوشه و جانبی را از ایشان
و در آن گوشه و کنار گریه میکرد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم از ترس اینکه مبادا
بمیرند و فوت شوند ایشان پس طلب نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم را تا اینکه رسید بر آنحضرت ع و دید که گریه میکند حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که چه میشود بتو و چیست
موجب گریهٔ تو ای دختر گرامی من حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم عرض کرد
که یا رسول الله بدرستیکه من دیدم چنین و چنین در خواب و بتحقیق که
بعمل آورد شما همچنانکه دیده بودم من آنرا در خواب پس بر کردیدم گوشه
و کناره گرفتم از شما بجهت اینکه نبینم شما را که فوت میشوید پس برخاست
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دو رکعت نماز بجا آورد و بعد از نماز
مشغول شد بگفتن سر و راز بدرگاه خداوندی بی نیاز پس نازل شد
حضرت جبرئیل علیه السلم و گفت یا محمد این شیطانیست که میگویند او را
دهار یعنی نام و یا لقبش دهار است و اوست آنکسی که نموده است بحضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم این خواب را و آزار میکند مومنانرا در خواب ایشان
و مینماید بایشان آنچه را که مغموم و محزون شوند مومنان بسبب آن پس
امر شده بود بحضرت جبرئیل علیه السلم پس آورده بود حضرت جبرئیل علیه السلم
آن شیطانرا حسب الامر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدنمار شیطان که تو نمود به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
این خواب را دنمار عرض کرد که بلی یا محمد پس آب دهن انداخت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بران دنمار شیطان سه بار پس شکست آنحضرت صلی الله علیه و آله
سر او را در سه موضع پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلم بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که بگو یا محمد صلعم هر وقت که به بینی در خواب گاه هست چیزی را که ناخوش آید
ترا دیدن آن و یا به بینند یکی از مؤمنان همچنان پس باید که بگوید
اعُوذُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللهِ المُقَرَّبُونَ وَأَنْبِيَاءُ اللهِ
پناه میبرم من بآنچه پناه بردند بآن ملائکه حق تعالی که مقربان درگاه الهی اند و پیغمبران خداوند عالمیان
المُرْسَلُونَ وَعِبَادُهُ الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُ مِنْ رُؤْيَايَ
که مرسلین اند و بندگان شایسته حق تعالی که صالحان اند از شر آنچه دیدم من از خواب دیدم
و بخواند بعد از این دعا سوره مبارکه الحمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب
الناس و قل هو الله احد را و تفل کند بجانب چپش سه تفل پس بدرستیکه
هرگاه بعمل آورد اینچنین ضرر نمیرساند او را آنچه دیده است در خواب
و فرو فرستاد حق تعالی در انوقت بر پیغمبر برگزیده اش آیه مبارکه إِنَّمَا
النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ را تا آخر آیه و افی هدایه که واقع است در سوره مبارکه
مجادله تبحا عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ رَأَتْ فَاطِمَةُ
فِي النَّوْمِ كَأَنَّ الحَسَنَ وَالحُسَيْنَ ذُبِحَا أَوْ قُتِلَا فَأَحْزَنَهَا ذَلِكَ فَأَخْبَرَتْ
بِهِ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رُؤْيَا فَتَمَثَّلَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ
قَالَ أَنْتِ أَرَيْتِ فَاطِمَةَ هَذَا البَلَاءَ قَالَتْ لَا فَقَالَ يَا أَضْغَاثُ أَنْتِ
أَرَيْتِ فَاطِمَةَ هَذَا البَلَاءَ قَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ فَمَا أَرَدْتِ بِذَلِكِ

قالت اردتُ ان آخذهما فقال لفاطمة اسمعي لبن هذا الشيخ شرح ذبحا
صیغهٔ تثنیه مذکر غایب است از فعل ماضی مجهول باب منع ذبح بفتح ذال معجمه
وسکون باء متصله بحاء مهمله در لغت شق ونحر وبریدن حلقوم را گویند چنانچه
مذبح بفتح میم حلقوم ومِذبح بکسر میم کارد را گویند وذِبح بکسر ذال وسکون باء
متصله بحاء آنچیز را گویند که ذبح میکنند ومیکشند آنرا چنانچه حق تعالی فرموده است
وفدیناه بذبح عظیم قُتلا صیغهٔ تثنیه مذکر غایب است از فعل ماضی مجهول
باب نصر وبعضی ذکر کرده اند آمدن آنرا لازم نیز وتعدیه آنرا بباء یعنی میگویند
قتل به چنانچه شایع است گفتن قتله که متعدیست وقتل مطلق کشتن است
بهر نحو که بوده باشد رؤیا بضم راء وسکون همزه وفتح یاء متصله بالف بدون
تنوین بر وزن فعلی در لغت عرب آنچیزیست که به بیند آنرا در خواب
وغیر منصرف است کلمهٔ آن وجمع آن آمده است رؤًی بتنوین مثل هدی
ورعی وحقیقت آن بنا بر آنچه ذکر کرده اند بعضی از علمای اعلام آنست
که بدرستیکه خداوند عالمیان خلق میکند باسباب مختلفه در ذهنها در
وقت خواب صور علمیه را که مطابق است بعضی از آنها بآنچه گذشته است
وبآنچه خواهد شد وبعضی دیگر مطابق نیست باگذشته وآینده ودر حدیث
واقع شده است که بدرستیکه احداث کرد حق تعالی آنرا ونبود قبل از آن
وعلت احداث آن آن بود که حق تعالی فرستاد پیغمبری از پیغمبران را
بهدایت خلق پس دعوت نمود آن پیغمبر خلق را بعبادت واطاعت
حق تعالی پس گفتند ایشان که اگر ایمان آوریم ما بتو وعبادت واطاعت
نماییم خداوند عالمیانرا چه چیز خواهد بود از برای ما گفت آن پیغمبر که اگر

ایمان آورید شما داخل میکند حق تعالی شما را بهشت عنبرسرشت و اگر عصیان
ورزید و کافر شوید داخل میکند خداوند قهار شما را بجهنم گفتند ایشان بآن پیغمبر
که چه چیز است بهشت و چه چیز است دوزخ پس وصف کرد آن پیغمبر از
برای ایشان بهشت و دوزخ را پس گفتند ایشان که کی داخل خواهیم شد
ما بآن گفت آن پیغمبر در جواب ایشان که داخل میشوید بآن در وقتی که فوت
شوید شما پس گفتند ایشان که بتحقیق که دیده ایم ما مردگان خود را که گردیده اند
استخوان و پوسیده شده اند یعنی اجساد ایشان را ملاحظه نموده ایم در
دنیا که نبوده اند در بهشت و نه در نار و تصوّر نموده بوده بودند ثواب و عقاب
ارواح را بدون اجساد پس زیاد شد تکذیب و استخفاف ایشان باین سبب
بر آن پیغمبر پس احداث کرد حق تعالی دیدن خواب را در میان ایشان
پس ایشان آمدند بخدمت آن پیغمبر و خبر دادند باو بآنچه دیده بودند و بآنچه
انکار میکردند از وقوع آن یعنی میدیدند در خواب چیزی را که متلذّذ و خوشنود
میشود بآن روح و یا متوحّش و محزون میگردد روح از دیدن آن بدون
مقارنت ابدان و اجساد پس گفت آن پیغمبر که بدرستیکه خداوند عالمیان
خواسته که تمام کند حجّت را بر شما همچنین خواهد شد ارواح شما چون فوت
شوید شما و بماند بدنهای شما در زمین میباشد ارواح در عقاب تا اینکه
مبعوث شود اجساد و ابدان ذکر کرده اند بعضی از علما که مستفاد میشود
از این حدیث اینکه حادث است احلام و نبوده است قبل از آن و اینکه
عالم برزخ شبیه است بعالم خواب و باینکه ارواح مُثاب و مُعاقب اند
قبل از آنکه مبعوث شود ابدان و در حدیث واقع شده است که حضرت

امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرمودند بمفضل بن عمر که فکر کن در
دیدن خوابها که چگونه تدبیر کرده است خداوند عالمیان امر را در آن پس
ممزوج گردانیده است راست آنرا بدروغش پس اگر میبود جمیع خوابها راست
پس میشدند کل مردمان پیغمبران راست گوی خداوند عالمیان و اگر میبود
جمیع آنها دروغ نمیبود مطلقا در دیدن آنها نفع و سود بلکه میبود همگی هرزه
و پوچ پس گردانید حق تعالی بعضی از آنها را راست در بعضی از اوقات تا اینکه
منتفع شوند بسبب آن مردمان و هدایت یابند با آن بآنچه بوده باشد
موافق مصلحت ایشان و احتراز نمایند بسبب آن از آنچه بوده باشد موجب
مضرت ایشان و گردانید بسیاری از آنرا دروغ بجهت آنکه اعتماد
نکنند مردمان بر آن بکل اعتماد و روایت شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که آنحضرت ص فرمودند که دیدن خواب میباشد بر سه قسم یکی خواب دیدن
بشارت و خوشنودیست از جانب خداوند عالمیان و یکی دیگر موجب
حزن و اندوه است که میباشد از جانب شیطان و یکی دیگر آنست که حدیث
میکند انسان نفسش را با آن پس می بیند آنرا در خواب و از تحقیق بعضی از محققین
نیز چنین مستفاد میشود که خواب بر سه قسم است یکی رؤیای صادقه است
و آن چیزیست که مشاهده میکند آنرا النفس مطمئنة از روحانیات و از عالم
علوی و این خوابیست واقعی و واقع میشود البته تعبیری نکنند آنرا و یا آنکه
نکنند بجهت آنکه آنچه بوده باشد در عالم علوی حقیقی است کل آن و تغییر
و تبدیلی نیست در آن و میباشد آن مثل وحی منزل موافق واقع و وقت
آن بعد از انقضای دو ثلث شب است که وقت حلول ملائکه مقربین

وحوالی سحر است وگاه هست که ظاهر میشود اثر آن بعد از مدّتی بجهت انکه
ادراک کرده است آنرا نفس از عالم علوی قبل از نزول بر زمین ویکی دیگر
خواب شیطانیست که مکدّر ومحزون میشود بسبب آن پس این آنچیز نیست
که مشاهده میکند آنرا نفس در وقت استیلاء قوّت شهویّه وغضبیّه بر حصول
امور شریره باعتبار شیطان ونفس شیطانی ویکی دیگر آنست که می بیند در
خواب امور مرتسمه در نفس را از قوّت متخیّله ومتوهّمه وظاهرش آنست که بوده
باشد این اضغاث وداخل شود بان چیزی از رؤیای صادقه وشیطانیّه
واکثر آنست که دیده شود این دو تا می اخیر در ثلث اوّل شب وواقع
میشود این دو تا بحسب تعبیر ودر حدیث واقع شده است که حضرت پیغمبر
صلّی الله علیه وآله فرمودند که خواب بسته است بر پای مرغ پرنده وپرواز
مینماید مادامی که تعبیر ننمایند آنرا وچون تعبیر نمایند پس واقع میشود بر آنچه
تعبیر شده باشد از نیک وبد پس باید که نقل نمود آنرا بر مردمان عاقل خیر گو
ابن اثیر نقل کرده است که زنی در خواب دید که ستون خانهٔ او شکست
بخدمت حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله آمد وبخدمت آنحضرت صلّی الله علیه وآله
عرض کرد شوهر آن زن در سفر بود آنحضرت صلّی الله علیه وآله فرمودند که
خواب تو دلالت میکند بر انکه بیاید شوهر تو بزودی وسلامتی از سفر چنان
شد که فرموده بود حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله بعد از مدّتی باز آن زن
در خواب دید مثل آنچه را که دیده بود قبل از آن و روانه شد که بیاید بخدمت
حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله در عرض راه برخورد بابی بکر ونقل کرد باو
خوابش را ابو بکر گفت که تعبیرش آنست که فوت شود شوهر تو پس آن زن

داخل شد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواب خود را عرض کرد
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که نقل کردهٔ خواب را بکسی آن زن
عرض کرد که بلی در عرض راه برخوردم بابی بکر و نقل کردم باو و او تعبیر کرد
چنان آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که واقع میشود خواب برآنچه تعبیر شود
اولا بآن و از حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا روایت شده است که آنحضرت ع
روایت نمود از پدر بزرگوارش از جد عالیمقدارش از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که آنحضرت ص فرمودند که هرکه به بیند مرا در خواب پس بتحقیق که دیده است مرا
بجهت اینکه شیطان متمثل نمیشود بصورت من و نه بصورت یکی از
اوصیای من و نه بصورت احدی از شیعیان ایشان و بدرستیکه
رؤیای صادقه جزئیست از هفتاد جزء از نبوت و در حدیث دیگر واقع
شده است که رؤیای مومن در آخر الزمان جزئیست از شصت جزء از
نبوت و در حدیث واقع شده که مخرج رؤیای صادقه و کاذبه هردو
موضع واحد است یعنی موضع هردو دل است و از احادیث معلوم میشود
که عدل و ظلم پادشاه را دخل تمام است در جمیع امور حتی اینکه خوابها میباشد
راست و درست در عصر پادشاه عادل دادرس و میباشند کذب و
دروغ در زمان پادشاه فاسق ظالم و پاک و پاکیزه و باوضو بودن و
بذکر و دعا مشغول بخواب رفتن و در شکم لقمهٔ حلال بودن و امثال
آنها را نیز مدخلیت تمام است در صدق و راستی خواب والله اعلم
بالصواب ضغث بفتح و کسر ضاد معجمه و سکون غین معجمه متصله بثاء سه نقطه
در لغت عرب دستهٔ علف را گویند که مخلوط و ممزوج شده باشد

دران تر وخشک آن و الضا آمده است ضغث بمعنی جمع وخلط واضغاث
احلام بمعنی اخلاط احلام است مثل اضغاث حشیش ومیگویند اضغاث
احلام برؤیای آنچنانیکه صحیح نباشد تاویل آن بجهت مخلوط شدن صدق
وکذب دران جوهری گفته که واضغاث احلام الرؤیا التی لا یصح تاویلها
لاختلاطها وضغث الحدیث خلطه وازحدیث شریف مذکور متن نیز خلط
صدق وکذب در اضغاث معلوم است بجهت آنکه بود ذبح وقتل حضرت
امام حسین علیه السلام حق ومطابق واقع یعنی شیخ ثقه زکی محمد بن مسعود السلمی
معروف بعیاشی علیه الرحمه روایت کرده است در تفسیرش از ابی بصیر که او
روایت نموده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دید در خواب
که حضرت امام حسن وحضرت امام حسین علیهما السلم شده اند مذبوح یا مقتول ترد
ازرا ولیت پس محزون ومغموم نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را آن پس
اخبار نمود آنحضرت علیها السلم بآنچه دیده بود در خواب بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که ای رؤیا پس متمثل شد
آن در پیش روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آنحضرت فرمودند برؤیای
صادقه که تو نموده بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم این بلا را رؤیای صادقه
عرض کرد که نه من ننمودم بآنحضرت آنرا پس آنحضرت صلی الله علیه وآله
فرمودند که یا اضغاث تو نموده بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم این بلا را
اضغاث عرض کرد که بلی یا رسول الله من نموده ام آنرا بآنحضرت علیها السلم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که چه چیز اراده نموده بودی تو بآن

اضغاث عرض کرد که اراده کرده بودم از نمودن آن اینکه محزون کردانم
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را پس آنحضرت صلعم فرمودند بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم
بجهت دلداری آنحضرت که بشنو آنچه میکوید اضغاث نیست این چیزی
یعنی اضغاث چیزی نیست که اعتماد تمام باشد بر آن بلکه مخلوط میباشد از
صدق و کذب نه آنچه دیده در خواب بجهت آنکه بود قتل و ذبح حضرت
امام حسین علیه السلم مطابق صدق و واقع چنانچه مذکور شد در شرح نوادر ۱۴
الراوندی بِاِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَلَیْهِمَا السّلم عَنْ آبَائِهِ عَلَیْهِمُ السّلم
قَالَ قَالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السّلم اِسْتَأْذَنَ اَعْمَی عَلَی فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السّلم فَحَجَبَتْهُ فَقَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَهَا لِمَ حَجَبْتِیهِ وَهُوَ لَا یَرَاکِ فَقَالَتْ ع اِنْ
لَمْ یَکُنْ یَرَانِی فَاَنَا اَرَاهُ وَهُوَ یَشَمُّ الرِّیحَ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
اَشْهَدُ اَنَّکِ بَضْعَةٌ مِنِّی وَبِهٰذَا الْاِسْنَادِ قَالَ سَأَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
اَصْحَابَهُ عَنِ الْمَرْاَةِ مَا هِیَ قَالُوا عَوْرَةٌ قَالَ فَمَتَی تَکُونُ اَدْنَی مِنْ رَبِّهَا فَلَمْ یَدْرُوا
فَلَمَّا سَمِعَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السّلم ذٰلِکَ قَالَتْ اَدْنَی مَا تَکُونُ مِنْ رَبِّهَا اَنْ تَلْزَمَ
قَعْرَ بَیْتِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّی
شرح حَجَبَتْ صیغه مفرد مؤنث غایبه است از فعل ماضی باب قتل و حجب
در این حدیث شریف بمعنی منع کردن از دخول است از ستر و بمعنی مذکور
نقل شده است در لغت عرب جوهری گفته است حَجَبَهُ ای مَنَعَهُ عَنِ
الدُّخُولِ و ظاهر نیست که مشتق باشد حاجب که بمعنی دربان و جمعش
حجاب بتشدید جیم است و حجب بودن برادران ام را در میراث ثلث از
معنی مزبور مرأة و امرأة زن را گویند چنانچه مرء و امرء مرد را گویند میباشد مذکر

دمونث

ومؤنث آن بی همزهٔ وصل و با همزهٔ وصل و نقل شده است در میم مَرْءٌ بی همزهٔ وصل و
فتح و ضم و کسر و می آید تثنیهٔ آن از لفظش و نیامده است بجهت آن صیغهٔ جمع از
لفظش صاحب قاموس ذکر کرده است که شنیده شده است از عرب مَرْؤُن
در جمع آن و هرگاه بوده باشد با همزهٔ وصل ذکر کرده اند در راء مهمله آن سه لغت
فتح را دائماً و ضم را دائماً و اعراب را موافق عامل و نمی باشد تصغیر آن با همزهٔ وصل
هرگاه خواهند که مصغّر نمایند آنرا حذف مینمایند همزهٔ آنرا میگویند در مرد مُرَیْءٌ و
در زن مُرَیْئَةٌ بعضی ذکر کرده اند که جائز است در مَرْأَة نقل حرکت همزه
براء ساکنه و حذف همزهٔ مذکوره پس گفته شود مَرَة عَوْرَة بفتح عین مهمله و سکون
واو و فتح راء متصله بهاء در لغت عرب آمده است بمعنی آنچه بد آید انسان را از
ظهور آن و کل آنچه بپوشد انسان آنرا و حیا نماید از کشف و بروز آن و ایضاً
آمده است در لغت بمعنی زن چنانچه ظاهر حدیث شریف مذکور متن است
بجهت آنکه حیا میشود از ظهور آن چنانچه حیا واقع میشود از ظهور عَوْرَة و جمع
آن عَوْرَات بسکون واو و فتح واو است و قرائت شده است در آیهٔ مبارکه
ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ بسکون و فتح واو در مجمع البحرین مسطور است که اَلْعَوْرَةُ
القُبُلُ وَالدُّبُرُ سُمِّيَتْ لِسُوءَةٍ عَوْرَةً لِقُبْحِ النَّظَرِ اِلَيْهِمَا وَكُلُّ شَيْءٍ سَتَرَهُ الْاِنْسَانُ
اَنَفَةً اَوْ حَيَاءً فَهُوَ عَوْرَةٌ وَالْجَمْعُ عَوْرَاتٌ بِالسُّكُونِ لِلتَّخْفِيفِ وَالْقِيَاسُ الْفَتْحُ
لِاَنَّهُ اسْمٌ وَهِيَ لُغَةُ هُذَيْلٍ وَالْعَوْرَةُ النِّسَاءُ وَمِنْهُ الْحَدِيثُ اَلْمَرْأَةُ عِيٌّ وَعَوْرَةٌ
جَعَلَهَا نَفْسَهَا عَوْرَةً لِاَنَّهَا اِذَا ظَهَرَتْ يُسْتَحْيَى مِنْهَا كَمَا يُسْتَحْيَى مِنَ الْعَوْرَةِ
اِذَا ظَهَرَتْ در کتاب نهایه نیز این حدیث بدون لفظ عِیّ مذکور و در شرحش
نیز بهمین دستور مسطور است جوهری گفته است که جمع عَوْرَة عَوْرَات

بسکون واو است و مشهور است تحریک حرف ثانی فَعْلَة در جمع اسماء هر گاه نبوده
باشد حرف ثانی یاء و واو و قرائت عَوَرات بتحریک قرائت بعض است و ذکر کرده اند
که عورت در مردان که باید بپوشند آنرا و ناخوش است کشف و ظهور آن ما بین
ناف و زانوی مرد است و در زنان آنرا جمیع جسد ایشان است حتی موی
سرهای ایشان و چنین نیست در کنیزان قَعْر بفتح قاف و سکون عین مهمله
متصله برا مهمله بیخ و ته آنچنانست که بوده باشد در آخر بیخ و ته آنچیز و جمع آن قُعُور
بر وزن فُلُوس است در مجمع البحرین مسطور است که قَعْرُ الشَّیءِ نِهَایَتُهُ اَسْفَلُه
وَالْجَمْعُ قُعُورٌ کَفَلْسٍ وَفُلُوسٍ وَجَلَسَ فِی قَعْرِ بَیْتِهِ کِنَایَةٌ عَنِ الْمُلَازَمَةِ در قاموس
مسطور است که راوند اسم موضعیست در حوالی شهر صفاهان و مشهور آنست
که اسم قریه ایست از دهات شهر قم و بوده است قطب راوندی از آن و تحقیق
نبذه مذکور شد در باب سابق هر گاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی سید جلیل
المقدار فضل الله بن علی بن عبید الله الحسنی الراوندی علیه الرحمه مسنداً روایت
کرده است در کتاب نوادر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت روایت
نمودند از پدران عالیشانش که فرمود حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
که طلب اذن و رخصت داخل شدن نمود مرد کور نابینایی از حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام بآنکه داخل شود بخدمت آنحضرت پس منع فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
آن کور نابینا را و رخصت نداد باو بآنکه داخل شود بخدمت آنحضرت پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بچه جهت و سبب
منع کردی او را و رخصت دخول ندادی باو و حال آنکه او نمیدید ترا پس
عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت آنحضرت در جواب که اگر چه نمیدید

اومرا پس میدیدم من اورا و می شنید و میبوئید او بوی را پس حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله فرمودند که شهادت میدهم برانکه بدرستیکه تو پارچه گوشتی
ازمن وایضا سید عالیمقدار روایت کرده است در کتاب مذکور بهمین
اسناد که فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که پرسید حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله از اصحاب کرامش از زن که چه چیز است حقیقت زن عرض کردند اصحاب
که زن عورة است یعنی باید که بوده باشد پوشیده و پنهان و ناخوش است
کشف وظهور او آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که در چه وقت میباشد زن
نزدیکتر بخداوند عالمیان پس ندانستند آنرا اصحاب و قیام نتوانستند نمود
بجواب پس چون شنید این را حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت در جواب که
نزدیکترین حالات زن بدرگاه خداوند عالمیان حالت لزوم و بودن
اوست در منتهای ته خانه خودش پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
یعنی بعد از شنیدن جواب حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که بدرستیکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم پارچه گوشتیست از من **خاتمه** این غلام
داعی معروض میدارد که در کتاب نهایه مسطور است که فِیهِ فَاطِمَةُ
بَضعَةٌ مِنّی یُنصِبُنی مَا اَنصَبَهَا اَیْ یُتعِبُنی مَا اَتعَبَهَا وَالنَّصَبُ اَلتَّعَبُ وَقَد
نَصِبَ یَنصَبُ وَنَصَبَهُ غَیرُهُ وَاَنصَبَهُ وَفِیهِ فَاطِمَةُ بَضعَةٌ مِنّی یُسعِفُنی
مَا اَسعَفَهَا اَلاِسعَافُ لِاِعَانَةِ وَقَضَاءُ الحَاجَةِ وَالقُربُ اَیْ یَنَالُنی مَا نَالَهَا
وَیُلِمُّ بی مَا اَلَمَّ بِهَا وَفِی حَدِیثِ فَاطِمَةَ فَلَمَّا رَاٰهَا اِستَبشَرَ وَتَهَلَّلَ وَجهُهُ
اَیِ استَنَارَ وَظَهَرَتْ عَلَیهِ اَمَارَاتُ السُّرُورِ شرح تَعَب در لغت ضد راحت
و استراحت است نال صیغه مفرد مذکر غائب است از فعل ماضی معلوم باب تَعِبَ

وینال صیغه مضارع آنست و اصل آن نیل ینیل بوده است مثل تعب یتعب و
نیل در لغت عرب بمعنی رسیدن و برخوردن است و اکثر استعمال آن میباشد
در خیر جوهری گفته است نال خیرًا ینال نیلًا ای اصاب واصله نیل ینیل مثل
تعب یتعب وانا له غیره والم صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی باب
افعال و یلم مضارع آنست و الالمام در لغت بمعنی فرود آمدن و نازل شدن
و نزدیک گشتن است و اصل لمّ بمعنی اصلاح و جمع کردن متفرق است و جمیع
معانی بمقصود او مناسبست جوهری گفته است لمّ الله شعثه ای اصلح و
جمع ما تفرّق من اموره والمّ به ای نزل به و ایضا گفته است در معنی یلم ای
یقرب یعنی ذکر کرده است ابن اثیر که از مشاهیر علمای اهل تسنن است در کتاب
نهایه که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پارچه گوشتیست از من برنج و آزار
می آورد مرا آنچه برنج و آزار آورد او را و گفته است که آمده است نصب در
لغت عرب بمعنی تعب و می آید ثلاثی مجرد آن لازم و ایضا می آید متعدی
مثل ثلاثی مزید باب افعال و ایضا ذکر کرده است که در حدیث نبوی صلی الله
علیه و آله واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم پارچه گوشتیست از من هر که یاری و همراهی کند با او و برآورد حاجت
او را و تقرب جوید بخدمت گذاری او پس یاری و همراهی نموده است با من
و برآورده است حاجت مرا و تقرب جسته است در نزد من بخدمت گزاری
من یعنی میرسد بمن آنچه میرسد بآن دختر گرامی من و فرود می آید و نزدیک
میشود بمن آنچه فرود آید و نزدیک شود بآن فرزند دلبند من ایضا ذکر کرده است

که در حدیث حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام واقع شده است که چون میدید آنحضرت
علیها السلام را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوشحال و خوشنود میشد حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله از دیدن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و نورانی و شگفته میشد روی
منور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ظاهر و هویدا میشد در روی مبارک آنحضرت
آثار خوشنودی و سرور چون معلوم میشود که احادیث سه گانهٔ مذکوره ثابت
و متواتر است در نزد سنیان بمرتبهٔ که ذکر کرده اند لغویین از ایشان و
شرح و تحقیق نموده اند الفاظ آنها را موافق واقع پس ضرور و مناسب بود
که ذکر شود در این باب و یا در باب سابق تا حجت باشد بر هر سنی منافق ظاهرا
که بوده است آن حصه و نصیب این غلام که ذکر نماید از کتب مشهورهٔ ایشان
در اینمقام ختم شد با این کلام در جلد اول احوال حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
بعد از این شروع خواهد نمود بعون الله الملک العلام بشرح باب پنجم در ذکر
عروسی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و ابواب بعد از آن در سایر احوالات
آنحضرت انشاء الله تعالی بزیارت رقم مبارک قدر توأم در شب عید رمضان سنه ۱۲۲۳
مشرف شد و در شهر شوال ختم بالخیر والاقبال بتحصیل نسخهٔ صحیح منتسخ متن و سایر
نسخ ضروریه اوقات را بالتمام مصروف نموده باطراف بجهت تحصیل آن
معتمدین ارسال نمود چون بزودی تحصیل آن ممکن نشد و تأخیر در امتثال فرمان
قضا جریان ولینعمت عالم و عالمیان بر این غلامان باخلاص توأمان حرام
و غیر مجوز است لاعلاج با وجود عدم منتسخ صحیح و سایر اسباب ضروری
و عدم قوت و استطاعت و کثرت موانع و عوائق بتعجیل تمام در غرهٔ شهر ذی
القعدة الحرام سنه ۱۲۲۳ شروع بشرح نمود و بعون الله و حسن توفیقه در شب جمعه ۱۵

شهر ربیع الاوّل سنه اربع وعشرین بعد الف ومائه هجری شرح مجلد اول باتمام
رسید امید که در نظر کیمیا اثر اعلیحضرت ظلّ الله فی العالمین مستحسن ومقبول
گشته ثواب آن الی یوم النشور بروزگار فرخنده آثار نوّاب کامیاب سپهر
رکاب شرع پرور وبارواح کثیر البرکات سلاطین صفویّه
انار الله برهانهم سیّما نوّاب خاقان طوبی آشیان
قدس مکان نوّر الله مرقده وجعل الجنّة مسکنه
واصل وعاید گردد بحق محمّد وآله
الطیّبین الطّاهرین آمین
یا ربّ العالمین

تم تم

رسد

قد فرغ الکاتب من الکتابة والمؤلّف من التصحیح والمقابله فی سابع
عشر شهر ذی الحجّة الحرام من شهور سنه ۱۱۲۴

این کتاب مستطاب [illegible] در تاریخ غره شهر ذی قعده [illegible]
[illegible]

۳۷۰